

درس اول
«خدا سخن گفته است»
مقدمه

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. ما این برنامه‌ی رادیویی را «طریق عدالت» نامیده‌ایم؛ چرا که در این برنامه قصد داریم کلام انبیاء را بررسی کنیم؛ کلامی که به ما می‌گوید چگونه مردم گناهکار می‌توانند در حضور خدا عادل محسوب شوند.

شما کدام راه را انتخاب کرده‌اید - راه عدالت یا راه گناه را؟ آیا راه عدالتی را که از خدا سرچشمه می‌گیرد می‌شناسید؟ کلام خدا می‌گوید: «خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنها سیر خواهند شد.» (متی

6:5)

شاید بعضی‌ها با خود می‌گویند: «ما راه عدالت را می‌شناسیم. نیازی نداریم که خود را با نوشته‌های انبیاء قدیم مشغول کنیم. همین چیزهایی که می‌دانیم برای ما کافی است!» اگر شما نیز چنین دیدگاهی دارید، به آنچه سلیمان نبی گفته است گوش دهید. او گفت: «پیش روی انسان راهی هست که به نظرش راست می‌آید اما در آخر به مرگ می‌انجامد.» (امثال سلیمان 12:14)

در کلام خدا، کتاب زبور داود - پدر سلیمان - در مورد نیاز ما به راه عدالتی که خدا بنا کرده است، چنین نوشته شده: «نیکوکاری نیست... همه گمراه گشته‌اند، و با هم فاسد شده‌اند! نیکوکاری نیست، یکی هم نیست!» (مزمور 14:1 و 3؛ رومیان 10:3 و 12) - بنا به همین دلیل، داود در کتاب مزامیر چنین دعا کرد: «خداوند، راههای خویش را بر من بنما، و طریقه‌های خود را به من بیاموز! مرا در راستی خود سالک

گردان» (مزمور 25: 4-5).

اگر خداوند، خدای ما، ما را به راه راست هدایت نکند، هیچ‌گاه طریق عدالت را نخواهیم شناخت. شاید دوست داشته باشیم، همچون کودکی در شهری بزرگ و یا همچون گوسفندی در صحرا گم شویم. اما کلام خدا به ما می‌گوید □ «خداوند نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد... بلکه می‌خواهد همگان نجات یابند و به معرفت حقیقت نایل گردند.» (2 پطرس 3:9؛ اول تیموتائوس 2:4)

دوستان من، هیچ‌چیز مهم‌تر از این نیست که با اطمینان کامل بدانیم، طریقی را که طی می‌کنیم، به خدا ختم می‌شود.

در این مجموعه از برنامه‌های «طریق عدالت»، کلام خدا را بر طبق ترتیب زمانی، بررسی خواهیم کرد. یکی پس از دیگری، داستانهای انبیاء خدا را، از ابتدا تا به انتها دنبال می‌کنیم. کلام خدا یک آغاز و یک پایان دارد. بنابراین در نظر داریم، داستانهایی را که در کلام خدا یافت می‌شوند، بررسی کنیم؛ از همان جایی که خدا خود آغاز می‌کند، یعنی از ابتدا.

ما درباره‌ی خدا و انبیاء، موضوعات مهمی را خواهیم آموخت. خواهیم دید که گرچه بسیاری از انبیاء، کلام مقدس را نوشته‌اند، اما تنها یک نویسنده، انبیاء را الهام می‌بخشید: خدا. کلام انبیاء شامل داستانهای بسیاری است، اما تنها یک پیغام مهم دارد: خبرهای خوش درباره‌ی اینکه، چگونه مردم در حضور خدا عادل محسوب می‌شوند.

بنابراین از شما استدعا داریم، با وفاداری و توجه بسیار به برنامه‌ی «طریق عدالت» گوش دهید. حکیمان می‌گویند: «رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود» و یا «جوینده یابنده است.» خدا نیز در کلامش به ما می‌گوید: «جویندگان خود را پاداش می‌دهد.» (عبرانیان 6:11) خدا به کسانی که خالصانه در پی او هستند، وعده داده است: «آنگاه که مرا بجوید، مرا خواهید یافت؛ اگر مرا به تمامی دل خود بجوید»! (ارمیا 13:29)

در این برنامه درباره‌ی خدا و کلام او بیشتر صحبت خواهیم کرد. آیا می‌دانید خدا کیست؟ یا اینکه شیطان از کجا آمد؟ آیا می‌دانید چرا خدا انسان را خلق کرد؟ و اینکه گناه چگونه به دنیای زیبایی که خدا خلق کرد، راه یافت؟ آیا تاکنون داستان حیرت‌انگیز نبی خدا، نوح و طوفان عالم‌گیر را مطالعه کرده‌اید؟ آیا واقعاً می‌دانید

انبیاء خدا چه نوشته‌اند؟ آیا می‌دانید که چرا ابراهیم، دوست خدا نامیده شد؟ آیا می‌توانید پیغام انبیاء را برای دوستان و یا فرزندان‌تان به روشنی شرح دهید؟

هزاران سال پیش، ایوب نبی، این سؤال را مطرح کرد، «اما آدمی چگونه نزد خدا پارسا شمرده شود؟» (ایوب 2:9) آیا می‌دانید پاسخ خدا به این سؤال ایوب چه بود؟ آیا می‌دانید چگونه می‌توانید در حضور خدا عادل شوید؟ اگر می‌خواهید پاسخ خدا به این سؤال و یا سؤالات بسیار دیگر را بدانید، از شما دعوت می‌کنیم که به برنامه‌ی «طریق عدالت» گوش دهید. حقیقتاً کلام خدا، عمیق، عجیب، زنده و قدرتمند است. و علاوه بر این، کلام خدا هیچ‌چیز را از ما مخفی نمی‌کند. کلام خدا به ما نشان می‌دهد که انسان چگونه است. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است.» (عبرانیان 4:13)

حقیقت مهمی وجود دارد که باید آن را درک کنیم. و آن این است: خدا سخن گفته است! خدای متعال، سخن گفته است! خدا با انسان (بشر) سخن گفته است و او می‌خواهد با شما نیز سخن بگوید! اگر نامه‌ای از سوی یک پادشاه از سرزمین‌های دور دست دریافت کنید، آیا آن را نمی‌خوانید؟ آیا نمی‌خواهید بدانید که چه چیزی برایتان نوشته است؟ پس چقدر بیشتر هنگامی که خدای متعال با ما سخن می‌گوید، باید توجه کنیم!

خدا چگونه با انسان سخن گفته است؟ کتاب مقدس به ما می‌گوید: «در گذشته، خدا بارها و از راه‌های گوناگون به‌واسطه‌ی پیامبران با پدران ما سخن گفت...» (عبرانیان 1:1) بله، یکی از عمده راه‌هایی که خدا با انسانها سخن گفته است، انبیاء هستند. در گذشته، خدا انسانهایی را تعیین نمود تا کلام او را اعلام کنند و آن را در کتاب (طومار) بنویسند. کلام خدا می‌گوید: «که پیش از آفرینش جهان مقدر گشت، اما در این زمانهای آخر برای شما ظهور کرد. شما به‌واسطه‌ی او به خدا ایمان آورده‌اید، به خدایی که او را از مردگان برخیزانید و جلال بخشید، بدان سان که ایمان و امیدتان بر خداست.»

(اول پطرس 1:20-21)

خدا می‌توانست خود، کتاب مقدس را بنویسد و یا اینکه این امر را به فرشتگانش محول کند. اما او این کار را نکرد. خدا انسانهای عادی را انتخاب کرد تا برای او بنویسند. ما این انسانها را انبیاء می‌نامیم. انبیاء خدا نقش يك منشی را داشتند. خدا آنچه را که باید می‌نوشتند، در ذهن ایشان قرار می‌داد، و آنها آن را برای خدا می‌نوشتند. با این حال خدا اجازه داد، هر یک از انبیاء به زبان خود بنویسند. کتاب خدا، نه تنها شامل سخنان مستقیم خدا است، بلکه افکار و دعاها و مشکلات افرادی همچون من و شما را نیز در خود دارد. خدا در طول داستانهایی که نمایانگر رفتار خدا با قوم خود است، می‌خواهد به ما نشان دهد، او کیست و ما چگونه می‌توانیم به او نزدیک شویم.

چرا خدا انبیاء را الهام بخشید تا کلام مقدس او را بنویسند؟ او آنها را الهام بخشید تا مردم هر دوره و هر نسل بدانند که خدا از آنها چه می‌خواهد. خدا با تمام انبیاء سخن گفت، زیرا او می‌خواهد توسط آنچه که آنها نوشته‌اند، با شما و من حرف بزند! تمام آن چیزهایی که خدا توسط انبیاء گفته است، برای ما مفید هستند و امروز هم کاربرد دارند. خدا می‌خواهد هر یک از ما پیغام انبیاء را بدانیم.

شاید بعضی با خود چنین بگویند: «ها ها! نیازی ندارم بدانم انبیاء چه نوشته‌اند. سخنان آنها برای من مهم نیست. هر نبی‌ای باید مأموریت خود را به انجام برساند. نبی‌ای آمد و مأموریت خود را انجام داد و رفت. نبی دیگر آمد و او نیز مأموریت خود را انجام داد و رفت... و همچنین دیگر انبیاء. ما مردمان این روزگار، نیاز نداریم بدانیم □ انبیاء چه گفته‌اند!» آیا شما نیز چنین فکر می‌کنید؟ افکار خدا با چنین افکاری سازگار نیست! به آنچه خداوند خدا گفته است گوش دهید:

«زیرا آمین، به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین از میان نرود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت، تا اینکه همه به انجام رسد. پس هر که یکی از کوچکترین این احکام را کم‌اهمیت شمارد و به دیگران نیز چنین بیاموزد، در پادشاهی آسمان، کوچکترین به‌شمار خواهد آمد. اما هر که این احکام را اجرا کند و آنها را به دیگران بیاموزد، او در پادشاهی آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.» (متی 5: 18-19)

«تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است.» (دوم تیموتائوس 3:16)

حقیقتاً آنچه تمام انبیاء نوشته‌اند بسیار ارزشمند است، زیرا آنها کلام را نوشتند تا مردم هر عصر و روزگار، راه نجاتی را که خدا بنیاد نهاده است، بدانند. آیا می‌دانید انبیاء خدا چه نوشته‌اند؟ خدا از ما می‌خواهد کلام او را بدانیم، به آن ایمان آوریم، و از آن اطاعت کنیم! کتاب مقدس می‌گوید: «کلام بس مطمئن انبیاء را داریم که نیکوست بدان توجه کنید، چرا که همچون چراغی در مکان تیره و تاریک می‌درخشد» (1 پطرس 1:19). البته گاهی هم، برخی با کلام خدا می‌جنگند، آنها می‌گویند: «کسی نمی‌تواند بر آن اعتماد کند! کتاب مقدس پر از اشتباه است. تغییر کرده است!» پس با این اوصاف کسی که با کلام حقیقت می‌جنگد، درواقع با خود خدا می‌جنگد. ضرب‌المثلی می‌گوید: «تخم‌مرغ نباید با سنگ بجنگد!» کلام خدا صخره است و ما تخم‌مرغ! انسان نمی‌تواند کلام حقیقی خدا را تغییر دهد، بلکه کلام حقیقی خدا می‌تواند انسان را دگرگون کند! خدا آنقدر عظیم و قادر است که بتواند کلام ابدی خود را حفظ کند. این همان چیزیست که خداوند در انجیل گفته است: «آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت» (متی 24:35). بسیاری به این دلیل با کلام خدا می‌جنگند که، کلام خدا ماهیت دل آنها را بر آنها نمایان می‌سازد. ببینید خدا درباره‌ی کلام خود چه می‌گوید: «زیرا کلام خدا زنده و موثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیتهای دل است.» (عبرانیان 4:12)

بله کلام خدا زنده و مقتدر است؛ و با دل انسان سخن می‌گوید. کتب مقدس، قدیمی‌ترین مجموعه آثار ادبی در جهان به شمار می‌آیند، با این حال این کتب برای تمام اشخاص در هر دوره‌ای هستند. هیچ چیز مهم‌تر از کلام خدا نیست. اما کلام خدا همچون برنج و ماهی است. همه‌ی ما می‌دانیم که برنج و ماهی غذای خوشمزه‌ای است و همچنین برای بدن ما مقوی. اما تا هنگامی که آن را نخوریم، هیچ فایده‌ای برای ما نخواهد داشت. من باید آن را بخورم. به همین شکل هم باید از کلام خدا بهره ببرم. بنا به همین دلیل است که خدا می‌گوید: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» (متی 4:4)

تنها «گرسنگان و تشنگان عدالت سیر خواهند شد.» (متی 5:6) آیا برای کلام خدا اشتیاق دارید؟ کلام خدا غذا است؛ غذایی خوشمزه. این غذا برای تغذیه‌ی بدن شما نیست، بلکه برای تغذیه‌ی دل و روح شما است. پس به شما می‌گویم، کسی که از خدا می‌ترسد، برای کلام او حرمت قائل می‌شود. برنامه‌ی «طریق عدالت» را پیگیری نمایید. به این شکل می‌توانید، دانش خود را درباره‌ی آنچه خدا توسط انبیاء به قوم گفته است، افزایش داده و بفهمید که چگونه می‌توانید در مقابل خدای قدوس، عادل شمرده شوید. خدا سخن گفته است و می‌خواهد با شما سخن بگوید.

پیش از اینکه شما را ترک کنیم، لازم است نکته‌ای دیگر را نیز شرح دهیم. ما در برنامه‌های خود بر هیچ چیز یا هیچ‌کس دیگر تکیه نخواهیم کرد، جز آنچه در نوشته‌های انبیاء خدا یافت می‌شود. کسانی که این برنامه‌ها را آماده و تولید می‌کنند، جدای از آنچه خدا در کتاب مقدس آشکار کرده است، چیزی درباره‌ی حقایق الاهی نمی‌دانند. یحیی نبی -پسر زکریا- به‌درستی در انجیل اعلام کرده است، «هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی به‌دست آورد، جز آنچه از آسمان به او عطا شود.» (یوحنا 3:27) ما جسارت آن را نداریم که بر دانش خود توکل کنیم. ما تنها بر کلام خدا تکیه کرده‌ایم. آرزوی ما این است که شما را با آنچه که خدا توسط انبیاء در کلامش اعلام کرده است، آشنا کنیم.

آیا می‌دانید خدا در کتب انبیاء چه گفته است؟ آیا شما نیز از کسانی هستید که گرسنه و تشنه‌ی کلام خدا هستند تا بتوانند به عدالت حقیقی دست یابند؟ خدا در کلام مقدس، خودش و طریق نجات را آشکار کرده است. از شما دعوت می‌کنیم تا همراه با ما، قدم به عرصه‌ی طریق عدالت بگذارید تا بتوانید آنچه را که خدا گفته است، درک نمایید. کلام خدا به ما می‌گوید: «زیرا آنچه در گذشته نوشته شده است، برای تعلیم ما بوده تا با پایداری و آن دلگرمی که کتب مقدس می‌بخشد، امید داشته باشیم.» (رومان 4:15)

همه‌ی ما می‌توانیم با اطمینان بگوییم: خدا سخن گفته است و او می‌خواهد همه‌ی ما به او گوش دهیم و زندگی کنیم!

پیر و جوان، زن و مرد، فقیر و غنی، خدا به همه‌ی شما می‌گوید: «گوش فرا داده، نزد من آیید؛ از من بشنوید، تا جانهای‌تان زنده گردد» (اشعیا 3:55)

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به امید خدا در برنامه‌ی آینده، درس دوم را تحت عنوان: «خدا کیست؟» به شما ارائه خواهیم کرد، (صندوق پستی، شهر و غیره) طریق عدالت، (صندوق پستی، شهر، غیره) {یکی از روشهای پایان دادن به درس این است که برای مثال به درس دوم نگاهی بیندازید} خدا به شما برکت دهد، درباره‌ی این دعوتِ عظیمی که خدا از ما به عمل آورده است، فکر کنید:

«گوش فرا داده، نزد من آیید؛ از من بشنوید، تا جانهای‌تان زنده گردد»! (اشعیا 3:55)

درس دوم
«خدا چگونه است»
پیدایش 1

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم. در این مجموعه برنامه‌ها، داستانهای انبیاء را یکی پس از دیگری برایتان شرح خواهیم داد. همچنین قصد داریم، کلام مقدسی را که انبیاء نوشته‌اند بررسی کنیم؛ کلامی که نشان دهنده‌ی طریق عدالتی است که خدا آن را مقرر کرده است و توسط آن، انسانها در حضور خداوند عادل محسوب می‌شوند. در برنامه‌ی گذشته، درباره‌ی آثار انبیاء صحبت کردیم و به این مسئله پی بردیم که، اگرچه بسیاری از مردان خدا، کتاب مقدس را نوشته‌اند، اما در واقع، فقط یک نویسنده وجود داشته و آن خدا است. در انتهای درس گذشته، شما را با این مفهوم بسیار مهم که «خدا سخن گفته است» ترک کردیم؛ خدا از طریق انبیاء با بشر سخن گفته است و مشتاق است که هر یک از ما به او گوش دهیم. خدا می‌خواهد از طریق نوشته‌های انبیاء با ما صحبت کند.

خدا و کلام خدا، هرگز تغییر نمی‌کند. در طی دوران گوناگون، خدا از کلامش محافظت کرده است. کتاب مقدس می‌گوید: «هیچ بخش از کتب مقدس از اعتبار ساقط نمی‌شود.» (یوحنا 10: 35) «دنیا و هوسهای آن گذراست... اما کلام خداوند جاودان ماند.» (اول یوحنا 2: 17؛ اول پطرس 1: 25)

امروز قصد داریم، بررسی خود از اولین بخش از کتاب مقدس را که تورات نامیده شده، شروع کنیم. خدا این کتاب را در ذهن مردی که موسی نام داشت، قرار داد. خدا آنچه را که موسی باید می‌نوشت، به او گفت و اکنون در حدود 3500 سال از روزگار موسی گذشته است. تورات شامل پنج قسمت یا پنج باب است. قسمت اول را تحت عنوان پیدایش می‌شناسند. کتاب پیدایش پنجاه باب دارد. و این کتاب به این جهت پیدایش نامیده شده است که: آنچه را که در ابتدا اتفاق افتاده، برای ما بیان می‌کند.

برای ما شناخت اولین کتاب از تورات بسیار مهم است؛ به این دلیل که «پیدایش» پایه و اساس آن چیزی است که خداوند بنیاد نهاد، تا ما سخنان او را که دیگر کتب انبیاء ثبت شده است، بهتر درک کنیم.

ما هنگام مطالعه‌ی این کتاب، دانش عمیق‌تری از حقایق بسیار مهم به دست خواهیم آورد؛ در مورد خدا و اینکه او چه صفاتی دارد، چیزهایی یاد خواهیم گرفت و در مورد فرشتگان و شیطان، آسمان و زمین، حیوانات و انسان نیز مطالبی مهم، مطالعه خواهیم کرد. خواهیم دید که چگونه گناه وارد جهان شد و با خود، تباهی و اندوه را به همراه آورد، و نیز به دقت راه نجاتی را که خداوند مهیا کرده تا از طریق آن گناهکاران بتوانند به سوی خدا باز گردند و ارتباط نزدیکی با او داشته باشند، بررسی خواهیم کرد. در داستانهای اولیه، با اولین انسان، اولین گناه، اولین قاتل، آشنا خواهیم شد و در مورد اولین مذاهب دروغین، اولین انبیاء و اولین قومها خواهیم خواند؛ و نیز در مورد داستان آدم و حوا، قائن و هابیل، نوح و نبی خدا ابراهیم و اینکه چرا دوست خدا نامیده شد، تفکر خواهیم کرد؛ و نیز در مورد اسماعیل و اسحاق، عیسو و یعقوب، یوسف و برادران شرورش خواهیم خواند. اولین کتاب از تورات شامل همه‌ی این مطالب و نیز مطالب بسیار دیگر است.

بنابراین دوستان عزیز، ما از شما می‌خواهیم که با دقت گوش کنید، زیرا زمان آن رسیده که، مطالعه‌ی کتاب مقدس و انبیاء را (بر حسب ترتیب زمانی) شروع کنیم.

در اولین کتاب از تورات، باب 1، آیه 1، می‌خوانیم:

«در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» (پیدایش 1: 1) و این همان جاییست که ما درسهای خود را در مورد کلام خدا شروع می‌کنیم، زیرا که خدا این کتاب را از همین جا شروع کرده است. «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.»

در این آیه، موضوع بسیار مهمی نهفته است و آن اینست که، خدا قبل از آسمانها و زمین، چه چیزی را خلق کرده؟ قبل از پیدایش جهان چه چیزی وجود داشته است؟ کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که به جز خدا هیچ‌چیز دیگری وجود نداشته است. و به این دلیل، این آیه می‌گوید: «در آغاز... خدا.» هر چیزی را که ما قادریم ببینیم و لمس کنیم، یک آغازی داشته است. بنابراین در زمانهای بسیار گذشته، آسمان، زمین، دریا و یا درختان وجود نداشتند.

در آغاز، در حضور خدا، آسمان و زمین خلق شدند، اما تا آن زمان خورشید و ماه و ستارگان وجود نداشتند و نیز در آغاز، انسان و فرشتگان وجود نداشتند. در آن زمان هیچ‌چیز، از آنهایی که امروز وجود دارند، وجود نداشت، هیچ‌چیز جز خدا.

و به این دلیل است که ما در اولین آیه از اولین کتاب کلام مقدس می‌خوانیم: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» کلام خدا نگفته است «در آغاز خدا و فرشتگان» یا «در آغاز خدا و بشر» کلام به ما می‌گوید: «در آغاز، خدا.» در آغاز، زمانی که هیچ‌چیز وجود نداشت، قبل از اینکه فرشتگان و انسانها بوجود آیند... تنها یک شخص زندگی می‌کرد و آن خدا بود!

در دنیای ما، بعضی‌ها می‌گویند: «من نمی‌توانم خدا را ببینم، بنابراین خدا وجود ندارد.» ما قصد داریم از آن افرادی که وجود خدا را انکار می‌کنند، چند سؤال بپرسیم؛ آیا شما تا به حال یک اتم را دیده‌اید؟ و یا اکسیژنی را که شما خود تنفس می‌کنید؟ آیا تا به حال باد را دیده‌اید؟ شما نمی‌توانید باد را ببینید، اما می‌توانید از حرکات و تأثیرات آن، به وجود باد پی ببرید. شما می‌توانید ببینید که درختان با وزش باد حرکت می‌کنند، اما کسی نمی‌تواند خود باد را ببیند. شما نمی‌توانید باد را در دستان خود نگه دارید، اما می‌توانید نسیم خنک آن را احساس کنید؛ خدا نیز اینگونه است، ما نمی‌توانیم خدا را ببینیم، زیرا چشمان بشر نمی‌تواند خدا را ببیند، با وجود این می‌دانیم که خدا وجود دارد، زیرا آنچه را که خلق کرده می‌بینیم. کلام خدا می‌گوید: «زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست.» (رومان 1:20)

مسئله‌ی دیگری که می‌توانیم از اولین آیه‌ی تورات بیاموزیم، این است که: خدا آغازی نداشته است، خدا در ابتدا خلق نشده است، خدا، خداوند ازلی است. در این دنیا هر چیزی که می‌شناسیم و می‌بینیم آغازی داشته است، به غیر از خدا؛ خدا منشأ و ابتدایی ندارد؛ او همتایی ندارد. تنها او از آغاز وجود داشته است، هیچ‌کس او را به دنیا نیاورده و هیچ‌کس او را خلق نکرده و نیز خود خالق خود نیست. و به این دلیل است که در کتاب مقدس می‌خوانیم «در ابتدا، خدا». تنها اوست که آغازی ندارد و تنها اوست که دیروز بوده و همان‌گونه که دیروز بوده، همان خواهد بود تا به ابد؛ خداوند هرگز تغییر نمی‌کند.

نکته‌ی دیگری که می‌توانیم از آیه‌ی «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» بیاموزیم این است که خدا عظیم است! خدایی که همه چیز را خلق می‌کند، بزرگتر و عظیم‌تر از هر چیز و هر کس است. او خداوند آفرینش است. در حقیقت می‌توانیم با تمام وجود اعلام کنیم: «خدا بزرگ است.» بله، خدا بزرگ است و هیچ همتایی ندارد، او بزرگتر از هر چیزی در این دنیا، از جمله اقیانوس، باد، خورشید و ستارگان است! او خردمندتر و قدرتمندتر از همه‌ی ارواح و همه‌ی انسانهاست. او تا به ابد شایسته‌ی جلال است. مسلم است، کسی که خانه را می‌سازد، از خود خانه مهم‌تر است؛ بنابراین خدا بالاتر و والاتر از هر چیزی است، زیرا او آفریننده‌ی همه چیز است. خدا عظیم است! او با قدرت خود زندگی می‌کند و به هیچ‌چیز و به هیچ‌کس وابسته نیست. خدا از هر چیزی عظیم‌تر است و محتاج به هیچ‌چیز و هیچ‌کسی نیست، او عظیم است!

ما انسانها احتیاجات بی‌شماری داریم؛ هر روز باید تنفس کنیم، بخوابیم، بنوشیم، بخوریم. به خورشید، باران، غذا، آب، پوشاک، مسکن، پدر و مادر، دوستان، پول و خیلی چیزهای دیگر نیازمندیم. نیازهای ما چقدر زیاد هستند! با این وجود خداوندی که همه چیز را آفریده، به هیچ‌چیز محتاج نیست! او نه گرسنه می‌شود و نه تشنه، او هرگز خسته نمی‌شود، او مانند انسان جسم ندارد. بنابراین دارای هیچ محدودیتی نیست و هیچ پایانی ندارد. او خدای ازلی است. اوست خدای قادر مطلق.

اکنون، سؤال مهمی مطرح می‌شود. اگر خدا مانند انسان جسم ندارد، پس خدا چگونه است؟ کتاب مقدس به وضوح، جواب این سؤال را می‌دهد و می‌گوید: «خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی پرستند.» (یوحنا 4:24) خدا چگونه است؟ او روح است. انسان، جسم و روح است، اما خدا تنها روح است. روح خدا هیچ محدودیتی ندارد، او همه جا حاضر است. خدا برتر از هر چیز و هر کسی است. او همه چیز را در برمی‌گیرد و همه چیز را می‌بیند. شب و روز در برابر خدا یکسان هستند. اگر شما در اتاقتان پنهان شوید، خدا آنجاست و شما را می‌بیند، خدا بر همه چیز عالم است. او بر افکار و مقاصد شما آگاهی دارد. خدا عظیم است!

پس خدا چگونه است؟ شاید بتوانیم آنچه را که امروز مطالعه کردیم، در این عبارت که: خدا شبیه کسی نیست، خلاصه کنیم. خدا، خدا است و هیچ همتایی ندارد. در درسهای آینده‌ی برنامه‌ی «طریق عدالت»، درک خود را از شخصیت خدا، افزایش خواهیم داد. خدا در کتاب مقدس، صدها نام گوناگون دارد. او خداوند است. حضرت اعلی، قادر مطلق، آفریننده، خالق زندگی، نور، عادل و مقدس، رحیم، خدای محبت. اوست خدای زنده و حقیقی! در حقیقت، خدایی که در ابتدا آسمانها و زمین را آفرید، خالق انسان نیز هست. کلام خدا می‌گوید:

«وہ کہ چہ ژرف است دولت و حکمت و علم خدا ... زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای اوست.» (رومان 33:11 و 36) «که خدا این را در وقت خود به انجام خواهد رسانید، همان خدای متبارک که حاکم یکتا و شاه شاهان و رب ارباب است. او را که تنها وجود فناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ‌کس ندیده و نتواند دید، تا ابد حرمت و توانایی باد. آمین» (اول تیموتائوس 6:15 و 16-16)

در بابی دیگر از کتاب مقدس، نبی خدا، موسی، خدا را با سرودی زیبا ستایش می‌کند: «عظیم و حیرت‌زاست کارهای تو، ای خداوند خدای قادر مطلق. عدل و حق است راههای تو، ای پادشاه همه اعصار. کیست که از تو نترسد، ای خداوند، و جلال نام تو را به آن ندهد؟ زیرا تو، و تنها تو، قدوسی. (مکاشفه 3:15-4)

خدا بی‌نهایت بزرگ و عظیم است! و اینست آنچه که اولین آیه از کلام خدا به ما آموخت: «در آغاز، خدا.»

دوستان عزیز، باشد حقیقتی را که امروز شنیدیم، یعنی «در آغاز، خدا»، به خاطر بسپاریم، تنها خدا از آغاز وجود داشته و بنابراین تنها خدا قادر است، حقایق مربوط به آغاز عالم را بر ما مکتشف سازد، و تنها خداست که قادر است از حقایق پس از مرگ و آینده، پرده بردارد. و نیز تنها خداست که می‌تواند، حقیقت وجود خویش را بر ما آشکار کند.

بله، شاید ما انسانهایی را بشناسیم که می‌گویند: «هیچ‌کس قادر نیست در مورد خدا و آنچه که در زندگی پس از مرگ اتفاق خواهد افتاد چیزی بداند.» با وجود این، آثار انبیاء حاکی از آن است که ما می‌توانیم خدا، و نیز مکانی را که قرار است زندگی ابدی خود را در آن سپری کنیم، بشناسیم. زیرا کلام خدا می‌گوید:

«این را نوشتم به شما... تا بدانید که حیات جاودانی دارید! ... تا حق را بشناسیم... اوست خدای حق و حیات جاودانی.» (اول یوحنا 5:13 و 20) «آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده، خدا برای دوستان خود مهیا کرده است. زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته، چرا که روح همه چیز، حتی اعماق خدا را نیز می‌کاود.» (اول قرنتیان 2:9-10)

شنوندگان عزیز آیا شخصاً خدا را می‌شناسید؟ یا خدا برای شما صرفاً آفریدگار بزرگی است که ناشناخته و بسیار دور است؟ دوستان عزیز، خدا مشتاق است تا شما او را بشناسید و با او برای همیشه زندگی کنید! کتب انبیاء به ما می‌آموزد که چگونه می‌توانیم، یک رابطه‌ی عالی و نزدیک با خود او داشته باشیم. با این حال باید گوشها، ذهن و قلب خود را به روی آنچه که خدا به ما می‌گوید باز کنیم. به آنچه خدا در کلام مقدسش می‌گوید گوش کنید: «ای همه کرانهای زمین، به من روی آورید و نجات یابید! زیرا که من خدا هستم، و جز من خدایی نیست.» (اشعیا 45:22)

دوستان، ما به انتهای برنامه رسیدیم. اما می‌خواهیم به شما اطلاع دهیم که، این درسها بر طبق ترتیب زمانی بر روی کاست‌های صوتی موجود می‌باشد. اگر مایل هستید که مجموعه‌ی کامل کاست‌ها را داشته باشید، با ما مکاتبه نمایید. ما به شما خواهیم گفت که چگونه می‌توانید آنها را تهیه کنید، و اگر ترجیح می‌دهید که کلام مقدس را به صورت مکتوب داشته باشید، برای شما برخی از بخش‌های کلام را خواهیم فرستاد.

آدرس ما: طریق عدالت (صندوق پستی، شهر و غیره) طریق عدالت (صندوق پستی، شهر و غیره).
(ما در هر 4 برنامه‌ی رادیویی، یکبار کاست‌های موجود را نام می‌بریم، 2 تا 3 عدد از کاست‌ها را بصورت رایگان برای کسانی که برای ما نامه فرستادند، می‌فرستیم. برخی از افراد هر 20 کاست را تهیه کردند. (مجموعه 100 درس)

متشکریم که امروز با ما بودید. به یاری خداوند، در برنامه‌ی بعدی، موضوع جالبی را بررسی خواهیم کرد. فرشتگان و شیطان. آیا شما داستان آنها را می‌دانید و می‌دانید که از کجا آمده‌اند؟ خدا به شما برکت دهد، درباره‌ی این آیه از کلام مقدس فکر کنید:

خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی بپرستند. « (یوحنا 4:24)

درس سوم
«شیطان و فرشتگان»
اشعیا 14 و حزقیال 28

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، خداوندی که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم امروز برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم. در برنامه‌ی قبلی، اولین آیه از کتاب مقدس را خواندیم. در این آیه نوشته شده: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» (پیدایش 1:1) دیدیم که همه چیز، ابتدا و آغازی داشت، غیر از خدا. در ابتدا زمانی که، هیچ چیز وجود نداشت، یک شخص زندگی می‌کرد و آن خدا بود. او از آغاز وجود داشت. خدا، خداوند ازلی است. خدا عظیم و بزرگ است و همتایی ندارد! او هیچ ابتدا و انتهایی ندارد. به هیچ چیز محتاج نیست. خدا روح است و در يك آن می‌تواند همه جا باشد. او بالاتر از هر کس و هر چیزی است. او هر چیزی را در بر می‌گیرد و همه چیز را می‌بیند، و بر همه چیز عالم است. او بی‌نظیر و بی‌همتاست. خدا عظیم است! و به همین دلیل کلام مقدس می‌گوید: «او را که تنها وجود فناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ‌کس ندیده و نتواند دید، تا ابد حرمت و توانایی باد. آمین» (اول تیموتائوس 6:16)

امروز سومین درس از کتب انبیاء را شروع می‌کنیم. ما قصد داریم آنچه را که کلام خدا در مورد فرشتگان و شیطان تعلیم داده، بررسی کنیم. آیا شما می‌دانید که فرشتگان از کجا آمده‌اند؟ و یا شیطان و ارواح شریر از کجا آمده‌اند؟ اگر خدا در مورد آنها چیزی به ما نمی‌گفت، ما خود نمی‌توانستیم چیزی در مورد آنها بدانیم. اما خدا در کلامش در مورد آنها با ما صحبت کرده، بنابراین اجازه بدهید که ما به دقت کتاب مقدس را بررسی کنیم تا بتوانیم حقیقت را در مورد فرشتگان و شیطان بدانیم.

باری دیگر یادآوری می‌کنیم که قصد داریم در مجموعه برنامه‌های «طریق عدالت» نوشته‌های انبیاء را از ابتدا تا به انتها برطبق ترتیب زمانی مطالعه کنیم؛ به همین منظور در برنامه‌ی قبلی، در مورد خود خدا صحبت کردیم، اینکه او از ابتدا وجود داشته است. و به یاری خدا، در درس آینده، خواهیم گفت که چگونه خدا جهان و تمام چیزهایی را که در آن است، بوجود آورد. اما، قبل از اینکه خدا انسان و جهان را که در آن زندگی می‌کنیم خلق کند، کار دیگری انجام داد، او ابتدا فرشتگان را آفرید.

کلام خدا در مورد فرشتگان بسیار صحبت کرده. امروز قصد داریم حقایق بسیار مهمی درباره‌ی ذات این مخلوقات، به طور مختصر بیان کنیم. کلام خدا به ما می‌گوید؛ در زمانهای بسیار دور، خدا که روح بود، روحهای دیگری را که فرشتگان نامیده شدند، آفرید. کتاب مقدس به ما می‌گوید: «مگر آنها جملگی روحهایی خدمتگزار نیستند؟» (عبرانیان 14:1) «(خدا) فرشتگانش را بادهای می‌سازد، و خادمانش را شعله‌های آتش.» (عبرانیان 7:1) بنابراین کتاب مقدس به ما می‌آموزد که فرشتگان همانند خدا، روح هستند. عمل آنها را می‌توانیم با باد و آتش مقایسه کنیم. ما باد را نمی‌بینیم و هیچ‌کس نمی‌تواند آتش را لمس کند. فرشتگان خدا نیز چنین هستند. خدا برای آنها بدنی همچون بدن ما نیافریده است. ما انسانها از جسم و روح خلق شدیم، اما فرشتگان تنها روح هستند و به همین دلیل نمی‌توانیم آنها را ببینیم.

خدا چقدر فرشته خلق کرد؟ کتاب مقدس در این رابطه چه می‌گوید؟ کلام خدا می‌گوید: خدا آنقدر فرشته خلق کرد که انسان قادر نیست آنها را بشمارد. در آسمان، در حضور خدا، فرشتگان بسیاری وجود دارند»، آنگاه نظر کردم و صدای خیل فرشتگان را شنیدم که گرداگرد آن تخت فراهم آمده بودند و گرداگرد آن موجودهای زنده و آن پیران. شمار آنها از هزاران هزار و گُرورها گُرور بیشتر بود. «(مکاشفه 11:5) خداوند خدای ما عظیم است! خدایی که حد و مرزی ندارد، هزاران هزار فرشته‌ی زیبا، عالی و خردمند آفرید. کتاب مقدس به ما می‌گوید که فرشتگان خدا از قدرت زیادی برخوردار نیستند و نمی‌توانند در هر جایی حضور داشته باشند و یا همه چیز را نمی‌دانند. آنها فقط مخلوق هستند. تنها یک شخصیت هست که هیچ محدودیتی ندارد و آن خداست.

نکته‌ی دیگری که باید در مورد فرشتگان بدانیم اینست که: زمانی که خدا فرشتگان را آفرید، همه‌ی آنها مخلوقات مقدسی بودند، در ابتدا فرشته‌ی شیطان صفتی وجود نداشت، ارواح شیطانی وجود نداشتند و خدا فرشته‌ی شروری را خلق نکرد؛ ما باید این حقیقت را به خاطر داشته باشیم که: خدا قادر به هر کاریست جز یک چیز. خدا نمی‌تواند آنچه را که شیطان انجام می‌دهد، انجام دهد. پس این مسئله را فراموش نکنیم که خدا چیزهای بد را نمی‌آفریند، زیرا او نیکو است. خدا هرگز خطا نمی‌کند، زیرا او کامل است. هرگز از خدا گناهی سر نمی‌زند، زیرا او پاک و مقدس است. تمام افکار، سخنان و اعمال خدا، عالی و بی‌نقص است؛ و به همین دلیل کتاب مقدس می‌گوید: «خدا با هیچ بدی وسوسه نمی‌شود، و کسی را نیز وسوسه نمی‌کند.» (یعقوب 1:13) بسیار خوب، پس شیطان از کجا آمده است؟ ما به زودی پاسخ خدا را در این مورد شرح خواهیم داد. اما در ابتدا باید مسئله‌ی دیگری را در مورد فرشتگان بدانیم.

چرا خدا فرشتگان را خلق کرد؟ کتاب مقدس به ما می‌آموزد که خدا فرشتگان را آفرید تا در حضور او باشند و تا ابدالابد در شادی آسمان به او عشق بورزند، او را پرستش کنند و به او خدمت کنند. همه‌ی آنها به خدا تعلق دارند، زیرا او آنها را آفریده است. آنها در خانه‌ی خدا در آسمان و در ملکوت خدا، فراتر از ماه و خورشید و ستارگان ساکن شده‌اند. آیا می‌دانید که خدا در مکان خاصی ساکن است؟ درست است، ما در درس گذشته آموختیم که خدا در همه جا حاضر است، اما کتاب مقدس با ما در مورد مکانی عالی، مقدس، پر از نور و زیبایی صحبت می‌کند. مکانی که خدا در آن زندگی می‌کند و جلال خود را آشکار می‌سازد. آنجا مکانی است که انبیاء آن را، حضور خدا، آسمان یا بهشت نامیده‌اند. آنجا مکانی است که خدا همراه با فرشتگان مقدسش در آن ساکن است.

نکته‌ی دیگری که باید در مورد فرشتگان بدانیم این است که: همه‌ی فرشتگان با هم یکسان نیستند، برخی از آنها زیباتر و خردمندتر از دیگران هستند. برخی از آنها در ملکوت، تخت پادشاهی خدا را احاطه کرده‌اند، برخی از آنها به انسانها کمک می‌کنند و از آنها محافظت می‌کنند، برخی مانند جبرئیل و میکائیل در حضور خدا ایستاده‌اند و برای انجام مأموریت‌های خاص به زمین فرستاده می‌شوند.

برخی از فرشتگان، بر دیگران نظارت می‌کنند. آیا تا به حال اسم زهره را شنیده‌اید؟ کلام خدا می‌گوید، زمانی زهره، رئیس فرشتگان دیگر بود. اگر شما داستان زهره را بدانید، متوجه خواهید شد که شیطان از کجا آمده است! کتاب مقدس می‌گوید: زمانی که خدا در آغاز فرشتگان را خلق کرد، زهره زیباترین و قدرتمندترین و خردمندترین آنها بود، زهره یعنی درخشان. زهره از نظر دانش و خرد و قدرت، نسبت به همه‌ی فرشتگان دیگر، برتر بود. خدا به او زیبایی و هوش بی‌حد و حصری داده بود. زهره باید خدا را پرستش می‌کرد، او را محبت می‌کرد و برای همیشه از او اطاعت می‌کرد؛ زیرا خدا او را خلق کرده و به او برکت زیادی عطا کرده بود. اما در آثار انبیاء می‌خوانیم که روزی، دل زهره از غرور پر شد و به خدا بی‌احترامی کرد. او در دل خود گفت: «به آسمان صعود خواهم کرد، و تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت؛ بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد، بر بلندترین نقطه کوه مقدس؛ به فراز بلندیهای ابرها صعود خواهم کرد، و خود را مانند آن متعال خواهم ساخت.» (اشعیا 14:13-14)

واقعاً باورنکردنی است! زهره که جز چیزهایی که خدا به او عطا کرده بود چیزی نداشت، می‌خواست جلال خدا -حضرت اعلی- را تسخیر و از آن خود کند! زهره نه تنها از خدا نافرمانی کرد، بلکه يك - سوم از فرشتگانی را که در ملکوت بودند، انتخاب کرد تا از خدا روی برگردانند و زهره را با گنااهش پیروی کنند. (مراجعه کنید به مکاشفه 4:12).

با این وجود، او خداست، و هر آنچه را که زهره و دیگر فرشتگان می‌خواستند انجام دهند، می‌دانست. همانطور که در درس گذشته آموختیم، هیچ‌کس قادر نیست کاری را از حضور خدا مخفی کند، زیرا خدا از هر کاری حتی قبل از وقوع آن باخبر است! خدا به گناهی که در دل زهره و فرشتگانی که او را پیروی می‌کردند، پی برد. پس چه اتفاقی افتاد؟ خدا چه اقدامی کرد؟ آیا خدا به زهره که در برابر او نافرمانی کرده بود اجازه داد تا مقام و جایگاه او را تسخیر کند؟ آیا خدا می‌توانست از گناه چشم‌پوشی کند؟ آیا خدا می‌توانست با گناه غرور و نافرمانی زندگی کند؟ هرگز! نوشته‌های انبیاء به ما می‌آموزند که خدای ما خدای قدوس است و نمی‌تواند گناه

را تحمل کند. خدا هرگز نمی‌تواند گناه را تحمل کند. او جلال خود را به دیگران نخواهد داد. خدا بی‌نظیر است، هیچ‌کس نمی‌تواند جایگزین او شود! بنابراین کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا، زهره و فرشتگان شرور را از حضور خود بیرون کرد. زهره و پیروانش نتوانستند برای مدت زیادی در آسمان، خانه‌ی خدا، بمانند زیرا آنها می‌خواستند مقام خدا را تصاحب کنند و مرتکب گناه شدند. به این دلیل، خدا لوسیفر و فرشتگان شرور را بیرون کرد. خدایی که مقدس است، باید کسانی را که از او نافرمانی می‌کنند، داوری کرده و مجازات کند. بعد از اینکه زهره مرتکب گناه شد، نام او تغییر کرد. او دیگر، زهره یعنی درخشان نام نداشت بلکه، او شیطان نام گرفت، یعنی دشمن. زهره دشمن خدا شد و همانطور که می‌دانید، شیطان و پیروانش، خدا و تمام چیزهای خوب را رد کردند، آنها کلام خدا را رد و انکار کردند. شیطان با خدا می‌جنگد و سعی می‌کند نقشه‌های خدا را خراب کرده و مانع از انجام آنها بشود. خدا داور بی‌نظیری است و هیچ‌کس نمی‌تواند در مقابل او پیروز شود! «بازی بازی با دم شیر هم بازی (تخم مرغ نباید با سنگ بجنگد!)»

کتاب مقدس به ما می‌گوید: بعد از اینکه خدا شیطان و پیروانش را بیرون کرد، برای آنها آتش جهنم را خلق کرد، آتشی که هرگز خاموش نمی‌شود. روزی فرا خواهد رسید که خدا، شیطان و فرشتگانش و نیز تمام کسانی که از آنها پیروی می‌کنند را به آتش خواهد سپرد. کلام خدا می‌گوید: «و اینان تا ابدالآباد شبانه روز عذاب خواهند کشید.» (مکاشفه 10:20)

با این وجود کلام خدا به ما می‌آموزد که هنوز شیطان در جهنم نیست، او در جهان است و با خداوند می‌جنگد. او یک ویرانگر است و می‌خواهد کار خدا را خراب کند. او می‌خواهد بشری را که خدا خلق کرده به هلاکت کشانده و با خود به جهنم ببرد، زیرا شیطان فریبکار است. به همین خاطر است که کلام خدا می‌گوید: «شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد.» (دوم قرنتیان 11:14) او برای اینکه انسانها به کلام خدا توجهی نکنند، سعی می‌کند آنها را فریب دهد و به همین خاطر یکی از انبیاء خدا گفته است: «خوشتنندار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد.» (اول پطرس 5:8) هشیار باشید! شیطان می‌خواهد شما را برای همیشه نابود کند.

اما خدا را شکر! ما می‌توانیم توسط کلامی که خدا به ما داده است، از قدرت شیطان در امان بمانیم. کتاب مقدس می‌گوید: «و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا 8:32) آیا شما حقیقتی را که قادر است شما را از ترفندهای وحشتناک شیطان آزاد کند می‌شناسید؟ نباید فراموش کنیم که شیطان از ما عاقل‌تر و داناتر است، اما خدا از شیطان داناتر است؛ شیطان از ما قوی‌تر است، اما خدا قوی‌تر از شیطان است. آیا کلام حقیقت را که می‌تواند شما را از قدرت شیطان نجات دهد می‌شناسید؟ خیلی از انسانها تمایلی به شنیدن حقایق الاهی ندارند. چرا آنها مایل به شنیدن حقیقت نیستند؟ زیرا شیطان آنها را فریب داده است. او آنها را تشویق می‌کند تا به دروغ اعتماد کنند. مطمئن باشید که گوش کردن به حقیقت، همیشه خوشایند نیست. «حقیقت تلخ است.» با این وجود، اگر حقیقت کلام خدا را بدانید و به آن ایمان داشته باشید، از قدرت شیطان در امان خواهید بود. حقیقت خدا قادر است انسانها را از فریب شیطان آزاد کند. اما باید این حقیقت را بدانید و به آن ایمان داشته باشید!

به آنچه که کلام خدا می‌گوید گوش کنید: «ای عزیزان، هر روحی را باور مکنید، بلکه آنها را بیازمایید که آیا از خدا هستند یا نه. زیرا انبیای دروغین بسیار به دنیا بیرون رفته‌اند.» (اول یوحنا 4:1) «نبوتها را خوار بشمارید. همه چیز را بیازمایید؛ آنچه را نیکوست، به‌چنگ بگیرید. از هر گونه بدی دوری کنید.» (اول تسالونیکیان 5:20-22) آیا واقعاً مایل هستید آنچه را که انبیاء خدا نوشته‌اند بدانید؟ آیا شما کلام حقیقت را درک می‌کنید؟ آیا شما با تمام وجود به آن ایمان دارید؟

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید سپاسگزاریم. از شما دعوت می‌کنیم تا در برنامه‌ی آینده با ما همراه باشید. موضوع برنامه‌ی بعدی ما این است: «خدا چگونه جهان را خلق کرد؟» اگر در مورد موضوعاتی که امروز مطالعه کردیم، سؤالی داشتید، سؤال خود را برای برنامه‌ی «طریق عدالت» بنویسید. ما منتظر هستیم تا با برنامه‌ی دیگری در خدمت شما باشیم. خدا به شما برکت بدهد. در مورد وعده‌ی عالی‌ای که در کلام او آمده تفکر کنید:

«و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا 32:8)

درس چهارم «خدا چگونه جهان را خلق کرد؟» پیدایش 1

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابدالآباد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که باری دیگر می‌توانیم برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم. در برنامه‌ی گذشته، آنچه را که انبیاء درباره‌ی فرشتگان و شیطان نوشته‌اند، خواندیم و آموختیم که در آغاز، خدا میلیون‌ها روح را خلق کرد و آنها را فرشته نامید. در میان تمام فرشتگان، یکی از آنها باهوش‌تر و زیباتر از بقیه‌ی آنها بود، و او زهره نام داشت. اما روزی زهره در دل مغرور شد و به خدا بی‌احترامی کرد و خواست که جای خدا را تصاحب کند. سپس بسیاری از فرشتگان دیگر نیز از گناه زهره پیروی کردند. و از آنجایی که خدا نمی‌توانست نافرمانی آنها را تحمل کند، زهره و فرشتگان شرور را از حضور خود بیرون کرد. و نام زهره به شیطان، یعنی دشمن، تغییر پیدا کرد. بعد از آنکه خدا شیطان و فرشتگان او را بیرون کرد، برای آنها جهنمی از آتش خاموشی‌ناپذیر خلق کرد. و روزی فرا خواهد رسید که خدا شیطان و همه‌ی کسانی که از او پیروی کرده‌اند را به آتش خواهد انداخت. ولی اکنون شیطان در جهنم نیست، بلکه او در جهان به‌دنبال فریب دادن انسانها و هلاک کردن آنهاست.

امروز چهارمین درس از نوشته‌های انبیاء را بررسی می‌کنیم. از کتاب اول از تورات که پیدایش نام دارد، باب اول، آیه‌ی اول را برایتان قرائت می‌کنیم: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید. زمین بی‌شکل و خالی بود، و تاریکی بر روی ژرفا؛ و روح خدا بر سطح آبها اهتزاز داشت.» (پیدایش 1:1-2) در آغاز، زمانی که خدا آسمانها و زمین را خلق کرد، هیچ چیزی بر روی زمین زندگی نمی‌کرد و همه چیز بی‌شکل و تاریک بود. تنها فرشتگان و شیطان آنجا بودند، بنابراین خدا تصمیم گرفت تا بشری را خلق کند که قادر باشد خدا را بشناسد و بتواند به او محبت کند و همیشه از او اطاعت کند. اما خدا قبل از اینکه انسان را بیافریند تصمیم گرفت تا جهانی زیبا خلق کند تا انسان بتواند در رفاه و خوشبختی واقعی در آن زندگی کند. امروز ما خواهیم دید که خدا چگونه جهان را خلق کرد و آن را برای انسانی که قصد داشت بیافریند، آماده کرد.

کلام خدا در مورد چگونگی خلقت جهان به دست خدا چه می‌گوید؟ کلام خدا می‌گوید: «خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا را با هر آنچه در آنهاست بساخت.» (خروج 11:20) بیائید به باب اول از تورات نگاهی کنیم و ببینیم که چگونه خدا در شش روز جهان را آفرید.

1. کتاب مقدس در مورد روز اول می‌گوید:

«و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت و خدا گفت: روشنایی بشود. و روشنایی شد خدا دید که روشنایی نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا کرد. خدا روشنایی را روز و تاریکی را شب نامید. شامگاه شد و بامداد آمد، روز اول.» (پیدایش 1:2-5)

بنابراین در روز اول خدا فرمان داد «در تاریکی روشنایی شود.» و خداوند به زمین که شبیه توپ بزرگی در آسمان بود دستور داد تا هر بیست و چهار ساعت یکبار بچرخد. و به این دلیل است که دوازده ساعت روز و دوازده ساعت شب است. خدا با جدا کردن روشنایی از تاریکی چه کار عظیمی در روز اول انجام داد.

2. کتاب مقدس درباره‌ی روز دوم می‌گوید:

«و خدا گفت: فلکی باشد میان آبها، و آبها را از آبها جدا کند. پس خدا فلک را ساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد، و چنین شد. خدا فلک را «آسمان» نامید. شامگاه شد و بامداد آمد، روز دوم.» (پیدایش 1:6-8)

در روز دوم خدا، آسمان را که ما آن را اتمسفر می‌نامیم، دور تا دور زمین آفرید؛ اتمسفر، آسمانی است که دنیا را احاطه کرده و شامل همان هوایی است که ما تنفس می‌کنیم. همین اتمسفر است که هر کس و هر چیزی را

از شدت گرمای خورشید و بلاهای دیگر محافظت می‌کند. انسان نمی‌توانست بدون وجود چنین آسمان استثنایی که خدا در روز دوم خلق کرد، بر روی زمین زندگی کند.

3. در روز سوم خدا دریا، خشکی و نباتات را آفرید؛ به آنچه که کلام خدا در این مورد می‌گوید گوش دهید:

«و خدا گفت: آبهای زیر آسمان در یک جا گرد آیند و خشکی پدیدار شود. و چنین شد. خدا خشکی را "زمین" و اجتماع آبها را "دریا" نامید، و خدا دید که نیکوست. آنگاه خدا گفت: زمین نباتات برویاند، گیاهانی که دانه تولید کنند و درختان میوه‌ای که میوه دانه‌دار بیاورند، گونه به گونه، بر روی زمین. و چنین شد. زمین نباتات رویانید، گیاهانی که دانه تولید می‌کردند، گونه به گونه، و درختانی که میوه دانه‌دار می‌آوردند، گونه به گونه. و خدا دید که نیکوست. شامگاه شد و بامداد آمد، روز سوم.» (پیدایش 1:9-13)

بنابراین، طراح بزرگ -خدا- در روز سوم، دریاها، رودخانه‌ها و هزاران نوع درخت و گیاهان مختلف را همراه با میوه‌ها و دانه‌هایشان آفرید؛ و خدا چه خوراکی‌های خوشمزه‌ی متنوعی خلق کرد: انبه، موز، نارگیل، خربزه، گوجه‌فرنگی، کلم، هویج، برنج، ارزن، بادام‌زمینی و هزاران نوع غذای دیگر. و خدا در مورد هر چیزی که خلق کرده بود گفت: «نیکو است!» هر چیزی که خدا آفریده است، خوب، عالی و بی‌نقص و کامل می‌باشد. پس دیدیم که خدا تنها یک کار را نمی‌تواند انجام دهد، خدا عمل بد انجام نمی‌دهد، زیرا خدا نیکوست! شاید برای برخی این سؤال مطرح شود که: «اگر خدا خوب و عالیست پس چرا دنیا پر از بدی و شرارت و نزاع است؟ چرا امسال مزرعه‌ی من محصول خوبی نداد؟ چرا فرزند من مریض است؟ اگر خدا، خوب و نیکوست چرا از انسانها شرارت سر می‌زنند؟ در حقیقت اینها سؤالاتی مهمی هستند که کتاب مقدس جوابهای قانع‌کننده‌ای به آنها می‌دهد و ما در درس آینده آنها را بررسی خواهیم کرد. با این وجود امروز اجازه دهید فقط این حقیقت را در ذهن خود مرور کنیم که خدا نیکوست و در نتیجه هر چیزی که خدا خلق کرده خوب و عالیست.

بیایید لحظاتی در مورد نیکویی خدا فکر کنیم. شنیدیم که چگونه خدا در روز سوم درختان را آفرید، آیا شما می‌دانید خدا، چرا درختان را همراه با میوه‌هایشان خلق کرده است؟ آیا خدا به آنها احتیاج داشت؟ آیا او درختان را همراه با میوه‌های لذیذشان آفرید تا گرسنگی خود را رفع کند؟ خیر! خدای آفریننده هیچ‌گاه گرسنه نمی‌شود و به هیچ‌چیز محتاج نیست! پس چرا خدا درختان را آفرید؟ کتاب مقدس به ما می‌گوید: خدا، همه چیز را از روی لطف و مهربانی خود برای انسانی که قصد داشت او را در روز ششم بیافریند، خلق کرد.

آیا به نیکویی خدا پی بردید؟ آیا می‌توانید طعم لذیذ یک انبه را بچشید و یا عطر دوست‌داشتنی یک گل را ببویید، ولی نیکویی و مهربانی خدا را درك نکنید؟ آیا می‌توانید یک درخت را ببینید ولی در مورد سازنده‌ی آن تفکر نکنید؟ بدون وجود درختان، زندگی بسیار وحشتناک بود! در این صورت ما، هیزمی برای پخت و پز و یا الوار برای ساختن خانه یا قایق نداشتیم. هیچ سایه‌بانی نداشتیم تا در گرمای روز، در زیر آن استراحت کنیم و یا برگ برای چای و دارو نداشتیم. بدون وجود درختان زندگی غیرممکن بود و درخت یکی از هزاران نعمتهای خوبی است که خدا برای سعادت و رضایت خاطر ما آفریده است. به این دلیل است که نبی خدا، داود در مزامیر می‌گوید: «بچشید و ببینید که خدا نیکوست.» (مزامیر 8:34) اما پیش از اینکه وقت ما به پایان برسد، باید درس امروز را به اتمام برسانیم.

4. خدا در روز چهارم گفت: «نورافشانها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند، و تا نشانه‌ها باشند برای نمایاندن زمانها و روزها و سالها.» (پیدایش 1:14) خدا فقط فرمان داد و خورشید و ماه و ستارگان در آسمان پدیدار شدند. خدا فقط کلمه‌ای گفت و زمین شروع به حرکت به دور خورشید کرد. او دوباره سخن گفت و ماه شروع به حرکت به دور زمین کرد.

خدا از چه چیزی برای خلقت جهان استفاده کرد؟ کلام خدا در این مورد چه می‌گوید؟ کتاب مقدس می‌گوید:

«با ایمان است که درمی‌یابیم کائنات به وسیله کلام خدا شکل گرفت، بدان گونه که آنچه دیده می‌شود از چیزهای دیدنی پدید نیامد.» (عبرانیان 3:11) در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان

در آغاز با خدا بود. همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت. «(یوحنا 1:1-3)

اکنون خواندیم که خدا در روز اول تنها گفت: «روشنایی بشود» و روشنایی شد. در روز دوم خدا گفت: «فلکی باشد» و فلک بود. خدا در روز سوم دوباره سخن گفت و آنچه که او گفت، پدیدار شد و حال سؤال ما اینست: خدا از چه وسیله‌ای برای خلقت تمام این چیزها در جهان استفاده کرد؟ خدا از چیزی جز کلام و سخنش استفاده نکرد. او تنها کاری که کرد این بود که، گفت! و هر آنچه را که گفت، شد. خدا تنها با کلامش همه چیز را خلق کرد، کتاب مقدس می‌گوید: نه تنها خدا همه چیز را با کلامش خلق کرد، بلکه همه چیز توسط قدرت کلام او نگاه داشته شده است. تنها توسط قدرت کلام خدا، ماه و ستارگان در مکانهای مقرر خود در آسمان باقی ماندند. تنها به فرمان خدا، خورشید در زمان معینی طلوع و غروب می‌کند. تصور کنید، اگر نمی‌دانستیم که آیا فردا خورشید طلوع خواهد کرد یا خیر، چقدر زندگی برای ما مشکل و طاقت‌فرسا می‌شد! کلام خدا می‌گوید: «خدا امین است.» (اول قرنتیان 9:1) خدا هرگز کلام خود را نقض نمی‌کند و کلام او هرگز تغییر نمی‌کند. «اما کلام خداوند جاودان ماند.» (اول پطرس 25:1)

5. در روز پنجم خدا هزاران نوع ماهی و پرندۀ آفرید. کتاب مقدس می‌گوید: «و خدا گفت: آبها از انبوه جانداران پر شود و پرندگان بر فراز زمین در فلک آسمان پرواز کنند. پس خدا موجودات بزرگ دریایی و همه جانداران را که می‌جنبند و آبها را پر می‌سازند، گونه به گونه، و همه پرندگان بالدار را گونه به گونه آفرید. و خدا دید که نیکوست. خدا آنها را برکت داد و گفت: بارور و کثیر شوید و آب دریاها را پر سازید و پرندگان نیز بر زمین کثیر شوند. شامگاه شد و بامداد آمد، روز پنجم.» (پیدایش 1:20-23)

کتاب مقدس در مورد روز ششم به ما می‌گوید، خدا حیوانات و انسان را خلق کرد. متأسفانه، امروز زمان کافی برای شرح دادن این وقایع مهم نداریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، آنچه را که کلام خدا درباره‌ی چگونگی آفرینش اولین انسان، توسط خدا و علت آفرینش انسان بیان کرده به دقت بررسی خواهیم کرد. امروز درباره‌ی نیکویی خداوند خواندیم. خواندیم که نبی خدا داود می‌گوید: «بچشید و ببینید که خدا نیکوست.» دوستان عزیز، آیا تا به حال نیکویی خدا را چشیده‌اید؟ هر روز غذاهای مختلفی را که خدا برای ما تدارک دیده می‌خوریم و می‌چشیم، ولی آیا تا به حال نیکویی خدا را چشیده و درک کرده‌ایم؟ اگر واقعاً مشتاق هستید که نیکویی خدا را بچشید، باید به کلام خدا گوش داده و به آن ایمان داشته باشید. کلام خدا می‌گوید: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» (متی 4:4)

در درس آینده این موضوع را بررسی خواهیم کرد که انسان تنها جسم نیست، بلکه روح نیز دارد و روح ما باید از کلام خدا تغذیه شود. کلام خدا بسیار نیکوست و نظیر نیکویی آن یافت نمی‌شود، اما اگر ما، گرسنه و مشتاق آن باشیم. آیا به همان اندازه که معده‌ی شما غذا می‌خواهد، روح شما نیز خواهان شناختن خدا و کلام ابدی‌اش است؟ اگر شما این‌گونه گرسنه‌ی کلام خدا باشید، حقیقتی را کشف خواهید کرد که قادر است، از يك سو به شما بر روی زمین آرامشی کامل در کنار خدا ببخشد و از طرف دیگر، در آسمان میراثی فسادناپذیر را برایتان مهیا کند. می‌دانیم که این موضوع حقیقت دارد، زیرا خدا خودش وعده داده و گفته است: «خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنها سیر خواهند شد.» (متی 5:6) آمین

از توجه شما متشکریم. توصیه می‌کنیم که در برنامه‌ی آینده با ما همراه باشید، تا ببینید خدا چگونه اولین انسان را خلق کرد؟ و مهم‌تر از آن، چرا خدا انسان را آفرید.....
خدا به شما برکت دهد، هرگز این دعوتِ عالی خدا را فراموش نکنید که به شما می‌گوید:

«بچشید و ببینید که خداوند نیکوست.» (مزمور 8:34)

درس پنجم
«چرا خدا انسان را آفرید»
پیدایش 1 و 2

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که می‌توانیم امروز نیز برنامه‌ی «طریق عدالت» به شما تقدیم کنیم. در درس گذشته خواندیم که خدا چگونه آسمانها، زمین، دریا و تمام چیزهایی را که در آنهاست، خلق کرد. خداوند خدا، همه چیز را تنها به قوت کلام خود، در شش روز خلق کرد. همچنین فهمیدیم که چرا خدا جهان را خلق کرد. او جهان را برای بشری خلق کرد که قصد داشت، او را برای جلال خود بیافریند. چقدر خدا مهربان است که چنین مکان زیبا و عالی را خلق کرده تا انسان بتواند در آن با رفاه و خوشبختی واقعی زندگی کند! امروز قصد داریم به بررسی کتاب مقدس ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا اولین انسان را خلق کرد. به یاری خدا سعی می‌کنیم بفهمیم، که چرا خدا انسان را آفرید؟ کلام خدا در تورات، کتاب آفرینش، باب اول، آیه‌ی 26 می‌گوید:

«آنگاه خدا گفت: انسان را به صورت خودمان و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند، فرمان براند. پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را نر و ماده آفرید.» (پیدایش 1:26 و 27)

حقیقت عمیق و حیرت‌انگیزی که خواندیم و هر کسی باید آن را بداند این است که، خدا در ابتدا زن و مرد را مثل خود آفرید! به این مسأله فکر کنید! خدا انسان را شبیه خود آفرید! در حقیقت انسان مهمترین مخلوق خدا در بین دیگر مخلوقات است. تنها انسان شبیه و مانند خدا آفریده شد.

بنابراین منظور کلام خدا از «خدا انسان را بصورت خود آفرید» چیست؟ کتاب مقدس در باب سه، آیه هفت می‌گوید: «آنگاه یهوه خدا آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او نفس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد.» (پیدایش 2:7) از این آیه پی می‌بریم، زمانی که خدا اولین انسان را خلق کرد، او را با دو ویژگی آفرید: بدن و روح. انسان تنها ذات فیزیکی ندارد، بلکه او جسم و روح دارد. خدا انسان را در دو مرحله آفرید. دوباره به آنچه که کلام خدا می‌گوید گوش کنید: اول: «آنگاه یهوه خدا آدم را از خاک زمین بسرشت؛ «دوم»: در بینی او نفس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد.»

پس از کلام خدا دریافتیم که خدا به هنگام خلقت انسان، ابتدا جسم او را سرشت. چرا خدا ابتدا جسم انسان را ساخت؟ او ابتدا جسم انسان را سرشت زیرا جسم، محل سکونتی برای روح انسان می‌شد. آیا شما می‌دانید که جسم شما، خانه و خیمه‌ای موقتی برای روح شما است؟ و این همان چیزی است که کتاب مقدس به ما می‌آموزد: «خانه زمینی، خیمه ما» (دوم قرنتیان 1:5)

خدا جسم انسان را آفرید تا روح او، در آن ساکن شود. خدا از چه چیزی، بدن انسان را آفرید؟ کلام خدا می‌گوید: خداوند آن را از خاک زمین بسرشت. در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، می‌دانیم که خاک زمین، ترکیبی از بیست عنصر شیمیایی است. دانشمندان گفته‌اند، هر بیست عنصر شیمیایی در بدن انسان کشف شده است و به همین دلیل، نبی خدا، داود در مزامیر می‌گوید: «زیرا سرشت ما را می‌داند، و به یاد دارد که ما خاک هستیم!» (مزامیر 14:103) بله، جسم انسان از خاک سرشته شده، اما این به منزله‌ی بی‌ارزش بودن آن نیست! در بدن انسان، بیش از هفتاد، هزار، هزار، هزار (70 تریلیون) جزء وجود دارد، که ما آنها را سلول می‌نامیم. و همه‌ی این اجزا (سلول‌ها) با یکدیگر جسمی را شکل می‌دهند که با هماهنگی کاملی عمل می‌کند. بدن انسان یک معجزه است. خدا در بدن انسان، مغز، قلب، شش، معده، کبد، روده، استخوان، ماهیچه، پوست، چشم، گوش، بینی، دهان و قسمت‌های حیرت‌آور دیگری، قرار داده است. و هر عضو، نقش بخصوصی را ایفا می‌کند. تنها خداوند قادر به خلقت بدن انسان بود! و به همین دلیل نبی خدا، داود می‌گوید: «تو را می‌ستایم، زیرا عجیب و مهیب ساخته شده‌ام؛ اعمال تو شگفت‌انگیزند، جان من این را نیک می‌داند.» (مزمور 14:139)

بله، بدن انسان يك معجزه‌ی باورنکردنی است! اما آیا، بدنی را که خدا خلق کرده، شبیه خداست؟ خیر. چنین چیزی محال است، زیرا خدا روح است. خدا شکل فیزیکی انسان را به شباهت خود خلق نکرد. پس مقصود کتاب مقدس از اینکه می‌گوید: «خدا آدم را بصورت خود آفرید» چیست؟ مقصود اینست که خدا روح انسان را شبیه خود آفریده است.

دیدیم که وقتی خدا جسم انسان را از خاک بسرشت، جسم انسان فاقد حیات بود؛ آن فقط یک جسد بود. چرا خدا قبل از اینکه روح انسان را بدمد، ابتدا جسم او را خلق کرد؟ چرا خداوندی که قادر مطلق است، انسان را مانند دیگر مخلوقاتش تنها در یک مرحله نیافرید؟ شاید خدا این کار را به این نحو انجام داد، تا به ما بیاموزد که، انسان به خودی خود، در مورد حیات، قدرتی ندارد؛ انسان قادر نیست، نه به خود نه به هیچ موجود دیگری نعمت حیات ببخشد. خدا، خداوند حیات است و تنها در اوست که حیات یافت می‌شود. حیات از انسان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه حیات هدیه‌ای است از جانب خدا! کتاب مقدس می‌گوید: «یهوه، خدا، در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.» بنابراین جسمی که خدا خلق کرد، شروع به زندگی کرد. چرا جسم، زنده شد؟ زیرا یهوه خدا به آن روح حیات بخشید. خدا، حیات خود را در جسد انسان دمید، بنابراین حیاتی که در خداوند بود در انسان نیز دمیده شد و به این ترتیب انسان یک موجود زنده شد.

بنابراین خدا چه چیز را شبیه خود آفریده بود؟ روح را. خدا روح انسان را شبیه خود آفرید. آیا می‌دانید، ویژگی‌هایی در روح خدا وجود دارد که در روح انسان نیز یافت شده است؟ قبل از خاتمه دادن به درس امروز، قصد داریم سه ویژگی یا خصوصیتی را که هم در خدا و هم در انسان وجود دارد، بررسی کنیم. زمانی که ما در مورد سه ویژگی مشترک میان خدا و انسان فکر کنیم، می‌توانیم درک بهتری از این آیه داشته باشیم: «خدا انسان را شبیه خود آفرید.» سه ویژگی که خدا در روح انسان قرار داده بدین شرح هستند:

اول: خدا به انسان عقل و شعور (ذهن) بخشید، بنابراین انسان می‌توانست خدا را بشناسد.

دوم: خدا به انسان دل (احساسات) عطا کرد، بنابراین انسان می‌توانست به خدا عشق بورزد.

سوم: خدا به انسان اراده (آزادی انتخاب) عطا کرد، بنابراین انسان می‌توانست از خدا اطاعت و فرمانبرداری کند.

از آنجایی که تنها خدا، صاحب ذهن، قلب و اراده است، پس او در روح انسان، عقل و شعور و احساسات و اراده قرار داد. اجازه دهید این موضوع را کمی بشکافیم:

1) اولاً خدا به انسان عقل و شعور و ذهنی عطا کرد که قادر به شناخت خداست و می‌تواند، مانند خدا تفکر کند. و از آنجایی که خدا مشتاق بود تا انسان با او دوستی نزدیک و صمیمانه داشته باشد به او ذهنی نیرومند بخشید. هنگامی که در مورد زندگی نبی خدا، ابراهیم می‌خوانیم، می‌بینیم که خداوند او را، «دوست خدا» نامیده است. ابراهیم شخصاً خدا را می‌شناخت و با او رابطه‌ی نزدیکی داشت، اما تنها ابراهیم نیست که حق دوستی با خدا را دارد، بلکه ما نیز می‌توانیم دوست خدا باشیم. خدا مشتاق است تا ما با او دوستی نزدیکی داشته باشیم. به همین دلیل خدا در روح انسان، عقل و شعور (ذهن) قرار داد تا بتواند همدم روح خدا شود.

شاید با طرح یک سؤال بهتر، بتوانیم مقصود خود را به شما برسانیم. چه چیزی انسان و حیوان را از هم متمایز می‌کند؟ عقل. ذهن انسان تفاوت بسیار با ذهن حیوان دارد. به چه دلیل حیوانات قادر به درک این برنامه‌ی رادیویی نیستند؟ زیرا آنها عقل و شعور انسانها را ندارند. شنوندگان عزیز، چرا شما قادر به درک سخنان ما هستید؟ زیرا شما، ذهنی شبیه به ذهن ما دارید، یعنی ذهن انسان. به همین شکل هم روح انسان طوری خلق شده که بتواند با روح خدا هماهنگ و همدم شود.

مسلماً ما نباید تصور کنیم که حکمت و دانش ذهن ما با ذهن خدا برابر است. هرگز! حکمت خدا بسیار عمیق و ژرف است و دانش او بسیار فراتر از دانش بشری است. آنچه که باید بدانیم این است: خدا به انسان روحی عطا کرده تا بتواند رابطه‌ی عمیقی با خدای زنده داشته باشد. خدا هرگز نمی‌خواهد شما شبیه حیواناتی باشید که قادر به شناخت او نیستند! حیوان مغز دارد، اما قادر به تفکر در مورد خدا نیست؛ دارای دهان است، اما قادر نیست از خدایی که هر روز برای او غذا تهیه می‌کند تشکر کند؛ دارای چشم است، اما نمی‌تواند کتاب مقدس را مطالعه کند؛ او گوش دارد، اما قادر نیست به کلام خدا گوش دهد. اما، انسانی که خدا به شباهت خود خلق

کرده است، قادر به شناخت خداوند، خدا است. بله، شنوندگان عزیز شما می‌توانید خدا را بشناسید! در صورتی که ایمان داشته باشید و به‌درستی راه نجاتی را که او مقرر کرده بپذیرید. می‌توانید با خالق خود رابطه‌ای عالی و نزدیک داشته باشید. در جلسه‌ی آینده، راه نجات خدا را به روشنی برایتان بیان خواهیم کرد، اما چیزی که امروز باید به آن پی ببریم این است که: خدا به انسان روحی عطا کرده که قادر به شناخت اوست.

(2) خدا زمانی که انسان را شبیه خود آفرید، چیز دیگری نیز در روح او قرار داد. و آن قلب (احساسات) است. خدا به انسان قلبی عطا کرد که می‌توانست توسط آن به خدا عشق بورزد. ما در مورد قلبی که خون را پمپاژ می‌کند صحبت نمی‌کنیم، بلکه در مورد آنچه در روحتان حس می‌کنید - احساساتتان و افکارتان - صحبت می‌کنیم. خدا به انسان اول، این توانایی را بخشید که بتواند همچون خدا احساسات و عواطف داشته باشد. خدا می‌تواند محبت کند، متفرد شود، خوشحال شود و حتی دلسوزی کند. بنابراین خدا در روح انسان، قلبی قرار داد که قادر به حس کردن عواطفی همچون، عشق و تنفر است. خداوند می‌خواهد انسان، هر آنچه را که خود دوست دارد، دوست داشته باشد و از آنچه که خود متفرد است، متفرد باشد. خدا می‌خواهد ما با تمام وجود او را دوست داشته باشیم. به همین دلیل او انسان را شبیه خود آفرید و به او قلب و احساس داد.

(3) خدا به انسانی که شبیه خود آفرید، چیز دیگری نیز عطا کرد. خدا در روح انسان، اراده قرار داد. خدا به هر شخص، این اجازه را می‌دهد تا راه خود را انتخاب کند. خدا خودش نیز این قدرت و اقتدار را دارد تا هر آنچه را که می‌خواهد انجام بدهد یا انجام ندهد. بنابراین او انسانی را خلق کرد که این حق یا مسئولیت را دارد تا در مورد مسائل مهم انتخاب کند و تصمیم بگیرد. خدا می‌توانست انسانی را خلق کند که آنچه را که خدا می‌خواهد، انجام بدهد و در مورد هیچ چیز حق انتخاب نداشته باشد. اما خدا در مورد اطاعت و فرمانبرداری از او به انسان، آزادی اراده و حق انتخاب عطا کرده است. خدا نمی‌خواست که یک روبات خلق کند. خدا انسان را شبیه خورشیدی که هر روز باید طلوع کند و هیچ حق انتخابی ندارد، نیافرید. خورشید هر روز، خود به خود اراده‌ی خدا را انجام می‌دهد، اما بشر این‌گونه نیست. انسان یک مخلوق استثنایی و ویژه است. خدا انسان را برای خود آفرید و مشتاق است تا ما انسانها، عشق به او و پرستش او را انتخاب کنیم. خدا مسئولیت بزرگی به عهده‌ی انسان گذاشته است. انسان باید انتخاب کند که آیا می‌خواهد از خدا پیروی کند یا از شیطان؟ می‌خواهد کلام خدا را به جا آورد یا از آن دوری کند؟ خدا نمی‌خواهد کسی به اجبار به کلام او ایمان بیاورد؛ او هرگز ما را مجبور نخواهد کرد تا او را دوست داشته باشیم و از او اطاعت کنیم. عشق اجباری، عشق نیست. خدا به هر شخصی اجازه می‌دهد، تا هر راهی را که دوست دارد، انتخاب کند. اما در انتها، هر کسی که پادشاهی خدا را رد کرده باشد، خدا بر او داوری خواهد کرد، زیرا خدا انسان را برای خود آفریده است و این چیزی است که کتاب مقدس اعلام کرده است.

علت حضور ما بر روی زمین، خداست. ما در این دنیا به خاطر خودمان و یا برای پول و مادیات و یا برای هر چیز و یا هر کس دیگری نیامده‌ایم. خدا ما را برای خود و برای رضایت و جلال خود آفریده است. خدا ما را آفریده تا قادر به شناخت او باشیم، او را محبت کنیم و تا ابد از او اطاعت کنیم! بله، تا ابد! خدای ابدی، به هر یک از ما روحی ابدی عطا کرده است. اراده‌ی خدا این است که ما انسانها با او، امروز، فردا و تا به ابد یک رابطه‌ی عمیق عالی داشته باشیم. و به همین دلیل، خدا انسان را شبیه خود آفریده است.

ما با این آیه از کتاب مقدس که اهداف خدا را، در مورد انسان به ما یادآوری می‌کند، با شما خداحافظی می‌کنیم. «خداوند خدای ما، خداوند یکتاست. خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر و با تمامی قوت خود محبت نما.» (مرقس 12: 29-30)

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خداوند در برنامه‌ی آینده، در مورد اولین انسانها، آدم و حوا... صحبت خواهیم کرد. خدا به شما برکت دهد و نیز نسبت به بزرگترین فرمانی که تاکنون صادر شده است، بصیرت عطا کند:

«خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر و با تمامی قوت خود محبت نما.» (مرقس

درس ششم
آدم و حوا و باغ بهشت
پیدایش 2

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم. درس خود را در مورد وقایع پیدایش ادامه می‌دهیم. در درس امروز با آدم و حوا، و نیز اولین روز آنها بر روی زمین، آشنا خواهیم شد.

در تورات خواندیم که: «زیرا خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا را با هر آنچه در آنهاست بساخت» (خروج 11:20) دیدیم که خدا در روز ششم، اولین انسان را خلق کرد. او انسان را همراه با جسم و روح آفرید. خدا، جسم انسان را از خاک زمین بسرشت و روحی ابدی در آن دمید. او روح انسان را شبیه خود آفرید و این بدان معناست که خدا در روح انسان ذهنی خاص قرار داد که توسط آن می‌توانست خدا را بشناسد. او به انسان، قلبی (احساسات) عطا کرد تا بتواند به خدا محبت کند و او را دوست داشته باشد. او به انسان اراده‌ای آزاد (آزادی انتخاب) داد، بنابراین انسان می‌توانست بین اطاعت از خدا و یا سرپیچی از او یکی را انتخاب کند. بعد از اینکه خدا کار آفرینش انسان را به اتمام رساند، پیش از اینکه به استراحت بپردازد، کار دیگری نیز انجام داد، و امروز قصد داریم در مورد این کار او صحبت کنیم. بیایید به مطالعه‌ی تورات، باب دو، آیه هفت از کتاب پیدایش، ادامه دهیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«آنگاه یهوه خدا آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او نفس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد. و یهوه خدا باغی به سمت شرق، در عدن غرس کرد، و آدم را که سرشته بود در آنجا نهاد» (پیدایش 2:8-7) کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا برای انسانی که خلق کرده بود، باغ زیبایی آماده کرد. و آن باغ عدن یا باغ بهشت نام داشت. برخی تصور می‌کنند که باغی که خدا برای اولین انسان آماده کرد در بهشت بود. اما کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که این باغ بر روی زمین، در شرق، در منطقه‌ای به نام عدن که احتمالاً همان عراق فعلی است، قرار داشت. نوشته‌های انبیاء خدا، هرگز باغ بهشت (باغ عدن) که بر روی زمین بود را، بهشت آسمانی که در اعلی و در حضور خداوند است، بر نمی‌شمرند. در کتاب مقدس می‌خوانیم:

«و یهوه خدا همه‌گونه درختان چشم‌نواز و خوش‌خوراک را از زمین رویانید. درخت حیات در وسط باغ بود، و نیز درخت شناخت نیک و بد. رودخانه‌ای از عدن بیرون می‌آمد تا باغ را آبیاری کند و از آنجا به چهار شاخه منشعب می‌شد.... یهوه خدا آدم را برگرفت و او را در باغ عدن نهاد تا کار آن را بکند و از آن نگاهداری نماید» (پیدایش 2:9 و 10 و 15)

بنابراین می‌بینیم که خدا برای اولین انسان- آدم- باغ عدن را ساخت، که انسان بتواند در رفاه و خوشبختی واقعی زندگی کند. خدا انسان را در باغی زیبا که سرشار بود از درختان گوناگون قرار داد. درختانی که از یک سو نگریستن به میوه‌های آن دلنشین و زیبا بود و از طرف دیگر خوردن آنها لذت‌بخش بود. در این مکان جذاب و زیبا همه چیز بی‌نقص و عالی بود. اندام‌های حسی آدم کاملاً زنده بودند؛ چشمان او زیبایی‌ها را می‌دید، گوش‌های او نغمه‌های آواز پرندگان را از روی درختان می‌شنید، و رایحه‌ی گل‌هایی را که فضای باغ را پُر کرده بود، استشمام می‌کرد. خدا برای خشنودی آدم، همه چیز را مهیا کرد. و نیز خواندیم که خدا از روی محبت و لطف خود به آدم، وظیفه‌ی لذت‌بخشی به او مَحُول کرد. و آن وظیفه مراقبت کردن از باغ بود، تا با خوشی و شادی مشغول به کاری شود.

زیباترین واقعه‌ای که در باغ عدن رخ داد این بود که، در یک غروب آرام، خدا وارد باغ شد و با انسانی که به شباهت خود آفریده بود، گفتگو کرد. (مراجعه کنید به، پیدایش 3:8) چرا خدا آدم را ملاقات کرد؟ زیرا همانطور

که قبلاً خواندیم، خدا مشتاق است تا انسان با او دوستی کند و به همین دلیل خدا با آدم ملاقات کرد. هدف خداوند این است که او و بشر رابطه‌ای دوستانه با یکدیگر داشته باشند، به یکدیگر محبت کنند، شادی کنند و با یک قلب و ذهن واحد، تا به ابد در کنار هم باشند. بله، خدا مشتاق است تا انسان یک رابطه‌ی عمیق و عالی با او داشته باشد و در چارچوب این رابطه، تا ابد رشد کند.

مسئله‌ی مهم دیگری که باید در مورد باغ عدن، که خدا اولین انسان را در آن قرار داد بدانیم، این است که، خدا، در وسط باغ، دو درخت بسیار مهم قرار داده بود. یکی از آنها درخت حیات نام داشت و دیگری درخت معرفت نیک و بد. خدا درخت حیات را در باغ عدن قرار داد تا به آدم یادآوری کند که قصد دارد، زندگی ابدی خود را به انسان نیز بدهد. و درخت معرفت نیک و بد را برای آزمایش کردن آدم، قرار داد. به آنچه کلام مقدس می‌گوید گوش کنید: «و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زنهار مخوری، زیرا روزی که از آن خوردی به‌یقین خواهی مرد.» (پیدایش 2:16-17)

چرا خدا آدم را از خوردن میوه‌ی درخت معرفت نیک و بد منع کرد؟ آیا خدا خسیس بود؟ خیر، او خسیس نبود! درحقیقت یکی از نام‌های او بخشنده است! خدا به آدم گفت: از همه‌ی درختان می‌توانی بخوری... جز یکی. آیا این دستور سختی بود؟ خیر. خدا از روی محبت خود، هر چیزی را که باعث خوشحالی آدم می‌شد، به او عطا کرد. خدا هیچ چیزیی را از او دریغ نکرد. اما خدا، در نقشه‌ی عالی خود، برای آدم یک آزمایش ساده در نظر گرفته بود و فرصت خوبی برای آدم بود تا به خدا نشان دهد که به اندازه‌ی کافی خدا را دوست دارد و می‌تواند از فرمان خدا اطاعت کند. همانطور که خداوند در کلامش می‌گوید:

«عیسی پاسخ داد: اگر کسی مرا دوست بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید. آن که مرا دوست نمی‌دارد، کلام مرا نگاه نخواهد داشت؛ و این کلام که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است.» (یوحنا 14:23-24) خدا می‌خواست عشق و وفاداری آدم را آزمایش کند. و به این دلیل به آدم این فرمان ساده را داد - از درخت معرفت نیک و بد نخورید. خدا یک انسان ماشینی (روبات) نیافریده بود. خدا، بشری آفرید که دارای عقل، قلب (احساس) و آزادی اراده باشد و به همین دلیل می‌توانست به خدا عشق بورزد و از او اطاعت کند.

خدا به آدم گفت، اگر از میوه‌ی درخت ممنوعه بخورد چه اتفاقی برای او خواهد افتاد؟ بیایید کلام خدا را بخوانیم. خدا گفت: «از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد!» بنابراین خدا به این نحو آدم را آگاه ساخت که سرپیچی از فرمان خدا به مرگ منتهی می‌شود. خدا بشری را که خلق کرده است، دوست دارد. بنابراین خدا با کلامی بسیار صریح به آدم هشدار داد و فرمود: آدم، اگر از من اطاعت نکنی، خواهی مرد، زیرا قانون مقدس من می‌گوید: «هر که گناه کند او خواهد مرد.» (حزقیال 20:18) شاید شخصی پرسد، گناه چیست؟ کتاب مقدس می‌گوید: «گناه مخالف شریعت است.» (اول یوحنا 4:3) هر عمل نادرستی گناه است.» (اول یوحنا 5:17) بنابراین، هر که بداند چه کاری درست است و آن را انجام ندهد، گناه کرده است.» (یعقوب 4:17) «گناه رفتن به راه خود است.» (اشعیا 6:53) گناه شامل هر چیزی است که با خدا سازگار نباشد. بر سر کسانی که نسبت به خدا مرتکب گناه می‌شوند چه خواهد آمد؟ کلام خدا می‌گوید: «هر که گناه کند، او خواهد مرد.» (حزقیال 20:18) و در آیه‌ی دیگری می‌گوید: «مزد گناه مرگ است.» (رومیان 6:23) مرگ چیست؟ برخی فکر می‌کنند، مرگ، پایان حیات است و همه چیز پایان می‌یابد. اما اگر به نوشته‌های انبیاء رجوع کنیم، خواهیم دید که مرگ به این معنا نیست. در کلام مقدس، که به زبان عبری نوشته شده است، مرگ به معنای جدایی است. مرگ، جدایی از حیات است.

زمانی که خدا به آدم گفت: اگر از میوه‌ی درخت معرفت نیک و بد بخوری، قطعاً خواهی مرد؛ در واقع او گفته است: «آدم، اگر از من سرپیچی کنی دیگر نمی‌توانی با من رابطه‌ی نزدیکی داشته باشی. من مقدس هستم و هرگز نمی‌توانم گناه و یا کسانی که طریق من را رد می‌کنند، تحمل کنم. زمانی که زهره و فرشتگانش مرتکب گناه شدند، آنها را بیرون کردم و اگر تو مرتکب گناه شوی، تو را نیز بیرون خواهم کرد. همچنین اگر از میوه‌ی

درخت ممنوعه بخوری، بدن تو به تدریج فرسوده خواهد شد و سرانجام خواهی مرد؛ یعنی روح تو از بدن جدا خواهد شد. همه چیز به اینجا ختم نمی‌شود. اگر تو از من سرپیچی کنی، نه تنها جسم تو خواهد مرد، بلکه روح تو به مکانی که برای شیطان و فرشتگانش مهیا شده است، خواهد رفت و در نتیجه تو برای همیشه، از من جدا خواهی شد!»

بنابراین دیدیم که گناه باعث سه جدایی وحشتناک می‌شود. اول: در این دنیا روح شما از خدا جدا می‌شود، یعنی اینکه به خاطر گناهی که در دلتان است، رابطه‌ای با خدا، خدای متعالی نخواهید داشت. دوم: در آن روز روح شما از جسمتان جدا خواهد شد و شما خواهید مرد. یعنی جسمتان خواهد مرد و روح شما برای داوری به حضور خدا می‌رود. سوم: روح و جسم شما برای همیشه از خدا جدا خواهد شد و در دریاچه‌ی آتش افکنده خواهد شد.

بنابر اقتدار و حیثیت کتاب مقدس، مرگ به چه معنی است؟ به اختصار می‌توان چنین گفت که مرگ یعنی جدایی از حیات خدا. گناه، انسان را از خدا که منبع حیات حقیقی است، جدا می‌کند. خدا مقدس است و نمی‌تواند با گناه زیست کند. روحی که مرتکب خطا و گناه شود، مثل شاخه‌ی درختی است که قطع و دور انداخته می‌شود. زمانی که یک شاخه از درخت بریده می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ شاخه‌ای که قطع شده، زنده است؟ خیر، آن شاخه مرده است! برگ‌ها بلافاصله خشک نمی‌شوند، اما کم‌کم پژمرده می‌شوند. به همین ترتیب اگر شما راه آمرزش گناهان را که خدا مهیا کرده، نپذیرید، شاید به خیال خود زنده باشید. اما کتاب مقدس می‌گوید: شما در حضور خدا «به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده‌اید» (افسیان 1:2).

«بلکه تقصیرات شما، میان شما و خدایتان جدایی افکنده است، و گناهانتان روی او را از شما نهان ساخته است تا نشنود.» (اشعیا 2:59) اگر کسی در من نماند، همچون شاخه‌ای است که دورش می‌اندازند و خشک می‌شود. شاخه‌های خشکیده را گرد می‌آورند و در آتش افکنده، می‌سوزانند. (یوحنا 6:15) شاخه‌ای که به درخت متصل نیست، نمی‌تواند میوه بدهد. و این درست مانند رابطه‌ی گناهکار با خداست. او نمی‌تواند باعث خوشنودی خدا شود، زیرا هیچ رابطه‌ای با خدا، که درخت حقیقی و منبع حیات واقعی است، ندارد. گناهکاران تنها منتظر داوری عادلانه‌ی خدا هستند؛ با این وجود خدا در نوشته‌های انبیاء اعلام کرده است که چگونه می‌توانیم در حضور خدا عادل محسوب شویم و مطمئن باشیم که گناه ما پاک شده است. اما این موضوع درس آینده‌ی ما خواهد بود.

قبل از پایان این جلسه می‌خواهیم، ادامه‌ی این باب را برایتان بخوانیم. به کتاب مقدس گوش کنید و ببینید که اولین زن چگونه خلق شد:

«پس یهوه خدا خوابی گران بر آدم مستولی کرد و در همان حال که آدم خفته بود یکی از دنده‌های او را گرفت و جای آن را با گوشت پر کرد. آنگاه یهوه خدا از همان دنده که از آدم گرفته بود، زنی ساخت و او را نزد آدم آورد. آدم گفت: این است اکنون استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم؛ او زن نامیده شود، زیرا که از مرد گرفته شد. از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش می‌پیوندد و آن دو یک تن می‌گردند. آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند.» (پیدایش 2:18 و 21-25)

بنابراین پی می‌بریم که خدا ازدواج را مقرر کرده است. خدا یک زن و یک مرد خلق کرد تا همدیگر را دوست داشته باشند و در زندگی با هم شریک باشند و یک خانواده‌ی خوشبخت داشته باشند که باعث جلال خدا گردند. خدا آدم را دوست داشت و دوست داشت که شادی او کامل باشد، بنابراین به او هدیه‌ای عالی داد، یک همسر! خدا می‌خواست که آدم همسرش را دوست داشته باشد و برای او همه چیز مهیا کند و به او عشق بورزد، همانطور که خدا به او عشق می‌ورزید. و از آن مهمتر اینکه خدا می‌خواست زن و مرد از یک رابطه‌ی عمیق با خدا لذت ببرند و او را بشناسند، به او عشق بورزند و تا ابد از او اطاعت کنند. (مراجعه کنید به افسسیان 6:1 و 4 و 21:5-33)

و به این ترتیب کار آفرینش خدا به پایان رسید.
کتاب مقدس می‌گوید:

«و خدا هرآنچه را که ساخته بود دید، و اینک بسیار نیکو بود. شامگاه شد و بامداد آمد، روز ششم. بدین سان، آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. و خدا در روز هفتم، کار خویش را به پایان رسانید؛ پس او در هفتمین روز، از همه کار خویش فارغ شد. و خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را مقدس شمرد، چرا که در آن روز از همه کار خویش که خدا آفریده و ساخته بود، فراغت جست.»
(پیدایش 31:1 و (1:2-3

چرا خدا در روز هفتم استراحت کرد؟ آیا به دلیل خستگی بود؟ خیر، خدا هرگز خسته نمی شود! کلام مقدس می گوید؛ خدا استراحت کرد چون «کار به پایان رسیده بود». همه چیز عالی و بی نقص بود، و به همین دلیل خدا، در روز هفتم استراحت کرد و به همین دلیل هفته، شامل هفت روز است.
از اینکه به برنامه ی ما گوش دادید، متشکریم. به یاری خدا، جلسه ی آینده، در مورد اینکه چگونه گناه وارد جهان شد صحبت می کنیم. خدا به شما برکت دهد، به آنچه کلام خدا اعلام کرده است، فکر کنید:

« زیرا مزد گناه مرگ است، اما عطای خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیح عیسا است. »
(رومیان 6:23)

درس هفتم
«چگونه گناه وارد جهان شد»
پیدایش 3

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

در دو درس گذشته، دیدیم که چگونه خدا دو انسان اول -آدم و حوا- را آفرید. کلام خدا می‌گوید: «پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را نر و ماده آفرید.» (پیدایش 27:1) خدا در زن و مرد روحی قرار داد که قادر به شناخت خدا بود، و قلبی (احساسات) قرار داد که می‌توانست با آن به خدا عشق بورزد. همچنین خدا به آنها اراده‌ی آزاد عطا کرد، بنابراین آنها می‌توانستند بین اطاعت از خدا و یا سرپیچی از آن یکی را انتخاب کنند. همچنین دیدیم که خدا، انسان را در باغ بهشت قرار داد، باغ زیبایی که خدا آن را روی زمین برای انسان آماده کرده بود و عدن نام داشت. خدا، هر آنچه را نیاز بود به اولین زن و مرد یعنی آدم و حوا عطا کرد، تا آنها در آرامش و خوشبختی حقیقی زندگی کنند. خدا مشتاق است تا همه‌ی انسان‌ها او را بشناسند و به او عشق بورزند و او را تا ابد پرستش کنند.

بنابراین دیدیم که خدا برای عملی کردن نقشه‌ی بی‌نظیر خود برای انسانی که آفریده بود، آزمایشی ساده پیش روی او قرار داد. خدا درخت معرفت نیک و بد را در وسط باغ قرار داد و به انسان فرمان داد: «و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زنهار مخوری، زیرا روزی که از آن خوردی به یقین خواهی مرد.» (پیدایش 2:16-17)

چرا خدا آدم را این‌گونه آزمایش کرد؟ خدا می‌خواست وضعیت دل آدم را آشکار کند. خدا با این آزمایش نمی‌خواست آدم مرتکب گناه شود، بلکه می‌خواست او را قویتر کرده و به او برکت دهد. انسانی که خدا خلق کرده بود، هیچ خطا و گناهی نداشت، ولی این بدان معنی نبود که او دارای یک شخصیت بالغ و محبت کامل باشد. خدا آدم را در بوته‌ی آزمایش قرار داد، تا عشق و محبت او را بیازماید. اگر آدم در مقابل آزمایش می‌ایستاد و از خدا اطاعت می‌کرد، در واقع ثابت می‌کرد که با تمام وجود خداوند را محبت می‌کند. همچنین اگر آدم در آزمایش سربلند بیرون می‌آمد و از گناه اجتناب می‌کرد، آزمایش باعث قوت او می‌شد؛ زیرا کلام خدا می‌گوید: «و بردباری، شخصیت را می‌سازد، و شخصیت سبب امید می‌گردد.» (رومان 4:5)

امروز به بررسی سومین باب از کتاب آفرینش می‌پردازیم. این باب به ما نشان خواهد داد که چگونه گناه وارد جهان شد. اگر ما با تعالیم این باب آشنا شویم، خواهیم فهمید که چرا دل انسان مرتکب گناه و بدی شد، و چرا دنیا پر از مصیبت و درد و رنج شد. در درس گذشته دیدیم که در ابتدا، آدم و حوا در باغ بهشت بودند. باغی که در آن نقصی نبود و برای خشنودی آنها آفریده شده بود. مهمترین نکته این بود که خدا هر روز از باغ دیدن می‌کرد. در یک غروب آرام، خدا با آدم و حوا سخن گفت. خدا با آنها ملاقات کرد، زیرا مشتاق بود که آنها با او یک رابطه‌ی هدفمند و عالی داشته باشند.

اما کتاب مقدس به ما می‌گوید که شخص دیگری نیز در باغ بود. آیا می‌دانید که او که بود؟ او شیطان بود. دشمن خدا، شیطان. زمانی که خدا جهان و تمام چیزهای درون آن را آفرید، شیطان نظاره‌گر بود. زمانی که خدا به آدم فرمان داد که از میوه درخت معرفت نیک و بد نخورد، شیطان گوش می‌کرد. البته او فقط نظاره‌گر و شنونده نبود، بلکه برای خراب کردن کار خدا، نقشه‌ای طرح کرد. شیطان قصد داشت تا انسانی را که خدا آفریده بود، وسوسه کند، و در نتیجه، انسان از خدا سرپیچی کرده و مرتکب گناه شود و از خدا جدا گردد، و سرانجام به هلاکت برسد! با وجود اینکه خدا از نقشه‌های شیطان باخبر بود، اما آدم و حوا در این مورد چیزی نمی‌دانستند.

یک روز وقتی که آدم و حوا نزدیک درخت ممنوعه ایستاده بودند، شیطان به شکل ماری نزد آنها رفت و با آنها صحبت کرد. کتاب مقدس می‌گوید: «و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: «آیا خدا برآستی گفته است که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟» (پیدایش 3:1)

بیانید اندکی به این موضوع فکر کنیم. چرا شیطان به شکل مار ظاهر شد؟ کتاب مقدس به ما پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود.» شیطان اغواگر است، پس به شکل کسی که خیلی عاقل و خردمند است، ظاهر شد. او در قالب یک اژدهای بزرگ سرخ‌فام در مقابل آدم و حوا ظاهر نشد و نگفت: سلام بر شما آدم و حوا. من شیطان، دشمن خدا هستم! من امروز آمده‌ام تا شما را وسوسه کنم تا از خدا، خداوند حیات روی برگردانید و برای همیشه هلاک گردید! شیطان هرگز به این شکل عمل نکرد! پس او به چه شکل به آدم و حوا ظاهر شد؟ به شکل یک موجود زیبا و عاقل. او تصمیم گرفت که در قالب مار با آنها صحبت کند، زیرا در آن زمان، قبل از اینکه گناه وارد جهان شود مار از همه‌ی حیوانات دیگر زیرک‌تر بود.

شیطان اکنون هم به همان صورت عمل می‌کند. او زیرک و مکار است. او همیشه به شکلی خوب و عالی ظاهر می‌شود. کلام خدا می‌گوید: «شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد» (دوم قرنتیان 14:11) به همین علت است که خدا در کلامش به ما هشدار می‌دهد و می‌گوید: «از پیامبران دروغین برحذر باشید؛ آنان در لباس گوسفندان نزد شما می‌آیند، اما در باطن گرگان درنده‌اند.» (متی 7:15)

شیطان اغواگر است. و به همین دلیل به شکل یک مار باهوش و عاقل بر آدم و حوا ظاهر شد. و نیز به همین علت بود که به جای اینکه با آدم صحبت کند، با حوا صحبت کرد، زیرا می‌دانست وسوسه کردن حوا آسانتر از وسوسه کردن آدم است. شیطان می‌دانست که خدا، پیش از پیدایش حوا، در مورد آن درخت به آدم فرمان داده بود. اما حوا نیز از فرمان خدا آگاه بود. شیطان بسیار باهوش است و دقیقاً می‌داند که چه کاری می‌خواهد بکند. او فکر کرد که اگر زن را متقاعد کند، تا از میوه‌ی درخت معرفت نیک و بد بخورد، شاید آدم نیز به پیروی از او، از خدا سرپیچی کند.

بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «مار به زن گفت: آیا خدا برآستی گفته است که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟» (پیدایش 3:1) آیا آنچه را که شیطان به حوا گفت شنیدید؟ او گفت: «آیا خدا برآستی گفته است که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟» دیدید که چگونه شیطان سعی کرد به هدف خود برسد؟ او حوا را وسوسه کرد تا نسبت به حقیقت کلام و سخن خدا، شک کند. و به همین دلیل شیطان گفت: آیا خدا ... گفت؟ آیا برآستی گفت؟ اکنون هم شیطان از همین روش استفاده می‌کند، او در برابر حقیقت کلام خدا می‌جنگد، زیرا به این امر واقف است که قدرت کلام خدا، او را خلع سلاح می‌کند و دروغ‌های او را فاش می‌کند. شیطان می‌داند که حقیقت، دروغ را، روشنایی و تاریکی را زایل می‌کند.

بیانید به ادامه‌ی گفتگوی میان زن و شیطان گوش دهیم. کلام خدا می‌گوید: «زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم، اما خدا گفته است، "از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبدا بمیرید." مار به زن گفت: بهیقین نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.» (پیدایش 3:2-5)

بسیار جالب است. خدا گفت: اگر آدم و حوا از میوه‌ی درخت ممنوعه بخورند، چه اتفاقی برای آنها خواهد افتاد؟ او گفت: «خواهید مرد!» شیطان چه گفت؟ او گفت: «شما نخواهید مرد!» کار شیطان تنها به اینجا ختم نشد، که در ذهن انسان نسبت به کلام خدا، شک و تردید بوجود آورد، بلکه او کلام خدا را نادرست جلوه داد و آن را انکار کرد. شما در این مورد چطور فکر می‌کنید؟ چه کسی حقیقت را می‌گفت؟ خدا یا شیطان؟ کلام مقدس می‌گوید: خدا صادق است و هرگز دروغ نمی‌گوید، و در مورد شیطان می‌گوید: او در راستی ثابت نیست. «شما به پدران ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های اوید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همه دروغ‌هاست.» (یوحنا 8:44)

با این وجود، باید همواره به خاطر داشته باشیم که شیطان فقط یک دروغگو نیست، بلکه او فریبکار و حيله‌گراست. او حقایق را با دروغ درهم می‌آمیزد، و ما می‌توانیم ببینیم که شیطان به آدم و حوا چه گفت: «در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.» هنگامی که شیطان گفت: «مانند خدا خواهید شد» در واقع دروغ گفت. زیرا کسی که مرتکب گناه می‌شود، به شباهت خدا در نمی‌آید، بلکه شبیه شیطان می‌شود. اما وقتی که شیطان گفت: «عارف نیک و بد خواهید شد.» در واقع او در مورد حقیقت صحبت می‌کرد، زیرا بعد از اینکه آدم و حوا مرتکب گناه شدند، متوجه شدند که بدی و گناه چیست؟ اما شیطان در مورد تلخی و ناخشنودی که در نتیجه‌ی آن معرفت، به زندگی آنها وارد می‌شد، چیزی به آنها نگفت. خدا فرموده بود: «اگر از میوه درخت بخورید، حتماً خواهید مرد!» اما شیطان گفت: «اگر از میوه درخت بخورید، نخواهید مرد!»

و اکنون زمانی بود که آدم و حوا باید بین کلام خدا و سخن شیطان، یکی را انتخاب می‌کردند. انتخاب آنها بستگی به این داشت که: آیا آنها به کلام خدا ایمان داشتند یا کلام شیطان؟ آیا آنها حقیقت را می‌پذیرفتند یا دروغ را؟ آیا آنها از پادشاه نور پیروی می‌کردند یا از پادشاه تاریکی؟

بیانید ادامه‌ی متن را بخوانیم تا ببینیم آنها چه تصمیمی گرفتند؟ کلام خدا می‌گوید: «چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد.» (پیدایش 3:6)

عجیب است! خدا انسان را به شباهت خود آفرید، پس انسان می‌توانست او را بشناسد، او را دوست داشته باشد و تا ابد از او اطاعت کند. اما انسان چه کرد؟ آیا او آنقدر خدا را دوست داشت که از دستور او اطاعت کند؟ خیر! او سرپیچی از خدای محبت را انتخاب کرد و از شیطان دشمن خدا و انسان، پیروی کرد!

چه روز تلخ و بدی بود، اجداد ما -آدم و حوا- با خوردن میوه‌ی درختی که خدا آن را قدغن کرده بود، از خداوند خدا روی برگردانند. ضرب‌المثلی می‌گوید: «مَرَضی که مُسری باشد، جلویش را نمی‌توان گرفت!» و به همین طریق کلام خدا می‌گوید: «پس، همان‌گونه که گناه به‌واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به‌واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.» (رومان 5:12) چه خواهیم یا نخواهیم چنین است!

ابن یمین، شاعر ایرانی می‌گوید:

هر که در اصل بد نهاد بود هیچ نیکی از او مدار امید

زانکه هرگز به جهد نتوان کرد از کلاغ سیاه باز سپید

شما و من و همه‌ی انسان‌ها پیرو آدم هستیم. ما همه گناهکار متولد شده‌ایم و باید بمیریم. زیرا ما همه از نسل آدم متولد شده‌ایم. نخستین انسانی که از فرمان خدا سرپیچی کرد، جد ما آدم است و ما نیز دقیقاً شبیه او هستیم. کسی از میان ما می‌تواند ادعا کند که هرگز از فرمان خدا سرپیچی نکرده است؟ خیر، هیچ کس پیدا نمی‌شود! بنابراین ما، ذات ناطاعتی از فرمان خدا را از کجا به ارث برده‌ایم؟ از آدم. گناه آدم مثل یک بیماری مسری و حشنتاک به همه‌ی ما سرایت کرد، در حقیقت «مرضی که مُسری باشد، جلویش را نمی‌توان گرفت!»

اما با این وجود، در امید هنوز بسته نشده است، زیرا کلام خدا اعلام می‌کند که: «پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه انسانها منتهی می‌گردد.» (رومان 5:18) امروز نمی‌توانیم وارد این محبت بشویم، ولی در درس‌های آینده در مورد راه درست نجاتی که خدا مقرر کرده، تا گناهکاران بتوانند از طریق آن، به سوی خدا بازگردند، صحبت خواهیم کرد.

دوستان عزیز، این بود برنامه‌ی امروز «طریق عدالت». جلسه‌ی آینده، قصد داریم این باب بسیار مهم را ادامه دهیم تا ببینیم که سرانجام برای آدم و حوایی که از راه عدالت دور شدند و پیرو ناراستی و خطا شدند، چه اتفاقی افتاد. خدا به شما برکت بدهد، این حقیقت اساسی و بنیادین را همواره به خاطر داشته باشید:

«پس، همان‌گونه که گناه به‌واسطهٔ یک انسان وارد جهان شد، و به‌واسطهٔ گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همهٔ آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند!» (رومیان 5:12)

درس هشتم
«ثمره‌ی گناه آدم»
پیدایش 3

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم که امروز می‌توانیم برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم. طی مطالعاتی که در تورات داشتیم، آموختیم که خداوند خدا، اولین انسان‌ها را به شباهت خود خلق کرد. و نیز دیدیم که، چرا خدا آنها را آفرید. خدا می‌خواست، آنها با تمام فکر و قلب و با تمام وجود، او را دوست داشته باشند و تا ابد رابطه‌ای عمیق و عالی با خدا داشته و از آن لذت ببرند.

بنابراین خدا، آدم را در یک آزمایش بسیار ساده قرارداد تا پی ببرد که آیا به اندازه‌ی کافی خدا را دوست دارد و از او اطاعت می‌کند یا خیر. قبل از آفرینش اولین زن، خدا به آدم امر کرد: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزاده بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار مخوری، زیرا روزی که از آن خوردی به‌یقین خواهی مرد.» (پیدایش 2:16-17) بنابراین خدا آدم را در یک آزمایش قرار داد و به او هشدار داد که مجازات ناطاعتی، مرگ و جدایی از خدا خواهد بود.

خدا آدم را دوست داشت و مشتاق بود که آدم، یک دوستی و مشارکت ابدی با او داشته باشد. اما در درس گذشته، خواندیم که، آدم و حوا به حرف شیطان گوش کردند و با خوردن میوه‌ی درخت ممنوعه از خدا سرپیچی کردند. امروز قصد داریم، باب سه از کتاب آفرینش از تورات را مطالعه کنیم. ببینیم بعد از اینکه آدم و حوا در برابر خدا مرتکب گناه شدند، چه اتفاقی افتاد. کتاب مقدس در آیه‌ی هفت از پیدایش، می‌گوید: «آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوختند و لونگها برای خویشان ساختند.» (پیدایش 7:3)

بعد از اینکه آدم و حوا از خدا ناطاعتی کردند، چه کاری انجام دادند؟ آنها سعی کردند، شرمساری و گناه خود را پنهان کنند! قبلاً خواندیم که قبل از آنکه آدم و حوا از میوه‌ی درخت معرفت نیک و بد بخورند «آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند.» (پیدایش 2:25) اما اکنون، طرز فکرشان نسبت به بدنهایشان تغییر کرده بود. اکنون آنها در حضور شخص مقدسی که باید آنها را داوری می‌کرد، احساس گناه و شرمساری می‌کردند. بنابراین برای پنهان کردن شرمساری خود، برگهای درخت انجیر را به هم دوختند و بدنهای عریانشان را پوشاندند. اما پوشش برگهایی که بر روی بدنهایشان قرار داده بودند، گناهی را که در قلبشان رخنه کرده بود پاک نکرد.

آیه بعدی از کلام می‌گوید: «صدای یهوه خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خود را از حضور یهوه خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.» (پیدایش 3:8) بعد از اینکه آدم و حوا مرتکب گناه شدند، همه چیز برایشان فرق کرده بود! آدم و حوا قبل از اینکه از خدا ناطاعتی کنند، هر وقت که خداوند خدا وارد باغ می‌شد و با آنها صحبت می‌کرد، خوشحال می‌شدند. اما اکنون که صدای نزدیک شدن خدا را می‌شنیدند، از ترس و خجالت می‌لرزیدند و سعی می‌کردند که خود را در میان درختان باغ از نظر خدا پنهان کنند! چرا آدم ترسید و خود را پنهان کرد؟ فهمیدن آن سخت نیست. اگر شخصی از مزرعه‌ی دیگران دزدی کند، اگر صدای صاحب مزرعه را بشنود، عکس‌العملش چه خواهد بود؟ او سعی می‌کند خود را پنهان کند، به همین شکل هم آدم، که آنچه را که خدا منع کرده بود انجام داد، سعی کرد خود را پنهان کند، آدم به خوبی می‌دانست نسبت به خدا مرتکب گناه شده است.

آیا طبیعی بود که آدم پس از اینکه از فرمان خدا نا اطاعتی کرد، از او بترسد؟ مسلماً! چرا؟ زیرا خدا به وضوح به او گفته بود: «روزی که از درخت معرفت نیک و بد بخوری خواهی مرد!» آیا خدا آنچه را که گفته بود انجام می‌داد؟ آیا واقعاً آدم محکوم به مرگ بود؟ نظر شما چیست؟ آیا خدا حقیقتاً انسانهایی را که آفریده بود، مجازات می‌کرد؟ معمولاً می‌گویند جایز نیست سؤالی را با سؤال دیگر جواب بدهید، اما می‌توانیم بهترین پاسخ

به این سوال را، با مطرح کردن سوال دیگری بدهیم. پس از اینکه زهره یا بهتر بگوییم، شیطان شریعت (قانون) خدا را زیر پا گذاشت، خدا با او چه کرد؟ آیا خدا شیطان و فرشتگانی را که گناه کرده بودند، تبرئه کرد؟ خیر، خدا آنها را تبرئه نکرد! خدا نه تنها آنها را از حضور مقدسش بیرون انداخت، بلکه برای آنها آتشی ابدی مهیا کرد! آدم نیز، مثل شیطان قانون خدا را زیر پا گذاشت، آیا خدا می‌توانست بگوید: «خیلی هم اشتباه بزرگی نیست!» و به آدم اجازه بدهد که بدون اینکه داوری شود، از مجازات معاف شود؟ هرگز! او مقدس است و باید گناه را داوری کند! لئوناردو داوینچی، یکی از مشهورترین شخصیت‌های تاریخ که تاکنون زیست کرده، گفته است: «کسی که گناه را مجازات نمی‌کند، در واقع فرمان می‌دهد که گناه انجام شود!» خدا هرگز گناه و بدی را تأیید نمی‌کند. او باید گناه را مجازات کند. حبقوق نبی نوشته است: «ای یهوه خدای من! ای قدوس من!... چشمان تو پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد» (حبقوق 12:1-13) «و خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود، افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.» (عبرانیان 30:10) «طبیعت خدای مقدس به گونه‌ای است که، هر گناهی را داوری و مجازات می‌کند. بنابراین لازم و ضروری بود تا خدا گناه آدم و حوا را داوری کند. و بنا به همین دلیل است که در آیه‌ی بعدی می‌خوانیم: «و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت: "کجا هستی؟"» (پیدایش 9:3)

بعد از اینکه آدم مرتکب گناه شد، خدا چه کرد؟ خدا به دنبال آدم می‌گشت و ندا داد، «کجا هستی؟» آیا آدم نیز به دنبال خدا می‌گشت؟ خیر! او سعی می‌کرد تا خود را از خدا پنهان کند! چرا خدا آدم را صدا زد؟ آیا او نمی‌دانست که آدم کجاست؟ خدایی که هر چیزی را می‌بیند و عالم بر همه چیز است، دقیقاً می‌دانست که آدم کجا پنهان شده است! خدا، آدم را صدا زد تا آدم، گناه خود را تأیید کند و در حضور خدا به آن اعتراف کند. اگرچه آدم از خدا سرپیچی کرده بود اما هنوز خدا او را دوست داشت.

هنگامی که خدا پرسید «کجا هستی؟» آدم چه پاسخی داد؟ کتاب مقدس می‌گوید:

«(آدم) گفت: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که عریانم، از این‌رو خود را پنهان کردم. خدا گفت: که تو را گفت که عریانی؟ آیا از آن درخت که تو را امر فرمودم از آن نخوری، خوردی؟ آدم گفت: این زن که به من بخشیدی تا با من باشد، او از آن درخت به من داد و من خوردم. آنگاه یهوه خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار فریب داد و من خوردم.» (پیدایش 3:10-13)

آیا پاسخ آدم و حوا را به خداوند شنیدید؟ هر کدام سعی می‌کردند گناه را به گردن دیگری بیندازد. آدم، خدا و حوا را مقصر می‌دانست و گفت تقصیر من نیست! تقصیر این زنی است که تو به من دادی! و نیز حوا، مار را مقصر می‌دانست و گفت تقصیر من نیست! مار مرا فریب داد! اما خدا، از قلب انسان آگاه بود و می‌دانست که هر دوی آنها گناهکارند. خدا آنها را مجبور نکرده بود که از میوه‌ی درخت بخورند، شیطان نیز آنها را مجبور نکرده بود. شیطان می‌تواند انسان را وسوسه کرده و فریب دهد، اما نمی‌تواند آنها را مجبور کند، گناه کنند. شیطان، حوا را فریب داد، اما، آنچه که او انجام داد در حضور خدا گناه محسوب شد. و در مورد آدم، کتاب مقدس می‌گوید که او فریب نخورد. (اول تیموتائوس 2:14) او آگاهانه راه خود را انتخاب کرد. آدم دقیقاً به آنچه که خدا فرمان داده بود، واقف بود. اما خود انتخاب کرد که از راه عدالت دور شود و راه ناراستی را پیروی کند و به ناطاعتی از خدا خاتمه نداد. بلکه، سعی کرد تا گناه خود را به گردن دیگران بیندازد و بدین ترتیب مجدداً مرتکب گناه شد.

امروزه نیز مردم سعی می‌کنند تا گناه خود را به گردن دیگران بیندازند، اما خدا حقیقت را می‌داند. طبق کتاب مقدس خدا با مردم صحبت می‌کند و می‌گوید: «کجا هستی؟» به من بگو! چه عملی را انجام داده‌ای؟ چرا از ایمان آوردن و اطاعت کردن از کلام من امتناع می‌کنی؟ چرا نیکویی و مهربانی مرا حقیر می‌شماری؟ چرا سعی می‌کنی گناه خود را به گردن دیگران بیندازی؟

«خداوند می‌گوید: به حیات خودم سوگند که هر زانویی در برابر من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد کرد. پس هر یک از ما حساب خود را به خدا باز خواهد داد.» (رومیان 11:14) 12- بیایید ببینیم در باب سه خدا چگونه مار، آدم و حوا را داوری کرد. کلام خدا می‌گوید:

«پس یهوه خدا به مار گفت: چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعونتری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگیت خاک خواهی خورد. میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه‌ی وی را خواهی زد. و به زن گفت: درد زایمان تو را بسیار افزون گردانم؛ با درد، فرزندان خواهی زایید. اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود، و او بر تو فرمان خواهد راند. و به آدم گفت: چون سخن زنت را شنیدی و از درختی که تو را امر کردم از آن نخوری خوردی، بهسبب تو زمین ملعون شد؛ در همه روزهای زندگیت با رنج از آن خواهی خورد. برایت خار و خس خواهد رویانید، و از گیاهان صحرا خواهی خورد. با عرق جبین نان خواهی خورد، تا آن هنگام که به خاک بازگردی که از آن گرفته شدی؛ چرا که تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت.» (پیدایش 3:14-19)

دیدید که نتیجه‌ی گناه چه شد؟ گناه، اندوه و غم و غصه به همراه دارد و مثل خار مایه‌ی دردسر است و نیز باعث جان‌کندن و عرق ریختن و همچنین بیماری و سرانجام مرگ می‌شود. بله، «مزد گناه مرگ است.» (رومان 6:23) خدا به آدم و حوا گفت اگر از میوه‌ی درخت ممنوعه بخورند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ او گفت: «روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.» آیا روزی که آدم و حوا از آن میوه خوردند دفن شدند؟ خیر، اما آیا در آن روز مردند؟ به راستی آنها مردند! درست همان روز، روح آدم و حوا مرد، زیرا آنها دیگر با خدا رابطه نداشتند.

همانطور که قبلاً دیدیم، مرگ جدایی از خدا است. زمانی که آدم و حوا از خدا ناطاعتی کردند، از خدا، سرچشمه‌ی حیات جدا شدند. هنگامی که آنها حرف شیطان را باور کردند و پیروی از او را انتخاب کردند، از دوستی با خدا محروم شدند و شراکت در حیات خدا را از دست دادند. آنها دشمن خدا شدند. زیرا از شیطان که دشمن و مخالف خداست، پیروی کردند. ارتباط آنها با خدا از بین رفت. بعنوان مثال، اگر شما دشمن داشته باشید و دوست شما جانب او را بگیرد، آیا او دشمن شما نیست؟ ارتباط شما با دوستان دیگر مرده است. همان‌گونه که ما در حرفها می‌گوییم: «دوستان دشمنان، دشمن شما محسوب می‌شوند.» به همین شکل هم هر کسی که از شیطان اطاعت کند، دشمن خداست و گناه باعث جدایی انسان از خدا می‌شود.

پیش از پایان یافتن درس امروز، نکته‌ای هست که باید آن را بفهمیم و به خاطر بسپاریم. و آن نکته این است: همه‌ی ما که به این دنیا آمده‌ایم مثل کسانی هستیم که» بهسبب نافرمانیها و گناهان خود مرده‌اند «(افسیان 1:2) و «از حیات خدا محروم هستند.» (افسیان 4:18) ممکن است که ما این‌گونه نباشیم، اما کلام خدا این را می‌گوید. روزی که آدم از خدا ناطاعتی کرد، یک گناهکار شد. همان آدم که مرتکب گناه شد، پدر همه‌ی انسانهاست؛ بنابراین، در نتیجه‌ی گناه آدم، همه‌ی فرزندان او گناهکار محسوب می‌شوند. سعدی شاعر ایرانی می‌گوید:

زمین شوره سنبُل بر نیارد در او تخم عمل ضایع مگردان

به کوشش نروید گل از شاخ بید نه زنگی به گرمابه گردد سپید

بنابراین گناه آدم باعث جدایی او از خدا شد، آدم که قانون خدا را زیر پا گذاشته بود، پدر همه‌ی کسانی است که به این دنیا آمده‌اند و در نتیجه، همه‌ی فرزندان آدم که متولد شدند، جدا از خداوند هستند. ضرب‌المثلی می‌گوید: «مرضی که مُسری باشد، جلویش را نمی‌توان گرفت!» و این دقیقاً همان چیزی است که کلام خدا اعلام می‌کند «پس، همان‌گونه که گناه به واسطه‌ی یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه‌ی گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه‌ی آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.» (رومان 5:12)

جد ما آدم، که خود را از خدا جدا کرد، شبیه شاخه‌ای است که از درخت جدا شده است. اگر شاخه‌ای به درخت متصل نباشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ شاخه خشک می‌شود و می‌میرد. برای شاخه‌های کوچکتر که قسمتی از آن شاخه‌ی بریده بودند، چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا آنها زنده می‌مانند؟ خیر، آنها نیز از بین خواهند رفت زیرا متعلق به آن شاخه‌ی خشکیده هستند. به همین شکل، همه‌ی فرزندان آدم شبیه شاخه‌های کوچکی از آن شاخه‌ی بریده هستند. آدم به خاطر گناهی که کرد، شبیه آن شاخه‌ی خشکیده است، و ما شاخه‌های آن شاخه‌ی خشکیده هستیم. گناه جد ما آدم، بر روی همه‌ی ما تأثیر می‌گذارد. ما، همگی در ذات و محکومیت او شریک هستیم.

نبی خدا، داود در کتاب مزامیر (زبور) چنین گفته است: «براستی که تقصیرکار زاده شده‌ام، و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آبستن شد!» (مزامیر 5:51)

گناه مثل بیماری ایدز است - بیماری وحشتناکی که در جهان شایع شده است. زمانی که ایدز وارد بدن شخص می‌گردد، هرگز آنجا را ترک نخواهد کرد. شخصی که مبتلا به ایدز است، این بیماری را به فرزند خود منتقل می‌کند. ایدز یک بیماری کشنده است و تا به حال بشر قادر به درمان آن نشده است. گناه نیز مانند ایدز است. یک فاجعه‌ی وحشتناک که در دنیا شیوع پیدا کرده است. گناه کشنده است و تا ابد باعث هلاک شدن بشر می‌گردد. و بشر هیچ درمان و علاجی برای آن ندارد.

با این وجود، امروز، با قلبهای شادمان، خدا را ستایش و تمجید می‌کنیم، زیرا خدا خودش، برای نجات ما از مجازات گناه و قدرت آن، درمان و چاره‌ای، اندیشیده است. اما ما باید به درمان و علاج خداوند اعتقاد داشته و آن را بپذیریم. به یاری خداوند، جلسه‌ی آینده، خواهیم دید که خدا، به آدم و حوا و فرزندان او وعده‌ای عالی داد، وعده‌ای که طبق آن نجات‌دهنده‌ی مقتدری به جهان می‌آید و گناهکاران را از گناه، شیطان و جهنم می‌رهاند. از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم.

خدا به شما برکت دهد، در مورد کلامی که نبی خدا داود آن را نوشته است، تفکر کنید:

«براستی که تقصیرکار زاده شده‌ام، و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آبستن شد!»
(مزامیر 5:51)

درس نهم
«وعدۀ عالی»
پیدایش 3

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم. در جلسه‌ی گذشته، دیدیم که آدم و حوا با خوردن میوه‌ای که خدا آن را منع کرده بود، از طریق الاهی دور شدند. بنابراین، انسانی که خدا آن را به شباهت خود آفریده بود، پیروی از شیطان دشمن خدا- را انتخاب کرد. قبل از آنکه، آدم و حوا مرتکب گناه شوند، هرگاه که خدا وارد باغ می‌شد و با آنها صحبت می‌کرد، خوشحال می‌شدند. اما اکنون، با شنیدن صدای خدا، می‌ترسیدند و احساس شرمندگی کرده، سعی می‌کردند خود را در میان درختان، از نظر خدا مخفی کنند! اما خدا به دنبال آدم و حوا گشت، با آنها صحبت کرد و پیامد گناه آنها به جهان را اعلام کرد: گناه باعث اندوه و غم، دردسر و نگرانی، و نیز بیماری و در انتها مرگ می‌شود. در نتیجه، از آن روز تا به حال، سایه‌ی مرگ بر فرزندان انسان می‌باشد. همه‌ی فرزندان آدم در گناه آبتن شده و با طبیعتی گناه‌آلود به دنیا آمده‌اند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، همه‌ی ما شریک در ذات جد خود، آدم هستیم. «نهال تلخ نگردد به تربیت شیرین.» به خاطر گناه آدم، همه‌ی ما گناهکار به دنیا آمده‌ایم. در حقیقت: «مرضی که مُسری باشد، جلویش را نمی‌توان گرفت!» همان‌گونه که گناه آدم موجب جدایی او از خدا شد، به همین شکل هم گناه ما، باعث جدایی ما از خدا گردید. کتاب مقدس می‌گوید:

«پس، همان‌گونه که گناه به‌واسطه‌ی یک انسان وارد جهان شد، و به‌واسطه‌ی گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه‌ی آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند،» (رومیان 12:5) «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند(قاصرند).» (رومیان 23:3) بلکه تقصیرات شما، میان شما و خدایتان جدایی افکنده است، و گناهانتان روی او را از شما نهان ساخته است تا نشنود.» (اشعیا 2:59) این پیغام اصلاً خوشایند نیست، اما حقیقت این است و حقیقت تلخ است.

بنابراین دیدیم که چگونه يك گناه آدم، باعث جدایی همه‌ی بشر از خدا گردید. روزی که آدم از خدا سرپیچی کرد، آدم (و تمام انسانهایی که تاکنون به دنیا آمده‌اند) پادشاهی نور را ترک کرده و وارد پادشاهی تاریکی شدند. شراکت در پادشاهی خداوند برای آنها چندان طولانی نبود. آنها به خاطر گناهشان دیگر سر و کارشان با شیطان بود، کسی که آنها را برده و اسیر خود ساخته بود. اکنون، دیگر هیچ امیدی در زندگی نداشتند، جز بردگی گناه و ترس از مرگ و مجازات بی‌پایان در آتش ابدی!

اگر کلام خدا به همین جا ختم می‌شد، تنها کاری که می‌توانستیم انجام دهیم این بود که کتاب را ببندیم و همچون گمشدگان در دریا، بدون هیچ امیدی، اشک می‌ریختیم. اگر خدا راه نجاتی برای رهانیدن فرزندان آدم باز نمی‌کرد، ما برای همیشه محکوم به نابودی بودیم! اما متبارك باد خداوند، خدای ما، نوشته‌های انبیاء با داستان گناه آدم، خاتمه نمی‌یابد. خدا، خدایی که رحمتش بی‌کران است، در نجات را به روی فرزندان آدم گشود! بنابراین کلام خدا می‌گوید:

«جایی که گناه افزون شد، فیض بی‌نهایت افزونتر گردید.» (رومیان 20:5) «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی‌بخش که برای تمامی قوم است.» (لوقا 10:2) «زیرا فیض خدا به‌ظهور رسیده است، فیضی که همگان را نجات‌بخش است.» (تیتس 2:11)

همانطور که قبلاً آموختیم، خدا مقدس است و باید گناهکاران را داوری کند. خدا عادل است و به هیچ‌وجه نمی‌تواند گناه را فراموش کند. او هر گناهی را مجازات می‌کند. مجازات گناه، مرگ و جدایی از خداست. خدا هرگز تغییر نمی‌کند و مجازات گناه نیز تغییر نمی‌کند. اما امروز خواهیم خواند که خدای مقدس، چگونه نقشه‌ای طراحی کرد، که طبق آن، گناهکاران از مجازات گناه نجات پیدا کنند. بنابراین، خواهیم فهمید که خدا نه تنها قدوس است بلکه او بخشنده نیز است! خدا -داور ما- می‌خواهد نجات‌دهنده‌ی ما باشد!

امروز خواهیم دید که چگونه خدا در روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، نقشی عالی خود را برای نجات گناهکاران آغاز کرد. اکنون بیایید به ادامه‌ی، کتاب آفرینش از تورات بپردازیم تا به این خبرخوش پی ببریم. در باب 3، آیه‌ی 15 خواندیم، خدا به شیطان که در شکل مار ظاهر شده بود گفت: «میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه‌ی وی را خواهی زد.»

این آیه‌ی دشوار، شامل حقایقی بسیار مهم و عمیق است که انبیاء خدا بعداً جزئیات آن را به تفصیل توضیح داده‌اند. مضمون این آیه را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: خدا آرام آرام نقشه‌ی خود را برای فرستادن نجات‌دهنده به این دنیا آشکار می‌کرد، نجات‌دهنده‌ای که فرزندان آدم را از سلطه‌ی شیطان آزاد می‌کرد. این اولین آیه‌ای است که به آمدن نجات‌دهنده‌ی مقدس اشاره می‌کند. بیایید در این آیه چهار حقیقت مهم را در مورد نجات‌دهنده بررسی کنیم؛ نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده داد به این دنیا می‌آید:

1) اولین حقیقت این است که: خدا اعلام می‌کند: نجات‌دهنده فقط از یک زن، یعنی يك باکره متولد می‌شود. والدین همه‌ی ما مذکر و مؤنث هستند. اما، نجات‌دهنده‌ای که می‌آید، تنها از یک زن و به قدرت خدا متولد می‌شد. او پدر زمینی نداشت. ناجی جهان نمی‌توانست از نسل آدم باشد، زیرا تمام فرزندان آدم بواسطه‌ی گناه منحرف شده بودند. نجات‌دهنده‌ی گناهکاران باید عاری از گناه می‌بود. او باید از نزد خدا و از آسمانها می‌آمد. بنابراین، اولین نکته‌ای که باید از این آیه بیاموزیم این است که: خدا وعده داد نجات‌دهنده‌ی قدوس از يك زن به دنیا خواهد آمد و نه مرد.

2) در روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا به نکته‌ی دیگری نیز اشاره کرد. در رابطه با نجات‌دهنده‌ی موعود، خدا به شیطان گفت: «تو پاشنه‌ی وی را خواهی زد.» بنابراین خدا اعلام می‌کند که: شیطان نجات‌دهنده‌ای را که خدا از آسمان به زمین می‌فرستاد شکنجه می‌کند. در درسهای آینده، خواهیم دید که انبیاء پیشگویی می‌کنند، که شیطان انسانها را تحریک می‌کند تا نجات‌دهنده را شکنجه کنند و در نهایت بکشند. نجات‌دهنده‌ی مضروب، قسمتی از نقشه‌ی خدا بود. نجات‌دهنده‌ی دنیا می‌بایست برای بازگرداندن ما به سوی خدا، به عنوان قربانی برای گناه، جان خود را می‌داد، و بدین ترتیب شخصی پاک و عادل، برای ما خطاکاران، جان خود را داد. او به میل خود، زندگی خود را در جهت پرداخت کفاره‌ی گناه داد: یعنی مرگ.

3) سومین حقیقت درباره‌ی نجات‌دهنده این بود که خدا به شیطان که در شکل مار ظاهر شده بود گفت: «نجات‌دهنده، سر او (شیطان) را خواهد کوبید.» و این خبر بدی برای شیطان و خبر خوبی برای تمام کسانی بود که می‌خواستند از قدرت شیطان، گناه و جهنم رهایی یابند! بنابراین خدا اعلام کرد که سرانجام، نجات‌دهنده، شیطان را شکست خواهد داد و فرزندان آدم را که اسیر گناه بودند، آزاد خواهد کرد.

4) سرانجام، خدا اعلام کرد دو گروه انسان در جهان وجود دارد، گروهی که متعلق به شیطان هستند و گروهی که متعلق به خدا هستند. گروهی که متعلق به شیطان هستند، از ایمان به کلام خدا امتناع می‌کنند و گروهی که متعلق به خدا هستند، به کلام خدا ایمان دارند و به نجات‌دهنده‌ی موعود توکل می‌کنند. (یوحنا 9:1-13)

بنابراین، روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا، نقشه‌ی عالی خود را برای نجات گناهکاران اعلام کرد. در برنامه‌های آینده به تدریج، خواهیم دید که همه‌ی انبیاء خدا، از آمدن نجات‌دهنده‌ی قدوسی خبر می‌دهند که گناهکاران را از دست شیطان خواهد رهانید. اگر مطالبی را که هم اکنون بیان کردیم، فهمش برای شما سخت و دشوار است، نگران نباشید زیرا هر چه که بیشتر پیش می‌رویم و درسها را ادامه می‌دهیم، همه چیز شفافتر خواهد شد. این ضرب‌المثل را به خاطر داشته باشید که: «جوینده، یابنده است.» «آیا شما جوینده‌ی کلام خدا هستید؟ عالی! خدا می‌گوید: «اگر همچون نقره در پی‌اش باشی و همچون گنج پنهان جستجویش کنی، آنگاه ترس از خداوند را درک خواهی کرد و به شناخت خدا دست خواهی یافت.» (امثال 2:4-5)

بیایید، سومین باب از کتاب پیدایش از تورات را تا انتها بخوانیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«یهوه خدا پیراهنهایی از پوست برای آدم و زنش ساخت و ایشان را پوشانید. و یهوه خدا فرمود: اکنون آدم همچون یکی از ما شده است که نیک و بد را می‌شناسد. مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده بماند. پس یهوه خدا آدم را از باغ عدن بیرون راند تا بر زمین که از آن گرفته شده

بود زراعت کند. پس آدم را بیرون راند، و در جانب شرقی باغ عدن کرویbian را قرار داد و شمشیری آتشبار را که به هر سو می‌گشت، تا راه درخت حیات را پاس بدارد. «(پیدایش 3:24)

در اینجا باب سه به پایان می‌رسد. قبل از پایان این جلسه، بیائید حقایق مهم این آیه را بررسی کنیم. کتاب مقدس می‌گوید: «یهوه خدا پیراهنهایی از پوست برای آدم و زنش ساخت و ایشان را پوشانید.» آیا به خاطر دارید که آدم و حوا بعد از خوردن میوه درخت معرفت نیک و بد چه کردند؟ آنها برگهای انجیر را به هم دوخته و دور کمرهایشان پیچیدند و سعی کردند شرمندگی خود را از خدا پنهان کنند. آیا خدا، لباسهایی را که آنها از برگها برای خود ساخته بودند پذیرفت؟ خیر، او نپذیرفت. چرا خدا لباسهایی را که آنها برای خود ساخته بودند، نپذیرفت؟ زیرا خدا می‌خواست به آدم و حوا یاد بدهد که خدا کامل است و نمی‌تواند کار ناقص انسان را بپذیرد. کتاب مقدس درباره‌ی این موضوع می‌گوید: «همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است!» (اشعیا 64:6) هیچ چیزی وجود ندارد که انسان بتواند بواسطه‌ی آن گناهانش را در حضور خدا مخفی کند.

با این وجود، خدا کار دیگری برای انسان انجام داد. خدا برخی از حیوانات را کشت، پوست آنها را کند و از پوست آنها برای آدم و حوا، لباس درست کرد. بله، خدا اولین قربانی حیوان را انجام داد. آدم و حوا با دیدن خون جاری شده از حیوانی که خدا کشته بود، با صحنه‌ی تکان دهنده‌ی روبرو شدند! خدا می‌خواست به واسطه‌ی ریختن خون حیوانات به آدم و حوا بیاموزد که «مزد گناه مرگ است.» (رومان 6:23) و «بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.» (عبرانیان 9:22) امروز نمی‌توانیم این موضوع را به تفصیل شرح دهیم. فقط می‌توانیم بگوئیم که قانون اولیه آمرزش خدا می‌گوید: «بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.» جریمه‌ی گناه باید پرداخته شود. و جریمه‌ی گناه مرگ است. خدا تنها گناهانی را می‌بخشد که توان آن پرداخت شده باشد و باید یک قربانی پاک و بی‌گناه به جای شخص گناهکار بمیرد. و این تنها راهی است که خدا می‌تواند بدون اینکه عدالت خود را نادیده بگیرد، گناهان انسان را ببخشد.

پس خدا قربانی حیوانات را قرار داد تا به گناهکاران یادآوری کند که مزد گناه، مرگ است. قربانی کردن یک حیوان نشانی است از نجات‌دهنده‌ی قدوسی که به جهان آمد و خودش به عنوان توان گناه ریخته شد. در آینده، مطالب بیشتری در این مورد خواهیم آموخت. اما، امروز، بیائید به خاطر داشته باشیم که خدا برای پوشاندن شرمساری آدم و حوا، خون حیوانات را ریخت.

بعد از آن، خدا، آدم و حوا را از باغ بهشت در عدن بیرون کرد، او «فرشته‌ای با شمشیر آتشی که به هر طرف می‌چرخید، برای محافظت از راه درخت حیات قرار داد.» آدم و حوا با خوردن میوه‌ای که خدا آن را منع کرده بود، راه مرگ را انتخاب کردند. در نتیجه، آنها نتوانستند مدت زیادی از نعمتهای عالی باغ فردوس لذت ببرند. قبلاً دیدیم که چگونه خدا زهره، یا شیطان را، به خاطر گناهانش از حضور خود بیرون کرد. و اکنون دیدیم که خدا، آدم و حوا را نیز به خاطر گناهانشان بیرون کرد. خداوند قدوس است و باید هر آنچه را که ناپاک است مجازات کند.

دوستان عزیز، بیائید راجع به دو نکته فکر کنیم و آن را به خاطر بسپاریم، اولاً: خدا عادل است و نمی‌تواند گناه را تحمل کند و به همین دلیل خدا، آدم و حوا را داوری کرد و آنها را از باغ بیرون کرد.

ثانیاً: خدا، بخشنده است. آدم و حوا سزاوار بخشش خدا نبودند، بلکه مستحق داوری بودند؛ با این وجود، خدا نمی‌خواهد که انسانها هلاک شوند و به همین دلیل خدا، وعده‌ی نجات‌دهنده‌ای را داد که قادر بود گناهکاران را از اسارت پادشاهی شیطان برهاند و آنها را به نور و جلال پادشاهی خدا منتقل کند.

اشتباه نکنید: بخشش خدا هرگز عدالت او را نقص نمی‌کند. این دو ویژگی خدا با یکدیگر عمل می‌کنند. در درسهای آینده بطور شفاف خواهیم دید که چطور خدا گناهکاران را می‌بخشد، بدون اینکه این بخشش با عدالت او تناقضی داشته باشد.

شنوندگان عزیز این بود برنامه‌ی امروز «طریق عدالت». با شما در مورد وعده‌ی عالی خدا صحبت کردیم، وعده‌ای که خدا در همان روزی که آدم و حوا منحرف شدند به آنها داد. امیدواریم آنچه را که در این برنامه

شنیدید به خاطر بسپارید تا وعده‌ی عالی خدا را در مورد نجات‌دهنده‌ای که او فرستاده تا شما را از گناهانتان نجات دهد، به طور کامل درک کنید.

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگذاریم. از شما دعوت می‌کنیم تا در برنامه‌ی آینده، ما را همراهی کنید، تا حقایق مهمی در مورد اولین پسران آدم و حوا -قائن و هابیل- با شما در میان بگذاریم. خدا به شما برکت دهد، در مورد آنچه کتاب مقدس اعلام می‌کند به دقت فکر کنید، کلام می‌گوید:

«جایی که گناه افزون شد، فیض (خدا) بی‌نهایت افزون‌تر گردید» (رومیان 20:5)

درس دهم
«قائن و هابیل»
«راه قربانی»
پیدایش 4

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

جلسه‌ی گذشته در مطالعه‌ی تورات دیدم که بعد از آنکه آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا نقشه‌ی خود را برای جهان اعلام کرد، نقشه‌ای که طی آن، او کسی را به این جهان می‌فرستاد تا بنی‌آدم را از قدرت شیطان و گناه و جهنم نجات دهد. همچنین دیدیم که خدا لباسهایی را که آدم و حوا از برگها برای خود تهیه کرده بودند، نپذیرفت. خدا می‌خواست به آنها بیاموزد که گنهکاران نمی‌توانند شرمندگی خود را در حضور خداوند قدوس، که باید آنها را دآوری می‌کرد، مخفی کنند. تنها خدا قادر است گنهکاران را از گناهانشان نجات دهد. بنابراین دیدیم که چگونه خدا حیوانات را قربانی کرد، و از پوست آنها برای آدم و حوا لباس تهیه کرد. خدا اولین خون قربانی را ریخت. همچنین خواندیم که خدا اعلام کرد دو دسته انسان بر روی زمین وجود خواهد داشت: آنانی که از ایمان به کلام خدا سرباز می‌زنند و کسانی که به او ایمان دارند.

امروز در مورد دو پسر اول آدم و حوا مطالبی خواهیم آموخت. قائن، که از ایمان به خدا امتناع کرد، و هابیل که به خدا ایمان داشت. همانطور که دیدیم، اکنون آدم و حوا در خارج از باغ عدن زندگی می‌کردند. خدا، به دلیل خطایشان، آنها را بیرون کرد. آنها به دلیل گناهی که مرتکب شده بودند، نتوانستند برای مدت زیادی در برکات باغ عدن زندگی کنند. گناهشان باعث خراب شدن رابطه‌ی آنها با خدا شد. اما با این وجود، خدا آنها را دوست داشت و از آنها مراقبت می‌کرد.

پس اکنون بیایید با هم، باب چهار از کتاب پیدایش را بخوانیم، کتاب مقدس می‌فرماید: «آدم زن خود حوا را شناخت و او باردار شده، قائن را زایید، و گفت: به یاری خداوند مردی حاصل کردم! و دیگر بار، برادر او هابیل را زایید. هابیل گله‌بان بود و قائن کِشتگر زمین.» (پیدایش 4:1-2)

آدم و حوا، دو پسر به نامهای قائن و هابیل به دنیا آوردند. آنها مانند والدین خود گناهکار بودند. گناه آدم همانند یک بیماری و اگیردار به فرزندانش سرایت کرد. قائن و هابیل در گناه آستن شدند، بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «آدم پسری شبیه و بصورت خود آورد.» (پیدایش 5:3) قائن و هابیل با طبیعتی گناه‌آلود به دنیا آمدند. بچه‌ها از لحاظ جسمی رشد کردند و بالغ شدند. قائن کشاورز شد. او یک کارگر جدی بود و از کار سخت نمی‌هراسید. هابیل، چوپان بود، هر دو در مورد خدا می‌دانستند. آنها می‌دانستند که خدا وجود دارد و قدوس است و از گناه متنفر. هر دو نیز مسلماً می‌دانستند که تنها از طریق آنچه خدا مقرر کرده، یعنی ریختن خون یک قربانی می‌توانند به خدا نزدیک شوند.

روزی قائن و هابیل تصمیم گرفتند خدا را پرستش کنند و قربانی‌ای به او تقدیم کنند! از این رو کتاب مقدس می‌گوید:

«پس از چندی، قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. ولی هابیل از نخست‌زادگان گله خویش و از بهترین قسمتهای آنها هدیه‌ای آورد. خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ولی قائن و هدیه‌اش را منظور نداشت. پس قائن بسیار خشمگین شد و دلریش گشت.» (پیدایش 4:3-5)

بیانید آنچه را که اتفاق افتاد بررسی کنیم. دو نفر می‌خواستند خدا را پرستش کنند. هر دو قربانی‌هایی را به خدا هدیه کردند. اما کتاب مقدس می‌گوید: «خدا هابیل و هدیه او را منظور داشت، اما قائن و هدیه او را منظور نداشت.» چرا خدا قربانی هابیل را پذیرفت، اما قربانی قائن را رد کرد؟ چه تفاوتی بین دو قربانی وجود داشت؟

در حقیقت، قربانی قائن با قربانی هابیل بسیار فرق داشت. قائن برای خدا سبزیجات زیبا و میوه‌های خوشمزه‌ای آورده بود. اما هابیل، خون بره‌ای بی‌عیب و نقص برای خدا آورد. خدا گناه هابیل را بخشید، اما گناه قائن را نبخشید.

چرا خدا گناهان هابیل را که برای او، خون بره آورده بود بخشید، اما گناهان قائن را که برای او، سبزیجات و میوه آورده بود، نبخشید؟ آیا علت این بود که خدا میوه و سبزیجات دوست نداشت؟ خیر، دلیلش این نیست! پس چرا خدا، هابیل را عادل برشمرد، ولی قائن را در گناهش ترک کرد؟ دلیلش این است که: هابیل قربانی را که خدا می‌خواست آورده بود، اما قائن چیز دیگری آورده بود. خدا چه چیزی می‌خواست تا بتواند بدون اینکه عدالت خود را نادیده انگارد، گناهان آنها را ببخشد؟ او خون، جان، يك حیوان بی‌عیب را می‌خواست. هابیل به خدا ایمان داشت و همانطور که خدا خواسته بود به او خون قربانی تقدیم کرد. بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «با ایمان بود که هابیل قربانی‌ای نیکوتر از قربانی قائن به خدا تقدیم کرد، و به سبب همین ایمان درباره او شهادت داده شد که پارساست، زیرا خدا درباره هدایای او به نیکویی شهادت داد. به همین سبب، هر چند چشم از جهان فرو بسته، هنوز سخن می‌گوید.» (عبرانیان 4:11) هابیل به خدا ایمان داشت اما قائن به خدا ایمان نداشت.

ایمان به خدا به چه معنی است؟ ایمان به خدا یعنی اعتماد داشتن به او تا جایی که از کلامش اطاعت شود. ایمان به خدا یعنی پذیرش آنچه که خدا در قالب حقیقت بیان کرده است. اگر شما بگوئید «من به خدا ایمان دارم» ولی به آنچه خدا در کتاب مقدس می‌گوید اعتقاد نداشته باشید، در واقع شما به خدا ایمان ندارید. خدا و کلامش یکی هستند. اگر به خدا ایمان دارید باید به کلام او اعتقاد داشته باشید و از آن اطاعت کنید. اگر به آنچه که خدا می‌گوید، اعتقاد نداشته باشید در واقع خود خدا را رد کرده‌اید.

خدا هابیل را پذیرفت، زیرا او به کلام خدا ایمان داشت و همانطور که خدا امر فرموده بود با خون بره آمد. خدا، قائن را نپذیرفت زیرا او صادقانه به کلام خدا ایمان نداشت. قائن ادعا می‌کرد که به خدا ایمان دارد، اما عمل او در واقع حرف او را نقض کرد؛ زیرا آنطور که خدا دستور داده بود، با خون یک قربانی نیامد.

ممکن است بعضی‌ها بپرسند «چرا خدا دستور داد تا یک حیوان را قربانی کنند؟» چرا خدا گفت: «بدون ریختن خون، هیچ آمرزش گناهی نیست.» علت اینست که: شریعت مقدس خدا اعلام می‌کند که مزد (کفاره، جریمه) گناه، مرگ است! و به همین دلیل باید خون ریخته شود. خدا نگفت: «می‌توان جریمه‌ی گناه را با میوه و سبزیجات پرداخت.» و همچنین نگفته است «جریمه‌ی گناه، پرستش و روزه و انجام کارهای خوب است.» خیر! آنچه که خدای قدوس گفته است این است که: «مزد گناه، مرگ است!»

خدا در نوشته‌های انبیاء به ما نشان می‌دهد که هر شخصی و هر فرزندی از آدم، گناهکار محسوب می‌شود و هر گناهکار به خدای قدوس بدهکار است. هر گناهکاری باید بمیرد و کفاره گناه خود را در جهنم، تا ابد بپردازد. کفاره گناه آنقدر زیاد است که شما نمی‌توانید به اندازه‌ی کافی، اعمال نیک انجام دهید تا به واسطه‌ی آن، کفاره‌ی گناه خود را به خدا بپردازید. جریمه‌ی گناه، مرگ و جهنم است، اعمال نیک نمی‌تواند کفاره آن را بپردازد!

اجازه دهید این موضوع را کمی بیشتر شرح دهم. تصور کنید که من، مقدار زیادی پول به یک نفر بدهکار هستم. نزد او می‌روم و می‌گویم: «می‌دانم که مقدار زیادی پول به شما بدهکار هستم. اما الان هیچ پولی ندارم و نمی‌توانم قرض خود را با پول پرداخت کنم. اما برای پرداخت آن، پیشنهادی دارم. پیشنهاد من اینست: هر روز، ایوان منزل شما را جارو می‌زنم. پس به این ترتیب، من آنقدر برای شما کار خواهم کرد تا بدهی خود را تسویه کنم.» طلبکار در جواب پیشنهاد من چه خواهد گفت؟ شاید عصبانی شود، یا به من بخندد، اما آنچه مسلم است، این است که پیشنهاد من را نمی‌پذیرد! چرا او پیشنهاد من را نمی‌پذیرد؟ زیرا راهی وجود ندارد که من از طریق "اعمال نیک" ناچیزی که انجام می‌دهم بتوانم، بدهی هنگفت خود را بپردازم.

به همین ترتیب، هیچ شخصی نمی‌تواند با اعمال نیک، بدهی خود را کامل بپردازد. نه پول و نه اعمال نیک، بلکه فقط مرگ است که می‌تواند به عنوان جریمه‌ی گناه پرداخت شود. تاوان گناه، فقط مرگ و داوری است. در نتیجه، خدا نمی‌توانست از بدهی قائن و هابیل صرفاً به خاطر اعمالی که حاصل دسترنج آنها بود، چشم‌پوشی کند. بلکه، طبق نقشه‌ی خدا، کفاره‌ی گناه آنها، تنها از طریق خون یک قربانی تسویه می‌شد و یک بی‌گناه باید به جای شخص گناهکار می‌مرد.

بخشش گناه، بر حسب نقشه‌ی انسان نیست، بلکه این کار توسط نقشه‌ی خدا عملی می‌شود. خدا بر حسب عمل جایگزینی قربانی، در آمرزش و نجات را بر روی فرزندان آدم گشود. خدا در روزگار اولیه فرمان داد، که هر گناهکاری باید یک حیوان بی‌عیب تقدیم کند و آن را بکشد. بدین ترتیب، یک حیوان بی‌گناه باید به جای شخص گناهکار می‌مرد. خدا به خاطر خون قربانی می‌توانست، نسبت به فرزندان آدم صبور بوده و برای مدتی گناهان آنها را ببوشاند. اما خون حیوانات قادر نبود بدهی گناه بشر را بپردازد، زیرا ارزش یک حیوان با انسان برابر نیست. به همین دلیل کتاب مقدس می‌گوید: حیوانی که قربانی می‌شود «فقط سایه چیزهای نیکوی آینده است، نه صورت واقعی آنها... چرا که ممکن نیست خون گاوها و بزها گناهان را از میان بردارد» (عبرانیان 10:4 و 11:4). بنابراین نکته‌ی بسیار مهمی که باید در مورد قربانی کردن حیوانات به خاطر بسپاریم این است که آنها تصویری از نجات‌دهنده هستند، کسی که به منظور پرداخت کفاره‌ی گناه فرزندان آدم به این جهان آمد. نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده‌ی ظهور او را داده بود، می‌مرد. «یک‌بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد.» (اول پطرس 3:18) همانطور که در انجیل مکتوب است: «پیامبران جملگی درباره‌ی او (نجات‌دهنده) شهادت می‌دهند که هر که بدو ایمان آورد، به نام او آمرزش گناهان خواهد یافت.» (اعمال 13:43)

با این وجود، در نسلهای گذشته، لازمه‌ی نقشه‌ی نجات خدا، قربانی کردن حیوانات بود. اما قائلان، نقشه‌ی خدا را نادیده گرفت و از طریق یک مذهب خود ساخته اقدام کرد. و بدین ترتیب قائلان اولین مذهب دروغین را ایجاد کرد. او برای خدا از دست‌رنج خود آورده بود و از آنچه زراعت کرده بود برای خدا قربانی کرد، محصول زراعت او از زمین ملعون بود و هیچ خونی نداشت، آیا خدا این قربانی عاری از خون را پذیرفت؟ خیر، خدا آن را نپذیرفت.

اما هابیل، او بره‌ی ذبح نشده و بی‌عیبی را برای خدا آورد تا خودش ریخته شود، سپس او را سوزاند. بعد از آن قربانی هابیل وجدان شفافی در حضور خدا داشت. او فهمید که به خودی خود مستحق مرگ بود، اما بره‌ی بی‌گناه به جای او مرد. بنابراین، هابیل شهادت داد به ایمان، به نجات‌دهنده‌ای که به جهان می‌آمد تا به جای گناهکاران بمیرد و مجازات گناه آنها را به گردن بگیرد.

می‌خواهیم داستان امروز را با طرح یک پرسش بسیار مهم، خلاصه کنیم. چرا خدا قربانی قائلان را نپذیرفت؟ آیا قائلان گناهکارتر از هابیل بود؟ دلیل این نیست، هر دوی آنها گناهکار بودند و هر دوی آنها برای خدا قربانی دادند. قائلان شخص مذهبی بود. در ظاهر، شاید بگوئیم که قربانی قائلان مناسب‌تر از قربانی هابیل بود. سبزیجات و میوه‌ها بسیار زیبا هستند، اما ذبح یک بره و خون او، منظره‌ی خوشایندی نیست! اما، گناه در حضور خدا، چیز ناخوشایندی است و خدا راه آمرزشی مقرر کرده است، و اعلام می‌کند که «بدون ریختن خون، هیچ آمرزشی در گناه نیست!» بنابراین خدا، قائلان و قربانیان را رد کرد، زیرا قائلان به راه عادلانه‌ی نجات خدا، احترام نگذاشت.

هیچ‌کس نمی‌تواند به حضور خدا برود، مگر توسط طریق عادلانه‌ای که خدا مقرر کرده است! طریق خدا کامل و دقیق است! و مثل ریاضیات می‌باشد. اگر در مدرسه، معلم از شاگرد بپرسد: دو بعلاوه دو چند می‌شود؟ تنها یک جواب صحیح وجود دارد. دو بعلاوه دو، برابر است با چهار. اگر جواب دانش‌آموزی سه باشد، آن جواب غلط است. همچنین کسی که می‌گوید پنج، پاسخ اشتباهی می‌دهد. و نیز شخصی که می‌گوید چهار و نیم، باز هم غلط است. دو بعلاوه دو، برابر است با چهار! و این مسئله مثل طریق نجاتی است که خدا مقرر کرده است. تنها یک خدا وجود دارد و نیز تنها یک راه برای گناهکاران وجود دارد، تا با خدای مقدس آشتی کنند! و آن راه کامل و بی‌نقص قربانی است.

شنوندگان عزیز، آیا می‌دانستید که کلام خدا در رابطه با قربانی مقدسی که خدا تدارک دیده تا بدهی گناه شما را برای همیشه تسویه کند، چه می‌گوید؟ آیا می‌دانستید که خدا، خودش نجات‌دهنده‌ی قادر را به زمین فرستاد، تا گناهانتان آمرزیده شود و دل‌هایتان در حضور خدا پاک شود؟ در درس آینده، در مورد این نجات‌دهنده‌ی عالی بیشتر صحبت خواهیم کرد. کتاب مقدس درباره‌ی او می‌گوید: «در هیچ‌کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» (اعمال 4:12)

دوستان، برنامه‌ی ما به پایان رسیده است. به یاری خدا، در جلسه‌ی آینده بطور کامل در مورد قائن و هابیل خواهیم خواند.

خدا به شما برکت دهد، فرصت را غنیمت بدانید و در مورد شریعت بنیادین خدا تفکر کنید، شریعتی که می‌گوید:
«بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.» (عبرانیان 22:9)

درس یازدهم
«قائن توبه نکرده»
پیدایش 4

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم که امروز می‌توانیم برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

در برنامه‌ی گذشته، در مورد دو پسر اول آدم و حوا، یعنی قائن و هابیل، مطالبی بیان کردیم. دیدیم که هر یک از آنها می‌خواست خدا را پرستش کرده، و به او قربانی تقدیم کند. قائن، برخی از محصولاتش را که پرورش داده بود به خدا تقدیم کرد. اما هابیل، بره‌ای بی‌عیب به خدا تقدیم کرد و آن را به‌عنوان پوششی برای گناه، ذبح کرد. کتاب مقدس اعلام می‌کند: «خداوند هابیل را پذیرفت اما قائن را نپذیرفت.»

چرا خدا هابیل را پذیرفت اما قائن را نپذیرفت؟ زیرا طریق عدالت خدا، مستلزم خون قربانی است. خدا هابیل را عادل محسوب کرد، زیرا او به کلام خدا ایمان داشت و آنچه را که خدا می‌خواست، به او تقدیم کرد. اما قائن کوشید، تا با تلاش خود به خدا نزدیک شود؛ بنابراین، خدا او را نپذیرفت.

امروز قصد داریم تا بررسی قائن و هابیل را به پایان برسانیم. آیا می‌دانید، بعد از آنکه خدا قربانی قائن را رد کرد، چه اتفاقی افتاد؟ کتاب مقدس در آیه‌ی پنج از باب چهارم کتاب پیدایش می‌گوید: «پس قائن بسیار خشمگین شد و دل‌ریش گشت.» (پیدایش 4:5) چرا قائن خشمگین بود؟ درک این موضوع چندان دشوار نیست. به‌عنوان مثال، اگر من کار بدی را انجام دهم و شخصی به من بگوید: «شما خطا کرده‌اید! راه خود را عوض کنید و آنچه را که صحیح است انجام دهید.» من به شخصی که مرا سرزنش کرده است، چه پاسخ خواهم داد؟ یا با فروتنی سخنان او را می‌پذیرم و راه خود را تغییر می‌دهم یا نسبت به او عصبانی می‌شوم و به اشتباهات خود ادامه می‌دهم.

خدا قائن را توبیخ کرد؛ بنابراین، شاید او به این مسأله پی برد که، آنچه که از دست‌رنج خود به‌عنوان قربانی به حضور خدا هدیه کرد، بی‌ارزش بوده است. خدا می‌خواست قائن، توبه کند و بره‌ای بی‌عیب و سالم برای قربانی بیاورد، همان‌گونه که هابیل کرده بود. خدا می‌خواست قائن از گناه خود توبه کند و راه درست را برود. اما قائن با غرور، از پذیرفتن گناه خود در حضور خدا، امتناع کرد. بلکه در مقابل، عصبانی و ناامید شد.

«آنگاه خداوند به قائن گفت: "از چه سبب خشمگینی و چرا دل‌ریش گشته‌ای؟ اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توسست، اما تو باید بر آن چیره شوی."» (پیدایش 4:6 و 7) چرا خدا این‌گونه از قائن سؤال کرد؟ خدا او را زیر سؤال برد، زیرا نمی‌خواست قائن هلاک شود. خدا می‌خواست قائن از گناه خود توبه کند و از راه راست پیروی کند. خدا می‌خواست، قائن را از وجود دشمن و حشتناکی که نابودی او و فرزندانش را تهدید می‌کرد، با خبر کند. و این دشمن، گناه نام داشت!

گناه چیست؟ گناه، یک معضل در دنیا است. گناه بدترین دشمن ماست. گناه شبیه ماری است، پر از سم‌های کشنده و مثل جرقه‌ی کوچکی است که می‌تواند جنگل بزرگی را به آتش بکشاند. و یا مثل مشعلی است که شیطان توسط آن دنیا را به آتش می‌کشد! کلام خدا می‌گوید: «بنابراین، هر که بداند چه کاری درست است و آن را انجام ندهد، گناه کرده است.» (یعقوب 4:17) گناه به‌واقع مخالفت با شریعت است... آن که گناه می‌کند از ابلیس است، زیرا ابلیس از همان آغاز گناه کرده و می‌کند. «(اول یوحنا 3:4 و 8) گناه، نیرویی است که در بین اعضای بدن ما حرکت می‌کند و با آنچه که درست و نیک است، می‌جنگد. گناه می‌تواند هر چیزی باشد که مخالف با اراده‌ی خدا است. گناه یعنی ایمان نداشتن و اطاعت نکردن از کلام خدا. «رفتن به راه خود، گناه است.» (اشعیا 6:53)

عاقبت کسانی که به راه خود رفته و از ایمان به خدا و اطاعت از او خودداری می‌کنند، چه خواهد بود؟ کتاب مقدس می‌گوید: «جزای ایشان هلاکت جاودانی و دوری از حضور خداوند و محرومیت از جلال قدرت

او خواهد بود. «(دوم تسالونیکیان 9:1) به آن دسته از افرادی که، به طریقی که خدا مقرر کرده قدم نهاده‌اند، حیات جاویدان عطا خواهد شد. اما کسانی که، قلبهائیشان را در مقابل حقیقت سخت می‌کنند، با غضب و داوری خدا روبرو خواهند شد. با این وجود کتاب مقدس می‌گوید که خدا نمی‌خواهد «کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند. «(دوم پطرس 9:3) خدا نمی‌خواست قائن، بواسطه‌ی گناه خود هلاک شود. بلکه، او مشتاق بود که قائن توبه کند و از راه خطائی که انتخاب کرده بود، دست بکشد و راه عدالت را برای خود برگزیند.

همانطور که در برنامه‌ی قبل دیدیم، خداوند خدا، نقشه‌ای را مکشوف ساخت که طی آن گنهکاران می‌توانستند در حضور خدا عادل محسوب شوند. هابیل به نقشه‌ی خدا ایمان داشت و بره‌ای بی‌عیب را به‌عنوان قربانی‌ای که می‌تواند گناه را بپوشاند، ذبح کرد. هابیل به آنچه خدا می‌گفت، معتقد بود «مزد گناه مرگ است.» و «بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.» (رومیان 33:6 و عبرانیان 22:9) زیرا هابیل بواسطه‌ی خون ریخته شده‌ی بره، وجدانش در حضور خدا پاک شد. هابیل به این امر واقف بود که گنهکار است و مستحق مجازات الهی می‌باشد؛ به‌همین دلیل همانطور که خدا خواسته بود، بره‌ای بی‌گناه را به او تقدیم کرد. بره‌ای که هابیل قربانی کرد، تمثیلی از نجات‌دهنده‌ای بود که به این جهان آمد و زندگی خود را قربانی کرد، تا کفاره‌ی گناه انسان برای همیشه پرداخت شود. اما قائن وانمود می‌کرد که به خدا ایمان دارد، اما اعمال او چیز دیگری نشان می‌داد. او با زبانش به خدا احترام می‌گذاشت، اما دل او از خدا بسیار دور بود. آن چیزی که خدا می‌خواست، خون بره بود. اما قائن از دست‌رنج خود، به خدا تقدیم کرد. پرستش قائن در حضور خدا کاملاً بی‌ارزش بود؛ زیرا او راه خدا را نپذیرفته بود.

اجازه بدهید آیه‌ی بعدی را بخوانیم تا ببینیم، بعد از آنکه خدا قائن را به خاطر قربانی بی‌ارزشش سرزنش کرد، قائن به چه عملی دست زد؟ «قائن به برادر خویش هابیل گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» و چون در صحرا بودند قائن بر برادرش هابیل برخاست و او را کشت. «(پیدایش 8:4) قائن دست به چه عملی زد؟ آیا او توبه کرد؟ آیا او به خدا ایمان آورد و خون بره را به‌عنوان قربانی گناهان خود، به او تقدیم کرد؟ خیر، قائن به برادر خود -هابیل- حمله کرد و او را کشت، و این‌گونه بر گناه خود افزود!

عجیب است! قائن از ریختن خون بره که خدا می‌توانست توسط آن، گناه او را ببخشد، خودداری کرد ولی خون برادر صالح خود را ریخت! شما در این مورد چگونه فکر می‌کنید؟ چه کسی فکر کشتن برادر را، در ذهن قائن گذاشت؟ قائن به چه کسی گوش می‌داد؟ او به شیطان گوش کرد. کتاب مقدس می‌گوید: او برادرش را کشت، زیرا قائن «از آن شرور بود. «(اول یوحنا 12:3) همان‌گونه که قبلاً هم گفتیم، خدا اعلام کرد، دو گروه انسان در دنیا وجود دارد، انسانهایی که متعلق به خدا هستند و انسانهایی که متعلق به شیطان هستند. هابیل متعلق به خدا بود، زیرا ایمان کافی برای اطاعت از کلام خدا را داشت. قائن متعلق به شیطان بود، زیرا او به کلام خدا ایمان نداشت.

بیانید به آنچه که خدا به قائن، بعد از کشتن برادر کوچکترش گفت، گوش دهیم.

« آنگاه خداوند به قائن گفت: "برادرت هابیل کجاست؟" گفت: نمی‌دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟ خداوند فرمود: "چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد. و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را گشود تا خون برادرت را از دست تو دریافت کند. چون زمین را کشت کنی، دیگر قوت خود را به تو نخواهد داد. و تو بر زمین آواره و سرگردان خواهی بود. «(پیدایش 9:4-12)

بنابراین، خدا قائن را مجازات کرد و گفت: «چون زمین را کشت کنی، دیگر قوت خود را به تو نخواهد داد. و تو بر زمین آواره و سرگردان خواهی بود.» ضرب‌المثلی می‌گوید: «گاو به گوساله خود لگد می‌زند ولی از او متنفر نیست.» به همین ترتیب، خدا قائن را مجازات نکرد تا محکومش کند، بلکه او را به سمت توبه از گناه، و ایمان به حقیقت و نجات، هدایت کرد. اما قائن چه کار کرد؟ آیا او توبه کرد؟ خیر، او توبه نکرد. کتاب مقدس می‌گوید: «پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت، و در سرزمین نود در شرق عدن ساکن شد. «(پیدایش 16:4) قائن که کلام خدا را نادیده گرفته بود، به خدا پشت کرد. و خدا را به زندگی خود راه نداد. خدا خودش را از قائن دور نکرد، بلکه این قائن بود که خود را از خدا دور کرد.

امروزه اکثر فرزندان آدم، همچون قائن، راه خود را ادامه می‌دهند و دل‌های خود را به روی خدا بسته‌اند. زبانشان اقرار می‌کند که «خدا بزرگ است!» اما در دل خود گمان می‌کنند، «خدا دور است!» هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را بشناسد! کلام خدا به ما نشان می‌دهد که خدا از هیچ‌یک از ما دور نیست، زیرا او کسی است که به هر یک از ما حیات، نفس و همه چیز را عطا کرده است. او از نفس ما به ما نزدیکتر است. خدا شخصاً شما را می‌شناسد و مشتاق است تا شما نیز او را شخصاً بشناسید! (مراجعه کنید به اعمال 17:24-31؛ رومیان 1:10-13)

چرا اکثر مردم، شخصاً قدمی برای شناخت خدا بر نمی‌دارند؟ کلام خدا پاسخ این سوال را می‌دهد. خدا می‌گوید: «و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است. زیرا هر آن که بدی را به‌جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد.» (یوحنا 3:19-20)

مردم خدا را نمی‌شناسند زیرا، مثل قائن به کلام او پشت کرده‌اند. نبی خدا داود می‌گوید: «کلام تو برای پاهای من چراغ، و برای راه من نور است.» (مزامیر 105:119) اگر شما به نور کلام خدا پشت کنید، در تاریکی گناه باقی خواهید ماند و هرگز خدا را نخواهید شناخت. گمان خواهید کرد که خدا خیلی از شما دور است، با این وجود خدا مشتاق است تا شما بدانید او دور نیست، او پشت شماست، کنار شماست، درست جلوی شماست. خدا شما را دوست دارد و مشتاق است تا رابطه‌ی نزدیکی با شما داشته باشد. اما شما نباید مثل قائن دل خود را سخت کنید و راه عدالت خدا را نپذیرید. خدا می‌خواست قائن توبه کند. امروز نیز خدا به همه فرمان می‌دهد که توبه کنند، به سوی او بازگردند، تسلیم راه نجات او شوند.

کسی که حقیقتاً توبه می‌کند شبیه مسافری است که می‌خواهد بلیط قطار اصفهان به تهران بخرد. او بلیط را تهیه می‌کند و سوار قطار می‌شود. بعد از مدتی که از سفر می‌گذرد متوجه می‌شود که سوار قطاری شده است که به مشهد می‌رود. برای اینکه به تهران برود باید چه کار کند؟ او باید «بازگشت کند» و بپذیرد که مسیر را اشتباه می‌رود؛ باید ایستگاه بعدی از قطار پیاده شود و سوار قطاری شود که به تهران می‌رود. بنابراین همانطور که مشاهده کردیم، توبه‌ی حقیقی دو بُعد دارد: طرد کردن خطا و پذیرفتن حق. توبه‌ی حقیقی شامل دو اقدام است: اولاً باید از راه خودتان، گناهتان، بت‌هایتان و نیز تلاش شخصی برای خشنود کردن خدا بازگردید و سپس به سوی خدا و کلام او که راه نجات را به شما نشان می‌دهد، روی بیاورید؛ و این توبه‌ی حقیقی است. اما قائن، او هرگز توبه نکرد. او ترجیح داد تا راه خود را ادامه بدهد و از تسلیم شدن در برابر راه نجاتی که خدا مقرر کرده است، خودداری کرد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «قائن به دلیل راه خطا هلاک شد، بنابراین خدا برای او تاریکی و ظلمت جاودانی مقرر کرده است.» (یهودا 11 و 13)

دوستان عزیز، مبادا ما مثل قائن باشیم! بیایید به هشدار خطیری که کلام خدا اعلام می‌کند، توجه کنیم: «اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد.» (لوقا 3:13) دآوری خدا مسلم است و شامل حال کسانی خواهد شد که هرگز خود را از گناهانشان پاک نمی‌کنند.

اشتباه نکنید: شما هرگز بر پایه‌ی اعمال نیک خود، در حضور خدا، عادل شمرده نمی‌شوید. بسیاری از مردم، مثل قائن، معتقدند که با دنبال کردن قواعد و قوانین مذهبی‌شان می‌توانند از دآوری خدا در امان بمانند. اما مذهبی شدن یک شخص باعث نمی‌شود که او عادل محسوب شود. کلام خدا می‌گوید:

«هیچ بشری با به‌جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود... همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است!... زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست - و نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود ببالد.» (رومیان 3:20؛ اشعیا 64:6؛ افسسیان 2:8 و 9)

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خدا، در برنامه‌ی آینده، در مورد دیگر فرزندان آدم، همچون خنوخ، مطالبی را برایتان بیان خواهیم کرد.

خدا به شما برکت دهد، در مورد آنچه که امروز شنیدید، عمیقاً تفکر کنید. کلام مقدس می‌گوید:

«خدا... با شما بردبار است، چه نمی‌خواهد کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند..... اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد.» (دوم پطرس 9:3؛ لوقا 3:13)

درس دوازدهم
«خنوخ نبی»
پیدایش 4 و 5

سلام بر شما شنوندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه‌ی گذشته در مورد دو پسر اول آدم و حوا سخن گفتیم: قائن و هابیل. دیدیم که چگونه این دو برادر، برای عبادت خدا، قربانی به حضور او تقدیم کردند. هابیل به خدا ایمان داشت و خون بره را به او تقدیم کرد، اما قائن سعی نمود با تلاش خود به خدا نزدیک شود. خدا، قربانی هابیل را پذیرفت، اما قربانی قائن را نپذیرفت. خدا قائن را به توبه دعوت کرد، اما قائن خشمگین شد و برادر خود، هابیل را کشت. امروز نیز به مطالعه‌ی تورات ادامه می‌دهیم و باب‌های 4 و 5 را بررسی خواهیم کرد. کلام خدا به ما می‌گوید که آدم و حوا «دختران و پسران» داشتند. (پیدایش 4:5) با این حال، خدا در میان اولاد آدم، تنها داستان شجره‌نامه‌ی دو خانواده را برای ما شرح می‌دهد: شجره‌نامه‌ی قائن و شجره‌نامه‌ی شیت، یکی از برادران کوچکتر قائن.

ابتدا به شجره‌نامه‌ی قائن نگاهی خواهیم انداخت. قائن از میان خویشان خود، همسری برای خود برگزید و از او فرزندی آورد. ابن حسام (شاعر ایرانی) در تمثیلی می‌گوید:

چرا بر سنگ خارا می‌زنی نیش؟	به کژدم گفت شخصی که ای بداندیش
نخواهد کرد نیشست سنگ را ریش	چو می‌دانی که زحمت کارگر نیست
ولیک از دست ندهم عادت خویش! (مترجم)	جوابش داد کژدم کاین چنین است

به همین شکل هم فرزندان قائن از طرز فکر و سخنان و اعمال پدر خود، در امان نبودند. آنها نیز به مانند پدر خود برای کلام (سخنان) خدا احترامی قائل نبودند. هوش و معرفت آنها بسیار بالا بود، اما خدا را نمی‌شناختند. برای آنها تنها چیزهای دنیوی ارزش داشت. آنها شهری ساختند، برای خود ابزارها درست کردند، و نیز انواع سازهای موسیقی همچون فلوت، چنگ و غیره. یکی از نوادگان قائن، توبل نام داشت. او شخص مبتکری بود و مس و آهن تولید نمود. با این حال، صنعت زیبایی دست، دل انسان را زیبا نمی‌کند! (یا به قول سعدی:

هرگز به مال و جاه نگردد بزرگ نام بد گوهری که خُبث طبیعتش در رگ است
قارون، گرفتمت که شدی در توانگری سگ نیز با قلاده زرین همان سگ است) مترجم

یکی از نوادگان قائن به نام لمک، در نسل هفتم پس از آدم به دنیا آمد. لمک نیز پیرو راه جد خود قائن بود، تنها با این تفاوت که او حتی از او هم بدتر بود. لمک اولین کسی بود که با دو زن ازدواج کرد، او نیز همچون قائن تبدیل شد به یک قاتل. کتاب مقدس به ما می‌گوید که لمک دو نفر را کشت و به این فخر می‌کرد که حتی از قائن نیز شرورتر است! لمک نیز همچون دیگر فرزندان قائن، به اراده‌ی خدا توجهی نمی‌کرد. او خودخواه و عاشق پول بود. او مغرور و خودپسند بود. به جای اینکه خدا را دوست داشته باشد، به دنبال لذت‌های دنیا بود. شیطان سرور او بود، اما او خود از این موضوع آگاهی نداشت؛ لمک چنین شخصیتی داشت، چرا که او راه قائن را برگزیده بود. نام لمک را به خاطر بسپارید، زیرا پیش از اینکه درس خود را پایان دهیم، دوباره درباره‌ی او صحبت خواهیم کرد.

خدا را شکر، کتاب مقدس با داستان قائن و فرزندانش به پایان نمی‌رسد. کلام خدا درباره‌ی شجره‌نامه‌ی شیت نیز با ما سخن می‌گوید. کتاب مقدس می‌گوید: خدا به آدم و حوا پسر دیگری «به عوض هابیل که قائن او را کشت» بخشید. (پیدایش 4:25) نام او شیت بود. شیت به معنای برگزیده است. خدا شیت را برگزید تا جایگزینی برای هابیل باشد. چرا باید شیت جایگزین هابیل می‌شد؟ پاسخ اینجاست. خدا در باغ عدن وعده داد، شخصی به دنیا خواهد آمد که شیطان را شکست خواهد داد و با قدرت خود، فرزندان آدم را نجات خواهد داد. آن نجات‌دهنده می‌توانست از نسل هابیل که به خدا ایمان داشت، به این دنیا بیاید. اما شیطان قائن را وسوسه کرد تا هابیل را بکشد. شیطان قصد داشت، مانع اجرای نقشه‌ی خدا شود و نگذارد که او نجات‌دهنده را به این دنیا

بفرستد. از این رو، خدا برای اینکه نقشه‌ی خود را اجرا کند، شیث را به آدم و حوا بخشید تا جایگزین هابیل شود - همان کسی که قائن او را کشت. بدین‌شکل نقشه‌ی خدا برای نجات‌دهنده پیش رفت.

شیث ایمانداری حقیقی بود. او نیز همچون برادر بزرگ خود، راه نجاتی را که خدا بنا کرده بود، برگزید. شیث نیز همچون تمام فرزندان و نوادگان آدم، در گناه متولد شد. با این‌حال، او به آنچه خدا درباره‌ی نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد ایمان داشت، و او با تقدیم کردن خون بره به خدا ایمان خود را ثابت نمود؛ خونی که قربانی‌ای بود برای پوشش گناهان. از این رو همان‌گونه که کتاب مقدس می‌گوید: «برای شیث نیز پسر زاده شد و او را انوش نامید. در آن زمان، مردم به خواندن نام خداوند آغاز کردند.» (پیدایش 4:26)

پس می‌بینیم که از آدم دو نسل بوجود آمد: نسل قائن و نسل شیث. آیا می‌دانید این دو نسل نماد چه هستند؟ این دو نسل نمایانگر دو نوع انسان هستند که از روزگار آدم تاکنون وجود دارند. در نظر خدا تنها دو نوع انسان بر روی زمین وجود دارد. او هیچ فرقی میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان نمی‌گذارد، و نه میان ترک و لر، مرد و زن، فقیر و غنی. خدا متعصب نیست، اما با این‌حال او مردم دنیا را به دو گروه تقسیم می‌کند. این دو گروه انسانها کیستند؟ آنها کسانی هستند که به کلام خدا ایمان دارند، و کسانی که به کلام خدا ایمان ندارند؛ کسانی که خدا را می‌شناسند و کسانی که او را نمی‌شناسند؛ کسانی که در نور سلوک می‌کنند و کسانی که در تاریکی سلوک می‌کنند؛ کسانی که گناهشان بخشیده شده است و کسانی که بخشیده نشده‌اند. هر کسی که به خدا ایمان دارد و طریق عدالتی را که او مقرر کرده است انتخاب کند، نجات خواهد یافت (و به بهشت خواهد رفت)، همان‌گونه که شیث و خانواده‌اش نجات یافتند. هر کسی که طریق عدالت خدا را انتخاب نکند، هلاک خواهد شد (به جهنم خواهد رفت)، همان‌گونه که قائن و خانواده‌اش هلاک شدند.

کتاب مقدس می‌گوید، آدم 930 سال زندگی کرد و سپس مُرد. در روزگار قدیم، انسانها عمر طولانی‌تری داشتند، اما همانند همه‌ی انسانها می‌مردند. آدم و حوا مردند، همان‌گونه که خدا گفته بود. هنگامی که خدا اولین انسانها را خلق کرد، اراده‌ی او این نبود که آنها بمیرند، بلکه زندگی کنند. پس چرا آدم و حوا مردند؟ زیرا بر علیه خدا گناه کردند - و گناه موجب مرگ است.

در فرصت باقی‌مانده، نگاهی خواهیم انداخت به داستان مرد خدا، کسی که از نسل شیث بود، و به خدا ایمان داشت. این مرد خنوخ است... نبی خدا، خنوخ. برخی او را با نام ادریس می‌شناسند. در پنج باب اول پیدایش، در مورد اجداد خنوخ می‌خوانیم. کتاب مقدس می‌گوید: انوش قینان را آورد، قینان مهللئیل را آورد، مهللئیل یارد را آورد، و یارد خنوخ را آورد. پس خنوخ، نسل هفتم پس از آدم بود.

خنوخ نیز همچون تمام انسانها با گناه متولد شد. با این‌حال او در 65 سالگی از گناهان خود توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، و به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده گفته بود، ایمان آورد؛ نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد و به‌عنوان یک قربانی کامل، گناهان جهان را برمی‌داشت. خنوخ با تقدیم کردن خون یک حیوان به خدا، به‌عنوان قربانی‌ای که گناه را می‌پوشاند، ایمان خود را به او ابراز نمود. در نتیجه خدا، ایمان خنوخ را برای او عدالت محسوب کرد، گناهان او را بخشید، و دل او را پاک بساخت. به‌همین دلیل کتاب مقدس می‌گوید: «خنوخ سیصد سال با خدا راه می‌رفت.» (پیدایش 5:22)

با این‌حال، باید گفت که در روزگار خنوخ، راه رفتن با خدا چندان هم ساده نبود؛ چرا که شرارت و فساد بر دنیا حاکم بود، بسیار شبیه به این روزگار. بسیاری از کسانی که در روزگار خنوخ زندگی می‌کردند، تنها در پی لذات و شهوات ناپاک دنیا بودند. اما خنوخ می‌دانست که خدا انسان را خلق نکرد که در ناپاکی زندگی کند. خنوخ نیز همچون خدا دوستدار عدالت بود و از شرارت متنفر بود. مردم به خاطر زندگی عادلانه او بر او جفا می‌رساندند و به او اهانت می‌کردند، اما خنوخ اجازه نمی‌داد این موضوع باعث رنجش او شود، زیرا او می‌دانست برای انسان هیچ‌چیز مهم‌تر از این نیست که با خدا صلح داشته باشد.

خدای خنوخ را برگزید، تا در آن روزگار شریر، خادم و نبی او باشد. خنوخ نیز بر نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد، شهادت داد. همچنین اعلام نمود که نجات‌دهنده روزی باز خواهد گشت تا تمام کسانی را که توبه نکردند و به او ایمان نیاوردند، مجازات کند. به بشارت خنوخ گوش دهید:

«هان، خداوند با هزاران هزار فرشته مقدس خود می‌آید، تا بر همگان داوری کند و همه بی‌دینان را به‌سبب تمامی کارهای خلاف دینداری که در بی‌دینی کرده‌اند، و به‌سزای جمله سخنان زشتی که گناهکاران بی‌دین بر ضد او گفته‌اند، به محکومیت رساند.» (یهودا 14-15:1)

موضوع جالب دیگری که باید در مورد خنوخ بدانیم این است که او نمرود؛ بله او نمرود. کلام خدا به ما می‌گوید که خنوخ نمرود! کتاب مقدس می‌گوید: «خنوخ با خدا راه می‌رفت، و دیگر یافت نشد؛ زیرا خدا او را برگرفت.» (پیدایش 5:24) خدا طبق نقشه و با قدرت خود، خنوخ را مستقیماً به آسمان برد، بدون اینکه او از دروازه‌ی مرگ عبور کند.

چرا خدا در آن زمان خنوخ را به این شکل به آسمان برد؟ خدا توسط زندگی خنوخ، می‌خواهد نگرش خود را درباره‌ی کسانی که حقیقتاً به او ایمان دارند و می‌خواهند در همه چیز او را خشنود سازند، به ما بیاموزد. کتاب مقدس می‌گوید:

با ایمان بود که خنوخ از این جهان منتقل شد تا طعم مرگ را نچشد و دیگر یافت نشد، چون خدا او را منتقل ساخت. زیرا پیش از آنکه انتقال یابد، درباره‌ی او شهادت داده شد که خدا را خشنود ساخته است. و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد.» (عبرانیان 11:5-6)

خنوخ به مدت سیصد سال، خدا را خشنود ساخت؛ زیرا او به خدا ایمان داشت و در زمانی که مردم دنیا به هیچ وجه به خواسته‌های خدا توجه نداشتند، از او اطاعت نمود. بنابراین روزی خدا نام او را خواند؛ به ناگاه خنوخ دید که در بهشت است، در جلال خانه‌ی خدا، تا به ابد! خدا می‌خواهد توسط این حقیقت، موضوع بسیار مهمی را بر ما آشکار سازد. و این موضوع این است: اگر ایمانی همچون ایمان خنوخ نداشته باشیم، هیچگاه خدا را خشنود نخواهیم ساخت! به هر حال، اگر ایمانی همچون ایمان خنوخ داشته باشید، خدا شما را عادل محسوب می‌کند؛ دیگر نیازی نیست که از مرگ بترسید. بدانید که خدا به خاطر شما بر مرگ غلبه کرده است، زیرا اگر به کلام خدا گوش دهید و به آن ایمان داشته باشید، آنگاه که زندگی شما بر روی زمین پایان می‌یابد، تا به ابد در حضور خدا خواهید زیست، همچون خنوخ! پس باید آنچه را که خدا درباره‌ی طریق عدالتی که خود برای گناهکاران مهیا کرده است، درک کرده و به آن ایمان بیاورید.

برای اینکه بتوانیم خلاصه‌ای از بررسی خود را به شما ارائه دهیم، مقایسه‌ای میان فرزندان آدم انجام داده‌ایم: لمک و خنوخ.

هم لمک و هم خنوخ، نسل هفتم پس از آدم بودند. لمک از نسل قائن بود و خنوخ از نسل شیت. لمک و خنوخ هر دو در یک دوره زندگی می‌کردند، اما علاقه و هدف آنها با یکدیگر تفاوت داشت. روش زندگی آنها همچون روز و شب با هم فرق می‌کرد.

لمک به خدا و کلام او ایمان نداشت، اما خنوخ به خدا و کلام او ایمان داشت.

لمک در ناپاکی با شیطان راه می‌رفت، در حالی که خنوخ در تقدس با خدا راه می‌رفت.

لمک راه نجاتی را که خدا اعلام کرده بود، نادیده انگاشت؛ در حالی که خنوخ به آن احترام گذاشت و خون بره را به خدا تقدیم کرد تا گناهنش را بپوشاند.

لمک در طلب ثروت، زن، غذا، پوشاک و لذات بود؛ در حالی که خنوخ به دنبال زندگی‌ای که سرشار از مشارکت و دوستی با کسی که به او حیات بخشیده است، بود.

در پایان سؤال مهمی مطرح می‌شود: آیا شما به لمک شباهت دارید یا خنوخ؟ آیا شما به نسل قائن و لمک تعلق دارید یا به نسل شیت و خنوخ؟ آیا زندگی شما، ایمان خنوخ را در آغوش می‌کشد یا اینکه همچون لمک راه خودتان را در پیش گرفته‌اید؟ کلام خدا می‌گوید: «خود را بیازمایید تا ببینید آیا در ایمان هستید یا نه...»

زیرا «و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت!» (2قرنثیان 5:13؛ عبرانیان 6:11)

دوستان در اینجا برنامه‌ی ما به پایان می‌رسد. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، یکی دیگر از انبیاء خدا را مورد بررسی قرار خواهیم داد، یعنی نوح.....

خدا به شما برکت دهد. با اشتیاق به این آیه از کلام مقدس خدا گوش دهید:

«و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان

داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد.» (عبرانیان 11:6)

درس سیزدهم
نوح نبی
«صبر و خشم خدا»
پیدایش 6

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

تاکنون در بررسی‌ای که از کتاب مقدس داشتیم، دیدیم که در ابتدا خدا دنیا را خلق کرد و همه چیز نیکو بود. با این حال هنگامی که جد ما آدم از خدا ناطاعتی کرد، شرارت از طریق او وارد دنیا شد و تمام انسانها را در برگرفت. مسلماً، «مرضی که مَسری باشد، جلوی را نمی‌توان گرفت!» در برنامه‌ی گذشته، درباره‌ی دو نسل آدم سخن گفتیم - فرزندان قائن و فرزندان شیث. فرزندان قائن به خدا ایمان نداشتند. با این حال در میان فرزندان شیث، برخی به خدا ایمان داشتند، و به این خاطر خدا گناهان آنها را بخشید. یکی از فرزندان شیث خنوخ بود. گرچه بسیاری از کسانی که در روزگار خنوخ زندگی می‌کردند، با زندگی ناپاک خود از شیطان پیروی می‌کردند، اما خنوخ در تقدس با خدا راه می‌رفت.

امروز می‌خواهیم زندگی شخص دیگری را بررسی کنیم، کسی که در روزگار فاسد و پر از شرارت با خدا راه می‌رفت. این شخص، نوح نبی، پسر ارشد خنوخ بود. تاکنون آموختیم که در روزگار اولیه‌ی خلقت، مردم عمر طولانیتری نسبت به امروز داشتند. آیا می‌دانید مسن‌ترین مرد دنیا چه کسی بود؟ متوشالح پدر لمک و لمک پدر نوح. این لمک با لمک -فرزند قائن- که در جلسه‌ی گذشته درباره‌ی آن گفتیم، فرق دارد. نوح به نسل دهم پس از آدم تعلق داشت. هنگامی که نوح پانصد ساله بود، صاحب پسرانی با نامهای سام، حام، یافت شد.

آنچه که قصد داریم در مورد زندگی نوح بررسی کنیم، بسیار حائز اهمیت است، زیرا روزگاری که نوح در آن می‌زیست شباهت بسیاری به روزگار ما دارد. در روزگار نوح، دنیا سرشار از گناه بود. کتاب مقدس می‌گوید: «و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس.» (پیدایش 5:6) دل فرزندان آدم پر بود از افکار پلید، طمع، فریب، شهوت‌پرستی، حسادت، خودبینی، خصومت، جنگ، زنا، دزدی، قتل، و حماقت (بر طبق مرقس 7:21). انسانها، دنیایی را که خدا برای آنها خلق کرده بود، ویران می‌کردند. بسیاری پیرو مذهب بودند، اما مذهب آنها فقط برای نمایش به دیگران بود. خدای آنها لذتهای جسم بود، و گناهان آنها روز به روز بیشتر می‌شد! ببینید کتاب مقدس در تورات، کتاب پیدایش، باب شش چه می‌گوید:

«و خداوند فرمود: "روح من همیشه در انسان نخواهد ماند، زیرا که او موجودی فانی است: روزهای او صد و بیست سال خواهد بود" و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس؛ و خداوند از این که انسان را بر زمین ساخته بود، متأسف شد و در دل خود غمگین گشت. پس خداوند فرمود: "انسان را که آفریده‌ام از روی زمین محو خواهم ساخت، انسان و چارپایان و خزندگان و پرندگان آسمان را، زیرا که از ساختن آنها متأسف شدم."» (پیدایش 6:3 و 5-7) پس می‌بینیم که خدا تصمیم گرفت، فرزندان آدم را به خاطر شرارتشان از روی زمین محو سازد. با این حال می‌بینیم که خدا چقدر صبور است و برحسب رحمت خود تصمیم می‌گیرد تا 120 سال دیگر به آنها فرصت بدهد تا توبه کنند، مبادا هلاک شوند. اما هنگامی که این فرصت به پایان برسد، خدا تمام کسانی را که توبه نکردند و طریق عدالت او نپذیرفتند، دآوری خواهد کرد.

از این 120 سال فرصت، می‌توانیم شخصیت خدا را بیشتر بشناسیم. خدا بسیار صبور است، اما صبر او حدی دارد. او با انسان سخن خواهد گفت و از او دعوت می‌کند تا توبه کند، اما تا به ابد منتظر نمی‌ماند. به همین دلیل است که خدا در زمان نوح گفت: «روح من همیشه در انسان نخواهد ماند، زیرا که او موجودی فانی است: روزهای او صد و بیست سال خواهد بود.» پس می‌بینیم که خدا برنامه‌ای دارد و مدتی به گناهکاران فرصت می‌دهد و سپس اگر نپذیرفتند، بر آنها دآوری خواهد کرد. می‌توانیم ببینیم که خدا دو ویژگی

دارد: صبر و خشم. خدا نیکو است و می‌تواند بسیار صبور باشد؛ اما می‌تواند بسیار عادل باشد و حتی بسیار خشمگین شود!

برخی گمان می‌کنند، خدا کسی است که با شلاقی وحشتناک، روی سر انسانها ایستاده است، گویی که زود خشم می‌گیرد و از تنبیه و زدن مردم دنیا لذت می‌برد. اما خدا چنین نیست. برخی دیگر گمان می‌کنند، خدا هیچ‌گاه خشمگین نمی‌شود و گناهان انسانها را بخشیده و فراموش می‌کند. تنها این را می‌دانند که «خدا نیکوست! خدا نیکوست!» اما خدا این‌گونه نیز نیست.

کتاب مقدس درباره‌ی شخصیت خدا، حقیقت را می‌گوید. نیکویی و رحمت او همه نشانی است از صبر او برای گناهکاران، اما عدالت و تقدس او نیز نشان از خشم او برای گناهان بشر دارد. انبیاء درباره‌ی صبر و خشم خدا بسیار نوشته‌اند. بیایید به برخی از سخنان آنها گوش دهیم.

بشنوید کتاب مقدس چه می‌گوید:

«اما ای عزیزان، از این نکته غافل مباشید که نزد خداوند یک روز همچون هزار سال است و هزار سال همچون یک روز. برخلاف گمان برخی، خداوند در انجام وعده‌اش تأخیر نمی‌ورزد، بلکه با شما بردبار است، چه نمی‌خواهد کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند. اما روز خداوند چون دزد خواهد آمد.» (دوم پطرس 3:8-10)

«خداوند قوم خود را مجازات خواهد کرد. آری، افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است..... بهوش باشید که از گوش فرادادن به آن که سخن می‌گوید، سر باز مزنید..... زیرا خدای ما آتش سوزاننده است!» (عبرانیان 10:30-31 و 12:25 و 29)

در مزامیر داود چنین می‌خوانیم:

«خدا داور عادل است، خدایی که هر روزه به خشم می‌آید. اگر انسان توبه نکند، شمشیر خود را

تیز خواهد کرد، و کمان خود را کشیده، آماده خواهد فرمود.» (مزمور 117:7-12)

در انجیل نوشته شده است:

زیرا غضب خدا از آسمان به ظهور می‌رسد بر هر گونه بی‌دینی و شرارت انسانهایی که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند... ما می‌دانیم که داوری خدا بر کسانی که این‌گونه اعمال را انجام می‌دهند، بر حق است. پس تو ای آدمی که بر دیگران داوری می‌کنی و خود همان را انجام می‌دهی، آیا گمان می‌کنی که از داوری خدا خواهی رست؟ یا اینکه مهربانی، شکیبایی و تحمل عظیم او را خوار می‌شماری و غافلی که مهربانی خدا از آن‌روست که تو را به توبه رهنمون شود؟ اما تو به سبب سرسختی و دل ناتوبه‌کارت، غضب را نسبت به خود، برای روز غضب می‌اندوزی، روزی که در آن داوری عادلانه خدا آشکار خواهد شد. خدا به هر کس مطابق اعمالش سزا خواهد داد.» (رومان 2:18؛ 2:6)

خشم خدا همچون خشم انسان نیست. انسان خشمگین می‌شود، اما به تدریج از خشم او کاسته می‌شود تا اینکه خشم اولیه‌ی خود را به دست فراموشی می‌سپارد. خشم خدا چنین نیست! گذشت زمان باعث نمی‌شود که از خشم خدا کاسته شود! خشم او نسبت به کسانی که نمی‌خواهند توبه کنند، فروکش نمی‌کند؛ بلکه بیشتر می‌شود! این همان چیز است که در کتاب مقدس خواندیم: «اما تو به سبب سرسختی و دل ناتوبه‌کارت، غضب را نسبت به خود، برای روز غضب می‌اندوزی، روزی که در آن داوری عادلانه خدا آشکار خواهد شد.»

مردمان روزگار نوح، خشم خدا را برای خود ذخیره می‌کردند! با این حال، در آن زمان مردی بود که خدا را با تمام قلب خود دوست داشت، و به کلام خدا ایمان داشت. آن مرد نوح بود. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «اما نوح در نظر خداوند فیض یافت. نوح مردی بود پارسا و در روزگار خویش بی‌نقص. نوح با خدا راه می‌رفت.» (پیدایش 6:8-9) چرا خدا به نوح لطف کرد؟ آیا نوح شایستگی فیض خدا را داشت؟ خیر! فیضی که بر شایستگی استوار باشد، دیگر فیض نیست. فیض به معنای لطف بلا شرط است.

چرا خدا فیض خود را بر نوح جاری ساخت و نه بر دیگران؟ کتاب مقدس در این مورد چه می‌گوید؟ کلام خدا به ما می‌گوید که نوح به خدا ایمان داشت، در حالی که دیگران به او ایمان نداشتند. نوح به کلام خدا ایمان داشت. او به آنچه که خدا درباره‌ی نجات‌دهنده‌ای که باید برای نجات گناهکاران به این دنیا می‌آمد، ایمان داشت. نوح نیز همچون تمام فرزندان آدم، در خود گناه داشت؛ اما خدا نوح را عادل محسوب کرد، زیرا او به خدا ایمان آورد و برای گناهان خود، خون بره را قربانی کرد. پس، کتاب مقدس به ما می‌گوید: «نوح مردی بود پارسا و در روزگار خویش بی‌نقص.»

روزی خدا به نوح گفت:

«پایان تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا زمین به سبب آنان آکنده از خشونت شده است. اینک آنان را با زمین نابود خواهم کرد. پس برای خود کشتی‌ای از چوب کوفر بساز، و حجره‌هایی در آن بنا کن، و درون و بیرونش را قیراندود نما. آن را این‌گونه بساز: درازای کشتی سیصد ذراع، پهنایش پنجاه ذراع و بلندی‌اش سی ذراع باشد. برای کشتی روزنه‌ای به اندازه یک ذراع از بالای آن بساز. در کشتی را در پهلوی آن بگذار و طبقات پایین و وسط و بالا در آن بنا کن. زیرا اینک من توفان آب بر زمین می‌آورم تا هر ذی‌جسدی را که نفس حیات در آن باشد از زیر آسمان نابود سازم. هرچه بر زمین است، خواهد مرد. لیکن عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت، و تو به کشتی در خواهی آمد؛ تو و پسرانت و زنت و زنان پسرانت، همراه تو. از همه جانداران، از هر ذی‌جسدی، جفتی از هر گونه، به درون کشتی ببر تا آنها را با خود زنده نگاه داری. نر و ماده باشند. از هرگونه پرنده، از هرگونه چارپا و از هرگونه خزنده زمین، جفتی از هر گونه نزد تو خواهند آمد تا آنها را زنده نگاه داری. همچنین از هر گونه آذوقه خوردنی برگیر و بیندوز، تا برای تو و آنها خوراک باشد.» (پیدایش 6:13-21)

بنابراین خدا به نوح گفت که قصد دارد زمین را با آب غرق کند و بدینوسیله کسانی را که توبه نکرده‌اند هلاک کند. خدا به نوح گفت کشتی بزرگی بسازد تا از طوفان در امان بماند. طول کشتی 150 متر بود؛ تقریباً یک و نیم برابر زمین فوتبال. این کشتی برای نوح و خانواده‌اش و بسیاری از حیوانات و هر کسی که به کلام خدا ایمان داشت، پناهگاهی بود. پس پیغام خدا برای مردم روزگار نوح این بود: هر کس که می‌خواهد از دآوری طوفان در امان بماند، باید از در کشتی عبور کند. هر کسی که از در عبور کند، نجات خواهد یافت. کسانی که از این در عبور نکنند، هلاک خواهند شد!

پس نوح کار ساخت کشتی را آغاز کرد. این کار، پروژه‌ی بسیار عظیمی بود. نوح و پسرانش باید صدها درخت را قطع می‌کردند، آنها را به صورت الوار می‌بریدند و با میخ به هم وصل می‌کردند، و بیرون و درون آنها را قیر می‌مالیدند. همسر نوح و همسران پسران او در این کار دشوار به او کمک کردند. نوح و خانواده‌اش به مدت صد سال، روزهای متوالی، برای ساخت این کشتی زحمت کشیدند. اما نوح فعالیت خود را تنها به ساختن محدود نکرد. او همچنین به مردم روزگار خود بشارت می‌داد. شاید او به آنها چنین می‌گفت: «ای مردم گوش دهید! خدا به من گفت از خشم او با شما سخن بگویم. خشم خدا به خاطر گناهان شما سر به طغیان نهاده است! او تصمیم گرفته است طوفانی بر زمین نازل کند تا تمام کسانی را که نمی‌خواهند توبه کنند هلاک کند. باین‌حال من خبر خوش را به شما می‌دهم! خدا بر حسب رحمت خود به من فرمان داد کشتی‌ای بسازم تا پناهگاهی باشد برای تمام کسانی که از گناهان خود توبه می‌کنند و به کلام خدا ایمان می‌آورند!» پس نوح با این سخنان به مردم روزگار خود هشدار داد، و آنها را تشویق نمود تا از راه‌های پر از شرارت اجداد خود بازگشت کنند.

شما چه فکر می‌کنید؟ آیا مردم روزگار نوح به کلامی که خدا توسط نبی خود اعلام نمود ایمان آوردند؟ نمی‌توانیم اکنون به شما پاسخ دهیم، زیرا وقت ما رو به پایان است. باین‌حال، به یاری خدا در جلسه‌ی بعدی، داستان نوح را ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که خدا چگونه تمام کسانی را که به کلام ایمان داشتند، حفظ کرد و چگونه کسانی را که به کلام او ایمان نیاوردند دآوری کرد، و اجازه داد در زیر آبهای طوفانی عظیم غرق شوند.

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم..... با آیه‌ای برنامه‌ی خود را به پایان می‌رسانیم: «خداوند در انجام وعده‌اش تأخیر نمی‌ورزد، بلکه با شما بردبار است، چه نمی‌خواهد کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند. اما روز خداوند چون دزد خواهد آمد» (2 پطرس 3:8-10)

خدا به شما برکت دهد.

درس 14
«نوح و طوفان عالمگیر»
پیدایش 7

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه‌ی گذشته، درباره‌ی داستان حیرت‌انگیز نوح سخن گفتیم؛ کسی که ده نسل پس از آدم به دنیا آمد. نوح در دنیایی فاسد و پر از شرارت با خدا راه می‌رفت. دیدیم که خدا به خاطر گناه فرزندان آدم، در دل خود محزون گشت. کتاب مقدس می‌گوید: «و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس.» (پیدایش 5:6) به همین دلیل، خدا به خاطر خشم مقدس خود تصمیم گرفت، گناهکاران را از روی زمین پاک سازد.

با این حال، فیض خدا با نوح بود؛ زیرا نوح، خدا را دوست داشت و به کلام او ایمان داشت. بنابراین، روزی خدا به نوح گفت: قصد دارم تمام انسانها را هلاک کنم زیرا زمین پر از شرارت است. طوفانی عظیم بر زمین نازل خواهم کرد، تا تمام موجودات زنده در زیر آسمان نابود شوند. پس تو باید کشتی بزرگی برای خود و خانواده‌ات بسازی و در آن پناه بگیری.

نوح و خانواده‌اش برای ساختن این کشتی عظیم، صد سال زحمت کشیدند. اما نوح کار خود را تنها به ساختن کشتی محدود نکرد، بلکه به مردم اطراف خود بشارت می‌داد، و به آنها می‌گفت: از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید! خدا، خدای عادل، بر دنیا داوری خواهد کرد!

آیا مردم زمان نوح از گناهان خود توبه کردند و به کلامی که خدا، توسط نوح به آنها اعلام کرد، ایمان آوردند؟ شما چه فکر می‌کنید؟ در میان هزاران هزار فرزند آدم، که بر روی زمین زندگی می‌کردند، کدامیک از آنها توبه کردند و به خدا ایمان آوردند تا حداقل وارد کشتی شوند؟ کتاب مقدس پاسخ می‌دهد: «در آن کشتی تنها شماری اندک، یعنی هشت تن، به واسطه‌ی آب نجات یافتند.» (1 پطرس 3:20)

چند نفر به خدا ایمان آوردند؟ تنها هشت نفر: نوح و همسرش، سه پسر و همسران آنها. هیچ‌کدام از مردم اطراف آنها به کلام خدا ایمان نیاوردند. برخی بشارت نوح را نادیده انگاشتند، و دیگران او را استهزاء کردند. آنها گمان می‌کردند او دیوانه شده است، زیرا در جایی کشتی می‌ساخت که آبی نبود. شاید مردم نوح را چنین مسخره می‌کردند: «آهای مردم بیایید ببینید که نوح چه می‌کند، او دارد در بیابان کشتی می‌سازد! دیوانه شده است! سیل آن هم در این بیابان؟ محال است! گذشته از اینها خدا نیکو است، او انسانهایی که خود خلق کرده است □ هلاک نخواهد کرد! نوح، دیوانه شده‌ای!» با این حال نوح توجهی به استهزاءهای آنها نکرد. او به ساختن کشتی ادامه داد و به مردم می‌گفت، «توبه کنید! خدا می‌خواهد دنیا را به عدالت داوری کند! چرا نمی‌خواهید به کلام خدا ایمان آورید؟ چرا می‌خواهید هلاک شوید؟»

سرانجام روزی رسید که نوح و خانواده‌اش کار ساختن کشتی را به پایان رسانیدند. در آیه‌ی پایانی باب شش از کتاب پیدایش می‌خوانیم: «پس نوح چنین کرد؛ او هر آنچه را که خدا به وی فرمان داده بود، به انجام رسانید.» (پیدایش 22:6) کشتی آماده شده بود. همه چیز به‌طور کامل انجام شده بود. تنها یک چیز مانده بود: نوح و خانواده‌اش وارد کشتی شوند. باری دیگر می‌بینیم که نوح سعی می‌کند مردم را متقاعد کند: «به خدا گوش دهید! توبه کنید و به کلام او ایمان آورید! طوفان نزدیک است! تا زمانی که وقت هست وارد کشتی شوید! در باز است! هر کسی که از آن بگذرد نجات خواهد یافت. اما اگر نخواهید داخل شوید، چگونه می‌توانید از داوری خدا در امان بمانید؟» بدین‌سان، نوح با سعی و تلاش فراوان، به انسانها هشدار داد. اما آنها به او گوش ندادند.

در نتیجه کتاب مقدس در باب هفت چنین می‌گوید:

و خداوند به نوح گفت: «آنگاه خداوند به نوح گفت: «تو و همه‌ی اهل خانه‌ات به کشتی درآیید، زیرا تو را در این عصر در حضور خود پارسا دیدم. از همه‌ی چارپایان طاهر، هفت جفت، نر و ماده، با خود بگیرید، و از چارپایان نجس، یک جفت، نر و ماده، و نیز از پرندگان آسمان هفت جفت، نر و ماده، تا نسل آنها را بر

روی تمام زمین زنده نگاه داری. زیرا من پس از هفت روز، چهل روز و چهل شب باران بر زمین خواهم بارانید، و هر موجودی را که ساخته‌ام از روی زمین محو خواهم کرد. » چرا نوح و خانواده‌اش وارد کشتی شدند؟ آیا به این خاطر که ابر بسیار سیاهی در آسمان دیدند؟ آیا به این خاطر که احساس کردند، می‌خواهد باران بیاید؟ خیر! هنگامی که وارد کشتی می‌شدند، آسمان صاف و بدون ابر بود؟ پس چرا وارد کشتی شدند؟ تنها یک دلیل وجود دارد. آنها وارد شدند، زیرا به آنچه خدا گفته بود ایمان آوردند. شاید افراد بیرون با خود می‌گفتند: «من نیز به خدا ایمان دارم، اما نمی‌خواهم وارد کشتی شوم! من به خدا ایمان دارم اما نمی‌توانم بشارت نوح را بپذیرم!» به این افراد چه می‌توان گفت؟ می‌توانیم بگوییم که آنها واقعاً به خدا ایمان نداشتند، زیرا به آنچه که خدا توسط نبی‌اش شهادت داده بود، ایمان نداشتند. آنها نخواستند که از گناهان خود توبه کنند و راه‌هایی که خدا توسط نوح برای آنها فراهم کرده بود، بپذیرند. شاید آنها خدا را با زبان خود تکریم می‌کردند، اما دل آنها بسیار از خدا دور بود.

از این رو کتاب مقدس می‌گوید:

«و نوح با پسرانش و زنش و زنان پسرانش به کشتی درآمدند تا از آب توفان در امان باشند. چارپایان طاهر و چارپایان نجس، پرندگان و همه خزندگان روی زمین، دو به دو، نر و ماده، همان‌گونه که خدا به نوح فرمان داده بود، نزد نوح به کشتی درآمدند.... آنگاه خداوند در را بر او بست. » (پیدایش 7: 1-9 و 16)

آیا شنیدید پس از اینکه نوح و خانواده‌اش وارد کشتی شدند، خدا چه کرد؟ کتاب مقدس می‌گوید، «آنگاه خداوند در را بر او بست.» روز خشم خدا رسیده بود. خدا از مدتها قبل برای مردم آن روزگار صبر کرده بود، اما دیگر کاسه‌ی صبر او لبریز شده بود! تنها خشم او باقی مانده بود. خدا در را بست، و هنگامی که خدا دری را می‌بندد، کسی نمی‌تواند آن را باز کند.

سپس، خدا همان‌گونه که وعده داده بود، سیل آب را بر زمین جاری ساخت. آسمان تیره و تار گردید و بادهای شرع به وزیدن کردند. سپس ابرهای غلیظ و رعد و برق و زمین لرزه بود. اکنون فرزندان آدم از ترس به خود می‌لرزیدند. هنگامی که همه چیز آرام است و روال خود را طی می‌کند، بسیار سهل است که با اعمال و سخنان اهانت‌آمیز، خدا را استهزاء کنند. اما اکنون که دآوری خدا بر سر آنها فرو می‌ریخت، دهان آنها دیگر بسته شده بود! ساعت آنها فرا رسیده بود تا با دآوری عادلانه‌ی خدا روبرو شوند و جایی هم برای پنهان شدن آنها نبود!

بارانی سنگین شروع به باریدن کرد، از چشمه‌های عمیق زمین، آب فوران کرد؛ اقیانوسها و رودخانه‌ها سر به طغیان نهادند، و طوفانی بسیار عظیم و مهیب پدید آمد. سیل آب بر تمام شهرها و روستاها هجوم آورد. کسانی که نوح را مسخره می‌کردند و کلام خدا را نپذیرفتند، پی بردند که آنچه خدا توسط نبی‌اش گفته بود، حقیقت داشت. با این حال دانستن این موضوع دیگر برای آنها منفعتی نداشت، چرا که دیگر فرصتی برای توبه نبود؛ دوره‌ی نجات گذشته بود. شاید برخی نوح را صدا می‌زدند و می‌گفتند: «نوح! نوح! در را باز کن! خواهش می‌کنیم به ما کمک کن! ما را نجات بده! ما به تو ایمان داریم نوح! حق با تو بود! ما ایمان داریم! ما ایمان داریم!» اما دیگر بسیار دیر شده بود. خدا در را بسته بود. روز نجات گذشته بود. و روز دآوری فرا رسیده بود. دعا، گریه، کوبیدن به در، و حتی آگاهی از حقیقت، هیچ‌چیز نمی‌توانست عقیده‌ی خدا را تغییر دهد. هنگامی که خدا در نجات را می‌بندد، دیگر کسی نمی‌تواند آن را بگشاید.

بنابراین، کتاب مقدس به ما می‌گوید: چهل شبانه روز باران و سیل جاری شد تا اینکه سطح آب حتی به کوه‌ها نیز رسید. اما کشتی بر روی آبها شناور بود.

«هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد، از پرندگان و چارپایان و وحوش و همه انبوه جنبندگان کوچک روی زمین و همه آدمیان، تلف شد.... تنها نوح باقی ماند و آنها که با وی در کشتی بودند» (پیدایش 21: 7 و 23)

آیا خدا آنچه را که وعده داده بود به انجام رسانید؟ مسلماً! آیا او گناهکارانی را که توبه نکردند مجازات نمود؟ مسلماً مجازات کرد! او تمام کسانی را که در کشتی نبودند مجازات کرد، همان‌گونه که گفته بود.

شنوندگان عزیز، برنامه‌ی ما رو به پایان است. به یاری خداوند در برنامه‌ی بعدی، این داستان را به پایان خواهیم رسانید و خواهیم دید که سرنوشت نوح و خانواده‌اش در کشتی چه شد. اما پیش از اینکه از شما خداحافظی کنیم، خدا می‌خواهد توسط دآوری طوفان، درس مهمی به ما بیاموزد. و آن این است: خدا باری

دیگر مردم دنیا را داوری خواهد کرد. و آن روز داوری بسیار وحشتناکتر از داوری روزگار نوح خواهد بود!

گوش دهید و ببیند که یکی از انبیاء خدا در مورد داوری آینده چه می‌گوید؛ او می‌گوید: «آنگاه تخت بزرگ و سفیدی دیدم، و کسی را که بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او می‌گریختند و جایی برای آنها نبود. و مردگان را دیدم، چه خُرد و چه بزرگ، که در برابر تخت ایستاده بودند. و دفترها گشوده شد. دفتری دیگر نیز گشوده شد که دفتر حیات است. مردگان بر حسب اعمالشان، مطابق با آنچه که در آن دفترها نوشته شده بود، داوری شدند..... و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.» (مکاشفه 12-11:20 و 15)

شنوندگان عزیز، آیا هنگامی که به روز هولناک داوری فکر می‌کنید، اطمینان دارید؟ اطمینان از اینکه نام شما در دفتر حیات ثبت شده است؟ آیا از در نجاتی که خدا برای شما باز کرده است، عبور کرده‌اید؟ کلام خدا می‌گوید: «هان، اکنون زمان لطف خداست؛ هان، امروز روز نجات است.» (دوم قرنتیان 2:6) دیدیم که چگونه خدا با صبر و شکیبایی از مردم زمان نوح خواست تا توبه کنند، ایمان بیاورند و نجات یابند؛ اما در آخر خود، در نجات را بست. هر کسی که نپذیرد از در کشتی داخل شود، با داوری سخت خدا روبرو خواهد شد.

کتاب مقدس در مورد روز داوری، روزی که خدا دنیا را به عدالت داوری خواهد کرد، چنین می‌گوید: «زیرا خود نیک می‌دانید که روز خداوند همچون دزدی که شب‌هنگام می‌آید، فرا خواهد رسید. آن زمان که مردم می‌گویند: صلح و امنیت حکمفرماست، ناگهان هلاکت بر ایشان نازل خواهد شد، بدان‌سان که زن آبستن به درد زایمان دچار شود، و از آن گریزی نخواهد بود!» (اول تسالونیکیان 5:2-3) در آن روز کسی نخواهد گریخت، به‌جز کسانی که، از در نجاتی که خدا برای فرزندان آدم باز گذاشته، داخل شوند.

آیا دری که خدا به روی گناهکاران باز گذاشته است می‌شناسید؟ آیا راه فراری که خدا برای شما قرار داده می‌شناسید؟ چه کسانی از طوفان زمان نوح در امان ماندند؟ تنها کسانی که از در کشتی عبور کردند! کتاب مقدس به‌وضوح به ما نشان می‌دهد که در روز داوری نیز تنها یک در نجات برای فرزندان گناهکار آدم باز می‌گذارد. آیا در مورد در نجات چیزی می‌دانید؟ پس بیایید به سخنان مقدس و شفيعی که خدا برای نجات دنیا فرستاد، گوش دهیم. او گفت: «من "در" هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت!» (یوحنا 9:10) «هر که کلام مرا به گوش گیرد و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاویدان دارد و به داوری نمی‌آید!» (یوحنا 24:5)

دوستان، در اینجا برنامه‌ی ما به پایان می‌رسد، اما در برنامه‌ی بعدی درباره‌ی نجات‌دهنده‌ای که خدا باید برای نجات دنیا می‌فرستاد، سخن خواهیم گفت؛ همان کسی که گفت: «من "در" هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت»!

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید متشکریم، به یاری خدا داستان نوح نبی را به پایان خواهیم رساند..... دعا می‌کنیم هنگامی که به این سؤالِ سنگین، که در کلام خدا نوشته شده است فکر می‌کنید، خدا شما را برکت دهد:

«پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر چنین نجاتی عظیم را نادیده بگیریم؟» (عبرانیان 3:2)

درس 15
«نوح و وفاداری خدا»
پیدایش 8 و 9

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز قصد داریم داستان نوح نبی را به پایان برسانیم. ابتدا بیایید مروری داشته باشیم بر آنچه در دو درس گذشته، درباره‌ی نوح و طوفان عالم‌گیر آموختیم. در باب 6 کتاب پیدایش، دیدیم که شرارت در زمان نوح بسیار زیاد شده بود؛ و تمام تصورات دل انسان به شرارت گرایش داشت. به‌همین دلیل خدا تصمیم گرفت، طوفانی بر زمین نازل کند و هر گناهکاری را که از گناه خود توبه نکند و به سوی خدای زنده بازنگردد، از روی زمین محو سازد.

در آن روزگار فاسد و پر از شرارت، تنها یک انسان، خدا را خشنود ساخت. آن انسان نوح بود. نوح به خدا توکل کرد و او را دوست داشت. به‌همین دلیل است که روزی خدا با نوح سخن گفت، و به او فرمان داد تا کشتی بزرگی بسازد، تا پناهگاهی باشد برای او، خانواده‌اش و حیوانات، تا بتوانند از طوفان در امان باشند. نوح به مدت صد سال به همراه خانواده‌اش در حال ساختن کشتی بودند و انسانها را تشویق می‌کردند که توبه کنند و به کلام خدا ایمان آورند. بااین‌حال هیچ‌کس به بشارت نوح توجهی نمی‌کرد. هیچ‌کس واقعاً به آنچه که نوح درباره‌ی طوفان آینده می‌گفت، ایمان نداشت.

به هر حال، کشتی آماده شد. زمان آن فرا رسیده بود که خدا دنیای شرور را داوری کند. خدا برای مدتی طولانی نسبت به استهزاءکنندگان خود صبور بود، اما دیگر کاسه صبر او لبریز شد. پس خدا به نوح گفت به همراه خانواده‌اش و هفت جفت از هر حیوان پاک، و یک جفت از هر حیوان ناپاک به کشتی داخل شود. همان‌گونه که خدا فرمان داده بود، نوح و خانواده‌اش به همراه حیوانات وارد کشتی شدند. و کتاب مقدس می‌گوید: «آنگاه خداوند در را بر او بست.» خدایی که در نجات را برای فرزندان آدم باز کرده بود، اکنون در را می‌بندد. روز رحمت خداوند سپری شده بود؛ و روز خشم مهیب او فرا رسیده بود!

سپس رعد و برق و زمین‌لرزه‌ای سخت به‌وقوع پیوست. باران به شدت می‌بارید، و سیلی عظیم جاری شد. هر کسی در پی این بود که بر روی کوهی برود، اما هیچ‌کس نمی‌توانست از خشم مقدس خدا در امان بماند! آنانی که نوح را استهزاء کردند و کلام خدا را نپذیرفتند، اکنون حقیقت را می‌دانستند. اما دیگر دیر شده بود! دوره‌ی نجات سپری شده بود. و خدا در را بسته بود.

به مدت چهل شبانه روز از آسمان باران بارید و از چشمه‌های زمین آب فوران می‌کرد، به طوری که حتی کوه‌ها را نیز، آب فرا گرفت. اما کشتی بر روی آب‌ها شناور بود. کتاب مقدس می‌گوید:

«هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد، از پرندگان و چارپایان و وحوش و همه‌ی انبوه جنبندگان کوچک روی زمین و همه‌ی آدمیان، تلف شد. تنها نوح باقی ماند و آنها که با وی در کشتی بودند.» (پیدایش 7: 21 و 23) بنابراین کتاب مقدس می‌گوید، خدا همان‌گونه که وعده داده بود مجازات کرد. هرکسی که وارد کشتی نشده بود هلاک شد. خدا نسبت به کلام خود وفادار است.

اما بر سر کسانی که درون کشتی بودند چه آمد؟ آیا خدا نوح و خانواده‌اش را فراموش کرده بود؟ خدا، خدایی که پرندگان آسمان را خوراک می‌دهد، و حتی یکی از آنها بدون اراده‌ی وی به زمین نمی‌افتد، آنها را فراموش نکرده بود. بیایید ببینیم در باب هشتم کتاب پیدایش چه نوشته شده است. کتاب مقدس می‌گوید:

«و اما، خدا نوح و همه‌ی وحوش و چارپایان را که با او در کشتی بودند به یاد آورد، و خدا بادی بر زمین وزانید و آب فروکش کرد. در روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوه‌های آرات قرار گرفت.» (پیدایش 1: 8 و 4) پس می‌بینیم که خدا نوح و تمام کسانی را که در کشتی بودند نجات داد. او بادی بر زمین وزانید تا آب‌ها فروکش کند. خدا کشتی را طوری هدایت کرد تا بر کوهی به‌نام آرات قرار بگیرد. پس از اینکه نوح و خانواده‌اش به مدت یک سال و یک هفته در کشتی بودند، قسمت اعظمی از آب‌هایی که زمین را پوشانیده بودند، خشک شدند. پس خدا به نوح گفت: «از کشتی بیرون بیا، تو و زنت و پسرانت و زنان پسرانت همراه تو.» (پیدایش 8: 16)

پس نوح و خانواده‌اش از کشتی خارج شدند، و نیز تمام حیوانات. پس از اینکه نوح بیرون آمد، مذهبی بنا نمود و برخی از حیوانات و پرندگان پاک را برای خدا بر روی مذبح قربانی کرد.

آیا تاکنون شنیده‌اید که نوح پس از ترک کشتی چه کار کرد؟ او برخی از حیوانات پاک را قربانی کرد، و آنها را بر مذهبی که ساخته بود، سوزانید. خدا شریعتی را که خود گفته بود، فسخ نکرده بود: «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.» (عبرانیان 22:9) گرچه این طوفان عظیم، اکثر گناهکاران را از صحنه‌ی زمین محو ساخت، اما گناه همچنان در دل فرزندان آدم ریشه کرده بود. همان‌گونه که دیدیم قربانی این حیوانات، بنیادی بود برای راه نجاتی که خدا مقرر کرده بود. قربانی‌هایی که اجداد ما در آن روزگار انجام می‌دادند، نمادی بودند از نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد و خون خود را در راه کفاره‌ی گناهان فرزندان آدم می‌ریخت. به‌همین دلیل است که هنگامی که نوح کشتی را ترک کرد، اولین کاری که انجام داد، ریختن خون حیوان بود؛ پس با این کار به فرزندان و نوه‌های خود نشان داد که قوانین خدا تغییر نکرده و همچنان «مزد گناه مرگ است» (رومان 23:6) و «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.» (عبرانیان 22:9)

بنابر این کتاب مقدس می‌گوید:

و رایحه‌ی خوشایند به مشام خداوند رسید.... آنگاه خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.... من عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که دیگر هرگز هر ذی‌جسد به آب توفان هلاک نشود، و دیگر هرگز توفانی نباشد که همه‌ی زمین را ویران کند. و خدا گفت: این است نشان عهدی که من میان خود و شما و هر جانداري که با شماست، برای همه‌ی نسلهای آینده می‌بندم. رنگین‌کمان خود را در ابر قرار داده‌ام، و آن نشان عهدی خواهد بود که میان من و زمین است. هرگاه ابرها را بر فراز زمین بگسترانم و رنگین‌کمان در ابرها پدیدار شود، آنگاه عهد خود را با شما و هر جاندار ذی‌جسد به یاد خواهم آورد. و آبها دیگر هرگز سیل نخواهد شد تا هر ذی‌جسد را هلاک کند.» (پیدایش 21:8 ، 1:9 و 11-15)

در آیاتی که خواندیم، واژه‌ای است که خدا آن را چهار بار تکرار می‌کند. آیا متوجه این موضوع شدید؟ این واژه، «عهد» است. در کلام خدا، عهد: قول یا وعده‌ای خاص است که خدا به انسان می‌دهد. خدا نگره دارنده‌ی عهد است. خدا وفادار است، و می‌خواهد وفاداری خود را به فرزندان آدم نشان دهد! بنا به‌همین دلیل است که او به خاطر نیکویی خود، عهدی با نوح و نسل پس از او بست و گفت: «و آبها دیگر هرگز سیل نخواهد شد تا هر ذی‌جسد را هلاک کند.» (این همان چیزی است که خدا وعده داده است. و او عهد خود را تنها به سخن محدود نکرد، بلکه رنگین‌کمان در ابر قرار داد تا تأییدی باشد بر عهد او.

آیا می‌دانستید رنگین‌کمان زیبایی که گاهی پس از باران در ابرها مشاهده می‌کنید، نشانی است از وفاداری خدا؟ هرگاه که رنگین‌کمانی در ابر می‌بینیم، خدا می‌خواهد به ما بگوید که این وفاداری، نسل اندر نسل ادامه خواهد داشت. خدا رنگین‌کمان را در ابرها قرار داد تا نشانی باشد بر این عهد که او دیگر دنیا و حیات در آن را، با آب غرق نخواهد کرد. حقیقتاً که خدا عهد خود را نگاه می‌دارد! او امین است!

در مورد بقیه‌ی عمر نوح، وقایع دیگری نیز وجود دارد که می‌توانیم راجع به آنها نیز سخن بگوییم، اما متأسفانه سخن بسیار است، اما وقت اندک. با این حال شما خود می‌توانید در باب 9 از کتاب پیدایش تورات، این وقایع را مطالعه بکنید. خواهید دید که نوح پس از طوفان 350 سال دیگر نیز زندگی کرد، و در پیری به نزد خدا به آسمان برده شد.

می‌توانیم با یک یا دو سؤال آنچه را که درباره‌ی زندگی نبی خدا -نوح- گفتیم، خلاصه کنیم. تفاوت میان نوح و مردم زمان خود چه بود؟ نوح برای اینکه رضایت خدا را حاصل کند، چه کرد؟ او فقط یک چیز انجام داد، او به کلام خدا ایمان آورد. و به‌همین خاطر است که نوح به همراه مردم روزگار خود هلاک نشد. به آنچه خدا درباره‌ی نوح شهادت داده است، گوش دهید:

«با ایمان بود که نوح هنگامی که از جانب خدا درباره‌ی اموری که تا آن زمان دیده نشده بود هشدار یافت، آن را با خداترسی به‌جّد گرفت و برای نجات خانواده‌ی خویش کشتی ساخت. او با ایمان خود دنیا را محکوم کرد و وارث آن پارسایی شد که بر ایمان استوار است. و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت.» (عبرانیان 7:11 و 6)

پیش از اینکه از شما خداحافظی کنیم، دو مفهوم است که باید آنها را به خاطر بسپاریم. مفهوم اول را برایتان شکافتیم. چه چیز باعث شد نوح رضامندی خدا را به دست آورد؟ ایمان او. نوح به خدا ایمان آورد؛ او به آنچه خدا گفته بود ایمان آورد. او به خداوند اطمینان داشت و درحالیکه دیگران کلام خداوند را رد کردند، او از آن اطاعت کرد. این ایمان نوح بود که باعث شد خدا او را از نسل شروری که در اطراف او بودند رهایی بخشد. شنوندگان عزیز، آیا به آنچه خدا گفته است ایمان دارید؟ اراده‌ی خدا برای هر یک از ما این است که به کلام او همچون نوح ایمان بیاوریم.

دومین مفهومی که ما باید از داستان نوح به خاطر بسپاریم، حتی از ایمان نوح نیز مهم‌تر است. آیا می‌دانید چیست؟ این موضوع، وفاداری خدا است. چرا وفاداری خدا بسیار مهم‌تر از ایمان نوح است؟ زیرا اگر خدا در عهد خود با نوح وفادار نبود، دیگر ایمان نوح منفعتی برایش نداشت. همه‌ی ما می‌دانیم هرگاه که به کسی که به قول خود وفا نمی‌کند اعتماد می‌کنیم، چه فاجعه‌ای به بار می‌آید. فرض کنید دوستی دارید که به شما قول می‌دهد و می‌گوید: «فردا برایتان یک کیسه برنج می‌آورم.» شما به او اطمینان می‌کنید. اما اگر او کیسه برنج را نیاورد چه اتفاقی می‌افتد؟ شما ناامید خواهید شد (و شاید عصبانی!). اعتمادی که شما به دوست خود داشتید بی‌ارزش بود. چرا؟ چون دوست شما به قول خود وفا نکرد. و شما به کسی اعتماد کردید که امین نبود. اما خدا چنین نیست. کتاب مقدس می‌گوید:

«اگر بی‌وفا شویم، او وفادار خواهد ماند، از آن‌رو که خویشان را انکار نتواند کرد.» (دوم تیموتاؤس 2:13) «زیرا، آدمی جملگی چون علف است و جلالش یکسره به‌سان گل صحرا؛ علف خشک گردد و گلها بریزند، اما کلام خداوند جاودان ماند. و این است آن کلام که به شما بشارت داده شد.... آن که بر او توکل کند (ایمان آورد) سرافکنده نگردد. (ناامید نخواهد شد!)» (اول پطرس 1:24-25؛ 2:6) بله، «خدا امین است!» (اول قرنتیان 9:1) او به آنچه وعده داده است، عمل خواهد کرد!

در داستان نوح می‌خوانیم که چگونه خدا به تمام چیزهایی که می‌گوید، عمل می‌کند. می‌خوانیم که خدا همان‌گونه که وعده داده بود، تمام کسانی را که وارد کشتی شده بودند، نجات داد و بر کسانی که بیرون کشتی بودند، دآوری کرد. همچنین دیدیم که خدا گناهان نوح را بخشید، زیرا همان‌گونه که به وی گفته بود، او خون حیوان را قربانی کرد. و دیدیم که خدا چگونه رنگین‌کمان در ابرها قرار داد تا نوح و تمام انسانها فراموش نکنند که «خدا امین است!»

شنوندگان عزیز، اگر تمام آنچه را که امروز به شما گفتیم فراموش کردید، اما این موضوع را به خاطر بسپارید: خدا امین است! او نمی‌تواند برخلاف کلام خود عمل کند. او هر چه که وعده دهد، انجام خواهد داد، حتی اگر به نظر برسد در انجام وعده‌هایش تأخیر کرده است. «خدا امین است.... آن که بر او توکل کند (ایمان آورد) سرافکنده نگردد. (ناامید نخواهد شد!)» (اول قرنتیان 9:1؛ اول پطرس 2:6) پس بیایید به خدا ایمان آوریم و با فروتنی کلام او را بپذیریم. و از داستان نوح و طوفان عظیم، درس عبرت بیاموزیم و نوح را که به کلام خدا ایمان آورد، سرمشق قرار دهیم.

در اینجا برنامه‌ی ما به پایان می‌رسد. از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خداوند، در درس بعدی، خواهیم دید که چه بر سر فرزندان نوح آمد و چگونه زبانهای دنیا بوجود آمدند....

با این آیه از کلام خدا شما را به خداوند می‌سپاریم:

«خدا امین است.... آن که بر او توکل کند (ایمان آورد) سرافکنده نگردد. (ناامید نخواهد شد!)» (اول قرنتیان 9:1؛ اول پطرس 2:6)

درس 16
«برج بابل»
پیدایش 10 و 11

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

در برنامه‌ی گذشته، زندگی نبی خدا -نوح- را مطالعه و بررسی کردیم. دیدیم که خدا تصمیم گرفت، فرزندان آدم را به خاطر شرارتشان، از روی زمین محو سازد. خدا صد سال به گناهکاران فرصت داد تا توبه کنند و در این اثنا، نوح مشغول ساختن کشتی‌ای بود، که در آینده پناهگاهی برای ایمانداران به کلام خدا می‌شد. باین حال هیچ‌کس از گناهان خود توبه نکرد و به پیغام خدا ایمان نیاورد؛ به جز نوح و خانواده‌اش. بنابراین، خدا که عادل و امین است، در آخر همان‌گونه که وعده داده بود، عمل کرد. او هر کسی را که از در کشتی عبور نکرد، هلاک نمود و کسانی را که از آن در عبور کردند، نجات داد.

امروز به مطالعه‌ی خود، از کتاب پیدایش ادامه می‌دهیم و می‌خواهیم بدانیم که پس از نوح چه واقعه‌ای رخ داد. درباره‌ی نوح گفتیم که او سه پسر داشت، سام، حام و یافث. کتاب مقدس به ما می‌گوید که تمام قبایل و مردم دنیا از این سه شخص به دنیا آمدند. سام، پدر یهودیان و عربها بود. احتمالاً اکثر مردم آفریقا و چین از نسل حام هستند. و اروپاییها از نسل یافث هستند.

اگر مایل هستید در مورد منشأ امتهای دنیا بیشتر بدانید، می‌توانید بابهای یازده و دوازده کتاب اول تورات (پیدایش) را مطالعه کنید. اما در درس امروز خود، تنها می‌توانیم یک موضوع درباره‌ی تاریخ نوح و پسرانش، سام، حام و یافث مطرح کنیم. و آن سام است؛ کسی که خدا او را برگزید تا در شجره‌نامه‌ی نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد، قرار گیرد. به همین دلیل است که کتاب مقدس به دقت، داستان فرزندان سام را دنبال می‌کند. از نسل او بود که هم انبیاء خدا و نیز نجات‌دهنده‌ی جهان، به دنیا آمدند.

پس تمام انسانهای دنیا از نسل سه پسر نوح هستند. من و شما و تمام مردم ایران، پاکستان، ترکیه، عراق و تمام مردم جهان و تمام کسانی که امروز زندگی می‌کنند، همه از نسل نوح هستیم. پس می‌توانیم بگوییم ما وجود داریم، زیرا نوح به خدا ایمان داشت و برای نجات خانواده‌اش کشتی‌ای بساخت؛ زیرا هنگامی که او خانواده‌اش را نجات می‌داد، در واقع داشت ما را نیز نجات می‌داد.

خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به آنها گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.» (پیدایش 1:9) بنابراین صدها سال پس از طوفان، باری دیگر جمعیت بسیاری بر روی زمین زیست می‌کردند. و باری دیگر جهان پر شد از شرارت و گناه. دیدیم که نوح و پسرانش نیز گناهکار به این دنیا آمدند، زیرا آنها از نسل آدم بودند. هنگامی که آنها وارد کشتی شدند، ذات گناه‌آلود آنها که از آدم به ارث برده بودند، همراه آنها بود. و هنگامی که از کشتی خارج شدند، با همان ذات گناه که در قلبشان بود، از آن خارج شدند. طوفان، تغییری در وضعیت بشر ایجاد نکرد. فردوسی شاعر بزرگ ایران می‌گوید:

«درختی که تلخ است وی را سرشت
گرش بر نشانی بر باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به بار آورد
همان میوه تلخ به بار آورد»

طبیعت آدمی هم، به همین شکل است. تمام مردم دنیا گناهکار به دنیا آمدند؛ زیرا آنها همه از نسل نوح هستند، و نوح خود از نسل آدم.

در کمال تأسف باید گفت: صدها سال پس از طوفان، اکثر فرزندان نسل نوح به خدا و اراده‌ی او اهمیتی ندادند. آنها همچون اجداد خود، شیث، خنوخ و نوح به کلام خدا ایمان نداشتند. آنها خدا را فراموش کرده بودند و او را به خاطر حیات و نعماتی که به آنها داده بود، شکر نمی‌کردند. و حتی غالباً نمی‌دانستند رنگین‌کمانی که خدا به عنوان نشان وفاداری خود در ابرها قرار داده است، به چه معنا است. ببینید کلام خدا در مورد آنها چه می‌گوید:

«زیرا هر چند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطالت گرفتار آمدند و دل‌های بی‌فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت. اگرچه ادعای حکمت می‌کردند، اما احق گردیدند. آنان حقیقت خدا را با دروغ معاوضه کردند و مخلوق را به جای خالق پرستش و خدمت نمودند، خالق‌ی که تا ابد او را سپاس باد. آمین.» (رومان 1:21-22 و 25)

در آن روزگار مردی به نام نمرود از نسل حام - پسر دوم نوح - زندگی می‌کرد. نمرود، شکارچی قهاری بود و پانصد سال پس از طوفان زندگی می‌کرد. نام او به معنای شورشی است. نمرود بسیار باهوش بود، اما خدا را نمی‌شناخت. او راه خدا را نادیده انگاشت و راه شیطان، راه قائن و راه تمام مردم روزگار نوح را در پیش گرفت. نمرود، شهرهای بزرگ بسیاری بنا نمود؛ و قصد داشت شهری بنا کند که تمام مردم دنیا در کنار یکدیگر زندگی کنند و باهم یک شوند.

بیایید اکنون باب یازده کتاب پیدایش را بخوانیم تا ببینیم کتاب مقدس درباره‌ی شهر بزرگی که نمرود و کسانی که قصد داشتند آن را بنا کنند، چه می‌گوید. کتاب مقدس می‌گوید:

«و اما، تمامی زمین را یک زبان و یک گفتار بود. و چون مردم از مشرق کوچ می‌کردند، در سرزمین شینعار دشتی هموار یافتند و در آنجا ساکن شدند. آنان به یکدیگر گفتند: بیایید خشتها بزنیم و آنها را خوب بپزیم. ایشان را خشت به جای سنگ و قیر به جای ملات بود. آنگاه گفتند: بیایید شهری برای خود بسازیم و برجی که سر بر آسمان ساید، و نامی برای خود پیدا کنیم، مبادا بر روی تمامی زمین پراکنده شویم.» (پیدایش 11:1-4)

پس می‌بینیم که چگونه فرزندان آدم قصد نمودند، برج بلندی بنا کنند که سرش به آسمان برسد. چرا می‌خواستند چنین برجی بنا کنند؟ نمرود و تمام کسانی که همراه او بودند، می‌خواستند برای خود آوازه‌ای در دنیا کسب کنند. آنها قصد داشتند، مردم دنیا را در یکجا جمع کنند، تا همه قدرتمند شوند و بر روی زمین پراکنده نشوند. بالاین حال، آنچه که می‌خواستند انجام دهند، برای خدا خوشایند نبود. خدا به فرزندان نوح گفته بود، در تمام زمین پراکنده شوند. خدایی که انسان را خلق کرده بود، می‌دانست چه چیزی برای مردم دنیا بهتر است. بالاین حال اکثر فرزندان نوح به افکار خدا اهمیتی نمی‌دادند. آنها گمان می‌کردند از خدا بسیار باهوش‌تر هستند: «زیرا هر که خود را بزرگ سازد، پست خواهد شد و هر که خویشتن را فروتن سازد، سرافراز خواهد گردید.» (متی 12:23) و «آنچه مردم ارج بسیارش نهند، در نظر خدا کراهت‌آور است!» (لوقا 15:16).

برافراشتن نام انسان و کسب شهرت و آوازه برای خود، در نظر خدا گناه است؛ زیرا تنها یک نام شایسته‌ی پرستش و جلال است، و آن نام، نام خداوند خدا، خالق زمین و آسمان است! همان‌گونه که کتاب مقدس می‌گوید: «پس، هر که فخر می‌کند، به خداوند فخر کند. زیرا نه آن که خودستایی کند پذیرفته می‌شود، بلکه آن که خدا او را بستاند.» (دوم قرنتیان 10:17-18)

بالاین حال در زمان نمرود، اکثر فرزندان آدم برای خداوند، حرمتی قائل نبودند. آنها گمان می‌کردند به خدا و کلام او نیازی ندارند؛ نیازی نداشتند کسی به آنها چیزی بگوید. ویژگی آنها استقلال و طغیانگری بود. امروزه نیز همین دیدگاه در دل‌های فرزندان آدم دیده می‌شود. ما این صفت را در کودکان مشاهده می‌کنیم؛ هنگامی که دست روی دست می‌گذارند و با لجبازی می‌گویند: «نه!» و چقدر این روحیه‌ی عصیانگری در بزرگسالان دیده می‌شود! ریشه‌ی نزاع و جنگ‌طلبی‌ای که در خانه‌ها و اقوام دنیا دیده می‌شود، چیست؟ آیا این روح استقلال‌طلبی و خودخواهی نیست که با خود می‌گوید: «من می‌توانم از خودم مراقبت کنم. سنتهای من بی‌نظیر هستند. مذهب خودم برای من بهتر است. فرقه‌ای که دارم حق است. قوم من برترین هستند. اقوام من باهوش‌ترین هستند. نام من از تمام نامها زیباتر است. اموال من! کارهای من! پول من! من! من! من!!!» انسان چقدر خودمحور شده است! هر کسی نفع خود را طالب است. به خاطر همین روحیه‌ی استقلال‌طلبی است که دنیا پر از نزاع و درگیری و جنگ شده است. اما خدا از چنین روحیه‌ای متنفر است، زیرا تنها نام او شایسته‌ی پرستش و جلال است. به همین دلیل است که او در کلامش می‌گوید: «من یهوه هستم! نام من این است! من جلال خود را به کسی دیگر نخواهم داد، و نه ستایش خویش را به بت‌های تراشیده.» (اشعیا 42:8)

بالاین حال کسانی که قصد کردند، برجی بسازند تا به آسمانها برسند؛ به فکر جلال دادن نام خدا نبودند. آنها می‌خواستند نام خود را برافرازند. آنها برای نام خالق خود، کاری نکردند. مسلماً بسیاری از مردم آن زمان مذهبی بودند، اما کلام خدا را نادیده انگاشته بودند. آنها گمان می‌کردند به روش خود می‌توانند به آسمان برسند. به این موضوع فکر کنید! تنها پانصد سال پس از طوفان، مردم دنیا باری دیگر به دنبال راه خود رفتند

و خداوندی را که به آنها حیات و زندگی بخشیده بود، فراموش کردند. آنها همچون اسبی (خوکی) بودند که پس از اینکه صاحبش آنها را می‌شست، در گل و خاک غلط می‌زند! (نگاه کنید به دوم پطرس 2:22) انسان چقدر نادان و شرور است که می‌خواهد مستقل از خدا و کلامش زندگی کند!

پس خدا چه کرد؟ آیا گذاشت تا انسانها مستقل از خالق خود، زندگی کنند؟ آیا کسانی را که بر علیه او شورش نمودند، پذیرفت؟ خیر، او چنین نکرد! به کلام خدا در این مورد گوش دهید:

«اما خداوند فرود آمد تا شهر و برجی را که بنی‌آدم بنا می‌کردند، ببیند. و خداوند گفت: "اینک آنان قومی یگانه‌اند و ایشان را جملگی یک زبان است و این تازه آغاز کار آنهاست؛ و دیگر هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان بازداشته نخواهد شد. اکنون فرود آییم و زبان ایشان را مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را درنیابند." پس خداوند آنان را از آنجا بر روی تمامی زمین پراکنده ساخت و از ساختن شهر بازایستادند. از این‌رو آنجا را بابل نامیدند، زیرا در آنجا خداوند زبان همهٔ جهانیان را مغشوش ساخت. از آنجا، خداوند ایشان را بر روی تمامی زمین پراکنده کرد.» (پیدایش 11: 5-9)

پس می‌بینیم که خدا برنامه‌های نمرود و کسانی را که شهر بزرگی برای جلال نام خود بنا می‌کردند، نقش بر آب کرد. تا این زمان، تمام مردم دنیا به یک زبان سخن می‌گفتند. اما از این روز، خدا زبان آنها را مشوش ساخت، به‌طوری‌که دیگر حرف یکدیگر را نمی‌فهمیدند. به یاد دارید که خدا به فرزندان نوح فرمان داد: «زمین را پر سازند» و در تمام دنیا پراکنده شوند. اما نمرود و پیروان او می‌خواستند، کارها را به روش خود انجام دهند و مردم دنیا را در یکجا جمع کنند. اما خدا زبانهای آنها را منقسم ساخت و بدین‌شکل، نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد. خدا به این شکل آنها را بر روی زمین پراکنده ساخت. بنا به همین دلیل است که در دنیا صدها ملت و هزاران زبان داریم.

مسلماً خدا با منقسم ساختن زبانهای دنیا، کار کاملی انجام داد. تنها لحظه‌ای فکر کنید که در ایران مردم به چند زبان حرف می‌زنند. خدای ما چقدر بزرگ است! چه کسی می‌تواند در مقابل خدای قادر و توانا بایستد. «بازی بازی، با دم شیر هم بازی!» انسان سعی کرد با خدا در بیفتد و ناکام ماند. آیا می‌دانید نام شهری که انسان قصد داشت برای جنگیدن با خدا بسازد چیست؟ بله، نامش بابل است. بابل به معنای تشویش است. دنیای مستقل از خدا و پیغام او، تشویش و اغتشاش است.

این بود داستان شهر بابل و انسانهایی که سعی کردند، نام خود را برافرازند. آیا ما نیز همچون مردم بابل هستیم؟ آیا دائماً خود را جلال می‌دهیم؟ خدا به ما می‌گوید، این کار گناه است. شنوندگان عزیز، می‌خواهید نام چه کسی را برافرازید؟ نام خودتان؟ ... نام انسان، شاید نام رهبران مذهبی؟ یا تنها به دنبال این هستید که نام خداوند خدا را برافرازید؟ مایل به ستایش چه کسی هستیم؟ ستایش انسان؟ ستایش خدا؟ یک چیز مسلم است: ستایشی که از انسان است پایدار نخواهد بود، اما ستایشی که از خداست تا به ابد پایدار است. کلام خدا می‌گوید: «زیرا، آدمی جملگی چون علف است و جلالش یکسره به‌سان گل صحرا؛ علف خشک گردد و گلها بریزند.» (اول پطرس 1:24)

به کلام خود خداوند گوش دهید:

«خداوند چنین می‌فرماید: "حکیم به حکمت خویش فخر نکند و مرد نیرومند به نیروی خود ننازد و دولتمند به دولت خویش نبالد. بلکه هر که فخر می‌کند، به این فخر کند که فهم دارد و مرا می‌شناسد و می‌داند که من یهوه هستم که محبت و انصاف و عدالت را در جهان به جا می‌آورم. زیرا از این چیزها لذت می‌برم."» (ارمیا 23:9-24)

به یاری خدا، در برنامه‌ی بعدی، آنچه که از ابتدا تاکنون خواندیم را بررسی خواهیم کرد این آیه را به خاطر بسپارید:

«زیرا نه آن که خودستایی کند پذیرفته می‌شود، بلکه آن که خدا او را بستاید.»

(دوم قرنتیان 18:10)

خداوند به شما برکت بدهد.

درس 17
مروری بر درسهای گذشته
«پیدایش 1-11»

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم، باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم.

امروز، به یاری خدا، قصد داریم آنچه را که تاکنون از کتاب تورات موسی بررسی کردیم به اختصار بیان کنیم. تورات، اولین قسمت بررسی ما از انبیاء است. این قسمت، بسیار مهم است؛ زیرا بنیادی است که خدا خود بنا نهاده است، تا بتوانیم توسط آن هر آنچه را که می‌شنویم آزمایش کنیم، و دریابیم که آیا از سوی خدا است یا خیر. کتاب تورات، دارای پنج قسمت یا پنج کتاب است. قسمت اول، پیدایش است. کتاب پیدایش، خود پنجاه باب یا فصل دارد. در بررسی الاهیاتی خود، تاکنون یازده باب را مطالعه کرده‌ایم.

آیا به خاطر دارید که اولین آیه‌ی کلام خدا، چه می‌گوید؟ بیایید دوباره آن را بخوانیم. این آیه می‌گوید: «در آغاز خدا آسمانها و زمین را آفرید.» خدا، خداوند ابدیت است. در آغاز، هنگامی که دنیا هنوز وجود نداشت. خدا روح ازلی است که آغاز ندارد. به همین خاطر است که اولین آیه‌ی کتاب مقدس می‌گوید: «در آغاز خدا!» سپس، دیدیم که خدا پیش از اینکه دنیا را خلق کند، هزاران هزار روح قدرتمند خلق کرد، و آنها را فرشته نامید. در میان این فرشتگان، فرشته‌ای بود که از دیگر فرشتگان زیرک‌تر و زیباتر بود. این فرشته، زهره (شیطان) نام داشت، و خدا او را رئیس فرشتگان قرار داده بود. بالین حال کلام خدا می‌گوید: روزی فرا رسید که زهره در دل خود، به خود مغرور شد و خدا را حقیر شمرد، و خواست جای خدا را بگیرد. بسیاری از فرشتگان دیگر تصمیم گرفتند از زهره پیروی نمایند. به همین دلیل است که خدا، خدایی که نمی‌تواند گناه را تحمل کند، زهره و فرشتگان عصیانگر را بیرون کرد و نام شیطان را بر زهره نهاد، که به معنای دشمن است. پس از اینکه خدا شیطان و فرشتگانش را بیرون کرد، برای آنها آتش جهنم را خلق کرد، آتشی که هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود. کتاب مقدس می‌گوید که در روز داوری نهایی، خدا -خدای عادل- شیطان و تمام پیروانش را در آن آتش خواهد افکند.

سپس، خواندیم که چگونه خداوند، آسمانها و زمین و هر آنچه را که در آنهاست در شش روز آفرید؛ تنها با کلام خود! خدا همه چیز را برای انسان خلق کرد (انسانی که او را برای خوشی و جلال خودش خلق کرده بود). انسان (بشر) مهم‌ترین مخلوقی است که خدا خلق کرد، زیرا انسان به صورت خدا خلق شد. خدا می‌خواست با انسان رابطه‌ای عمیق و نزدیک داشته باشد. به همین دلیل است که خدا برای جان انسان، روحی (ذهنی) باهوش خلق کرد تا بتواند خدا را بشناسد؛ خدا به او دلی داد تا بتواند او را محبت کند، و خدا به او اراده‌ای آزاد بخشید تا بتواند خدا را انتخاب و از او اطاعت کند و یا نکند.

در باب دوم تورات، می‌خوانیم که خدا، باغ بهشت (عدن) را بر روی زمین به وجود آورد و انسانی که خلق کرده بود، یعنی آدم را در آن قرار داد. خدا، برحسب رحمت و مهربانی خود، همه چیز را در اختیار آدم قرار داد تا در صلح و سعادت زندگی کند.

«تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زهار مخوری، زیرا روزی که از آن خوردی به یقین خواهی مرد.» (پیدایش 2: 16-17) پس دیدیم که چگونه خدا آزمایشی ساده در مقابل آدم قرار داد. خدا می‌خواست رابطه‌ای پرمعنا با انسانی که خلق کرده بود، داشته باشد. بنابراین، خدا او را امتحان کرد و این اختیار را به او داد تا او را دوست داشته باشد و از او اطاعت کند و یا اینکه از او اطاعت نکند.

همچنین می‌خوانیم، در روزی که خدا آدم را آفرید، هدیه‌ای بسیار زیبا به او داد: یک همسر! خدا زن را از دنده‌ای که از آدم گرفته بود، آفرید و سپس او را به آدم هدیه کرد. او این هدیه را حوا نامید. بدین ترتیب خدا در شش روز، کار خود را به پایان رساند. کتاب مقدس می‌گوید: «و خدا هر آنچه را که ساخته بود دید، و اینک بسیار نیکو بود.» (پیدایش 1: 31) در روز هفتم، خدا استراحت کرد و برای تمام چیزهایی که خلق کرده بود، شادی نمود.

در باب سوم، دیدیم که چگونه گناه وارد جهان شد. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که چگونه این اتفاق روی داد؛ روزی هنگامی که آدم و حوا نزدیک درختی بودند که خدا خوردن میوه‌ی آن را منع کرده بود، شیطان در جلد یک مار حيله گر، نزد آنها آمد و گفت:

«آیا خدا برآستی گفته است که از هیچیک از درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم، اما خدا گفته است، «از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزید، مبادا بمیرید.» مار به زن گفت: بهیقین نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.» (پیدایش 3:1-5)

بنابراین، می‌بینیم که شیطان چگونه کلام خدا را تحریف کرد! خدا به آدم و حوا گفت که اگر از درخت ممنوعه بخورند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ او گفت: «خواهید مرد!» اما شیطان چه گفت؟ او گفت: «نخواهید مرد!» آدم و حوا، کلام کدامیک را پذیرفتند و از آن اطاعت کردند: کلام خدا؟ یا کلام شیطان؟ سرانجام می‌بینیم که آدم و حوا، کلام شیطان را باور کردند و از درختی که خدا منع کرده بود، خوردند! شیطان حوا را فریب داد تا از حکم خدا سرپیچی کند. آدم عمداً ناطاعتی از فرمان خدا و پیروی از شیطان را برگزید. بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «پس، همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.» (رومان 5:12)

بنابراین خدا آدم و حوا را از باغ بهشت بیرون راند، همان‌گونه که گفته بود. اما پیش از اینکه آنها را بیرون کند، به آنها وعده داد نجات‌دهنده‌ای را به این دنیا خواهد فرستاد تا فرزندان آدم را از سلطه‌ی قدرت شیطان، گناه و مرگ برهانند! خدا برای تأیید این وعده، چند حیوان قربانی کرد و از پوست آنها پوششی برای آدم و حوا درست کرد. خدا توسط قربانی کردن این حیوانات، خواست به آدم و حوا بیاموزد که «مزد گناه مرگ است.» (رومان 6:23) و «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.» (عبرانیان 9:22)

در باب چهار، درباره‌ی اولین فرزندان آدم، یعنی هابیل و قائن خواندیم. دیدیم که چگونه هابیل بره‌ای بی‌گناه به خدا تقدیم کرد، و آن را به‌عنوان قربانی گناه، قربانی کرد؛ همان‌گونه که خدا برای والدین هابیل انجام داده بود. اما قائن سعی کرد با روش خودش به خدا نزدیک شود، و محصول زراعت خود، از زمینی که خدا لعنت کرده بود را، نزد خدا آورد. بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ولی قائن و هدیه‌اش را منظور نداشت.» (پیدایش 4:4-5) خدا قائن را فرا خواند تا حساب پس دهد و توبه کند و طریق عدالت خدا را برای خود برگزیند؛ اما قائن خشمگین شد و برادر کوچکتر خود - هابیل - را کشت.

پس از آن خدا به آدم و حوا پسری دیگر به نام شیت داد. شیت نیز همچون هابیل به خدا ایمان داشت و با خون قربانی، به خدا نزدیک می‌شد. بنابراین، دیدیم از آدم دو نسل بوجود آمد، یعنی نسل قائن و نسل شیت. فرزندان قائن به خدا ایمان نداشتند. از نسل شیت، خنوخ به دنیا آمد. خنوخ در دوره‌ای پر از فساد و شرارت، با خدا راه می‌رفت. پسر ارشد خنوخ، نوح بود. خدا در روزگار نوح تصمیم گرفت با طوفانی عظیم، بنی‌آدم را به خاطر شرارتشان از روی زمین محو سازد. در آن روزگار فاسد، تنها نوح به خدا ایمان داشت؛ به همین خاطر خدا به او گفت کشتی بزرگی بسازد، تا پناهگاهی باشد برای خود و خانواده‌اش و نیز حیوانات و تمام کسانی که از گناه خود بازگشت کنند و به کلام خدا ایمان آورند. خدا به مدت صد سال، درحالی‌که نوح کشتی را می‌ساخت، با صبر، تمام گناهکاران را تحمل کرد. بااین‌حال هیچ‌کس آنقدر ایمان نیاورد که حداقل پیغام خدا را بپذیرد؛ غیر از نوح و خانواده‌اش. در نهایت خدا به هر آنچه گفته بود عمل کرد. او بر تمام کسانی که به حقیقت ایمان نداشتند، دآوری کرد. همه به جز نوح و خانواده‌اش در آن طوفان عظیم، هلاک شدند.

نوح سه پسر داشت: سام، حام و یافث. تمام مردم دنیا از نسل این سه انسان هستند. بااین‌حال دیدیم که چگونه فرزندان آنها به سرعت، خدا و کلامش را فراموش کردند. در درس گذشته دیدیم که چگونه نمرود و هم‌قطاران‌ش تصمیم گرفتند، تمام مردم دنیا را در یک مکان جمع کنند و شهری بزرگ به همراه برجی مرتفع بنا کنند و بر علیه خدا شورش کنند. اما خدا زبانهای آنها را مشوش ساخت و همه را بر روی زمین پراکنده نمود. این شهر به نام بابل شناخته شد، که به معنای تشویش است. پس آنچه را که از پیدایش باب 1 الی باب 11 خواندیم، به اختصار بیان کردیم.

چگونه می‌توان آنچه را که در این داستانها آموختیم به‌شکلی بسیار ساده و خلاصه بیان کرد؟ خدا می‌خواهد از وقایع پیدایش چه چیزی به ما بیاموزد؟ درسهای بسیاری می‌توان از آنها آموخت؛ اما امروز تنها می‌توانیم

دو نکته را بیان کنیم. درس اول اینکه: انسان گناهکار است. و درس دیگر اینکه: خدا عادل (عاری از گناه) است!

در بررسی خود، بارها دیدیم که انسان گناهکار و خطاکار است. دیدیم که این داستان از باغ عدن آغاز شد؛ هنگامی که آدم از میوه‌ی درختی که خدا منع کرده بود، خورد. دوباره گناه را در پسر ارشد آدم -قائن- دیدیم؛ کسی که روشی را که خدا برای گذرداندن قربانی تعیین کرده بود، نپذیرفت. ما این ذاتِ گناه‌آلود را در فرزندان قائن، در مردم روزگار نوح، و در کسانی که سعی کردند، برج بابل را بنا کنند دیدیم. خلاصه آنکه، داستان بنی‌آدم به ما می‌گوید: انسان گناهکار است! همان‌گونه که در کتاب مقدس نوشته شده است: «همه به گناه گرفتارند هیچ‌کس پارسا نیست، حتی یک نفر! همه گمراه گشته‌اند، همه باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست، حتی یک نفر.» (رومیان 9:3 و 10 و 12)

از سویی دیدیم که انسان، گناهکار است و از سوی دیگر دیدیم که خدا عادل است. کتاب مقدس به ما می‌گوید که «خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست!» (اول یوحنا 5:1) ما عدالتِ خدا را هنگامی که شیطان را به خاطر غرور و سرکشی‌اش، از حضور خود بیرون کرد، دیدیم. و باری دیگر هنگامی که آدم را به خاطر ناطاعتی‌اش، از باغ عدن بیرون کرد، دیدیم. سپس، خدا وعده داد: نجات‌دهنده‌ای قدوس به این دنیا خواهد فرستاد که کفاره‌ی گناه بنی‌آدم را خواهد پرداخت، و باری دیگر عدالت خود را ظاهر نمود. همچنین، ذاتِ عادل خدا را در فرمانی که صادر کرد می‌بینیم: «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.» (عبرانیان 9:22) خدا عدالت خود را باری دیگر ظاهر ساخت، آنگاه که هابیل را به‌خاطر خون بره‌ای که قربانی کرد، پذیرفت و قائن را نپذیرفت، چرا که به راه بخشش خدا اهانت نمود. ما ذاتِ عادل خدا را در زمان نوح نیز دیدیم، هنگامی که به انسان صد سال مهلت داد تا توبه کند، و سپس طوفانی فرستاد تا تمام کسانی که راه او را نپذیرفته بودند، هلاک کند. و در درس آخر دیدیم که، خدا زبان مردم شهر بابل را که می‌خواستند بر علیه او شورش کنند، مشوش ساخت و باری دیگر عدالت خود را ظاهر نمود.

بله، خدا عادل است و باید بر مردم برطبق معیارِ عدالتِ خود داوری کند! گناهکاران نمی‌توانند بر حسب «اعمال نیک» اما ناقص خود، به او نزدیک شوند. خدا باید هر آنچه را که توسط گناه لکه‌دار شده است، داوری کند. کتاب مقدس می‌گوید: «خدای ما آتش سوزاننده است! خداوند قوم خود را مجازات خواهد کرد. آری، افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است!» (عبرانیان 12:29 ؛ 10:30-31)

بنابراین خدا در یازده بابِ اولِ تورات، حقیقت مهمی را درباره‌ی عدالتِ مطلقِ خود، بر ما آشکار کرد. آیا این بدین معنا است که انسان امیدی ندارد در درگاه خدا پذیرفته شود؟ خیر، خدا را شکر که برای گناهکاران امید هست! خدا، بر حسب فیض خود، راهی را بر سر راه انسان قرار داده تا فرزندان گناهکار آدم در مقابل او عادل شمرده شوند! آیا راه نجاتی را که خدا برای گناهکاران تعیین کرده است، می‌شناسید؟ اگر هنوز راه عدالت خدا را نمی‌شناسید، از شما دعوت می‌کنیم در برنامه‌های آینده به ما ملحق شوید، چرا که قصد داریم درباره‌ی ابرهیم که دوستِ خدا نامیده شده است، بخوانیم. در داستان شگفت‌انگیز ابراهیم، خواهیم دید که چگونه گناهکاران در مقابل خدا، عادل (پارسا) شمرده می‌شوند.

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. باشد هنگامی که بر مطالبی که امروز برایتان بیان کردیم تفکر می‌کنید، خداوند به شما برکت عطا کند. این آیه از کلام خدا را به یاد داشته باشید:

«زیرا آنچه در گذشته نوشته شده است، برای تعلیم ما بوده تا با پایداری و آن دلگرمی که کتب مقدس می‌بخشد، امید داشته باشیم.» (رومیان 4:15)

درس 18
«چرا خدا ابراهیم را فراخواند»
پیدایش 11 و 12

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، درباره‌ی خدا و طریق عدالت او سخن گفتیم. درباره‌ی آدم و حوا، قائن و هابیل، شیث و خنوخ، نوح و مردم روزگارش، و نمرود و برج بابل خواندیم. تنها تعداد اندکی از اجداد ما، خدا و طریق عدالت او را پیروی می‌کردند؛ اما غالب مردم از شیطان و طریقه‌های پیروی می‌کردند.

امروز می‌خواهیم داستان شخصی را بررسی کنیم که نام او در کلام خدا شناخته شده است، و جایگاه ویژه‌ای در نقشه‌ی خدا، برای نجات بنی‌آدم داشت. کتاب مقدس از این مرد، تحت عنوان «دوست خدا» و «پدر ایمانداران» یاد می‌کند. آیا می‌دانید او کیست؟ او نبی خدا ابراهیم است. کتاب مقدس درباره‌ی ابراهیم بسیار سخن گفته است. نام او در نوشته‌های انبیاء، بیش از سیصد بار تکرار شده است. به امید خدا در درس امروز و درسهای آینده، کتاب مقدس را بررسی خواهیم کرد و خواهیم دید که کلام خدا درباره‌ی این مرد، که دوست خدا نامیده شده است، چه می‌گوید. امروز قصد داریم به آغاز داستان ابراهیم نگاهی بیندازیم، تا ببینیم چگونه خدا او را فرا خواند تا از او پیروی نماید و در اصل، چرا او را فراخواند.

پیش از اینکه درس خود را آغاز کنیم باید بدانید که، نام ابراهیم در ابتدا ابراهیم نبود، بلکه ابرام بود. و دوم، خواهیم دید که خدا نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد. پس برای درس امروز به خاطر داشته باشیم که ابراهیم ابتدا ابرام نامیده شد. در باب یازده کتاب پیدایش، دریافتیم که ابرام از نسل سام بود. آیا سام، حام و یافث را به یاد دارید؟ آنها سه پسر نوح بودند. میان سام و ابراهیم ده نسل وجود دارد، همان‌گونه که میان آدم و نوح، ده نسل وجود داشت. نام پدر ابراهیم، تارح بود. کتاب مقدس می‌گوید: «تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران لوط را آورد.» (پیدایش 11:27) لوط، پسر برادر بزرگتر ابرام بود. پدر لوط مُرد. همسر ابرام، سارای بود. «اما سارای نازا بود و فرزندی نداشت.» (پیدایش 11:30) ابرام و سارای یک پدر داشتند، اما از یک مادر نبودند.

ابرام در شهری به نام اور زندگی می‌کرد، که در کشور کلدانیان واقع بود و امروزه با نام عراق آن را می‌شناسیم. این شهر از جایی که نمرود قصد داشت شهر و برج بابل را بنا کند، فاصله‌ی چندانی نداشت. مردم آن سرزمین، بتها را پرستش می‌کردند. ابرام نیز همچون تمام فرزندان آدم، در ظلمت گناه متولد شد. پدر ابرام، خدای حقیقی را نمی‌شناخت، ابرام هم همین‌طور.

با این حال کتاب مقدس به ما می‌گوید: روزی خداوند خود را بر ابرام آشکار نمود و با او سخن گفت. باید بدانید که خدا در ابتدای خلقت، گاهی مستقیماً با انسانها سخن می‌گفت؛ زیرا آنها هنوز نوشته‌های انبیاء را نداشتند. امروز خدا توسط کتاب مقدس با انسانها سخن می‌گوید. به همین دلیل است که دیگر نیازی نداریم برای شناختن طریق عدالت، از آسمان ندایی بشنویم یا رؤیایی ببینیم، و یا فرشته‌ای را ملاقات کنیم. هنگامی که در کتاب مقدس تفکر می‌کنیم، در واقع به صدای خدا گوش می‌دهیم.

بیا بید اکنون ببینیم خدا به ابرام چه گفت. در باب دوازده آیه‌ی یک، چنین می‌خوانیم: «خداوند به ابرام گفته بود: "از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود و از خانه پدرت بیرون آمده، به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو."» (پیدایش 12:1) شنیدید که خدا به ابرام چه فرمانی داد؟ او به ابرام گفت: خانه پدر خود را ترک کند، و با خویشان خود وداع کرده، کشور خود را ترک کند و به کشوری که خدا او را هدایت می‌کند، مهاجرت کند. در نظر انسان آنچه خدا به ابرام گفت بسیار دشوار می‌آید، اما خدا قصد داشت به او برکت بسیار بدهد.

بیا بید این آیه و دو آیه‌ی بعدی را باری دیگر بخوانیم، تا ببینیم چرا خدا به ابرام گفت: خانه‌ی خود را ترک کند و به سرزمینی دیگر برود.

«خداوند به ابرام گفته بود: "از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود و از خانه پدرت بیرون آمده، به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو. از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام

تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود. برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و به واسطه تو همه طوایف زمین برکت خواهند یافت."» (پیدایش 1:12-3)

چرا خدا به ابرام گفت به کشور دیگری برود؟ به این دلیل که خدا قصد داشت از ابرام، امتی جدید بوجود آورد که از آن امت، انبیاء خدا و نجات‌دهنده‌ی جهان ظهور می‌کرد. به همین دلیل است که خدا به ابرام این وعده را داد که: «از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد... و تو برکت خواهی بود... و به واسطه تو همه طوایف زمین برکت خواهند یافت.»

در اینجا، حقیقت بزرگی نهفته است. آیا می‌توانید آن را درک کنید؟ خدا ابرام را برگزید تا پدر اجداد نجات‌دهنده‌ای باشد که باید به این دنیا می‌آمد. قرار بود این نجات‌دهنده، ناجی تمام مردم دنیا شود، تا هر که به او ایمان آورد از سلطه‌ی گناه و شیطان و آتش ابدی رهایی یابد. پس می‌بینیم، هنگامی که خدا ابرام را دعوت کرد، قصد داشت نقشه‌ی خود را برای فرستادن نجات‌دهنده به این دنیا پیش ببرد. ابرام خود نجات‌دهنده‌ی دنیا نبود، بلکه او باید پدر امتی می‌شد که از آن امت، نجات‌دهنده ظهور می‌کرد.

این وعده‌ای است که خدا به ابرام داد، به این شرط که کشور خود را ترک کند و به سرزمینی که خدا می‌گوید برود. آیا ابرام از خدا اطاعت نمود؟ شما چه فکر می‌کنید؟ کلام خدا به ما می‌گوید:

«پس ابرام، چنان که خداوند بدو فرموده بود، روانه شد؛ و لوط نیز همراه او رفت. او همسر خود سارای برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خویش را با اشخاصی که در حران به دست آورده بودند، برگرفت و به مقصد سرزمین کنعان به راه افتاد، و به کنعان رسید.» (پیدایش 12:4-5)

چرا ابرام از خدا اطاعت کرد، و به پدر و مذهب خود پشت کرد؟ تنها یک دلیل وجود دارد. ابراهیم به خدا توکل داشت. ابرام نمی‌دانست که به کجا می‌رود، اما او به کلام خدا که به او گفته بود، «بیرون بیا! اگر بیرون بیایی تو را برکت خواهم داد!» ایمان داشت. ابرام به خدا اعتماد داشت و همان‌گونه که خداوند به او گفته بود، سرزمین خود را ترک کرد. و خدا به وعده‌ی خود وفا کرد و ابرام را به سرزمین کنعان، که امروزه فلسطین یا اسرائیل نامیده می‌شود، هدایت کرد.

سپس کلام خدا می‌گوید: «ابرام در زمین می‌گشت... و در آن وقت کنعانیان در آن زمین بودند.» (پیدایش 12:6) بنابراین می‌بینیم، خدایی که به ابرام وعده داد که او را پدر امتی جدید بسازد، به او وعده‌ی وطنی جدید را نیز می‌دهد. مقصود خدا از اینکه به ابرام ظاهر شد و به او وعده داد که: «به نسل تو این سرزمین را می‌بخشم» (پیدایش 12:7) همین بود.

باری دیگر متوجه نکته‌ای می‌شویم که فراتر از عقل و حکمت بشری است. در سرزمین کنعان مردمانی زندگی می‌کردند. چگونه ابرام و نسل پس از او، می‌توانستند صاحب آن شوند؟ گذشته از اینها، ابرام هفتاد سال سن داشت. همسر او شصت و پنج سال داشت و نازا بود. آیا دو انسان مسن می‌توانستند صاحب فرزندان و یا نوه‌هایی شوند که سرزمین کنعان را پر سازند؟ چگونه چنین امری ممکن بود؟

بیایید آنچه را که خدا به ابرام وعده داده بود، به تصویر بکشیم. او همچون مرد پیری است که از سرزمینی دور به ایران می‌آید. او به همراه همسر خود که هیچ‌گاه قادر نبوده فرزندی بیاورد، به ایران می‌آید. هنگامی که به ایران می‌رسند، شخصی به آنها می‌گوید: «روزی شما و نسل‌های پس از شما سرزمین ایران را تصاحب خواهید کرد!» پیر مرد می‌خندد و می‌گوید: «حتماً شوخی می‌کنی! فرزندان من صاحب این سرزمین می‌شوند؟ من حتی بچه‌ای ندارم! من مردی پیر هستم و زخم دیگر قادر به بچه‌دار شدن نیست؛ حالا تو می‌گویی قرار است فرزندان من زاد و ولد کنند و سرزمین ایران را تصاحب کنند؟ حالت خوبه؟»

شاید این تصویر کمی نامعقول به نظر برسد؛ اما این همان چیزی بود که خدا به ابرام وعده داده بود، مردی که پیر بود و فرزندی نداشت، و همسرش هم نازا بود. ببینید خدا در باب سیزده به ابراهیم چه وعده‌ای می‌دهد. او گفت:

«زیرا سراسر این سرزمین را که می‌بینی تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشید. نسل تو را همچون غبار زمین می‌گردانم، چنان که اگر کسی بتواند غبار زمین را بشمارد، نسل تو را نیز می‌توان شمرد. برخیز و در طول و عرض زمین بگرد، زیرا آن را به تو خواهم داد.» (پیدایش 13:15-17)

آیا خدا به آنچه وعده داد بود، عمل کرد؟ آیا از ابرام امت بزرگی بوجود آورد؟ آیا او سرزمین فلسطین را به فرزندان ابرام بخشید؟ مسلماً او چنین کرد! در درس آینده خواهیم دید که ابرام پدر عبرانی‌ها شد و خدا سرزمینی را که امروز اسرائیل نامیده می‌شود به آنها بخشید.

سپس کلام خدا می‌گوید: «پس (ابرام) در آنجا برای خداوند، که بر او ظاهر شده بود، مذبحی ساخت. سپس از آنجا به ناحیه کوهستانی که در شرق بیت‌ئیل است کوچ کرد و خیمه خویش را بر پا داشت، به گونه‌ای که بیت‌ئیل به جانب غرب و عای به جانب شرق آن بود. او در آنجا مذبحی برای خداوند ساخت و نام خداوند را خواند.» (پیدایش 12: 7-8) اولین کاری که ابرام به محض رسیدن به سرزمین جدیدی که خدا به او وعده داده بود انجام داد، چه بود؟ او حیوانی کشت و آن را بر روی مذبحی که بنا کرده بود، سوزانید. ابرام نیز به مانند هابیل، شیث، خنوخ و نوح، حیوانی را قربانی کرد و به خدا تقدیم نمود. چرا ابرام چنین کرد؟ او این کار را انجام داد، زیرا هنوز شریعتی را که خود وضع کرده بود، منسوخ نکرده بود؛ شریعتی که می‌گفت: «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.» (عبرانیان 9: 22) ابرام نیز همچون دیگر فرزندان آدم، گناهکار بود. خدا تنها به این دلیل می‌توانست گناهان ابرام را نادیده انگارد، که ابرام به خدا ایمان داشت و خون قربانی را که تصویری بود از نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد و به جای گناهکاران می‌مرد، به حضور او تقدیم کرد.

وقت ما رو به پایان است. آنچه امروز بررسی کردیم بسیار مهم است و نباید آن را فراموش کرد. آیا اکنون می‌دانید که چرا خدا به ابرام گفت: خانواده خود را ترک کند و به سرزمینی دیگر مهاجرت نماید؟ بله، خدا می‌خواست از ابرام امتی جدید بوجود آورد، که برای تمام امت‌های زمین «در برکت» باشد. نقشه‌ای که خدا برای ابرام در نظر داشت، قسمتی از آن نقشه‌ی عالی‌ای بود که در باغ بهشت، در روزی که آدم و حوا گناه کردند، او اعلام نمود. آیا به یاد دارید که خدا وعده داد که نجات‌دهنده‌ای به این دنیا خواهد آمد تا بنی‌آدم را از قدرت شیطان رهایی بخشد؟ دوهزار سال بعد، و در زمان ابرام خدا هنوز وعده‌ی خود را فراموش نکرده بود.

امروز دیدیم که چگونه خدای امین، ابرام را فرا خواند تا پدر امتی شود که نجات‌دهنده‌ی موعود باید از بطن آن ظاهر می‌شد. به همین خاطر، خدا به ابرام این وعده را داد که: «از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود. برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و به واسطه‌ی تو همه‌ی طوایف زمین برکت خواهند یافت.» (پیدایش 12: 2-3)

آیا مطالب درس امروز را درک کردید؟ بگذارید با طرح چند سؤال، آنچه را که امروز گفتیم خلاصه کنیم. ابتدا اینکه: چرا خدا ابرام را خواند تا خانه‌ی خود را ترک کند و به کشور دیگری برود؟ زیرا خدا می‌خواست از ابرام امت جدیدی بسازد. دوم: چرا خدا می‌خواست از ابرام امت جدید بسازد؟ زیرا می‌خواست از طریق این امت، امت‌ها و کتاب مقدس و سرانجام، خود نجات‌دهنده ظاهر شوند. پس به اختصار می‌توان چنین گفت که خدا ابرام را فرا خواند تا نقشه‌ی خود را پیش ببرد و نجات‌دهنده‌ی گناهکاران را به این دنیا بیاورد. دوستان من، برنامه‌ی ما در اینجا به پایان می‌رسد. به یاری خدا در درس بعدی، خواهیم آموخت که چرا ابرام «دوست خدا» نامیده شد راجع به وعده‌ای که به ابراهیم داده شد، فکر کنید:

«از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود. و به واسطه‌ی تو همه‌ی طوایف زمین برکت خواهند یافت.» (پیدایش 12: 2-3)

خدا به شما برکت بدهد.

درس نوزدهم
«ابراهیم، دوست خدا»
پیدایش 13-15

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، نگاهی انداختیم به آنچه کلام خدا درباره‌ی ابراهیم نبی گفته است. در ابتدا دیدیم که نام ابراهیم، ابراهیم نبود، بلکه ابرام بود. دیدیم که ابرام در سرزمین کلدانیان، جایی که عراق امروزی قرار دارد، متولد شد. مردم آن سرزمین، بت پرست بودند. با این حال کتاب مقدس می‌گوید که: روزی خداوند خدا، بر ابرام ظاهر شد و به او گفت که خانه‌ی پدر خود را ترک کند و به سرزمینی که او هدایتش می‌کند، برود. آیا به یاد دارید که چرا خدا ابرام را خواند تا به کشور دیگری برود؟ زیرا خدا قصد داشت از ابرام نسلی جدید بوجود آورد، تا از آن انبیاء خدا و سرانجام نجات‌دهنده‌ی دنیا، به ظهور برسند. پس دریافتیم هنگامی که خدا ابرام را خواند، در حقیقت نقشه‌ی خود را برای فرستادن نجات‌دهنده به این جهان پیش می‌برد. به همین خاطر است که خدا به ابرام گفت: «تو برکت خواهی بود.... و به واسطه‌ی تو همه‌ی طوایف زمین برکت خواهند یافت.» (پیدایش 12:3)

پس خواندیم که چگونه ابرام، خدا را اطاعت کرد و شهر و دیار خود را ترک کرد؛ در حالی که حتی نمی‌دانست، خدا او را به کجا هدایت می‌کند. هنگامی که ابراهیم خانه‌ی پدر خود را ترک کرد، هفتاد و هفت سال سن داشت. او همسر خود -سارای، لوط -برادرزاده‌اش- و تمام ثروت و خدمتکاران خود را همراه خود به سوی کنعان برد. کنعان سرزمینی است که ما امروز آن را با نام اسرائیل یا فلسطین می‌شناسیم. هنگامی که ابراهیم به سرزمین کنعان رسید، خداوند باری دیگر به او ظاهر شد و گفت: «به نسل تو این سرزمین را می‌بخشم.» (پیدایش 12:7) پس دیدیم که خدا وعده داد تا ابرام را پدر امتی جدید بسازد؛ و همچنین وعده داد به او سرزمینی تازه ببخشد تا فرزندان او در آن ساکن شوند. باور کردنی نیست! ابرام و همسرش پیر بودند و فرزندی هم نداشتند. پس چگونه می‌توانستند فرزندی داشته باشند که آن سرزمین را پر سازند؟ خواهیم دید که خدا به این سؤال پاسخ خواهد داد.

اکنون بیایید به داستان ابرام ادامه دهیم. اکنون باب سیزده کتاب پیدایش از تورات را مطالعه می‌کنیم. در این باب خواهیم دید که رابطه‌ی ابرام و لوط به کجا انجامید. کتاب مقدس می‌گوید:

«و ابرام از احشام و نقره و طلا بسیار دولتمند بود. او از نیگب طی منازل کرده، تا بیت‌ئیل کوچ کرد، تا آنجا که خیمه‌اش در آغاز بود، میان بیت‌ئیل و عای، همان جا که نخستین بار مذهبی ساخته بود. در آنجا ابرام نام خداوند را خواند. لوط نیز، که با ابرام همراه بود، گله و رمه و خیمه‌ها داشت. و زمین برای سکونت آنها در یک جا کافی نبود، چرا که دارایی‌شان آنقدر زیاد بود که نمی‌توانستند با هم ساکن شوند. و میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط جدال در گرفت. در آن هنگام، کنعانیان و فریزیان در آن سرزمین ساکن بودند. پس ابرام به لوط گفت: "میان من و تو، و میان شبانان من و شبانان تو جدال نباشد، زیرا ما برادریم. آیا تمامی این سرزمین پیش روی تو نیست؟ التماس دارم از من جدا شوی. اگر تو به جانب چپ روی، من به جانب راست خواهم رفت، و اگر تو به جانب راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت." آنگاه لوط چشمانش را برافراشت و دید که سراسر وادی اردن به سمت صوغر، همچون باغ خداوند و سرزمین مصر، پر آب است. این پیش از آن بود که خداوند سدوم و غموره را نابود کند. پس لوط سراسر وادی اردن را برای خود برگزید و به جانب شرق کوچید. و آنها از یکدیگر جدا شدند: ابرام در سرزمین کنعان اقامت گزید، اما لوط در شهرهای وادی ساکن شد و خیمه‌ی خویش را تا سدوم نقل کرد. اما مردمان سدوم شرور بودند و بسیار به خداوند گناه می‌ورزیدند.» (پیدایش 13:2-13)

پس می‌بینیم که لوط زمینهای سرسبز را انتخاب کرد، و عموی خود را در زمین خشک رها کرد. با این حال قسمتی که لوط انتخاب کرده بود، در زمین سدوم بود؛ شهری که پر از شرارت بود!

لوط اراده‌ی خود را انتخاب کرد، اما ابرام اراده‌ی خدا را. در مطالعه‌ی امروز خود به یاری خدا خواهیم دید که، برای لوط که خواسته‌های دل خود را برگزید، چه اتفاقی افتاد. و در آخر، لوط همه چیز را از دست داد:

ثروت، همسر، خانواده، و خوشبختی خود را! و ابرام که همه چیز را به دستان خدا سپرده بود، برکت بسیاری از خدا گرفت.

از داستان لوط و ابرام چه می‌آموزیم؟ شاید با طرح سؤال ساده‌ای بتوان این سؤال را پاسخ داد. من بیشتر به کدامیک از این دو مرد شباهت دارم؟ لوط یا ابرام؟ آیا همچون لوط، در پی امور دنیا هستم؟ یا همچون ابرام در پی امور ابدی؟ ما نیز همچون ابرام و لوط باید میان اراده‌ی خود و اراده‌ی خدا، یکی را انتخاب کنیم. آنکه حکیم‌تر است، اراده‌ی خدا را انتخاب خواهد کرد. کتاب مقدس می‌گوید: «انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد اما جان خود را ببازد؟» (مرقس 8:36) «دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید... دنیا و هوسهای آن گذراست، اما آن که خواست خدا را به‌جا می‌آورد، تا ابد باقی می‌ماند.» (1 یوحنا 2:15-17) شما بیشتر از هر چیزی طالب چه هستید؟ امور دنیا، که روزی به پایان خواهد رسید یا امور خدا، که تا به ابد پایدار خواهد بود؟

اکنون بیایید ادامه‌ی داستان ابرام را بخوانیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«خداوند به ابرام گفت: "اکنون تو چشمان خویش را برافراز و از جایی که هستی به‌سوی شمال و جنوب و شرق و غرب بنگر، زیرا سراسر این سرزمین را که می‌بینی تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشید. نسل تو را همچون غبار زمین می‌گردانم، چنان که اگر کسی بتواند غبار زمین را بشمارد، نسل تو را نیز می‌توان شمرد. برخیز و در طول و عرض زمین بگرد، زیرا آن را به تو خواهم داد." پس ابرام خیمه‌ی خود را نقل کرد و رفته، نزدیک بلوط ممری در جبرون ساکن شد، و در آنجا مذهبی برای خداوند بنا کرد.» (پیدایش 13:14-18)

«بعد از این وقایع، کلام خداوند در رؤیا به ابرام رسیده، گفت: "ای ابرام، مترس! من سپر تو هستم و تو را پاداشی بس عظیم خواهد بود." ولی ابرام گفت: "ای خداوندگار یهوه، مرا چه خواهی داد، زیرا که من بی‌فرزند مانده‌ام و وارث خانه‌ام العاذر دمشقی است؟" و ابرام گفت: "اینک مرا نسلی ندادی؛ پس خانه‌ام وارث من خواهد بود." در ساعت، کلام خداوند به او در رسیده گفت: "این مرد وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صلب تو درآید وارث تو خواهد بود." و ابرام را بیرون برده، گفت: "به‌سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، اگر بتوانی آنها را بشماری!" آنگاه به ابرام فرمود: "نسل تو نیز چنین خواهد بود." ابرام به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی پارسایی شمرد.» (پیدایش 15:1-6)

باور کردنی نیست! ابرام و همسرش پیر بودند و فرزندی نداشتند. باین‌حال خدا به وعده‌های خود در مورد اینکه قومی عظیم از ابرام بوجود خواهد آمد، ادامه می‌داد. چگونه ممکن بود؟ چگونه ممکن بود، ابرام پدر امت‌های بسیار شود؟ تنها یک پاسخ وجود دارد: خداوند خدایی است که می‌تواند هر کاری انجام دهد! خدا عظیم است! برای او غیرممکنی وجود ندارد. خدا قادر است وعده‌های خود را به انجام برساند.

ابرام چطور؟ آیا او به خدایی که یک چیز غیرممکن به او وعده داده بود، ایمان داشت؟ ببینیم کتاب مقدس چه می‌گوید: «ابرام به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی پارسایی شمرد.» چه حقیقت عجیبی! خدا به ابرام چیزی را وعده داده بود که از نظر انسانی غیرممکن بود. باین‌حال پاسخ ابرام چه بود؟ او به آنچه که خدا به او وعده داده بود، ایمان آورد! و خدا چه کرد؟ و خدا به‌خاطر ایمان ابرام، او را عادل محسوب کرد! این حقیقت، ضربان قلب کسانی را که می‌خواهند در مقابل خدا عادل محسوب شوند، تند می‌کند. چرا خدا ابرام را عادل محسوب کرد؟ آیا ابرام خود مرد عادلی بود؟ خیر! در درس آینده خواهیم دید که ابرام نیز همچون هر فرزند آدم، طبیعتی گناه‌آلود داشت. پس چرا خدا ابرام را عادل محسوب کرد؟ خدا ابرام را عادل محسوب کرد، زیرا ابرام به آنچه خدا گفته بود ایمان داشت!

ایمان داشتن به خدا به چه معناست؟ همان‌گونه که برخی از شما می‌دانید نوشته‌های انبیاء به زبان عبری نوشته شده‌اند. در زبان عبری واژه‌ی «ایمان داشتن» همان «آمن» است که ما از آن کلمه‌ی آمین را اقتباس کرده‌ایم. هنگامی که می‌گوییم «آمین» در حقیقت می‌گوییم، «بله، درست است!» یا «بله موافقم! سخنان شما را باور دارم. ایمان داشتن به این معناست. هنگامی که خدا به ابرام وعده‌ای داد، پاسخ دل ابرام چنین بود: «آمین! درست است! سخنان را باور دارم!» خدا بر حسب «آمین» گفتن ابرام به کلام خدا، او را عادل محسوب کرد.

شما چطور؟ آیا می‌خواهید خدا شما را نیز عادل محسوب کند، همان‌گونه که ابرام را عادل محسوب کرد؟ پس شما نیز باید همان‌گونه که ابرام به خدا ایمان آورد، به او ایمان بیاورید. شما باید آنچه را خدا می‌گوید

باور داشته باشید، حتی اگر این موضوع ساده نباشد. شما باید کلام حقیقی خدا را بپذیرید، حتی اگر دوستان و خویشان شما آن را باور نداشته باشند. خدا می‌خواهد شما را در عدالت خود بپوشاند و به شما این حق را بدهد که تا به ابد در حضور او زندگی کنید، اما باید به کلام او ایمان داشته باشید! کتاب مقدس می‌گوید: «بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت!» (عبرانیان 6:11) و اینکه «زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست - و نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود ببالد.» (افسیان 9-8:2)

«پس درباره آنچه ابراهیم یافت، چه می‌توان گفت، او که به حسب جسم، جد ما شمرده می‌شود؟ اگر ابراهیم بر پایه اعمال پارسا شمرده شده بود، می‌توانست فخر کند؛ اما در نظر خدا چنین نیست. زیرا کتاب چه می‌گوید؟ "ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد."» (رومان 4:1-3) ابرام به آنچه خدا گفته بود، ایمان آورد. به همین دلیل است که خدا عدالت کامل را برای او محسوب کرد. و عجیب‌ترین موضوع در تمام این سخنان این است که این عبارت: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد» تنها مختص ابرام نیست. این عبارت، شامل ما نیز می‌شود. خدا عدالت کامل خود را برای ما محسوب خواهد داشت - اگر به خبر خوش خدا درباره‌ی نجات‌دهنده‌ای که بعداً از نسل ابراهیم ظاهر خواهد شد، ایمان بیاوریم.

شما چطور؟ آیا واقعاً به خدا ایمان دارید؟ البته منظور ما این نیست که آیا ایمان دارید که خدا وجود دارد، و یا اینکه معتقدید که خدا یکی است. کتاب مقدس در مورد این‌گونه «ایمان» می‌گوید: «تو ایمان داری که خدا یکی است. نیکو می‌کنی! حتی دیوها نیز این‌گونه ایمان دارند و از ترس به خود می‌لرزند!» (یعقوب 2:19) شیطان خود نیز می‌داند که تنها یک خدا وجود دارد. ایمان داشتن به اینکه خدا یکی است، باعث نمی‌شود که خدا گناهان شما را ببخشد و شما را انسان مذهبی برشمرد! آنچه خدا می‌خواهد این است که به کلام او ایمان آورید و آن را بپذیرید. خدا می‌خواهد توسط نوشته‌های انبیاء با شما سخن بگوید. او می‌خواهد شما بدانید و ایمان داشته باشید، به این خبر خوشی که چگونه می‌توان در برابر خدای قدوس عادل شمرده شوید!

دوست عزیز، آیا خدا شما را با عدالت خود پوشانده است؟ یا اینکه تنها لباس مذهب را بر تن خود کرده‌اید؟ آیا به کلام امین خدا ایمان دارید یا به سخنان فانی انسان؟ آیا می‌دانید کتاب مقدس درباره‌ی راه درست نجاتی که خدا قرار داده است، چه می‌گوید؟ آیا تاکنون به آن ایمان داشته‌اید؟ ابرام گرچه می‌دانست که ایمان آوردن به منزله‌ی وداع همیشگی با خویشان و مذهب پدرش است، اما باز هم به کلام خدا ایمان داشت. و به همین خاطر به درستی دوست خدا نامیده شده است. این همان چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد. و او دوست خدا خوانده شد.» (یعقوب 2:23) شما چطور؟ آیا دوست خدا هستید؟

درس امروز ما در اینجا به پایان می‌رسد. از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم و شما را دعوت می‌کنیم به برنامه‌ی آینده‌ی ما که درباره‌ی ابراهیم و اسماعیل است، گوش دهید.

به این آیه از کلام خدا فکر کنید:

«ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد و او دوست خدا خوانده شد.»
(یعقوب 2:23)

خدا به شما برکت بدهد.

درس بیستم
«ابراهیم و اسماعیل»
پیدایش 16 و 17

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. دو جلسه قبل، بررسی زندگی ابراهیم نبی را آغاز کردیم. در ابتدا نام ابراهیم، ابراهیم نبود، بلکه ابرام بود. اما امروز در برنامه‌ی خود می‌خواهیم ببینیم که چرا خدا نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد. قسمت اول درس امروز ما داستان ناخوشایندی است که نشان می‌دهد: آنچه ابراهیم انجام داد، برای خدا رضایت‌بخش نبود. برخی گمان می‌کنند، انبیاء خدا هیچ‌گاه گناه نکرده‌اند. اما کلام خدا اعلام می‌کند: «در این باره هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند.» (رومان 3: 22-23) و «اگر بگوییم گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو جلوه می‌دهیم و کلام او در ما جایی ندارد.» (1 یوحنا 1: 10)

دیدیم که چگونه گناه آدم در تمام مردم دنیا، چه پیر و چه جوان، مرد و زن، بی‌دین و حتی پیامبران رخنه کرد. تنها یک نفر به گناه آدم آلوده نشد. و آن نجات‌دهنده‌ی قدوسی است که خدا برای نجات گناهکاران به زمین فرستاد. او به گناه، آلوده نشد؛ زیرا او از آسمان و از حضور خدای قدوس آمد. در دو درس گذشته دیدیم که خدا وعده داد، ابراهیم را پدر امت‌های بسیار کند، که از آن امت نجات‌دهنده ظهور کند. هم ابراهیم و هم همسرش پیر بودند و فرزندی نداشتند؛ بالاین حال این موضوع باعث نشد که ابراهیم به وعده‌ی خدا شک کند. اما امروز خواهیم دید که ده سال پس از اینکه خدا وعده داد، به ابرام اولاد می‌دهد؛ ابرام سعی کرد به خدا «کمک کند» تا وعده‌اش به انجام برسد. اما کاری که ابرام از روی عجله انجام داد، مشکلات بسیاری خلق کرد.

پس بیایید به مطالعه‌ی تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه ابرام و سارای ترتیبی دادند تا پسری که خدا وعده داده بود را به دنیا آورند. و در باب شانزده کتاب پیدایش چنین می‌خوانیم، کلام خدا می‌فرماید: «پس سارای به ابرام گفت: «خداوند مرا از آوردن فرزندان باز داشته است. پس به کنیز من درآی؛ شاید به واسطه‌ی او صاحب فرزندان گردم». ابرام به سخن سارای گوش گرفت. پس زمانی که ده سال از سکونت ابرام در سرزمین کنعان گذشته بود، سارای، همسر ابرام، کنیز مصری خویش هاجر را گرفته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد. ابرام به هاجر درآمد، و او باردار گردید. و چون هاجر دانست که باردار است، در بانوی خویش به دیده‌ی تحقیر نگرین. آنگاه سارای به ابرام گفت: «ظلمی که بر من رفته بر گردن تو باد. من کنیز خویش را به آغوش تو دادم، و او چون دید باردار است، در من به دیده‌ی تحقیر می‌نگرد. خداوند میان تو و من داوری کند.» ابرام به سارای گفت: «اینک اختیار کنیزت در دست توست. هرآنچه در نظرت پسند آید با او بکن.» پس سارای با هاجر بدرفتاری کرد، و هاجر از نزد او گریخت.» (پیدایش 16: 1-6) پس می‌بینیم که چگونه گناه ابرام، موجب تلخی و نزاع در میان خاندان او شد. سارای حسادت می‌کرد، زیرا هاجر حامله بود؛ و هاجر نیز از اینکه سارای با او بدرفتاری می‌کرد، به تنگ آمده بود. پس هاجر از نزد سارای گریخت.

در ادامه کتاب مقدس می‌گوید:

فرشته‌ی خداوند هاجر را نزد چشمه‌ی آبی در صحرا یافت، چشمه‌ای که بر سر راه شور است؛ و گفت: «ای هاجر! کنیز سارای! از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟» گفت: «من از نزد بانویم سارای می‌گریزم.» آنگاه فرشته‌ی خداوند به او گفت: «نزد بانوی خویش بازگرد و زیر دست او فروتن باش.» و نیز گفت: «نسل تو را بسیار افزون خواهیم کرد چندان که آنها را از کثرت نتوان شمرد.» و فرشته‌ی خداوند وی را گفت: «اینک باردار هستی و پسری خواهی زاد؛ و او را اسماعیل باید بنامی، زیرا خداوند فریاد مظلومیت تو را شنیده است. او مردی همچون خر وحشی خواهد بود؛ دست او بر ضد همه، و دست همه بر ضد او خواهد بود، و او جدا از همه برادران خویش ساکن خواهد بود.» (پیدایش 16: 7-12)

پس هاجر نزد سارای، خاتون خود بازگشت؛ همان‌گونه که فرشته خدا گفته بود. «و هاجر پسری برای ابرام بزاد، و ابرام پسر خود را که هاجر زایید، اسماعیل نامید. ابرام هشتاد و شش ساله بود که هاجر اسماعیل را برای او بزاد.» (پیدایش 16: 15-16) بدین‌ترتیب، اسماعیل متولد شد؛ همان‌که اکنون اعراب آن را، پدر خود می‌دانند. همان‌گونه که می‌بینیم خدا از اسماعیل مراقبت کرد و نقشه‌ای برای او داشت، اما اسماعیل پسری نبود که خدا به ابرام وعده داده بود. نقشه‌ی عجیب خدا برای بوجود آوردن امتی جدید از نسل ابرام، تغییر نکرده بود. خدا همچون ابرام عجله‌ای نداشت. خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند، اگرچه او حتی به نظر ما آرام کار می‌کند. کتاب‌مقدس به ما می‌گوید که: سیزده سال از تولد اسماعیل گذشته بود، اما خدا هنوز ساکت بود و به ابرام چیزی نگفت. اما روزی خدا دوباره با ابرام حرف زد. بیایید باب هفده را بخوانیم و ببینیم خدا پس از سیزده سال سکوت، به ابرام چه گفت. آنچه می‌خوانیم بسیار عجیب است. کتاب‌مقدس می‌فرماید:

چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من هستم خدای قادر مطلق؛ پیش روی من گام بردار و کامل باش. عهد خویش را میان خود و تو خواهم بست و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.» آنگاه ابرام به روی دریافتاد و خدا به او فرمود: «و اما من! این است عهد من با تو: تو پدر قومهای بسیار خواهی بود. نام تو از این پس دیگر ابرام خوانده نخواهد شد، بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر قومهای بسیار گردانیده‌ام. تو را بسیار بسیار بارور خواهم ساخت؛ از تو قوما پدید خواهم آورد، و پادشاهان از تو به وجود خواهند آمد. عهد خویش را میان خود و تو، و نسل تو، پس از تو، استوار خواهم ساخت تا نسل اندر نسل عهد جاودانی باشد؛ تا تو را و پس از تو، نسل تو را، خدا باشم. دیار غربت تو، یعنی تمام سرزمین کنعان را به تو و پس از تو به نسل تو، به ملکیت ابدی خواهم داد؛ و خدای آنان خواهم بود.» آنگاه خدا به ابراهیم فرمود: «و اما تو! تو باید عهد مرا نگاه داری، آری، تو و فرزندان، پس از تو، نسل اندر نسل. این است عهد من، که باید آن را نگاه دارید، عهدی میان من و شما، و نسل تو، پس از تو: هر فرزند ذکوری از شما باید ختنه شود. گوشت قُلْفَه خود را ختنه کنید و این نشان عهدی خواهد بود که میان من و شماست. هر پسر هشت روزه‌ای از شما باید ختنه شود، هر فرزند ذکوری در نسلهای شما.....» (پیدایش 17: 1-12)

و نیز خدا به ابراهیم فرمود: «و اما همسرت سارای! دیگر نام او را سارای مخوان؛ بلکه نام او سارا خواهد بود. من او را برکت خواهم داد، و نیز پسری از او به تو خواهم بخشید. من او را برکت خواهم داد و از او قوما به وجود خواهم آورد؛ پادشاهان قوما از او پدید خواهند آمد.» ابراهیم به روی دریافتاد و خندید و در دل خود گفت: «آیا مرد صد ساله را پسری زاده شود؟ آیا سارا در نود سالگی بزاید؟» و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور تو زندگی کند!» اما خدا گفت: «نه، بلکه همسرت سارا پسری برای تو خواهد زاد که تو باید او را اسحاق بنامی. من عهد خود را با او استوار خواهم ساخت، که برای نسل او پس از او، عهدی جاودانی خواهد بود. و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت کردم: اینک او را برکت داده، بارور خواهم ساخت و او را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید. او پدر دوازده رهبر خواهد بود، و قومی بزرگ از وی پدید خواهد آورد. اما عهد خویش را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که سارا او را سال دیگر در همین وقت برای تو خواهد زاد.» (پیدایش 17: 15-21)

در اینجا مطالعه‌ی کتاب‌مقدس به پایان می‌رسد. دیدیم که ابرام به مشورت‌های همسر خود گوش داد و با هاجر -کنیز سارای- همبستر شد. آنچه ابرام انجام داد، اشتباه بود. اسماعیل، پسری که از ابرام و هاجر به دنیا آمد، جزئی از نقشه‌ی خدا برای ایجاد امتی جدید نبود؛ امتی که باید برای تمام امت‌های زمین برکت به ارمغان می‌آورد. بالاین‌حال بی‌وفایی انسانها، نمی‌تواند مانع از وفاداری خدا شود. پس همان‌گونه که خواندیم، هنگامی که ابرام نود و نه ساله بود، خدا دوباره بر وی ظاهر شد تا وعده‌ای را که سالها پیش به او داده بود، تأیید کند. او گفت: «من هستم خدای قادر مطلق.... تو پدر امت‌های بسیار خواهی بود. و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود، بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود؛ زیرا که تو را پدر امت‌های بسیار گردانیدم.» خدا، در راستای نقشه‌ی کامل خود، نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد، که به‌معنای پدر امت‌های بسیار است. همچنین نام سارای را به ساره تغییر داد، که به معنای شاهزاده است.

در اینجا نکته‌ای بسیار عجیب نهفته است. ما به زندگی زوجی نگاه می‌کنیم که هیچ‌گاه فرزندی نداشتند؛ ابرام و سارای. حال، خدا به آنها نامه‌ای جدیدی می‌دهد، تا اعلانی باشد بر آنچه که در آینده رخ خواهد داد. ابرام

دیگر ابرام نیست، بلکه ابراهیم، پدر امت‌های بسیار؛ و سارای دیگر سارای نیست، بلکه ساره، یعنی شاهزاده. خدا می‌خواست به ابراهیم و ساره پسری ببخشد و از آن پسر، امتی. از آن امت، پادشاهان و انبیاء بسیاری ظهور خواهند کرد، و سرانجام، نجات‌دهنده‌ی دنیا! حقیقتاً خداوند عظیم است و شایسته‌ی پرستش تا به ابد! او آنچه را که سالها قبل به ابراهیم وعده داده بود، فراموش نکرده بود.

پس از اینکه خدا عهد خود را با ابراهیم مبنی بر اینکه، در ایام کهنسالی به او فرزندی خواهد بخشید تأیید کرد، واکنش ابراهیم چه بود؟ کتاب مقدس می‌گوید: «ابراهیم به روی در افتاد و خندید و در دل خود گفت: «آیا مرد صد ساله را پسری زاده شود؟ آیا سارا در نود سالگی بزاید؟!» ابراهیم خندید! اما خنده‌ی او از روی بی‌ایمانی نبود، بلکه از روی شادی.

از این رو کتاب مقدس می‌گوید:

«او که در میان ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت‌های بسیار شود، برحسب آنچه که گفته شد «ذریه تو چنین خواهند بود. و در ایمان کم با اینکه هیچ جایی برای امید نبود، ابراهیم امیدوارانه ایمان آورد تا پدر قوم‌های بسیار گردد، چنانکه به او گفته شده بود که «نسل تو چنین خواهد بود.» او در ایمان خود سست نشد، آنگاه که بر بدن مرده‌ی خویش نظر کرد، زیرا حدود صد سال داشت و رجم سارا نیز مرده بود. اما او به وعده‌ی خدا از بی‌ایمانی شک نکرد، بلکه در ایمان استوار شده، خدا را تجلیل نمود. او یقین داشت که خدا قادر است به وعده‌ی خود وفا کند.» (رومیان 4: 18-21)

با این حال ابراهیم می‌خواست بداند، فرزند کنیز خود - هاجر - چه سرنوشتی دارد. خدا پاسخ داد: «و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت کردم: اینک او را برکت داده.... و قومی بزرگ از وی پدید خواهم آورد. اما عهد خویش را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که سارا او را سال دیگر در همین وقت برای تو خواهد زاد.... من عهد خود را با او استوار خواهم ساخت، که برای نسل او پس از او، عهدی جاودانی خواهد بود.» (پیدایش 17: 20-21 و 19)

بنابر این خدا عهد خود را تأیید نمود تا توسط این عهد، انبیاء و سرانجام نجات‌دهنده، از نسل اسحاق ظهور کنند. در درس بعدی به یاری خدا، خواهیم دید که چگونه خداوند به ابراهیم و ساره، پسر وعده، یعنی اسحاق را خواهد بخشید.

حقیقتاً که خدا امین است. خدا به وعده‌های خود عمل می‌کند. هیچ چیز برای او مشکل نیست! به آیات زیبا از انجیل گوش دهید:

«و ه که چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛ تقدیرهای او کاوش‌ناپذیر است و راههایش درک‌ناشدنی. زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته و یا مشاور او بوده باشد؟ چه کسی چیزی به خدا بخشیده تا به او بازپس داده شود؟ زیرا همه چیز از او، و به واسطه‌ی او، و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین.» (رومیان 33: 11-36)

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم به مفهوم این آیه از کتاب مقدس توجه کنید:

«اگر بی‌وفا (بی‌ایمان) شویم،

او وفادار (امین) خواهد ماند،

از آن رو که خویشتن را انکار نتواند کرد.» (دوم تیموتائوس 13: 2)

خدا به شما برکت دهد.

درس بیست و یکم
«ابراهیم - ویرانی سُدوم و تولد اسحاق»
پیدایش 18-21

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

در بررسی خود از کتاب تورات، دیدیم که خدا ابراهیم را پدر امتی تازه قرار داد که انبیاء خدا و نجات‌دهنده از آن به ظهور می‌رسید. باین‌حال تا این قسمت از داستان، ساره -همسر ابراهیم- هنوز پسری نزائیده بود، و هم ابراهیم و هم ساره بسیار پیر شده بودند.

امروز، داستان عجیب دیگری در پیش داریم. در ابتدای داستان می‌بینیم، که سه مرد به ملاقات ابراهیم می‌آیند. درحالی‌که این سه مرد، فراتر از انسان بودند. دو نفر از آنها فرشته بودند و دیگری خود خدا! ممکن است بعضی‌ها بگویند: محال است که خدا در جسم یک انسان به ابراهیم ظاهر شده باشد، اما گویا آنها فراموش کرده‌اند که خدا بسیار عظیم است و برای او هیچ غیرممکنی وجود ندارد. خدا می‌تواند هر کاری بکند، مگر اینکه آن عمل با ذات پاک او مغایرت داشته باشد.

امروز چهار باب از کتاب تورات را مطالعه خواهیم کرد؛ در باب هجده کتاب پیدایش، چنین نوشته شده است: «روزی خداوند در بلوطستان مَمری بر ابراهیم ظاهر شد، آنگاه که او در گرمای روز به درِ خیمه خویش نشسته بود. ابراهیم سر بلند کرد و دید که اینک سه مرد مقابل او ایستاده‌اند. چون آنان را دید، از درِ خیمه به پیشواز ایشان شتافت، و روی بر زمین نهاد، و گفت: «سرورم، اگر مورد لطف تو واقع شده‌ام، از نزد بنده خود مگذر. بگذار اندک آبی برای شستن پایهایتان بیاورند، و زیر درخت بیارامید، و لقمه نانی بیاورم تا بخورید و نیرو بگیرید و پس از آن رهسپار شوید، چرا که شما را بر بنده خود گذر افتاده است.» پاسخ دادند: «آنچه گفتی بکن.» پس ابراهیم به خیمه نزد سارا شتافت و گفت: «بشتاب! سه پیمانه آرد مرغوب برگرفته، خمیر کن و گِردنه‌انها بپز.» آنگاه به‌سوی رَمه دوید و گوساله‌ای جوان و خوب برگزید و آن را به غلامی سپرد تا زود آماده کند. سپس کره و شیر و گوساله‌ای را که آماده کرده بود، آورد و پیش روی ایشان نهاد. و خود زیر درخت نزد ایشان ایستاد تا خوردند. به وی گفتند: «همسرت سارا کجاست؟» گفت: «در خیمه است.» آنگاه یکی از آنها گفت: «به‌یقین، سال بعد همین وقت نزد تو باز خواهیم گشت، و همسرت سارا را پسری خواهد بود.» و سارا به درِ خیمه که پشت سر او بود، می‌شنید. ابراهیم و سارا پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از سارا منقطع شده بود. پس سارا در دل خود خندید و گفت: «آیا پس از آنکه فرسوده گشته‌ام و آقایم نیز پیر شده است، مرا لذت خواهد بود؟» آنگاه خداوند به ابراهیم گفت: «سارا چرا خندید و گفت: "آیا اکنون که پیر شده‌ام، برآستی فرزندی خواهم زاد؟" آیا هیچ کاری هست که برای خداوند دشوار باشد؟ در موعد مقرر، سال بعد، همین وقت، نزد تو باز خواهیم گشت و سارا را پسری خواهد بود.» اما سارا انکار کرد و گفت: «نخندیدم،» زیرا ترسیده بود. اما او گفت: «نه، بلکه خندیدی.»

آنگاه آن مردان از آنجا روانه شده، روی به جانب سُدوم نهادند. و ابراهیم با آنان رفت تا ایشان را بدرقه کند. آنگاه خداوند گفت: «آیا آنچه می‌کنم، از ابراهیم پنهان دارم؟ حال آنکه از ابراهیم بی‌گمان قومی بزرگ و نیرومند پدید خواهد آمد و همه قومهای زمین به‌واسطه او برکت خواهند یافت. زیرا او را برگزیده‌ام تا فرزندان و اهل خانه خویش را پس از خود، امر فرماید که با به‌جا آوردن پارسایی و عدالت، طریق خداوند را نگاه دارند، تا خداوند آنچه را که به ابراهیم وعده داده است، نصیب او گرداند.» آنگاه خداوند فرمود: «فریاد شکایت بر ضد سُدوم و غُموره چنان بلند است، و گناهشان چنان سنگین است که پایین می‌روم تا ببینم آیا مطابق فریادی که به من رسیده است به تملای به عمل آورده‌اند یا نه. اگر چنین نباشد خواهم دانست.» پس آن مردان از آنجا روی گردانیده، به جانب سُدوم رفتند، اما ابراهیم همچنان در حضور خداوند ایستاده بود. آنگاه ابراهیم نزدیک آمد و گفت: «آیا پارسا را با شریر هلاک خواهی کرد؟ اگر پنجاه پارسا در شهر باشند، چه؟ آیا برآستی شهر را نابود خواهی کرد و آن را به‌خاطر پنجاه پارسا که در آنند، نخواهی رها کرد؟ حاشا از تو که چنین کنی؛ که پارسا را با شریر به مرگ بسپاری، به‌گونه‌ای که پارسا و شریر مساوی باشند. حاشا از

تو! آیا داور تمامی جهان عدالت را بهجا نخواهد آورد؟» خداوند فرمود: «اگر پنجاه پارسا در سُدوم بیابم، تمامی آن مکان را بهخاطر آنان خواهم رهانید.» ابراهیم در پاسخ گفت: «اینک من که خاک و خاکستر بیش نیستم، به سخن گفتن با خداوندگار دلیری کرده‌ام، اگر شمار پارسایان پنج تن کم از پنجاه باشد، چه؟ آیا تمامی شهر را بهسبب آن پنج تن نابود خواهی کرد؟» فرمود: «اگر چهل و پنج تن در آنجا بیابم، آن را نابود نخواهم کرد.» دیگر بار بدو عرض کرده، گفت: «اگر تنها چهل تن در آنجا یافت شوند، چه؟» فرمود: «بهخاطر چهل تن، این کار را نخواهم کرد.» گفت: «تمنا اینکه خشم خداوندگار فروخته نشود، تا سخن گویم. اگر تنها سی تن در آنجا یافت شوند، چه؟» فرمود: «اگر سی تن در آنجا بیابم، این کار را نخواهم کرد.» ابراهیم گفت: «اینک دلیری کرده‌ام تا با خداوندگار سخن گویم. اگر تنها بیست تن در آنجا یافت شوند، چه؟» فرمود: «بهخاطر بیست تن، آن را نابود نخواهم کرد.» گفت: «تمنا اینکه خشم خداوندگار فروخته نشود تا تنها این یک بار سخن بگویم. اگر تنها ده تن در آنجا یافت شوند، چه؟» پاسخ داد: «بهخاطر ده تن، آن را نابود نخواهم کرد.» چون خداوند سخن خود را با ابراهیم به پایان رسانید، برفت، و ابراهیم به مکان خویش بازگشت.» (پیدایش 19:1-33)

این آیات به ما می‌گویند، که خدا چگونه با نزول گوگرد و آتش از آسمان، بر شهرهای سُدوم و عموره داوری کرد. امروز ویرانه‌های شهر سُدوم، در زیر دریای مرده در فلسطین قرار دارد. ادامه دادن به گناه، اصلاً انتخاب حکیمانه‌ای نیست. خدا در مورد داوری گناه، جدی است!

اکنون در وقت باقیمانده، می‌خواهیم به مطالعه‌ی تورات ادامه دهیم، و ببینیم که چگونه خدا به ابراهیم و ساره پسری بخشید و بدین‌ترتیب به وعده‌ای که سالها پیش داده بود، عمل کرد. کتاب مقدس در باب بیست و یک کتاب پیدایش، چنین می‌گوید:

«و اما خداوند چنان که گفته بود، از سارا تفقد کرد؛ و خداوند آنچه را که وعده داده بود، برای سارا بهجا آورد. پس سارا باردار شد و برای ابراهیم در پیری او پسری به دنیا آورد، در همان زمان که خدا به او وعده داده بود. ابراهیم پسر خود را که سارا برایش زاده بود، اسحاق نامید؛ و ابراهیم پسرش اسحاق را در هشت‌روزگی ختنه کرد، چنان که خدا به او فرمان داده بود. ابراهیم صد ساله بود که پسرش اسحاق برای او زاده شد. و سارا گفت: «خدا خنده برآیم ساخت، و هر که بشنود، با من خواهد خندید.» و نیز گفت: «چه کسی می‌توانست به ابراهیم بگوید که سارا فرزندان را شیر خواهد داد؟ با این حال، در سن پیری او پسری برایش زادم.» و نیز گفت: «چه کسی می‌توانست به ابراهیم بگوید که سارا فرزندان را شیر خواهد داد؟ با این حال، در سن پیری او پسری برایش زادم.» (پیدایش 21:7-1)

بدین‌ترتیب، خدا به وعده‌ای که سالها پیش به ابراهیم و ساره داده بود، جامه‌ی عمل پوشانید. ساره که همه می‌گفتند «نازا» است، اکنون همان‌طور که خدا گفته بود، صاحب پسری شد. اما همه از تولد اسحاق خوشحال نبودند.

کتاب مقدس می‌گوید:

«باری، کودک بزرگ شد و او را از شیر بازگرفتند؛ و در روزی که اسحاق را از شیر بازگرفتند، ابراهیم جشنی بزرگ بر پا کرد. و اما سارا دید پسری که هاجر مصری برای ابراهیم زاده بود، تمسخر می‌کند؛ پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا پسر این کنیز با پسر من اسحاق میراث نخواهد برد.» اما این امر در نظر ابراهیم بهخاطر پسرش بس ناپسند آمد. ولی خدا به ابراهیم فرمود: «بهخاطر پسر و کنیزت ناخشنود مباش. سخن سارا را در هر آنچه به تو می‌گوید بشنو، زیرا نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد. از پسر کنیز نیز قومی پدید خواهم آورد، زیرا که او نیز نسل توست.» پس ابراهیم صبح زود برخاست، و نان و مشکی آب برگرفت و به هاجر داد. او آنها را بر دوش هاجر نهاد و سپس او را با پسر روانه کرد. هاجر رفته، در بیابان بِئْرِ شَبَع می‌گشت.» (پیدایش 21:8-14)

رفتن اسماعیل برای ابراهیم بسیار دردآور بود، اما باید چنین می‌شد؛ زیرا خدا بر او آشکار کرده بود که امت جدید و نجات‌دهنده‌ی دنیا، از طریق اسحاق به این دنیا خواهد آمد و نه اسماعیل. اسماعیل که اکنون 15 سال داشت، اسحاق را مسخره می‌کرد، و برای نقشه‌ای که خدا برای اسحاق در نظر گرفته بود، احترامی قائل نبود؛ اینکه: از نسل اسحاق امتی بوجود خواهد آمد، که نجات‌دهنده از آن امت باید ظهور می‌کرد.

پس برای اسماعیل چه اتفاقی افتاد؟ آیات بعدی به ما نشان می‌دهند که، چگونه او به همراه مادرش رفت و در بیابانی نزدیک به مصر زندگی کرد و با یک زن مصری ازدواج کرد. اسماعیل پدر نژاد عرب شد؛ امتی که دشمن نسل اسحاق شدند؛ همان‌گونه که خدا برای ابراهیم پیشگویی کرد. (نگاه کنید به کتاب پیدایش 12:16) همان‌طور که می‌دانید، تا به امروز، هنوز هم میان اعراب و یهودیان جنگ و نزاع وجود دارد! خدا اعراب و یهودیان را و تمام مردم امتهایی که می‌خواهند به سوی او بازگردند، دوست دارد.

دوستان من، وقت ما به پایان رسیده است. ما اطمینان داریم که هر یک از شما، دیدید که خدای حقیقی و زنده، خدایی امین است و هیچ‌گاه از کلام خود باز نمی‌گردد. به‌همین دلیل است که او سُدوم و عموره را همان‌طور که گفته بود، ویران کرد. به‌همین دلیل است که او به ابراهیم و ساره همان‌گونه که وعده داده بود، پسری بخشید؛ و به همین دلیل به ابراهیم گفت، اسماعیل را از خانه‌ی خود براند، چرا که اهداف تغییرناپذیر او باید به اجرا در می‌آمد.

از توجه شما سپاسگزاریم. خواشمن‌دیم برنامه‌ی بعدی ما را حتماً گوش دهید؛ زیرا به یاری خدا قصد داریم به مهم‌ترین واقعیه‌ی زندگی ابراهیم بپردازیم، یعنی داستان قربانی پسر ابراهیم..... تا جلسه‌ی بعدی شما را با این آیه از کلام خدا تنها می‌گذاریم:

«وہ کہ چہ ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛
تقدیرهای او کاوش‌ناپذیر است و راههایش درک‌ناشدنی!»
(رومیان 11: 33)

درس بیست و دوم
«قربانی ابراهیم»
پیدایش 22

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

در بررسی خود از کتاب تورات، داستانهای عجیب و مهمی درباره‌ی زندگی نبی خدا، ابراهیم آموختیم. امروز به مهم‌ترین درس از زندگی ابراهیم می‌رسیم: داستان واقعی یک قربانی و مفهوم آن. در درس گذشته آموختیم، که چگونه خدا به ابراهیم و ساره در سنین پیری پسری بخشید؛ و بدین‌ترتیب به آنچه که قبلاً وعده داده بود، جامه‌ی عمل پوشانید. پسر آنها اسحاق نام داشت. خدا به ابراهیم وعده داده بود که، از نسل اسحاق امتی جدید بوجود آورد؛ که توسط آن امت، تمام امتهای دنیا برکت خواهند یافت. همچنین دیدیم که چگونه اسماعیل و مادرش -هاجر- خانه‌ی ابراهیم را ترک کردند، و برای زندگی به سرزمینی جدید در مصر رفتند. بدین‌ترتیب تنها اسحاق در خانه ماند، کسی که بر طبق وعده‌ی خدا متولد شد. روزی خدا از ابراهیم خواست تا کاری بس دشوار و عجیب انجام دهد. در کتاب پیدایش از تورات، باب بیست، چنین نوشته شده است:

«و اما ایامی چند پس از این وقایع، خدا ابراهیم را آزموده، بدو فرمود: «ای ابراهیم!» پاسخ داد: «لیلیک!» گفت: «پسرت را که یگانه پسر توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را برگیر و به سرزمین موریاء برو، و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو خواهم گفت، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کن.» (پیدایش 22: 1-2)

چی؟! خدا از ابراهیم چه می‌خواست؟ او به ابراهیم فرمان داد پسر محبوب خود را بردارد و به کوهی بسیار دور برود، و او را به‌عنوان قربانی سوختنی در آنجا قربانی کند! چگونه ممکن است؟ ابراهیم به مدت بیست و پنج سال صبر کرده بود تا صاحب پسری شود که خدا بدو وعده داده بود، و اکنون خدا به او می‌گوید که پسر خود را به‌عنوان قربانی بکشد! پاسخ ابراهیم به خدا چه بود؟ آیا او سعی کرد با کلام خدا به بحث و مجادله بپردازد، چرا که پذیرفتن این موضوع برایش دشوار بود؟ کتاب مقدس می‌گوید:

«پس، صبح زود، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را زین کرد و دو تن از نوکران خویش را با پسرش اسحاق برگرفته، هیزم برای قربانی تمام‌سوز شکست و به سوی جایی که خدا به او گفته بود، روانه شد.» (پیدایش 22: 3)

ابراهیم و پسرش و دو نفر از نوکرانش، به مدت سه روز راه رفتند و راه رفتند و راه رفتند، تا به کوهی که خدا گفته بود، برسند. همچنان‌که ابراهیم به مکان ترسناکی که باید در آنجا پسر محبوب خود را قربانی می‌کرد و می‌سوزاند نزدیک می‌شد، قلبش برای شکستن آماده می‌شد! مسلماً ما که امروز این داستان را می‌خوانیم، می‌دانیم که خدا قصد داشت، ایمان ابراهیم را امتحان کند، اما ابراهیم این را نمی‌دانست! آنچه خدا از او خواسته بود، تجربه‌ای دردناک و بسیار اسفناک بود!

کتاب مقدس در ادامه چنین می‌گوید:

«روز سوّم، ابراهیم چشمانش را برافراشت و آنجا را از دور دید. آنگاه به نوکرانش گفت: «شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدان‌جا برویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آییم.» ابراهیم هیزم قربانی تمام‌سوز را برگرفته، بر پسر خویش اسحاق نهاد، و آتش و چاقو را به دست خود گرفت، و هر دو با هم می‌رفتند. و اما اسحاق به پدرش ابراهیم گفت: «پدر؟» پاسخ داد: «بله، پسر من؟» گفت: «این از آتش و هیزم، ولی بره قربانی تمام‌سوز کجاست؟» ابراهیم پاسخ داد: «پسر من، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» پس هر دو با هم می‌رفتند. چون به جایی که خدا به ابراهیم گفته بود رسیدند، او در آنجا مذبحی بنا کرد و هیزم بر آن چید، و پسرش اسحاق را بسته، او را بر مذبح، روی هیزم گذاشت. آنگاه دست دراز کرد و چاقو را گرفت تا پسر خود را ذبح کند. اما فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد: «ابراهیم! ابراهیم!» پاسخ داد:

«لبیک!» فرشته گفت: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می‌دانم که از خدا می‌ترسی، زیرا پسرت، آری یگانه پسرت را، از من دریغ نداشتی.» ابراهیم سر بلند کرد و پشت سرش قوچی را دید که با شاخهایش در بوته‌ای گرفتار شده بود. ابراهیم رفته، قوچ را گرفت و آن را به جای پسرش، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کرد. پس ابراهیم آن مکان را 'خداوند فراهم خواهد کرد' نامید. و تا امروز نیز گفته می‌شود: «بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد.» (پیدایش 14-4:22)

این داستان بسیار مهم است و نیاز به توضیح دارد. داستان قربانی ابراهیم، سه جنبه دارد: یک جنبه تاریخی، یک جنبه نمادین، و یک جنبه نبوتی. به بیانی دیگر، برای درک قربانی ابراهیم، لازم است سه موضوع را درک کنیم: 1) آنچه اتفاق افتاد (2) قربانی نماد چه چیزی بود و 3) نبوتی که ابراهیم درباره‌ی واقعه‌ای که رخ داد، به زبان آورد.

در مورد جنبه تاریخی آن دیدیم که، خدا چگونه ایمان ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد و پسر او را توسط یک قوچ قربانی، از خطر مرگ رهایی داد. این واقعه چهار هزار سال پیش در مکانی که اورشلیم امروزی واقع شده است، رخ داد. این جنبه تاریخی داستان قربانی ابراهیم بود.

در مورد جنبه نمادین این واقعه، کلام خدا به ما می‌گوید که: همه‌ی ما شبیه پسر ابراهیم هستیم. خواندیم که خدا، به خاطر عدالت خود، پسر ابراهیم را به مرگ محکوم کرد. همه‌ی ما گناهکاریم و مستحق داوری خدا هستیم. اما همچنین خواندیم که چگونه خدا به خاطر فیض خود، پسر ابراهیم را از مرگ رهانید. به همین شکل هم خدا، به خاطر فیض خود، راهی برای ما مهیا کرده است تا نجات بیابیم. این راه نجات چیست؟ داستان قربانی ابراهیم به ما می‌آموزد: راه نجاتی که خدا تعیین کرده است، راه قربانی کامل است.

در داستان امروز، دیدیم که خدا قوچی مهیا کرد تا به جای پسر ابراهیم بمیرد. تنها شاخ‌های آن قوچ، در میان بوته‌ها گرفتار شده بود، و پوست آن قوچ آسیبی ندیده بود. اگر آن قوچ، کوچکترین آسیبی می‌دید، دیگر نمی‌توانست جایگزین پسر ابراهیم، بر روی مذبح شود. اما قربانی‌ای که خدا مهیا کرد، یک قوچ کامل بود؛ بدون هیچ عیبی. در حین مطالعه‌ی اولین بابهای تورات، در مورد راه نجاتی که خدا تعیین کرد، آموختیم. آیا به یاد دارید که این راه چه بود؟ پس از گناه آدم و حوا، خدا چنین حکم کرد که: از آنجایی که جزای گناه مرگ است، بدون ریختن خون آمرزش گناهان نیست. بنابراین تمام کسانی که می‌خواهند گناهانشان بخشیده شود، باید حیوانی بی‌عیب گرفته، آن را به عنوان سوختنی، به خدا تقدیم کنند. حیوان بی‌گناه باید به جای انسان گناهکار کشته شود. این تنها راهی بود که خدا می‌توانست توسط آن، گناهان بنی‌آدم را، بدون اینکه با گناه سازش کند، بپامرزد.

نکته‌ی دیگری که باید به خاطر بسپاریم این است: کتاب مقدس می‌گوید که، حیوانات قربانی فقط جنبه‌ی «نمادین» (سمبولیک) داشتند. آنها نماد یا سمبل آن چیزی بودند که قرار بود بیاید؛ «سایه چیزهای نیکوی آینده است، نه صورت واقعی آنها. چرا که ممکن نیست خون گاوها و بزها گناهان را از میان بردارد.» (عبرانیان 10:1 و 4) خون حیوانات، قادر به جبران گناه انسان نیست؛ زیرا انسان و حیوان دارای ارزشی برابر نیستند. بنابراین می‌بینیم قوچی که جایگزین پسر ابراهیم بر روی مذبح شد، تصویری از یک قربانی بزرگتر و کامل‌تر بود. کلام خدا به ما می‌گوید که قوچی که به جای پسر ابراهیم قربانی شد، نمادی از نجات‌دهنده‌ی قدوسی بود که باید به این جهان می‌آمد و به جای گناهکاران می‌مرد؛ تا خدا هر کسی را که به او ایمان بیاورد، بپامرزد. خلاصه اینکه، گوسفندی که ابراهیم قربانی کرد، نمادی بود از نجات‌دهنده‌ی موعود. او تصویری است از نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده داده بود به این جهان می‌آید و گناهکاران را از داوری عدالت نجات می‌دهد.

در مورد جنبه نبوتی داستان، آیا به یاد دارید که ابراهیم به هنگام بالا رفتن از کوه، به اسحاق چه گفت؟ او به اسحاق گفت: «پسرم، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» و آیا به یاد دارید که ابراهیم پس از اینکه آن قوچ را قربانی کرد و آن را به جای پسر خود سوزاند چه گفت؟ او محل قربانی را «یهوه یری» نامید. و موسی نبی، کسی که تورات را نوشت، این را نیز می‌افزاید: چنان‌که تا امروز گفته می‌شود: «بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد!» علت آن چه بود؟ چرا ابراهیم نبی گفت: «یهوه فراهم می‌کند؟» چرا نگفت: «خدا را شکر! خدا قربانی را مهیا کرده است!»؟ «دوستان این سؤال، بسیار حائز اهمیت است، زیرا پاسخ آن، خبر خوش کلام خدا را به همراه دارد؛ خبر خوشی که هر یک از ما باید آن را درک کرده و بدان ایمان بیاوریم!

چرا ابراهیم این مکان را «یهوه پری» نامید؟ به این دلیل که ابراهیم واقعه‌ای را اعلام می‌کرد، که روزی بر روی همان کوه که قوچ به جای پسر او قربانی شد، رخ خواهد داد. جان کلام اینکه، ابراهیم اعلام کرد: «خدا را شکر می‌کنم، زیرا او قربانی مهیا کرد تا جایگزین پسر من بر روی مذبح شود. اما من به شما می‌گویم که روزی بر روی همین کوه، خدا قربانی دیگری مهیا خواهد کرد که بسیار بزرگتر از قوچی است که امروز پسر مرا از کارد و آتش نجات داد. بله، قربانی‌ای که خدا مهیا خواهد کرد، قدرت خواهد داشت، تا بنی‌آدم را از هلاکت ابدی در آتشی که هیچ‌گاه خاموشی نمی‌پذیرد، نجات بخشد! خدا نجات‌دهنده‌ای قدوس نازل خواهد کرد تا همچون یک قربانی، بی‌گناه به جای گناهکار قربانی شود، تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد!» این خبر خوشی است که ابراهیم برای همه داشت، هنگامی که گفت: «خدا برهٔ قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد!»

پیش از اینکه داستان قربانی ابراهیم را امروز به پایان برسانیم، لازم است هر یک از ما بدانیم که تقریباً دو هزار سال پس از نبوت ابراهیم، خدا قربانی‌ای برای گناهکاران مهیا کرد، خدا به نبوت ابراهیم، جامه‌ی عمل پوشانید. نمی‌توانیم راجع به این موضوع زیاد صحبت کنیم، اما آن دسته از شما که انجیل را می‌شناسید، از داستان نجات‌دهنده آگاهی دارید. می‌دانید که او از باکره‌ای متولد شد که از نسل اسحاق و ابراهیم بود، همان‌طور که خدا وعده داده بود. نجات‌دهنده‌ای که باید به جای گناهکاران می‌مرد، پدر زمینی نداشت. او از آسمان آمد، و از این رو ذات گناهکار آدم را به ارث نبرد. او گناهی نداشت؛ عیبی در وی نبود. به همین خاطر است که او این شایستگی را داشت که به‌عنوان یک قربانی کامل بمیرد؛ به‌عنوان جایگزینی برای فرزندان گناهکار آدم.

هنگامی که به اناجیل برسیم، خواهیم دید که خدا یحیی نبی را پیش از نجات‌دهنده می‌فرستد، تا راه را برای ورود او آماده کند. روزی، یحیی عیسی را دید که نزد او می‌آید و گفت: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد!» (یوحنا 1:29) چرا یحیی نبی، عیسی را «بره‌ی خدا» نامید؟ زیرا عیسی متولد شد تا خون خود را به‌عنوان قربانی‌ای که گناه جهان را برمی‌دارد، بریزد. نجات‌دهنده هم‌چون گوسفندی که به‌جای پسر ابراهیم مرد، به‌جای تمام فرزندان آدم قربانی شد. عیسی قربانی کامل و نهایی است که ابراهیم در مورد او چنین نبوت کرد: «خدا برهٔ قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.»

در انجیل می‌خوانیم که عیسی به اراده‌ی خود، خودش را به دشمنان سپرد، و دشمنان او را به صلیب می‌خکوب کردند. عیسی نجات‌دهنده، کسی که خدا او را مهیا کرده بود، مفهوم نمادین و نبوتی گوسفند قربانی ابراهیم را تحقق بخشید. به همین خاطر است که عیسی پیش از اینکه جان بسپارد، فریاد زد: «تمام شد!» (یوحنا 19:30) و سه روز بعد، خدا قدرت و کاملیت قربانی نجات‌دهنده را تأیید کرد؛ چرا که او را از میان مردگان برخیزانید! عیسی تنها کسی است که به مفهوم قربانی ابراهیم تحقق بخشید. آیا می‌دانید که محلی که عیسی در آنجا به‌جای گناهکاران مرد، همان کوهی بود که ابراهیم آن گوسفند را به‌جای پسرش قربانی کرد؟ آیا می‌دانید این دو قربانی در کجا صورت گرفت؟ بله، در اورشلیم.

دوستان عزیز، هر کسی که هستید، هر کجا که هستید، خدا به شما فرمان می‌دهد که: از عقاید پوچ و اعمال باطل خود بازگشت کنید؛ تنها به قربانی کامل و نهایی‌ای که او خود فراهم کرده است، امید و توکل داشته باشید. زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «او گناهان ما را در بدن خویش بر دار حمل کرد، تا برای گناهان بمیریم و برای پارسایی زیست کنیم، همان که به زخمهایش شفا یافته‌اید.» (اول پطرس 2:24)

امروز دیدیم که پسر ابراهیم، قربانی‌ای را که خدا فراهم کرده بود، پذیرفت. شما چطور؟ آیا قربانی‌ای را که خدا برای شما فراهم کرده است، پذیرفته‌اید؟

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، متشکریم به آنچه که ابراهیم بر روی کوه موریافه گفت، به دقت توجه نمایید :

«خدا برهٔ قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.... بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد!» (پیدایش 22:8 و

درس بیست و سوم
«عیسو و یعقوب - فانی و ابدی»
پیدایش 25

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

در برنامه‌ی گذشته، داستان قربانی ابراهیم را بررسی کردیم. انجیل نیز این داستان را به شکلی زیبا به اختصار بیان می‌کند:

«با ایمان بود که ابراهیم هنگامی که آزموده شد، اسحاق را به عنوان قربانی تقدیم کرد؛ و او که وعده‌ها را پذیرفته بود حاضر شد پسر یگانه خود را قربانی کند، همان را که درباره‌اش گفته شده بود: «نسل تو از اسحاق محسوب خواهد شد.» ابراهیم چنین اندیشید که خدا قادر است حتی مردگان را زنده کند، و می‌توان گفت که به نوعی اسحاق را از مرگ باز یافت.» (عبرانیان 17:11-19)

پنج درس گذشته‌ی ما، از داستانهای از زندگی ابراهیم نبی گرفته شده بود. داستانهای دیگری نیز درباره‌ی ابراهیم، در تورات نوشته شده است که ما آنها را بررسی نکردیم. متأسفانه وقت کافی برای مطالعه و بررسی آنها نداریم. باین حال، پیش از اینکه ابراهیم را ترک کنیم و به داستان زندگی اولاد او بپردازیم، باید این را نیز بگوییم که خدا به ابراهیم چیز دیگری نیز گفت! روزی خدا به ابراهیم گفت که، چه بر سر فرزندانش خواهد آمد.

«خداوند به او فرمود: «یقین بدان که نسل تو در سرزمینی که از آن ایشان نیست، غریب خواهند بود و در آنجا بندگی خواهند کرد و چهارصد سال بر آنها ظلم خواهد رفت. اما من قومی را که ایشان بنده آنها خواهند بود مجازات خواهم کرد، و ایشان پس از آن با اموال فراوان بیرون خواهند آمد.» (پیدایش 13:15، 14)

خدا با این سخنان اعلام نمود که فرزندان ابراهیم، به سرزمین مصر، به اسارت برده خواهند شد. همچنین خدا وعده داد که آنها پس از چهارصد سال از اسارت مصر رهایی خواهند یافت. به یاری خدا در چهار درس آینده خواهیم دید که چگونه این نبوتها، همان‌گونه که خدا به ابراهیم گفته بود، جامه‌ی عمل پوشید.

سپس کتاب مقدس در باب بیست و پنج کتاب پیدایش، چنین می‌گوید:

«ابراهیم هر آنچه داشت به اسحاق بخشید. ایام زندگانی ابراهیم صد و هفتاد و پنج سال بود. ابراهیم آخرین نفس خود را برکشید و در کمال کهنسالی، پیر و سیر شده، بمرد و به قوم خویش پیوست. پسرانش اسحاق و اسماعیل او را در غار مکفیله، در زمین عفرون پسر صوحار حیثی در مقابل ممّری دفن کردند، در همان زمینی که ابراهیم از حیثیان خریده بود. آنجا ابراهیم کنار همسرش سارا دفن شد.» (پیدایش 5:25 و 7-10)

پس ابراهیم، دوست خدا، به حضور خدا شتافت؛ خدایی که می‌شناخت و او را دوست می‌داشت.

چگونه می‌توانیم بررسی خود را از نبی خدا - ابراهیم - خلاصه کنیم؟ شاید با طرح دو سؤال و پاسخ به آنها. سؤال اول این است: چرا خدا از ابراهیم خواست، به سرزمینی دیگر مهاجرت کند؟ پاسخ: زیرا خدا قصد داشت از نسل ابراهیم امتی بوجود آورد که نجات‌دهنده از بطن آن امت، ظهور کند. سؤال دوم این است: چرا خدا ابراهیم را عادل محسوب کرد و او را در حضور قدوس خود پذیرفت؟ پاسخ: زیرا ابراهیم به آنچه خدا گفته بود ایمان آورد، باوجود اینکه پذیرش وعده‌ی خدا برایش دشوار بود. ابراهیم با ایمان بر وعده‌های خدا نجات یافت و نه بر حسب اعمالش. این همان چیزی است که کتاب مقدس اعلام می‌کند: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد.» (یعقوب 2:23)

کلام خدا در باب بیست و پنج کتاب پیدایش، به داستان زندگی فرزندان ابراهیم می‌پردازد. حال بیایید به مطالعه‌ی تورات ادامه دهیم و داستان زندگی اسحاق و دو فرزندش را بررسی کنیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«این است تاریخچه نسل اسحاق پسر ابراهیم: ابراهیم اسحاق را آورد، و اسحاق چهل ساله بود که ربکا، دختر بتوئیل آرامی، اهل قدان آرام و خواهر لابان آرامی را به زنی گرفت. اسحاق برای همسرش نزد خداوند دعا کرد، زیرا او نازا بود. خداوند دعایش را مستجاب فرمود و همسرش ربکا باردار شد. دو کودک در رحم ربکا در کشمکش بودند و ربکا گفت: «این چیست که بر من واقع می‌شود؟» پس درباره آن از

خداوند پرسید. خداوند به او گفت: «دو قوم در رحم تو هستند و دو ملت از بطن تو جدا خواهند شد؛ یکی نیرومندتر از دیگری خواهد بود، و بزرگ کوچک را خدمت خواهد کرد.» و چون زمان زایمان ربکا فرا رسید، اینک دوقلو در رحم وی بودند. نخستین سرخ‌فام بیرون آمد و بدنش سراسر همچون پوستینی پشمین بود؛ از همین رو او را عیسو نامیدند. پس از او برادرش بیرون آمد، در حالی که پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود؛ از همین رو، او را یعقوب نامیدند. باری، آن دو پسر بزرگ شدند؛ عیسو شکارچی‌ای ماهر و مرد صحرا بود، حال آنکه یعقوب مردی آرام و چادرنشین بود. اسحاق عیسو را دوست داشت زیرا از گوشت شکار او می‌خورد، ولی ربکا یعقوب را دوست می‌داشت.» (پیدایش 25:19-27)

بنابر این می‌بینیم که اسحاق و ربکا دوقلو به دنیا آوردند، و آنها را عیسو و یعقوب نامیدند. آنها دو قلو بودند، اما این بدان معنا نیست که آنها مانند هم بودند! همچنان‌که عیسو رشد می‌کرد، بیشتر به امور دنیوی و فانی دلبستگی پیدا می‌کرد؛ اما یعقوب بیشتر به امور خدا که ابدی بودند توجه داشت. عیسو به وعده‌هایی که خدا در مورد ایجاد امتی جدید از نسل آنها، به جدش ابراهیم و پدرش اسحاق داده بود، توجهی نداشت. اما یعقوب به وعده‌های خدا توجه داشت.

عیسو نخست‌زاده بود. بنابراین از نظر انسانی، میراث نخست‌زادگی باید به او می‌رسید؛ و او باید پدر امتی می‌شد که خدا به جد او ابراهیم و پدرش اسحاق، وعده‌ی آن را داده بود. با این حال حتی پیش از اینکه دوقلوها متولد شوند، خدا به مادر آنها، ربکا گفت: «بزرگ، کوچک را خدمت خواهد کرد.» (پیدایش 25:23)

خدا که از قبل همه چیز را می‌دانست، اعلام نمود که میراث نخست‌زادگی و فرزندان امت جدید از نسل یعقوب بوجود خواهد آمد و نه عیسو. اما یعقوب نیز باید منتظر خدا می‌ماند و همه چیز را به دستهای کسی می‌سپرد که قادر بود، میراث او را در وقت معین، به وی عطا کند. حال بیایید ببینیم که یعقوب برای اینکه نخست‌زادگی را از عیسو -برادر بزرگتر خود- بگیرد، چه ترفندی اجرا کرد.

کتاب مقدس می‌گوید:

«روزی یعقوب مشغول پختن آش بود که عیسو بی‌رمق از صحرا بازگشت. و به یعقوب گفت: «بگذار کمی از این آش سرخ بخورم زیرا دیگر رمقی در من نمانده است!» یعقوب پاسخ داد: «اول حق نخست‌زادگی خود را به من بفروش.» عیسو گفت: «اینک، من به حال مرگ افتاده‌ام. از حق نخست‌زادگی مرا چه سود؟» ولی یعقوب گفت: «اول برایم سوگند بخور.» پس برای او سوگند خورد و حق نخست‌زادگی خود را به یعقوب فروخت. آنگاه یعقوب نان و آش عدس به عیسو داد. عیسو خورد و نوشید و سپس برخاست و رفت. بدین‌گونه عیسو حق نخست‌زادگی خود را خوار شمرد.» (پیدایش 25:29-34)

متوجه شدید عیسو چه کرد؟ او نخست‌زادگی خود را به یک کاسه آش فروخت! تصور کنید مرد ثروتمندی دو پسر دارد. او املاک بسیاری دارد و مبالغه‌ناگفتنی پول نیز در بانک پس‌انداز کرده است. پسر ارشد باید قسمت اعظم ثروت او را به ارث ببرد. با این حال روزی، پسر بزرگتر پس از بازی فوتبال به خانه می‌آید و می‌بیند که برادر کوچکش در آشپزخانه مشغول پختن قورمه‌سبزی است. پسر بزرگتر به برادر کوچک خود می‌گوید، «دارم از گرسنگی می‌میرم، کمی از آن قورمه سبزی به من بده بخورم!» اما برادر کوچکتر پاسخ می‌دهد: «همینطوری نمی‌دهم، آن را به تو می‌فروشم!» پسر بزرگتر می‌پرسد، «چقدر باید بابت آن به تو بدهم؟» برادر کوچکتر جواب می‌دهد: «حق نخست‌زادگی‌ات را!» پسر بزرگتر پاسخ می‌دهد: «فروختم! دارم از گرسنگی می‌میرم. دیگر حق نخست‌زادگی به چه دردم می‌خورد؟» بدین ترتیب، برادر بزرگتر قسم می‌خورد که، تمام حق ارث خود را به برادر کوچکتر خود ببخشد! سپس برادر بزرگتر می‌نشیند و قورمه‌سبزی را با پلو نوش جان می‌کند و پی کار خود می‌رود!

به این آدمی که املاک و خانه و ثروت و قدرت را به‌ازای یک وعده پلو با قورمه‌سبزی فروخته است، چه می‌توان گفت؟ تنها می‌توان یک چیز گفت: «عجب آدم احمقی!» همان‌گونه که این پسر ارشد، برکات و ثروت این دنیا را حقیر شمرد، عیسو نیز برکات خدا و ثروت ابدی را حقیر شمرد. چیزهایی که عیسو حقیر شمرد، بسیار با ارزش‌تر از ثروت‌های دنیا بود؛ زیرا آنچه که عیسو حقیر شمرد، حق مشارکت در ایجاد امتی جدید بود؛ نجات‌دهنده‌ی دنیا می‌بایست از بطن آن ظاهر شود.

خدا می‌خواهد با داستان عیسو و یعقوب چه چیزی به ما بیاموزد؟ خدا می‌خواهد به ما هشدار دهد که مبادا همچون عیسو ثروت ابدی را با لذت‌های فانی این دنیا عوض کنیم. گوش دهید و ببینید که کلام خداوند در این مورد چه می‌گوید:

«انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟» (متی 26:16)
«مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود همچون عیسو دنیوی نشود که به خاطر کاسه‌ای آش، حق پسر ارشد بودن خود را فروخت.» (عبرانیان 15:12-16)

عیسو فیض خدا را از دست داد؛ زیرا امور خدا برایش مهم نبود. پس خدا به ما هشدار می‌دهد: دنباله رو عیسو نباشید! برکاتی را که می‌خواهم به شما بدهم حقیر نشمارید!

شما چطور؟ آیا خواهان برکات خدا هستید؟ خدا شما را دوست دارد و می‌خواهد به شما برکت دهد، اما باید اول او، اولویت زندگی شما باشد. باید بیش از ثروت و خوراک به او بها بدهید. سپس خواهید فهمید که منظور کتاب مقدس از این آیه چیست: «آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده، خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» (اول قرنتیان 9:2)

خدا می‌خواهد به ما برکتی افزون بدهد. او می‌خواهد تمام گناهان ما را ببخشد؛ دل‌های شریر ما را عوض کند؛ ما را طاهر سازد و از محبت، شادی، آرامش و اطمینان خود، ما را پر سازد. و این برکات تنها قسمتی از میراثی است که خدا می‌خواهد به تمام فرزندان آدم ببخشد! با این حال شما باید با تمام دل خود، طالب امور ابدی باشید. کسی که مشتاقانه خواهان برکات ابدی خدا نباشد، هیچ‌گاه آنها را نخواهد یافت. جامی می‌گوید: «گل بی‌خار نچشیده است کسی - گنج بی‌رنج ندیده است کسی.»

آیا برکات خدا را نمی‌خواهید؟ پس باید ببینید خدا در کلام خود چه وعده‌ای داده است. آیا وعده‌های عالی او را می‌دانید، وعده‌هایی که بسیار عظیم و فوق از درک بشر هستند؟ آیا این وعده‌ها برایتان مهم است؟ و یا اینکه تنها در پی امور فانی دنیا هستید؟ کلام خدا به ما نشان می‌دهد که تنها دو نوع انسان در دنیا وجود دارد: کسانی که برای دنیا ارزش قائل هستند و در پی امور دنیوی هستند؛ و کسانی که برای ابدیت ارزش قائل هستند و در پی امور آسمانی هستند. شما چه نوع انسانی هستید؟

به آنچه در مزمور یکم نوشته شده است، توجه نمایید:
«خوشا به حال کسی که در مشورت شریران گام نزند

و در راه گنهکاران نایستد

و در محفل تمسخرگران ننشیند؛

بلکه رغبتش در شریعت خداوند باشد

و شبانه‌روز در شریعت او تأمل کند.

او بسان درختیست نشانده بر کناره جویبار،

که میوه خویش در موسمش آرد به بار،

و برگش نیز پژمرده نشود،

و در هر آنچه کند کام یابد.

لیکن چنین نیستند شریران

بلکه همچو کاهند که دست باد می‌راندشان.

پس شریران را در داوری تاب ایستادن نیست

و نه گنهکاران را در جمع پارسایان.

زیرا خداوند راه پارسایان را می‌پاید

اما طریق شریران به نابودی می‌انجامد.» (مزمور 1)

شما چطور؟ رهسپار کدام راه هستید؟ آیا شما طریق کسانی را می‌پیمایید که برای وعده‌های خدا، ارزش قائل هستند؟ و یا همچون عیسو وعده‌های خدا را با چیزهای فانی این دنیا عوض می‌کنید؟ کلام خدا به ما هشدار می‌دهد:

«انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟» (متی 26:16) «کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مُهر تأیید زده است.» (یوحنا 27:6) «مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود همچون عیسو دنیوی نشود که به خاطر کاسه‌ای آش، حق پسر ارشد بودن خود را فروخت.» (عبرانیان 15:12-16)

شنوندگان عزیز، برنامه‌ی امروز ما به پایان می‌رسد. به یاری خدا در برنامه‌ی بعد، داستان زندگی یعقوب را ادامه خواهیم داد....
به این هشدار کلام خدا توجه فرمایید:

«مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود همچون عیسو دنیوی نشود که به‌خاطر کاسه‌ای آش،
حق پسر ارشد بودن خود را فروخت.» (عبرانیان 15:12) 16-

خدا به شما برکت دهد.

درس بیست و چهارم
«یعقوب، اسراییل می‌شود»
پیدایش 28-32

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، درباره‌ی دوقولوهای اسحاق سخن گفتیم؛ یعنی عیسو و یعقوب. عیسو وعده‌هایی را که خدا به جدّش داده بود، حقیر شمرد و میراث نخست‌زادگی خود را به یک کاسه آش فروخت! اما یعقوب برای وعده‌های خدا ارزش قائل بود. اما بالاین‌حال، این بدان معنا نیست که یعقوب، عاری از خطا بود! یعقوب به معنای فریب‌کار است. امروز قصد داریم به مطالعه‌ی تورات ادامه دهیم و ببینیم که خدا چگونه یعقوب فریب‌کار را، تبدیل به یعقوب، مرد خدا کرد.

یعقوب یک فریب‌کار واقعی بود. کتاب مقدس که حتی خطاهای انبیاء را پنهان نمی‌کند، نشان می‌دهد که چگونه یعقوب، دو بار برادر بزرگتر خود -عیسو- را فریب می‌دهد، تا حق نخست‌زادگی را از او بگیرد. بنا به همین دلیل بود که عیسو از دست او خشمگین شد و قصد کرد او را بکشد. از این رو ربکا -مادر آنها- در خفا، یعقوب را دید و به او توصیه کرد، به نزد عموی خود لایان در حران بگریزد و در آنجا بماند تا خشم برادرش فروکش کند.

حال بیایید به کتاب پیدایش، باب بیست و هشت، نگاهی بیندازیم و ببینیم، پس از اینکه یعقوب خانه‌ی اسحاق را به قصد خانه‌ی دایی‌اش -لایان- ترک کرد، چه اتفاقی برای او افتاد. کتاب مقدس می‌گوید:

«و خوابی دید که اینک پلکانی بر زمین بر پاست که سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند. و هان خداوند بر بالای آن ایستاد و گفت: «من یهوه، خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق هستم. سرزمینی را که بر آن خفته‌ای به تو و به نسل تو خواهم داد. نسل تو همچون غبار زمین خواهند بود، و تو به غرب و شرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد. همه‌ی طوایف زمین به واسطه‌ی تو و نسل تو برکت خواهند یافت. اینک من با تو هستم و تو را هر جا که بروی محافظت خواهم کرد و تو را به این سرزمین باز خواهم آورد. زیرا تا زمانی که آنچه را به تو وعده دادم به‌جا نیاورم، رهایت نخواهم کرد.» آنگاه یعقوب از خواب برخاست و گفت: «بی‌گمان خداوند در این مکان است و من ندانستم.» پس ترسان شده، گفت: «این مکان چه ترسناک است! این جز خانه‌ی خدا نیست؛ این است دروازه‌ی آسمان.» صبح زود، یعقوب سنگی را که زیر سر نهاده بود برگرفت و آن را همچون ستونی بر پا داشت و بر سر آن روغن ریخت. و آنجا را بیت‌ئیل نامید، حال آنکه نام آن شهر نخست لوز بود.» (پیدایش 28:12-19)

پس خواندیم که خدا در رؤیایی به یعقوب ظاهر شد و همان وعده‌ای را که به جدّش ابراهیم و پدرش اسحاق داده بود، یعنی -از نسل آنها امتی عظیم ظهور خواهد کرد- را دوباره به یعقوب نیز داد. بنابراین می‌بینیم که خدا میراث نخست‌زادگی‌ای را که یعقوب از برادر بزرگش، عیسو دزدید، در پایان به او وعده می‌دهد. یعقوب این شایستگی را نداشت که پدر امت جدیدی که نجات‌دهنده‌ی دنیا از آن ظهور می‌کرد، باشد. بالاین‌حال خدا، خدای رحمت و فیض است؛ کسی که چیزهای نیکو را، به کسانی می‌دهد که شایستگی آن را ندارند. یعقوب در رؤیای خود چه دید؟ کتاب مقدس می‌گوید او «خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند.» او در رؤیای خود نردبانی دید. نردبانی که یعقوب دید، نردبانی غیر عادی بود؛ نردبانی بسیار طویل، که یک سرش روی زمین بود و سر دیگرش به آسمان و به حضور خدا می‌رسید!

خدا می‌خواست از طریق رؤیای نردبان طویل، به یعقوب نشان دهد که او می‌خواهد ارتباطی نزدیک و صمیمی با او داشته باشد. همچنین خدا می‌خواست که به یعقوب نشان دهد که نجات‌دهنده‌ای که به این دنیا می‌آید، همچون نردبانی است که فاصله‌ی میان زمین و آسمان را پر می‌کند؛ میانجی‌ای میان خدا و انسان. تا به امروز بسیاری بر این باورند که هر شخصی می‌تواند بر حسب اعمال نیکویی که انجام می‌دهد، وارد بهشت شود. بالاین‌حال، کلام خدا می‌گوید که تنها یک نردبان میان خدا و انسان وجود دارد؛ و اینکه نردبان، از سوی خدا به سوی انسان می‌آید، و نه از انسان به سوی خدا. ما فرزندان آدم، نمی‌توانیم به قوت خودمان،

خدای قدوس را خشنود کنیم. اما خدا، خدایی که پر از رحمت است، به‌خاطر محبت عظیمی که نسبت به مردم دنیا دارد، راه نجات را به سوی آدم و فرزندان گشوده است.

بنابراین، نردبانی که یعقوب در رؤیایش دید، نمادی است از میانجی‌ای که خدا و عده داد تا به این دنیا بیاید و گناهکاران را نجات دهد. این میانجی همچون نردبانی است که یعقوب میان آسمان و زمین دید؛ این همان چیزی است که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد. به آنچه کلام خدا می‌گوید گوش دهید: «زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است... تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» (اول تیموتائوس 2:5 و یوحنا 3:16) کلام خدا در مورد این موضوع، بسیار روشن است: هیچ‌کس نمی‌تواند به سوی خدا بیاید، مگر از طریق میانجی‌ای که خدا از آسمان فرستاده است.

حال بیایید ببینیم پس از اینکه یعقوب به خانه‌ی عمویش رسید، چه اتفاقی افتاد. کلام خدا می‌گوید: «انسان هر چه بکارد، همان را درو خواهد کرد.» (غلاطیان 6:7) دیدیم که چگونه یعقوب برادر بزرگتر خود را فریب داد. اکنون می‌بینیم که چگونه عموی یعقوب وی را فریب می‌دهد. عموی او لابان نام داشت، و مردی بسیار زیرک بود.

در باب بیست و نه کتاب پیدایش چنین می‌خوانیم، کلام خدا می‌فرماید:

«آنگاه لابان به او گفت: «تو از گوشت و خون منی...» پس از آنکه یعقوب یک ماه نزد لابان به سر برده بود، لابان به او گفت: «آیا چون خویش منی، باید برای‌گان خدمت کنی؟ به من بگو چه مزدی می‌خواهی؟» و اما لابان را دو دختر بود؛ دختر بزرگتر لیه نام داشت، دختر کوچکتر، راحیل. چشمان لیه کم‌فروغ بود، ولی راحیل خوش‌اندام و زیباروی بود. یعقوب دل‌باخته راحیل بود. پس گفت: «برای دختر کوچکتر راحیل هفت سال تو را خدمت خواهم کرد.» لابان گفت: «بهتر است او را به تو دهم تا به مردی دیگر. نزد من بمان.» پس یعقوب برای رسیدن به راحیل هفت سال خدمت کرد، ولی به‌سبب مهری که به راحیل داشت، در نظرش چند روزی بیش ننمود. آنگاه یعقوب به لابان گفت: «همسرم را به من بده تا به او درآیم، زیرا زمان خدمت به سر آمده است.» پس لابان همه مردم آنجا را گرد آورد و ضیافتی به پا کرد. اما چون شب شد، دخترش لیه را برگرفته، نزد یعقوب برد و یعقوب به وی درآمد. (و لابان کنیزش زلفه را به دخترش لیه به کنیزی داد.) چون صبح شد، یعقوب دید که هان لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که بر من روا داشتی؟ مگر من برای راحیل تو را خدمت نکردم؟ چرا فریب دادی؟» لابان پاسخ داد: «در ولایت ما رسم نیست که دختر کوچکتر را پیش از دختر نخستین شوهر دهیم. هفته عروسی این دختر را تمام کن و آنگاه دختر کوچکتر را نیز، در برابر هفت سال دیگر که خدمت کنی، به تو خواهیم داد.» یعقوب این را انجام داد و هفته لیه را تمام کرد. آنگاه لابان دخترش راحیل را نیز به همسری او داد (لابان کنیز خود بلهه را به دخترش راحیل به کنیزی داد.) یعقوب به راحیل نیز درآمد و راحیل را بیشتر از لیه دوست می‌داشت. و هفت سال دیگر نیز لابان را خدمت کرد.» (پیدایش 14:29-30)

بنابراین لابان، خواهرزاده‌اش -یعقوب- را فریب داد. آنچه که رخ داد، اتفاق خوبی نبود؛ اما می‌توانید مطمئن باشید که دست خدا بر تمام وقایع زندگی یعقوب، حاکم بود و همه را به خیریت یعقوب پایان می‌داد. سرانجام یعقوب، پدر دوازده پسر شد. او به مدت بیست سال، در خانه‌ی دایی خود زندگی کرد. در طول آن بیست سال، خدا بر حسب محبت خود اجازه داد، یعقوب تجربیات تلخ و دردآوری را پشت سر بگذارد، تا او را آماده کرده و ایمانش را خالص‌تر کند؛ همان‌گونه که آتش طلا را خالص‌تر می‌کند.

با این حال روزی رسید که خدا به یعقوب ظاهر شد و گفت: «به سرزمین پدرانت و نزد خویشان بازگرد و من با تو خواهم بود.» (پیدایش 31:3) از این رو یعقوب و خانواده‌اش اسباب و اثاثیه‌ی خود را جمع کردند و به راه افتادند. آنها به سوی سرزمین کنعان، سرزمینی که خدا وعده داده بود که به ابراهیم، اسحاق، یعقوب و فرزندان او می‌دهد، به راه افتادند.

و یعقوب و خانواده‌اش به سوی کنعان روانه شدند؛ در بین راه، خدا به شکل خاصی به یعقوب ظاهر شد و نام یعقوب را عوض کرد. به آنچه کتاب مقدس در باب سی و دو گفته است توجه نمایید:

«و یعقوب تنها ماند و مردی تا سپیده‌دم با او کشتی می‌گرفت. چون آن مرد دید که بر یعقوب چیره نمی‌شود، بیخ ران یعقوب را گرفت، چنان که بیخ ران او به‌هنگام کشتی با آن مرد از جای در رفت. آنگاه آن مرد گفت: «بگذار بروم زیرا سپیده بردمیده است.» اما یعقوب پاسخ داد: «تا مرا برکت ندهی نمی‌گذارم بروی.»

مرد از او پرسید: «نام تو چیست؟» پاسخ داد: «یعقوب.» آنگاه آن مرد گفت: «از این پس نام تو نه یعقوب بلکه اسرائیل خواهد بود، زیرا با خدا و انسان مجاهده کردی و چیره شدی.» آنگاه یعقوب گفت: «تمنا اینکه نامت را به من بگویی.» ولی آن مرد پاسخ داد: «چرا نام مرا می‌پرسی؟» و در آنجا او را برکت داد. پس یعقوب آنجا را فنی‌ئیل نامید و گفت: «زیرا خدا را رو به رو دیدم و با این همه جانم رهایی یافت.» (پیدایش 32: 24-30)

این داستان، داستانی شگفت‌آور و سرشار از درسهای مهم است. می‌بینیم که خدا هم چون یک انسان، بر یعقوب ظاهر می‌شود و با او کشتی می‌گیرد. چرا او با یعقوب کشتی گرفت؟ زیرا خدا می‌خواست یعقوب بداند، که در مقابل او ناتوان است. خدا می‌خواست یعقوب بداند که قوت و حکمت تنها از خدا صادر می‌شود! خدا نقشه‌های عجیبی برای یعقوب داشت، اما برکات خدا تنها نصیب کسانی می‌شود که می‌دانند با قوت خود قادر نیستند، رضایت خدا را به‌دست بیاورند. یعقوب پی برد که چقدر در برابر خدا ضعیف است. خدا به یعقوب نام تازه‌ای عطا کرد، و این نام اسرائیل است. یعقوب به‌معنای فریبکار است. اما اسرائیل به‌معنای کسی است که با خدا سلطنت می‌کند. اسرائیل، نام امتی خواهد بود که خدا وعده داده بود، فرزندان ابراهیم از بطن آن بوجود خواهند آمد. و توسط اسرائیل بود که نجات‌دهنده، قدم به عرصه‌ی دنیا می‌گذاشت. شاید مردم بپرسند: چرا خدا شخص فریبکاری همچون یعقوب را انتخاب کرد تا پدر امتی باشد که نجات‌دهنده از نسل او ظهور می‌کرد؟ ببینید کلام خدا در این مورد چه می‌گوید:

«اما خدا آنچه را که دنیا جهالت می‌پندارد، برگزید تا حکیمان را خجل سازد؛ و آنچه را که دنیا ضعیف می‌شمارد، انتخاب کرد تا قدرتمندان را شرم‌زده سازد؛ خدا آنچه را که این دنیا پست و حقیر می‌انگارد، بلکه نیستیها را، برگزید تا هستیها را باطل سازد، تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.» (اول قرنتیان 1: 27-29)

یعقوب شخصی فریبکار بود. محال بود که او بتواند با قدرت خود، خدا را راضی کند. هیچ‌چیز خوبی در او دیده نمی‌شد، مگر یک چیز: یعقوب به کلام خدا ایمان داشت. او برای وعده‌های خدا ارزش قائل بود. برای یعقوب دریافت برکات خدا از هر چیزی در این دنیا مهم‌تر بود. بنابراین خدا کاری کرد که یعقوب او را بشناسد و درنهایت او را برکت داد. خدا برطبق نقشه‌ی ازلی خود، دل یعقوب فریبکار را دگرگون ساخت و او را تبدیل به اسرائیل، مرد خدا کرد. شما چطور؟ آیا شما نیز همچون یعقوب دریافته‌اید که قادر نیستید، رضایت خدا را جلب کنید؟ ببینید کلام خدا در این مورد چه می‌گوید:

«خوشا به حال فقیران در روح، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.» (متی 3: 5)
خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد. پس خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد. (اول پطرس 5: 5-6)
از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، بسیار متشکریم. به یاری خدا، در درس بعدی خود، به داستان عجیب یوسف، پسر یعقوب خواهیم پرداخت.....
تا برنامه‌ی بعد شما را با این آیه از کلام خدا تنها می‌گذاریم:

«اما خداوند منتظر است تا با شما بر حسب فیض عمل کند؛
او برمی‌خیزد تا بر شما رحمت نماید.
زیرا یهوه خدای عدالت است؛

خوشا به حال همه‌ی آنان که برای او انتظار می‌کشند.» (اشعیا 18: 30)

درس بیست و پنجم
«فروتنی یوسف»
پیدایش 37-39

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. برنامه‌ای که در آن داستانهای انبیاء خدا را، یک به یک بررسی می‌کنیم. به مطالعه‌ی قسمت اول از کلام خدا که تورات نام دارد، ادامه می‌دهیم.

در درس گذشته، درباره‌ی نبی خدا یعقوب، که نوه‌ی بزرگ ابراهیم بود، سخن گفتیم. دیدیم که خدا به یعقوب نامی جدید عطا کرد. یعقوب به معنای فریبکار است، اما اسرائیل به معنای کسی است که با خدا سلطنت می‌کند. اکنون یعقوب دو نام داشت: یعقوب و اسرائیل. اسرائیل همچنین به معنای امتی جدید است؛ امتی که خدا وعده داده بود، از فرزندان ابراهیم یعنی اسحاق و یعقوب بوجود آورد. یعقوب، دوازده پسر داشت. از این دوازده پسر، قوم اسرائیل بوجود آمد؛ قومی که وعده‌ی ظهور نجات‌دهنده، از آن، داده شد. آیا نامهای دوازده پسر یعقوب را می‌دانید؟ آنها رئوبین، شمعون، لاوی، یهودا، زبولون، یساکار، دان، جاد، عاشر، نفتالی، یوسف و بنیامین بودند. امروز قصد داریم داستان اسارت پسران یعقوب، مخصوصاً پسر یازدهم- یوسف- را برایتان شرح دهیم. اکنون بیایید داستان عجیب یوسف را بخوانیم. از کتاب پیدایش، باب سی و هفتم برایتان قرائت می‌کنم. کلام خدا می‌فرماید:

«این است تاریخچه نسل یعقوب:

یوسف که هفده سال داشت، با برادرانش گله را شبانی می‌کرد. آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، همسران پدرش، به سر می‌برد. او از کارهای بد ایشان پدر را آگاه می‌ساخت. اسرائیل یوسف را بیش از همه پسران دیگرش دوست می‌داشت، زیرا پسر ایام پیری او بود؛ و برایش پیراهنی فاخر تهیه کرد. اما چون برادران یوسف می‌دیدند پدرشان او را بیش از همه برادرانش دوست می‌دارد، از یوسف نفرت داشتند و نمی‌توانستند با او به سلامتی سخن گویند.

و اما یوسف خوابی دید و چون آن را برای برادرانش بازگفت، نفرت آنان از او فزونی گرفت. او به برادرانش گفت: «به خوابی که دیده‌ام گوش فرا دهید: اینک ما در مزرعه، بافه‌ها می‌بستیم که ناگاه بافه من بر پا شده، بایستاد و بافه‌های شما بر بافه من گرد آمده، در برابر آن تعظیم کردند.» برادرانش گفتند: «آیا براستی بر ما پادشاهی خواهی کرد؟ و آیا حقیقتاً بر ما فرمان خواهی راند؟» پس به سبب خوابها و سخنانش، از او بیشتر نفرت داشتند.

آنگاه یوسف خوابی دیگر دید و آن را برای برادرانش بازگو کرده، گفت: «اینک خوابی دیگر دیده‌ام: هان خورشید و ماه و یازده ستاره در برابر من تعظیم می‌کردند.» اما چون آن را برای پدر و برای برادران خود بازگفت، پدرش او را توبیخ کرد و گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا براستی مادرت و من و برادرانت آمده، در برابر تعظیم خواهیم کرد؟» و برادرانش بر او حسد ورزیدند ولی پدرش آن امر را به‌خاطر سپرد.

باری، برادران یوسف برای چوپانی گله‌های پدر، به شیکیم رفته بودند، و اسرائیل به یوسف گفت: «چنانکه می‌دانی، برادرانت در شیکیم به چوپانی گله مشغولند. بیا، تا تو را نزد آنان بفرستم.» یوسف گفت: «لیبک.» پس به وی گفت: «اکنون برو و از سلامتی برادرانت و سلامتی گله آگاه شو و برایم خبر بیاور.» آنگاه یوسف را از وادی جبرون روانه کرد.

چون یوسف به شیکیم رسید، مردی او را در صحرا سرگردان یافت و از او پرسید: «چه را می‌جویی؟» پاسخ داد: «برادرانم را می‌جویم. تمنا دارم به من بگویی کجا چوپانی می‌کنند؟» آن مرد پاسخ داد: «از اینجا کوچ کرده‌اند. زیرا شنیدم که می‌گفتند: "به دوتان برویم."» پس یوسف در پی برادران رفت و آنان را در دوتان یافت.

آنها او را از دور دیدند و پیش از آن که نزدیک ایشان بیاید، دسیسه کردند که او را بکشند. و به یکدیگر گفتند: «اینک آن صاحب خوابها می‌آید! اکنون بیایید او را بکشیم و در یکی از این گودالها بیفکنیم و بگوییم

جانوری درنده او را خورده است. آنگاه ببینیم خوابهایش چه می‌شود.» اما چون رؤبین این را شنید، او را از دست ایشان رهانید و گفت: «جانش را نگیریم.» و رؤبین بدیشان گفت: «خون مریزید. او را در این گودال که در صحرا است بیفکنید، ولی دست بر او دراز مکنید.» این را گفت تا یوسف را از دست آنان برهاند و نزد پدر بازگرداند. پس چون یوسف نزد برادران رسید، پیراهن فاخر را که در بر داشت، از تن او به در آوردند و او را گرفته، در گودال افکندند. گودال خالی و بی‌آب بود.

آنگاه به غذا خوردن نشستند، و چون سر برافراشتند کاروانی از اسماعیلیان را دیدند که از جلعاد می‌آمد. آنها بر شترهای خود، بار صمغ خوشبو و بلسان و مُر داشتند که به مصر می‌بردند. یهودا به برادران گفت: «از کشتن برادرمان و کتمان خون او چه سود؟ بیایید تا او را به اسماعیلیان بفروشیم و دستان را بر او دراز نکنیم؛ زیرا او برادر ما و گوشت تن ماست.» برادرانش پذیرفتند. پس چون بازرگانان مدیانی می‌گذشتند، برادران یوسف او را کشیده، از گودال برآوردند و به بیست پاره نقره به اسماعیلیان فروختند؛ ایشان نیز او را به مصر بردند.

چون رؤبین به گودال بازگشت و دید که یوسف در گودال نیست جامه خویش را چاک زد، و نزد برادران بازگشت و گفت: «پسرک آنجا نیست! حال من کجا بروم؟» پس پیراهن یوسف را گرفته، بز نری را سر بریدند و ردا را در خونس فرو بردند. و پیراهن فاخر را فرستاده، به پدر رسانیدند و گفتند: «این را یافته‌ایم. تشخیص بده که آیا ردای پسر است یا نه؟» یعقوب پیراهن را شناخت و گفت: «ردای پسر است! جانوری درنده او را خورده است. به یقین، یوسف دریده شده است.» آنگاه یعقوب جامه بر تن چاک زد و پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسرش سوگواری کرد. پسران و دخترانش جملگی به تسلی او برخاستند، اما او تسلی نپذیرفت و گفت: «سوگوار نزد پسر به گور فرو خواهم رفت.» و پدر یوسف بر او بگریست. در این ضمن، مدیانی‌ها یوسف را در مصر به فوتیفار، که یکی از صاحبمنصبان فرعون و امیر قراولان دربار بود، فروختند. (پیدایش 37)

(باب 39) و اما یوسف را به مصر برده بودند. و مردی مصری، فوتیفار نام که یکی از صاحبمنصبان فرعون و امیر قراولان دربار بود، یوسف را از اسماعیلیانی که او را بدان‌جا برده بودند، خرید. خداوند با یوسف بود، پس او مردی کامروا شد و در خانه سرور مصری خود ماند. و سرور یوسف دید که خداوند با یوسف است، و در هر آنچه می‌کند، خداوند او را کامیاب می‌گرداند. پس لطف او شامل حال یوسف شد و یوسف او را خدمت می‌کرد. فوتیفار او را بر امور خانه خویش برگماشت و هر چه داشت به دست او سپرد. از زمانی که فوتیفار یوسف را بر امور خانه و تمام اموال خویش برگماشت، خداوند خانه آن مصری را به سبب یوسف برکت داد. برکت خداوند بر همه اموال فوتیفار، چه در خانه و چه در مزرعه، بود. پس او هر چه داشت به دست یوسف سپرد، و از هیچ چیز خبر نداشت جز نانی که می‌خورد.

و یوسف مردی خوش‌اندام و خوش‌سیما بود، و پس از گذشت زمان، نظر همسر سرورش به او جلب شد و به وی گفت: «با من همبستر شو!» اما یوسف امتناع ورزید و به همسر سرور خود گفت: «اینک سرورم از آنچه نزد من در خانه است خبر ندارد و هر چه دارد به دست من سپرده است. هیچ‌کس در این خانه بزرگتر از من نیست؛ و سرورم چیزی از من دریغ نداشته، جز تو که همسر او هستی. پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا گناه ورزم؟» و با اینکه او هر روز با یوسف چنین سخن می‌گفت، به او گوش نمی‌گرفت تا با او بخوابد یا با او باشد. اما روزی، چون یوسف به خانه درآمد تا به کار خویش بپردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود، همسر فوتیفار جامه وی را گرفت و گفت: «با من همبستر شو!» ولی یوسف جامه خویش را در دست او وا گذاشت و گریخت و بیرون رفت. چون آن زن دید که یوسف جامه خود را در دست او وا گذاشت و از خانه گریخت، خدمتکاران را صدا زد و به آنان گفت: «بنگرید، این عبرانی را نزد ما آورده تا ریشخندمان کند! او نزد من آمد تا با من همبستر شود، اما من با صدای بلند فریاد زدم. 15 و چون شنید که صدایم را بلند کرده، فریاد می‌زنم، جامه‌اش را در دست من وا گذاشت و گریخته، از خانه بیرون رفت.» پس جامه یوسف را کنار خود نهاد تا سرور او به خانه آمد. و همان حکایت را برای او بازگفت که: «آن غلام عبرانی که برایمان آوردی نزد من درآمد تا مرا ریشخند کند. ولی چون به صدای بلند فریاد برآوردم، جامه‌اش را نزد من رها کرد و از خانه بیرون دوید.»

پس چون سرور یوسف سخنان همسر خود را شنید که می‌گفت: «غلام تو با من چنین رفتار کرد»، خشم او افروخته شد. و سرور یوسف او را گرفت و به زندانی که زندانیان پادشاه در بند بودند، افکند. و او آنجا در

زندان ماند. اما خداوند با یوسف بود، و به وی محبت می‌کرد، و نظر لطف رئیس زندان را به او جلب نمود. پس رئیس زندان یوسف را بر همه زندانیانی که در بند بودند گمارد، و هر کاری در آنجا به دست یوسف انجام می‌گرفت. و رئیس زندان با آنچه به دست یوسف سپرده بود، کاری نداشت، زیرا خداوند با یوسف بود، و او را در هر چه می‌کرد، کامیاب می‌ساخت.»

بدین ترتیب داستان یوسف -پسر یعقوب- آغاز می‌شود. می‌توانیم آنچه را که امروز گفتیم، در این عبارت خلاصه کنیم: یوسف عدالت را دوست می‌داشت و از شرارت متنفر بود. او حاضر بود به زندان برود، اما لذت‌های زودگذر و فانی این دنیا را تجربه نکند. به همین خاطر، هنگامی که همسر اربابش از او خواست که با او بخوابد و مرتکب زنا شود، یوسف نپذیرفت و به او چنین پاسخ داد: «چگونه می‌توانم چنین شرارتی مرتکب شوم و نسبت به خدای خود مرتکب گناه شوم؟»

یوسف می‌دانست که نمی‌توان، هم خدا را خدمت کرد و هم گناه را! یوسف دل خود را به خدا سپرده بود. به همین خاطر است که او دوست‌دار عدالت بود و نه شرارت. یوسف نیز همچون جدش ابراهیم، به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده وعده داده بود، ایمان داشت؛ این وعده که: نجات‌دهنده از نسل او ظهور خواهد کرد و برای گناه بنی‌آدم خواهد مرد. خدا یوسف را عادل شمرد، زیرا که او به کلام خدا ایمان داشت. خدا به خاطر ایمان یوسف، گناهان او را آمرزید و به او قدرت داد تا بر گناه غلبه کند و در دنیایی پر از شرارت، به عدالت زیست کند.

خدا با یوسف راه می‌رفت، چرا که یوسف نیز با خدا راه می‌رفت. یوسف نمی‌توانست از گناه لذت ببرد، زیرا دل او، از آن خدا بود. کسی که به خدا ایمان دارد و او را می‌پرستد، آنچه را که خدا دوست دارد، او نیز دوست دارد و از آنچه خدا متنفر است، او نیز متنفر است. این همان چیزی است که کتاب مقدس اعلام می‌کند:

«هیچ‌کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد.» (متی 24:6)

«پارسایی و شرارت را چه پیوندی است و نور و ظلمت را چه رفاقتی؟» (دوم قرنتیان 14:6)

«خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. اگر بگوییم با او رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می‌زنیم، دروغ می‌گوییم و به راستی عمل نمی‌کنیم.» «اول یوحنا 5:1-6»

کسانی که حقیقتاً به خدا تعلق دارند، به کلام خدا ایمان دارند و از آن اطاعت می‌کنند. اما کسانی که از آن خدا نیستند، گناه بر آنها حاکم است. ممکن است آنها در ظاهر شخصی مذهبی باشند، اما هنوز گناه، افکار و نیاتِ دل آنها و سخنان و اعمالشان را تحت کنترل خود دارد. ممکن است که وانمود کنند، بر گناه غلبه کرده‌اند، اما قادر نیستند چنین کنند، زیرا گناه از ما قوی‌تر است. آنها قدرت روح خدا را در دلهای خود ندارند؛ قدرتی که، به کسانی که به کلام او ایمان دارند و راه نجاتی را که او تعیین کرده است انتخاب می‌کنند، عطا می‌کند. شما که امروز به برنامه‌ی ما گوش می‌دهید، آیا خدا دل شما را با قدرت خود دگرگون کرده است؟ آیا این خبر خوش را پذیرفته‌اید: اینکه نجات‌دهنده قدرت دارد، دل شما را از تمام گناهانتان پاک سازد؟ کتاب مقدس می‌گوید: «ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دلهای خود را طاهر سازید در حضور خدا فررتی کنید تا شما را سرافراز فرماید.» (یعقوب 4:8 و 10)

دوستان من، از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، از شما سپاسگزاریم. در برنامه‌ی بعدی، به یاری خدا، داستان یوسف را پی‌گیری خواهیم کرد، و خواهیم دید که چگونه به مقام نخست‌وزیری در مصر نائل می‌شود....

بر روی این آیه از کلام خدا تفکر کنید:

«خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. اگر بگوییم با او رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می‌زنیم، دروغ می‌گوییم و به راستی عمل نمی‌کنیم.» «اول یوحنا 5:1-6»

خدا به شما برکت دهد.

درس بیست و ششم
«سر بلندی یوسف»
پیدایش 40-42

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته در مورد یوسف، پسر یازدهم از دوازده پسر یعقوب، خواندیم. خواندیم که یوسف در رؤیا دید که روزی برادرانش در مقابل او تعظیم خواهند کرد. برادران یوسف او را باور نداشتند. باین حال امروز خواهیم دید که خدا به رؤیای یوسف تحقق خواهد بخشید و برادرانش در برابر او تعظیم می‌کنند. همان‌گونه که دیدیم، برادران بزرگتر یوسف از او متنفر بودند و به خاطر رؤیاهایی که می‌دید، او را اذیت می‌کردند. آنها از روی حسادت و خشم، او را به عنوان یک برده، به تاجران از نسل اسماعیل فروختند. اسماعیلیان نیز یوسف را گرفته و آن را به یکی از مقامات رسمی پادشاه مصر فروختند. اما یوسف، خادمی وفادار بود و در کارهایش صداقت داشت؛ زیرا او با خدا راه می‌رفت. یوسف جوانی خوش‌سیما بود، و زن اربابش به او نظر داشت و می‌خواست که یوسف با او هم‌خواب شود. اما یوسف این خواسته‌ی او را نپذیرفت و به او پاسخ داد: «چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا گناه ورزم؟» و زن ارباب هنگامی که دید، یوسف نمی‌خواهد با او بخوابد، در مورد یوسف به دیگران دروغ گفت و باعث شد یوسف به زندان افکنده شود. باین حال، یوسف ترجیح داد به زندان برود تا اینکه هوسهای فانی این دنیا را تجربه کند. یوسف خدا را اولویت زندگی خود قرار داده بود. یوسف به مدت دو سال در سیاه‌چال بود، اما خدا او را فراموش نکرده بود.

حال بیایید به مطالعه‌ی تورات ادامه دهیم و ببینیم که خدا چگونه شرایط را برای یوسف تغییر داد. از کتاب پیدایش، باب چهل و یکم برایتان قرائت می‌کنیم. کلام خدا می‌فرماید:

«پس از سپری شدن دو سال، فرعون در خوابی دید که بر لب رود نیل ایستاده است، و اینک هفت گاو زیبا و فربه از رود بیرون آمدند و در نیزارها به چرا مشغول شدند. سپس هفت گاو دیگر که زشت و لاغر بودند، از نیل بیرون آمدند و کنار گاوهای پیشین بر لب رودخانه ایستادند. و آن گاوهای زشت و لاغر، گاوهای زیبا و فربه را خوردند. آنگاه فرعون بیدار شد. و دوباره به خواب رفت و بار دیگر در خواب دید که هفت خوشه گندم سالم و خوب بر ساقه‌ای می‌روید. سپس، هفت خوشه دیگر روید که لاغر و از باد شرقی خشکیده بود. و آن هفت خوشه لاغر، هفت خوشه سالم و پر را بلعیدند. آنگاه فرعون بیدار شد و دریافت که خواب دیده است. بامدادان، فرعون آشفته‌خاطر بود. پس فرستاد و همه جادوگران و حکیمان مصر را فرا خواند و خوابهای خود را بدیشان بازگفت، ولی کسی نبود که بتواند آنها را برای فرعون تعبیر کند.

آنگاه رئیس ساقیان به فرعون گفت: «امروز خطایای خود را به یاد آوردم. زمانی فرعون بر خدمتگزاران خویش خشم گرفت و مرا و رئیس نانوائان را در زندان امیر قراولان در حبس گذاشت. ما هر دو در یک شب خوابی دیدیم و خواب هر یک از ما تعبیری از آن خود داشت. جوانی عبرانی در آنجا با ما بود که خدمتگزار امیر قراولان بود. ما خوابهای خود را به او بازگفتیم و او آنها را برایمان تعبیر کرد و به هر یک تعبیری مطابق خوابش داد. و درست همان‌گونه که او برای ما تعبیر کرد، روی داد؛ من را به منصب بازگردانیدند و آن مرد دیگر به دار آویخته شد.»

آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را فرا خواند. پس او را زود از سیاه‌چال بیرون آوردند. یوسف پس از تراشیدن صورت و عوض کردن جامه‌اش به پیشگاه فرعون آمد. فرعون به یوسف گفت: «من خوابی دیدم و کسی نیست که بتواند آن را تعبیر کند. ولی درباره تو شنیده‌ام که چون خوابی را بشنوی، می‌توانی آن را تعبیر کنی.» یوسف به فرعون پاسخ داد: «از من نیست، ولی خدا فرعون را پاسخی نیکو خواهد داد.» (پیدایش 41: 1-6)

فرعون خواب خود را به یوسف بازگو کرد. و سپس به یوسف چنین گفت :
....«من این را به جادوگران گفتم، ولی کسی نبود که بتواند برای من توضیح دهد.

یوسف به فرعون گفت: «هر دو خواب فرعون یکی است. خدا آنچه را که قصد انجامش دارد، به فرعون گفته است. هفت گاو خوب، هفت سال است و هفت خوشه خوب، هفت سال. هر دو خواب یکی است. هفت گاو لاغر و زشت که پس از آنها بیرون آمدند و نیز هفت خوشه خالی که از باد شرقی خشکیده بود، هفت سال خشکسالی است. چنانکه به فرعون گفتم، خدا آنچه را که قصد انجام آن دارد، به فرعون نمایانده است. اینک هفت سال فراوانی بسیار در سرتاسر سرزمین مصر می‌آید، ولی پس از آن، هفت سال قحطی پدید خواهد آمد، و همه فراوانی در سرزمین مصر فراموش خواهد شد و قحطی این سرزمین را تباہ خواهد کرد. و فراوانی در آن معلوم نخواهد بود، به سبب قحطی که پس از آن خواهد آمد، زیرا که بسیار سخت خواهد بود. و تکرار خواب فرعون بدین معناست که این امر از جانب خدا تعیین شده و خدا آن را به‌زودی به انجام خواهد رسانید. پس اکنون فرعون باید مردی بصیر و حکیم بیابد و او را بر سرزمین مصر بگمارد. نیز فرعون باید ناظران بر زمین بگمارد که در طول هفت سال فراوانی، یک پنجم محصول مصر را بگیرند. و همه آذوقه این سالهای نیکو را که خواهد آمد، گرد آورند و غله را زیر دست فرعون ذخیره کنند و خوراک در شهرها نگاه دارند. این آذوقه باید برای مملکت به جهت هفت سال خشکسالی که در سرزمین مصر خواهد آمد ذخیره شود، تا مملکت در اثر خشکسالی تباہ نگردد.»

فرعون و همه خدمتگزارانش این سخن را پسندیدند. پس فرعون به خدمتگزارانش گفت: «آیا کسی را مانند این مرد توانیم یافت، مردی که روح خدا در او باشد؟» آنگاه فرعون به یوسف گفت: «چون خدا همه اینها را بر تو آشکار کرده است، پس هیچ‌کس همچون تو صاحب بصیرت و حکمت نیست. تو را بر خانه خود می‌گمارم و تمامی مردم من به فرمان تو گردن خواهند نهاد. تنها بر تخت سلطنت، از تو بالاتر خواهم بود.» پس فرعون به یوسف گفت: «بنگر که تو را بر تمامی سرزمین مصر گماشته‌ام.» آنگاه فرعون انگشتی خویش را از دست بیرون کرد و آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به ردای کتان فاخر آراست و طوقی زرین بر گردنش نهاد. و او را بر اربه دوم خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می‌کردند: «زانو زنید!» این‌گونه فرعون یوسف را بر تمامی سرزمین مصر برگماشت. به‌علاوه، فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، ولی بدون اجازه تو هیچ‌کس در سراسر سرزمین مصر حق ندارد حتی دست یا پای خود را دراز کند.» و فرعون یوسف را صَفَنَاتِ فَعْنِیَح نامید و اَسِنَات دختر فوطی‌فارع، کاهن اون را به او به زنی داد. و یوسف با اقتدار بر سرزمین مصر بیرون رفت.

یوسف سی ساله بود که به خدمت فرعون پادشاه مصر درآمد. و یوسف از پیشگاه فرعون بیرون رفته، در سراسر سرزمین مصر می‌گشت. در هفت سال فراوانی، زمین محصول بسیار داد. یوسف همه آذوقه را که در آن هفت سال فراوانی در مصر فراهم آمده بود، گرد آورد و در شهرها ذخیره نمود. او آذوقه فراهم آمده از مزرعه‌های اطراف هر شهر را در همان شهر گذاشت. یوسف غله بسیار زیاد همچون ریگ دریا، ذخیره کرد، تا آنجا که از حساب کردن آنها دست برداشت، زیرا از حساب افزون بود.

پیش از آن که سالهای خشکسالی فرا رسد، دو پسر برای یوسف زاده شد. اَسِنَات دختر فوطی‌فارع، کاهن اون، آنها را برای او بزاد. یوسف نخست‌زاده‌اش را مَنَسی نامید، زیرا گفت: «خدا تمامی مشقت من و همه خانه پدرم را از یاد من برده است.» او پسر دومش را اِفرایم نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در سرزمین مذلتم بارآور ساخته است.»

و هفت سال فراوانی که در سرزمین مصر بود، به پایان رسید و همان‌گونه که یوسف گفته بود، هفت سال خشکسالی آمدن آغاز کرد. همه سرزمینها را قحطی فرا گرفت، ولی در سراسر سرزمین مصر خوراک بود. و چون تمامی سرزمین مصر به گرسنگی گرفتار شدند، مردم برای خوراک نزد فرعون فریاد برآوردند. آنگاه فرعون به تمامی مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه به شما می‌گوید بکنید.» پس آنگاه که قحطی همه مملکت را فرا گرفته بود، یوسف انبارها را گشوده، غله را به مصریان می‌فروخت، زیرا قحطی در سرزمین مصر بسیار سخت بود. به‌علاوه تمامی مردمان روی زمین برای خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحطی بر تمامی زمین بسیار سخت بود. (پیدایش 41: 17-57)

و اما یعقوب چون آگاه شد که در مصر غله برای فروش یافت می‌شود، به پسرانش گفت: «چرا به یکدیگر می‌نگرید؟» و افزود: «اینک شنیده‌ام که در مصر غله برای فروش هست. بدان‌جا بروید و برای ما غله بخرید تا زنده بمانیم و نمیریم.» پس ده تن از برادران یوسف رفتند تا از مصر غله بخرند. اما یعقوب، بنیامین برادر

یوسف را همراه برادرانش نفرستاد زیرا گفت مبادا زیانی به او برسد. پس پسران اسرائیل نیز از جمله کسانی بودند که برای خرید غله رفتند، چراکه قحطی سرزمین کنعان را نیز فرا گرفته بود.

حال، یوسف حاکم ولایت بود. او بود که به همهٔ مردمان آن سرزمین غله می‌فروخت. پس برادران یوسف آمدند و در برابر او تعظیم کرده، روی بر زمین نهادند. یوسف چون برادران خود را دید آنها را شناخت، اما با ایشان همچون بیگانه رفتار کرد، و به‌درستی با ایشان سخن گفت و پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» پاسخ دادند: «از سرزمین کنعان آمده‌ایم تا غله برای خوراک بخریم.» هرچند یوسف برادرانش را شناخت، ولی آنان او را نشناختند. آنگاه او خوابهایی را که دربارهٔ آنها دیده بود به یاد آورد. «(پیدایش 42: 1-9)

دیدید که چه اتفاقی افتاد؟ برادران بزرگتر یوسف، در مقابل برادر کوچکشان تعظیم کردند؛ دقیقاً همان‌گونه که یوسف سالها پیش در خواب دیده بود! آنها در مقابل همان یوسفی که از او منتظر بودند، او را رد کردند و می‌خواستند بکشند، تعظیم کردند! یوسف بلافاصله برادران خود را شناخت، اما آنها او را نشناختند؛ زیرا بیش از بیست سال بود که او را ندیده بودند! در درس بعدی به یاری خدا، داستان یوسف را به پایان خواهیم رساند و خواهیم دید که چگونه یوسف خود را به برادران خود می‌شناساند.

اما درس امروز چه تعلیمی برای ما دارد؟ خدا می‌خواهد توسط داستان یوسف و برادرانش به ما چه بیاموزد؟ خدا می‌خواهد به ما بگوید: آنچه میان یوسف و برادرانش رخ داد، تصویری است از رویداد بزرگی که میان نجات‌دهنده‌ی دنیا و فرزندان آدم رخ می‌دهد. دوستان، اگر از درس امروز خود تنها یک چیز بخواهیم بیاموزیم، آن این است: یوسف سایه‌ای بود از نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده داده بود به جهان می‌فرستد. داستان یوسف حداقل صد جزء دارد (واقع و شباهت) که همه پرتویی (نمونه، تصویری) از داستان نجات‌دهنده هستند؛ نجات‌دهنده‌ای که باید هجده قرن بعد، ظهور می‌کرد. مسلماً، فرصت نیست که در این برنامه، تمام این شباهت‌ها را بررسی کنیم، اما می‌خواهیم سه شباهت، از این شباهت‌ها را برایتان بیان کنیم :

1) اول دیدیم که برادران یوسف، هم او و هم خوابهایش را رد کردند. آنها از او منتظر بودند، به او توهین کردند و حتی او را فروختند. همین بلاها بر سر نجات‌دهنده‌ای که خدا به این جهان فرستاد آمد. مردم دنیا هم نجات‌دهنده و هم پیغام او را رد کردند - به او ناسزا گفتند، بر او جفا رساندند، و حتی او را بر صلیب میخکوب کردند.

2) تصویر دوم این است: مردم در ابتدا یوسف را تحقیر کردند و او را به زندان انداختند. اما با این حال در زمانی که خدا تعیین کرده بود، پادشاه مصر او را بر مسند رهبری مصر نشاند؛ و به تمام کسانی که از گرسنگی در حال مرگ بودند، اعلام نمود: «نزد یوسف بروید، او جان شما را نجات خواهد داد!» به همین شکل هم خداوند خدا، در مورد نجات‌دهنده‌ای که به این دنیا فرستاد، می‌گوید: نزد نجات‌دهنده‌ای که من برایتان فرستاده‌ام بروید! او حافظ جانهای شماست؛ خدا منشأ حیات است! اگر خود را به او تسلیم کنید، دیگر هیچ‌گاه در دل خود گرسنگی نخواهید کشید و جان شما تا به ابد زنده خواهد بود.

3) سومین شباهت میان نجات‌دهنده و یوسف بی‌ظن است. در پایان، برادران یوسف خود را به او تسلیم کردند. آنها چاره‌ای نداشتند، جز اینکه، در مقابل همان کسی که دست رد به سینه‌اش زده بودند و او را حقیر کرده بودند، به خاک بیفتند! به همین شکل هم کلام خدا اعلام می‌کند که نجات‌دهنده، همان کسی که بسیاری او را بی‌حرمت ساختند و او را رد کردند، روزی برای دآوری به این دنیا خواهد آمد. در آن روز تمام مردم دنیا، در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد؛ همه پی خواهند برد، او همان کسی است که خدا او را به‌عنوان نجات‌دهنده و داور تمام دنیا برگزیده است!

شنوندگان عزیز، شما چطور؟ آیا خود را به نجات‌دهنده، کسی که خدا او را برگزیده تا شما را از دآوری ابدی برهاند، تسلیم کرده‌اید؟ یا اینکه دست روی دست می‌گذارید تا فرصت را از دست بدهید، و روز دآوری فرا برسد و مجبور شوید در برابر او سر تعظیم فرود آورید.

برنامه‌ی ما در اینجا به پایان می‌رسد؛ اما این بدان معنا نیست که دیگر درس امروز را فراموش کنید!..... خدا به شما برکت دهد و چشمان شما را بر روی حقایق امروز بگشاید. کلام خدا می‌گوید:

«کلام بس مطمئن انبیا را داریم که نیکوست بدان توجه کنید، چرا که همچون چراغی در مکان تیره و تاریک می‌درخشد.» (دوم پطرس 1: 19)

درس بیست و هفتم
«یوسف و ادامه‌ی داستان»
پیدایش 42-50

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم کنیم.

در دو برنامه‌ی گذشته، در مورد یوسف بن یعقوب سخن گفتیم. امروز قصد داریم ادامه‌ی داستان یوسف را بررسی کنیم؛ و بدین سان به پایان قسمت اول کتاب تورات، یعنی پیدایش برسیم. تاکنون دیدیم که یعقوب-نوه‌ی ابراهیم- دوازده پسر داشت. یوسف پسر یازدهم بود. آنها همه در سرزمین کنعان زندگی می‌کردند؛ سرزمینی که همانطور که می‌دانید خدا به فرزندان ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده داده بود. هنگامی که یوسف جوانی بیش نبود، در خواب دید که برادران بزرگش، روزی در مقابل او تعظیم خواهند کرد. اما برادران بزرگش، او و خوابهایش را تحقیر می‌کردند و سرانجام او را به‌عنوان یک برده فروختند، و یوسف به سرزمین مصر منتقل شد. با این حال خدا یوسف را از تمام مشقتهاش نجات داد و به او حکمت بخشید تا خواب فرعون- پادشاه مصر- را تعبیر کند. یوسف به یاری خدا پیشگویی کرد: هفت سال قحطی شدید بر سرزمین مصر واقع خواهد شد. از این رو فرعون یوسف را به‌عنوان حاکم عالی، بر تمام سرزمین مصر گماشت.

پس از اینکه هفت سال فراوانی به پایان رسید، دیدیم خشکسالی‌ای که یوسف پیشگویی کرده بود، در سرزمین مصر و کنعان به‌وقوع پیوست. با این حال، در سرزمین مصر به‌خاطر فیض و حکمتی که خدا به یوسف بخشیده بود، در انبارها غله به فراوانی ذخیره شده بود.

هنگامی که یعقوب شنید در مصر غله فراوان است، ده برادر بزرگتر یوسف را فرستاد تا مقداری غله بخرند. اما بنیامین را همراه آنان نفرستاد، تا مبادا آسیبی ببیند. سپس، دیدیم که ده برادر بزرگتر یوسف به مصر رسیدند و در مقابل برادر کوچک خود به خاک افتادند، و بدین ترتیب خوابی که یوسف گفته بود، تحقق یافت. یوسف برادران بزرگتر خود را شناخت، اما آنها او را نشناختند، زیرا بیش از بیست سال بود که او را ندیده بودند و به گمانشان یوسف مرده بود.

امروز این داستان را به پایان خواهیم رساند و خواهیم دید که چگونه یوسف خود را به برادرانش شناساند. یوسف بلافاصله هویت خود را بر برادرانش فاش نساخت، زیرا می‌خواست بداند که آیا دل‌های ریاکار و شریر آنها تغییری کرده است یا خیر. کتاب مقدس می‌گوید: «یوسف چون برادران خود را دید آنها را شناخت، اما با ایشان همچون بیگانه رفتار کرد، و به‌درستی با ایشان سخن گفت و پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» پاسخ دادند: «از سرزمین کنعان آمده‌ایم تا غله برای خوراک بخریم.» (پیدایش 42:7)

یوسف سؤالات بسیاری از آنها پرسید و به آنها برچسب جاسوسی زد و آنها را به زندان افکند. یوسف می‌خواست که آنها قدری به وضعیت زندگی و دل‌هایشان فکر کنند. سه روز بعد، یوسف به آنها اجازه داد که بروند؛ اما یکی از آنها را در زندان نگاه داشت، و به آنها گفت، بروند برادر کوچک خود -بنیامین- کوچکترین فرزند پدرشان را همراه خود بیاورند.

پس از ماه‌های بسیار، برادران بزرگتر همراه با بنیامین به مصر بازگشتند تا غله بیشتری بخرند. پس از اینکه به مصر رسیدند، باری دیگر به ملاقات یوسف رفتند- حاکم سرزمین مصر- اما آنها هنوز او را نمی‌شناختند. یوسف آنها را به خانه‌ی خود برد، و باعث شد که آنها بسیار بترسند. سپس جشن بزرگی برای آنها برپا کرد و آنها را بر طبق سن، از بزرگ به کوچک پشت میز نشاند. به بنیامین پنج بار بیشتر از بقیه غذا دادند. شاید یوسف داشت برادران خود را امتحان می‌کرد تا ببیند که آیا همان‌گونه که نسبت به او حسادت می‌کردند، نسبت به برادر کوچکتر خود نیز حسادت می‌کنند یا خیر. به هر حال هیچ‌یک از آنها نسبت به برادر کوچک خود، حسادتی نشان نداد.

پس از جشن، یوسف به نوکر خود دستور داد، کیسه‌های آنها را از غله پر کنند و جام نقره‌ای را در کیسه‌ی بنیامین مخفی کنند. پس از اینکه برادران یوسف، مصر را به قصد کنعان ترک کردند، یوسف مباشر خود را

در پی آنها فرستاد تا آنها را به دزدی متهم کند. پس از اینکه مباشر آنها را دستگیر کرد، گفت: «چرا پاسخ نیکویی را با بدی دادید؟ آیا این جامی نیست که سرور من از آن می‌نوشد و با آن فال می‌گیرد؟ شما کار بدی کرده‌اید.» (پیدایش 44: 4-5)

مباشر تمام کیسه‌ها را گشت، و از کیسه‌ی برادر بزرگتر شروع کرده، به برادر کوچک ختم کرد؛ و جام را در کیسه بنیامین یافت! در این هنگام برادران بزرگتر یوسف، جامه‌های خود را پاره کردند، و به شهر بازگشتند و به پاهای یوسف افتادند. سپس یوسف به آنها گفت: «چه کار کردید؟ فکر کردید می‌توانید مرا فریب دهید؟» یهودا، پسر چهارم یعقوب به او گفت: «چه بگوییم؟ چگونه ثابت کنیم که بی‌گناهیم؟ خدا گناه و خطایای ما را آشکار کرده است! ما غلام تو هستیم، ما به همراه کسی که جام را در کیسه‌اش یافتی!» یوسف پاسخ داد: «تنها کسی که جام در کیسه‌اش پیدا شد غلام من است. بقیه‌ی شما به سلامت نزد پدر خود بروید.» سپس یهودا نزد یوسف آمد و دوباره به او درباره‌ی عذابی که پدرشان در نبود بنیامین می‌کشید گفت. سپس یهودا نزد یوسف التماس کرد که بر آنها رحم کند؛ به بنیامین اجازه دهد نزد پدر خود بازگردد. و همچنین یهودا از یوسف خواست که او بجای بنیامین غلام او شود. هنگامی که یوسف دید بردارانش به خاطر گناهان گذشته‌ی خود چه عذابی می‌کشند، و اینکه چقدر برای برادر و پدر خود خواهش و التماس می‌کنند، فهمید که برادران بزرگش، واقعاً توبه کرده‌اند. او می‌دانست که دیگر زمان آن رسیده که خود را به برادرانش بشناساند! کلام خدا می‌فرماید:

«و یوسف دیگر نتوانست نزد کسانی که در حضورش ایستاده بودند، خودداری کند و فریاد برآورد: «همه را از نزد من بیرون کنید!» پس هنگامی که یوسف خود را به برادرانش شناسانید، کسی دیگر آنجا نبود. و او به صدای بلند گریست، چندان که مصریان و اهل خانه فرعون نیز صدایش را شنیدند. یوسف به برادرانش گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» ولی برادرانش نتوانستند به او پاسخ دهند، زیرا از حضور وی هراسان گشته بودند.

آنگاه یوسف به برادرانش گفت: «نزدیک من بیایید.» و نزدیک آمدند. سپس گفت: «مَنم، یوسف، برادر شما، همان که او را به مصر فروختید! و اکنون مضطرب نباشید و از این که مرا به اینجا فروختید بر خود خشم مگیرید، زیرا برای حفظ جانها بود که خدا مرا پیشاپیش شما فرستاد. چرا که هم‌اکنون دو سال است که قحطی بر این سرزمین حکمفرما است و پنج سال دیگر نیز نه شخم خواهد بود نه درو. اما خدا مرا پیشاپیش شما فرستاد تا برای شما باقیماندگانی بر زمین نگاه دارد و به رهایی عظیم جانتان را زنده نگاه دارد. پس این شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید بلکه خدا بود. او مرا پدر بر فرعون و سرور بر تمامی اهل خانه او و فرمانروای سرتاسر سرزمین مصر ساخت. اکنون بشتابید و نزد پدرم رفته، به او بگویید: "پسرت یوسف چنین می‌گوید: خدا مرا سرور مصر گردانیده است. نزد من بیا و تأخیر مکن. تو و فرزندان و نوه‌هایت، و گله‌ات و رمه‌ات و هر آنچه داری، در ناحیه جوشن ساکن شو تا نزدیک من باشی. در آنجا برای تو تدارک خواهم دید، زیرا هنوز پنج سال از قحطی باقی است. مبادا تو و اهل خانه‌ات و همه کسانت فقیر گردید." اینک شما به چشم خود می‌بینید و برادرم بنیامین نیز می‌بیند، که براستی این منم که با شما سخن می‌گویم. پس پدر مرا از همه جلالی که در مصر دارم و از هر آنچه دیده‌اید، خبر دهید. و هر چه زودتر پدرم را به اینجا بیاورید.» آنگاه بر گردن برادرش بنیامین آویخت و بگریست و بنیامین نیز بر گردن وی بگریست. و یوسف همه برادرانش را بوسید و بر ایشان گریست. سپس برادرانش با وی سخن گفتند.» (پیدایش 45: 1-15)

پس از این، برادران یوسف آماده شدند که به خانه‌ی پدر خود بروند. و همان‌گونه که فرعون دستور داده بود، یوسف به آنها اربابهایی داد و برای سفر آنها تدارک دید.

پس ایشان از مصر برآمده، نزد پدرشان یعقوب به سرزمین کنعان رفتند. و به پدرشان گفتند: «یوسف هنوز زنده است! او حاکم تمامی سرزمین مصر است.» آنگاه دل او ضعف کرد، زیرا سخن آنان را باور نکرد. ولی چون همه سخنانی را که یوسف به ایشان گفته بود برای او بازگفتند، و اربابهایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود دید، پدرشان یعقوب جان تازه‌ای گرفت. و اسرائیل گفت: «این برایم کافی است! پسر یوسف هنوز زنده است. می‌روم و پیش از مردنم او را خواهم دید.» (پیدایش 45: 25-28)

پس از آن، کتاب‌مقدس به ما می‌گوید که، چگونه یعقوب و خانواده‌اش از زمین کنعان خارج شدند و به سوی مصر حرکت کردند. یعقوب در میان راه، قربانی‌ای به خدا تقدیم کرد، و در آنجا خدا با او سخن گفت:

«یعقوب! یعقوب!» پاسخ داد: «لیبیک!» خدا گفت: «مَنمَ خدا، خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر ترسان مباش، زیرا در آنجا تو را قومی بزرگ خواهم ساخت. من خود با تو به مصر خواهم آمد و نیز من خود تو را به یقین باز خواهم آورد. و دست خود یوسف چشمانت را خواهد بست.» (پیدایش 3:46-4)

یعقوب و خانواده اش پس از سفری طولانی به مصر رسیدند. یعقوب چقدر خوشحال بود از اینکه پس از سالها می توانست پسرش یوسف را ببیند! پس یعقوب که اسرائیل نامیده شده بود و خانواده اش، در زمین جوشن مصر ساکن شدند. و نسل آنها در آنجا، روز به روز بیشتر شد و طایفه های بسیار بزرگی شکل گرفت. یعقوب به مدت هفده سال در مصر زندگی کرد. در مجموع او 147 سال زندگی کرد. از این رو یعقوب پدر طوایف اسرائیل، در گذشت و نزد خدا به آسمان رفت. یوسف و برادرانش و تمام مردم مصر به مدت هفتاد روز، برایش ماتم گرفتند. پسران یعقوب، او را در زمین کنعان و در قبر جدشان - ابراهیم - دفن کردند.

کتاب مقدس در باب آخر کتاب پیدایش، یعنی باب پنجاه، چنین می گوید:

«چون برادران یوسف دیدند که پدرشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف از ما کینه داشته باشد انتقام همه آن بدی را که در حق او کردیم از ما خواهد گرفت..... یوسف ایشان را گفت: «مترسید. زیرا مگر من در جای خدا هستم؟ شما قصد بد برای من داشتید، اما خدا قصد نیک از آن داشت تا کاری کند که مردمان بسیاری زنده بمانند، چنانکه امروز شده است. پس مترسید. من نیازهای شما و فرزندان شما را برآورده خواهم کرد.» و بدین گونه آنان را تسلی بخشید و سخنان دل آویز به آنان گفت.

و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگی کرد..... و آنگاه یوسف به برادرانش گفت: «من به زودی می میرم؛ اما به یقین خدا به یاری شما خواهد آمد و شما را از این سرزمین، به سرزمینی که درباره آن برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد، خواهد برد.» 25 سپس یوسف پسران اسرائیل را سوگند داده، گفت: «به یقین خدا به یاری شما خواهد آمد، و شما باید استخوانهای مرا از این مکان ببرید.» پس یوسف در صد و ده سالگی در سرزمین مصر بمرد و او را مومیایی کردند و در تابوت نهادند.» کتاب پیدایش با این عبارات به پایان می رسد. «و یوسف..... و او را مومیایی کردند، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.» این کتاب که با پیدایش حیات آغاز می شود، با داستان مرگ به پایان می رسد. به خاطر گناه آدم، مرگ گریبان گیر تمام انسانها شد. چه بخواهید یا نخواهید، «مزد گناه مرگ است!» (رومان 6:23) حتی مرد خوبی مثل یوسف، که نام حافظ حیات بر وی بود، باید می مرد؛ زیرا او نیز از نسل آدم بود و ریشه ی گناه، هنوز در او مانده بود. یوسف، به یاری خدا توانست، مانع آن شود که مردم مصر و خانواده اش از گرسنگی بمیرند؛ اما نتوانست آنها را از مرگ برهاند. اما ما می توانیم با دلهایی سرشار از شادی خدا را شکر کنیم، زیرا خدا در کتاب پیدایش وعده می دهد که نجات دهنده ای شایسته به این دنیا می فرستد که بر مرگ غلبه خواهد کرد. مرگ، پیامد گناه است. ریشه ی گناه، شرارت است و شرارت در دل انسان. مجازات گناه، مرگ و جهنم است. نجات دهنده ای که خدا وعده داده است که به این دنیا می فرستد، بر مرگ و گناه و غلبه کرده است و قادر است، زندگی کسانی را که به او ایمان بیاورند، دگرگون سازد.

شنوندگان عزیز، آیا می دانید این نجات دهنده به طور کامل، بر شیطان و گناه، مرگ و جهنم غلبه کرده است؟ و به تمام کسانی که به او ایمان آورند، حیات جاودانی عطا می کند؟ کتاب مقدس درباره ی نجات دهنده چنین می گوید: «متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل، زیرا به یاری قوم خویش آمده و ایشان را رهایی بخشیده است. او برای ما شاخ نجاتی در خاندان خادمش داوود، بر پای داشته است، چنانکه از دیرباز به زبان پیامبران مقدس خود وعده فرموده بود!» (لوقا 1:68-70) آمین

در برنامه ی بعدی، به یاری خدا به دومین کتاب تورات که خروج نام دارد، خواهیم پرداخت..... به این آیه از کتاب مقدس که در واقع خلاصه ای است از کتاب پیدایش فکر کنید:

«اما جایی که گناه افزون شد، فیض بی نهایت افزونتر گردید!» (رومان 5:20)

خدا به شما برکت دهد.

درس بیست و هشتم
«بازنگری کتاب اول تورات»
پیدایش - 1 خروج 1

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. ما هنوز تورات را مطالعه می‌کنیم. همان‌گونه که می‌دانید، تورات اولین کتاب از نوشته‌های انبیاء است و خود به پنج کتاب دیگر تقسیم می‌شود. اولین قسمت، پیدایش نام دارد. در برنامه‌ی گذشته‌ی خود، کتاب پیدایش را به پایان رساندیم. امروز دومین قسمت از تورات را آغاز می‌کنیم، که خروج نام دارد. کتاب خروج، شامل داستانهای عجیب و حیرت‌انگیزی است، از رهایی بنی‌اسرائیل از اسارت، در سرزمین مصر به دست خدا. پیش از اینکه به کتاب خروج بپردازیم، بیائید نگاهی بیندازیم به آنچه که در کتاب اول کتاب مقدس خواندیم. مهم است که چشم‌اندازی کامل از کتاب پیدایش داشته باشیم؛ زیرا کتاب پیدایش بنیادی است که خدا قرار داده است تا ما بتوانیم آنچه را که در دیگر کتب انبیاء نوشته شده است، درک کرده و به آن ایمان بیاوریم.

آیا اولین آیه‌ی کتاب پیدایش را به یاد دارید؟ در آیه‌ی اول پیدایش می‌خوانیم: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» این بسیار مهم است. «در آغاز خدا!» هنگامی که چیزی وجود نداشت، یک نفر وجود داشت. و آن خدا بود! سپس دیدیم که چگونه خدا میلیونها فرشته‌ی مقدس آفرید، تنها با قدرت کلام ازلی و روح قدوس خود. خدا فرشتگان آفرید تا او را خدمت کنند و تا به ابد او را بپرستند. در میان فرشتگان، فرشته‌ای بود که از همه زیباتر و و حکیم‌تر بود. و آن فرشته زهره بود. اما کتاب مقدس به ما می‌گوید: زمانی فرا رسید که مغرور شد و خدا را در دل خود حقیر شمرد. زهره و دیگر فرشتگان توطئه چیدند که بر علیه خدا شورش کنند. با این حال، هیچ‌کس نمی‌تواند بر خدا غلبه کند. خدا نمی‌تواند کسانی را که بر علیه او می‌ایستند، تحمل کند. از این رو خدا شیطان و فرشتگان شریر را، از حضور خود راند و نام شیطان را که به معنای دشمن است، بر زهره نهاد. و پس از اینکه خدا شیطان و فرشتگانش را بیرون کرد، آتش جهنم را برای آنها خلق کرد. کتاب مقدس می‌گوید، که خدای عادل در روز داوری، شیطان و تمامی همراهانش را به آتش خواهد افکند.

سپس خواندیم که خدا برای انسانهایی که قصد داشت آنها را خلق کند، دنیایی خلق نمود. انسان مهمترین مخلوقی است که خدا خلق کرده است؛ زیرا انسان به صورت خدا آفریده شد! خدا می‌خواست رابطه‌ای عمیق و عالی با انسان داشته باشد. به همین خاطر است که او ذهنی در انسان قرار داد تا بتواند خدا را بشناسد؛ قلبی به او داد که بتواند خدا را دوست داشته باشد، و اراده‌ای به او بخشید که بتواند از خدا اطاعت نماید.

سپس، دیدیم که خدا انسانهایی را که آفرید در آزمایش قرار داد. خدا به آدم هشدار داد: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزاده بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زهار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به یقین خواهی مرد.» یعنی: تا به ابد از من جدا خواهی شد!

با این حال دیدیم که اجداد ما- آدم و حوا- اطاعت از شیطان و خوردن از درختی را که خدا آن را منع کرده بود، انتخاب کردند. از این رو کلام خدا می‌فرماید: «همان‌گونه که گناه به واسطه‌ی یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه‌ی گناه، مرگ آمد، و بدین سان مرگ دامنگیر همه‌ی آدمیان گردید...» (رومیان 5:12) درست بهمانند اینکه، بیماری مسری‌ای در میان انسانها شایع شده باشد. به خاطر گناه آدم، همه‌ی ما گناهکاریم. به خاطر گناه آدم لیاقت همه، مرگ و رویارویی با داوری خدا است.

سپس دیدیم که خدا آدم و حوا را به خاطر گناهشان از باغ بهشت بیرون کرد. با این حال، خدا پیش از اینکه آنها را بیرون کند، اعلام کرد که قصد دارد نجات‌دهنده‌ای را برای نجات آدم و حوا، از سلطه‌ی شیطان و عقوبت گناه، به زمین بفرستد. خدا بر طبق تدبیر عالی خود، برای نجات گناهکاران، نقشه‌ای داشت. نقشه‌ی او این بود که انسانی کامل را، که به گناه آدم آلوده نباشد، به این دنیا بفرستد. این انسان عادل، با میل و اراده خود، حاضر شد خون خود را برای گناه بنی‌آدم بریزد. خدا بدین طریق، می‌توانست گناه انسانها را ببخشد، بدون اینکه عدالت خود را نادیده انگارد. حقیقتاً آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده و عده داده بود، و عده‌ای بسیار عجیب بود!

سپس دیدیم که چگونه خدا آن وعده‌ی عالی را با قربانی چند حیوان و تهیه‌ی لباس از پوست آنها برای آدم و حوا تأیید کرد. خدا به آدم و حوا تعلیم می‌داد که «مزد گناه مرگ است» و «بدون ریختن خون آمرزشی نیست».

پس از آن در مورد اولین فرزندان آدم خواندیم. دیدیم که هابیل بره‌ای بی‌عیب به حضور خدا قربانی کرد؛ که در واقع، خود نمادی بود از نجات‌دهنده‌ای که به این دنیا می‌آمد و برای گناهکاران جان خود را می‌داد. و دیدیم که قائن سعی کرد، با سعی و تلاش انسانی خود به خدا نزدیک شود، و آنچه را که بر زمین کشت کرده بود، به خدا تقدیم کرد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «خداوند هابیل و هدیه‌ی او را منظور داشت، ولی قائن و هدیه‌اش را منظور نداشت.» چرا خدا قربانی قائن را نپذیرفت؟ زیرا شریعت خدا نمی‌گوید: «مزد گناه، اعمال نیکو است!» بلکه می‌گوید: «مزد گناه مرگ است!» و «بدون ریختن خون آمرزشی نیست!» خدا از قائن خواست تا توبه کند و راه عدالتی که خود مقرر کرده بود بپذیرد؛ اما قائن خشمگین شد، و برادر کوچکتر خود هابیل را کشت.

اکثر فرزندان آدم پیرو قائن بودند؛ تا حدی که کلام خدا می‌گوید در زمان نوح، خدا «دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس.» خدا به خاطر دل‌پر از شرارت انسان، خواست دنیا را در زیر آب غرق کند، تا گناهکاران عصیانگر را از روی زمین پاک کند. در آن زمان پر از شرارت تنها نوح بود که به خدا ایمان داشت؛ خدایی که به او گفته بود، کشتی بزرگی بسازد تا پناهگاهی باشد برای تمام کسانی که می‌خواهند وارد آن شوند. در حالیکه نوح مشغول ساختن کشتی بود، خدا در این مدت، به انتظار گناهکاران بود. با این حال هیچ‌کس توبه نکرد و وارد کشتی نشد. جز نوح و خانواده‌اش.

نوح سه پسر داشت، سام، حام و یافث. ابراهیم نبی از نسل سام بود. دیدیم که خدا به ابراهیم گفت خانه پدری خود را ترک کند و به سرزمین کنعان برود. خدا قصد داشت از ابراهیم امتی جدید بوجود آورد که از آن امت، نبی خدا و نجات‌دهنده‌ی دنیا ظهور کند. به همین دلیل خدا به ابراهیم گفت: «تو برکت خواهی بود.... و همه‌ی طوایف زمین به واسطه‌ی تو برکت خواهند یافت.» (پیدایش 12:3)

سپس، ابراهیم در سن پیری همان‌گونه که خدا وعده داده بود، صاحب پسری به نام اسحاق شد. سپس اسحاق، یعقوب را آورد و یعقوب که نام اسرائیل را بر روی او نهاده بود، دوازده پسر آورد. و از دوازده پسر یعقوب، امتی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، یعنی امت اسرائیل بوجود آمد.

در سه برنامه‌ی گذشته، داستان اسارت پسران یعقوب را، مخصوصاً پسر یازدهم- یوسف- را بررسی کردیم. برادران بزرگ یوسف از او متنفر بودند، اما خدا او را برکت داد و او را حاکم مصر کرد. پس از آن خشکسالی‌ای در سرزمین مصر و کنعان به وقوع پیوست و فلاکت و بدبختی به همراه آورد. در نتیجه، یعقوب و پسرانش چیزی برای خوردن نداشتند. و هنگامی که یعقوب شنید که در مصر غله بسیار است، پسران خود را به آنجا فرستاد. سپس دیدیم که چگونه یوسف هویت خود را بر برادران خود فاش ساخت؛ آنها را بخشید، و خانواده و تمام برادرانش را به مصر آورد. از این رو می‌بینیم که، در پایان کتاب پیدایش، دیگر بنی اسرائیل در سرزمین کنعان، سرزمینی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، نیستند؛ بلکه در مصر. با این حال، این واقعه خود تحقق آن چیزی بود که خدا سالها پیش به ابراهیم گفته بود:

«بقین بدان که نسل تو در سرزمینی که از آن ایشان نیست، غریب خواهند بود و در آنجا ایشان را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال بر ایشان ستم خواهند کرد. اما من بر آن قوم که ایشان بندگی آنها را خواهند کرد، مکافات خواهم رسانید، و ایشان پس از آن با اموال فراوان بیرون خواهند آمد.» (پیدایش 13:15-14)

خدا در تمام وقایعی که بر بنی اسرائیل رخ داد، دست داشت. چرا خدا اجازه داد نوادگان ابراهیم، اسرائیلیان در مصر ساکن شوند، در حالیکه سرزمین کنعان را به آنها وعده داده بود؟ زیرا خدا می‌خواست جلال و قدرت خود را توسط وقایعی که در سرزمین مصر رخ می‌داد، آشکار سازد. خدا قصد داشت با قدرت عظیم و خارق‌العاده‌ی خود بنی اسرائیل را نجات بخشد، تا همه بدانند که او شاه شاهان، رب‌الأرباب، خدای قادر است. حال، شنوندان عزیز، در دقایق باقیمانده‌ی برنامه‌ی امروز، می‌خواهیم باب اول کتاب خروج را برایتان بخوانیم. کتاب مقدس می‌گوید:

باری، یوسف و جمله برادرانش و همه آنان که از نسل او بودند مردند، اما بنی اسرائیل بارور و کثیر گشته، به شماره بسیار زیاد شدند، چندان که آن سرزمین از آنان پر شد.

آنگاه پادشاهی تازه در مصر به پا خاست که یوسف را نمی‌شناخت. او به قوم خود گفت: «به خود آید که بنی‌اسرائیل از ما فزونتر و نیرومندتر گشته‌اند. باید به زیرکی با آنان رفتار کنیم، وگرنه از این نیز فزونتر خواهند شد و اگر جنگی درگیرد، به دشمنانمان خواهند پیوست و با ما خواهند جنگید، و از سرزمین ما خواهند گریخت.

پس مصریان سرکارگرانی بی‌رحم بر بنی‌اسرائیل گماشتند تا بر آنان با کار اجباری ستم کنند. بنی‌اسرائیل شهرهای فیتوم و رمسیس را برای فرعون ساختند تا انبار آذوقه آنها گردد. ولی هر چه بیشتر بر بنی‌اسرائیل ستم می‌کردند، بیشتر افزوده و منتشر می‌گشتند؛ پس مصریان از بنی‌اسرائیل بیمناک شدند و بی‌رحمانه آنان را به بیگاری واداشتند. آنها با تحمیل کارهای طاقت‌فرسا چون خشت زدن و ملاط ساختن و هر نوع کار دیگر در مزارع، زندگی را به کام بنی‌اسرائیل تلخ می‌کردند. ایشان در هر کار اجباری که بر دوش بنی‌اسرائیل می‌نهادند با ایشان بی‌رحمانه رفتار می‌کردند.

و اما پادشاه مصر، شِفْرَه و فوعه را که قابله‌هایی عبرانی بودند، امر کرده، گفت: «چون فرزندان زنان عبرانی را به دنیا می‌آورید و آنها را معاینه می‌کنید، اگر نوزاد پسر بود او را بکشید، ولی اگر دختر بود زنده بگذارید.» اما قابله‌ها از خدا ترسیدند و آنچه پادشاه مصر بدیشان گفته بود نکردند بلکه پسران را زنده گذاشتند. پس پادشاه مصر احضارشان کرد و پرسید: «چرا چنین کردید؟ چرا پسران را زنده گذاشتید؟» قابله‌ها پاسخ دادند: «زنان عبرانی همچون زنان مصری نیستند. آنها پُر زورند و پیش از رسیدن قابله می‌زایند.» پس خدا به قابله‌ها احسان کرد؛ و بر شمار قوم افزوده شده، بس نیرومند گشتند. و چون قابله‌ها از خدا ترسیدند، خدا نیز آنان را صاحب خانواده ساخت. آنگاه فرعون به تمام افراد خویش فرمان داده، گفت: «هر پسری را که به دنیا آید، به رود نیل افکنید؛ ولی دختران را زنده بگذارید.» (خروج 1: 6-22)

در اینجا فصل اول کتاب خروج به پایان می‌رسد. به یاری خدا، در برنامه‌ی بعدی، این داستان خارق‌العاده را بررسی خواهیم کرد و خواهیم دید که مردی را برمی‌گزیند تا بنی‌اسرائیل را از دستان فرعون، پادشاه شریر مصر برهاند. آیا نام این مرد را می‌دانید؟ بله، او موسی، نبی خدا است.

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، بسیار متشکریم. اما به یاد داشته باشید:

«زیرا آنچه در گذشته نوشته شده است، برای تعلیم ما بوده تا با پایداری و آن دلگرمی که کتب مقدس می‌بخشد، امید داشته باشیم.» (رومان 4: 15)

خدا به شما برکت دهد.

درس بیست و نهم

«موسی نبی»

خروج 1 و 2

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. همان‌گونه که می‌دانید، در توراتی که نبی خدا، موسی نوشت، پنج کتاب وجود دارد. در برنامه‌ی آخر خود، کتاب پیدایش را به پایان رساندیم، و به کتاب دوم یعنی کتاب خروج رسیدیم. دعای ما این است که او افکار و دل ما را روشن سازد تا آنچه را که در این کتاب غنی که سرشار است از تعالیم ارزشمند، درک نماییم. دیدیم که با پایان یافتن کتاب اول تورات، کتاب دوم آن آغاز می‌شود. پس می‌دانیم که چگونه فرزندان ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یعنی بنی‌اسرائیل به دور از کنعان، زمینی که خدا وعده داده بود که به آنها می‌بخشد، در مصر ساکن شدند.

در باب اول کتاب خروج چنین می‌خوانیم:

چنین است نام پسران اسرائیل که هر یک با اهل خانه خویش همراه یعقوب به مصر رفتند: رئوبین، شمعون، لاوی و یهودا؛ یساکار، زبولون و بنیامین؛ دان و نفتالی، جاد و آشیر. شمار نسل یعقوب بر روی هم هفتاد تن بود؛ و یوسف از پیش در مصر به سر می‌برد.

باری، یوسف و جمله برادرانش و همه آنان که از نسل او بودند مردند، اما بنی‌اسرائیل بارور و کثیر گشته، به شماره بسیار زیاد شدند، چندان که آن سرزمین از آنان پر شد.

آنگاه پادشاهی تازه در مصر به پا خاست که یوسف را نمی‌شناخت. او به قوم خود گفت: «به خود آید که بنی‌اسرائیل از ما فزونتر و نیرومندتر گشته‌اند. باید به زیرکی با آنان رفتار کنیم، وگرنه از این نیز فزونتر خواهند شد و اگر جنگی درگیرد، به دشمنانمان خواهند پیوست و با ما خواهند جنگید، و از سرزمین ما خواهند گریخت.

پس مصریان سرکارگرانی بی‌رحم بر بنی‌اسرائیل گماشتند تا بر آنان با کار اجباری ستم کنند. بنی‌اسرائیل شهرهای فیتوم و رمسیس را برای فرعون ساختند تا انبار آذوقه آنها گردد. ولی هر چه بیشتر بر بنی‌اسرائیل ستم می‌کردند، بیشتر افزوده و منتشر می‌گشتند؛ پس مصریان از بنی‌اسرائیل بیمناک شدند و بی‌رحمانه آنان را به بیگاری واداشتند. آنها با تحمیل کارهای طاقت‌فرسا چون خشت زدن و ملاط ساختن و هر نوع کار دیگر در مزارع، زندگی را به کام بنی‌اسرائیل تلخ می‌کردند. ایشان در هر کار اجباری که بر دوش بنی‌اسرائیل می‌نهادند با ایشان بی‌رحمانه رفتار می‌کردند. (خروج 1: 1-14)

بیانید به ادامه‌ی داستان بپردازیم. پس از مدتی فرعون دیگری، عنان حکومت مصر را به دست گرفت، و آنچه که یوسف برای مردم مصر انجام داد فراموش کرد. این فرعون بر اسرائیلیان بسیار ظلم می‌کرد، و آنها را برده و غلام خود ساخت. و آنها را بر کارهای بسیار دشوار گماشت! شاید اسرائیلیان گمان می‌کردند، خدا وعده‌هایی را که به جدشان ابراهیم داده است، فراموش کرده؛ این وعده که از آنها امتی قدرتمند خواهد ساخت. بالاین‌حال خدا یک چیز را فراموش نکرده بود! در واقع، خدا آرام آرام به وعده‌هایی که سالها قبل داده بود، جامه‌ی عمل می‌پوشانید.

حقیقتاً خدا امین است! او به وعده‌های خود عمل می‌کند! خدا به آنچه که وعده می‌دهد، عمل می‌کند؛ حتی اگر انسان فکر کند او تأخیر کرده است! خدا خود تصمیم گرفت، امتی خلق کند که انبیاء و نجات‌دهنده از آن امت ظهور کنند؛ و هیچ چیز مانع از تحقق نقشه او نمی‌شود!

مسلماً به یاد دارید که خدا در ابتدا، نقشه‌ی خود را آشکار کرد؛ اینکه قصد دارد امتی جدید خلق کند، و کار خود را با زوجی مسن به نامهای ابراهیم و ساره آغاز کرد. ابراهیم در سن صد سالگی صاحب فرزندی به نام اسحاق شد؛ اسحاق یعقوب را آورد، و یعقوب دوازده پسر آورد که در واقع آنها اقوام اسرائیل را بوجود آوردند. هنگامی که آنان به سرزمین اسرائیل نقل مکان کردند، هفتاد نفر بودند. اما اکنون، پس از سیصد

سال، آنها تبدیل شده بودند به جماعتی بسیار عظیم، بیش از یک میلیون نفر! خدا امین است، و هیچگاه از کلام خود منصرف نمی‌شود. او تا به ابد شایسته‌ی جلال است!

در درس امروز، خواهیم دید که فرعون بر طوائف اسرائیل جفا می‌رساند، و از آنها برده ساخته بود. با این حال می‌بینیم، هرگاه که فرعون تلاش می‌کند تا بر طوائف اسرائیل غلبه کند و یا آنها را محدود کند، خدا به آنها برکت می‌دهد و بر تعداد آنها می‌افزاید. از این رو، کتاب مقدس به ما می‌گوید که فرعون بسیار خشمگین شد و به اسرائیلیان فرمان داد: «هر پسری را که به دنیا آید، به رود نیل افکنید.» (خروج 22:1) نظر شما در این باره چیست؟ چه کسی فرعون را در این نقشه‌ی خبیث هدایت می‌کرد؟ شیطان! چرا شیطان می‌خواست بر قوم اسرائیل ستم کند و در نهایت آنها را نابود کند؟ زیرا شیطان می‌دانست که خدا وعده داده بود، نجات‌دهنده‌ای به این دنیا خواهد فرستاد که بنی‌آدم را از اسارت گناه و جهنم آزاد خواهد کرد. و شیطان می‌دانست که این نجات‌دهنده‌ی موعود، از نسل اسرائیل برخاسته! به همین علت است که شیطان، فرعون را برمی‌انگیخت تا بر مردم اسرائیل جفا رساند و حتی تلاش می‌کرد تا پسران آنها را در رود نیل اندازد و بدین‌سان آنها را از روی زمین محو سازد.

اما خدا که از شیطان قوی‌تر است، در نظر داشت مردی از قوم اسرائیل برانگیزاند، تا قوم او را از چنگال شیطان برهاند. آیا نام این قهرمان را می‌دانید؟ بله، او نبی معروف خدا، موسی است. اما والدین موسی، عمرام و یوکابد، نیز قهرمان بودند زیرا «از حکم پادشاه نهر اسیدند.» (عبرانیان 23:11) در باب دوم کتاب خروج، درباره‌ی سالهای اول زندگی موسی می‌خوانیم. کتاب مقدس می‌فرماید:

و اما مردی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. آن زن باردار شده پسری بزاد. چون دید کودکی نیکوست، او را سه ماه پنهان داشت. اما چون نتوانست بیش از آن پنهانش کند، سبوی از نی برگرفت و آن را به قیر و زفت اندود؛ سپس کودک را در سبد نهاد و آن را در نیزار کناره‌ی رود نیل گذاشت. خواهر آن کودک از دور ایستاد تا ببیند بر سر کودک چه خواهد آمد.

باری، دختر فرعون برای شستشو به رود نیل فرود آمد، و ندیمه‌هایش در کناره‌ی رود می‌گشتند. او سید را میان نیزارها دید و کنیزش را فرستاد تا آن را بیاورد. چون سبد را گشود چشمش به کودک افتاد، و اینک پسری گریان بود. دل دختر فرعون بر وی بسوخت و گفت: «این یکی از کودکان عبرانیان است.» آنگاه خواهر کودک از دختر فرعون پرسید: «می‌خواهی بروم و از زنان عبرانی یکی را نزدت آورم تا طفل را برایت شیر دهد؟» دختر فرعون پاسخ داد: «برو.» پس دخترک رفت و مادر کودک را آورد. دختر فرعون به آن زن گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و من اجرت این کار را به تو خواهم داد.» پس آن زن کودک را با خود برده، به او شیر می‌داد. چون کودک بزرگتر شد، مادرش او را نزد دختر فرعون برد و او پسر وی شد. دختر فرعون کودک را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب برکشیدم.» (خروج 2:1-10)

این داستان تولد موسی است. به آن فکر کنید! درحالی‌که دیگر نوزادان پسر کشته می‌شدند، موسی کوچک از مادر خود تغذیه می‌شد و توسط خود فرعون، این پادشاه خبیث، حفاظت می‌شد. خدا در تمام چیزهایی که در زندگی موسی رخ داد، دست داشت. خدا قصد داشت توسط موسی بنی‌اسرائیل را از بردگی نجات دهد. چقدر حکمت خدا عمیق است؛ فراتر از حکمت شیطان و انسان. آیا می‌دانید پس از اینکه موسی از شیر گرفته شد، در کجا بزرگ شد؟ او در خانه‌ی فرعون بزرگ شد؛ همان کسی که بر قوم اسرائیل جفا می‌رساند! اما خدا می‌خواست که توسط موسی، قوم اسرائیل را از دست فرعون برهاند. همچنین خدا می‌دانست که چیزهای بسیار بود که موسی باید می‌آموخت تا برای رهبری قوم اسرائیل، کاملاً آماده می‌شد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «موسی به جمیع حکمت مصریان فرهیخته گشت و در گفتار و کردار توانا شد.» (اعمال 22:7) اما موسی هنوز باید چیزهای بسیاری می‌آموخت.

کتاب مقدس می‌فرماید:

«چون موسی بزرگ شد، روزی به دیدار برادران خویش رفت و بر کار طاقت‌فرسای ایشان نظر افکند. آنجا مردی مصری را دید که یکی از برادران عبرانی او را می‌زد. نگاهی به این سو و آن سو افکند و چون کسی را ندید، مرد مصری را کشت و او را زیر شن‌ها پنهان کرد. روز بعد باز بیرون رفت و دو عبرانی را دید که با هم نزاع می‌کنند. از آن که مقصر بود پرسید: «چرا برادر خود را می‌زنی؟» آن مرد

گفت: «چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخته است؟ آیا می‌خواهی مرا نیز بکشی، همان‌گونه که آن مصری را کشتی؟» موسی ترسید و با خود اندیشید: «بی‌گمان کار من بر ملا شده است.» چون ماجرا به گوش فرعون رسید، بر آن شد که موسی را بکشد. ولی موسی از نزد فرعون گریخت و به سرزمین مدیان رفته، کنار چاهی نشست. (خروج 2: 11-15)

از این رو می‌بینیم که موسی در ابتدا سعی کرد، با قدرت خود بنی‌اسرائیل را برهاند. اما خدا نمی‌خواست این کار به این شکل انجام شود. خدا می‌خواست موسی وسیله‌ای در دستهای او باشد، برای رهایی قوم اسرائیل. رهایی اسرائیل نباید به دست موسی حاصل می‌شد، بلکه به دستان خدا. موسی خود تنها یک انسان بود، و قدرتی برای آزادی قومش از چنگال فرعون نداشت، مگر اینکه خدا به او قدرت می‌بخشید.

پس کتاب‌مقدس به ما می‌گوید: موسی به مدت چهار سال در بیابان، در زمین مدیان زندگی کرد. خدا در آن بیابان سوزان و لم‌یزرع، درسهای بسیاری برای موسی داشت. در کلام خدا آیه‌ای هست که می‌گوید: «آن که در امور کوچک امین باشد، در امور بزرگ نیز امین خواهد بود، و آن که در امور کوچک امین نباشد، در امور بزرگ نیز امین نخواهد بود» (لوقا 16: 10) پیش از اینکه خدا، بار سنگین شبانی تمام قوم اسرائیل را به موسی بسپارد، موسی باید نشان می‌داد که در این امور کوچک، امین است. از این رو کتاب‌مقدس به ما می‌گوید که موسی در صحرایی دور از مصر، به کار شبانی پرداخت و در آنجا ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. موسی به مدت چهار سال، شبان امینی بود. موسی در آن صحرا، گوسفندان پدر زنش را شبانی می‌کرد؛ خدا موسی را برای روزی آماده می‌کرد که او شبانی قوم اسرائیل را به عهده می‌گرفت! سپس کتاب‌مقدس می‌فرماید:

پس از روزهای بسیار، پادشاه مصر مرد. بنی‌اسرائیل زیر بندگی ناله سر داده، فریاد برآوردند و فریاد التماس ایشان به سبب بندگی به درگاه خدا رسید. خدا ناله ایشان را شنید و خدا عهد خود را با ابراهیم، اسحاق و یعقوب به یاد آورد. و خدا بر بنی‌اسرائیل نظر کرد و خدا دانست. (خروج 2: 23-25)

بنی‌اسرائیل برای مدتی طولانی همچنان برده بودند. چقدر این ظلم و ستم عظیم بود! اما خدا آنها را فراموش نکرده بود. خدا در نظر داشت قوم اسرائیل را از این بردگی نجات دهد. شاید از خود بپرسیم: چرا خدا قصد داشت بنی‌اسرائیل را از سرزمین فرعون برهاند؟ آیا آنها از دیگران بهتر بودند؟ خیر! اسرائیلیان نیز همچون مردم مصر گناهکار بودند، همچون مردم تمام دنیا. پس چرا خدا برای بنی‌اسرائیل چنین نقشه‌ی خاصی در نظر داشت؟ تنها به خاطر وفاداری و رحمتش. بیایید آخرین آیه را دوباره بخوانیم. «خدا ناله ایشان را شنید و خدا عهد خود را با ابراهیم، اسحاق و یعقوب به یاد آورد. و خدا بر بنی‌اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.» (خروج 2: 24-25)

بله، خدا بر حسب امانت و رحمت خود، عهد خود را با ابراهیم به یاد آورد؛ همان عهدی که به ابراهیم گفت: «از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد..... و تو برکت خواهی بود..... و همه طوایف زمین به واسطه‌ی تو برکت خواهند یافت.» (پیدایش 12: 2-3)

«یقین بدان که نسل تو در سرزمینی که از آن ایشان نیست، غریب خواهند بود و در آنجا ایشان را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال بر ایشان ستم خواهند کرد. اما من بر آن قوم که ایشان بندگی آنها را خواهند کرد، مکافات خواهم رسانید، و ایشان پس از آن با اموال فراوان بیرون خواهند آمد.» (پیدایش 13: 15-14)

در درس بعدی به یاری خداوند، خواهیم دید که چگونه خدا به شکلی غیر معمول، بر موسی ظاهر می‌شود و او را می‌خواند، تا به سرزمین مصر برود و اسرائیلیان را از بردگی برهاند؛ همان‌گونه که سالها پیش به ابراهیم وعده داده بود.

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم.....

خدا به شما برکت دهد. با کلامی از مزامیر داوود با شما خداحافظی می‌کنیم:

«خداوند را سپاس گویند و نام او را بخوانند!

ملتها را از کرده‌های او باخبر سازید!

عهد خود را تا ابد یاد می‌دارد،

کلامی را که امر فرموده است، تا هزاران پشت؛
عهدی را که با ابراهیم بست،
و سوگند خود را به اسحاق!» (مزمور 1:105 و 8 و 9)

درس سیام
«ملاقات موسی با خدا»
خروج 3 و 4

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته دیدیم که فرعون- پادشاه مصر- بر فرزندان ابراهیم - اسرائیلیان- ظلم می‌کرد؛ و آنها را برده‌ی خود ساخته بود و از آنها بیگاری می‌کشید. باین‌حال در کتاب خروج می‌خوانیم: «ولی هر چه بیشتر بر بنی‌اسرائیل ستم می‌کردند، بیشتر افزوده و منتشر می‌گشتند» (12:1). سرانجام فرعون فرمانی صادر کرد که طبق آن، هر نوزاد پسری که به دنیا می‌آمد، باید به دریا انداخته می‌شد.

باین‌حال خدا که بسیار قوی‌تر از شیطان است، برای خنثی کردن اعمال فرعون نقشه‌ای داشت. پس می‌خوانیم که دختر فرعون نوزاد اسرائیلی را که در سبیدی بر روی رودخانه شناور بود، به فرزندی می‌گیرد. دل دختر فرعون برای او بسوخت و او را به فرزندی قبول کرده و نام موسی را بر وی گذاشت. از این رو، موسی در خانه‌ی فرعون -همان کسی که می‌خواست قوم اسرائیل را نابود کند- بزرگ شد! خدا، بر طبق حکمت خود، خواست تا از موسی برای رهایی قوم اسرائیل از چنگال پادشاه شریر، استفاده کند. هنگامی که موسی چهل ساله بود، او از دست فرعون که می‌خواست او را بکشد، فرار کرد. موسی به مدت چهل سال در بیابان زندگی کرد، و در آنجا ازدواج کرد و گله‌ی پدرزن خود را شبانی می‌کرد.

حال، بیائید ادامه داستان موسی را بخوانیم و ببینیم که چگونه خدا، خود را بر موسی آشکار کرد تا او را به نزد فرعون بفرستد و او قوم اسرائیل را از مصر بیرون بیاورد. از تورات، کتاب خروج، باب سه برایتان قرائت می‌کنیم:

«موسی گله‌ی پدرزنش پترون، کاهن مدیان را شبانی می‌کرد. روزی گله را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید. در آنجا، خداوند از درون بوته‌ای در شعله‌ی آتش بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد. پس با خود اندیشید: «بدان سو می‌شوم تا این امر شگفت را بنگرم و ببینم بوته چرا نمی‌سوزد.» چون خداوند دید موسی بدان سو می‌آید تا بنگرد، خدا از درون بوته ندا در داد: «ای موسی! ای موسی!» موسی گفت: «لبیک.» خدا گفت: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.» و افزود: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید به خدا بنگرد.

خداوند گفت: «من تیر مروزی قوم خود را در مصر دیده‌ام و فریاد آنها را از دست کارفرمایان ایشان شنیده‌ام، و از رنجشان نیک آگاهم. پس اکنون نزول کرده‌ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم و از آن سرزمین به سرزمینی خوب و پهناور برآورم، به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است؛ یعنی سرزمین کنعانیان، حیثیان، آموریان، فرژیان، حویان و یبوسیان. آری، حال فریاد بنی‌اسرائیل به درگاه من رسیده است و ستمی را که مصریان بر ایشان روا می‌دارند، دیده‌ام. اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری.» ولی موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون روم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» خدا گفت: «به‌یقین من با تو خواهم بود. و نشان اینکه تو را من فرستاده‌ام این است که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.»

موسی به خدا گفت: «اگر نزد بنی‌اسرائیل روم و بدیشان گویم، "خدای پدرانتان مرا نزد شما فرستاده است"، و از من بپرسند، "نام او چیست؟" آنها را چه پاسخ دهم؟» خدا به موسی گفت: «هستم آن که هستم.» به آنان بگو: «"هستم" مرا نزد شما فرستاده است.» و باز خدا به موسی گفت: «به بنی‌اسرائیل بگو: "یهوه، خدای پدرانتان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است."» (آیات 1-15)

از آنچه خدا در بوته‌ی آتش بر کوه سینا به موسی گفت، می‌توان حداقل چهار چیز در مورد شخصیت خدا استنباط کرد:

1) اول آنکه می‌آموزیم خدا قدوس است! هنگامی که موسی شعله‌های مشتعلی را که از بوته ساطع می‌شد دید، بسیار شگفت‌زده شد، و نزدیک آن شد تا علت را جویا شود، و صدای خدا را شنید که او را صدا می‌کرد.

موسی از ترس به خود لرزید، و جرأت نکرد که به آنجا نگاه کند. چرا موسی می‌ترسید؟ زیرا او در حضور خدا ایستاده بود، خدای قدوس! خدا با این عبارت قدوسیت خود را اعلام کرد: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.»

حقیقتاً خدایی که در بوته‌ی آتش بر موسی ظاهر شد، خدای قدوس است. خدا می‌خواهد هر کسی به قدوسیت او پی ببرد. کتاب مقدس در مورد فرشتگانی که در حضور خدا می‌ایستند، چنین می‌گوید: «شبانه‌روز بی‌وقفه می‌گفتند: قدّوس، قدّوس، قدّوس است، خداوند خدای قادر مطلق، او که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه 8:4) فرشتگان به قدوسیت خدا پی برده‌اند. شنوندگان عزیز، آیا به قدوسیت خدا پی برده‌اید؟

بیایید قدری به این موضوع فکر کنیم، که مقصود از قدوسیت چیست. همان‌گونه که در دروس گذشته دیدیم، قدوسیت خدا باعث شد که آدم و حوا پس از اینکه مرتکب گناه شدند، از باغ بهشت اخراج شوند. قدوسیت خدا باعث شد که قربانی قائل پذیرفته نشود. و همچنین قدوسیت خدا بود که باعث شد، مردم زمان نوح را، با طوفانی عظیم از روی زمین محو سازد. و چندی بعد، خدا تمام زبانهای دنیا را مشوش ساخت؛ مردم بابل را بر روی تمام زمین پراکنده نمود، همان کسانی که بر علیه خدا شورش کرده بودند. و در زمان ابراهیم، این قدوسیت خدا بود که باعث شد، بر مردم شهر سدوم، از آسمان آتش ببارد؛ بر سر همان کسانی که از شرارت لذت می‌بردند.

در کمال تأسف مردم روزگار ما، برای قدوسیت خدا احترامی قایل نیستند. آنها نمی‌توانند درک کنند که خدا کیست. آنها به پاکی مطلق او پی نبرده‌اند. و ما این موضوع را می‌توانیم در شیوه‌ی زندگی مردم و لذت‌جویی‌های آنها ببینیم. و همچنین می‌بینیم که مردم دنیا به قدوسیت خدا اهمیت نمی‌دهند و مذهب را همچون ردایی بر تن کرده‌اند؛ اما برای شناخت حقیقت خدا، کتاب مقدس را نمی‌خوانند. بسیاری برحسب عادت، نام خدا را بازیچه‌ی سخنان خود قرار داده‌اند. آنها نام خدا را به باطل یاد می‌کنند، وقتی می‌گویند: بسمه الله و یا انشاء الله (اگر خدا بخواهد) در حالیکه خواست خدا فراتر از ذهن هر بشر است. می‌توان قصور انسانها را در فهم قدوسیت خدا مشاهده کرد؛ هنگامی که سعی می‌کنند خود را در مقابل خدا عادل و بی‌گناه جلوه دهند و راه عدالتی را که او تعیین کرده است نمی‌پذیرند. برخی گمان می‌برند که می‌توانند با روزه‌های طولانی، دعا‌های توبه و یا رسم و رسوماتی همچون طهارت و غسل و خود را در مقابل خدا پاک سازند. اما همان‌گونه که در نوشته‌های انبیاء به‌وضوح خواندیم، چنین اعمال ظاهری‌ای نمی‌تواند خدای قدوس را راضی کند؛ خدایی که می‌خواهد انسان از درون پاک شود. دوستان من، خدا قدوس است! به‌همین علت است که او گفت: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.»

2) دوم اینکه بر اساس آنچه خدا در بوته‌ی آتش به موسی گفت، می‌فهمیم که خدا نه تنها قدوس است، بلکه او خدای امین نیز است! آیا شنیدید که خدا در ابتدا به موسی چه گفت؟ او گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» (خروج 3:6) این عبارت برای دل تمام کسانی که می‌خواهند به خدا نزدیک شوند و از رابطه با او لذت ببرند، باعث شادی و خوشحال است. خدا، خدای قدوس، کسی است که عهدی با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بست. خدا، خدای امین است؛ او هیچ‌گاه دوستان خود را ترک نخواهد کرد! حتی پس از صدها سال، او آنچه را که به ابراهیم، اسحاق، و یعقوب و فرزندان آنها وعده داده بود، فراموش نکرد.

شما چطور؟ آیا قدر وفاداری خدا را می‌دانید؟ آیا با خدایی که با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب سخن گفت رابطه‌ای نزدیک دارید؟ این برای تمام کسانی که می‌خواهند در این زندگی و زندگی پس از مرگ به خوشبختی حقیقی برسند، سؤال بسیار مهمی است. ما از شما نمی‌پرسیم: آیا مذهب دارید؟ زیرا پیروی از قوانین و اصول مذهب، هیچ‌کس را در حضور خدا عادل نمی‌گرداند. آنچه ما می‌خواهیم پرسیم این است: آیا با خدا رابطه‌ی درستی دارید؟ آیا به پیغام راه نجاتی که خدا تعیین کرده است ایمان دارید؟ آیا تا به حال، با خود فکر کرده‌اید که داشتن ارتباط با خدا و پیروی از مذهب با یکدیگر فرق دارند؟

امروزه در دنیا هزاران هزار مذهب وجود دارد. به عنوان مثال، صاحب‌نظران می‌گویند تنها در کشور برزیل بیش از چهار هزار مذهب و فرقه‌ی گوناگون وجود دارد! چهار هزار مذهب؟! بسیار عجیب است! آیا در آنجا چهار هزار خدا وجود دارد؟ یا چهار هزار راه که به خدا ختم می‌شود؟ خبر! کتاب مقدس می‌گوید: «زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی

است.) «اول تیموتاؤس 2:5) پس چرا امروزه در دنیا بیش از هزاران هزار مذهب و فرقه‌ی گوناگون وجود دارد؟ زیرا بسیاری از فرزندان آدم، بنیاد راستی‌ای که خدا با ابراهیم، اسحاق و یعقوب پایه‌گذاری کرد، نادیده گرفته‌اند. آنها وعده‌هایی را که خدا در مورد ظهور این میانجی-کسی که به این دنیا خواهد آمد و آدم را از اسارت گناه خواهد رها کند- به ابراهیم و فرزندان او داده بود، نادیده گرفته‌اند. آنها نمی‌دانند، کلام خدا هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند. آنها خدای امین را نمی‌شناسند!

3) هنگامی که خدا در بوته‌ی مشتعل، بر موسی ظاهر شد، صفت دیگری را نیز در خود آشکار کرد؛ این صفت، رحمت او است. خدا نه تنها قدوس و امین، بلکه رحیم است. به همین خاطر، در مورد قوم اسرائیل به موسی گفت:

«من تیره‌روزی قوم خود را در مصر دیده‌ام و فریاد آنها را از دست کارفرمایان ایشان شنیده‌ام، و از رنجشان نیک آگاهم. پس اکنون نزول کرده‌ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم و از آن سرزمین به سرزمینی خوب و پهناور برآورم.» (خروج 3:7-8)

چرا خدا قصد داشت، قوم اسرائیل را برهاند و به سوی یک سرزمین خوب هدایت کند؟ آیا قوم اسرائیل شایسته‌ی چنین رحمتی بودند؟ آیا آنها از دیگر امتها بهتر بودند؟ نه، آنها شایسته نبودند! پس چرا خدا می‌خواست آنها را برهاند و به آنها برکت دهد؟ تنها به خاطر وفاداری و رحمت خود. همان‌طور که کتاب مقدس می‌گوید: «خدا ناله‌ی ایشان را شنید و خدا عهد خود را با ابراهیم، اسحاق و یعقوب به یاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.» (خروج 24:2-25) بله، خدا، خدای رحیم است.

4) سرانجام اینکه می‌توان به یکی دیگر از صفات خدا، در داستان بوته‌ی مشتعل پی برد. شنیدیم که موسی از خدا پرسید نام او چیست؟ آیا می‌شود ذات خدای ازل را، تنها در یک نام بیان کرد؟ این خدا، آنقدر بزرگ، قدوس، امین، و رحیم است که انسان حتی قادر نیست او را با چشم‌های خود ببیند؛ خدایی که همه چیز را خلق کرده است، همه چیز را می‌داند و می‌تواند هر کاری انجام دهد - نام او چیست؟ برخی گمان می‌برند که نام خدا تنها «خدا» است. مسلماً خدا، خدا است. اما باین حال نام او خدا نیست. من یک انسان هستم، اما نام من انسان نیست. هر یک از ما نامی داریم که همه، ما را با آن نام می‌شناسند. نام خدا چیست؟ خدا به موسی چه پاسخی داد؟ بیایید دوباره آن را بخوانیم. خدا به موسی گفت:

«هستم آنکه هستم.» و باز خدا به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو: ”یهوه، خدای پدرانتان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است.“ نام من تا به ابد همین است.» (خروج 3:14-15) - در زبان عبری YHWH و در زبان فارسی خداوند.

نام خدا که توصیف کننده‌ی ذات اوست، چیست؟ آیا آن را می‌شنوید؟ نام او: خداوند است! (ازلی) در کتاب مقدس، انبیاء نامهای بسیاری را به خدا نسبت داده‌اند، اما خداوند بیش از هر نام دیگری به کار رفته است؛ شش هزار و پانصد بار. خدا، خداوند است، ذات ازل، «هستم آنکه بودم، هستم، و تا به ابد خواهم بود!» او ابدی است! او سرآغازی ندارد. او هیچ محدودیتی ندارد. کسی با او برابر نیست. او کسی است که با قدرت خود، وجود دارد! آنچه دیروز بود، امروز نیز است، و تا به ابد همان‌گونه است. او هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند. نام او خداوند (ازلی) است!

شنوندگان عزیز، آیا خداوند را می‌شناسید؟ آیا می‌دانید که او قدوس است؟ آیا از اینکه او وفادار است، خوشحال نیستید؟ آیا رحمت او، شامل حال شما نیز شده است؟ آیا به کلام او اعتقاد دارید؟ آیا با خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب ارتباط نزدیکی دارید؟ آیا خدایی را که در بوته‌ی آتش با موسی سخن گفت می‌شناسید؟ از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، متشکریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، داستان موسی را ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که خدا چگونه موسی را نزد فرعون، این پادشاه شریر می‌فرستد....

به سخنانی که خدا به موسی گفت تفکر کنید:

«هستم آن که هستم...!»

یهوه خدای پدرانتان....!

نام من تا به ابد همین است.»

(خروج 3:15 - و 2:6)

خدا به شما برکت دهد.

درس سی و یکم
«ای فرعون، خداوند کیست؟»
خروج 4-7

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز به مطالعه‌ی کتاب دوم تورات ادامه خواهیم داد؛ کتابی که درباره‌ی زندگی پیامبر خدا، موسی و قوم اسرائیل در مصر سخن می‌گوید. در دروس گذشته، دیدیم که فرعون -پادشاه مصر- بر قوم اسرائیل ستم می‌کرد و آنها را برده‌ی خود کرده بود. بالاین‌حال، خدا برای مقابله با اعمال فرعون، نقشه‌ای داشت. خدا قصد داشت، از موسی- مردی از تبار اسرائیل- برای رهایی بنی‌اسرائیل از دست فرعون استفاده کند. دیدیم که موسی تمام حکمت مصر را فرا گرفت. هنگامی که موسی چهل سال سن داشت، تلاش کرد با روشهای انسانی، قوم خود را برهاند. اما تلاش موسی تنها مشکل ایجاد کرد، و او را مجبور کرد از فرعون بگریزد و در بیابان مخفی شود. موسی باید می‌آموخت که او تنها یک انسان است و قدرتی برای رهایی اسرائیل ندارد، جز آن قدرتی که خدا به او داده بود. از این رو موسی به مدت چهل سال در صحرا زندگی کرد و از گله‌ی پدر زن خود شبانی کرد.

روزی، هنگامی که موسی هشتاد سال سن داشت، خدا بر کوهی به نام سینا در بوته‌های مشتعل بر موسی ظاهر شد. بوته در میان شعله‌های آتش بود، اما نمی‌سوخت. هنگامی که موسی آن را دید شگفت‌زده شد. و درحالی‌که نزدیک می‌شد تا علت را جویا شود، صدای خدا را شنید که می‌گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» موسی از ترس به خود می‌لرزید، اما به خود جرأت نداد که به آن نگاه کند. سپس خدا به او گفت: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. من تیرمروزی قوم خود را در مصر دیده‌ام و فریاد آنها را از دست کارفرمایان ایشان شنیده‌ام، و از رنجشان نیک آگاهم. اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

حال، بیائید به مطالعه‌ی تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا، به گفتگوی خود با موسی پایان می‌دهد و او را به نزد پادشاه مصر می‌فرستد. در باب سه دیدیم که به موسی وعده داد که با او خواهد بود، و در مقابل فرعون و بنی‌اسرائیل به او حکمت و اقتدار خواهد بخشید. بالاین‌حال در باب چهار می‌بینیم که موسی از رفتن می‌ترسید.

کتاب مقدس در باب چهار کتاب خروج، چنین می‌فرماید:

و موسی در جواب گفت: شاید مرا باور نکنند و به سخنانم گوش فرا ندهند، بلکه بگویند: «خداوند بر تو ظاهر نشده است.» خداوند گفت: «آن چیست که در دست توست؟» پاسخ داد: «عصا.» خداوند گفت: «آن را بر زمین بیفکن.» چون آن را بر زمین افکند ماری شد، و موسی از آن گریخت. آنگاه خداوند به او گفت: «دست خود را دراز کن و دُمش را بگیر.» پس دستش را دراز کرده، مار را گرفت، و مار در دستش به عصا بدل شد. خداوند گفت: «این برای آن است که باور کنند یهوه، خدای پدرانشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب، بر تو ظاهر شده است.»

موسی به خداوند گفت: «خداوند، من هیچگاه سخنوری ندانسته‌ام؛ نه در گذشته، و نه حتی از آن وقت که با خدمت سخن گفتم. گفتار و زبانم گند است.» خداوند گفت: «چه کسی زبان به انسان داد؟ کیست که آدمی را گنگ یا ناشنوا می‌سازد؟ کیست که او را بینا یا نابینا می‌کند؟ آیا نه من که خداوندم؟ پس حال برو و من با زبانت خواهم بود و آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت.» ولی موسی گفت: «خداوند، تمنا دارم دیگری را برای این کار بفرستی.» آنگاه خداوند بر موسی خشم گرفت و گفت: «آیا هارون لاوی برادر تو نیست؟ می‌دانم که او نیکو سخن می‌گوید. اکنون در راه است تا تو را ملاقات کند، و دل او از دیدنت شادمان خواهد شد. با او سخن بگو و کلام را در دهانش بگذار؛ من با زبان هر دوی شما خواهم بود، و آنچه باید بکنید به شما خواهم آموخت. او از جانب تو با مردم سخن خواهد گفت؛ او تو را همچون زبان خواهد بود و تو او را همچون خدا. این عصا را در دست بگیر تا آیات به ظهور آوری.» آنگاه موسی نزد پدرزنش پترون بازگشت

و به او گفت: «رخصت ده تا به مصر بازگردم و ببینم آیا برادرانم هنوز زنده‌اند.» پترون گفت: «برو، به سلامت.»

خداوند در مدیان به موسی گفت: «روانه شده، به مصر بازگرد، زیرا آنان که قصد جان تو داشتند، همگی مرده‌اند.» پس موسی همسر و پسران خود را برگرفت و آنان را بر الاغی نشاند، به سوی سرزمین مصر روانه شد. و او عصای خدا را به دست گرفت.

خداوند به موسی گفت: «چون به مصر بازگشتی، آگاه باش که همهٔ علامات را که من قدرت انجامشان را به تو بخشیدم، در حضور فرعون به ظهور آوری. با این حال، من دل او را سخت خواهم کرد تا قوم را رها نکند. آنگاه به فرعون بگو: "خداوند چنین می‌فرماید: اسرائیل پسر من و نخست‌زادهٔ من است، و به تو گفتم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت کند. ولی تو از رها کردنش ایا کردی؛ پس من نیز پسر تو، یعنی نخست‌زاده‌ات را خواهم کشت."»

و در راه، در استراحتگاهی، خداوند موسی را ملاقات کرد و خواست او را بکشد. ولی صِقُورَه سنگی تیز برگرفت و پوست ختنه‌گاه پسرش را بریده، پای موسی را با آن لمس کرد و گفت: «تو مرا داماد خون هستی.» پس خدا او را رها کرد. (آنگاه بود که صِقُورَه گفت: «داماد خون»، که به ختنه اشاره داشت).

و اما خداوند به هارون گفت: «برای دیدار موسی به صحرا برو.» پس روانه شد و در کوه خدا با موسی دیدار کرد و او را بوسید. آنگاه موسی هر آنچه خداوند به او گفته بود به هارون بازگفت، و او را از همهٔ آیاتی که به فرمان خدا می‌بایست به ظهور آورد، آگاهانید. پس موسی و هارون رفتند و همهٔ مشایخ بنی‌اسرائیل را گرد آوردند، و هارون هر آنچه را که خداوند به موسی گفته بود به آنان بازگفت و آیات را در نظر قوم ظاهر کرد، و قوم ایمان آوردند. ایشان چون شنیدند خداوند به بنی‌اسرائیل روی نموده و تیره‌روزی ایشان را دیده است، خم شده، سجد کردند. (خروج 4: 31-1)

پس از آن، موسی و هارون نزد فرعون رفته، وی را گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "قوم مرا رها کن تا در صحرا برای من عیدی نگاه دارند."» فرعون گفت: «یهوه کیست که باید از او فرمان برم و اسرائیل را رها کنم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد. » (خروج 5: 1-2)

می‌بینیم که خدا، چگونه توسط دهان موسی و هارون با فرعون سخن گفت. آیا فرعون به کلام خدا ایمان داشت؟ خیر، او ایمان نداشت! آیا پاسخ او را به موسی و هارون شنیدید؟ او گفت: «یهوه کیست که باید از او فرمان برم و اسرائیل را رها کنم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» فرعون خداوند را نمی‌شناخت. فرعون و تمام مردم مصر برای خود مذهبی داشتند، اما خدا را نمی‌شناختند. آنها تنها به مذهب اجداد خود توجه می‌کردند و به هیچ وجه، به خدای زنده و حق - خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب - توجه نمی‌کردند. توکل فرعون و مصریان بر رسوم، بتها، طلسم‌ها، و رهبران مذهبی خود بود؛ اما به خداوند و کلام ابدی او اطمینان نداشتند.

از این رو در باب شش چنین می‌خوانیم:

«آنگاه خداوند به موسی گفت: «اکنون خواهی دید به فرعون چه خواهم کرد. زیرا به سبب دست نیرومند من قوم را رها خواهد کرد و به دست نیرومند من آنها را از سرزمین خویش خواهد راند.»

خدا همچنین به موسی گفت: «من یهوه هستم. بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب با نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خود را با نام یهوه بر آنها شناساندم. همچنین عهد خویش را با ایشان استوار کردم تا سرزمین کنعان را بدیشان ببخشم، همان سرزمینی را که در آن غریب بودند. حال نالهٔ بنی‌اسرائیل را که مصریان ایشان را به بندگی کشیده‌اند، شنیدم و عهد خویش را به یاد آوردم. پس بنی‌اسرائیل را بگو: "من یهوه هستم و شما را از زیر یوغ بیگاری مصریان بیرون خواهم آورد. من شما را از بندگی ایشان رها خواهم کرد، و به بازوی افراشته و داوریهای عظیم شما را خواهم رهانید. من شما را بر خواهم گرفت تا قوم من باشید و من خدای شما خواهم بود. آنگاه خواهید دانست که من یهوه خدای شما هستم که شما را از زیر یوغ بیگاری مصریان به در آوردم. من شما را به سرزمینی خواهم برد که با دست افراشته سوگند خوردم آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب ببخشم. آری، من آن سرزمین را میراث شما خواهم ساخت. من یهوه هستم."» (خروج 6: 1-8)

«با این حال، فرعون به شما گوش نخواهد سپرد. آنگاه بر مصر دست خواهم نهاد و با داوریهای عظیم، لشکرهای خود یعنی قوم خویش بنی‌اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون خواهم آورد. و آنگاه که دست خود

را بر مصر دراز کنم و قوم خویش بنی اسرائیل را از آنجا بیرون آورم، مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم.» پس موسی و هارون بر طبق آنچه خداوند بدیشان امر فرموده بود عمل کردند. زمانی که آنها با فرعون سخن گفتند، موسی هشتاد سال داشت و هارون هشتاد و سه سال.» (خروج 7:4-7)

پس می بینیم که خدا قصد داشت با دآوری های عظیم بر فرعون و مردم مصر دآوری کند. خدا بر حسب عدالت خود، خواست جزای صدها سال رنج و زحمتی که بر بنی اسرائیل عارض شده بود، بدهد. همچنین، خداوند می خواست توسط معجزاتی که از دستان موسی ظاهر می ساخت، قدرت و جلال خود را آشکار نماید. پس او به مردم مصر و مردم تمام دنیا نشان می داد که خداوند خدایی که با ابراهیم، اسحاق و موسی سخن گفته است، خدای زنده و حق است.

همان گونه که دیدیم، خدا، خدای رحیم است و نمی خواهد کسی هلاک شود، اما می خواهد که همه توبه کنند و حقیقت را بپذیرند و بشناسند. به همین دلیل او می خواست معجزاتی ظاهر سازد که مهر تأییدی باشد بر آنچه، او توسط موسی می گفت. خداوند می خواست هر کسی، عاری از هر شک و تردید، بداند که خدایی که توسط موسی سخن می گفت، خدای واحد حقیقی است!

لازم است به خاطر بسپاریم که در مصر، صدها نوع بُت وجود داشت که مصریان آنها را خدای خود می دانستند. با این حال، خدا می خواست که آنها بدانند، تنها یک خدای حقیقی وجود دارد. خدا می خواست آنها بدانند که خدای واحد حقیقی، همان خدایی است که عهد خود را با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب استوار کرد و به آنها وعده داد که از آنها امتی بسازد، تا آن امت مجرایی باشد برای ورود انبیاء، کتاب مقدس و نجات دهنده به این دنیا.

با این حال، برای فرعون شناخت خدا اهمیتی نداشت. به همین خاطر بود که وقتی خدا خواست تا توسط انبیاء خود، موسی و هارون، با فرعون سخن بگوید، فرعون در جواب گفت: «یهوه کیست که باید از او فرمان بَرَم و اسرائیل را رها کنم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» (خروج 2:5) هنگامی که فرعون گفت، یهوه (خداوند) را نمی شناسد، در واقع حقیقت را گفت! او خدایی که عهد جاودانی با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بست را نمی شناخت. فرعون مذهب خود را داشت، اما با خدا ارتباطی نداشت! **دل فرعون به حقیقتی که از خدای حقیقی سرچشمه می گرفت، نزدیک بود.** اما او پیغمبری را که خدا توسط موسی و هارون به او اعلام کرد، نادیده انگاشت.

اکثر مردم این روزگار نیز، پیرو راه فرعون هستند. آنها درباره ی خدا حرف می زنند، اما به کلام او اهمیتی نمی دهند. از این رو، آنها خدا را نمی شناسند. آنها چیزی درباره ی خدا می دانند، اما خود خدا را نمی شناسند. آنها مذهبی دارند که از اجدادشان به آنها رسیده است، اما با خدای زنده ای که خود را به موسی ظاهر کرد، ارتباط درستی ندارند.

شما چطور؟ آیا یهوه را می شناسید؟ آیا واقعاً می دانید که او توسط انبیاء خود چه گفته است؟ آیا تاکنون با صداقت کامل نوشته های انبیا را خوانده اید؟ آیا واقعاً خداوند خدا را می شناسید؟ آیا او را با تمام وجود دوست دارید؟ آیا می خواهید از او اطاعت کنید؟ یا اینکه همچون فرعون پیرو دین اجدادی خود هستید؟

دوستان عزیز، مبادا ما هم همچون فرعون به کلام جاودانی خدا گوش ندهیم و آن را نپذیریم! به این هشدار کلام خدا توجه نمایید: «ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی دل شَرور و بی ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود!» (عبرانیان 12:3) اگر امروز صدای او را می شنوید دل خود را همچون فرعون سخت نسازید و نگویید: «یهوه کیست که باید از او فرمان بَرَم.»

از اینکه به برنامه ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خدا در درس بعدی این داستان جذاب را پی گیری خواهیم کرد و خواهیم دید که چگونه خدا بر سر فرعون و مصریان بلایایی نازل می کند تا بلکه آنها خدا را بشناسند!....

خدا به شما برکت دهد.

به این هشدار از کلام خدا توجه فرمایید:

«امروز، اگر صدای او را می شنوید،

دل های خود را سخت مسازید!»

(مزامير 95: 7-8)

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. «تخم مرغ نباید با سنگ در بیفتد!» این ضرب‌المثل خلاصه‌ایست از مطلبی که امروز می‌خواهیم با شما در میان بگذاریم. وقتی تخم مرغی به یک سنگ بخورد، چه اتفاقی می‌افتد؟ بله، تخم مرغ می‌شکند؛ اما سنگ هیچ تغییری نمی‌کند. امروز خواهیم دید، هنگامی که فرعون -پادشاه مصر- سعی کرد با خداوند خدا در بیفتد، بر سر او چه آمد؛ همان خدایی که موسی نبی دربارہی او می‌نویسد: «اوست صخره و کارهایش به کمال، راههایش، جملگی انصاف.» (تثنیه 4:32)

در درس گذشته دیدیم که چگونه خدا موسی را نزد فرعون فرستاد تا بنی‌اسرائیل را از اسارت در مصر نجات دهد. آنها به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل می‌گوید: قوم مرا را کن تا مرا در صحرا پرستش کنند!» با این حال فرعون به آنها گفت: «یهوه کیست که باید از او فرمان بَرَم و اسرائیل را رها کنم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» (خروج 2:5) خلاصه آنکه، خدا تصمیم داشت، بنی‌اسرائیل را برهاند؛ درحالی‌که فرعون مصمم بود که آنها را همچون برده نزد خود نگاه دارد. اما، «تخم مرغ نباید با سنگ در بیفتد!»

بیایید اکنون به قسمت دوم تورات، کتاب پیدایش، باب هفت نگاهی بیندازیم، تا ببینیم فرعون چگونه با خدا در افتاد. کتاب مقدس می‌گوید:

«پس موسی و هارون به حضور فرعون رفتند و آنچه را خداوند فرمان داده بود، انجام دادند. هارون عصای خود را در برابر فرعون و خادمانش بر زمین افکند، و عصا بدل به مار شد. آنگاه فرعون حکیمان و ساحران را فرا خواند، و آن جادوگران مصری نیز با افسون خود چنین کردند. هر یک عصایش را بر زمین افکند و عصا بدل به مار شد. ولی عصای هارون عصاهای آنها را فرو بلعید.» (خروج 7: 10-12)

به شروع، گُشتی گرفتن فرعون و خدا توجه کنید. در یک سو، فرعون و حکیمان و جادوگرانش، در سوی دیگر، موسی و هارون. پس از اینکه عصای هارون به طرز معجزه‌آسایی تبدیل به مار شد، جادوگران فرعون نیز با افسون‌های خود، آن را جعل کردند. «هر یک عصایش را بر زمین افکند و عصا بدل به مار شد. ولی عصای هارون عصاهای آنها را فرو بلعید.»

درباره‌ی این واقعه چه می‌توان گفت؟ می‌دانیم آیاتی که موسی و هارون ظاهر می‌ساختند، از خدا بود. با این حال، جادوگران فرعون نیز آیتی ظاهر ساختند. از کجا این قدرت را می‌یافتند؟ آیا قدرت آنها نیز از خدا بود؟ خیر! خدا هیچ‌گاه با خودش نمی‌جنگد. پس قدرت آنها از کجا بود؟ ساحران فرعون، به هنر فریب و قدرت شیطانی تکیه داشتند.

کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که، شیطان موجودی زیرک است و دوست دارد انسانها را فریب دهد. پس عصای هارون، عصای ساحران فرعون را بلعید. اما با این حال تمام این وقایع باعث نشد که فرعون توبه کند و به کلام خدا گوش دهد.

به آنچه کتاب مقدس می‌گوید گوش دهید:

آنگاه خداوند به موسی گفت: «دل فرعون سخت شده است و از رها کردن قوم ابا می‌کند. پس بامدادان که فرعون به کنار آب می‌رود، نزد او برو. کنار رود نیل منتظر او باش و عصایی را که بدل به مار شد به دست بگیر. به او بگو: "یهوه، خدای عبرانیان، مرا فرستاده تا به تو بگویم: قوم مرا را کن تا در صحرا مرا عبادت کنند. تو تا کنون بدین گوش نسپردہ‌ای." پس اینک خداوند چنین می‌فرماید: "این‌گونه خواهی

دانست که من خداوند هستم: با عصایی که در دست دارم آب رود نیل را خواهم زد و تبدیل به خون خواهد شد. ماهیان آن خواهند مرد و آب رود خواهد گندید؛ و مصریان نخواهند توانست از آن بنوشند.»»
«و خداوند به موسی گفت: «به هارون چنین بگو: ”عصایت را بگیر و دستت را بر آبهای مصر دراز کن - بر رودخانه‌ها و نهرها، حوضها و تمامی آبگیرهای مصر. آبها همه بدل به خون خواهد شد. در سراسر مصر خون خواهد بود، حتی در سطهای چوبی و کوزه‌های سنگی.»»

موسی و هارون طبق آنچه خداوند به آنها فرمان داده بود عمل کردند. او در برابر دیدگان فرعون و خادمانش، عصای خود را بلند کرد و آب نیل را زد، و آب بدل به خون شد. ماهیان نیل مردند و رود چنان گندید که مصریان نتوانستند از آب آن بنوشند. و در سراسر سرزمین مصر خون بود. ولی جادوگران مصری نیز با افسون خود نظیر همان کار را انجام دادند؛ و دل فرعون سخت شده، چنانکه خداوند گفته بود، به سخنان موسی و هارون گوش نسپرد. فرعون به قصر خود بازگشت بی‌آنکه بر این واقعه نیز وقعی بگذارد. مصریان همگی در گرداگرد رود نیل به چاه کندن مشغول شدند تا برای نوشیدن، آب فراهم کنند، زیرا نمی‌توانستند از آب رودخانه بنوشند. از زمانی که خداوند رودخانه را زد، هفت روز گذشت. (خروج 7: 14-25)

آنگاه خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به او بگو، ”خداوند چنین می‌فرماید: ”قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. اگر از رها کردن ایشان ابا کنی، بدان که همهٔ حدود تو را به بلای وزغ دچار خواهم کرد. رود نیل آکنده از وزغ خواهد شد و وزغها به درون قصر، به خوابگاهت و به بستر ت هجوم خواهند آورد، و نیز به خانه‌های خادمانت و منازل مردم، و به تنورها و ثغارهای خمیر. آنها از سر و روی تو و مردم و خادمانت بالا خواهند رفت.“» آنگاه خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: ”دستت را با عصای خود بر رودخانه‌ها و نهرها و حوضها دراز کن تا وزغها بر سرزمین مصر برآیند.“» پس هارون دستش را بر آبهای مصر دراز کرد و وزغها بیرون آمده، سرزمین مصر را پوشانیدند. ولی جادوگران نیز با افسون خود نظیر همین کار را کردند و وزغها بر سرزمین مصر آوردند.

فرعون موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «نزد خداوند دعا کنید تا وزغها را از من و قوم دور کند، و من نیز قوم تو را رها خواهم کرد تا به خداوند قربانی تقدیم کنند.» موسی به فرعون گفت: «خودت تعیین کن که چه وقت می‌خواهی برای تو و خادمانت و برای قومت دعا کنم تا وزغها از شما و خانه‌هایتان دور شوند و تنها در رود نیل باقی بمانند.» فرعون گفت: «فردا.» موسی پاسخ داد: «چنانکه گفתי خواهد شد، تا بدانی که هیچ‌کس همچون خدای ما یهوه نیست. وزغها از تو و خانه‌ات، و از خادمان و قومت دور خواهند شد و تنها در رود نیل باقی خواهند ماند.» پس از آنکه موسی و هارون از نزد فرعون رفتند، موسی به درگاه خدا دربارهٔ وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود استغاثه کرد. خداوند نیز به خواست موسی عمل کرد و وزغها در خانه‌ها و دهات و مزارع مردند. آنها را توده توده بر هم انباشتند و زمین متعفن شد. اما چون فرعون دید آسایش پدید آمد، همان‌گونه که خداوند گفته بود دل خود را سخت کرد، و به سخن موسی و هارون گوش نسپرد.

آنگاه خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: ”عصایت را دراز کن و خاک زمین را بزن، تا خاک در سراسر سرزمین مصر بدل به پشه گردد.“» موسی و هارون چنین کردند و چون هارون عصایش را دراز کرده خاک زمین را زد، پشه‌ها بر انسان و چارپایان هجوم آوردند و خاک سرزمین مصر به‌تمامی تبدیل به پشه شد. این‌بار نیز جادوگران سعی کردند با افسون خود پشه بیرون آورند، اما نتوانستند؛ و پشه‌ها بر انسانها و چارپایان پدیدار شدند. جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» ولی همان‌گونه که خداوند گفته بود، دل فرعون سخت بود و به سخن آنان گوش نسپرد. (خروج 8: 1-19)

دیدید که بر سر ساحران و افسونگران فرعون چه آمد؟ دیدیم که آنها قدرت محدودی داشتند، و آن را از شیطان یافته بودند. به‌همین دلیل است که آنها توسط ترفندهای اسرارآمیز خود، سعی کردند از قدرت خدا تقلید کنند. اما قدرت آنها محدود بود. ساحران فرعون قادر نبودند، بلایایی را که خدای قادر بر سرزمین مصر نازل می‌کرد، از میان بردارند. پس از اینکه هارون عصایش را بر زمین زد و غبار زمین برخاست، جادوگران نیز ترفندهای خود را به کار بستند، و سعی کردند غبار را تبدیل به پشه کنند، اما نتوانستند. پس به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.»

واضح است که قدرت جادوگران محدود بود. مسلماً شیطان قدرت دارد و می‌تواند مقداری از قدرت خود را به انسان بدهد، اما قدرت او هیچ‌گاه از حدودی که خدا تعیین کرده است فراتر نمی‌رود. تنها خدا، قادر مطلق

است. تنها او می‌تواند هر کاری انجام دهد! تنها او است که محدودیتی ندارد! ساحران و جادوگران فرعون دریافتند که قدرت خدا عظیم است؛ اما فرعون نخواست، تسلیم خدا شود. فرعون، دل خود را سخت می‌ساخت و گمان می‌کرد که می‌تواند با خدای اسرائیل بجنگد و پیروز شود!

از این رو، کتاب مقدس می‌گوید، خدا به دست موسی و هارون بر فرعون و سرزمین مصر، هفت بلای دیگر نازل کرد. متأسفانه وقت نداریم که تمام بلایا را بخوانیم؛ از این رو تنها آنها را نام می‌بریم. بلای چهارم، بلای مگسها بود. مگسها تمام زمین مصر را پوشانیدند؛ حتی خانه‌های مردم را، و خرابی به بار آوردند. در بلای پنجم، مرض هولناکی بر دامهای مصریان نازل شد، و بسیاری از دامهای آنها مردند. با این حال، هیچ‌یک از دامهای بنی اسرائیل تلف نشد. اما فرعون باز هم دل خود را سخت ساخت و نگذاشت بنی اسرائیل بروند. پس از آن، دُم‌های وحشتناکی بر پوست انسانها و حیوانات پدید آمد. و کتاب مقدس می‌گوید: «جادوگران به سبب دُم‌ها نتوانستند در حضور فرعون بایستند، زیرا بر بدن آنها و تمام مصریان دُم‌ها پدید آمده بود.» (خروج 8: 11) در بلای هفتم، تگرگ‌های بسیار درشت که تاکنون نظیر آن در مصر نباریده بود، بر تمامی زمین مصر بارید. و پس از آن، زمین از ملخها پر شد؛ و هر آنچه را که پس از بارش تگرگ باقی مانده بود خوردند. و این بلای هشتم بود.

به هنگام بلای نهم خدا به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن تا تاریکی بر سرتاسر مصر حکمفرما شود، تاریکی‌ای که در آن باید کورانه راه رفت.» (خروج 10: 21) پس هیچ‌کس نمی‌توانست چیزی ببیند. با این حال، در منطقه‌ای که بنی اسرائیل زندگی می‌کردند، نور بود. هیچ‌یک از بلایا بر آنها نازل نشد. اما تمام این بلایا باعث نشد که فرعون توبه کند و اسرائیل را رها کند. کتاب مقدس می‌گوید: فرعون به موسی گفت: «از برابر چشمانم دور شو! بر حذر باش که دیگر روی مرا نبینی! زیرا روزی که روی مرا ببینی، خواهی مرد.» (خروج 10: 28)

خدا یک بلای دیگر نیز بر فرعون و مصر نازل کرد، اما تا برنامه‌ی بعدی صبر خواهیم کرد؛ زیرا وقت ما رو به پایان است.

درس امروز را چگونه می‌توان خلاصه کرد؟ شاید این چنین: فرعون سعی کرد با خداوند خدا بجنگد. آیا فرعون و جادوگانش بر خدای قادر مطلق پیروز شدند؟ آیا قادر به چنین کاری بودند؟ خیر، هرگز! کسی نمی‌تواند با خدا بجنگد و پیروز شود! تخم‌مرغ نمی‌تواند با سنگ بجنگد و پیروز شود!

خدا، از آنچه امروز خواندیم چه درسی برای ما دارد؟ کتاب مقدس می‌گوید: «این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما...» (اول قرنتیان 10: 11) خدا می‌خواهد به ما هشدار دهد؛ خدا می‌خواهد ما نگاهی به خود بیندازیم و به هشدارهای او گوش دهیم.

شنوندگان عزیز، آیا به کلام خدا توجه دارید؟ آیا از آن اطاعت می‌کنید؟ یا اینکه همچون فرعون با آن می‌جنگید؟ بگذارید دلتان به این سؤال پاسخ دهد. آیا تسلیم کلام خدا هستید؟ البته این بدان معنا نیست که شما تسلیم رسوم و سنن و مذهب اجداد خود هستید؛ اما آیا با فروتنی کلام خدا را پذیرفته‌اید؟ یا اینکه می‌خواهید با خدا بجنگید؟

«تخم‌مرغ نباید با سنگ بجنگد!» انسان همچون تخم‌مرغ شکننده است و کلام خدا همچون سنگ، محکم و استوار. کتاب مقدس می‌گوید: «آدمی جملگی چون علف است و جلالش یکسره بسان گل صحرا؛ علف می‌خشکد و گلها می‌ریزند، اما کلام خداوند جاودان ماند» «!اول پطرس 1: 24(25) - کلام خدای ازلی، همچون صخره‌ی محکمی است که هر کس زندگی خود را بر آن بنا کند، در واقع، زندگی خود را بر بنیادی محکم و استوار بنا کرده است. اما اگر نخواهید زندگی خود را بر این صخره بنا کنید، روزی صخره‌ی کلام خدا بر شما خواهد افتاد و در زیر آن خرد خواهید شد. تخم‌مرغ هیچ‌گاه نمی‌تواند با سنگ بجنگد و آن را بشکند؛ و نه انسان می‌تواند با کلام جاودانی خدا بجنگد و از عقوبت آن بگریزد.

در اینجا برنامه‌ی ما به پایان می‌رسد. از اینکه به ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خدا، در درس بعدی خواهیم دید که چه چیز باعث شد که فرعون، بنی اسرائیل را رها کند.... خدا به شما برکت دهد. به آنچه موسی نبی در تورات نوشته است توجه نمایید:

«اوست صخره و کارهایش به کمال،
راههایش، جملگی انصاف.

او خدای امین و برکنار از بیداد،
عادل است او و هم درستکار. »
(تثنیه 4:32)

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته‌ی خود، دیدیم که فرعون سعی کرد با خدا مقاومت کند. خداوند، قصد داشت قوم اسرائیل را از اسارت در مصر رهایی بخشد؛ اما پادشاه مصر مصمم بود که آنها را همچنان برده‌ی خود نگاه دارد. اما تخم‌مرغ نباید با سنگ بجنگد! از این رو می‌بینیم که چگونه خدا توسط موسی و هارون نه‌بلای هولناک بر سرزمین مصر نازل کرد. اما با این حال، تمام این بلایا باعث نشد تا فرعون خود را تسلیم کلام خدا کند و اسرائیلیان را رها کند.

امروز ادامه‌ی داستان را خواهیم خواند و خواهیم دید که خدا چگونه آخرین بلا، یعنی دهمین بلا را بر فرعون نازل می‌کند، تا بالاخره فرعون، قوم اسرائیل را رها کند. در درس گذشته‌ی خود، خواندیم که فرعون پس از بلای نهم به موسی و هارون گفت: «از برابر چشمانم دور شو! برحذر باش که دیگر روی مرا نبینی! زیرا روزی که روی مرا ببینی، خواهی مرد.» (خروج 28:10) حال بیایید باب یازده را با هم بخوانیم و ببینیم که چگونه خدا، خود از دهان موسی به فرعون پاسخ داد.

«پس موسی گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: نیمه‌های شب در سرتاسر مصر بیرون خواهیم آمد. هر نخست‌زاده که در مصر باشد خواهد مرد، از نخست‌زاده‌ی فرعون که بر تخت می‌نشیند تا نخست‌زاده‌ی کنیزی که کنار آسیاب نشسته، و نیز نخست‌زاده‌ی تمام چارپایان، همه خواهند مرد. در سرتاسر مصر چنان گریه و شیونی بر پا خواهد شد که نظیر آن هرگز شنیده نشده و نخواهد شد. ولی در میان قوم اسرائیل، حتی سگی به انسان یا چارپا پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند میان مصر و اسرائیل فرق می‌گذارد. همه‌ی این خادمانت نزد من خواهند آمد و در برابرم تعظیم کرده، خواهند گفت: "تو و تمامی قومی که تو را پیروی می‌کنند، همگی از اینجا بروید!" آنگاه از اینجا خواهیم رفت.» موسی پس از این سخنان، خشمگینانه فرعون را ترک کرد.» (8:4-11)

از این رو، می‌بینیم که خدا قصد نمود، بلایی بر مصر نازل کند که از تمام بلایای قبلی بدتر و وخیم‌تر بود. خدا مرگ قریب‌الوقوع تمام نخست‌زادگان در مصر را اعلام کرد. چه بلای وحشتناکی! اما بر سر نخست‌زادگان اسرائیلی چه می‌آمد؟ آیا آنها نیز همراه با نخست‌زادگان مصری می‌مردند؟ مسلماً آنها سزاوار گریختن از این دآوری نبودند؛ زیرا آنها نیز گناهکار بودند، همان‌گونه که تمام مردم مصر گناهکار بودند. اما خدا رحیم و وفادار است، و نقشه‌ای کشید تا قوم اسرائیل از این بلا در امان بمانند. بیایید ادامه‌ی داستان را در باب دوازده بخوانیم و ببینیم خدا برای نجات نخست‌زادگان اسرائیلی چه نقشه‌ای داشت. کتاب مقدس می‌فرماید:

خداوند در سرزمین مصر به موسی و هارون گفت....: «به همه‌ی جماعت اسرائیل بگویید در روز دهم این ماه، هر مرد باید بره‌ای برای اهل خانه‌اش برگزیند، برای هر خانوار یک بره بره‌ی شما باید بی‌عیب باشد و نرینه‌ی یک ساله. از گوسفندان یا بزها آن را بگیرید. تا روز چهاردهم این ماه از آن نگهداری کنید، و هنگام عصر تمام جماعت اسرائیل بره‌های خود را ذبح کنند. آنگاه مقداری از خون را گرفته، آن را بر دو تیر عمودی و بر سر در خانه‌هایی که در آن به خوردن آنها مشغولند، بمالند. گوشت را همان شب بر آتش کباب کنند و با نان بی‌خمیرمایه و سبزیجات تلخ بخورند. گوشت را خام یا آب‌پز نخورید، بلکه آن را با کله، پاچه و درون شکمش روی آتش کباب کنید(46) باید تنها داخل یک خانه خورده شود؛ چیزی از گوشت آن را از خانه بیرون نبرید و هیچ‌یک از استخوانهای آن را مشکنید. »

«آن را بدین‌گونه بخورید: کمربندهای خود را ببندید، کفش به پا کنید و عصا به دست بگیرید. شتابان بخورید که این پسخ خداوند است. در همان شب، من از سرزمین مصر عبور خواهم کرد و هر نخست‌زاده را در سرزمین مصر، اعم از انسان و چارپا، خواهم زد و بر همه‌ی خدایان مصر دآوری خواهم کرد. من خداوند

هستم. آن خون نشانه‌ای خواهد بود برای شما بر خانه‌هایی که در آن به سر می‌برید: خون را که ببینم از شما خواهم گذشت. و آنگاه که مصر را بزنم، کوچکترین بلایی بر شما نخواهد آمد.» (خروج 12: 1-9 و 46 و 11-13)

پس از اینکه سخن خدا با موسی و هارون به اتمام رسید، آنها تمام مشایخ اسرائیل را جمع کردند، و هر آنچه را که خدا درباره‌ی قربانی بره به آنها گفته بود، برایشان بازگو کردند. هنگامی که مشایخ اسرائیل شنیدند خدا، برای نجات آنها از بلای مرگ چه نقشه‌ای دارد، به خاک افتادند و خداوند را شکر کردند. پس از آن، مشایخ و تمام بنی اسرائیل دقیقاً آنچه را که خدا به موسی گفته بود، انجام دادند. کتاب مقدس می‌گوید:

نیمه‌شب، خداوند همه‌ی نخست‌زادگان سرزمین مصر را، از نخست‌زاده‌ی فرعون که بر تخت می‌نشست تا نخست‌زادگان زندانیانی که در سیامچال‌ها بودند و نیز نخست‌زاده‌های همه‌ی چارپایان را زد. فرعون و همه‌ی خادمان و تمامی مصریان شب‌هنگام بیدار شدند و صدای شیونی بلند در سرتاسر مصر برخاست، زیرا خانه‌ای نبود که کسی در آن نمرده باشد. (29:12-30)

آیا شنیدید، که در آن شب هولناک چه اتفاقی رخ داد؟ آیا خدا زمین مصر را آن‌طور که گفته بود، داوری نکرد؟ بله، درست همان‌گونه که گفته بود. در نیمه‌شب، فرشته‌ی مرگ از زمین مصر گذشت، و تمام نخست‌زادگان را زد؛ از نخست‌زاده‌ی پادشاه گرفته تا نخست‌زاده‌هایی که در زندان بودند. در آن شب، ناله و شیون عظیمی در مصر طنین‌انداز شد، زیرا خانه‌ی مصری‌ای نبود که مرده‌ای نداشته باشد! اما در خانه‌ی اسرائیلیان چه اتفاقی افتاد؟ آیا خدا، نخست‌زادگان آنها را از بلای مرگ رهانید؟ شما چه فکر می‌کنید؟ خدا به آنها وعده داده بود: «خون را که ببینم، از شما خواهم گذشت.» قوم اسرائیل به سردر خانه‌ی خود، خون بره پاشیده بودند؛ همان‌گونه که خدا به آنها فرمان داده بود. بنابراین از نخست‌زاده‌های آنها کسی نمرد. اما در خانه‌ی مصریان، تمام نخست‌زادگان مردند؛ زیرا در راه‌هایی خدا، یعنی راه خون بره، شرکت نکردند.

پس کتاب مقدس می‌گوید:

شبانه، فرعون موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «برخیزید و از میان قوم من بیرون روید! هم شما و هم جمله‌ی بنی اسرائیل. بروید و خداوند را همان‌گونه که گفتید عبادت کنید. 32 گله‌ها و رمه‌هایتان را هم بردارید و بروید. برای من نیز برکت بطلبید!» مصریان نیز به اصرار از قوم اسرائیل خواستند که سرزمینشان را هر چه زودتر ترک کنند. زیرا می‌گفتند: «اگر نه، همه خواهیم مرد!» (خروج 12: 31-33)

سرانجام، فرعون هیچ راهی نداشت، جز اینکه به اسرائیلیان اجازه بدهد، بروند. دیدیم که فرعون در ابتدا به موسی و هارون گفت: «یهوه کیست که باید از او فرمان بَرم و اسرائیل را رها کنم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» اما در پایان، فرعون و تمام مصریان مجبور شدند، تصدیق کنند که خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل، خدای قادر مطلق است؛ پر قدرت‌تر از هر بُت، طلسم و جادو. «تخم‌مرغ نباید با صخره بجنگد!» هیچ‌کس نمی‌تواند با خدا بجنگد و پیروز شود!

در آن شب اسرائیلیان، همراه با ثروت مصریان، از مصر خارج شدند. کتاب مقدس می‌گوید:

«بنی اسرائیل همان‌گونه که موسی گفته بود، از مصریان آلات نقره و طلا و لباس خواستند. 36 و خداوند نظر لطف مصریان را نسبت به قوم برانگیخته بود به گونه‌ای که هر چه خواستند، بدیشان دادند. پس، بنی اسرائیل مصریان را غارت کردند مدتی که قوم اسرائیل در مصر زیستند چهارصد و سی سال بود.» (خروج 12: 35-36 و 40)

تمام این وقایع در تحقق وعده‌هایی که، خدا صدها سال پیش به ابراهیم داده بود، انجام شد؛ هنگامی که گفت: «یقین بدان که نسل تو در سرزمینی که از آن ایشان نیست، غریب خواهند بود و در آنجا ایشان را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال بر ایشان ستم خواهند کرد. اما من بر آن قوم که ایشان بندگی آنها را خواهند کرد، مکافات خواهم رسانید، و ایشان پس از آن با اموال فراوان بیرون خواهند آمد.» (پیدایش 13: 15-14) داستانی که امروز خواندیم، و به پسخ معروف است، همچون اقیانوسی عریض و ژرف، سرشار از گنجینه‌های مخفی است. هزاران مقاله می‌توان درباره‌ی داستان پسخ نوشت. مسلماً فرصتی برای توضیح تمام

حقایقی که در این داستان نهفته است نداریم. اما یک حقیقت مهم در این داستان هست که باید آن را بیان کنیم؛ و آن وعده‌ی خدا به اسرائیل است: «خون را که ببینم، از شما خواهم گذشت.» چرا نخست‌زادگان اسرائیل، همراه با نخست‌زادگان مصری نمردند؟ آنها نمردند زیرا، خدا توسط خون بره، راهی برای نجات آنها گشود. خدا اعلام نمود، سَرَدَر هر خانه‌ای که به خون بره آغشته باشد، نخست‌زاده‌ی آن خانه از مرگ رهایی خواهد یافت. اما هر نخست‌زاده‌ای در خانه‌ای که به خون آغشته نشده باشد، خواهد مرد!

اگر جوانی از میان نخست‌زادگان اسرائیل، از پدر خود بپرسد: «پدر، چرا بره‌ی بی‌گناه ما باید بمیرد؟» پدر پاسخ خواهد داد: «پسر، همانطور که می‌دانی، خدا تمام نخست‌زادگان این سرزمین را به مرگ محکوم کرده است. به خاطر گناهانمان، همه‌ی ما سزاوار مرگ هستیم. با این حال، خدا به سبب رحمت خود به ما گفته است اگر بره‌ای بی‌عیب قربانی کنیم و خون آن را بر سَرَدَر خانه‌ی خود بپاشیم، آن بلا از ما خواهد گذشت. این بره باید بمیرد، زیرا مزد گناه مرگ است. خدا عادل است و نمی‌تواند گناهان ما را نادیده انگارد. این بره، جایگزین تو می‌شود. ما این بره را به جای تو قربانی می‌کنیم؛ همانطور که جد □ ما ابراهیم به جای پسر خود، بره‌ای قربانی کرد. خدای ما عادل است و گناه را سَبْک نمی‌شمرد! کلام او برای ما روشن است. اگر خون بره بر سَرَدَر خانه‌ی ما باشد، او از خانه‌ی ما خواهد گذشت!»

دوستان عزیز، آنچه که باید امروز بدانیم این است: تمام فرزندان آدم، همچون نخست‌زادگان مصر و اسرائیل هستند. شریعت مقدس خدا، همه‌ی ما را محکوم به مرگ و رویارویی با داوری عادلانه‌ی خدا می‌کند. این همان چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید: «در این باره هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند.» (رومیان 22:3-23) مزد گناه محکومیت ابدی است، «جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود» (دوم تسالونیکیان 1:9)

پس برای نجات یافتن چه باید کرد؟ چگونه خدا می‌تواند گناهکاران را از عقوبت گناه آزاد کند و از سویی دیگر عدالت خود را نادیده نگیرد؟ آنچه باید بدانیم این است: بره‌هایی که اسرائیلیان برای رهایی از بلای مرگ قربانی کردند، نمادی است از نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد و خون خود را برای کفاره‌ی گناهان بنی‌آدم می‌ریخت. کتاب مقدس درباره‌ی نجات‌دهنده می‌گوید: «زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد.... زیرا مسیح، برهٔ پَسَخ ما، قربانی شده است.» (اول پطرس 18:3؛ اول قرنثیان 7:5) پس بره‌ای که اسرائیلیان بر سَرَدَرهای خانه‌ی خود پاشیدند تا نخست‌زادگان خود را نجات دهند، یک نماد یا سمبل بود. این عمل، تصویری بود از نجات‌دهنده‌ی دنیا، که خون خود را بر صلیب می‌ریخت، تا هر که بدو ایمان آورد، از مجازات ابدی خدا، در امان بماند. شما چگونه؟ آیا درباره‌ی آنچه انبیاء خدا، درباره‌ی خون نجات‌دهنده نوشته‌اند، چیزی می‌دانید؟ نجات‌دهنده، خون خود را ریخت تا خدا بدون اینکه عدالت و قدوسیت خود را نادیده انگارد، گناهان شما را ببخشد. آیا به آنچه درباره‌ی خونی که قدرت دارد، تا شما را از مجازات جهنم رهایی بخشد، و مکانی را در حضور خدا برای شما تضمین کند، ایمان دارید؟ یا داوری، همان‌گونه که بر مصریان نازل شد، بر شما هم نازل شود؟ دوستان من، وقت ما رو به پایان است. از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، به داستان بنی‌اسرائیل ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه خدا آنها را از میان دریا عبور می‌دهد...

بر روی این آیه، که روزی خدا آن را به قوم اسرائیل گفته بود تفکر کنید:

«خون را که ببینم، از شما خواهم گذشت.» (خروج 13:12)

خدا به شما برکت دهد.

درس سی و چهارم
«راهی از میان دریا»
خروج 13-15

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، دیدیم که خدا نخست‌زادگان مصری را هلاک کرد؛ و بدین طریق، قوم اسرائیل را از اسارت بردگی آزاد کرد. اما نخست‌زادگان اسرائیل را، تنها به‌خاطر خون بره‌ای که بر خانه‌ی آنها پاشیده شده بود، از مرگ رهانید. زیرا خدا، خود گفته بود: «آن خون نشانه‌ای خواهد بود برای شما بر خانه‌هایی که در آن به سر می‌برید: خون را که ببینم از شما خواهم گذشت.» (خروج 13:12)

از این رو در آن شب، تمام طوایف اسرائیل، از مصر بیرون آمدند. شب خروج از مصر، برای آنها پر از شادی بود. به این موضوع فکر کنید! صدها سال بود که مردم مصر، بر آنها ظلم و ستم می‌کردند و آنها را بر کارهای بس دشوار گماشته بودند، تا جایی که آنها دیگر امیدی به زندگی نداشتند. اما اکنون..... اکنون آنها آزاد بودند! در آن شب، خداوند خدا آنها را رهایی بخشید! زنجیرهای اسارت آنها فرو ریخته بود! و اکنون خدا به آنها وعده می‌دهد که از طریق بیابان، آنها را به سرزمین کنعان برساند؛ سرزمینی که همان‌طور که می‌دانید، خدا سالها قبل سوگند یاد کرده بود که آن را به فرزندان ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بدهد. کنعان همان سرزمینی بود که یعقوب و فرزندانش پیش از اینکه به مصر، نزد یوسف بروند، در آنجا زندگی می‌کردند. امروز این سرزمین، فلسطین یا اسرائیل نامیده می‌شود!

امروز می‌خواهیم درباره‌ی داستان شگفت‌انگیز رهایی اسرائیل از چنگال لشکریان فرعون به دست خدا، سخن بگوییم. اکثر آیاتی که امروز می‌خوانیم از باب چهارده کتاب خروج هستند. به داستانی که موسی در تورات ثبت نموده است، گوش دهید:

«بنی اسرائیل از رمسیس به سگوت سفر کردند. شمار آنان، بدون احتساب زنان و کودکان، ششصد هزار مرد پیاده بود. گروه مختلط بسیاری نیز همراه آنان رفتند، همچنین چارپایان فراوان، اعم از گله و رمه.»
(37:12-38)

«موسی استخوانهای یوسف را به همراه برد، زیرا یوسف پسران اسرائیل را سوگند داده بود که: «خدا بی‌گمان به یاری شما خواهد آمد؛ پس در آن هنگام استخوانهای مرا نیز با خود از اینجا ببرید...» خداوند روز هنگام در ستونی از ابر پیش روی ایشان حرکت می‌کرد تا راه را بدیشان نشان دهد، و شب هنگام در ستونی از آتش تا ایشان را روشنایی بخشد. این‌گونه می‌توانستند روز و شب در سفر باشند. ستون ابر در روز و ستون آتش در شب از برابر قوم دور نمی‌شد.» (19:13-22)

آنگاه خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو برگردند و در نزدیکی فی‌هاحیروت، بین مجدل و دریا، اردو بزنند. باید در کنار دریا، مقابل بَعْل‌صِفون اردو بزنند. فرعون با خود خواهد گفت: «بنی اسرائیل سرگردان به هر سو می‌روند، و بیابان محصورشان کرده است.» من دل فرعون را سخت خواهم کرد، و او ایشان را تعقیب خواهد نمود. و من در فرعون و تمامی سپاهش جلال خواهم یافت. آنگاه مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم.» پس بنی اسرائیل چنین کردند.

چون به فرعون پادشاه مصر خبر دادند که قوم گریخته‌اند، او و خادمانش درباره‌ی بنی اسرائیل تغییر عقیده دادند و گفتند: «این چه کار است که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رها ساختیم!» پس فرمان داد ارباه‌اش را آماده کنند، و با سپاه خود به راه افتاد. او ششصد ارباه برگزیده برگرفت همراه با تمام دیگر ارباه‌های مصر و افسرانی که بر آنها بودند. و خداوند دل فرعون پادشاه مصر را سخت کرد تا بنی اسرائیل را که بی‌باکانه بیرون می‌رفتند، تعقیب کند. مصریان با تمامی اسبان، ارباه‌ها، سواران و سربازان فرعون، بنی اسرائیل را تعقیب کردند و در نزدیکی فی‌هاحیروت، کنار دریا، در برابر بَعْل‌صِفون، جایی که اردو زده بودند، بدیشان رسیدند. همچنانکه فرعون نزدیکتر می‌شد، بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، مصریان را دیدند که از پی ایشان می‌آیند. پس هراسان به درگاه خداوند فریاد برآوردند و خطاب به موسی گفتند: «آیا در مصر قبر نبود که ما را به بیابان آوردی تا در اینجا بمیریم؟ این چیست که به ما کردی و ما را از مصر

بیرون آوردی؟ آیا در مصر به تو نگفتیم: «ما را به حال خود واگذار تا مصریان را بندگی کنیم؟» ما را بهتر آن بود که مصریان را بندگی کنیم تا اینکه در بیابان بمیریم! (خروج 14:1-12)

قوم اسرائیل چه می‌گفتند؟ چرا به خدا اعتماد نداشتند؟ آیا خدایی که آنها را از بند اسارت آزاد کرده بود، نمی‌توانست از دست لشکریان فرعون نجاتشان دهد؟ مسلماً می‌توانست! اما اسرائیل دیگر اینها را به یاد نمی‌آورد، زیرا بسیار ترسیده بودند. دریا در مقابل آنها بود. کوه‌ها در چپ و راست آنها بود. در پشت سر آنها، لشکریان فرعون آرام آرام به آنها نزدیک می‌شدند تا آنها را اسیر سازند و یا حتی بکشند! باید چه می‌کردند؟ چه می‌توانستند بکنند؟ چگونه می‌شد نجات یابند؟ بیایید ببینیم موسی چه گفت و خدا چه کرد.

موسی در جواب قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، نجاتی را که امروز برایتان به عمل می‌آورد. زیرا مصریانی را که امروز می‌بینید، دیگر هرگز نخواهید دید. خداوند برای شما خواهد جنگید؛ شما فقط آرام باشید.»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد برمی‌آوری؟ بنی‌اسرائیل را بگو پیش روند. تو عصای خود را بلند کن و دست خود را بر فراز دریا دراز کرده، آن را بشکاف تا بنی‌اسرائیل به میان آب بر زمین خشک داخل شوند. و من دل مصریان را سخت خواهم کرد تا از پی ایشان داخل شوند. و در فرعون و تمامی سپاهش و اربابه‌ها و سوارانش، جلال خواهم یافت. و چون در فرعون و اربابه‌ها و سوارانش جلال یابم، مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم.»

آنگاه فرشته خدا که پیشاپیش سپاه اسرائیل می‌رفت، نقل مکان کرد و به پشت سر ایشان رفت. ستون ابر نیز از پیش روی قوم نقل مکان کرد و پشت سر آنان ایستاد و بین اردوی مصر و اردوی اسرائیل قرار گرفت. ابر بود و تاریکی. و ابر شب را روشن می‌کرد بی‌آنکه در تمامی شب یکی از آنها به دیگری نزدیک آید.

آنگاه موسی دست خود را بر فراز دریا دراز کرد، و خداوند تمام آن شب دریا را به واسطه باد شرقی نیرومندی به عقب راند، و دریا را خشک ساخت. آبها شکافته شد و بنی‌اسرائیل به میان دریا بر زمین خشک داخل شدند، در حالی که دیواری از آب در جانب راست و چپ آنها برافراشته بود. مصریان با همه اسبان و اربابه‌ها و سواران فرعون از پی ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند. و اما در آخرین پاس شب، خداوند از ستون آتش و ابر بر اردوی مصر نظر افکند و آن را آشفته کرد. او چرخ اربابه‌های مصریان را از مسیر خارج می‌کرد به گونه‌ای که به دشواری می‌راندند. پس مصریان گفتند: «بیایید از بنی‌اسرائیل بگریزیم، زیرا خداوند برای ایشان با مصر می‌جنگد.»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر فراز دریا دراز کن تا آنها بر سر مصریان و اربابه‌ها و سوارانشان برگردد.» پس موسی دست خود را بر فراز دریا دراز کرد و دریا، هنگام طلوع روز، به وضع نخست خود برگشت. و چون مصریان به درون آن گریختند، خداوند ایشان را به دل دریا افکند. آب دریا به جای نخست خود برگشت و اربابه‌ها و سواران، یعنی تمامی سپاه فرعون را که از پی بنی‌اسرائیل به میان دریا درآمده بودند، پوشانید. حتی یکی از ایشان نیز جان به در نبرد. اما بنی‌اسرائیل در میان دریا بر خشکی راه پیمودند، در حالی که دیواری از آب در جانب راست و چپ آنها برافراشته بود.

آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان نجات بخشید و اسرائیل اجساد مصریان را دیدند که بر کنار دریا مرده افتاده بودند. اسرائیل چون کار عظیم خداوند را بر ضد مصریان دیدند، از خداوند ترسیدند و به او و به خدمتگزارش موسی ایمان آوردند. (خروج 14:13-31)

موسی و اسرائیل این سرود را برای خداوند خواندند: «خداوند را خواهم سراپید، زیرا شکوهمندانه پیروز شده است... خداوند قوت و سرود من است؛ او نجات من گشته است...» (خروج 15:1-2). پس آنها برای خداوند سرود می‌خواندند و او را به‌خاطر نجات عظیمی که برای آنها به ارمغان آورده بود، شکر می‌کردند. مریم، خواهر هارون و موسی، سرودی برای خداوند خواند: «خداوند را بسرایید، زیرا شکوهمندانه پیروز شده است؛ اسب و سوارش را به دریا افکند.» (خروج 15:21)

دوستان، این داستان واقعیت دارد؛ خدا برای قوم خود از میان دریا راهی گشود. از درس امروز چه می‌آموزیم؟ شاید بتوان با یک سؤال ساده به نتیجه رسید. و آن سؤال این است: چه کسی می‌توانست قوم اسرائیل را از دست لشکریان فرعون برهاند؟ آیا آنها قادر بودند خود را نجات دهند؟ دیدیم که چگونه دریا در مقابل آنها باز شد. در طرفین آنها کوه‌ها قرار داشت. و از پشت سر، لشکر فرعون به سوی آنها می‌تاخت.

آیا قوم اسرائیل قادر بودند، خود را نجات دهند؟ نه، نمی‌توانستند! پس چه کسی قادر بود آنها را نجات دهد؟ تنها خدا! تنها خداوند، خدا می‌توانست آنها را نجات دهد. به همین علت موسی نوشت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، نجاتی را که امروز برایتان به عمل می‌آورد.» «تنها خدا می‌توانست آنها را نجات دهد. به‌خاطر همین، پس از اینکه به آن‌سوی دریا رسیدند، می‌خواندند: «خداوند قوت و سرود من است؛ او نجات من گشته است.»

خدا، خود، نجات آنها گردیده بود. برای اسرائیل، هیچ راهی وجود نداشت که خود را از دست لشکر فرعون برهاند - هیچ راهی؛ مگر اینکه راهی که خدا در مقابل آنها از میان دریا می‌گشود را دنبال می‌کردند؛ و سپس او را به‌خاطر نجات جانهایشان شکر می‌کردند!

دوستان عزیز، خدا می‌خواهد همه بدانند که، بنی‌آدم همه مثل بنی‌اسرائیل هستند. ما هم همچون آنها، امیدی برای رهایی نداریم و دیری نخواهد پایید که مصیبت گریبان‌گیر ما می‌شود! شاید دریا مقابل ما نباشد، اما مرگ و جهنم به انتظار ماست. شاید کوه‌ها در اطراف ما نباشند، اما قدوسیت خدا ما را محصور ساخته و ما را محکوم می‌کند. فرعون و لشکریانش پشت سر ما نیستند، اما شیطان و گناهان ما به‌دنبال ما هستند و ما را تهدید به مرگ ابدی می‌کنند!

چه کسی می‌تواند بنی‌آدم را از داوری عادلانه‌ی خدا برهاند؟ چه کسی می‌تواند گناهکار را از آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد رهایی دهد؟ چه کسی می‌تواند انسان را از قدرت شیطان رهایی بخشد؟ چه کسی می‌تواند ما را از تمام اینها برهاند؟ چه کسی می‌تواند ما را از دریای گناه، عبور داده و به مکان مقدس که بهشت نامیده می‌شود، ببرد؟ تنها خدا! تنها خدا می‌تواند ما را نجات دهد! انسان قادر نیست خود و دیگران را برهاند. این همان چیزی است که کتاب مقدس اعلام می‌کند: «زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست - و نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود ببالد» (افسیان 8:2-9).

خدا، خدایی که رحمتش عظیم است، در نجات را، به روی تمام فرزندان آدم گشوده است، تا ما را از قدرت شیطان و گناه و جهنم رهایی دهد. خدا می‌خواهد ما را از داوری آتش سوزانی که به‌خاطر گناهان ما در انتظار ماست، رهایی بخشد؛ اما ما باید از راه نجاتی که او در مقابل ما گشوده است، عبور کنیم! آیا راه نجات را می‌شناسید، راه نجاتی که خدا برای شما باز کرده است تا از قدرت شیطان، عواقب هولناک گناه و جهنم رهایی یابید؟ آیا در طریق عدالتی که، خدا تعیین کرده است، تا در حضور قدوس او تا به ابد برکت یابید، قرار گرفته‌اید؟

راه نجاتی که خدا به روی بنی‌آدم گشوده است، بر مبنای اعمال خوبی که انسان می‌تواند انجام دهد نیست، و نه بر مبنای پیروی از قوانین مذهب است. خدا می‌گوید: «نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود ببالد.» راه نجاتی که خدا برای ما تعیین کرده است، چیست؟ آن راه، نجات‌دهنده است؛ نجات‌دهنده‌ای که از آسمان آمد تا برای گناهان ما بمیرد و دوباره قیام کند، تا تمام کسانی را که به او ایمان می‌آورند رهایی دهد، - آن دسته از ما که به‌خاطر قدرت گناه و ترس از مرگ، برده بودیم. کتاب مقدس درباره‌ی نجات‌دهنده‌ی قادر چنین می‌گوید: «در هیچ‌کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» (اعمال 12:4)

بله، خدا برای شما «در دریای گناه» راهی گشوده است، تا از مجازات گناه رهایی یابید و به آن‌سوی دریا برسید - در حضور امن و مقدس خدا. اما باید از راهی که خدا در مقابل شما گشوده است، عبور کنید. نجات‌دهنده در مورد این راه نجات گفته است:

«من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه‌ی من، نزد پدر نمی‌آید..... آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که کلام مرا به گوش گیرد و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاویدان دارد و به داوری نمی‌آید، بلکه از مرگ به حیات منتقل شده است.» (یوحنا 6:14 و 24:5)

دوستان عزیز، آیا «از مرگ به حیات منتقل شده‌اید»؟ از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم؛ در برنامه‌ی بعدی به یاری خداوند خواهیم دید که چگونه خدا در بیابان به بنی‌اسرائیل خوراک می‌دهد.... به کلامی که موسی به بنی‌اسرائیل گفت، فکر کنید :

«مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، نجاتی را که امروز برایتان به عمل می‌آورد!» (خروج

درس سی و پنجم
«غذا در بیابان»
خروج 1716-

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، دیدیم که خدا قوم اسرائیل را از دست فرعون و لشکریانش نجات داد. هنگامی که بنی‌اسرائیل به ساحل دریای سرخ رسیدند، هیچ راه گریزی برای گریختن از لشکر فرعون نداشتند. اما دیدیم که خدا آب را شکافت و راهی برای آنها باز کرد تا از میان دریای سرخ، بر روی زمین خشک عبور کنند. اما هنگامی که لشکریان مصر سعی کردند از دریا عبور کنند، آنها بر سرشان واژگون شد و غرق شدند. پس در آن روز خداوند خدا، اسرائیل را از دست مصریان رها کنید. و هنگامی که قدرت عظیم خداوند را دیدند، از او ترسیدند و برای او خواندند: «خداوند را خواهم سراپید، زیرا او نجات من گردیده است. خداوند عظیم است!»

در حال حاضر، کتاب خروج را بررسی می‌کنیم؛ وقایعی که بین راه مصر و کنعان در بیابان، بر بنی‌اسرائیل رخ داد. کنعان سرزمینی است که خدا وعده داده بود به اجداد آنها ابراهیم بدهد، تا آن سرزمین از آن نسل او باشد. امروز قصد داریم ببینیم که چگونه خدا در بیابان به بنی‌اسرائیل خوراک داد. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که خدا در روز، در ستونی از ابر و در شب، در ستونی از آتش، مقابل آنها «راه می‌رفت». یک چیز مسلم است، اگر خدا آنها را هدایت نمی‌کرد، آنها در بیابان تلف می‌شدند.

بیانید لحظاتی، شرایطی را که بنی‌اسرائیل در آن بودند، تصور کنیم. جمعیتی عظیم بیش از مردم شهر مشهد، در کنار هم از بیابانی بی‌آب و علف در حال گذر بودند! قدری فکر کنید! این جماعت عظیم از این بیابان خشک، که پوشیده از بوته‌های خاردار بود، می‌گذشتند! چگونه می‌توانستند زنده بمانند؟ چه کسی می‌توانست آنها را از خطر گرسنگی و تشنگی نجات دهد؟ چگونه این جماعت عظیم و گله‌های آنها می‌توانستند بدون آب و غذا در این بیابان، طاقت بیاورند؟ آیا می‌توانستند خود را خوراک دهند؟ خیر! پس چه کسی می‌توانست به آنها غذا دهد؟ تنها یک پاسخ می‌توان یافت. تنها خدا می‌توانست به آنها غذا دهد و آنها را حفظ کند!

آیا اسرائیلیان به خدا توکل داشتند؟ یا اینکه نگران بودند چه باید بخورند و چه باید بنوشند؟ مسلماً قوم اسرائیل باید به خداوند خدا اعتماد می‌کردند. خدا اعمال بسیار بزرگی برای آنها انجام داده بود. او به واسطه‌ی نزول بلا بر مصریان، آنها را از بند اسارت آزاد کرده بود. او نخست‌زادگان آنها را به واسطه‌ی خون بره، از مرگ رها کرده بود. او راهی خشک و هموار از میان دریا برای آنها گشوده بود. و اکنون در ستونی از ابر در مقابل آنها می‌رفت تا همان‌گونه که سالها پیش به جد آنها- ابراهیم- وعده داده بود، آنها را به آن سرزمین بازگرداند. شما چه فکر می‌کنید؟ آیا قوم اسرائیل به خدایشان اطمینان داشتند؟ آیا ایمان داشتند که خدا می‌تواند به آنچه که وعده داده است، عمل کند؟ بیانید به کتاب مقدس مراجعه کنیم و پاسخ را در آن بیابیم.

از باب شانزده از کتاب خروج تورات موسی، برایتان قرائت می‌کنیم. کتاب مقدس می‌فرماید: پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از ایلم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلم و سینا است، در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند. و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. و بنی‌اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش در همان سرزمین مصر به دست خداوند مرده بودیم! آنجا گرد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان سیر می‌خوردیم؛ ولی ما را به این بیابان آورده‌اید تا همگی این جماعت را از گرسنگی بکشید.» (خروج 16: 3-1)
خوب، آیا قوم اسرائیل به خدا اطمینان داشتند؟ نه، نداشتند! آنها نزد او و نبی او موسی شکایت می‌کردند. به پاسخ خدا به آنها گوش دهید:

(11 و 12) «خداوند به موسی گفت: «شکایت بنی‌اسرائیل را شنیده‌ام. بدیشان بگو: "هنگام عصر گوشت خواهید خورد و بامدادان از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم."»

(4) «آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من از آسمان برای شما نان می‌بارانم، و قوم هر روز بروند و به اندازه نیاز همان روز، نان گرد آورند. بدین‌سان ایشان را خواهم آزمود که آیا مطابق شریعت من رفتار می‌کنند یا نه.»

«**(13-15)** شامگاهان، بلدرچین‌ها برآمدند و اردوگاه را پوشانیدند؛ و بامدادان لایه‌ای از شبنم، گرداگرد اردوگاه نشست. و چون شبنم برخاست، اینک بر روی صحرا پولکهای ریز شبیه ژاله یخ‌زده بر زمین پدیدار شد. بنی‌اسرائیل با دیدن آن به یکدیگر گفتند: «این چیست؟» موسی بدیشان گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید.»

«**(31)** خاندان اسرائیل آن نان را مَنّا نامیدند. آن همچون تخم گشنیز سفید بود و طعمی چون کلوچهٔ عسلی داشت.»

و خدا این‌گونه طوایف بنی‌اسرائیل را در مصر خوراک داد، تا اینکه به زمین کنعان رسیدند. شنیدید که غذا از کجا می‌آمد؟ از آسمان. از سوی خدا. آیا بنی‌اسرائیل شایسته‌ی خوراکی که بر آنها نازل می‌شد بودند؟ خیر! آنها شایسته‌ی هیچ چیز نبودند، مگر مجازات خدا برای بی‌ایمانی و قدرشناسی آنها. تنها به‌خاطر رحمت خدا بود که آنها از گرسنگی نمردند.

حال بیایید ببینیم هنگامی که آب بنی‌اسرائیل تمام شد، چه اتفاقی افتاد. از باب هفدهم برایتان قرائت می‌کنیم. کتاب مقدس می‌گوید:

جماعت بنی‌اسرائیل جملگی از صحرای سین عزیمت کردند و به فرمان خداوند طی منازل مختلف به سفر خود ادامه دادند. آنان در رفیدیم اردو زدند، ولی در آنجا آب نبود تا قوم بنوشند. پس قوم با موسی مجادله کرده، گفتند: «به ما آب بدهید تا بنوشیم.» موسی در پاسخ گفت: «چرا با من مجادله می‌کنید؟ چرا خداوند را می‌آزمایید؟» اما قوم در آنجا تشنهٔ آب بودند، و بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و دامهایمان را از تشنگی بکشی؟» آنگاه موسی نزد خداوند فریاد برآورد و گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است سنگسارم کنند.» خداوند به موسی گفت: «بیشاپیش قوم گام بردار و برخی از مشایخ اسرائیل را نیز همراه خود بگیر و عصایی را که با آن رود نیل را زدی به دست گرفته، روانه شو. همانا من در آنجا پیش روی تو بر صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم. صخره را بزن، که از آن آب بیرون خواهد آمد تا قوم بنوشند.» پس موسی در برابر دیدگان مشایخ اسرائیل چنین کرد. (خروج 17: 1-6)

بدین‌ترتیب آب از آن صخره فوران کرد و در بیابان جاری شد، و تمام بنی‌اسرائیل از آن نوشیدند، آنها و گله‌هایشان. بیایید از مطالعه‌ی داستانی بازایستیم و قدری به داستان امروز فکر کنیم. پس از تمام کارهایی که خدا برای قوم بنی‌اسرائیل انجام داد، آیا به او ایمان داشتند؟ آیا به‌خاطر کارهایی که خداوند در حق آنها انجام داد، دل‌هایشان سرشار از شکرگزاری بود؟ خیر! آنها به خدا توکل نداشتند. بلکه از خدا گله و شکایت کردند، خدایی که آنها را از خطرات بسیار وخیم رهانیده بود.

خدا چه کرد؟ خداوند خدا، به خاطر صبر و نیکویی خود، در بیابان به آنها آب و خوراک داد. آیا قوم اسرائیل شایستگی نیکویی خدا را داشتند؟ خیر! آنها تنها سزاوار دآوری خدا بودند. پس چرا خدا به آنها مهربانی می‌کرد؟ زیرا خدا امین و رحیم است. او به‌خاطر رحمت خود به بنی‌اسرائیل، آب و خوراک می‌داد؛ حتی هنگامی که آنها گناهکارانی قدرشناس بودند! اگر نجات از گرسنگی و تشنگی، بستگی به خوبی و شایستگی قوم داشت، مسلماً خدا می‌گذاشت در بیابان بمیرند.

همچنین باید بدانیم که خدا تنها به‌خاطر رحمت خود آنها را حفظ نکرد، بلکه به‌خاطر وفای به عهد خود. خدا امین است و به تمام وعده‌هایی که داده عمل می‌کند؛ و او وعده‌ی بسیار مهمی درباره‌ی قوم اسرائیل داده بود. همان‌گونه که دیدیم، خدا وعده داده بود از قوم اسرائیل به تمام امت‌های دنیا برکت رساند؛ زیرا توسط این قوم بود که باید نجات‌دهنده به این دنیا می‌آمد. بله، خدا امین و سرشار از رحمت است! او خدای راستی و محبت است. مسلماً طوایف بنی‌اسرائیل، لیاقت محبت خدا را نداشتند. اما حتی هنگامی که از خدا ناطاعتی کردند و برعلیه او سخن گفتند، خدا امانت و محبت خود را با نازل کردن غذا از آسمان به آنها ثابت کرد.

شاید از خود بپرسید: داستان زندگی بنی اسرائیل برای ما چه ارزشی دارد؟ کلام خدا می‌گوید: «این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که غایت همه اعصار تحقق یافته است.» «اول قرن‌تین 11:10» همان‌گونه که خدا بنی اسرائیل را از قدرت بیابان رهایی داد، امروز نیز می‌خواهد تمام فرزندان آدم را از قدرت گناه آزاد سازد.

از شما می‌پرسیم: بنی اسرائیل برای اینکه در بیابان تلف نشود، چه باید می‌کرد؟ آنها تنها باید خوراکی را که خدا از آسمان بر آنها نازل می‌کرد، جمع می‌کردند و می‌خوردند. رهایی آنها از کجا می‌آمد؟ آیا از سعی و تلاش خود آنها؟ خیر، رهایی آنها از سوی خدا بود. آنها قدرتی نداشتند که خود را از گرسنگی و مرگ نجات دهند. آنها نمی‌توانستند کاری انجام دهند، جز اینکه خوراکی را که خدا بر آنها نازل کرده بود، جمع کنند و بخورند.

کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که ما نیز همچون بنی اسرائیل گناهکاریم و هیچ راه نجاتی نداریم؛ نه از قدرت گناه و نه از داوری خدا. شاید همچون بنی اسرائیل از بیابان خشک و لمیزرع عبور نمی‌کنیم، اما سایه‌ی مرگ هنوز پشت سر ماست، همان‌گونه که پشت سر بنی اسرائیل بود. کلام خدا روشن است: هر کسی که نمی‌خواهد راه نجاتی را که خدا مهیا کرده است بپذیرد، در گناه خود خواهد مُرد و در آتش ابدی جهنم افکنده خواهد شد. این موضوع اصلاً خوشایند نیست. مردن در گناه! رفتن زیر تیغ داوری! افتادن در جهنم. اینها همه فجایعی هولناک هستند! بالاین حال خبر خوش این است که دیگر لازم نیست کسی در گناه خود بمیرد. همان‌گونه که خدا به اسرائیل خوراک داد تا از گرسنگی در بیابان نمیرند، به همین شکل خدا به ما «غذا» داده است تا در این دنیا برکت یابیم و در زندگی آینده تا به ابد زندگی کنیم!

«غذایی» که حیات ابدی می‌بخشد چیست؟ آیا می‌توانیم به رستوران برویم و غذایی بخریم که ما را تا به ابد در حضور خدا زنده نگاه دارد؟ خیر! چنین غذایی در بازار وجود ندارد! پس غذایی که به ما حیات ابدی می‌دهد چیست؟

دوستان، باید بدانید که هزار و پانصد سال پس از اینکه بنی اسرائیل مَنا (نان) را در بیابان خوردند، خدا نجات‌دهنده را به این دنیا فرستاد. او خوراکی است که خدا برای مردم دنیا مهیا کرده است تا آنها را از قدرت گناه، مرگ، داوری و جهنم نجات بخشد. بیائید به‌دقت به آنچه نجات‌دهنده، هنگامی که بر روی زمین بود گفته است، گوش دهیم، او گفت:

«آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است. من نان حیاتم. پدران شما، مَنا را در بیابان خوردند، و با این حال مردند. اما نانی که از آسمان نازل می‌شود چنان است که هر که از آن بخورد، نخواهد مرد. مَنم آن نان زنده که از آسمان نازل شد.... هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.» (یوحنا 6: 47-51 و 35)

دوستان من، برنامه‌ی ما در اینجا به پایان می‌رسد. در برنامه‌ی بعدی، به یاری خدا خواهیم دید که، خدا چگونه ده فرمان را به بنی اسرائیل اعطا خواهد کرد....

خدا به شما برکت دهد. به آنچه نجات‌دهنده گفته است فکر کنید:

«نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه

نگردد.» (یوحنا 6: 35)

درس سی و ششم
«کوه آتشین سینا!»
خروج 2019-

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته دیدیم که چگونه خدا، طوایف اسرائیل را در بیابان حفظ کرد؛ از آسمان برای آنها غذا نازل کرد تا از گرسنگی نمیرند. همچنین دیدیم که بنی‌اسرائیل، از روی بی‌ایمانی، گاه و بیگاه، خشم خدا را برمی‌افروختند.

امروز می‌خواهیم ببینیم که چگونه خدا در بیابان بر قوم اسرائیل ظاهر شد و شریعت مقدس را به آنها عطا کرد. امروز باب نوزده، از کتاب خروج، از تورات را بررسی خواهیم کرد. این باب، اینچنین آغاز می‌شود: «بنی‌اسرائیل در ماه سوّم خروجشان از سرزمین مصر، در نخستین روز ماه به صحرای سینا رسیدند.» (خروج 1:19) موسی و قوم اسرائیل، به کجای بیابان رسیده بودند؟ آنها به کوه سینا آمده بودند. آیا به یاد دارید که کجا خدا موسی را خواند و در بوته‌ی مشتعل با او سخن گفت؟ بله، در همین کوه سینا. آیا آن داستان را به یاد دارید؟ خواندیم که خدا بر کوه سینا، بر موسی ظاهر شد و به او گفت:

من تیرم روزی قوم خود را در مصر دیده‌ام.... پس اکنون نزول کرده‌ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم. ... اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری. ... به‌یقین من با تو خواهم بود. و نشان اینکه تو را من فرستاده‌ام این است که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» (خروج 7:3 و 8 و 10 و 12)

آیا خدا، به آنچه وعده داده بود، عمل کرد؟ آیا واقعاً عمل کرد! در قسمتی که امروز از تورات خواهیم خواند، موسی چه جایگاهی دارد؟ موسی و جماعت بنی‌اسرائیل را، در پای کوه سینا خواهیم دید؛ همان‌گونه که خدا به موسی وعده داده بود، هنگامی که در بوته‌ی مشتعل به او گفت: «چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد»!

حال بیایید به مطالعه‌ی خود ادامه دهیم و ببینیم چگونه خدا بر کوه سینا، بر موسی ظاهر شد و با تمام قوم سخن گفت. کتاب مقدس می‌فرماید:

آنگاه موسی نزد خدا بالا رفت. خداوند از کوه موسی را ندا داد و فرمود: «این را به خاندان یعقوب بگو و به بنی‌اسرائیل اعلام کن: شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بالهای عقابها حمل کرده، نزد خود آوردم. حال اگر واقعاً صدای مرا بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، از میان جمیع قومها، ملک خاص من خواهید بود، زیرا تمامی زمین از آن من است. شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود. این است آنچه باید به بنی‌اسرائیل بگویید.»

پس موسی آمده، مشایخ قوم را فرا خواند، و همه این سخنان را که خداوند به او فرموده بود، با ایشان در میان گذاشت. همه قوم یکصدا پاسخ دادند: «هرآنچه خداوند فرموده است، خواهیم کرد.» پس موسی پاسخ قوم را به خداوند بازگفت. (خروج 19: 3-8)

آیا پاسخ بنی‌اسرائیل به خدا را شنیدید؟ آنها گفتند: «هرآنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد!» آیا آنچه گفتند درست بود؟ آیا آنها می‌توانستند تمام احکام خدا را بجا آورند؟ خدا به خوبی می‌دانست که بنی‌اسرائیل قادر نبودند، هر چه که او حکم می‌کند را انجام دهند. آنچه خدا واقعاً می‌خواست این بود که آنها بدانند، قادر نیستند خدا را خشنود سازند، و به وضعیت گناه‌آلود خود پی ببرند، و به خبر خوش ظهور نجات‌دهنده ایمان آورند؛ نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد، تا گناهکاران را نجات دهد. خدا می‌خواست، تنها توسط ایمان، بنی‌اسرائیل را ببخشد. راه نجات خدا، تنها با ایمان میسر بوده است - ایمان به خدا و نقشه‌ی نجات او برای بشر. کتاب مقدس می‌گوید: «واضح است که هیچ‌کس به واسطه شریعت نزد خدا پارسا شمرده نمی‌شود، زیرا «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.» (غلاطیان 11:3)

با این حال، تا به این لحظه، قوم اسرائیل امیدوار بود که قادر است، توسط اعمال صالح خود، نزد خدا، عادل (پارسا) محسوب گردد. چقدر نادان بودند! آنها فراموش کرده بودند که بارها و بارها خدا را رنجانیده بودند!

هنوز نمی‌دانستند که چقدر گناهانشان در نظر خدا بزرگ است! در نظر آنها، گناه یک موضوع جدی نبود، اما در نظر خدا که باید آنها را داوری کند، گناه موضوعی بس وخیم بود! خدا قدوس و کامل است؛ او نمی‌تواند کاری را که کامل نیست انجام دهد! اما بنی‌اسرائیل تا به این لحظه، به این موضوع پی‌نبرده بودند. به همین خاطر است که گفتند: «هرآنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد!» اما خدا نقشه‌ای داشت، که توسط آن نقشه، به آنها ثابت می‌کرد که نمی‌توانند «آنچه خداوند امر فرموده است» انجام دهند! حال بیائید به قرائت کتاب مقدس ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا بر کوه سینا فرود آمد و جلال و قدوسیت خود را ظاهر ساخت و ده فرمان را به بنی‌اسرائیل عطا کرد.

کتاب مقدس می‌فرماید:

خداوند به موسی فرمود: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس کن. به آنها بگو جامه‌های خود را بشویند و روز سوّم آماده باشند، زیرا در روز سوّم خداوند در برابر دیدگان همه قوم بر کوه سینا نزول خواهد کرد. حدودی گرداگرد کوه برای قوم قرار بده و به ایشان بگو: "مبادا از کوه بالا روید یا حتی دامنه کوه را لمس کنید! هر که کوه را لمس کند، هرآینه کشته شود. او باید سنگسار گردد یا به تیر کشته شود؛ دست کسی نباید به او بخورد. خواه انسان و خواه چارپا، هر چه باشد، نباید زنده بماند.» «صبح روز سوّم رعد و برق درگرفت و ابری غلیظ بر کوه پدیدار گشت و آواز بس بلند گرنا به گوش رسید، چندان که قومی که در اردوگاه بودند، همه بر خود لرزیدند! آنگاه موسی قوم را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد، و آنها در پای کوه آماده ایستادند. کوه سینا را دود فرا گرفته بود، زیرا خداوند در آتش بر آن نازل شده بود. دود آن همچون دود کوره بالا می‌رفت، و تمامی کوه به شدت می‌لرزید. چون آواز گرنا بس بلندتر و بلندتر می‌شد، موسی سخن می‌گفت و خدا به صدا او را پاسخ می‌داد.... و خداوند بر فراز کوه سینا فرود آمد....

آنگاه خدا همه این سخنان را فرمود:

«مَنْ يَهْوِه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آوردم.»

- (1) تو را خدایان غیر، جز من نباشد.
- (2) هیچ تمثال تراشیده‌ای برای خود مساز، خواه به شکل هرآنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین بر زمین و یا در آبهای زیر زمین... زیرا من یهوه خدای تو هستم.
- (3) «نام یهوه خدایت را به ناشایستگی مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به ناشایستگی برد بی‌سزا نخواهد گذاشت.
- (4) روز شَبّات را به یاد داشته باش و آن را مقدس شمار.
- (5) پدر و مادر خود را گرامی دار.
- (6) قتل مکن.
- (7) زنا مکن.
- (8) دزدی مکن.
- (9) بر ممنوع خود شهادت دروغ مده،
- (10) به خانه همسایه خود طمع موز، و به زن همسایهات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن.»

چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز گرنا را شنیدند، و کوه را که پر از دود بود مشاهده کردند، جملگی به خود لرزیدند. آنها دور ایستادند و به موسی گفتند: «تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم.» موسی به قوم گفت: «مترسید. خدا آمده است تا شما را بیازماید تا ترس او را به دل داشته باشید و گناه نکنید.» پس قوم از دور ایستادند.... (خروج 19: 10-20 و 20: 1-21)

در اینجا از قرائت کلام باز می‌ایستیم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، هر یک از ده فرمانی را که خدا در کوه سینا به قوم اسرائیل عطا کرد، به‌طور مجزا بررسی خواهیم کرد. اما پیش از اینکه از شما خداحافظی کنیم، موضوعی است که خدا می‌خواهد به ما بیاموزد. آنچه که ما باید بیاموزیم این است: خدا قدوس است و هیچ‌کس نمی‌تواند بر مبنای تلاشهای خود به او نزدیک شود. کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که «هر بشری مانند گیاه است» (اول پطرس 1: 24) و «خدا آتشی فروبرنده است!» (عبرانیان 12: 29) همه‌ی ما می‌دانیم، اگر گیاهی در مقابل آتش قرار بگیرد، چه بر سرش می‌آید!

امروز در آغاز درس خود، خواندیم که اسرائیلیان به موسی چه گفتند: «هرآنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» آنها این را گفتند، زیرا از قدوسیت خدا چیزی نمی‌دانستند. گمان می‌کردند که با تلاش خود می‌توانند خدا را راضی کنند. اما هنگامی که خدا بر کوه سینا بر آنها ظاهر شد، تغییر چشمگیری در دیدگاه آنها ایجاد شد! هنگامی که بنی‌اسرائیل، رعد و برق و دودی را که از کوه ساطع می‌شد، مشاهده کردند و صدای خداوند را که با ده فرمان طنین‌انداز شده بود شنیدند، از ترس به خود لرزیدند، «دور ایستادند و به موسی گفتند: «تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبدا بمیریم!» از این رو قوم اسرائیل، قدوسیت کامل خدا را درک کردند و دریافتند که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند به او نزدیک شوند. آنها در پای کوه سینا از این حقیقت کتاب‌مقدس آگاهی یافتند: «هر بشری مانند گیاه است» و «خدا آتش فرو برنده است!» (اول پطرس 1:24؛ عبرانیان 12:29) آیا اسرائیلیان در حضور خدای قدوس می‌توانستند بگویند: «مشکلی نیست! هر چه که خدا گفته است انجام خواهیم داد!»؟ خیر، به‌هیچ‌وجه! اکنون قوم اسرائیل می‌دانستند که مشکلی دارند؛ مشکلی بسیار جدی! آنها قدوسیت خدا و سختی شریعت را حس کردند؛ آنها به ناپاکی و ناتوانی خود در برابر شریعت خدا پی‌بردند. آنها احساس کردند، گیاهی خشک در میان آتشی سوزان هستند!

شما چطور؟ آیا قدوسیت خدا را درک کرده‌اید؟ آیا می‌دانید که خدا و شریعت او کامل و عادل هستند؟ آیا می‌دانید که دل و اعمال شما در مقابل خدا، ناقص و ناپاک هستند؟ یا اینکه همچون بنی‌اسرائیل گمان می‌کنید که، «مشکلی نیست، آنچه را که خدا می‌خواهد انجام خواهیم داد!» «با اعمال خوب خودم، به خدا نزدیک می‌شوم!» مسلماً چنین تفکری با افکار خدا جور در نمی‌آید. آیا کسانی که ناپاک هستند و به گناه آلوده شده‌اند، می‌توانند به حضور کسی که پاک و قدوس است بروند؟ خیر، نمی‌توانند! آیا خدا می‌تواند آنچه را که تا حدی خوب و تا حدی بد است، بپذیرد؟ نه او نمی‌تواند و نمی‌خواهد! خدا قدوس است و نمی‌تواند آنچه را که قدوس نیست، بپذیرد! او کامل را می‌خواهد! آیا این را می‌دانید؟ یا آیا به این امید نشسته‌اید که در روز داوری، اعمال خوب شما، اعمال بد شما را پاک کند؟ اگر چنین بود، دیگر خدا، داوری عادل نبود! برای روشن شدن این موضوع، از شما می‌پرسیم: اگر یک قاضی به قاتلی که مرتکب قتل شده است بگوید: «شما مرتکب قتل شده‌اید، اما به‌خاطر اعمال خوبی که در گذشته انجام داده‌اید، شما را محکوم نمی‌کنم، و شما آزادید.» با خود چه فکری می‌کنید؟ در مورد قاضی‌ای که چنین حکمی صادر کرده است چه می‌توان گفت؟ مسلماً می‌گوییم: او قاضی بی‌انصافی است.

دوستان، خدا یک داور عادل است! او نمی‌تواند گناه را نادیده بگیرد! خداوند خدایی که باید دنیا را داوری کند، تنها می‌تواند به عدالت داوری کند! عدالت خدا، مستلزم مجازات گناه است. و آن مجازات، مرگ و جدایی کامل از خدا است! اعمال نیکویی که ما انجام می‌دهیم، نمی‌تواند دین ما را نسبت به گناه تخفیف دهد. کتاب‌مقدس در مورد اعمال نیکوی ما می‌گوید: «همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است!» (اشعیا 64:6) خدا همچون آتش فروبرنده است و اعمال نیکوی بنی‌آدم، همچون گیاه خشک. ما با عدالت خود نمی‌توانیم در مقابل آتش قدوسیت خدا، تاب بیاوریم!

آیا بنی‌اسرائیل به خود جرأت دادند تا به آتش خدا که از کوه سینا نازل می‌شد، نزدیک شوند؟ آیا سعی کردند از کوه بالا بروند تا به آنجایی که خدا بود برسند؟ آیا آنقدر جسارت داشتند که به کوهی که با رعد و برق می‌لرزید، نزدیک شوند؟ کوهی که از آن دود ساطع می‌شد، همچون دودی که از تنور بیرون می‌آید؟ خیر! آنها به کوه نزدیک نشدند! آنها دور ایستادند و از ترس به خود می‌لرزیدند! هیچ‌کس از آنها به خود جرأت نداد که به کوه نزدیک شود؛ به‌خاطر ترسی که از قدوسیت خداوند خدا و قدرت مهیب او داشتند. اما آن ترس برای آنها بسیار خوب بود، زیرا کلام خدا می‌گوید: «ترس خداوند سرآغاز دانش است!» (امثال 7:1) دوستان من، برنامه‌ی امروز ما به پایان رسیده است. اما شما را تشویق می‌کنیم، آنچه را که امروز خواندیم و شنیدیم را به خاطر بسپارید: خدا قدوس است و باید انسانها را برطبق معیار قدوسیت خود، داوری کند. خدا قدوس است و نمی‌تواند گناه را نادیده بگیرد. خدا قدوس است و ما نمی‌توانیم برحسب شایستگی‌های خود به او نزدیک شویم!

در درس بعدی، به یاری خدا، ده فرمانی را که خدا بر کوه سینا به بنی‌اسرائیل عطا کرد، بررسی و تفسیر خواهیم کرد. از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم.....

خدا به شما برکت دهد. به این حقیقتِ بُنیادینِ کلام خدا فکر کنید:

«ترس خداوند سرآغاز دانش است!» (امثال 7:1)

درس سی و هفتم
«ده فرمان مقدس»
خروج 20

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، دیدیم که دود، فضای کوه سینا را دربرگرفته بود؛ زیرا خداوند خدا در آتش و رعد و برق، بر آن نزول کرده بود، تا ده فرمان را به بنی اسرائیل عطا کند. خدا به قوم هشدار داد که کوه سینا را لمس نکنند، تا مبادا بمیرند. خدا می‌خواست تنها به آنها بیاموزد که قدوس است!

امروز قصد داریم، نگاه دقیق‌تری به احکام ده فرمان بیندازیم، و آنها را با زندگی خود مقایسه کنیم تا ببینیم در برابر خدا، در چه وضعیتی قرار داریم. از تورات، کتاب خروج، باب بیست برایتان قرائت خواهیم کرد. پس از اینکه خدا در میان آتش و دود، بر کوه سینا نازل شد، این سخنان را به قوم گفت: «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.» (خروج 20: 2)

1) «تو را خدایان دیگر، غیر از من نباشد.» (خروج 3:20) این فرمان اول است. خداوند خدا فرمود: «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.» تنها او باید خدای ما باشد. او جلال خود را با دیگران شریک نمی‌شود. خدای خالق، تنها کسی است که باید پرستیده شود. باین‌حال، آنچه ما در این کشور و دیگر کشورهای جهان می‌بینیم، کاملاً چیز دیگری است. مردم، جلالی که تنها شایسته‌ی خدا است، به انسانهای دیگر می‌دهند. تنها نام او قدوس و مهیب است. تنها او شایستگی اعتماد و سرسپردگی ما را دارد. باین‌حال هنگامی که مردم با مشکل یا مانعی مواجه می‌شوند، اولین فکری که به ذهن آنها خطور می‌کند، این نیست که به حضور خدا بروند و نزد او دعا کنند - او که همه چیز را خلق کرده و قادر است هر کاری انجام دهد - بلکه، به انسانهای دیگر توکل می‌کنند؛ انسانهایی که همچون خود آنها هستند، و جایگاهی را برای آنها قائل می‌شوند که تنها از آن خداست. کسانی که چنین می‌کنند، خدایی دیگر دارند. و خدایی دیگر داشتن، گناه است!

2) فرمان دومی که خدا گفت این است: «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی مساز. در برابر آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما؛ زیرا که من یهوه خدای تو می‌باشم!» (خروج 4:20-5) در این فرمان، خدا به ما می‌گوید که خود را از بتها دور نگاه داریم. بت، تنها به آن مجسمه‌هایی که در مکانهای خاص و یا بر روی طاقچه‌ی خانه‌ها پرستیده می‌شوند، گفته نمی‌شود. هر چیزی که میان خدا و ما قرار گیرد بت است. برای برخی از مردم، فوتبال بت شده است؛ چرا که فوتبال برای آنها مهم‌تر از خدا است. برای بعضی‌ها هم، تلویزیون بت شده است. بعضی‌ها هم هستند که طلسم به خود آویزان می‌کنند، گویی که خدا برای آنها کافی نیست. بعضی‌ها هم به ثروت خود دل بسته‌اند و ثروت برای آنها جای خدا را گرفته است. خدا اولویت اول زندگی آنها نیست؛ بلکه پول. آنها آنقدر درگیر این مسأله می‌شوند که حاضرند برای به دست آوردن پول هر کاری که در نظر خدا خوشایند نیست، انجام دهند. خدای این‌گونه افراد، پول است. هر چیزی که جای خدا را بگیرد، بت است.

3) خدا در فرمان سوم گفت: «نام یهوه خدایت را به ناشایستگی مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به ناشایستگی برَد بی‌سزا نخواهد گذاشت.» (خروج 7:20) مسلماً خدا نمی‌خواهد که ما نام او را بیهوده ذکر کنیم. اما تقریباً هر روز در هر گوشه از شهر یا روستایمان می‌شنویم که فلانی به فلانی وعده‌ای می‌دهد و به او می‌گوید، «به امید خدا» فلان کار را انجام خواهم داد، یا به اینجا و آنجا خواهم رفت، درحالی‌که در دل خود قصد انجام چنین کاری را ندارد. اراده و خواست خدا، فراتر از فکر و ذهن او است. او تنها نام خدا را به زبان می‌آورد تا همسایه و یا دوستش دروغهای او را باور کند. این گناه است. دیگران می‌گویند: «به خدا» من فلان کار را نکردم! درحالی‌که خود می‌دانند که آن کار را انجام داده‌اند. دیگری می‌گوید: «خدا شاهده این کار را نخواهم کرد.» اما دروغ می‌گوید. اینها همه سواستفاده از نام خدا است. کلام خدا می‌گوید: «پس 'بله' شما همان 'بله' باشد و 'نه' شما 'نه'، زیرا افزون بر این، شیطانی است.» (متی 5:37)

4) خدا در فرمان چهارم به بنی اسرائیل گفت: «روز شَبَّات را به یاد داشته باش و آن را مقدس شمار. شش روز کار کن و همه کارهایت را انجام بده، اما روز هفتم، شَبَّاتِ یهوه خدای توست. در آن هیچ کار مکن... زیرا خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا را با هر آنچه در آنهاست بساخت، اما روز هفتم فراغت یافت.» (خروج 20:8-11) در این فرمان می‌بینیم که خدا از بنی اسرائیل می‌خواهد که در روز هفتم استراحت کنند و او را تکریم نمایند.

5) خدا در فرمان پنجم گفت: «پدر و مادر خود را گرامی دار تا در سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، روزهایت دراز شود.» (خروج 12:20) در اینجا می‌بینیم که والدین ما ارزش خاصی دارند و شایسته‌ای احترام هستند، و باید احترامی که شایسته‌ی آنها است، برای آنها قائل شویم. اما بالاین‌حال، در نسل امروز، چنین احترامی را نمی‌بینیم. ما فرزندان را می‌بینیم درحالی‌که به والدین خود پشت کرده‌اند با آنها حرف می‌زنند و یا بدون اینکه به آنها توجهی کنند، کار خود را می‌کنند. آنها برای والدین خود هیچ احترامی قائل نیستند. تنها آنها را خشمگین می‌کنند. بالاین‌حال، ده فرمان چنین روشی را به ما نمی‌آموزد. اراده و خواست خدا برای فرزندان این است که والدین خود را احترام کنند، و در هر امری که موجب خشنودی خدا می‌شود و با اراده‌ی او منافاتی ندارد، از آنها اطاعت کنند.

6) خدا در فرمان ششم گفته است: «قتل مکن.» (خروج 13:20) در اینجا خدا، در واقع می‌گوید: اگر کسی انسانی را بکشد، نسبت به خدا مرتکب گناه می‌شود؛ زیرا خدا کسی است که جان و حیات را به انسانها بخشیده است. کشتن انسان، به منزله‌ی نفرت از خداست؛ زیرا خدا انسان را به صورت خود آفریده است. همچنین کلام خدا به ما نشان می‌دهد که قتل، تنها به کشتن انسان اطلاق نمی‌شود؛ زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «کسی که از برادر خود نفرت دارد، قاتل است» (اول یوحنا 3:15) آنچه که بسیاری از انسانها نادیده می‌گیرند، این است که خدا شخص را برحسب اعمال او داور می‌کند، بلکه برحسب آنچه که او می‌خواهد انجام دهد؛ یعنی، برطبق نیت او! زیرا خدا به دل نگاه می‌کند؛ نفرت و قتل در نظر خدا، باهم هیچ تفاوتی ندارند.

7) خدا در فرمان هفتم گفته است: «زنا مکن.» (خروج 14:20) ازدواج عطیه‌ای گرانبها از سوی خداوند است. خدا می‌داند چه چیز برای انسان بهترین است؛ برای همین است که او به مرد همسری می‌بخشد تا با او ازدواج کند؛ او می‌خواهد مرد، خود را تنها به همسر خود محدود کند و دیگر هوس نکند با زنان دیگر رابطه داشته باشد. کلام خدا می‌گوید: «شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می‌کند، خویشتن را محبت می‌نماید.» (افسیان 5:28) و اینکه «به شما می‌گویم، هر که زن خود را به علتی غیر از خیانت در زناشویی طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، زنا کرده است.» (متی 19:9) هنگامی که انسانها از شریعت خدا ناطاعتی می‌کنند، معمولاً عواقب گناه خود را در بدن خود خواهند دید. برای همین است که بسیاری که خارج از چارچوب ازدواج رابطه‌ی جنسی دارند، از بیماریهای مهلکی رنج می‌برند. باید موضوعی دیگر را نیز بدانید. زنا، تنها به آنچه که ما با بدن خود انجام می‌دهیم محدود نمی‌شود؛ بلکه ذهن ما را نیز شامل می‌شود. کتاب مقدس در این مورد می‌گوید: «هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» (متی 5:28)

8) خدا در فرمان هشتم گفته است: «دزدی مکن.» (خروج 15:20) این فرمان بسیار روشن است. بالاین‌حال باید این را نیز بدانیم که در برابر چشمان خدا، که باید ما را داور می‌کند، دزدی تنها به غصب کردن پول و اموال دیگران نیست. حتی اگر فقط بخواهید که اموال دیگران مال شما باشد، اما آنها را نگیرید، شما در دل خود دزد هستید! خدا به دل انسان نگاه می‌کند. دزدی جنبه‌های گوناگونی دارد. به‌عنوان مثال، اگر کارفرمای شما، کاری به شما محول کند و در ازای آن به شما پولی بپردازد، به این امید که شما این کار را انجام می‌دهید، اما شما تنها وقت تلف کنید، در واقع شما دزد هستید! بله، زیرا شما از سود کارفرمای خود دزدیده‌اید. مجازات دزدی و هر گناه دیگر چیست؟ مسلماً مردن در آتشی که هیچ‌گاه خاموشی نمی‌پذیرد!

9) فرمان نهم می‌گوید: «بر همسایه خود شهادت دروغ مده.» (خروج 16:20) این فرمان نیز بسیار روشن است. خداوند خدا، خدای حقیقت و راستی است و با دروغ سر و کار ندارد! انسان گمان می‌برد، بهتر است کمی دروغ بگوید تا از مشکلات جلوگیری کند، و آرامش را حفظ کند. اما برای خدای راستی، دروغ کوچک و بزرگ ندارد! خدا می‌گوید: هر کسی که دروغ می‌گوید، شخصیت شیطان را به خود می‌گیرد، «چرا که دروغگو و پدر همه دروغهاست.» (یوحنا 8:44) شیطان به اجداد ما -آدم و حوا- دروغ گفت و

اکنون نیز به دروغهای خود ادامه می‌دهد تا انسانها را فریب دهد! هر کسی که دروغ می‌گوید، همچون شیطان است.

10) خدا در فرمان دهم می‌گوید: «به خانهٔ همسایه‌ات طمع مورز. به زن همسایه‌ات، یا غلام و کنیزش، یا گاو و الاغش، یا هیچ چیز دیگر او، طمع مدار.» (خروج 17:20) این فرمان به‌وضوح نشان می‌دهد که، خدا می‌داند دل انسان چقدر ناراست و شریر است. طمع و حرص در دل فرزندان آدم دیده شده است. دل‌های شریر ما باعث می‌شود، چشمان به‌دنبال زن دیگران باشد و یا به‌دنبال چیزهایی که خود نداریم. این گناه است، زیرا کلام خدا می‌گوید: «چرا که به این جهان هیچ نیاورده‌ایم و از آن نیز هیچ نخواهیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داریم، قانع خواهیم بود.» «اول تیموتاؤس 7:6-8» اینها ده فرمانی است که خدا به موسی عطا کرد، تا به بنی‌اسرائیل بدهد.

امروز از درس خود، چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ شاید یک سؤال! و این سؤالی است که هر یک از ما باید از خود بپرسد. «آیا از تمام این ده فرمان اطاعت کرده‌ام؟» شاید بدانید هنگامی که نجات‌دهنده به این دنیا آمد، ده فرمان را در دو عبارت خلاصه کرد. او گفت:

1) عیسی پاسخ داد: «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما.»!

و

2) «همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما.» تمامی شریعت موسی و نوشته‌های پیامبران بر این دو حکم استوار است. (متی 22:37 و 39 و 40) اکنون، اگر می‌خواهید خود را امتحان کنید و ببینید که آیا ده فرمانی را که خدا به موسی داد نگاه داشته‌اید، می‌توانید این سؤالات را از خود بپرسید:

اول: رابطه من با خدا چگونه است؟ آیا خدا را به تمامی دل محبت می‌کنم؟

دوم: رابطه‌ی شما با انسانها چگونه است؟ آیا همسایه‌ی خود را همچون خود محبت می‌کنم؟

رابطه‌ی شما با خدا چگونه است؟ بیائید با صداقت پاسخ دهیم. آیا خدا را با تمام وجود محبت می‌کنید؟ آیا او را با تمام دل خود محبت می‌کنید؟ آیا خدا و کلام او، اولویت اول زندگی شما هستند؟

رابطه‌تان با دیگران چطور؟ آیا همسایه‌ی خود را همچون خود محبت می‌کنید؟ آیا در هر چیز، دیگران را پیش از خودتان قرار می‌دهید؟ آیا برای دیگران، همچون خودتان، ارزش قائل هستید؟ آیا هر آنچه را که برای خود می‌کنید، برای دیگران نیز می‌کنید؟

اگر نمی‌توانید به تمام این سؤالات جواب مثبت بدهید، بدانید که در نظر خدا شما خاطی هستید. شما با تلاش خود، تنها می‌توانید انتظار لعنت دآوری را داشته باشید! کتاب مقدس می‌گوید: «اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و جادوگران و بت‌پرستان و همهٔ دروغگویان، دریاچهٔ مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است.» (مکاشفه 8:21)

خدا قدوس است و نمی‌تواند گناه را تحمل کند. خدا کامل است و نمی‌تواند ناکامل را تحمل کند. به‌همین علت کتاب مقدس می‌گوید: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است!» (یعقوب 2:10) نگاه داشتن ده فرمان، باعث نخواهد شد «در حضور او (خدا) عادل شمرده شود! زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند!» (رومیان 3:20-23) -بله دوستان عزیز، کلام خدا روشن و صریح است: «همه گناه کرده‌اند!» و «زیرا آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، همگی زیر لعنت‌اند.» (غلاطیان 3:10)

شاید یکی از شما بپرسد: «خوب اگر نمی‌توانیم این ده فرمان را بجا آوریم، پس چرا خدا آنها را به ما داده است؟» این سؤال مهمی است، به یاری خداوند در برنامه‌ی بعدی خود، خواهیم دید که پاسخ خدا به آن چیست...

خدا به شما برکت دهد و حقایق مهمی که در این عبارت از کلام خدا نهفته است، برای شما بشکافد:

«زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است!»
(یعقوب 10:2)

درس سی و هشتم
«هدف از ده فرمان»
خروج 20

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در دو درس گذشته‌ی خود، دیدیم که خدا در آتش و رعد و برق، بر کوه سینا نزول کرد تا ده فرمان مقدس خود را به طوایف بنی‌اسرائیل عطا کند. خدا در فرمان اول به آنها گفت: تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. در فرمان دوم: صورتی تراشیده و هیچ تمثالی... برای خود مساز. فرمان سوم: نام یهوه خدای خود را به باطل مبر. فرمان چهارم: روز سبت را یاد کن. فرمان پنجم: پدر و مادر خود را احترام نما. فرمان ششم: قتل مکن. فرمان هفتم: زنا مکن. فرمان هشتم: دزدی مکن. فرمان نهم: بر همسایه‌ی خود شهادت دروغ مده. فرمان دهم: به خانه‌ی همسایه خود طمع موز.

خدا برای موسی و قوم اسرائیل، ده فرمان نازل کرد. خدا بار گرانی بر آنها نهاد و گفت: هر کس، ده فرمانی را که من صادر کردم به انجام رساند، شایسته‌ی زندگی با من در ابدیت است. با این حال، هر کس که شریعت را کامل نگاه دارد، اما تنها يك نکته از آن را نتواند انجام دهد، گناهکار است؛ و تا به ابد از من جدا خواهد بود!

بدین ترتیب، قدوسیت خدا در کوه سینا، بر قوم اسرائیل آشکار گردید. خدا به آنها فرمان داد که در هر چیز از او اطاعت کنند! آیا گناهکاران می‌توانند تمام فرامین خدا را بجا آورند؟ خیر، نمی‌توانند! با این حال، این دقیقاً همان چیزی است که خدای قدوس می‌خواهد! پس سؤال بزرگی که امروز برای ما مطرح می‌شود این است: چرا خدا در حالیکه می‌دانست، هیچ‌کس قادر نیست این فرامین را به طور کامل اجرا کند، اما آنها را به بنی‌اسرائیل عطا کرد؟ چرا خدا چنین بار سنگینی را بر دوش فرزندان آدم قرار داد؟

دیدیم که بنی‌اسرائیل گفتند: «هرآنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» با این حال، خدا می‌دانست که آنها قادر نبودند تمام فرامین را بجا آورند. بنی‌اسرائیل نمی‌دانست که آنقدر قوی نیست که بتواند اراده‌ی خدا را به طور کامل اجرا کند. آنها قادر به درک این موضوع نبودند که چقدر از جلال و شکوه خدا دور هستند. به همین دلیل است که خدا ده فرمان کامل، به آنها داد و به آنها گفت: «اگر می‌توانید تمام این فرامین را به جا آورید! اما هر کس حتی تنها يك حکم را نتواند بجا آورد تا به ابد از من جدا خواهد شد!»

خدا قصد داشت توسط آن احکام سنگین، به بنی‌اسرائیل نشان دهد که قادر نیستند او را خشنود سازند. خدا می‌دانست که بنی‌اسرائیل قادر نبودند، تمام احکام او را بجا آورند؛ اما آنها خود هنوز این موضوع را تشخیص نداده بودند. بنی‌اسرائیل همچون مردم روزگار ما بودند؛ کسانی که گمان می‌کنند، خدا تنها از ما می‌خواهد کارهای خوب انجام دهیم و در روز داوری، اگر «اعمال خوب» ما از «اعمال بد» ما بیشتر باشد، خدا به ما خواهد گفت: «بیا و تا به ابد در حضور من زندگی کن!» بنابراین، کسانی که چنین تفکری دارند، اشتباه می‌کنند و از کتاب مقدس یا قدوسیت خدا آگاهی ندارند. خدا کامل است، و نمی‌تواند حتی يك گناه را نادیده بگیرد! بیایید این موضوع را کمی بشکافیم؛ اجداد ما - آدم و حوا - چند گناه مرتکب شدند، که باعث شد خدا آنها را از باغ بهشت بیرون کند؟ ده گناه؟ صد گناه؟ شاید هزار گناه؟ خیر! تنها يك گناه باعث شد آنها از باغ بهشت بیرون افکنده شوند.

يك گناه باعث شد آدم دیگر در حضور خدا کامل نباشد!

يك گناه باعث شد دیگر او به خدا نزديك نشود!

يك گناه باعث شد او بمیرد!

او با يك گناه، جایی در آتش ابدی برای خود خرید!

آری، خدا قدوس است و گناه را نادیده نمی‌گیرد! به همین خاطر است که به بنی‌اسرائیل گفت: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است!» (یعقوب

10:2)

بنابر این، اگر قدوسیت خدا چنین است، پس باید بدانیم: چرا خدا ده فرمان را به بنی اسرائیل عطا کرد، درحالیکه می‌دانست هیچ‌کس نمی‌تواند آن احکام را به‌طور کامل بجا آورد؟ به پاسخ خدا گوش دهید: «زیرا هیچ بشری با به جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود؛ بلکه شریعت، گناه را به ما می‌شناساند.» (رومیان 3:20) پس هدف از ده فرمان چیست؟ برداشتن گناه؟ خدا می‌گوید: «خیر، شریعت، تنها گناه را به ما می‌شناساند!»

آیا متوجه این موضوع شدید؟ چرا خدا ده فرمان مقدس را به موسی و بنی اسرائیل عطا کرد؟ آیا این فرامین را تنها به این خاطر به آنها عطا کرد که، مجوز ورود به بهشت را دریافت کنند؟ خیر! پاسخ این نیست، زیرا خدا می‌گوید: «اگر نتوانید تمام این احکام را بجا آورید محکوم خواهید شد!» آیا بنی اسرائیل می‌توانند به‌طور کامل، خدا را در تمام فرامینی که امر فرموده است، اطاعت کنند؟ آیا کسی می‌تواند از ظرف آب آلوده، آب زلال و پاک بیرون بکشد؟ محال است!

هدف از ده فرمان چیست؟ کتاب مقدس می‌فرماید: «تنها گناه را به ما می‌شناساند.» خدا این احکام را به ما نداده که ما را از دآوری برهاند. خدا آنها را به ما داد تا به ما نشان دهد که، ما گناهکارانی محکوم هستیم و به يك ناجی یا نجات‌دهنده نیاز داریم! آیا موضوع برایتان باز شد؟

ده فرمان، تا حدی همچون دستگاه سیتی‌اسکن در بیمارستان است. اگر بیمار باشم و ندانم دردم چیست، شاید دکتر چند آزمایش سیتی‌اسکن برایم تجویز کند. هدف از عکس سیتی‌اسکن چیست؟ تنها يك هدف دارد: تا مشخص شود مشکل از کجاست. به همین شکل هم، ده فرمانی که خدا به موسی عطا کرد، همچون دستگاه سیتی‌اسکن است. هدف ده فرمان این است که مشخص کند، مشکل از کجاست؟ -گناهی که در دل و جان من رخنه کرده است. چگونه ده فرمان قادر است گناهی را که در من است آشکار کند؟ این ده فرمان، گناهانم را بدین شکل آشکار می‌کنند: اگر رفتار خود را با شریعت مقدس خدا مقایسه کنم، خواهم دید که چقدر از خدا دور هستم -در افکارم، سخنانم و اعمالم. هنگامی که به شریعت خدا نگاه می‌کنم و سپس به خودم، می‌دانم که به انسان گناه کرده‌ام و نمی‌توانم به حضور پاک خدای قدوس بروم!

همان‌گونه که دستگاه سیتی‌اسکن، تنها برای روشن ساختن مشکل در بدن شخص کاربرد دارد؛ به همین شکل هم ده فرمان، تنها مشکل دل انسان را بر او آشکار می‌کند. و همان‌طور که سیتی‌اسکن نمی‌تواند بیمار را معالجه کند، ده فرمان نیز قادر نیست دل مرا که پر از گناه است، درمان کند. برای اینکه معالجه شوم باید به طبیب بزرگ، خدا مراجعه کنم. تنها خدا نقشه‌ای دارد که می‌تواند مرا از مرگ و محکومیتی که به‌خاطر گناهانم در انتظارم است، نجات دهد.

شاید مردم با خود بگویند: «دوست من، لحظه‌ای صبر کن! من آدم خوبی هستم! من مثل دیگران، نه دزدی می‌کنم، نه تقلب می‌کنم، و نه زنا می‌کنم!» اگر دیدگاه شما چنین است، پس واضح است که هنوز قدوسیت خدا را درک نکرده‌اید! آنچه که باید بدانید این است: در روز دآوری، خدا شما را با همسایه‌ی گناهکارتان مقایسه خواهد کرد. او شما را با شریعت مقدس و کاملی که می‌گوید: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد، اما در يك مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است»، مقایسه خواهد کرد! بنابر این، اگر شما مرتکب عمل زنا نشده باشید، اما تنها يك دروغ گفته باشید، باز هم تمام شریعت را زیر پا گذاشته‌اید (نگاه کنید به یعقوب 2:11) و نمی‌توانید به حضور خدا در بهشت داخل شوید؛ زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «اما هیچ چیز ناپاک و هیچ‌کس که مرتکب اعمال قبیح و فریبکاری شود، به هیچ روی وارد آن نخواهد شد!» (مکاشفه 21:27) آنچه مسلم است این است که ما هرگز نمی‌توانیم با تلاشهای خودمان، خدا را خشنود سازیم! این همان چیزی است که کلام خدا اعلام می‌کند:

«همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است!» (اشعیا 64:6) «پارسایی نیست، حتی یکی... همه گمراه گشته‌اند، و با هم باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست، حتی یکی.. در این باره هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند!» (رومیان 3:10)

و 12 و 22 و (23)

پس اکنون، اگر قرار است در برابر کسی که می‌خواهد بر ما دآوری کند چنین باشیم؛ چگونه می‌توانیم از مجازات او بگریزیم؟ برای نجات یافتن چه باید کرد؟ یا دیگر امیدی نیست؟ ما بر مبنای تلاشهای خودمان امیدی نداریم. اما خدا را شکر، او نقشه‌ای دارد تا بنی‌آدم را از عقوبت گناه برهاند!

بیانید به مطالعه‌ی تورات، کتاب خروج، باب بیست ادامه دهیم و ببینیم خدا برای رهایی بنی‌اسرائیل از لعنتی که شریعت مقدس برای آنها به همراه آورد، چه راهی مهیا کرد. پس از اینکه خدا ده فرمان را به بنی‌اسرائیل عطا کرد، کتاب مقدس می‌نویسد:

«چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز گرنا را شنیدند، و کوه را که پر از دود بود مشاهده کردند، جملگی به خود لرزیدند. آنها دور ایستادند و موسی به تاریکی غلیظ که خدا در آن بود نزدیک شد. آنگاه خداوند به موسی گفت: «بنی‌اسرائیل را چنین بگو: ”شما خود دیدید که از آسمان با شما سخن گفتم..... (پس) مذهبی از خاک برایم بساز و بر آن قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت 24:20 یا ”سلامتی“؛ همچنین در بقیه کتاب. از گله و رمه خویش تقدیم کن. هر جا که گرامیداشت نام خویش را سبب گردم، نزد تو خواهم آمد و تو را برکت خواهم داد.» (خروج 24:18-20)

از این رو، موسی هر آنچه خدا بدو امر فرموده بود، در کتابی نوشت. موسی سحرگاهان برخاست و همان‌گونه که خدا به او فرمان داده بود، مذهبی برای او بنا کرد. وقتی موسی ساختن آن را به پایان رسانید، او فرمان داد تا برخی از جوانان، گوساله‌هایی قربانی کنند، و خون آنها را در ظرفهایی جمع کنند، و بر روی مذبح بسوزانند. سپس موسی کمی از خون گوساله‌ها را برداشت و بر مذبح، بر کتابی که ده فرمان را در آن نوشته بود، و و بر تمام جماعت ریخت و گفت: «این است خون عهدی که خداوند بنا بر تمامی این سخنان، با شما بسته است.» (خروج 24:4-7)

بنابر این می‌بینیم که موسی، به فرمان خدا مذهبی بنا کرد؛ حیواناتی قربانی کرد و خون آنها را بر تمام جماعت اسرائیل پاشید. علت این کارها چه بود؟ خدا می‌خواست آنچه را که به اجداد آنها آدم، هابیل، نوح، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب آموخته بود، به آنها یادآوری کند؛ اینکه: «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.» (عبرانیان 9:22) هر کسی که می‌خواست به خدا نزدیک شود، باید همچون يك قربانی بی‌عیب و کامل نزدیک می‌شد.

چرا خدا فرمان داد، این حیوانات قربانی شوند؟ خدا این فرمان را صادر کرد زیرا او عادل است، و شریعت مقدس او می‌گوید که مجازات «کوچکترین» گناه، مرگ و محکومیت ابدی است؛ به دور از خدا و جلال عظیم او. و از آنجایی که بنی‌اسرائیل نتوانستند تمام فرامین مقدس او را بجا آورند، باید قربانی‌ای بی‌عیب نزد خدا می‌آوردند، تا آن قربانی بی‌عیب، جایگزین آن شخص گناهکار شود. بالاین‌حال، همان‌طور که گفتیم، قربانی حیوانات نمی‌توانست گناه انسان را بردارد؛ تنها می‌توانست گناه انسان را بپوشاند، تا اینکه خدا نجات‌دهنده‌ی قدوس خود را به این دنیا فرستاد. نجات‌دهنده، مشتاقانه خود را به‌عنوان قربانی گناه، تقدیم کرد.

امروز ما چقدر خوشحالیم که می‌دانیم، نجات‌دهنده یکبار برای همیشه کفاره‌ی گناهان ما را پرداخت کرده است. آیا نام او را می‌دانید؟ او ذات گناه را که در تمام فرزندان آدم بود، به ارث نبرد. عیسی، به‌طور کامل ده فرمان را به جا آورد و تمام خواسته‌های مقدس خدا را برآورده ساخت. زیرا در او گناهی نبود، و می‌توانست زندگی خود را همچون قربانی تقدیم خدا کند؛ تا هر که به او ایمان آورد، گناهانش برداشته شود. خدا بر مبنای قربانی کامل نجات‌دهنده، می‌تواند ما را عادل محسوب کند؛ زیرا آنکه در او گناهی نبود، مجازات گناه من و شما را متحمل شد.

دوستان عزیز، بیایید بر مبنای آنچه امروز خواندیم، دو موضوع مهم را هیچ‌گاه فراموش نکنیم:

1. ابتدا، مطمئن باشید که هیچ‌کس نمی‌تواند بدون اینکه ده فرمان را بجا آورد، خود را نجات دهد! بیایید باری دیگر به آنچه کتاب مقدس در این باره می‌گوید گوش دهیم: «زیرا آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، همگی زیر لعنت‌اند، چرا که نوشته شده است: «ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده ثابت نماند.» (غلاطیان 3:10) «زیرا اگر کسی تما شریعت را نگاه دارد اما در يك مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است.» (یعقوب 2:10) هیچ‌کس نمی‌تواند با تلاش در جهت بجا آوردن ده فرمان نجات یابد! هدف ده فرمان، آشکار ساختن گناه است.

2. دومین موضوعی که باید به‌خاطر بسپاریم این است، که تنها خدا برای نجات گناهکاران نقشه‌ای دارد! به آنچه کتاب مقدس می‌گوید گوش دهید: «زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است؛ او که با دادن جان خود، بهای رهایی جمله آدمیان را پرداخت.

بر این حقیقت در زمان مناسب شهادت داده شد) «!اول تیموتاؤس 5:2 (6-مسلماً خدا تنها يك نقشه برای نجات گناهکاران دارد.

شنوندگان عزیز شما را با این مفاهیم تنها می‌گذاریم: هیچ‌کس نمی‌تواند با تلاش در جهت بجا آوردن ده فرمان نجات یابد! و کلام خدا می‌فرماید: خدا تنها يك نقشه برای نجات گناهکاران دارد! از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، متشکریم.....

خداوند به شما برکت دهد و چشمان شما را بر روی حقایقی که امروز برایتان بیان کردیم، بگشاید:

«زیرا هیچ بشری با به جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود؛ بلکه شریعت، گناه را به ما می‌شناساند!» (رومیان 20:3)

درس سی و نهم
«شکستن ده فرمان»
خروج 32

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، دیدیم که خدا بر کوه سینا، از میان آتش و رعد و برق، با قوم بنی‌اسرائیل سخن گفت، و ده فرمان مقدس را به آنها عطا کرد. همچنین دیدیم که به قوم اسرائیل فرمان داد، تا در آنجا مذبحی بنا کنند و برخی از حیوانات بی‌عیب را در آنجا قربانی کنند و به او تقدیم کنند.

آیا خدا دستور داد، آن حیوانات را قربانی کنند؟ بله خدا به آنها گفت چنین کنند؛ زیرا او قدوس است، و شریعت مقدس او اعلام می‌کند: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است.» (یعیاقوب 2:10) «هرکس که شریعت خدا را زیر پا بگذارد، گناه کرده است... و مزد گناه مرگ است!» (اول یوحنا 3:4، رومیان 6:23) از آنجایی که بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند تمام احکام خدا را نگاه دارند، باید قربانی‌های بی‌عیب به خدا تقدیم می‌کردند، تا حیوان بی‌گناه به‌عنوان جایگزینی برای شخص گناهکار می‌مرد. آن حیوان، کفاره‌ی گناهان شخص می‌شد، تا آن شخص نمیرد. خدا به این شکل ثابت کرد که او عادل است و نمی‌تواند بر مبنای تلاش‌های انسان، گناه را نادیده بگیرد. خدا تنها می‌تواند گناه را بر مبنای يك قربانی کامل ببخشد.

عنوان درس امروز ما «فرامینی که زیر پا گذاشته شدند» است. در این قسمت از داستان موسی و طوایف بنی‌اسرائیل، آنها هنوز در پای کوه سینا و در بیابان اردو زده بودند. بیایید اکنون به تورات بازگردیم و ببینیم پس از اینکه، خدا ده فرمان را به آنها عطا کرد، چه اتفاقی رخ داد. از باب بیست و چهار کتاب خروج برایتان قرائت می‌کنم. کتاب مقدس می‌گوید:

«خداوند به موسی گفت: «نزد من بر کوه بر آی و اینجا بمان، تا لوحهای سنگی و شریعت و فرمانهایی را که برای رهنمایی ایشان نگاشته‌ام، به تو بدهم.» آنگاه موسی با خادم خود یوشع روانه شد، و موسی به کوه خدا برآمد. اما پیش از آن به مشایخ گفت: «همین جا منتظر بمانید تا نزدیکتان بازگردیم. هارون و حور با شما؛ هر که مسئله‌ای داشته باشد، می‌تواند نزد ایشان برود.»

چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را پوشانید و جلال خداوند بر کوه سینا ساکن گردید. آن ابر تا شش روز کوه را پوشانید، و در روز هفتم خداوند از میان ابر موسی را ندا داد. جلال خداوند در نظر بنی‌اسرائیل به‌سان آتشی سوزاننده بر قلّه کوه می‌نمود. و موسی به فراز کوه برآمده، به ابر داخل شد، و چهل شبانه روز در کوه بود.» (خروج 24:12-18)

در اینجا، از بحث درباره‌ی موضوع، دست نگه می‌داریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی خواهیم گفت که خدا در این چهل روز، به موسی چه گفت. اما امروز قصد داریم ببینیم، در این مدتی که قوم در پای کوه منتظر بازگشت موسی بودند، چه بر سر بنی‌اسرائیل آمد. همه‌ی ما می‌دانیم که برای بنی‌آدم، به انتظار خدا نشستن، کار ساده‌ای نیست. برای ما ساده‌تر آن است که دلسرد شویم؛ کلام خدا را فراموش کنیم و راه خود را در پیش گیریم. از این رو، آنچه که اکنون می‌خواهیم درباره‌ی بنی‌اسرائیل بخوانیم، بسیار بسیار مهم است. خدا می‌خواهد توسط این داستان تکان دهنده، به ما هشدار دهد.

در باب سی و دو چنین می‌خوانیم:

«چون قوم دیدند فرود آمدن موسی از کوه به درازا کشید، گرد هارون جمع شده گفتند: «بیا برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند. زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است.» هارون در پاسخ گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دخترانتان است، به در آورده، نزد من آورید.» پس همه قوم گوشواره‌های طلا را از گوشه‌هایشان به در آورده، نزد هارون بردند. هارون آن را از دست ایشان گرفته، با قلم شکل داد و به صورت گوساله‌ای ریخته‌شده درآورد. آنگاه

ایشان گفتند: «ای اسرائیل، اینها هستند خدایان تو که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند.» (خروج 32: 4-1)

آیا می‌دانید بنی‌اسرائیل چه کردند؟ هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود، از اینکه می‌گفتند: «هرآنچه خداوند امر فرموده است خواهیم کرد!» می‌بینیم که آنها فرمان اول و دوم ده فرمانی که خدا در کوه سینا به آنها داده بود، زیر پا گذاشتند: فرمان اول: «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد!» فرمان دوم: «صورتی تراشیده و یا هیچ تمثالی... برای خود مساز!» اما بنی‌اسرائیل چه کردند؟ آنها به خدا پشت کردند و برای خود بتی به شکل گوساله، همچون بت‌های مصری ساختند.

چرا بنی‌اسرائیل به این سرعت، به خدا و کلام او پشت کردند؟ زیرا آنها خدایی می‌خواستند که، بتوانند آن را ببینند و لمس کنند. آنها همچون مردم این روزگار هستند، که کلام خدا را نادیده می‌گیرند، و از انسانها و سنت‌های آنها پیروی می‌کنند. پیروی از انسانی که قابل رؤیت است، بسیار آسان‌تر از پیروی از خدایی است که نمی‌توان به چشم او را دید. به همین دلیل است که اکثر فرزندان آدم، تفکرات انسانی را که هیچ مبنای محکمی ندارد، جایگزین کلام حقیقی خدا می‌کنند.

بیانید ببینیم پس از اینکه بنی‌اسرائیل برای خود گوساله‌ای ساختند، چه بر سر آنها آمد. کتاب مقدس می‌گوید: «هارون چون این را دید، مذبحی در برابر آن گوساله بنا کرد و اعلام نمود: «فردا جشنی برای خداوند خواهد بود.» پس قوم سحرگاهان برخاستند و قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت تقدیم کردند. سپس به خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لُهو و لُعب به پا خاستند.» (خروج 32: 5-6)

آیا شنیدید هارون چه کرد؟ کتاب مقدس می‌گوید که «مذبحی در برابر آن گوساله بنا کرد و اعلام نمود: فردا جشنی برای خداوند خواهد بود!» آیا حقیقت این بود؟ آیا بنی‌اسرائیل می‌توانستند خداوند را این‌گونه خدمت کنند؟ مسلماً خیر! ما می‌دانیم که خدا در جشن عبادتی که آنها ترتیب می‌دادند، هیچ نقشی نداشت. آنها نه تنها فرمان اول و فرمان دوم را زیر پا گذاشتند، بلکه حتی فرمان سوم را نیز: «نام یهوه خدایت را به ناشایستگی مبر» «خداوند خدا! خدا، خدا، خدا!» ورد زبان آنها بود، اما دل‌هایشان بسیار از او دور بود. پرستش آنها بیهوده بود. سخنان آنها در مورد خدا ارزشی نداشت. دعا‌های آنها تنها مجموعه‌ای از سخنان تعارفی بی‌ارزش بود، که تنها خدا را خشمگین می‌ساخت!

اکنون بیانید پایان داستان را بخوانیم:

«اما موسی دست التماس به سوی یهوه خدای خود دراز کرده، گفت: «ای خداوند، چرا باید خشم تو بر قومت که با قدرتی عظیم و دستی توانمند از سرزمین مصر به در آوردی، شعلهور گردد؟ چرا مصریان بگویند: "ایشان را به قصد بد بیرون برد، تا آنها را در کوه‌ها بکشد و از روی زمین محو سازد؟" پس، از خشم شدید خود بازگرد و منصرف شده، بر قوم خویش بلایی نازل منما. خادمانت ابراهیم، اسحاق و اسرائیل را یاد آور، که برای ایشان به ذات خود سوگند یاد کرده گفتی: "نسل شما را همچون ستارگان آسمان، بی‌شمار می‌سازم، و تمامی این سرزمین را که درباره آن سخن گفتم به نسل شما خواهم بخشید تا میراث همیشگی ایشان باشد."» پس خداوند از بلایی که گفته بود بر سر قوم خویش خواهد آورد، منصرف شد.

آنگاه موسی برگشت و در حالی که دو لوح شهادت را در دست داشت، از کوه به زیر آمد. بر هر دو طرف لوحها، یعنی پشت و روی آنها، نوشته شده بود. لوحها کار دست خدا بود و نوشته، نوشته خدا بود که بر لوحها حک شده بود. چون یوشع آواز قوم را شنید که فریاد برمی‌آوردند، به موسی گفت: «آواز جنگ از اردوگاه به گوش می‌رسد.» موسی گفت: «این نه آواز پیروزی است، نه آواز شکست؛ بلکه آواز سرایندگان است که به گوش من می‌رسد.» چون موسی به اردوگاه نزدیک شد و آن گوساله و رقص مردم را دید، خشمش شعلهور گشت و لوحها را از دستان خود به زیر افکنده، آنها را پای کوه شکست. او گوساله‌ای را که ایشان ساخته بودند گرفته، در آتش سوزانید و آن را خرد کرده به صورت گرد درآورد و بر آب پاشید و به بنی‌اسرائیل نوشانید. موسی رو به هارون کرد و گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که چنین گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟» هارون در پاسخ گفت: «سرور من، خشمگین مباش. تو خود این قوم را می‌شناسی و می‌دانی که به بدی گرایش دارند. 2 آنها به من گفتند: "برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند، زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است." پس بدیشان گفتم: "هر کس زیوری از طلا دارد، به در آورد." پس ایشان طلای خود را به من دادند و من آن را در آتش انداختم، و این گوساله بیرون آمد!» چون موسی دید که قوم افسارگسیخته شده‌اند زیرا هارون آنها را واگذاشته بود تا افسار بگسلند

و مضحکه دشمنان شوند، پس در مدخل اردوگاه ایستاد و گفت: «هر که طرف خداوند است نزد من آید.» پس تمام لاویان نزد او گرد آمدند. آنگاه موسی خطاب بدیشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "هر کس شمشیرش را به پهلوی خود ببندد و در میان اردوگاه از یک سر تا سر دیگر حرکت کند و هر کس برادر، دوست و همسایه خود را بکشد."» لاویان طبق گفته موسی عمل کردند، و در آن روز نزدیک سه هزار تن از قوم کشته شدند.» (11:32-28)

«و خداوند به سبب گوساله‌ای که قوم به دست هارون ساخته بودند، بلایی بر آنان فرستاد.» (35:32) پس از این، خداوند به موسی گفت: دو لوح سنگی دیگر بتراشد، تا جایگزین لوح‌هایی باشد که او شکست. و خداوند بر این لوح‌ها، فرامینی که بنی‌اسرائیل زیر پا گذاشته بودند، دوباره نوشت. چه گناه بزرگی را اسرائیل مرتکب شد! آنها شریعت مقدس خدا را زیر پا گذاشتند. باری دیگر انسان، دل شریر خود را نشان داد. علی‌رغم تمام آنچه خداوند برای قوم اسرائیل انجام داده بود، هنوز هم می‌بینیم که آنها چقدر زود، راه عدالتی را که خدا مهیا ساخته بود، ترک کردند. آنها راه دیگری را انتخاب کردند؛ آنها خواستند مذهب دلخواه خودشان را بسازند. آنها راه اعمال دست خویش را انتخاب کردند. آنها به راهی که خدا مهیا کرده بود، پشت کردند و برای مذهبی که خود انتخاب کرده بودند، شادی می‌کردند. نام خدا بر لبهای آنها بود، اما دل‌های آنان بسیار از او دور بود! به‌همین دلیل است که آنها تا جایی پیش رفتند که گوساله‌ای تراشیدند، و به حاصل دست خود دل بستند، و به خدای زنده و حقیقی پشت کردند.

خدا می‌خواهد توسط این داستان تکان‌دهنده، چه درسی به ما بدهد؟ خدا می‌خواهد ما به این موضوع فکر کنیم، که چه رابطه‌ای با خدا داریم. شاید برخی با خود چنین بگویند: «من مثل بنی‌اسرائیل نیستم. من هیچ‌گاه به خدا پشت نکرده‌ام و بُتی نپرستیده‌ام.» شما که چنین فکر می‌کنید، آیا واقعاً مطمئن هستید که تابحال بُتی نپرستیده‌اید؟ شاید تاکنون بُتی برای خود نساخته‌اید. با این حال يك بُت، تنها به مجسمه‌هایی که به دست انسان ساخته می‌شود، اطلاق نمی‌شود. بُت هر چیزی است که میان ما و خدا قرار می‌گیرد. يك بت می‌تواند پول، لباس، رابطه‌ی جنسی، فوتبال، تلویزیون، خویشتن، شخصی دیگر همچون خود شما، و یا سنت‌های اجداد شما باشد. بعضی‌ها به بت‌های طلسم و دعانویسی متوسل می‌شوند. برای دیگران وظایف مذهبی، بت است؛ آنها به نماز و روزه، بیش از شنیدن کلام خدا توجه دارند! هر چیزی که جایگزین خدا و حقیقت او شود، بت است.

خدا می‌خواهد شما کیست؟ شما چه کسی را عبادت می‌کنید؟ آیا نام خدا، تنها بر لب‌های شماست یا اینکه بر دل‌هایتان حک شده است؟ يك چیز وجود دارد که، کسانی را که حقیقتاً خدا را می‌پرستند از کسانی که بت می‌پرستند، متمایز می‌سازد. و آن کلام خدا است. دیدگاه شما درباره‌ی کلام خدا چیست؟ آیا کلام خدا را می‌دانید؟ آیا به آن ایمان دارید؟ آیا با تمام وجود خود، آن را دوست دارید؟ یا همچون بنی‌اسرائیل هستید که خدا به آنها گفت: «این قوم با لب‌های خود مرا حرمت می‌دارند، اما دل‌شان از من دور است. آنان بیهوده مرا عبادت می‌کنند، و تعلیمشان چیزی جز فرایض بشری نیست.» (متی 9:15-8)

شما چطور؟ چه کسی را پرستش می‌کنید؟ خداوند خدایی که شریعت مقدس خود را به موسی عطا کرد؟ آیا به کلام او ایمان دارید؟ یا همچون بنی‌اسرائیل، تنها به اعمال مذهب خود دل بسته‌اید؟ هرطور که هستید، کتاب مقدس می‌گوید:

«این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما..... لہذا ای عزیزان من از بت‌پرستی بگریزید. با خردمندان سخن می‌گویم.» (اول قرنتیان 11:10، 14، 15) «اما نصیب یزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و جادوگران و بت‌پرستان و همه دروغ‌گویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود.» (مکاشفه 8:21) «اگر ما شهادت انسان را می‌پذیریم، شهادت خدا بسی بزرگتر است، زیرا شهادتی است که خدا خود درباره‌ی پسرش داده است... همچنین می‌دانیم که پسر خدا آمده و به ما بصیرت بخشیده تا حق را بشناسیم، و ما در او هستیم که حق است، یعنی در پسر او عیسی مسیح. ای فرزندان، خود را از بت‌ها محفوظ نگاه دارید!» (اول یوحنا 9:5، 20، 21)

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم..... به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، نگاهی خواهیم انداخت به نقشه‌ی عجیبی که خدا کشید، تا باوجود اینکه، عدالت و پاکی خود را نادیده نگیرد، در میان بنی‌اسرائیل گناهکار، ساکن شود. خدا به شما برکت دهد.

این هشدار کلام خدا را هیچ‌گاه فراموش نکنید:

«خود را از بتها محفوظ نگاه دارید!» «اول یوحنا 21:5)

درس چهارم
«خیمه‌ی اجتماع»
خروج 24-40، لاویان 16

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته‌ی خود، دیدیم که آنها از خداوندی که آنها را از بردگی در مصر رهانیده بود، رویگردان شدند. درحالیکه موسی بر کوه سینا، کلام خدا را از خداوند دریافت می‌کرد، بنی‌اسرائیل گوساله‌ای طلایی تراشیدند و آن را پرستش کردند. اما امروز، قصد داریم داستان خوشایندی را برایتان بیان کنیم. اما باید به‌دقت به آن گوش دهیم، زیرا بسیار عمیق است. امروز قصد داریم در مورد خیمه‌ای صحبت کنیم که خدا دستور ساخت آن را به موسی و اسرائیل داد، تا به این طریق به آنها بیاموزد که چگونه به او نزدیک شوند و او را پرستش کنند. درس امروز ما «خیمه‌ی اجتماع» نام دارد.

از تورات، کتاب خروج، باب بیست و چهار برایتان قرائت می‌کنم، کتاب مقدس می‌گوید:
«و جلال خداوند بر کوه سینا ساکن گردید. آن ابر تا شش روز کوه را پوشانید، و در روز هفتم خداوند از میان ابر موسی را ندا داد. جلال خداوند در نظر بنی‌اسرائیل به‌سان آتشی سوزاننده بر قلّه کوه می‌نمود. و موسی به فراز کوه برآمده، به ابر داخل شد، و چهل شبانه روز در کوه بود.» (خروج 24: 16-18)
«خداوند به موسی گفت: «بنی‌اسرائیل را بگو برای من هدیه بیاورند. از دست کسانی برای من هدیه بپذیرید که دل آنها راغب بدین کار است. این است هدایایی که از آنها می‌گیرید: طلا، نقره و برنج؛ نخ آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت؛ پشم بز؛ پوست قوچ که به رنگ سرخ رنگ شده باشد؛ چرم نازک؛ چوب اقاقیا؛ روغن برای چراغها؛ ادویه برای روغن مسح و بخور خوشبو؛ سنگهای عقیق و سنگهای گرانبه‌ای دیگر جهت نشاندن بر ایفود و پیش‌سینه. آنها باید قدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم. این مسکن و تمام اسباب آن را درست مطابق طرحی که به تو نشان خواهم داد، بسازید.» (خروج 25: 1-9)
آیا آنچه را که خدا به موسی گفت شنیدید؟ او چیزی بسیار عجیب و خارق‌العاده، به او گفت! خدا قصد داشت در میان اسرائیل ساکن شود، در میان کسانی که بارها و بارها نسبت به او مرتکب گناه شده بودند! چرا خدایی که اینقدر عظیم و قدوس است، می‌خواست در میان چنین گناهکارانی زندگی کند؟ چرا خدا که روح است و به چیزی نیاز ندارد، به خود زحمت می‌داد تا با فرزندان آدم که از او دور شده بودند، سخن بگوید؟ همان‌گونه که قبلاً هم خواندیم، خدا انسان را به صورت خود آفرید، تا با او ارتباط و مشارکت داشته باشد. گناه انسان، آن مشارکت را از بین برد؛ اما خدا راهی مقدس قرار داد، تا انسان بتواند به او نزدیک شود. خداوند خدا، به‌خاطر اهداف ابدی خود و دلسوزی او نسبت به گناهکاران، تصمیم گرفت حضور پر جلال خود را به میان بنی‌اسرائیل ببرد. خدا قصد داشت، توسط یک خیمه‌ی مخصوص و شریعتی بسیار خاص، روشن سازد که بنی‌آدم چگونه می‌توانستند به خدا نزدیک شوند. همان‌طور که گفتیم، خدا قدوس است، و گناهکاران به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستند با او مشارکت داشته باشند. بنابراین دلیل خدا به بنی‌اسرائیل فرمان داد، خیمه‌ای خاص برای او بسازند تا به شکلی که شایسته‌ی قدوسیت و جلال او باشد، در میان آنها ساکن شود. همچنین خدا توسط خیمه‌ی مخصوص خود قصد داشت، درس‌هایی بسیار مهم، درباره‌ی خود و نجات‌دهنده‌ای که می‌خواست به این دنیا بفرستد، به نسل‌های آینده بیاموزد.

پیش از اینکه به بررسی فرمان خدا به موسی، برای ساخت خیمه‌ای که قوم باید برای خدا می‌ساختند بپردازیم، باید پیش از هر چیز بدانیم که مقصود خدا این نبود که به آنها بگوید، خیمه‌ای برای او بسازند، زیرا او به جایی برای ماندن نیاز ندارد! خدای متعال، که دنیا و هر آنچه که در آن است را آفرید، در خانه‌هایی که به دست انسان ساخته می‌شود، زندگی نمی‌کند! خداوند خود، در نوشته‌های انبیاء اعلام می‌کند: «آسمان تخت پادشاهی من است، و زمین کرسی زیر پایم! چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید، و مکان آرمیدم کجاست؟ این همه را دست من ساخته است، و بدین‌گونه همه آنها به وجود آمده؛ خداوند این را می‌فرماید.» (اشعیا 66: 1-2)

پس چرا خدا به بنی اسرائیل فرمان داد تا خیمه‌ای بسازند، که روح و جلال او در آن ساکن شود؟ همان‌طور که گفتیم، خدا می‌خواست به بنی اسرائیل و تمام بنی‌آدم بیاموزد که چقدر دوست دارد با آنها مشارکت داشته باشد. همچنین خدا می‌خواست تصویری از راه آمرزش گناهان انسانها و حیات ابدی، در آسمان و در کنار خدا، در مقابل آنها قرار دهد!

از این رو، خدا به موسی و اسرائیل فرمان داد برای او خیمه‌ای بسازند تا بتواند در میان آنها ساکن شود. اما این خیمه‌ی اجتماع، نباید همچون خیمه‌های معمولی باشد. در حقیقت کتاب مقدس، پنجاه باب را به روش ساخت خیمه‌ی اجتماع، اختصاص می‌دهد! این بابها بسیار عمیق هستند و فرصت آن را نداریم که درباره‌ی این مفاهیم سخن بگوییم. تنها تلاش می‌کنیم مهمترین موضوعات را به شکلی خلاصه بیان کنیم.

اولین چیزی که باید درباره‌ی این خیمه‌ی اجتماع بدانید، این است که خدا به موسی گفت باید دو اتاق داشته باشد. خیمه‌ی اجتماع يك خیمه بود، اما پرده‌ای بسیار سنگین و زیبا، این خیمه را به دو اتاق تقسیم کرده بود. اتاق اول، صحن مقدس نامیده شده است. هیچ‌کس نمی‌توانست به آن اتاق داخل شود، جز کاهنان. کاهنان کسانی بودند که خدا آنها را از میان فرزندان هارون انتخاب کرده بود، تا حیوانات را به‌عنوان قربانی که گناهان را می‌پوشاند، بکشند. در آن اتاق سه چیز بود. يك میز طلایی، که بر روی آن بخور سوزانیده می‌شد، يك چراغدان، و میزی که بر روی آن نانی که باید به خدا تقدیم می‌شد، قرار می‌گرفت.

دومین اتاق، خیمه‌ی قدس‌الاقداص نامیده شده است. از این جهت این اتاق، قدس‌الاقداص نامیده شد که خدا قصد داشت، پس از پایان کار خیمه نزول کند و با تمام جلال و شکوه خود، در آنجا ساکن شود. قدس‌الاقداص تصویری از آسمان (بهشت) بود. پس این اتاق تنها به خدا تعلق داشت! به‌همین دلیل است که خدا به موسی گفت: هرکس که به قدس‌الاقداص داخل شود، خواهد مُرد! هیچ‌کس نمی‌توانست به قدس‌الاقداص داخل شود، مگر رئیس کهنه و آن هم سالی یکبار. گذشته از اینها، طبق فرمان خدا، او باید با خون قربانی که برای گناهان خود و قومش ریخته می‌شد، به آنجا داخل می‌شد.

خدا به موسی فرمان داده بود، در قدس‌الاقداص صندوقچه‌ای از چوب اقاویا و پوشیده از طلای خالص قرار دهد. آن صندوقچه تابوت عهد نام داشت. و داخل این تابوت عهد، دو لوح سنگی‌ای که ده فرمان بر آنها حک شده، قرار می‌گرفت. و بالای تابوت (صندوقچه)، درپوشی از طلا قرار دادند، که رئیس کهنه باید خون قربانی را سالی یکبار بر آن می‌ریخت، تا خدا گناه بنی‌اسرائیل را می‌آمرزد. به‌همین دلیل است که خدا این پوشش را، تخت رحمت (پوشش کفاره) نامید.

پس از آن، خدا به موسی نشان داد که چگونه پرده‌ای بزرگ بسازد، به‌طوری که خیمه‌ی اجتماع را احاطه کند. این دیوار، یا دیوار صحن، باید از پرده‌ی سفید ساخته می‌شد. در پرده‌ای که خیمه را احاطه کرده بود، باید دری می‌ساختند. از این رو کسی نمی‌توانست بدون گذشتن از در، به صحن خیمه داخل شود. خدا به موسی فرمان داد که درون صحن، و در مقابل در صحن، مذبحی از جنس برنز قرار دهند. هر کسی که از در صحن داخل می‌شد، باید ابتدا از مقابل مذبح می‌گذشت. خدا می‌خواست به بنی‌اسرائیل و تمام فرزندان آدم بیاموزد، که چگونه باید به خدا نزدیک شوند. بنی‌اسرائیل چگونه باید به خدا نزدیک می‌شدند؟ با خون قربانی. هر کسی که می‌خواست به صحن «حضور خدا» وارد شود، باید حیوانی را به‌عنوان کفاره‌ی گناهان خود، قربانی می‌کرد. خدا درواقع به بنی‌اسرائیل می‌آموخت که، هیچ‌کس نمی‌تواند به او نزدیک شود، مگر به‌واسطه‌ی خون قربانی. به‌همین خاطر است که خدا به موسی گفت: «زیرا حیات هر جاندار در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند؛ زیرا خون است که به واسطه‌ی حیاتش کفاره می‌کند.» (لاویان 17:11)

بنابراین، اگر کسی می‌خواست خدا را پرستش کند، باید پیش از هر چیز، يك حیوان را برای بخشش گناهان خود قربانی می‌کرد. پرستنده باید گوساله، گوسفند، و یا پرنده‌ای را به صحن خیمه‌ی اجتماع می‌آورد. او باید در مقابل مذبح، دستهای خود را بر روی سر قربانی‌ای که آورده بود، می‌گذاشت و در حضور خدا اعتراف می‌کرد که گناهکار است و باید به‌خاطر گناهان خود بمیرد. سپس او حیوان را قربانی می‌کرد. پس از آن کاهن باید خون قربانی را می‌گرفت و بر مذبح می‌پاشید، و قربانی را بر مذبح می‌سوزانید. به این شکل خدا می‌توانست گناهان شخص را بیامرزد (پوشاند)، زیرا حیوان بی‌گناه به‌جای او جان داده بود.

بنی‌اسرائیل باید هر ساله این قربانی‌ها را تکرار می‌کردند. قربانی حیوان، نمی‌توانست تا به ابد خواسته‌های خدای قدوس را برآورده سازد. آنها تنها تصویری گذرا از نجات‌دهنده‌ای بودند که باید به این دنیا می‌آمد و به

جای گناهکاران قربانی می‌شد - تا خدا به این وسیله، بتواند برای همیشه گناهان فرزندان آدم را ببخشد، بدون اینکه قدوسیت خود را نادیده بگیرد .

خدا برای اینکه آنچه را که نجات‌دهنده برای گناهکاران انجام می‌داد به تصویر بکشد، بر بنی اسرائیل مقرر داشت که هر ساله يك روز، رئیس کهنه به اتاق دوم خیمه‌ی اجتماع -قدس الاقداس- داخل شود. آن روز، روز کفاره نامیده شد. در آن روز رئیس کهنه حق داشت، به قدس الاقداس داخل شود، و خون قربانی را بر پوشش (تخت رحمت) تابوت عهد بپاشد. او هیچ‌گاه نمی‌توانست بدون همراه داشتن خون حیوان بی‌عیب، که برای گناهان خود و قوم تقدیس کرده بود، به قدس الاقداس داخل شود. بدین‌شکل، خدا آشکار می‌ساخت که نجات‌دهنده، چگونه به این دنیا می‌آمد و خون خود را می‌ریخت، تا خدا گناهکاران را ببخشد و آنها را تا به ابد به حضور خود بپذیرد.

آه، شنوندگان عزیز، درس امروز ما بسیار عمیق و عجیب است. و بسیار بیشتر از اینها می‌توان سخن گفت، اما وقت ما امروز رو به پایان است. با این حال پیش از اینکه با شما خداحافظی کنیم، موضوعی دیگر نیز درباره‌ی خیمه‌ی اجتماع است که باید بدانیم. در بابهای پایانی کتاب خروج چنین نوشته شده است: «موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود همچنین تمام کار را ساختند. و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت دابنی اسرائیل این همه را درست همان‌گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود انجام دادند. موسی کار ایشان را بررسی کرد و دید که همه کارها را درست همان‌گونه که خداوند فرموده بود، انجام داده بودند. پس ایشان را برکت داد.... آنگاه ابر، خیمه ملاقات را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. و موسی نتوانست به خیمه ملاقات درآید، زیرا ابر بر آن ساکن بود و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود.» (خروج 39:43-40:34)

و(34:40-35)

دیدید چه اتفاقی افتاد؟ پس از اینکه خیمه‌ی اجتماع آماده شد، جلال خدا بر خیمه نازل شد و قدس الاقداس را پر کرد، و نور جلال خدا درخشان شد؛ حتی بیشتر از نور خورشید! آنچه که باید به‌خاطر بسپاریم این است که خدا با تمام این کارها، در واقع برکتی بسیار عظیم‌تر را که به هنگام ظهور نجات‌دهنده‌ی دنیا از آسمان نازل و در میان بنی‌آدم ساکن می‌شد، به تصویر می‌کشید. نجات دهنده خود «خیمه‌ی اجتماع» حقیقی است، که خدا بخشید تا ما بتوانیم تا به ابد با او رابطه‌ای نزدیک و دوستانه داشته باشیم! همان‌گونه که در انجیل نوشته شده است:

«در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود..... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد!... ما بر جلال او نگریستیم....! این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد) «! یوحنا

1:1-2 و 14 و (29)

بله، نجات‌دهنده کسی است که خود، تحقق خیمه‌ی اجتماع و قربانی‌هایی که در آن گذرانیده می‌شد، بود؛ او به این دنیا نیامد تا تنها در میان انسانها زندگی کند، بلکه تا خون خود را به‌عنوان يك قربانی کامل برای گناهکاران بریزد، تا هر که به او ایمان آورد، تا به ابد با خدا رابطه‌ای نزدیک داشته باشد!

آیا درك مسائلی که امروز مطرح شد دشوار است؟ پس به‌خاطر بسپاریم که درك برخی چیزها در کلام خدا بسیار دشوار است؛ ولی این باعث نمی‌شود که رنگ حقیقت را در آنها کمرنگ‌تر سازد! هیچ‌گاه فراموش نکنیم که خود خداوند گفت: «افکار من افکار شما نیست و نه راههای من، راههای شما. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است، راههای من نیز از راههای شما و افکار من از افکار شما بلندتر است.» (اشعیا 55:8-

9)

برنامه‌ی ما در اینجا به پایان می‌رسد....

خدا به شما برکت دهد.

با این آیه از کتاب مقدس شما را به خدا می‌سپاریم:

«و که چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛
تقدیرهای او کاوش‌ناپذیر است

و راههایش درکناشدنی.
«زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته
و یا مشاور او بوده باشد؟»
«چه کسی چیزی به خدا بخشیده
تا به او بازپس داده شود؟»
زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای اوست.
او را تا ابد جلال باد. آمین.» (رومیان 33:11-36)

درس چهل و یکم
«بی‌ایمانی بنی‌اسرائیل»
اعداد 1413-

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. به بررسی خود از تورات ادامه می‌دهیم. همان‌طور که می‌دانید، تورات اولین قسمت از نوشته‌های انبیاء است و خود شامل پنج کتاب یا پنج قسمت می‌باشد. در کتاب اول که پیدایش نام دارد، دیدیم که چگونه گناه وارد جهان شد، و با خود رنج و مرگ و محکومیت را به این دنیا آورد. اما دیدیم که خدا نقشه‌ای کشید تا آدم و فرزندان او را از عقوبت گناه و آتش ابدی جهنم نجات دهد. دیدیم که خدا وعده داد، نجات‌دهنده‌ای بفرستد تا به جای گناهکاران بمیرد و بدین‌صورت، خدا بدون اینکه ذات قدوس خود را نادیده بگیرد، گناهان آنها را ببخشد. همچنین کتاب پیدایش به ما آموخت، که خدا ابراهیم را برگزید و به او وعده داد تا امتی عظیم از او بوجود آورد؛ امتی که از آن انبیاء و نجات‌دهنده‌ی دنیا، ظهور خواهند کرد.

در کتاب دوم تورات که خروج نامیده شده است، می‌بینیم که خدا فرزندان ابراهیم- بنی‌اسرائیل- را به دستان نبی خود -موسی- از بردگی و اسارت در سرزمین مصر نجات داد. خدا طوایف بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورد و به کوه سینا در بیابان آورد؛ جایی که فرامین خود را به آنها عطا کرد، و راه خون قربانی‌ای را که توسط آن، گناهانشان آمرزیده می‌شد، به آنها آموخت.

در درس گذشته دیدیم که خدا به موسی و بنی‌اسرائیل فرمان داد، خیمه‌ی زیبایی اجتماع را بسازند، تا او در میان آنها ساکن شود. به‌محض اینکه همه چیز آماده شد، «ابر، خیمه ملاقات را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت.» (خروج 34:40) خدا در واقع، بر بنی‌اسرائیل آشکار ساخت که او می‌خواهد رابطه‌ای نزدیک با آنها داشته باشد؛ اما هیچ‌کس نمی‌توانست به او نزدیک شود، مگر به‌واسطه‌ی خون قربانی که بر مذبح خیمه‌ی اجتماع به او تقدیم می‌شد. خیمه‌ی اجتماع به همراه حیوانات قربانی، تنها سایه و تصویری از نجات‌دهنده‌ای بودند که از آسمان می‌آمد و در زمین ساکن می‌شد و خون خود را به‌عنوان قربانی می‌ریخت. در قسمت سوم تورات، که لاویان (قوانین مربوط به سبط لاوی) نام دارد، خدا به موسی الهام بخشید تا قوانین مربوط به تقدیم قربانی‌هایی که پوششی برای گناهان بود را، به‌طور مفصل و با جزئیات کامل بنویسد. این کتاب بسیار عمیق است، و وقت کافی نداریم که تمام مطالب آن را بررسی کنیم. پیغام کل کتاب، در این دو واژه خلاصه می‌شود. دو واژه‌ی بارز در این کتاب «قدوس» و «خون» هستند. چرا این کلمات به دفعات در این کتاب تکرار می‌شوند؟ زیرا یکی از مهمترین پیغام‌هایی که انسان می‌تواند درک کند، این است که "خدا قدوس است" و «بدون ریختن خون آمرزش (گناهان) نیست!» (عبرانیان 9:22) ارزش کتاب سوم تورات در این است که، خدا در این کتاب می‌خواهد به بنی‌اسرائیل بیاموزد، که چگونه يك گناهکاری که به گناه آلوده است، می‌تواند به خدایی که قدوس است نزدیک شود. خدا به‌وضوح نشان داد که هیچ‌کس نمی‌تواند به او نزدیک شود، مگر توسط خون قربانی؛ قربانی‌ای که سایه‌ای بود از نجات‌دهنده‌ی قدوس که به این دنیا می‌آمد و جان خود را به جهت گناهکاران می‌داد تا کفاره‌ی گناهان آنها را بپردازد.

بیانید باقیمانده‌ی وقت امروز را به بخش تورات موسی، یعنی کتاب اعداد، اختصاص دهیم. در این کتاب، خواهیم دید که بنی‌اسرائیل به مدت يك سال، در پای کوه سینا زندگی کردند. در طول این يك سال، خدا چیزهای بسیاری به آنها آموخت، و به موسی الهام بخشید تا قسمت اعظم کتاب تورات را که امروز از آن می‌خوانیم، بنویسد.

با این حال خدا نمی‌خواست بنی‌اسرائیل، تا به ابد در بیابان زندگی کنند. به همین خاطر است که روزی خدا آنها را به حرکت واداشت، تا به سوی سرزمینی که به آنها وعده داده بود رهسپار شوند؛ یعنی سرزمین کنعان. کتاب مقدس به ما می‌گوید، در روزی که آنها کوه سینا را ترک کردند، ابر جلال خدا که خیمه‌ی اجتماع را پوشانیده بود، بالا رفت و در جلوی آنها حرکت کرد. خداوند خود در روز، در ابر و در شب، در ستون آتش آنها را هدایت می‌کرد و راه را به آنها نشان می‌داد.

از این رو بنی اسرائیل در روز، در پشت ابر و در شب در پشت ستون آتش حرکت می‌کرد، تا اینکه به مرزهای کنعان رسیدند؛ سرزمینی که خدا سالها قبل آن را به ابراهیم و فرزندان او وعده داده بود. خدا هیچ‌گاه وعده‌های خود را فراموش نمی‌کند. بنی اسرائیل به‌خاطر وفاداری و قدرت خدا، به مرزهای کنعان که امروزه فلسطین یا اسرائیل نامیده می‌شود، رسیدند.

با این حال، کنعان ساکنان بسیاری داشت. مردم کنعان، هم تعدادشان زیاد بود و هم قدرت زیادی داشتند. پس چگونه بنی اسرائیل می‌توانستند آن سرزمین را تصاحب کنند؟ تنها یک راه وجود داشت: خدا آن سرزمین را به آنها می‌داد؛ برای خدا هیچ‌کار مشکلی وجود ندارد! خدا به ابراهیم وعده داده بود که سرزمین کنعان را به فرزندان او خواهد بخشید. خدا قصد داشت، مردم کنعان را نابود کند و این سرزمین را به فرزندان ابراهیم - اسرائیل - ببخشد. بسیار مهم است که بدانیم مردمان کنعان بسیار گناهکار و شرور بودند. فساد آنها بسیار آشکار بود، به‌حدی که حتی فرزندان خود را برای خدایان دروغین خود، قربانی می‌کردند. خدا نسبت به مردم کنعان بسیار صبور بود، اما آنها به خواسته‌های شرم‌آور و گناه‌آلود خود ادامه دادند. بنابراین خدا قصد داشت سرزمین آنها را به قوم اسرائیل بدهد.

پس بیائید قسمت چهارم تورات را بخوانیم و ببینیم هنگامی که بنی اسرائیل به مرزهای کنعان رسیدند، چه اتفاقی افتاد. در باب سیزده کتاب اعداد نوشته شده است:

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «مردانی بفرست تا سرزمین کنعان را که به بنی اسرائیل می‌دهم، تجسس کنند؛ از هر قبیله اجدادی، یکی را که از رهبران ایشان باشد، بفرستید.» پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد.... پس رفته زمین را.... جاسوسی کردند. (3-1: 13)

در پایان چهل روز، آنان از تجسس زمین بازگشتند. و نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادیس در صحرای فاران آمدند و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آورده، میوه‌های آن سرزمین را بدیشان نشان دادند. آنان به او چنین گزارش دادند: «به سرزمینی که ما را بدان فرستادی، رفتیم. به درستی که شیر و شهد در آن جاری است، و میوه‌اش این است. اما مردمانی که در آن زمین ساکنند نیرومندند، و شهرها حصاردار است و بسیار عظیم. افزون بر این، بنی‌عناق را نیز در آنجا دیدیم. عمالیقیان در زمین نیگب ساکنند؛ حیثیان و پیوسیان و آموریان در کوهستان زندگی می‌کنند؛ و کنعانیان نزد دریا و بر کناره اردن سکونت دارند.»

آنگاه کالیب در حضور موسی قوم را ساکت کرده، گفت: «بی‌درنگ برویم و آن را تصرف کنیم، زیرا به‌یقین می‌توانیم بر آن غالب شویم.» اما مردانی که همراه او رفته بودند، گفتند: «ما را توان مقابله با آن مردمان نیست، زیرا از ما نیرومندترند.» و درباره سرزمینی که تجسس کرده بودند، اخبار بد میان بنی اسرائیل منتشر ساخته، می‌گفتند: «سرزمینی که برای تجسس از آن گذشتیم، سرزمینی است که ساکنانش را فرو می‌بلعد، و تمامی اقوامی که در آنجا دیدیم، غول‌پیکر بودند. نفیلیان را در آنجا دیدیم. بنی‌عناق از نفیلیانند. ما در نظر خود همچون ملخ بودیم و در نظر ایشان نیز همچین.» (13: 25-33)

آنگاه جماعت جملگی آواز خود را بلند کردند و قوم آن شب می‌گریستند. همه بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه‌پرسی کردند، و تمامی جماعت بدیشان گفتند: «کاش در سرزمین مصر مرده بودیم یا در این صحرا می‌مردیم! چرا خداوند ما را به این سرزمین می‌آورد؟ تا به ضرب شمشیر بیفتیم و زنان و اطفالمان به یغما برده شوند؟ آیا برای ما بهتر نیست که به مصر بازگردیم؟» پس به یکدیگر گفتند: «بیایید بر خود رهبری برگماریم و به مصر بازگردیم.» آنگاه موسی و هارون در برابر تمامی گردآمدگان جماعت بنی اسرائیل به روی درافتادند. یوشع پسر نون و کالیب پسر یفنه که از جمله تجسس‌کنندگان زمین بودند، رخت خود را چاک زدند و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «سرزمینی که برای تجسس از آن گذشتیم، سرزمینی بسیار نیکوست. اگر خداوند از ما خشنود باشد، ما را به این سرزمین خواهد آورد و آن را به ما خواهد بخشید، سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است. فقط بر خداوند عصیان موزید و از مردمان آن سرزمین ترسان مباشید زیرا ایشان خوراک ما هستند! حفاظ ایشان برداشته شده است، و خداوند با ماست. پس از ایشان ترسان مباشید.» اما جماعت جملگی می‌گفتند که باید ایشان را سنگسار کرد. آنگاه جلال خداوند در خیمه ملاقات بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا می‌شمارند؟ و تا به کی با وجود تمام آیاتی که در میان ایشان به عمل آورده‌ام، به من ایمان نمی‌آورند؟» (14: 1-11)

بیانید قدری در اینجا فکر کنیم. آیا شنیدید که بنی اسرائیل چگونه از خدا تخطی کردند؟ آیا بی‌ایمانی ایشان را می‌بینید؟ آیا متوجه شدید که به خدا تهمت زدند که از کلام خود برگشته است؟ بله، بنی اسرائیل در آن روز گناه بزرگی مرتکب شدند، زیرا به وعده‌ی خدا ایمان نداشتند؛ وعده‌ای که طبق آن، خدا سرزمین کنعان را به آنها می‌داد. آنها به آنچه خدا به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف و موسی وعده داده بود، ایمان نداشتند. آنها مانند بسیاری از مردم روزگار ما هستند که می‌گویند: «ما به خدا و انبیاء آنها ایمان داریم» اما بالین حال به خدا و انبیاء او ایمان نداشتند! چرا؟ زیرا به آنچه خدا توسط انبیاء و کلامش گفته است، ایمان ندارند! بی‌ایمانی در نظر خدا گناه وحشتناکی است.

به اندازه‌ی کافی گفتیم. بیانید ادامه‌ی متن را بخوانیم:

سپس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «تا به کی این جماعت شریر بر من همه‌می‌کنند؟ همه‌ی بنی اسرائیل را که بر ضد من شکایت می‌کنند، شنیده‌ام. به ایشان بگو خداوند چنین می‌فرماید: "به حیات خود سوگند که مطابق آنچه در گوش من گفتید، با شما عمل خواهم کرد: اجساد شما در این صحرا خواهد افتاد، یعنی همه‌ی شمارش‌شدگان شما، از بیست ساله و بالاتر، که بر من همه‌می‌کردید. هیچ‌یک از شما به سرزمینی که به دست افراسنه سوگند خوردم شما را در آن ساکن گردانم، داخل نخواهید شد مگر کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون. اما اطفال شما که گفتید به یغما برده خواهند شد، ایشان را بدان‌جا در خواهم آورد و ایشان سرزمینی را که شما رد کردید، خواهند شناخت. ولی شما، اجسادتان در این بیابان خواهد افتاد من که خداوند سخن گفته‌ام. به یقین با تمامی این جماعت شریر که با هم به ضد من گرد آمده‌اند، بدین‌سان عمل خواهم کرد: در این صحرا همگی تلف خواهند شد و در اینجا خواهند مرد.»

و اما مردانی که موسی به تجسس زمین فرستاده بود، آنان که بازگشتند و با انتشار اخبار بد درباره‌ی آن سرزمین، تمامی جماعت را از او گله‌مند ساختند، آری، آن مردان که درباره‌ی آن سرزمین اخبار بد منتشر کردند، در حضور خداوند از بلا مردند. فقط یوشع پسر نون و کالیب پسر یفنه از میان مردانی که به تجسس زمین رفته بودند، زنده ماندند. (زیرا به کلام خدا ایمان داشتند.) (14: 26-38)

بنابر این می‌بینیم که بنی اسرائیل با وجود اینکه، خداوند آنها را از چنگال فرعون رهانیده بود و تا مرز کنعان هدایت کرده بود، از ایمان آوردن به او سر باز زدند. خدا با آنانی که به او ایمان نیاوردند چه کرد؟ آنها را به مرگ در بیابان محکوم کرد! چرا این نسل از اسرائیل به سرزمین کنعان وارد نشدند؟ زیرا به کلام خدا ایمان نداشتند!

دوستان عزیز، ایمان نیاوردن به کلام خدا فاجعه‌ای بس عظیم است. خدا باید هرکسی را که به او ایمان نمی‌آورد محکوم کند! هرکس که نسبت به آنچه خدا در کلام مقدسش گفته است بی‌تفاوت باشد، دروغگو است و هیچ سهمی در پادشاهی ابدی ندارد! البته اراده‌ی خدا این نیست که همه در بی‌ایمانی هلاک گردند. خدا می‌خواهد همه به خبر خوش او درباره‌ی راه نجاتی که مهیا کرده است، ایمان بیاورند. اما هرکسی باید برای خود تصمیم بگیرد. تمام کسانی که از ایمان آوردن به کلام خدا سر باز می‌زنند، هلاک خواهند شد. به هشدار ی که کلام خدا، توسط روح قدوس خود، از طریق انبیاء اعلام کرده است توجه کنید:

«پس همان‌گونه که روح القدس می‌فرماید:

«امروز، اگر صدای او را می‌شنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در ایام ترمرد کردید، به هنگام آزمایش در بیابان ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی دل شرور و بی‌ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود!» (عبرانیان 7:3 و 8 و 12؛ مزامیر 7:95-11)

شنوندگان عزیز، از اینکه به برنامه‌ی ما توجه کردید، سپاسگزاریم. به یاری خدا در برنامه‌ی آینده خواهیم دید، تمام کسانی که به کلام خدا ایمان نیاوردند در بیابان هلاک شدند؛ درست همان‌طور که خدا حکم کرده بود.... خدا به شما برکت دهد. به این هشدار از کتاب مقدس توجه نمایید:

«ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی دل شرور و بی‌ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود!» (عبرانیان 12:3)

درس چهل و دوم
«مار برنجی»
اعداد 2120-

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه‌ی گذشته، در قسمت چهارم تورات، یعنی کتاب اعداد، دیدیم که چگونه بنی‌اسرائیل به مرزهای کنعان، سرزمینی که خدا به ابراهیم، اسحاق، یعقوب و فرزندان آنها وعده داده بود رسیدند. خدا قصد داشت، انسانهای شرور و غول‌پیکری را که در سرزمین کنعان زندگی می‌کردند، بیرون کند و همه چیز را به بنی‌اسرائیل بدهد. با این حال، اکثر قوم اسرائیل از انسانهای غول‌پیکر آن ناحیه می‌ترسیدند و به وعده‌ی خدا، مبنی بر اینکه، سرزمین کنعان را به آنها خواهد داد، ایمان نیاوردند.

پس می‌خوانیم که چگونه خدا بنی‌اسرائیل را به سبب بی‌ایمانیشان مجازات کرد. خدا به آنها گفت: «هیچ‌یک از شما به سرزمینی که به دست افراسنه سوگند خوردم، شما را در آن ساکن گردانم، داخل نخواهید شد مگر کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون. اما اطفال شما که گفتید به یغما برده خواهند شد، ایشان را بدان‌جا در خواهم آورد و ایشان سرزمینی را که شما رد کردید، خواهند شناخت. ولی شما، اجسادتان در این بیابان خواهد افتاد.» (اعداد 14: 30-32)

مسأله مهم این است که خدا می‌خواست بنی‌اسرائیل را برکت بسیاری دهد، اما نمی‌توانست چنین کند، زیرا ایمان نداشتند. از آنجایی که آنها به وعده‌ی خدا ایمان نیاوردند، خدا آنها را محکوم کرد تا به مدت چهل سال در بیابان سرگردان باشند؛ تا تمام کسانی که بالای سی سال سن داشتند و ایمان نیاورده بودند، بمیرند. بیائید اکنون به مطالعه‌ی کتاب اعداد ادامه دهیم و ببینیم در پایان این چهل سالی که اسرائیل به خاطر بی‌ایمانی خود در بیابان سرگردان بود، چه اتفاقی افتاد. در باب بیست می‌خوانیم:

«تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در ماه نخست به بیابان صین رسیدند و در قاذش ماندند. آنجا مریم درگذشت و به خاک سپرده شد. و برای جماعت آب نبود؛ پس آنها بر ضد موسی و هارون گرد آمدند. قوم با موسی مجادله کرده، گفتند: «کاش آنگاه که برادران ما در حضور خداوند مردند، ما نیز مرده بودیم! چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید؟ آیا تا ما و چارپایانمان را در اینجا به کشتن دهید؟ چرا ما را از مصر به این جای بد آوردید؟ در اینجا نه غله است و نه انجیر، نه تاک و نه انار، و نه حتی آب برای آشامیدن!» (اعداد 1: 5-20)

شنیدید که بنی‌اسرائیل چه گفتند؟ آیا پس از تمام کارهایی که خدا برای آنها و پدرانشان در مصر و در بیابان انجام داده بود، نباید دلهایشان سرشار از شکرگزاری و اعتماد بود؟ خیر! آنها نیز به‌مانند پدرانشان عمل می‌کردند. آنها شکایت می‌کردند! مسلم است که از بیابان خسته شده بودند، اما هنوز هم نباید فراموش می‌کردند که به‌خاطر بی‌ایمانیشان بود که هنوز به سرزمین کنعان داخل نشده بودند. درست است، بنی‌اسرائیل آب نداشتند. اما چرا به حضور خدا دعا نکردند؟ آیا کسی که به مدت چهل سال در آن بیابان خشک از آنها مراقبت کرده بود، نمی‌توانست به آنها آب برای نوشیدن بدهد؟ مسلماً می‌توانست! خدا می‌خواست تمام نیازهای آنها را برآورده سازد! اما با این حال، بنی‌اسرائیل هنوز به‌طور کامل به خدا اعتماد نداشتند. بیائید ادامه‌ی داستان را بخوانیم. کتاب مقدس می‌فرماید:

«آنگاه موسی و هارون از نزد جماعت به در خیمه ملاقات رفتند و به روی درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان پدیدار شد. خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «چوبدستی را بگیر، و تو و برادرت هارون، جماعت را گرد آورید و در برابر چشمان آنان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و چارپایانشان را بنوشان.» آنگاه موسی بنا به فرمان خداوند، چوبدستی را از حضور وی برگرفت. سپس موسی و هارون جماعت را مقابل صخره گرد آوردند و موسی بدیشان گفت: «ای یاغیان گوش فرا دهید: آیا باید از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» پس موسی دست خود را بلند کرده، با چوبدستی خویش دو بار بر صخره زد و آب فراوان بیرون آمد و جماعت و چارپایانشان از آن

آشامیدند. ولی خداوند به موسی و هارون گفت: «چون به من ایمان نداشتید تا در نظر بنی اسرائیل قدوسیت مرا حرمت نهید، شما این جماعت را به سرزمینی که به ایشان داده‌ام، نخواهید برد.» (اعداد 20: 6-12) متوجه اتفاقی که افتاد شدید؟ خدا به موسی و هارون گفت چه بکنند تا جماعت اسرائیل به آب برسند؟ او گفت: «به این صخره بگویید!» آیا موسی از خدا اطاعت کرد و به صخره گفت؟ خیر! موسی از روی خشم دو بار به آن زد. اما این موضوع باعث نشد خدای نیکو و مهربان، نگذارد از صخره آب جاری شود؛ اما آنچه موسی کرد در نظر خدا ناخوشایند بود. به همین خاطر، خدا او را تنبیه کرد و به او گفت: «چون به من ایمان نداشتید تا در نظر بنی اسرائیل قدوسیت مرا حرمت نهید، شما این جماعت را به سرزمینی که به ایشان داده‌ام، نخواهید برد.»

شاید گمان کنید، تنبیهی که برای موسی در نظر گرفته شد کمی شدید بود. اما باید به خاطر داشته باشیم که، تنها ایمان به کلام خدا و اطاعت از کلام اوست که خدا را خشنود می‌سازد. خدا نمی‌تواند آنچه را که برخلاف کلام اوست، ببذیرد - حتی اگر این عمل از موسی سر بزنند!

خدا تبعیض قابل نمی‌شود. موسی پیامبر بزرگی بود، اما او نیز همچون همه‌ی ما انسان بود. از این رو، او نیز مانند تمام بنی‌آدم، گناهکار بود. حتی نبی خدا موسی، نمی‌توانست با اعمال خوب، خود را نجات دهد. او نیز همچون تمام فرزندان آدم، خطاهایی داشت و نمی‌توانست به‌طور کامل پارسایی را بجا آورد. موسی نبی، همچون تمام بنی اسرائیل، باید از راه نجاتی که خدا تعیین کرده بود، یعنی خون قربانی، به حضور او می‌رفت. خدا می‌خواهد توسط گناه موسی به ما یادآوری نماید که همه گناه کرده‌اند و نمی‌توانند به جلال خدا برسند. همه در برابر خدا گناهکارند. همه گناه کرده‌اند. کسی عادل و پاک نیست! هیچ‌کس نیست که از راه خدا خارج نشده باشد؛ مگر نجات‌دهنده‌ی کاملاً عادل، که برای نجات گناهکاران، از آسمان نزول کرد! در ادامه‌ی داستان بنی اسرائیل، در پایان باب بیست می‌خوانیم که هارون، برادر بزرگ موسی، در کوه هور درگذشت؛ و بنی اسرائیل به مدت سی روز برایش ماتم گرفتند.

پس از آن در باب بیست و یک کتاب مقدس می‌گوید:

«بنی اسرائیل از کوه هور به راه دریای سرخ کوچ کردند تا سرزمین آدوم را دور زنند. اما قوم در بین راه ناشکیبا شده، بر ضد خدا و موسی گفتند: «چرا ما را از مصر برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا اینجا نه نان هست و نه آب، و جان ما از این خوراک ناچیز کراحت دارد.» آنگاه خداوند مارهای آتشین در میان قوم فرستاد و آنها قوم را نیش زدند به گونه‌ای که شمار بسیاری از اسرائیل مردند. پس قوم نزد موسی آمده، گفتند: «ما گناه ورزیده‌ایم، زیرا بر ضد خداوند و بر ضد تو سخن گفته‌ایم. پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی برای قوم دعا کرد. خداوند به موسی گفت: «ماری آتشین بساز و آن را بر تیرکی قرار ده؛ هر مارگزیده‌ای که بر آن بنگرد، زنده خواهد ماند.» پس موسی ماری برنجین ساخت و آن را بر تیرکی نهاد. و چنین شد که اگر مار کسی را می‌گزید، او بر مار برنجین می‌نگریست، و زنده می‌ماند.» (اعداد 9: 21-4)

بیانید به این داستان عجیب، قدری فکر کنیم. چرا خدا مارهای سمی به میان بنی اسرائیل فرستاد؟ او مارهای سمی را به خاطر گناهانشان فرستاد. شنیدیم که درباره‌ی خدا و موسی چه می‌گفتند، و خوراکی را که خدا برای آنها نازل می‌کرد، حقیر شمردند. به همین خاطر، خدا مارهای سمی در میان آنها فرستاد، بسیاری مردند. بنی اسرائیل برای گریختن از مرگ چه باید می‌کردند؟ آیا می‌توانستند خود را از بالای مارها برهانند؟ آیا می‌توانستند خود را از زهر کشنده‌ی مارها شفا دهند؟ غیرممکن بود! پس باید چه کار می‌کردند؟ می‌توانستند نزد خدا فریاد برآورند! و این همان کاریست که آنها انجام دادند. دیدیم که بنی اسرائیل توبه کردند و نزد موسی رفتند و گفتند: «ما گناه ورزیده‌ایم، زیرا بر ضد خداوند و بر ضد تو سخن گفته‌ایم. پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند.»

آیا خدا مارها را از آنها دور کرد؟ او کاری بهتر کرد! خدا به موسی گفت، ماری برنجی بسازد و آن را بر سر نیزه‌ای بگذارد تا «هر مارگزیده‌ای که بر آن بنگرد، زنده خواهد ماند.» این درمان خدا بود. اگر مار کسی را می‌گزید، تنها کاری که شخص مارگزیده باید انجام می‌داد این بود که، به مار برنجینی که بر سر آن نیزه آویزان شده بود، نگاه کند تا شفا یابد! این راه نجاتی بود که خدا ترتیب داد: نگاه کنید و زنده بمانید! خدا وعده داد تا هر کسی را که، به مار برنجینی که موسی بر سر آن نیزه آویزان کرده بود نگاه کند، شفا دهد. اما بر سر آنانی که نگاه نمی‌کردند چه می‌آمد؟ به طرز زجرآوری می‌مردند. اما هرکس که به خدا ایمان

داشت و به مار برنجین نگاه می‌کرد، از مرگ رهایی می‌یافت؛ زیرا خدا به آنها وعده داده بود، «هر مارگزیده‌ای که بر آن بنگرد، زنده خواهد ماند.»

حقیقتاً که داستان اسرارآمیزی است، البته بسیار بیشتر از اسرارآمیز. این داستان نوشته شد، تا ما از آن بیاموزیم. خدا می‌خواهد به ما نشان دهد که، همه‌ی ما همانند بنی‌اسرائیل هستیم. ما نیز همه گناهکاریم؛ و به همین دلیل است که، هر از چندگاهی از خدا و انسان، گله و شکایت می‌کنیم؛ و در افکارمان، سخنانمان و اعمالمان، خدا را رنجیده‌خاطر می‌سازیم. شیطان، همچون مارهای سمی‌ای است که بنی‌اسرائیل را می‌گزیدند. و گناه، همچون زهری است که آنها را می‌کشت. شیطان تمام بنی‌آدم را گزیده است و زهر گناه باعث می‌شود تا به ابد هلاک شویم، مگر اینکه تنها خدا برای ما درمانی مهیا کند! مجازات گناه، هلاکت در آتش ابدی است؛ و ما در خود هیچ راه گریزی نداریم! اما خدا را شکر می‌کنیم، زیرا او همان‌گونه که برای نجات بنی‌اسرائیل از زهر مارها چاره‌ای اندیشید، همچنین برای نجات ما از زهر گناه، تدبیری اندیشیده است!

شنوندگان عزیز، آیا می‌دانید خدا برای نجات شما از لعنتی که گناه به همراه آورده، چه کاری انجام داده است؟ گوش دهید و ببینید که نجات‌دهنده‌ی قدوس، هزار و پانصد سال بعد از اینکه موسی مار برنجی را در بیابان بر سر چوبی قرار داد، چه گفت. او گفت: «همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد» (یوحنا 3:14-15).

از این آیه در انجیل مقدس، می‌آموزیم که مار برنجینی که موسی در بیابان بلند کرد، تصویری (نماد، سایه) بود از نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد و بر روی صلیب، جان خود را می‌داد تا شیطان را که قدرت مرگ در دستان اوست، شکست دهد. (عبرانیان 2:14) چقدر این پیغام زیبا است! در دروس بعدی خواهیم دید که خدا توسط مرگ و قیام نجات‌دهنده، در نجات، صلح و شادی ابدی را به روی بنی‌آدم گشوده است! تنها چیزی که خدا از شما می‌خواهد این است که باور داشته باشید، نمی‌توانید خود را از قدرت گناه نجات دهید و به تمامی دل، به آنچه خدا درباره‌ی نجات‌دهنده‌ای که برای کفاره‌ی گناهان شما بر روی صلیب مُرد، ایمان داشته باشید. خدا می‌گوید: به نجات‌دهنده نگاه کنید و زیست خواهید کرد! به او ایمان داشته باشید و خدا، شما را شفا خواهد داد؛ خود را از زهر گناه نجات دهید و برای خود در حضور خداوند، در آسمان، جایگاهی ابدی ذخیره کنید! پیر و جوان، زن و مرد، فقیر و ثروتمند، خدا به همه‌ی شما می‌گوید: ببینید و زنده بمانید! به نجات‌دهنده‌ی قادر که خدا برای شما فرستاده است، نگاه کنید و زنده بمانید! اما همچنین می‌گوید: اگر نگاه نکنید، اگر به نجات‌دهنده‌ای که خدا توسط او، تنها مرهم گناه را مهیا کرده است نگاه نکنید، «در گناهان خود خواهید مرد!» (یوحنا 8:24) شریعت مقدس خدا اعلام می‌کند، هرکس درمانی را که خدا مهیا کرده است نپذیرد، خواهد مُرد. خدا برای درمان فرزندان آدم از زهر گناه، مرهم دیگری ندارد. آیا به نجات‌دهنده‌ای که درباره‌ی او تمام انبیاء نوشته‌اند نگاه کرده‌اید؟ او شما را پاک خواهد کرد و به شما حیات جاودانی خواهد بخشید؛ اگر تنها به او اعتماد داشته باشید. باری دیگر به آنچه کتاب مقدس می‌گوید گوش دهید: «همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد!» (یوحنا 3:14-15)

شنوندگان عزیز، زمان ما به پایان رسیده است. از اینکه به برنامه‌ی ما توجه کردید، متشکریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، آخرین سخنان موسی را بررسی خواهیم کرد و بدین‌ترتیب، به بررسی تورات پایان می‌دهیم..... خدا به شما برکت دهد. در مورد وعده‌ای که او داده است، فکر کنید:

«به من روی آورید و نجات یابید!» (اشعیا 45:22)

درس چهل و سوم «پیغام آخر موسی» تنثیه

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در چهل و دو درس گذشته، کتاب اول کتاب مقدس، یعنی کتاب تورات را بررسی کردیم. همان‌طور که می‌دانید، خدا بود که سخنان خود را در ذهن موسی قرار داد و به او الهام بخشید تا تورات را بنویسد. تقریباً سه هزار و پانصد سال از زمانی که موسی تورات را نوشت، گذشته است؛ اما با وجود گذشت این همه سال، این کتاب هنوز هم بسیار ارزشمند است. تورات، بنیادی است که خدا خود قرار داد، تا هر آنچه را که می‌شنویم محک بزنیم و ببینیم که آیا از سوی خدا است یا خیر. تعلیم تورات، حقایق مسلم درباره‌ی خدا است. هر تعلیمی که با آن در تضاد باشد، دروغ است. تمام حقایق خدا، با آنچه در تورات ثبت شده است، هماهنگی کامل دارد. يك چیز است که خدای قادر نمی‌تواند انجام دهد. آیا می‌دانید آن چیست؟ بله درست است، خدا نمی‌تواند خود را نقض کند! موسی در تورات این سخنان را به رشته‌تحریر درآورد: «خدا انسان نیست که دروغ گوید، و نه بنی‌آدم که از تصمیم خود منصرف شود. آیا او سخنی گفته که بدان عمل نکرده باشد؟ یا کلامی بر زبان آورده که به انجام نرسانده باشد؟» (اعداد 19:23)

خدا توسط تورات موسی اسرار بسیار عمیقی را بر ما مکتشف کرد. امروز قصد داریم به سفر خود در تورات پایان دهیم. پیش از اینکه به بابهای پایانی نگاه بیندازیم، بیائید دوباره به آنچه که از آغاز تاکنون مطالعه کرده‌ایم، نگاهی بیندازیم.

در باب اول تورات، دیدیم خدا، انسان اول را به صورت خود آفرید. خدا می‌خواست رابطه‌ای عمیق و نزدیک با انسانی که خلق کرده بود، داشته باشد. به همین خاطر است که او در جان انسان، ذهن (روح) را قرار داد تا خدا را بشناسد و به او قلبی داد تا خدا را دوست داشته باشد؛ و اراده به او بخشید تا خود انتخاب کند که، از خدا اطاعت کند یا نکند.

در باب سوم، دیدیم که انسان اول -آدم، اطاعت از شیطان را برگزید و از درختی که خدا منع کرده بود خورد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.» (رومان 5:12) مجازات گناه، مرگ و جدایی ابدی از خدا است.

دیدیم که خدا، آدم و حوا را به‌خاطر گناهانشان از باغ عدن بیرون کرد. اما پیش از اینکه آنها را بیرون کند، اعلام کرد که قصد دارد روزی، نجات‌دهنده را به این دنیا بفرستد؛ تا در نجات را به روی فرزندان آدم بگشاید، تا آنها را از تسلط شیطان و عقوبت گناه برهاند.

سپس دیدیم که خدا ابراهیم را فرا خواند، و به او وعده داد تا امتی خاص از او تولید کند؛ تا از آن امت، انبیاء و نجات‌دهنده ظهور کنند. بنابراین ابراهیم، اسحاق را آورد؛ و اسحاق، یعقوب را آورد؛ و یعقوب، دوازده پسر آورد. سپس خدا نام اسرائیل را بر یعقوب نهاد. دوازده پسر اسرائیل، امت جدیدی که خدا به ابراهیم وعده داده بود را شکل دادند. دوازده برادر بزرگتر یوسف، او را به‌عنوان يك برده به تاجران فروختند، و تاجران او را به مصر بردند. اما «انسان هر چه بکارد، همان را خواهد درآید.» (غلاطیان 6:7) در نتیجه دیدیم که بنی‌اسرائیل در مصر به بردگی کشیده شدند. اما باین‌حال خدا، وعده‌ای را که به ابراهیم و فرزندان او داده بود، فراموش نکرد. در کتاب خروج، دیدیم که خدا، وعده‌ی خود به ابراهیم را به انجام رساند و موسی را خواند تا اسرائیل را از اسارت بردگی آزاد کند.

در بررسی داستان موسی، واقعیه‌ی عجیب و خارق‌العاده‌ی رهایی بنی‌اسرائیل، از ظلم و ستم فرعون و مردم مصر را خواندیم. همچنین خواندیم که چگونه خدا آنها را در بیابان حفظ کرد و آنها را تا به مرز کنعان آورد؛ سرزمینی که سالها پیش آن را به جد آنها -ابراهیم- وعده داده بود. اما باین‌حال، اکثر مردم اسرائیل،

از انسانهای غول‌پیکر کنعان می‌ترسیدند و به خدا توکل نکردند، تا او آنچه را که به آنها وعده داده بود انجام دهد. به همین خاطر است که آنها به سرزمین پر از برکت کنعان داخل نشدند.

بنی‌اسرائیل به‌خاطر بی‌ایمانی خود، به مدت چهل سال در بیابان آواره شدند؛ تا تمام کسانی که به وعده‌ی خدا در مورد کنعان توکل نکرده بودند، مردند. این تنبیهی بود که خدا به‌خاطر بی‌ایمانی آنها بر سرشان آورد. مسلماً «خداوند... خدای امین و برکنار از بیداد، عادل است او و هم درستکار.» (تثنیه 4:32)

اکنون، بیائید به سفر خود در تورات پایان دهیم. به یاد داشته باشید که بنی‌اسرائیل در بیابان بودند، زیرا خدا آنها را به‌خاطر بی‌ایمانیشان تنبیه کرده بود. تمام کسانی که بیش از بیست سال سن داشتند و به آنچه خدا در مورد سرزمین کنعان وعده داده بود ایمان نیاوردند، درگذشتند. حتی يك نفر هم زنده نماند. اما اکنون فرزندان آنها به مرز کنعان رسیده بودند. بنی‌اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان، اکنون از اینکه می‌خواستند در سرزمینی ساکن شوند که پدرانشان نتوانستند به آن وارد شوند، بسیار نگران بودند.

امروز قسمت پنجم تورات، یعنی کتاب تثنیه را بررسی خواهیم کرد. در این قسمت پایانی، موسی شریعت مقدس خدا را بازنگری می‌کند و آن را به طوایف بنی‌اسرائیل می‌آموزد. این کتاب بسیار عمیق، شامل پیغام پایانی موسی به قوم است؛ پیغامی که قوم را برای ورود به سرزمینی که خدا به آنها وعده داده بود، آماده می‌ساخت. وقت ما کفاف نمی‌دهد تا تمام موعظه‌ی موسی را بخوانیم، اما می‌توانیم کلی سخنان موسی را در يك عبارت خلاصه کنیم: «فراموش نکنید!»

به‌طور خلاصه، موسی چنین چیزی به بنی‌اسرائیل گفت: مبدا فراموش کنید، که زمانی در مصر برده بودید! هیچ‌گاه آنچه را که خدا در طول راه و در مصر، برای شما انجام داد فراموش نکنید! هیچ‌گاه گناهانی را که نسبت به خدا مرتکب شدید، فراموش نکنید! فراموش نکنید، چگونه خداوند اجداد شما را به خاطر بی‌ایمانیشان مجازات کرد؛ به‌همین خاطر اجساد آنها در بیابان ماند. هیچ‌گاه فراموش نکنید که خدا به اجداد شما نیکی کرد، اما در مقابل، آنها سرسختی کردند و به او ایمان نیاوردند. فراموش نکنید!

امروز اگر صدای خدا را می‌شنوید، دل خود را سخت نکنید؛ همان‌طور که اجداد شما در بیابان این‌کار را کردند. آیا شما نیز همچون اجدادتان خواهید بود که به کلام خدا ایمان نیاوردند؟ یا اینکه به خداوند خدایتان ایمان دارید؟ اگر همچون اجداد خود به کلام خدا ایمان نیاورید، خدا همان‌طور که آنها را مجازات کرد، شما را نیز مجازات خواهد کرد. این را فراموش نکنید!

خداوند خدا، شما را به سرزمینی خواهد برد که در آن شیر و شهد جاریست؛ سرزمینی که به اجداد شما وعده داده بود. خدایی که این سرزمین را به شما بخشیده است، فراموش نکنید؛ زیرا انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود! این را فراموش نکنید!

پس از پایان موعظه، خداوند به موسی گفت:

«از این کوهستان عَباریم بالا رفته به کوه نِبو واقع در سرزمین موآب که روبه‌روی اَریحاست برآی، و سرزمین کنعان را که من به بنی‌اسرائیل به ملکیت می‌دهم، ملاحظه کن. تو در کوهی که به آن برمی‌آیی درگذشته، به قوم خود خواهی پیوست... زیرا که شما در میان بنی‌اسرائیل نزد آبهای مَریّه‌قَادِش، در بیابان صین، بر من خیانت ورزیدید و قدوسیت مرا در میان بنی‌اسرائیل حرمت ننهادید. از این رو، آن سرزمین را پیش روی خود خواهی دید، اما بدان‌جا، به سرزمینی که من به بنی‌اسرائیل می‌دهم، داخل نخواهی شد.»

(49:32-52)

پس موسی از دشتهای موآب به قلّه پیسگاه در کوه نِبو که برابر اَریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را به او نشان داد، از جلعاد تا دان... تمامی سرزمین یهودا را تا دریای غرب... و خداوند وی را گفت: «این است سرزمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خورده، گفتم آن را به نسل شما خواهم داد. تو را رخصت دادم به چشمان خود آن را ببینی، اما بدان‌جا عبور نخواهی کرد.» پس موسی، خدمتگزار خداوند در آنجا، در سرزمین موآب، بر طبق کلام خداوند درگذشت. و او را در سرزمین موآب... به خاک سپرد، اما تا به امروز کسی نمی‌داند قبر او کجاست. موسی به هنگام وفات، یکصد و بیست سال داشت؛ نه چشمانش تار و نه نیرویش کم شده بود. و بنی‌اسرائیل سی روز در دشتهای موآب برای موسی گریستند. پس روزهای زاری و ماتم برای موسی به پایان رسید. و یوشع پسر نون پر از روح حکمت بود، از آن رو که موسی دستان خود را بر وی نهاده بود. پس بنی‌اسرائیل از او اطاعت می‌کردند و مطابق آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، عمل می‌نمودند. تا کنون پیامبری همچون موسی در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او

را رو در رو شناخته باشد، با آن همه آیات و معجزات که خداوند او را فرستاد تا در سرزمین مصر انجام دهد، در برابر فرعون و همه خادمان او، و در تمامی سرزمینش، و با آن قدرت عظیم و کارهای مهیب که موسی در برابر دیدگان همه اسرائیل به عمل آورد. (تثنیه 34)

شنوندگان عزیز، این چنین، تورات به پایان می‌رسد. هر آنچه در تورات نوشته شده، برای معرفت ما نوشته شده است؛ معرفتی که ما را به سوی ایمان، به راه نجات خدا هدایت می‌کند. مسلماً موسی، نبی بزرگی بود. او خدا را، رو در رو دیده بود. او معجزات بزرگی از سوی خدا ظاهر کرد. خدا توسط موسی، بنی اسرائیل را از ظلم و ستم فرعون رها نمود. همچنین خدا به دستان موسی، تورات را که کتاب اول کتاب مقدس است، عطا کرد. هر کس باید آنچه را که موسی نوشته است، بداند. هر کسی که تورات موسی را نمی‌داند، در اشتباه است و خطر هلاکت در طریق بی‌عدالتی، او را تهدید می‌کند. به یاد داشته باشید، تورات بنیادی است که خدا خود بنا نهاد؛ بنیادی که توسط دیگر انبیاء، ادامه‌ی کلام مقدس خود را، بر آن بنا کرد.

حقیقتاً موسی، کلامی عمیق و بسیار زیبا و عجیب نوشت. اما در میان تمام چیزهایی که موسی انجام داد و نوشت، هیچ چیز مهم‌تر از آنچه او در قسمت پنجم تورات، در باب هجده نوشت نیست. او در این باب به بنی اسرائیل گفت که خدا قصد دارد، نبی‌ای حتی بزرگتر از او به ظهور برساند که مستقیماً از سوی او سخن خواهد گفت. به آنچه موسی به بنی اسرائیل گفت گوش دهید:

«یهوه خدایتان، از میان شما، پیامبری همانند من، از برادرانتان، برای شما بر خواهد انگيخت؛ به اوست که باید گوش فرا دهید، چنانکه در حوريب، در روز گردهم‌آیی از یهوه خدای خود درخواست کرده، گفتید: "صدای یهوه خدای خود را دیگر نشنویم و این آتش عظیم را نبینیم، مبدا بمیریم." پس خداوند به من گفت: "آنچه می‌گویند نیکوست. نبی‌ای برای ایشان از میان برادرانشان همچون تو بر خواهم انگيخت و کلام خود را در دهان وی خواهم نهاد، تا هر آنچه به او فرمان می‌دهم به ایشان بازگوید. هر که سخنان مرا که او به نام من خواهد گفت نشنود، من خود از او بازخواست خواهم کرد." (تثنیه 18:15-19)

خدا توسط این اعلان از دهان موسی، خبر از ظهور نبی دیگری از نسل عبرانیان می‌داد (آیات 15 و 18)؛ انسانی که کلام خدا را به پاکی و کمال بیان می‌کرد (آیات 18 و 19)؛ نبی‌ای که میانجی میان خدا و انسان می‌شد (آیات 16 و 17). آیا می‌دانید آن نبی که بود؟ آیا می‌دانید سخنان کدام نبی، حتی مقتدرتر از موسی بود؟ آیا می‌دانید کدام نبی بود که اعمالی بزرگتر از موسی به ظهور رسانید؟ بله، نبی‌ای که موسی از آن سخن می‌گفت، نجات‌دهنده‌ی عادل است؛ کسی که از يك باکره‌ی یهودی به این دنیا آمد. موسی درباره‌ی او هشدار می‌دهد: «امت اسرائیل داد:» او را بشنوید!..... هر که سخنان مرا که او به نام من خواهد گفت نشنود، من خود از او بازخواست خواهم کرد. »

دوستان عزیز، در اینجا بررسی ما از کتاب تورات به پایان می‌رسد. چگونه می‌توانیم سفر خود را از این کتاب وسیع و عالی به پایان برسانیم؟ بیایید با آنچه که خود موسی در روز وفات خود به بنی اسرائیل اعلام کرد، به بررسی تورات پایان دهیم. موسی در باب سی و دو گفت:

«ای آسمانها، گوش فرا دهید تا سخن گویم..... زیرا نام خداوند را ندا خواهم کرد؛ وصف عظمت خدای ما را بگویند. «اوست صخره و کارهایش به کمال، راههایش، جملگی انصاف. او خدای امین و برکنار از بیداد، عادل است او و هم درستکار.» (تثنیه 32:1، 3، 4)

با این کلام خدا، که از دهان موسی صادر شد، با شما خداحافظی می‌کنیم. از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعد، به بررسی کتاب بعدی خواهیم پرداخت و خواهیم دید که چگونه خدا بر طبق وعده‌اش، بنی اسرائیل را به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری بود آورد.....

خدایی که شایسته‌ی جلال و اکرام است، تا ابدالابد شما را برکت دهد! موسی به درستی گفت:

«راههایش، جملگی انصاف.
او خدای امین و برکنار از بیداد،

عادل است او و هم درستکار. « (تثنیه 4:32) آمین!

درس چهل و چهارم «یوشع و سرزمین کنعان» یوشع

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه‌ی گذشته، بررسی تورات موسی را که اولین کتاب در نوشته‌های انبیاء است، به پایان رساندیم. در تورات خواندیم که، چگونه انسان وارد این دنیا شد و با خود لعنت به همراه آورد. با این حال همچنین دیدیم که خداوند خدا، بر طبق نقشه‌ی عالی خود وعده داد، نجات‌دهنده‌ای به این دنیا خواهد فرستاد که بنی‌آدم را از لعنت گناه خواهد رهانید. خدا برای اینکه نقشه‌ی خود را پیش ببرد، ابراهیم را فراخواند تا خانه‌ی پدری و وطن خود را ترک کند و به سرزمین کنعان مهاجرت کند. خدا قصد داشت از ابراهیم، نسلی جدید بوجود آورد که از آن نسل، نجات‌دهنده ظهور کند. پس از اینکه ابراهیم به سرزمین کنعان رسید، خدا باری دیگر به او ظاهر شد و به او چنین وعده داد: «سرزمین کنعان که اکنون در آن غریبی، آن را روزی به نسل تو خواهم بخشید تا ملک آنها باشد تا به ابد!» امروز خواهیم دید که چگونه خدا عهده‌ی را که سالها پیش با ابراهیم بسته بود بجا آورد، و سرزمین کنعان را به فرزندان ابراهیم -اسرائیل- تسلیم کرد. کنعان سرزمینی است که امروزه فلسطین یا اسرائیل نامیده می‌شود.

در برنامه‌ی گذشته، در باب آخر تورات شنیدیم که چگونه موسی در حالیکه به کنعان می‌نگریست، درگذشت. پس از وفات موسی، یوشع که دستیار او بود، رهبر جدید اسرائیل شد. خدا یوشع را تعیین کرد تا جایگزین موسی شود. تاکنون چند بار به یوشع برخوردیم. ویژگی خاص یوشع این بود که او، به تمام وعده‌های خدا ایمان داشت؛ حتی زمانی که اکثر قوم اسرائیل به خدا ایمان نداشتند. یوشع یکی از دو جاسوسی بود که پس از رسیدن اسرائیل به مرزهای کنعان، به خدا ایمان داشت. بنی‌اسرائیل آماده بودند او را سنگسار کنند؛ تنها به این خاطر که آنها را تشویق کرد به خدا ایمان آورند و زمین کنعان را از آن خود کنند. امروز خواهیم دید، همان یوشعی که چهل سال پیش، اسرائیل او را رد کرد، کسی بود که خدا برگزید تا رهبر آنها باشد و آنها را به سرزمین کنعان ببرد!

کتاب یوشع که امروز از آن برای شما قرائت خواهیم کرد، در کتاب مقدس، میان تورات و مزامیر قرار دارد. کتاب یوشع به ما نشان می‌دهد که چگونه خدا وعده‌ای را که سالها پیش به ابراهیم داده بود، عملی ساخت؛ هنگامی که به او گفت: «دیار غربت تو، یعنی تمام سرزمین کنعان را به تو و پس از تو به نسل تو، به ملکیت ابدی خواهم داد؛ و خدای آنان خواهم بود!» (پیدایش 17:8)

در این زمان، اسرائیل هنوز برای خود سرزمینی نداشت. آنها هنوز در بیابان آواره بودند. علاوه بر این، سرزمین کنعان که قرار بود آنها آن را تصاحب کنند، پر بود از انسانهای غول‌پیکر و رزم‌آور. با این حال، خدای قادر قصد داشت، ساکنان کنعان را به‌خاطر گناهان شرم‌آورشان نابود کند و آن سرزمین را به بنی‌اسرائیل بدهد.

اکنون بیایید ببینیم، چگونه یوشع و بنی‌اسرائیل به آن سرزمین داخل شدند و بر ساکنانش غلبه کرده و آن را تصاحب کردند. کتاب مقدس در باب اول یوشع می‌گوید:

«پس از درگذشت موسی خادم خداوند، خداوند دستیار او یوشع پسر نون را خطاب کرده، گفت: «خادم من موسی درگذشته است. پس اکنون برخیز، تو و تمامی این قوم، تا از این رود اردن گذشته، به سرزمینی درآید که من بدیشان یعنی به بنی‌اسرائیل می‌دهم. چنانکه به موسی وعده دادم، هر جایی را که کف پای خود را بر آن بگذارید، به شما داده‌ام. از صحرا و این لبنان تا رود بزرگ فرات - که سرزمین حیثیان را نیز شامل می‌شود - و از آنجا تا دریای بزرگ در غرب، جملگی قلمرو شما خواهد بود. در همه‌ی ایام عمرت، هیچ‌کس را یارای ایستادگی در برابر تو نخواهد بود. همان‌گونه که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود. تو را ترک نخواهم کرد و وا نخواهم گذاشت. قوی و دلیر باش، زیرا تو این قوم را وارث سرزمینی خواهی ساخت که به نیاکانشان سوگند یاد کردم آن را بدیشان ببخشم. آیا تو را امر نکردم؟ قوی و دلیر باش. مترس و هراسان مباش، زیرا هر جا که بروی، یهوه خدایت با تو خواهد بود.» (یوشع 1: 6-9 و 9)

پس از این کتاب مقدس می‌گوید که چگونه یوشع، دو جاسوس به سرزمین کنعان فرستاد و آنها را مأمور ساخت تا آن سرزمین را به دقت نگاه کنند، بخصوص شهر اریحا. این دو جاسوس رفتند و شهر اریحا و دیوارهای مستحکم و بلندی را که به دور آن بنا شده بود به دقت بررسی کردند. این دو جاسوس تمام شب را در اریحا پنهان شده بودند، و در خانه‌ی فاحشه‌ای به نام راحاب ماندند. باین‌حال، برخی از مردم اریحا، جاسوسان اسرائیلی را دیدند که به خانه‌ی راحاب وارد شدند. بلافاصله پادشاه را خبر دادند که «افرادی از بنی اسرائیل برای جاسوسی به شهر آمده‌اند.» پادشاه، سربازانی را به خانه‌ی راحاب فرستاد تا آنها را دستگیر کند، اما راحاب آنها را در پشت بام مخفی کرد.

پس از اینکه سربازان خانه‌ی راحاب را ترك کردند، راحاب جاسوسان را صدا زد و به آنها گفت: «می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده و ترس شما بر ما مستولی گشته است، و همه ساکنان این سرزمین از حضور شما گداخته شده‌اند. زیرا شنیده‌ایم که چگونه آنگاه که از مصر بیرون می‌آمدید، خداوند آب دریای سرخ را پیش روی شما خشکانید و چگونه تمام دشمنان شما را هلاک کرده است. ایمان دارم که خداوند خدای شما، خدای حقیقی است! بنابراین، از شما تمنا می‌کنم که سوگند یاد کنید هرگاه بر این شهر غلبه کردید، من و خانواده‌ام را حفظ کنید، و ما را از مرگ برهانید!» دو جاسوس پاسخ دادند: «هنگامی که خدا شهر شما را به دستان ما تسلیم می‌کند، از تو و تمام کسانی که در خانه تو هستند حفاظت خواهیم کرد.»

در باب سوم، کتاب مقدس شرح می‌دهد که بنی اسرائیل برای وارد شدن به سرزمین کنعان، باید از رود اردن عبور کنند؛ اما رود اردن عمیق و عریض بود. چگونه جمعیت دو یا سه میلیون نفری می‌توانستند از آن عبور کنند؟ پاسخ بسیار ساده است، زیرا خداوند خدای قادری که از میان دریای سرخ راهی برای آنها گشوده بود، تغییر نکرده بود! خدا باری دیگر راهی برای بنی اسرائیل گشود؛ این بار، از میان رود اردن. آنها از میان آنها بر روی زمین خشک رفتند. تمام بنی اسرائیل از رودخانه گذشتند و مقابل شهر بزرگ اریحا رسیدند. مردم اریحا، دروازه‌های شهر را بسته بودند. نه کسی می‌توانست داخل شود و نه کسی می‌توانست خارج شود.

در باب پنجم، کتاب مقدس به ما می‌گوید که: هنگامی که یوشع نزدیک اریحا بود، سر خود را برافراشت و مردی را شمشیر به دست دید، که مقابل او ایستاده است. یوشع از او پرسید: «آیا دوست ما هستی یا دشمن؟» او پاسخ داد: «من سردار لشکر خداوند هستم!» یوشع مقابل او به زمین افتاد. سپس سردار لشکر خدا به یوشع گفت: «کفش از پای به در آر، زیرا جایی که ایستاده‌ای، مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

دوستان عزیز آیا می‌دانید، چه کسی با یوشع حرف می‌زد؟ او خود خداوند بود، که تا حدی خود را ظاهر ساخته بود! قبلاً هم دیدیم که خدا خود را همچون انسان بر ابراهیم ظاهر ساخت و با او سخن گفت؛ و در بوته‌ی مشتعل بر موسی ظاهر شد. و اکنون می‌بینیم که چگونه خدا همچون سرداری قدرتمند، در حالیکه شمشیری به دستش بود، به یوشع ظاهر شد!

پس خداوند خدا به یوشع گفت:

و خداوند به یوشع گفت: «بنگر که من اریحا را با پادشاه و دلاوران به دست تو داده‌ام. 3 همه شما مردان جنگی، یک بار دور شهر بگردید. این کار را شش روز تکرار کنید، و هفت کاهن، هفت کرنای شاخ قوچ بگیرند و پیشاپیش صندوق بروند. روز هفتم، هفت بار دور شهر بگردید و کاهنان در گرناهای خود بدمند. و چون نفیر طولانی گرناها برخیزد و صدای آن را بشنوید، همه قوم فریادی بلند برکشند. آنگاه دیوار شهر فرو خواهد افتاد. پس قوم به شهر برآیند، هریک مستقیم پیش روی خویش.» (یوشع 6:2-5)

سپس خداوند، سخنان خود با اشعیا را، به پایان رسانید.

بلافاصله یوشع نزد بنی اسرائیل رفت و هر آنچه را که خداوند به او فرمان داده بود گفت. سپس یوشع به آنها فرمان داد، تابوت عهد را بردارند و يكبار شهر را طواف کنند. اما به آنها گفت: «فریاد مکنید و آوازتان شنیده نشود، بلکه سخنی نیز از دهانتان بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم فریاد کنید. آنگاه فریاد کنید!» پس از اینکه يكبار شهر را طواف کردند، به اردوگاه بازگشتند و شب را در آنجا سپری کردند. در روز دوم، شهر را طواف کردند و به اردوگاه بازگشتند. خداوند به آنها گفت، در شش روز اول چنین کنند.

اما در روز هفتم، به هنگام ظهر برخاستند و برای بار هفتم، شهر را طواف کردند. پس از اینکه برای هفتمین بار به دور شهر گشتند، کاهنان بر کرناها دمیدند. سپس یوشع به تمام جماعات فرمان داد: «فریاد برآورید، زیرا خداوند شهر را به شما داده است.» (یوشع 6:16)

هنگامی که بنی اسرائیل صدای کرناها را شنیدند، به صدای بلند فریاد زدند، و دیوارهای دور شهر فرو ریخت! سپس مردان اسرائیلی وارد شهر شدند. و می بینیم که به این صورت، یوشع و بنی اسرائیل بر اولین شهر در سرزمین کنعان غلبه کردند. در آن روز، تمام مردم اریحا مردند، جز راحاب و خانواده اش؛ همان طور که آن دو جاسوس به او قول داده بودند، خانه ی راحاب فرو نریخت؛ زیرا او از بت پرستی توبه کرده بود و به خدای اسرائیل ایمان آورده بود.

چرا یوشع و بنی اسرائیل توانستند بر این شهر حصاردار و مستحکم غلبه کنند و به سرزمینی که خدا به آنها وعده داده بود داخل شوند؟ آنها بر آن غلبه کردند، زیرا به کلام خدا ایمان داشتند. خدا با آنانی است که به کلام او ایمان دارند. چرا راحاب همراه با مردم شهر اریحا نمرد؟ او زنده ماند، زیرا او نایستاد و تنها قدرت خدا را مشاهده نکرد، بلکه به او ایمان آورد تا جایی که با قوم خدا همکاری کرد. این همان چیزی است که کتاب مقدس به ما می گوید:

«به ایمان بود که دیوارهای اریحا پس از اینکه قوم هفت روز دور آن گشتند، فرو ریخت.

به ایمان بود که راحاب فاحشه همراه با نامطیعان کشته نشد، زیرا جاسوسان را به سلامت پذیرا گردید. بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می دهد.» (عبرانیان 30:11، 6، 31-)

ای کاش می توانستیم داستانهای بیشتری از کتاب یوشع را برای شما شرح دهیم؛ اما افسوس که وقت با ما یار نیست. جان کلام اینکه، باید بدانید این کتاب شرح می دهد که، چگونه خدا در کنار یوشع و اسرائیل بود؛ و چگونه سرزمین کنعان را همان طور که به آنها وعده داده بود، شهر به شهر به آنها تسلیم کرد. از این رو در باب بیست و یک کتاب یوشع، کتاب مقدس می گوید: «پس خداوند تمامی آن سرزمینی را که سوگند خورده بود به پدران ایشان بدهد، به اسرائیل بخشید.! خداوند طبق هر آنچه برای پدرانشان سوگند خورده بود، از هر سو به آنان آسایش بخشید.! خداوند همه دشمنان ایشان را به دست آنها تسلیم کرد.» (یوشع 43:21، 44-)

دوستان عزیز، آیا خدا آنچه را که سالها پیش به ابراهیم وعده داده بود به انجام رسانید؟ آیا خدا همان طور که گفته بود، سرزمین کنعان را به اسرائیل بخشید؟ بله! خدا امین است! هر وعده ای که بدهد انجام خواهد داد؛ حتی اگر انسان گمان کند او تأخیر کرده است. خداوند خدا دوست داشت، نسبت به بنی اسرائیل مهربان باشد و سرزمین پر از برکت کنعان را به آنها ببخشد؛ اما از سویی دیگر منتظر بود، آنها به او توکل کنند. همان طور که دیدیم، بنی اسرائیل پیش از اینکه، به آنچه خدا به آنها وعده داده بود ایمان آورند، سالهای بسیاری را بیهوده سپری کردند. پدران آنها برکات سرزمین کنعان را به ارث نبردند، زیرا به وعده های خدا ایمان نداشتند.

شما چطور؟ آیا به خدا ایمان دارید؟ مقصود ما این نیست که آیا به وجود خدا ایمان دارید یا اینکه آیا خدا واحد است. شیطان نیز می داند که خدا وجود دارد و یکی است! سؤالی که باید بدان پاسخ دهید این است: آیا به خود خدا ایمان دارید؟ آیا او را دوست دارید؟ آیا با تمام وجود خود، به کلام خدا توکل می کنید؟ آیا می دانید خدا برای کسانی که به او ایمان می آورند، چه چیزی در نظر دارد؟ آیا شما زندگی ابدی و روح القدس را که خدا به هنگام ایمان آوردن شخص، به خبر خوش او، به وی عطا می کند، دارید؟ اکثر انسانها ایمان دارند که خدا وجود دارد. اما، در کمال تأسف کسانی که وعده های پرازش خدا را می دانند و به آنها ایمان دارند، بسیار اندك هستند. شنوندگان عزیز، خدا شما را دوست دارد و می خواهد فراتر از تصور شما به شما برکت دهد؛ اما باید کلام او را بدانید و به آن ایمان بیاورید و آن را بپذیرید! کتاب مقدس در این باره می گوید:

«آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ اندیشه ای نرسیده، خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» (1 قرنتیان 9:2) «و کاهل نباشید، بلکه از کسانی سرمشق گیرید که با ایمان و شکیبایی وارث وعده ها می شوند.» (عبرانیان 12:6)

از اینکه به برنامه ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. خدا به شما برکت دهد.
به این کلام دلگرم کننده از کتاب مقدس توجه نمایید:

«و کاهل نباشید، بلکه از کسانی سرمشق گیرید که با ایمان و شکیبایی وارث وعده ها می شوند.»
(عبرانیان 12:6)

درس چهل و پنجم «داوران و روت»

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز قصد داریم در نیمه‌ی دوم برنامه‌ی خود، نگاهی بیندازیم به يك «داستان عاشقانه» و دل‌انگیز، که در کتاب مقدس ثبت شده است؛ پس ما را ترك نکنید! در برنامه‌ی گذشته‌ی خود دیدیم که یوشع -دستیار موسی- بنی‌اسرائیل را به سوی کنعان هدایت کرد. دیدیم که خدا پیش روی یوشع و اسرائیل رفت و دشمنان آنها را بیرون کرد و آنها را به سرزمین پر از نعمت کنعان آورد؛ همان‌طور که سالها پیش به جدّ آنها ابراهیم وعده داده بود. امروز قصد داریم به کتابهایی که پس از کتاب یوشع قرار دارند، نگاهی بیندازیم. این کتابها داوران و روت نام دارند. این کتابها به ما نشان می‌دهند که در فاصله‌ی زمانی، میان یوشع و داود نبی، چه وقایعی رخ داد.

پیش از اینکه به کتاب داوران بپردازیم، باید پیغام یوشع را به بنی‌اسرائیل، پیش از مرگ خود بخوانیم. در باب آخر کتاب یوشع، یوشع با تمام رهبران اسرائیل دیدار کرد، تا به آنها هشدار دهد و آنها را تشویق نماید که خداوند خدای خود را که آنها را از مصر بیرون کرده بود و سرزمین زیبایی به آنها بخشیده بود، دوست بدارند. و در آخرین سخنرانی خود به آنها گفت:

«اگر در نظرتان ناپسند است که خداوند را عبادت کنید، همین امروز برای خود برگزینید که را عبادت خواهید کرد، خواه خدایانی را که پدرانتان در آن سوی اردن عبادت می‌کردند، خواه خدایان آموریان را که در سرزمینشان به سر می‌بردید. اما من و خاندانم، یهوه را عبادت خواهیم کرد... آنگاه قوم در پاسخ گفتند: پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم کرد، زیرا اوست خدای ما.» (یوشع 24:15 و 18)

اکنون بیایید ببینیم چه اتفاقی افتاد. در کتاب داوران، باب دوم، کتاب مقدس می‌فرماید:

قوم در تمام ایام زندگی یوشع، و در تمامی ایام مشایخی که پس از او زنده مانده بودند و همه کارهای عظیم خداوند را برای اسرائیل دیده بودند، خداوند را عبادت کردند. یوشع پسر نون، خادم خداوند، در یکصد و ده سالگی درگذشت، و او را در حدود میراثش، در تَمْنَه‌حارس واقع در شمال کوه جاعش که در نواحی مرتفع اِفرایم است، به خاک سپردند. آن نسل نیز همگی به پدران خود پیوستند، و بعد از آنها نسل دیگری برخاستند که نه خداوند را می‌شناختند و نه از کارهایی که او برای اسرائیل کرده بود، آگاهی داشتند. بنی‌اسرائیل آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند، و بَعْلها را عبادت کردند. ایشان یهوه خدای پدرانشان را که آنان را از سرزمین مصر بیرون آورده بود ترک گفتند، و خدایان غیر را از میان خدایان اقوام پیرامونشان پیروی کرده، آنها را پرستش نمودند و خشم خداوند را برافروختند. آری، آنان خداوند را ترک گفته، بَعْلها و عشتاروت را عبادت کردند. (آیات 7-13)

بنابر این بنی‌اسرائیل خداوند خدای خود را فراموش کردند و به او پشت کرده، و به مذاهب ملل همسایه‌ی خود، گرایش پیدا کردند. بالاین‌حال، آن امتهای خدای حقیقی را نمی‌شناختند و کلام او را نداشتند. آنها بعل را پرستش کردند. بعل، بُتی بود که مردم کنعان ادعا می‌کردند، خدا است. آنها برای خود مجسمه‌هایی از بعل می‌ساختند و آنها را پرستش می‌کردند. امتهایی که بعل را پرستش می‌کردند، به گمان خود داشتند خدا را پرستش می‌کردند. اما در واقعیت آنها خواسته‌های جسم خود و شیطان را پرستش و عبادت می‌کردند؛ اما بالاین‌حال این موضوع را نمی‌دانستند، زیرا شیطان آنها را فریب داده بود. همچنین شیطان بسیاری از بنی‌اسرائیل را فریب داد، و به همین علت از خداوند خدای خود رویگردان شدند و همچون ملل اطراف خود، به پرستش بعل روی آوردند.

از این رو می‌بینیم که اکثر بنی‌اسرائیل به راهی که خدا برای آنها مهیا کرده بود، پشت کردند؛ همان راه شریعت موسی و قربانی حیوان بر روی مذبح، برای پوشش گناهان. آنها به جای پیروی از طریق عدالت

خدا، در پی راه دروغ رفتند؛ یعنی مذهبِ بعل. اولین فرمان از ده فرمانی که خدا بر کوه سینا به موسی عطا کرد می‌گوید:

«تو را خدایان دیگر جز من نباشد.... زیرا من، یهوه خدای تو، خدایی غیورم که جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و پشت سؤم و چهارم آنان که مرا نفرت کنند می‌رسانم. اما کسانی را که مرا دوست بدارند و فرمانهایم را حفظ کنند، تا هزار پشت محبت می‌کنم.» (خروج 20:3، 5، 6)

اما اکثر بنی‌اسرائیل برای خداوند خدا حرمت قائل نبودند؛ و به‌همین دلیل، خدا آنها را تنبیه کرد. در ادامه‌ی باب دوم کتاب داوران، چنین می‌خوانیم:

بنی‌اسرائیل آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند، و بعلها را عبادت کردند. پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد، و ایشان را به دست تاراجگران سپرد، که تاراجشان کردند. و ایشان را به دشمنان پیرامونشان فروخت، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانستند در برابر دشمنان خود بایستند. هرگاه برای نبرد بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ضد ایشان بود، چنانکه بدیشان هشدار داده و برایشان سوگند خورده بود. پس ایشان به‌غایت در تنگی بودند. (15-14، 11)

پس کتاب داوران نیز به ما نشان می‌دهد که، چگونه باری دیگر قوم اسرائیل، دل‌های خود را سخت کردند و از خداوند رویگردان شدند. به همین دلیل است که خدا بارها و بارها آنها را به دست دشمنان تسلیم کرد؛ تا آنها را تنبیه کند، تا بدین‌وسیله از گناه خود توبه کنند و از نابودی رهایی یابند. هر بار که قوم خدا واقعاً توبه می‌کرد، خدا برای آنها رهبرانی تعیین می‌کرد تا آنها را از دست دشمنانشان برهاند. دوست داریم برای شما از قهرمانانی هم‌چون جدعون صحبت کنیم؛ کسی که تنها با سیصد نفر، يك لشکر عظیم و قدرتمند را شکست داد؛ یا شمشون (سامسون) که به‌تنهایی بر هزار سرباز غلبه کرد. اما افسوس که وقت با ما یار نیست. شاید شما خود مایل باشید داستانهای زیبا و جذاب کتاب داوران را مطالعه کنید.

جان کلام آنکه، کتاب داوران به ما نشان می‌دهد، هر بار که بنی‌اسرائیل از خدا و کلام او دور می‌شدند، خداوند آنها را تنبیه می‌کرد تا آنها از گناه خود توبه کنند و به سوی او بازگردند. هنگامی که آنها توبه می‌کردند، خدا رهبرانی برای آنها تعیین می‌کرد تا بر دشمنانشان غلبه کنند. این است خلاصه‌ی کتاب داوران. بله، بنی‌اسرائیل باری دیگر از خدا تخطی کرد. اما آیا خیانت آنها می‌توانست مانع از، امانت و وفاداری خدا شود؟ هرگز! مسلماً خدا هر کس را که مرتکب گناه می‌شد تنبیه می‌کرد، اما او در کل، امت اسرائیل را حفظ کرد؛ زیرا خدا نمی‌توانست آنچه را که سالها پیش به ابراهیم وعده داده بود فراموش کند؛ هنگامی که گفت: «از تو تمامی اقوام دنیا برکت خواهند یافت.» خدا قصد داشت از نسل ابراهیم، امتی بوجود آورد که از آن امت، نجات‌دهنده‌ی دنیا به روی زمین بیاید. هیچ‌چیز نمی‌توانست مانع از اجرای نقشه‌ی عالی خدا شود: نه گناه بنی‌اسرائیل، نه فرعون، نه مردم مصر، نه مردم کنعان، و نه مذهبی دروغین هم‌چون بعل، و نه حتی خود شیطان. هیچ‌چیز نمی‌توانست مانع از نقشه‌ای که خدا برای فرستادن نجات‌دهنده، توسط قوم بنی‌اسرائیل به دنیا کشیده بود، شود.

اکنون باید به کتاب کوتاهی که پس از داوران قرار دارد، نگاهی بیندازیم: کتاب روت. داستان این کتاب، بسیار عجیب و زیبا است. گویی که گل بسیار زیبا و دوست‌داشتنی‌ای در زباله‌دانی بسیار بد قرار داشت؛ زیرا این داستان از زنی صحبت می‌کند که در میان نسلی فاسد و مرتد خدا را دوست می‌داشت.

نمی‌توانیم تمام کتاب روت را بخوانیم، اما می‌توانیم آن را برایتان به اختصار بیان کنیم. پیش از هر چیز باید بدانید که روت بیوه‌زنی بود که به قوم اسرائیل تعلق نداشت. او از مردم موآب بود و در موآب که در شمال سرزمین اسرائیل واقع شده بود، قرار داشت. همچنین باید بدانید که مردم موآب بت‌پرست بودند و هم اسرائیل و هم خدای اسرائیل را تحقیر می‌کردند.

روت به امت موآب تعلق داشت، اما این باعث نشد که او خدای اسرائیل را حقیر شمرد. در حقیقت، روت با تمام وجود خود به خدای اسرائیل ایمان داشت. روت شنیده بود که خداوند خدا، با معجزات بسیار حیرت‌آور، اسرائیل را از چنگ مصریان رهانیده بود. همچنین، روت شنیده بود که موسی در تورات، درباره‌ی طریق نجاتی که خدا مهیا کرده بود، چه چیزهایی نوشته. روت با تمام قلب خود به خداوند ایمان داشت، و پیغمبی را که او به بنی‌اسرائیل داده بود، پذیرفته بود.

پس، آنچه درباره‌ی روت مهم است، این است که او در موآب، در میان بت‌پرستان زندگی می‌کرد. والدین روت بت‌پرست بودند. روت با مذهب آنها بزرگ شده بود. اما روت دیگر به مذهب اجداد خود ایمان نداشت. روت، تنها به خدای اسرائیل ایمان داشت. از این رو می‌بینیم، برای روت انتخاب از میان این دو راه کار آسانی نبود! آیا روت باید در خانه‌ی پدر خود می‌ماند، و مذهب آنان را می‌پذیرفت و با مردی که خدای اسرائیل را نمی‌شناخت ازدواج می‌کرد؟ و یا اینکه باید به خانه‌ی پدر خود و مذهب او پشت می‌کرد و به اسرائیل می‌رفت؟ این انتخاب بسیار دشواری بود که روت انجام داد!

پیش از اینکه ببینیم روت کدام راه را برگزید، همچنین باید بدانید که، روت خواهر ناتنی‌ای به نام عرفه داشت. عرفه نیز همچون روت، درباره‌ی خدای اسرائیل می‌دانست. پس خواهر روت هم باید، میان مذهب پدران و خداوند خدای ابراهیم، اسحاق، و یعقوب یکی را انتخاب می‌کرد.

عرفه و روت کدام راه را انتخاب کردند؟ عرفه راه آسانتر را انتخاب کرد، یعنی ماندن در خانه‌ی پدری و ازدواج با مردی از قوم خود. اما روت راه دشوار را انتخاب کرد، یعنی ترک خانه پدری خود و رفتن به اسرائیل. روت می‌دانست که هیچ‌کس نمی‌تواند، دو خدا را عبادت کند. کسی نمی‌توانست در آن واحد، هم خدای اسرائیل را بپرستد، هم بت‌های موآب. به همین دلیل است که روت به مذهب پدران خود پشت کرد. روت تصمیم گرفت، خدا را اطاعت کند تا انسان. روت حاضر بود از سوی خانواده و دوستانش طرد شود، اما از خدای حقیقی و زنده پیروی نماید. همان‌طور که در تمثیلی گفته شده است:

چه خوش گفت آن مرد دارو فروش شفا بایدت داروی تلخ نوش
روت خانه‌ی پدر خود را ترک کرد، و به سرزمین اسرائیل، به شهر کوچکی به نام بیت‌الحم رفت.

در بیت‌الحم مردی به نام بوعز زندگی می‌کرد. بوعز پسر راحاب بود؛ زنی که از نابودی شهر اریحا در امان ماند. بوعز مردی عادل و درستکار بود، و حرمت کلام خدا را نگاه می‌داشت. بوعز مردی ثروتمند بود و زمین‌ها و غلات بسیاری داشت، اما هنوز ازدواج نکرده بود.

کتاب مقدس می‌نویسد: روت در شهر بیت‌الحم زندگی می‌کرد، و عادت داشت هر روز صبح به مزارع برود و خوشه‌هایی را که دروکنندگان انداخته بودند، جمع‌آوری می‌کرد. روت دهقانی فقیر بود و بر طبق شریعتی که خدا به موسی داده بود، فقیران اجازه داشتند به این شکل خوشه‌چینی کنند، تا مبادا از گرسنگی بمیرند. از این رو کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا روت را هدایت کرد تا در مزارع بوعز -پسر راحاب- خوشه‌چینی کند.

بوعز، متوجه شد که روت در مزارع‌اش مشغول خوشه‌چینی است و با او صحبت کرد. بوعز بلافاصله به زیبایی شخصیت روت پی برد. بوعز مردی درستکار و عادل بود و دید که روت زنی پاکدامن است. آیا بقیه‌ی ماجرا را می‌دانید؟ راحت می‌توان حدس زد! بوعز و روت عاشق همدیگر شدند و سرانجام با هم ازدواج کردند. روت، خدا و کلام او را اولویت زندگی خود قرار داد و خدا نیز او را برکت داد. پس کتاب مقدس می‌گوید: بوعز و روت صاحب پسری به نام عوبید شدند. عوبید، یسی را آورد و یسی نیز داود را آورد. و داود پادشاه اسرائیل شد؛ نبی‌ای که مزامیر را نوشت. و از نسل داود، نجات‌دهنده ظهور کرد؛ همان نجات‌دهنده‌ی دنیا، که انبیاء در مورد او پیشگویی کرده بودند.

پس امروز دیدیم که چگونه خدا در زندگی روت، زنی که از امت اسرائیل نبود، عمل کرد. درحالی‌که بنی‌اسرائیل به خداوند خدایشان پشت کرده بودند و جذب مذاهب دروغین ملل همسایه شده بودند، روت به مذهب اجداد خود پشت کرد و در پی خدای اسرائیل حرکت کرد! از این رو خدا، روت را به بیت‌الحم هدایت کرد تا با بوعز ازدواج کند، و مادر بزرگ داود، پادشاه اسرائیل شود. در تمام این ماجراها می‌بینیم که خدا نقشه‌ی خود را پیش می‌برد تا نجات‌دهنده را به این دنیا بفرستد؛ زیرا از نسل داوود و در شهر اورشلیم بود که نجات‌دهنده‌ی دنیا متولد شد.

در اینجا برنامه‌ی ما به پایان می‌رسد. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی به مطالعه‌ی کتاب دیگری خواهیم پرداخت؛ کتابی که از داستان زندگی داوود -کسی که در بیت‌الحم و از نسل روت و بوعز به دنیا آمد- سخن می‌گوید. امروز با سؤالی از شما خداحافظی خواهیم کرد: کدام‌یک را بیشتر دوست دارید؟ آیا عرفه، خواهر روت را که راه آسان را انتخاب کرد؟ یا روت پر دل و جرأت را، که به مذهب اجداد خود پشت کرد تا از خدای حقیقی پیروی کند؟

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم.... خدا به شما برکت دهد.... هیچ‌گاه آنچه که یوشع نبی، پیش از مرگ خود به بنی‌اسرائیل گفت را فراموش نکنید:

« همین امروز برای خود برگزینید که را عبادت خواهید کرد.... اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم کرد » (یوشع 15:24)

درس چهل و ششم
«سموئیل، شائول و داود»
اول سموئیل 1-16 و مزامیر 23، 19، 8

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه‌ی گذشته‌ی خود دیدم که دوره‌ی پس از یوشع، دوره‌ی تاریک و فاسد در تاریخ قوم اسرائیل بود. اما حتی در آن دوره‌ی تاریک نیز، پرتوهایی از ایمان به خدا مشاهده کردیم. خداوند وعده‌ی خود را به ابراهیم و نسل او فراموش نکرده بود؛ این وعده که نجات‌دهنده باید از قوم اسرائیل ظهور کند.

از این رو دیدیم که چگونه خدا، در زندگی زنی به نام روت کار کرد. روت از قوم اسرائیل نبود، بلکه تنها با تمام دل خود، به خدای اسرائیل ایمان داشت. و درحالی‌که بسیاری از خداوند خدای خود، دور شده بودند، روت به سوی سرزمین اسرائیل حرکت کرد و در شهر بیت‌الحم ساکن شد و در آنجا با مردی اسرائیلی به نام بوعز ازدواج کرد. بوعز و روت صاحب فرزندی به نام عوبید شدند؛ و عوبید، یسی را آورد - پدر داود نبی. پس می‌بینیم که نقشه‌ی خدا برای رهایی بنی‌آدم، آرام آرام پیش می‌رفت؛ زیرا نجات‌دهنده‌ی دنیا باید از نسل داود ظهور می‌کرد. در زادگاه داود، یعنی اورشلیم بود که نجات‌دهنده باید متولد می‌شد. در درسهای آینده، خواهیم شنید که انبیاء خدا، تمام وقایع را پیشگویی کردند و چگونه نجات‌دهنده، صدها سال بعد به آنها جامه‌ی عمل پوشانید. تنها خدا می‌توانست چنین بکند!

داود نبی، در کتاب مقدس چهره‌ای بسیار بارز است. نام او بیش از هزار بار تکرار شده است. درباره‌ی داود نبی چه می‌دانید؟ شاید می‌دانید که او جوانی بود، که تنها با یک فلاخن با جولیات گول‌پیکر جنگید. همچنین، شاید بدانید که داود، پادشاه اسرائیل و نبی‌ای که قسمت اعظم مزامیر (زبور) را نوشته است. اگر این چیزها را می‌دانید، خیلی خوب است؛ اما نباید تنها به اینها رضایت دهید. اگر بدانید که داود، پادشاه بزرگی بوده است، اما اگر ندانید چه چیز باعث شد تا او اینقدر معروف شود، چه فایده‌ای دارد؟ یا اگر بدانید که داود قسمتی از کتاب مزامیر را نوشته است، اما ندانید چه نوشته، چه فایده‌ای دارد؟

دوستان من، اگر می‌خواهید در مورد داود نبی بیشتر بدانید و کلام عالی و مقتدری را که او در مزامیر نوشته است بشنوید، از شما دعوت می‌کنیم در این برنامه و پنج برنامه‌ی بعدی، با ما همراه باشید.

آیا نام نبی‌ای که پیش از داود ظهور کرد را می‌دانید؟ نام او سموئیل بود. خدا، سموئیل را برگزید تا قوم اسرائیل را به سوی خداوند بازگرداند؛ زیرا دل‌های آنان بسیار از خدا دور بود. امروز از کتاب سموئیل برایتان قرائت خواهیم کرد. کتاب او در میان کتب انبیاء بسیار مهم است؛ زیرا شامل داستانهای ارزشمندی از زندگی سموئیل و سه پادشاه اول اسرائیل است: یعنی شائول، داود، و سلیمان.

همان‌طور که دیدیم، خدا رهبرانی همچون موسی، یوشع و سموئیل به قوم اسرائیل بخشید تا آنها را هدایت و دآوری کنند. باین‌حال، خداوند خدا، که آنها را از بندهای اسارت در مصر رها کنید، پادشاه حقیقی آنها بود. خدا به آنها فرمان داد، خیمه‌ای خاص برای او بسازند تا جلال خود را در میان آنها ساکن کند، و می‌خواست خود حاکم آنها باشد. آنها تنها باید از او اطاعت و پیروی می‌کردند. باین‌حال، اکثر مردم اسرائیل راضی نبودند که خداوند پادشاه آنها باشد. آنها می‌خواستند همچون تمام امتهای دنیا باشند و یکی از فرزندان آدم، به‌عنوان پادشاه، بر آنها حکمرانی کند!

کتاب مقدس در باب هشت کتاب اول سموئیل می‌گوید:

«پس مشایخ اسرائیل جملگی گرد آمده، نزد سموئیل به رامه رفتند و او را گفتند: «اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راههای تو سلوک نمی‌کنند؛ پس اکنون برای ما پادشاهی برگمار تا همچون همه اقوام دیگر ما را رهبری کند.» اما این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد که گفتند: «به ما پادشاهی بده تا ما را رهبری کند»، و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. خداوند به او گفت: «به آواز قوم در هرآنچه به تو می‌گویند، گوش فرا ده؛ زیرا آنان تو را رد نکرده‌اند، بلکه مرا رد کرده‌اند تا بر ایشان پادشاهی نکنم. آنان در همه اعمال خود از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم تا به امروز پیوسته مرا ترک کرده، خدایان غیر را

عبادت کرده‌اند، و با تو نیز به همین‌گونه رفتار می‌کنند. پس حال آوازشان را بشنو؛ فقط به تأکید به آنها هشدار بده و ایشان را از رسم پادشاهی که بر آنان حکم خواهد راند، آگاه ساز.» (آیات 4-9)

پس خدا به سموئیل گفت، به قوم اجازه دهد آنچه را که می‌خواهند بکنند و برای خود پادشاهی منصوب کنند. خدا نمی‌خواست بنی‌اسرائیل پادشاهی غیر از او داشته باشند؛ اما از آنجایی که آنها سلطنت خدا را رد کرده بودند، خدا نمی‌خواست به اجبار بر آنها سلطنت کند. در باب بعدی می‌بینیم که سموئیل برای قوم اسرائیل، مردی به نام شائول را به پادشاهی انتخاب می‌کند. کتاب مقدس می‌گوید: «آنگاه سموئیل ظرف روغن را برگرفت و بر سر شائول ریخت.» «اول سموئیل 1:10» قوم اسرائیل، هرگاه کسی را انتخاب می‌کردند، او را با روغن مسح می‌کردند. آنها بر سر نبی، کاهن یا پادشاه، روغن می‌ریختند تا به این شکل او را جدا سازند. سموئیل پس از اینکه بر سر شائول روغن ریخت، به تمام قوم گفت: «و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا مردی را که خداوند برگزیده است، می‌بینید؟ در میان تمامی قوم کسی همانند او نیست.» و تمامی قوم فریاد برآوردند: «زنده باد پادشاه!» «اول سموئیل 24:10»

در ابتدا قوم اسرائیل به‌خاطر پادشاه خود، بسیار شاد شدند. او قوی، شجاع، جوان و خوش‌قیافه بود، و از همه‌ی مردم اسرائیل، قندلندر بود. شاید شائول از نظر ظاهر، پادشاه بی‌نظیری بود. اما خدا به ظاهر انسان نگاه نمی‌کند. انسان به ظاهر نگاه می‌کند، اما خدا دل انسان را می‌بیند. شائول بسیار خوب شروع کرد، اما پس از مدتی مغرور و متکبر شد. شائول با زبان خود خدا را تکریم می‌کرد، اما دل او از خدا بسیار دور بود. شائول از کلام خدا اطاعت نمی‌کرد. او آنچه را که خود می‌خواست می‌کرد و به خواسته‌های خدا توجهی نداشت.

کتاب مقدس به ما می‌گوید با گذشت مدتی از پادشاهی شائول:

«کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: «از اینکه شائول را پادشاه ساختم متأسفم، زیرا از پیروی من بازگشته و فرمانهای مرا به جا نیاورده است.» و سموئیل بر آشفته و تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد. بامدادان برخاست تا به دیدار شائول برود.... چون سموئیل نزد شائول رسید، شائول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! فرمان خداوند را به جا آورده‌ام.»..... سموئیل پاسخ داد: «آیا هدایای تمام‌سوز و قربانیها خداوند را بیشتر خشنود می‌سازد یا اطاعت از فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانیها نیکوتر است، و گوش سپردن از چربی قوچها بهتر. زیرا تمرد همچون گناه غیبگویی است، و گردنکشی همچون شرارت بت‌پرستی. از آنجا که تو کلام خداوند را رد کردی، خداوند نیز تو را از پادشاهی رد کرده است.» (اول سموئیل 10:15-23، 22، 13)

پس سموئیل به او گفت: پادشاهی از تو گرفته خواهد شد و به کسی دیگر داده خواهد شد. کتاب مقدس در باب بعدی چنین می‌گوید:

«و اما خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی برای شائول ماتم می‌گیری حال آنکه من او را از پادشاهی بر اسرائیل رد کرده‌ام؟ روغندان خویش را از روغن پر کن و روانه شو؛ تو را نزد یسای بیت‌لحمی می‌فرستم، زیرا از پسرانش یکی را برای خود به پادشاهی تعیین کرده‌ام.» سموئیل گفت: «چگونه بروم؟ اگر شائول این را بشنود، مرا خواهد کشت.» خداوند فرمود: «گوساله‌ای ماده همراه خود ببر و بگو: "آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم." یسا را به قربانی دعوت کن، و من تو را از آنچه باید بکنی، آگاه خواهم ساخت. تو باید آن کس را که به تو می‌گویم، برای من مسح کنی.» پس سموئیل آنچه را خداوند فرموده بود، انجام داد و به بیت‌لحم رفت. مشایخ شهر لرزان به استقبال او آمده، گفتند: «آیا با صلح و سلامت می‌آیی؟» سموئیل پاسخ داد: «آری، با صلح و سلامت آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم. پس خود را تقدیس کرده، برای تقدیم قربانی همراه من بیایید.» او یسا و پسرانش را تقدیس کرد و آنها را به قربانی دعوت نمود. چون آمدند، سموئیل بر ایلیاب نگرست و اندیشید: «به‌یقین مسیح خداوند اینجا در حضور اوست.» اما خداوند به سموئیل گفت: «به سیما و قامت بلندش منگر، زیرا او را رد کرده‌ام. خداوند همچون انسان نمی‌نگرد؛ انسان به ظاهر می‌نگرد، اما خداوند به دل.» آنگاه یسا آییناداب را فرا خواند و او را از برابر سموئیل گذرانید. اما سموئیل گفت: «خداوند او را نیز برنگزیده است.» پس یسا شمه را از برابر سموئیل گذرانید، اما سموئیل گفت: «خداوند او را نیز برنگزیده است.» پس یسا هفت تن از پسرانش را از برابر سموئیل گذرانید، اما سموئیل به یسا گفت: «خداوند اینها را برنگزیده است.» سپس از یسا پرسید: «آیا اینها همه پسران تو هستند؟» یسا پاسخ داد: «کوچکترین پسر من هنوز باقی است، اما اینک او گله را می‌چراند.» سموئیل گفت: «از پی‌اش بفرست و او را بیاور، زیرا

تا او به اینجا نیاید، بر سفره نخواهیم نشست.» پس از پایش فرستاده، او را آورد: او سرخرو بود و خوش‌سیما با چشمانی زیبا. خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن، زیرا همین است.» پس سموئیل روغندان را گرفته، او را در میان برادرانش مسح کرد. از آن روز به بعد، روح خداوند بر داوود وزیدن گرفت. و سموئیل برخاسته، به رame رفت.» (اول سموئیل 16:13)

از این رو، می‌بینیم که خدا داوود را برگزید تا به جای شاول، پادشاه اسرائیل شود. اما باید بدانید که داوود در آن روز، پادشاه اسرائیل نشد. داوود هنوز جوان بود و زمانی را که خدا برای پادشاهی او مقرر کرده بود، هنوز فرا نرسیده بود. در حقیقت، داود باید ده سال صبر می‌کرد تا بر تخت سلطنت اسرائیل بنشیند.

پس داوود به زمینهای اطراف اورشلیم آمد و گله‌ی پدرش را شبانی می‌کرد. داوود چوپانی وفادار و خوب بود. او از چیزی نمی‌ترسید، زیرا به خداوند توکل داشت. به‌عنوان مثال، روزی، هنگامی که داوود از گله‌ی پدر خود شبانی می‌کرد، شیری یکی از گوسفندان را به دهان گرفت و فرار کرد. داوود به‌دنبال شیر رفت، و آن را با تیر زد و گوسفند را از دهان شیر نجات داد. هنگامی که شیر به سمت او حمله کرد، او یالهایش را گرفت و با ضربات چاقو از پای درآورد. (اول سموئیل 35:17)

داوود تنها يك چوپان خارق‌العاده نبود، او چنگ می‌نواخت و سرود می‌خواند. روح خدا، داوود را الهام بخشید تا سرودهای بسیاری بنویسد، که در کتاب مزامیر گردآوری شده است. اوه، چقدر داوود، خداوند خدا و کلام او را دوست داشت!

آیا مایل هستید، برنامه‌ی امروز را با گلچینی از مزامیر داوود به پایان برسانیم؟ تصور کنید داوود در میان چمنزارها و در کنار گوسفندانش، درحالی‌که چنگ می‌نوازد، این سرودهای شکرگرای را که از روح خدا الهام گرفته، می‌خواند. گوش دهید:

«ای یهوه، خداوندگار ما، چه شکوهمند است نام تو در سرتاسر زمین!... چون به آسمانهای تو بنگرم، که صنعت انگشتان توست، و به ماه و ستارگان که تو بر قرار داشته‌ای، گویم: انسان چیست که در اندیشه‌اش باشی، و بنی‌آدم، که به او روی نمایی؟ او را اندکی کمتر از فرشتگان ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی... ای یهوه، خداوندگار ما، چه شکوهمند است نام تو در سرتاسر زمین!» (مزمور 1:8، 3-5، 9)

«کلام تو برای پاهای من چراغ، و برای راه من نور است. کلام تو را در دل خود ذخیره کرده‌ام، تا به تو گناه نورزم!» (مزمور 105:119 و «11 شریعت خداوند کامل است، و جان را احیا می‌کند. شهادت خداوند امین است، و ساده‌لوحان را حکیم می‌گرداند. احکام خداوند راست است، و دل را شادمان می‌سازد. فرمان خداوند پاک است، و دیدگان را روشن می‌کند. از طلا مرغوبتر است، حتی از زر بسیار خالص؛ از شهد شیرین‌تر است، حتی از قطرات شانه‌ی عسل. خدمتگزاری نیز از آنها هشدار می‌یابد، و در حفظشان پاداشی عظیم است.» (مزمور 7:19، 8، 10، 11)

«خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در چراگاههای سرسبز مرا می‌خواباند؛ نزد آبهای آرامبخش رهبری‌ام می‌کند. جان مرا تازه می‌سازد، و به‌خاطر نام خویش، به راههای درست هدایت می‌فرماید. حتی اگر از تاریکترین وادی نیز بگذرم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با منی؛ عصا و چوبدستی تو قوت قلبم می‌بخشد. سفره‌ای برای من در برابر دیدگان دشمنانم می‌گسترانی! سَرَم را به روغن تدهین می‌کنی و پیاله‌ام را لبریز می‌سازی. همانا نیکویی و محبت، تمام روزهای زندگی‌ام در پی من خواهد بود، و سالیان دراز در خانه‌ی خداوند ساکن خواهم بود.» (مزمور 23) آمین!

دوستان من، از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. در درس بعدی، قصد داریم ادامه‌ی داستان داوود را برایتان شرح دهیم و خواهیم دید که هنگامی که داوود با جلیات غول‌پیکر می‌جنگد، خدا با او است.....

خدا به شما برکت دهد. به آنچه خدا به سموئیل گفت گوش دهید:

«خداوند همچون انسان نمی‌نگرد؛ انسان به ظاهر می‌نگرد، اما خداوند به دل.» (اول سموئیل 7:16)

درس چهل و هفتم
«داوود و جلیات»
اول سموئیل 17 و مزمور 27

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه‌ی گذشته، بررسی زندگی داوود نبی را آغاز کردیم. ببینید خدا در مورد داوود چه شهادت داده است: «داوود پسر یسا را دلخواه خویش یافت؛ او خواست مرا به‌طور کامل به جا خواهد آورد.» (اعمال 22:13) دیدیم که خدا داوود را به‌عنوان پادشاه دوم اسرائیل برگزید؛ زیرا پادشاه اول -شائول- از کلام خدا اطاعت نکرد. بالاین‌حال، داوود در روزی که خدا او را به‌عنوان پادشاه اسرائیل برگزید، بر تخت پادشاهی ننشست. او هنوز جوان بود و زمانی که خدا برای او مقرر کرده بود، هنوز نرسیده بود. پس از اینکه داوود به روغن مسح تدهین شد، به مزارع و چمنزارهای اطراف اورشلیم بازگشت، تا گله‌ی پدر خود را شبانی کند.

امروز داستان عجیبی خواهیم خواند؛ داستانی که به ما می‌گوید، چگونه خدا با داوود بود؛ زیرا داوود با خدا راه می‌رفت. درس امروز ما «داوود و جلیات» نام دارد. بیائید ادامه‌ی داستان، از کتاب اول سموئیل، باب هفده را مطالعه کنیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«و اما فلسطینیان لشکریان خود را برای نبرد گرد آورده شائول و مردان اسرائیل نیز گرد آمده، در وادی ایلاه اردو زدند و در برابر فلسطینیان صف آراستند. فلسطینیان در یک طرف بر کوهی ایستادند و اسرائیلیان در طرف دیگر بر کوهی، و دره‌ای در میانشان بود. از اردوی فلسطینیان پهلوانی بیرون آمد جلیات نام، اهل جت، که قامتش شش ذراع و یک وجب بود. کلاهخودی برنجین بر سر داشت و به تن‌پوشی از زره به وزن پنج هزار مثقال برنج ملبس بود. بر پاهایش ساق‌بندهایی برنجین داشت و زوبینی برنجین میان دو کتفش آویخته بود. چوب نیزه‌اش همچون نوردِ بافندگان و سر نیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود. سپردارش نیز پیشاپیش او می‌رفت. جلیات ایستاده، به بانگ بلند صفوف اسرائیل را خطاب کرد و گفت: «چرا بیرون آمده، برای نبرد صف‌آرایی کرده‌اید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما خادمان شائول؟ پس حال مردی برای خود برگزینید تا نزد من آید. اگر توانست با من بجنگد و مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد. اما اگر من بر او غالب آمدم و او را کشتم، شما بنده ما خواهید بود و ما را خدمت خواهید کرد.» آن فلسطینی افزود: «من امروز صفوف اسرائیل را به چالش می‌کشم! کسی به من بدهد تا با هم بجنگیم.» شائول و همه اسرائیلیان با شنیدن سخنان آن فلسطینی به وحشت افتادند و بسیار ترسیدند. و اما داوود پسر مردی بود یسا نام اهل إفرائه، از بیت‌لحم یهودا. یسا هشت پسر داشت و در زمان سلطنت شائول، پیر و سالخورده بود. سه پسر بزرگتر یسا از پی شائول به جنگ رفته بودند. نامهای سه پسر او که به جنگ رفته بودند چنین بود: نخست‌زاده او ایلاب، پسر دوم آبیناداب، و پسر سوم شمه. داوود کوچکترین بود. سه پسر بزرگتر از پی شائول رفتند، اما داوود از نزد شائول آمد و شد می‌کرد تا گوسفندان پدرش را در بیت‌لحم بچرانند. آن فلسطینی چهل روز، صبح و شام بیرون می‌آمد و خود را نشان می‌داد. روزی یسا به پسرش داوود گفت: «یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را گرفته، بی‌تأمل برای برادرانت به اردوگاه ببر. این ده تکه پنیر را نیز برای فرمانده هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت جويا شو و از ایشان خبری بیاور.» شائول و برادران داوود همراه با همه مردان اسرائیل در وادی ایلاه در حال نبرد با فلسطینیان بودند. داوود بامدادان برخاسته، گله را به چوپانی سپرد و طبق فرمان یسا آذوقه برگرفته، روانه شد. چون به اردوگاه رسید، لشکریان نعره‌کشان به سوی میدان جنگ بیرون می‌رفتند. اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر در برابر لشکر، صف آراسته بودند. داوود آنچه داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی صفوف دویده، رفت و جویای احوال برادران خود شد. در همان حال که با ایشان سخن می‌گفت، اینک آن پهلوان فلسطینی جتی، جلیات نام، از میان صفوف فلسطینیان بیرون آمده، همان سخنان را تکرار کرد، و داوود شنید. مردان اسرائیل جملگی با دیدن او بسیار ترسان شده، از برابرش گریختند. آنان می‌گفتند: «آیا این مرد را که بیرون می‌آید، می‌بینید؟ بهیقین بیرون می‌آید تا اسرائیل را به چالش

کشد. پادشاه به مردی که او را بکشد، ثروتی عظیم خواهد بخشید و دختر خود را به او به زنی خواهد داد. خاندان پدرش را نیز در اسرائیل از پرداخت مالیات معاف خواهد کرد.» 6 داوود از مردانی که کنارش ایستاده بودند، پرسید: «برای مردی که این فلسطینی را بکشد و این رسوایی را از اسرائیل برگیرد، چه خواهد شد؟ زیرا این فلسطینی نامختون کیست که لشکریان خدای زنده را به چالش کشد؟» پس آنان همان سخنان را برای داوود بازگفتند که: «برای کسی که او را بکشد، چنین و چنان خواهد شد.» و اما الیاب، برادر بزرگ داوود شنید که او با آن مردان سخن می‌گوید. پس بر او خشم گرفته، پرسید: «برای چه به اینجا آمدی؟ آن گوسفندان کم‌شمار را در بیابان نزد که نهادی؟ من از گستاخی و شرارت دل تو آگاهم؛ تو تنها به تماشای جنگ آمده‌ای!» داوود گفت: «حال دیگر چه کرده‌ام؟ آیا تنها سخنی نگفتم؟» پس از الیاب روی به جانب دیگری گردانید و همان سخن را گفت، و لشکریان نیز او را چون پیشتر پاسخ دادند. چون سخن داوود به گوشها رسید، آن را نزد شائول بازگفتند. پس شائول از پی داوود فرستاد. داوود به شائول گفت: «هیچ‌کس به سبب این فلسطینی خود را نبازد. خدمتگزارت می‌رود و با او می‌جنگد.» شائول در جواب گفت: «تو را یارای رویارویی و نبرد با این فلسطینی نیست، زیرا که جوانی بیش نیستی، حال آنکه او از جوانی مرد جنگ بوده است.» اما داوود به شائول گفت: «کار خدمتگزارت چوپانی گله پدرش بوده است. هرگاه شیر یا خرسی آمده و بره‌ای را از گله ربوده، من از پایش رفته‌ام و ضربتی بر آن وارد آورده، بره را از دهانش رهانیده‌ام. و اگر بر ضد من برخاسته، ریشش را گرفته و آن را زده و کشته‌ام. خدمتگزارت هم شیر کشته است، هم خرس. این فلسطینی نامختون نیز همچون یکی از آنها خواهد بود، زیرا که لشکریان خدای زنده را به چالش می‌کشد.» داوود سپس افزود: «همان خداوندی که مرا از چنگال شیر و خرس رهانید، مرا از دست این فلسطینی نیز خواهد رهانید.» پس شائول به داوود گفت: «برو، خداوند با تو باشد.» آنگاه شائول جامه خویشت را بر داوود پوشانید و کلاهخودی برنجین بر سرش نهاد، و او را به تن‌پوشی از زره ملبس ساخت، و داوود شمشیر شائول را بر جامه خویشت به کمر بست. آنگاه کوشید با آنها راه برود زیرا که بدانها عادت نداشت. پس به شائول گفت: «با اینها نمی‌توانم بروم، زیرا به آنها عادت ندارم.» بنابراین آنها را از تن به در آورد. سپس چوب‌دستی خود را به دست گرفت و پنج سنگ صاف از نهر برگزیده، در کیسه چوپانی خود نهاد. و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد. آن فلسطینی پیش آمد و به داوود نزدیک شد، و سپردارش نیز پیشاپیش او می‌آمد. چون نظر کرده، داوود را بدید، او را خوار شمرد زیرا نوجوانی بیش نبود، سرخرو و خوش‌سیما. پس به داوود گفت: «آیا من سگم که با چوب نزد من می‌آیی؟» و به نام خدایان خود، داوود را لعن کرد و بدو گفت: «نزد من بیا تا گوشت تنّت را به مرغان هوا و جانوران صحرا بدهم.» آنگاه داوود به آن فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و زوبین نزد من می‌آیی، اما من به نام خداوند لشکرها، خدای سپاهیان اسرائیل که او را به چالش کشیده‌ای، نزدت می‌آیم. امروز خداوند تو را به دست من تسلیم خواهد کرد، و من تو را زده، سرت را از تن جدا خواهم کرد و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و وحوش زمین خواهم داد، تا تمامی جهان بدانند که در اسرائیل خدایی هست. و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه نجات نمی‌دهد. زیرا نبرد از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.» چون آن فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به جهت رویارویی با داوود نزدیک شد، داوود نیز به‌شتاب به سوی میدان نبرد دوید تا با او رویاروی شود. آنگاه دست به کیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته، با فلاخن پرتاب کرد و به پیشانی آن فلسطینی زد. سنگ در پیشانی او فرو رفت و او به روی بر زمین افتاد. بدین‌سان داوود با فلاخن و سنگ بر آن فلسطینی چیره شد، و بی‌آنکه شمشیری به دست داشته باشد، او را زد و کشت. سپس دوید و بالای سر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیرش را گرفته، از غلاف برکشید و او را کشت، و سرش را با آن از تن جدا کرد. فلسطینیان چون پهلوان خود را مرده دیدند، گریختند. آنگاه مردان اسرائیل و یهودا نعره‌زنان برخاسته، فلسطینیان را تا جَت و تا دروازه‌های عِقرون تعقیب کردند، به گونه‌ای که مجروحان فلسطینی از شَعْرَایم تا به جَت و عِقرون بر راه افتادند.» (اول سموئیل 17: 1-52)

پس می‌بینیم که چگونه داوود جوان، با يك فلاخن و يك سنگ، و يك ايمان راسخ به خدای زنده، ملت خود را از دشمنان رهایی داد. مسلماً داستان داوود و جولیات، داستان بسیار زیبا با نکات بسیار مهمی است.

دیدیم که چگونه شائول و سربازان اسرائیل، از جولیات بسیار می‌ترسیدند. هیچ‌یک از آنها جسارت نکرد با او بجنگد؛ اما داوود از آن سرباز غول‌پیکر نمی‌ترسید؛ او جولیات را نقش بر زمین کرد و او را گشت! چرا شائول و سربازانش می‌ترسیدند، اما داوود نمی‌ترسید؟ تفاوت میان داوود و سربازان اسرائیل در چه چیز بود؟ ما می‌توانیم این تفاوتها را به این شکل بیان کنیم: داوود از جولیات نمی‌ترسید، زیرا به خداوند توکل داشت. شائول و سربازانش به خدا توکل نداشتند. از این رو، از جولیات غول‌پیکر می‌ترسیدند.

شائول و سربازانش جولیات غول‌پیکر را دیدند؛ اما داوود خدای قادر را دید! شائول و سربازان اسرائیلی، یک نوع مذهب داشتند، اما این باعث نمی‌شد که، یک ارتباط حقیقی با خدا داشته باشند. تعلق داشتن به یک مذهب، باعث نمی‌شود که به خدا تعلق داشته باشید. شائول و سربازانش به خوبی می‌دانستند که خدا وجود دارد؛ خدا یکی است و او عظیم و قدرتمند است. اما دانستن این مطالب نمی‌توانست آنها را از دست جولیات برهاند. اما داوود، ارتباط صادقانه‌ای با خدای زنده و قادر داشت! داوود خدا را می‌شناخت و با او راه می‌رفت. داوود به وعده‌های خدا ایمان داشت. به همین خاطر است که داوود از جولیات نمی‌ترسید.

شنوندگان عزیز، شما به کدام یک شباهت دارید؟ داوود؟ یا شائول و سربازانش؟ آیا خدا را شخصاً می‌شناسید؟ یا تنها چیزهایی درباره‌ی او شنیده‌اید؟ آیا کلام خدا را آنقدر خوب می‌شناسید که دل شما را از شادی پُر سازد؟ یا اینکه تنها می‌خواهید، وظایف مذهبی خود را اجرا کنید؟ آیا با خدای زنده، ارتباطی راسخ و صمیمانه دارید؟ یا اینکه تنها یک مذهب خشک دارید؟

به آنچه داوود نبی در کتاب مزامیر، درباره‌ی رابطه‌ی خود با خدا نوشته است، گوش دهید. او گفت: «خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. حتی اگر از تاریکترین وادی نیز بگذرم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با منی؛ همانا نیکویی و محبت، تمام روزهای زندگی‌ام در پی من خواهد بود، و سالیان دراز در خانه‌ی خداوند ساکن خواهم بود.» (مزمور 1:23، 4، 6)

شما چطور؟ آیا رابطه‌ی نزدیکی با خدا دارید؟ آیا او را همچون شبان خود می‌دانید؟ آیا مطمئن هستید که تا به ابد در خانه‌ی او ساکن خواهید بود؟ داوود این اعتماد را داشت؛ زیرا او وعده‌های عالی و پرارزش خداوند خدا را می‌دانست. و او این چیزها را تنها در ذهن خود نمی‌دانست، بلکه در دل خود نیز به آنها ایمان داشت. داوود ایمانی اصیل داشت. ایمان او بر سخنان سُست و بی‌اساس انسانها استوار نبود. ایمان او بر مبنای کلام قابل اطمینان خداوند خدایی بود، که هیچ‌گاه قوم خود را رها نمی‌کند! به آنچه داوود در مزامیر نوشته است گوش دهید:

«خداوند نور من و نجات من است؛ از که بترسم؟ خداوند پناهگاه جان من است؛ از که هراسان شوم؟ اگر لشگری به مقابله با من اردو زند، دلم نخواهد ترسید؛ اگر جنگ بر من بر پا شود در آن نیز اطمینان خواهم داشت. یک چیز از خداوند خواسته‌ام، و در پی آن خواهم بود: که همه‌ی روزهای زندگی‌ام در خانه‌ی خداوند ساکن باشم، تا بر زیبایی خداوند چشم بدوزم خداوند، چون بخوانم، آواز مرا بشنو؛ مرا فیض ببخشا و اجابتم فرما. ای دل من، او به تو گفته است: «روی مرا بجوی!» خداوند، روی تو را خواهم جُست.» (مزمور 1:27، 3، 4، 7، 8)

«ای خداوند، ای قوت من، تو را دوست می‌دارم. خداوند صخره‌ی من است، دژ من و رهاننده‌ی من؛ ... به یاری تو بر سپاهیان یورش می‌برم؛ و با خدایم از دیوارها برمی‌جهم. و اما خدا، راه او کامل است؛ کلام خداوند خالص است. او کسانی را که بدو پناه می‌برند، جملگی سپر است!» (مزمور 1:18، 2، 29، 30)

از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی داستان داوود نبی را ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه پادشاهی خود را بر اسرائیل آغاز می‌کند..... خدا به شما برکت دهد. با این کلام داوود از کتاب مزامیر شما را به خدا می‌سپاریم:

«بچشید و ببینید که خداوند نیکوست؛

خوشا به حال آن که در او پناه گیرد.» (مزمور 8:34)

درس چهل و هشتم
«داوود پادشاه و وعده‌ی خداوند»
اول سموئیل 18 و دوم سموئیل 7

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز داستان داوود نبی را ادامه می‌دهیم. در درسهای گذشته دیدیم که، چگونه خدا داوود را برگزید، تا دومین پادشاه بنی‌اسرائیل باشد؛ اگر چه او از همان آغاز، بر تخت سلطنت ننشست. خدا شاول، پادشاه اول را رد کرد، زیرا او به اراده‌ی خدا اهمیتی نمی‌داد. اما خدا درباره‌ی داوود چنین شهادت داد: «داوود پسر یسا را دلخواه خویش یافتم؛ او خواست مرا به‌طور کامل به جا خواهد آورد.» (اعمال 22:13) در درس گذشته دیدیم که داوود، جولیاتِ غول‌پیکر را با يك فلاخن و سنگ و يك ايمان پاسخ به خدای زنده، از پای درآورد. حال ببانید به داستان داوود ادامه دهیم و ببینیم چگونه داوود، جایگزین شاول -پادشاه اسرائیل- شد.

«هنگامی که ایشان پس از کشته شدن آن فلسطینی به دست داوود به خانه‌های خود باز می‌گشتند، زنان آواز خوانان و رقص‌کنان، با دف و سرودهای شادمانی و با سه تار، از تمام شهرهای اسرائیل به پیشباز شاول پادشاه بیرون آمدند و خرّم و خندان چنین می‌سراییدند: «شاول هزاران خود را کشته است، و داوود ده هزاران خود را.» اما شاول بسیار خشمگین شد و این کلمات در نظرش ناپسند آمد و با خود گفت: «ده هزاران را به داوود نسبت می‌دهند و هزاران را به من. به‌جز سلطنت چه باقی مانده که تصاحب کند؟» پس شاول از آن روز بر داوود با سوءظن می‌نگریست.»

(اول سموئیل 9-18:6)

پس می‌بینیم که، مردم اسرائیل چقدر داوود را دوست داشتند. اما هر چه علاقه‌ی آنها به داوود بیشتر می‌شد، تنفر شاول هم نسبت به داوود بیشتر می‌شد. حسادت، دل شاول را پر ساخت و بر او مسلط شد؛ به‌طوری‌که او به این فکر افتاد که، چه کند تا داوود را از سر راه خود بردارد. در نتیجه، داوود فرار کرد و در بیابان، همراه با چهارصد مرد اسرائیلی که او را همراهی می‌کردند، مخفی شد. شاول و سربازانش در بیابان به دنبال داوود رفتند. شاول هر چه در توان داشت رو کرد، تا داوود را بگیرد و بکشد. اما نتوانست به خواسته‌اش برسد، زیرا خداوند با داوود بود. اما شاول موجب اضطراب داوود شد. داوود و همراهانش به مدت هشت سال، از دست پادشاه خشمگین، در حال فرار بودند.

با این حال، حسادت و خشمی که شاول نسبت به داوود از خود نشان می‌داد، باعث نشد که داوود از او متنفر شود. چرا داوود از شاول متنفر نبود؟ داوود نمی‌توانست شاول را بکشد، زیرا داوود با خدایی راه می‌رفت که آفتابش بر عادلان و بدان، یکسان می‌تابید. همان‌طور که کتاب مقدس می‌گوید:

«هر که محبت می‌کند، از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد. آن که محبت نمی‌کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است. اگر کسی ادعا کند که خدا را محبت می‌نماید اما از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغ‌گوست. زیرا کسی که برادر خود را، که می‌بیند، محبت نکند، نمی‌تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید.» (اول یوحنا 7، 8، 20، 4)

وقت اندک ما، به ما اجازه نمی‌دهد تمام وقایعی که میان داوود و شاول رخ داده را بخوانیم؛ اما می‌خواهیم به یکی از این داستانها نگاهی بیندازیم و محبت و فروتنی داوود را ببینیم. از کتاب اول سموئیل، باب بیست و چهار برایتان قرائت می‌کنیم:

«چون شاول از تعقیب فلسطینیان بازگشت، به او خبر دادند که، «اینک داوود در بیابان عین‌جدی است.» پس سه هزار مرد برگزیده از میان تمامی اسرائیل برگرفت و به جستجوی داوود و مردانش به مقابل 'صخره‌های بزهای کوهی' رفت. در راه به چند آغل گوسفند رسید. در آنجا غاری بود و شاول برای رفع حاجت بدان داخل شد. از قضا داوود و مردانش نیز در قسمتهای تحتانی همان غار نشسته بودند. پس مردان داوود به او گفتند: «بمقیّن این همان روز است که خداوند درباره‌اش به تو گفت که دشمنت را به دستت تسلیم

خواهد کرد تا هر چه در نظرت پسند آید، با او بکنی.» آنگاه داوود برخاست و نهانی گوشهٔ ردای شائول را برید. ولی بعد دچار عذاب وجدان شد، از آن رو که گوشهٔ ردای شائول را بریده بود. او به مردان خود گفت: «حاشا از من که به سرورم مسیح خداوند چنین کرده، دست خود را بر او دراز کنم، زیرا که او مسیح خداوند است.» پس داوود با این سخنان مردان خود را متقاعد کرده، آنان را از حمله به شائول بازداشت. و اما شائول برخاست و از غار بیرون آمده، به راه خود رفت.

آنگاه داوود برخاسته، از غار بیرون آمد و شائول را از پشت سر صدا زده، گفت: «ای سرورم، پادشاه!» چون شائول به عقب نگرید، داوود خم شده، روئ بر زمین نهاد و تعظیم کرد. سپس به شائول گفت: «چرا به سخن آنان که می‌گویند، "داوود قصد آزار تو دارد"، گوش می‌سپاری؟ اینک در این روز به چشمان خود دیدی که چگونه خداوند تو را امروز در غار به دست من تسلیم کرد. برخی گفتند تو را بکشم، اما من بر تو رحم کرده، گفتم: "دست بر سرور خود دراز نخواهم کرد، زیرا که او مسیح خداوند است." ای پدر من، بنگر! گوشهٔ ردایت را در دست من ببین! از اینکه گوشهٔ ردایت را بریدم اما تو را نکشتم، بدان و دریاب که هیچ شرارت یا تمردی در من نیست. من به تو گناه نرزیده‌ام، هرچند تو در پی شکار جان منی تا آن را بستانی. خداوند میان من و تو داورى کند. باشد که خداوند داد مرا از تو بستاند، اما دست من بر ضد تو نخواهد بود. چنانکه ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: "شرارت از شیران صادر می‌شود"، اما دست من بر تو دراز نخواهد شد. پادشاه اسرائیل در پی که بیرون آمده است؟ که را تعقیب می‌کنی؟ سگی مرده، بلکه پشه‌ای را؟ خداوند داور باشد و بین من و تو حکم کند. او خود نظر کرده، به دفاع از من برخیزد و مرا از دست تو برهاند.» چون داوود از گفتن این سخنان به شائول بازایستاد، شائول گفت: «ای پسر داوود، آیا این صدای توست؟» و به آواز بلند گریست. سپس به داوود گفت: «تو از من پارساتری، زیرا تو با من به نیکی عمل کردی اما من به تو بدی کردم. تو امروز گفتی که چگونه در حق من نیکویی کردی، زیرا خداوند مرا به دستان تو تسلیم کرد اما تو مرا نکشتی. زیرا کیست که دشمن خود را بیابد و به سلامت ره‌ایش کند؟ پس خداوند تو را به سبب آنچه امروز با من کردی، پاداش نیکو دهد. اینک می‌دانم که تو به‌یقین پادشاه خواهی شد و پادشاهی اسرائیل به دست تو تثبیت خواهد گشت.» (اول سموئیل 24:1-20)

پس از اینکه شائول به خانه بازگشت، هنوز مدتی نگذشته بود که حسادت دوباره به دل شائول رخنه کرد و او را وا داشت تا به صحرا باز گردد و تعقیب داوود را از سر گیرد. شائول به مدت هشت سال، چنین کرد؛ فقط به خاطر حسادت! اما خداوند هر بار، داوود را از دست شائول می‌رهانید. در پایان شائول، شرارتی را که خود کاشته بود، درو کرد. ببینید در باب سی و یک چه نوشته است:

«باری، فلسطینیان با اسرائیلیان جنگیدند، و مردان اسرائیل از برابر فلسطینیان گریخته، بسیاری از ایشان بر کوه جلبوآع از پای درآمدند. فلسطینیان شائول و پسرانش را سخت تعقیب کرده، پسران شائول یعنی یوناتان، آبناداب و ملکیشوع را کشتند. جنگ بر شائول سخت شد، و تیراندازان او را هدف قرار داده، به‌شدت مجروح کردند. آنگاه شائول به سلاح‌دار خود گفت: «شمشیرت را برگیر و بر من فرو بر، مبادا این نامختونان آمده، شمشیرشان را بر من فرو بزنند و استهزایم کنند.» اما سلاح‌دار او نخواست چنین کند، زیرا بسیار می‌ترسید. پس شائول شمشیر خود را برگرفته، خویشان را بر آن افکند.» (اول سموئیل 31:1-4)

در آن روز، شائول و سه پسرش مردند. بنابراین، فرزندان شائول کاملاً نابود شدند، همان‌طور که خدا گفته بود. در باب‌های بعدی، کتاب‌مقدس شرح می‌دهد که چگونه، خدا سلطنت را به داوود منتقل می‌کند. داوود پادشاهی عادل و دوستدار عدالت بود و از گناه متنفر. داوود، خداوند خدا را با تمام دل و وجود خود دوست داشت. در افکار داوود، همیشه کلام خدا و جلال خدا بر همه چیز مقدم بود. پس از اینکه داوود سلطنت خود را آغاز کرد، اولین کاری که خواست بکند این بود که، خیمه‌ی اجتماع و تابوت عهد را به اورشلیم بیاورد. اورشلیم، پایتخت اسرائیل شده بود؛ و به‌همین خاطر، داوود می‌خواست خیمه‌ی عبادت و مذبح قربانی را در آنجا برپا کند.

کتاب‌مقدس به ما می‌گوید، پس از اینکه داوود خیمه‌ی اجتماع را به اورشلیم منتقل کرد، در نظر داشت، معبدی زیبا بسازد، تا نام خداوند را جلال دهد. داوود می‌خواست معبدی بسازد که تابوت عهد در آن قرار بگیرد و

گناهکاران برای پوشش گناهان خود، قربانی بگذرانند. اما، خداوند به داوود گفت، او آن کسی نیست که باید برای او خانه‌ای بسازد، بلکه خدا برای او خانه‌ای خواهد ساخت؛ یعنی سعادت‌ی که تا به ابد پایدار خواهد بود! به عهده‌ی که خدا با داوود بست گوش دهید. او به داوود گفت:

«آنگاه که روزهای عمرت به سر آید و نزد پدران خود بیارامی، کسی را که از نسل تو و پاره‌ی تانت باشد پس از تو بر خواهم افراشت، و سلطنتش را استوار خواهم ساخت. اوست که برای نام من خانه‌ای بنا خواهد کرد، و من تخت پادشاهی او را تا به ابد استوار خواهم ساخت. من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر. چون خطا ورزد، او را به عصای آدمیان و به تازیانه‌های بنی‌آدم ادب خواهم کرد، اما محبت من از او دور نخواهد شد، چنانکه آن را از شائل دور کردم و او را از برابر تو برگرفتم. خاندان و پادشاهی تو تا ابد نزد من پایدار خواهد بود و تخت سلطنتت جاودانه استوار خواهد ماند.»

(2سموئیل 7:12-16)

آیا عهده‌ی را که خدا در آن روز با داوود بست می‌دانید؟ عهده‌ی که خدا با داوود بست، بسیار عجیب و فوق از درك و تصور بشر بود! خدا به داوود وعده داد: «خاندان و پادشاهی تو تا ابد نزد من پایدار خواهد بود و تخت سلطنتت جاودانه استوار خواهد ماند.»

چگونه پادشاهی داوود تا به ابد پایدار می‌ماند؟ چگونه ممکن است؟ چگونه داوود که تنها يك انسان است، مملکتی داشته باشد که تا ابدالابد دوام بیاورد؟ پاسخ اینجاست: خدا به داوود وعده داد که از نسل او شخصی برخواهد خواست که پادشاهی‌ای جاودانی برقرار خواهد کرد. از نسل داوود، انسانی به دنیا خواهد آمد که تا به ابد، قدرت را در آسمان و بر زمین، در دستان خود خواهد گرفت. او شاه شاهان، رب‌الارباب، شاهزاده‌ی سلامتی نامیده خواهد شد. صدها سال پس از داوود، یعنی هفتصد سال پیش از اینکه شاه شاهان به دنیا بیاید، اشعای نبی درباره‌ی او چنین نوشته بود:

«زیرا که برای ما کودکی زاده و پسری به ما بخشیده شد؛ سلطنت بر دوش او خواهد بود و او 'مشاور شگفت‌انگیز' و 'خدای قدیر' و 'پدر سرمدی' و 'سرور صلح' خوانده خواهد شد. افزونی فرمانروایی و صلح او را پایانی نخواهد بود، و او بر تخت داوود و بر قلمرو او حکمرانی خواهد کرد، و آن را به انصاف و عدالت، از حال تا به ابد، استوار خواهد ساخت و پایدار نگاه خواهد داشت. غیرت خداوند لشکرها این را به انجام خواهد رسانید.» (اشعیا 9:6-7)

آیا می‌دانید در میان فرزندان داوود، به چه کسی این قدرت داده شد تا يك پادشاهی ابدی برقرار کند؟ آیا می‌دانید چه کسی در روز داوری بر بنی‌آدم داوری خواهد کرد و تا به ابد سلطنت خواهد کرد؟ بله، او نجات‌دهنده، پادشاه آسمان است؛ کسی که از يك باکره متولد شد؛ باکره‌ای که از نسل داوود بود. کتاب مقدس درباره‌ی این پادشاه چنین می‌نویسد: «پس خدا نیز او را به‌غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید!» (فیلیپان 2:9)

هنگامی که داوود نقشه‌ی خدا را برای فرستادن نجات‌دهنده از نسل او فهمید، به روی زانوهای خود افتاد و خداوند را پرستش کرد:

«ای خداوندگار یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا تا بدین‌جا رساندی؟ 19 و حتی این نیز، ای خداوندگار یهوه، در نظرت کم بود چندان که درباره‌ی آینده‌ی خاندان خدمتگزارت نیز برای ایام طویل سخن گفتی. آیا این، ای خداوندگار یهوه، شیوه معمول تو با بنی‌آدم است؟ و الان ای خداوند یهوه، تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی را به بنده خود وعده داده‌ای. اکنون، ای خداوندگار یهوه، تو خدایی و کلام تو راست است، و تو این نیکویی را به خدمتگزارت وعده داده‌ای. پس حال، باشد که تو را پسند آید که خاندان خدمتگزارت را برکت دهی تا در حضورت تا به ابد باقی بماند؛ زیرا که تو ای خداوندگار یهوه سخن گفته‌ای و با برکت تو، خاندان خدمتگزارت تا به ابد مبارک خواهد بود.»

(2سموئیل 7:18-19، 28-29)

بنابراین داوود از خداوند به‌خاطر وعده‌اش تشکر کرد؛ این وعده که از نسل او پادشاهی ظهور خواهد کرد. آن‌دسته از شما که کتاب مقدس را خوانده‌اید، می‌دانید که خدا قسمتی از وعده‌ی خود را عملی ساخته است. زیرا که در انجیل می‌خوانیم: هزار سال بعد از داوود، خدا فرشته‌ای نزد شبانانی که در تپه‌های بیت‌لحم مشغول پاسبانی از گله‌ها بودند فرستاد؛ همانجایی که داوود شبانی می‌کرد. فرشته‌ی خداوند به شبانان گفت:

«خبری بس شادی بخش که برای تمامی قوم است: امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح است.» (لوقا 2:10-11) بله، پادشاهی که خدا وعده‌ی ظهور وی را داده بود، از نسل داوود متولد شد. در حال حاضر، این پادشاه به آسمان بازگشته است، و به انتظار روز عظیم و مهیبی است که باید بازگردد و دنیا را به عدالت دآوری کند. در آن روز همه خواهند دانست، وعده‌ای که خدا در مورد پادشاهی ابدی به او داده بود، حقیقت دارد. در آن روز گفته خواهد شد: «حکومت جهان، از آن خداوند ما و مسیح او شده است. و او تا ابد حکم خواهد راند.» (مکاشفه 15:11)

در اینجا برنامه‌ی ما به پایان می‌رسد. از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. در برنامه‌ی بعدی به یاری خدا، داستانی درباره‌ی داوود پادشاه، برایتان خواهیم گفت، که گوشه‌ایتان به لرزه درخواهد آمد. خدا به شما برکت دهد. با این آیه از کلام خدا با شما خداحافظی می‌کنیم:

«وہ کہ چہ ژرف است دولت و حکمت و علم خدا....! زیرا همه چیز از او، و بہ واسطۂ او، و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین!» (رومیان 11:33، 36)

درس چهل و نهم
«داوود و بتشیع»

دوم سموئیل 1211- و زمور 51 و 32

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه‌ی گذشته‌ی خود دیدیم که داوود، پادشاه اسرائیل شد. داوود، پادشاهی دلسوز بود که صادقانه به کلام خدا احترام می‌گذاشت. اما امروز قصد داریم چیزی در مورد داوود بخوانیم که به هیچ وجه خوشایند نیست. داوود کاری کرد که در نظر خدا ناپسند بود؛ او به زن همسایه‌ی خود طمع برد؛ با او زنا کرد و هر گناهی را مرتکب شد تا آن را بپوشاند. ممکن است برخی بپرسند: «چرا چنین داستان بدی در کتاب مقدس ثبت شده است؟» کتاب مقدس به سؤال پاسخ می‌دهد: «همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.» (اول قرنثیان 11:10-12) در کتاب مقدس، خدا، گناه انبیاء را مخفی نمی‌کند؛ زیرا می‌خواهد درسهای با ارزشی به ما بیاموزد. پس بیایید به کتاب دوم سموئیل بازگردیم و ببینیم که چگونه داوود به گناه افتاد. در باب یازده، کتاب مقدس چنین می‌گوید:

روزی عصرگاهان، هنگامی که داوود از بسترش برخاسته، بر بام کاخ شاهی قدم می‌زد، از فراز بام زنی را دید که مشغول شستشوی خود آن زن بسیار زیباروی بود. پس داوود فرستاده، در مورد او پرس و جو کرد. داوود را گفتند: «او بتشیع، دختر الیعام، زن اوریای حیثی است.» آنگاه داوود قاصدان فرستاده، او را آورد. و آن زن نزد وی آمد و داوود با او همبستر شد..... و به خانه خود برگشت. و آن زن آبستن شد و فرستاده، داوود را گفت: «من آبستتم.» (دوم سموئیل 2-5)

سپس کتاب مقدس شرح می‌دهد که، داوود سعی کرد گناه خود را بپوشاند. هنگامی که داوود شنید، بتشیع حامله شده است، پیغامی نزد یوآب -سردار لشکر- فرستاد و به او دستور داد اوریا- شوهر بتشیع- را نزد او بفرستند. اوریا در لشکر اسرائیل جنگاوری قدرتمند بود. بنابراین یوآب اوریا را نزد داوود فرستاد.

«چون اوریا نزد او آمد، داوود از سلامتی یوآب و لشکر و وضعیت جنگ جويا شد. سپس داوود به اوریا گفت: «به خانه‌ات برو و پاهایت را بشوی.» پس اوریا کاخ پادشاه را ترک کرد، و از پی‌اش، هدیه‌ای از جانب پادشاه برای او فرستاده شد. ولی اوریا به خانه خود نرفت، بلکه نزد در کاخ پادشاه با همه خادمان سرورش خوابید. چون داوود را گفتند: «اوریا به خانه خویش نرفته است»، داوود از اوریا پرسید: «مگر از سفر نیامده‌ای؟ پس چرا به خانه خود نرفتی؟» اوریا به داوود گفت: «صندوق خداوند و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و سرورم یوآب و خادمانش در دشت اردو زده‌اند. آیا من به خانه خود رفته، بخورم و بیاشامم و با زنم همبستر شوم؟ به حیات تو و به جانم قسم که چنین نخواهم کرد!» آنگاه داوود به اوریا گفت: «امروز نیز اینجا بمان و فردا تو را روانه خواهم کرد.» پس اوریا آن روز و فردایش را نیز در اورشلیم ماند. و به دعوت داوود، نزد وی خورد و آشامید، بدان‌سان که او را مست کرد. آن شب نیز اوریا بیرون رفته، نزد خادمان سرورش بر بستر خود خوابید، و به خانه خود نرفت.

بامدادان، داوود برای یوآب نامه‌ای نوشت و آن را به دست اوریا برایش فرستاد. در نامه چنین نوشت: «اوریا را در خط مقدم نبردی سخت بگذارید و سپس از او کناره جویید تا ضربت خورده، بمیرد.» هنگامی که یوآب شهر را محاصره می‌کرد، اوریا را در جایی قرار داد که می‌دانست دلاورمردان دشمن آنجايند. آنگاه مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگيدند، و برخی از خادمان داوود از میان قوم افتادند، و اوریای حیثی نیز مرد. پس یوآب فرستاده، داوود را از همه اخبار جنگ باخبر ساخت.....

چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای او سوگواری کرد. پس از پایان ایام سوگواری، داوود فرستاده، او را به خانه خود آورد، و او زن وی شده، پسری برایش بزاد. اما آنچه داوود کرده بود، در نظر خداوند بد بود.» (دوم سموئیل 11:7-18 و 26-27)

و اما خداوند ناتان را نزد داوود فرستاد. پس نزد وی آمده، او را گفت: «در شهری دو مرد بودند؛ یکی ثروتمند بود و دیگری فقیر. مرد ثروتمند گوسفندان و گاوان بسیار زیاد داشت، اما فقیر را چیزی نبود مگر

ماده بره‌ای کوچک که آن را خریده و پرورش داده بود و در کنار او و فرزندانش بزرگ شده بود. بره از طعام او می‌خورد، از پیاله‌اش می‌نوشید، در آغوشش می‌خفت و او را همچون دختری بود. روزی مسافری نزد مرد ثروتمند آمد، اما او را دریغ آمد که از گوسفندان و گاوان خودش یکی را بگیرد و برای مسافری که نزدش آمده بود، مهیا سازد. پس بره آن فقیر را بگرفت و آن را برای مردی که نزدش آمده بود، مهیا ساخت.» آنگاه خشم داوود به‌شدت بر آن مرد افروخته شده، ناتان را گفت: «به حیات خداوند قسم که سزای مردی که این کار را کرده، مرگ است. چون چنین کرده و هیچ ترحم ننموده است، باید چهار برابر ارزش بره تاوان دهد.» ناتان به داوود گفت: «آن مرد تو هستی! یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: ”من تو را به پادشاهی بر اسرائیل مسح کردم و تو را از دست شائول رهانیدم. خانهٔ سرورت را به تو بخشیدم و زنانش را در آغوش نهادم و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو دادم. و اگر این برایت کم می‌بود، بیش از اینها نیز بر تو می‌افزودم. پس چرا کلام خداوند را با انجام آنچه در نظر او بد است، خوار شمردی؟ تو اوریای حیثی را به شمشیر زدی و زنش را برای خود به زنی گرفتی. و اوریای به شمشیر عمّونیان کشتی. پس حال، شمشیر از خانهٔ تو هرگز دور نخواهد شد، زیرا مرا خوار شمردی و زن اوریای حیثی را برای خود به زنی گرفتی.“ خداوند چنین می‌گوید: ”اینک من از میان اهل خانه‌ات بدی بر تو خواهم آورد. زنانت را در برابر دیدگانت گرفته، به همسایه‌ات خواهم داد، و او در روز روشن با زنان تو خواهد خوابید. زیرا تو در نهان چنین کردی، ولی من این کار را در برابر تمامی اسرائیل و در روز روشن خواهم کرد.“» آنگاه داوود به ناتان گفت: «به خداوند گناه ورزیده‌ام.» ناتان به داوود گفت: «خداوند نیز گناهت را زوده و نخواهی مرد. اما چون با این عمل خود سبب شده‌ای که دشمنان خداوند او را کفر گویند، طفلی که برایت زاده شده، به‌یقین خواهد مرد.» سپس ناتان به خانهٔ خود رفت. (2 سموئیل 12: 1-15)

کتاب مقدس در باب‌های بعدی به ما نشان می‌دهد که چگونه گناه داوود، در دسر ها و فجایع بسیار، در خاندان او پدید آورد. اما کلام خدا همچنین می‌گوید: «جایی که گناه افزون شد، فیض بی‌نهایت افزونتر گردید.» (رومیان 20: 5) از این رو امروز در وقت باقیمانده، خواهیم دید که چگونه خدا فیض خود را به داوود نشان داد و تمام گناهان او را بخشید.

چرا خدا گناهان داوود را بخشید؟ آیا شنیدید که داوود پس از اینکه ناتان به او گفت: «آن مرد تو هستی!» چه پاسخی داد؟ نبی خدا- ناتان- آنقدر شجاعت داشت که این را به پادشاه اسرائیل بگوید. پاسخ داوود به ناتان چه بود؟ آیا او همچون دیگر پادشاهان، ناتان را به زندان انداخت و یا او را اعدام کرد؟ آیا داوود سعی کرد گناهان خود را توجیه کند و بگوید: «خدا می‌خواست چنین شود!» یا «خدا نیکوست، شاید به کارهای خوب من نگاه کند و مرا ببخشد!»؟ آیا داوود به ناتان چنین پاسخی داد؟ خیر، داوود چنین پاسخی نداد! پس پاسخ داوود چه بود؟ داوود گفت: «من گناه کرده‌ام!»، «به خداوند گناه کرده‌ام!»

برای درک بهتر اعتراف داوود به گناهش، آنچه را که خود داوود در مزامیر نوشت - پس از اینکه ناتان نبی او را به‌خاطر گناهش با بتشیع توبیخ کرد، بخوانیم. داوود در مزمور پنجاه و یکم گفته است:

«خدایا، بر حسب محبت خود مرا فیض عطا فرما! بر حسب رحمت بیکران خویش نافرمانیهایم را محو ساز. مرا از تقصیرم به تمامی شستشو ده، و از گناه مرا طاهر کن! زیرا من از نافرمانیهای خویش آگاهم، و گناهم همیشه در نظر من است. به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده‌ام، و آنچه را که در نظرت بد است به عمل آورده‌ام. از این رو چون سخن می‌گویی، بر حقی، و چون داوری می‌کنی، بی‌عیبی! براستی که تقصیرکار زاده شده‌ام، و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آبستن شد! اینک به راستی در قلب مشتاقی، و در باطنم، مرا حکمت می‌آموزی. با زوفا پاکم کن که طاهر خواهم شد، شستشویم کن که از برف سفیدتر خواهم شد. خدایا، دلی طاهر در من بیافرین، و روحی استوار در من تازه بساز. قربانیهای پسندیدهٔ خدا روح شکسته است؛ خدایا، دل شکسته و توبه‌کار را خوار نخواهی شمرد.»

داوود این‌گونه توبه کرد. او به خاطر گناهش بسیار گریه کرد. او در مقابل خدا، دلی شکسته و خوار داشت. داوود همچون کسانی نبود که مذهب دارند، ولی همچنان به گناه خود ادامه می‌دهند. مسلماً داوود در دام گناه گرفتار شده بود؛ اما نمی‌توانست در آن زندگی کند، و می‌دانست که «خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست.» (اول یوحنا 1: 5)

خدا پس از توبه‌ی داوود، از دهان ناتان نبی به او چه گفت؟ آیا خدا به او گفت: «برو کمی کار خوب انجام بده تا گناهانت را ببخشم!»؟ خیر، خدا چنین نگفت! ناتان تنها به او گفت: «خداوند نیز گناهت را زدوده و نخواهی مرد»!

پس از آن داوود در مورد سعادتِ مردی که، خدا گناهش را بخشیده، اما نه بر حسب اعمالش، در مزامیر چنین نوشت: «خوشا به حال آنان که خطاییشان آمرزیده شد و گناهانشان پوشانیده گردید. خوشا به حال آن که خداوند گناه وی را به حسابش نگذارد!» (مزمور 1:32، 2؛ رومیان 7:4-8) بله، خدا داوود را بخشید و او را عادل محسوب کرد! البته این بدان معنا نیست که خدا، فجایعی را که گناه داوود به وجود آورد، از پیش روی او برداشت؛ مقصود این است که، در روز داوری، خدا، گناهان داوود را به یاد نخواهد آورد. او تمام گناهان او را از دفترش پاک کرد!

چگونه خدا می‌تواند چنین بکند؟ چگونه خدا می‌توانست تمام گناهان داوود را ببخشد، اما همچنان داوری عادل بماند؟ آیا خدا می‌توانست به‌همین سادگی، تمام گناهان داوود را ببخشد؟ خیر! خدا يك داور عادل است، و نمی‌تواند چشمان خود را به روی گناهان بنی‌آدم ببندد. پس چگونه خدا می‌توانست داوود را ببخشد، و در عین حال عدالت خود را نیز نادیده نگیرد؟

آیا به یاد دارید که داوود پس از اینکه در حضور خدا به گناهش اعتراف کرد، چه کرد؟ او چنین دعا کرد: «مرا از تقصیرم به تمامی شستشو ده، و از گناهم مرا طاهر کن!..... یا زوفا پاکم کن که طاهر خواهم شد، شستشویم کن که از برف سفیدتر خواهم شد!» (مزمور 2:51 و 7) خدا به بنی‌اسرائیل فرمان داده بود که شاخه‌ای از گیاه زوفا بردارند و خون قربانی‌ها را با آن بپاشند. خون پاشیده شده، تصویری بود از قربانی نجات‌دهنده‌ی موعود، که به خواست و اراده‌ی خود می‌مرد و خون خود را به‌عنوان کفاره‌ی گناهان پرداخت می‌کرد.

خدا می‌توانست داوود را ببخشد؛ زیرا داوود توبه کرده بود و ایمان داشت که قدرتِ خدا در عمل نجات‌دهنده‌ی موعودِ قادر، می‌تواند او را پاک سازد. احتمالاً داوود در حضور خدا چنین دعا کرد: «ای خدای من، برای گناهانم غم و اندوهی در دل من است و خواهش می‌کنم مرا ببخش! می‌دانم که می‌توانی گناهانم را ببخشی، زیرا روزی نجات‌دهنده را که، گناهی در او نیست، خواهی فرستاد و او خود، مجازات گناه مرا تا به ابد متحمل خواهد شد. پس خداوند، بر من رحم کن، من گناهکارم! مرا در خون نجات‌دهنده‌ی قدوس بشوی، و من کاملاً پاک خواهم شد!»

آیا خدا بر حسب رحمت خود، تمام گناهان داوود را بخشید؟ آیا خدا دل داوود را پاک ساخت و او را عادل برشمرد؟ بله. خدا او را پاک کرد و عادل برشمرد! بر چه مبنایی خدا این کار را کرد؟ خدا داوود را بخشید، زیرا او به وضعیت گناه‌آلود خود در برابر خدا اعتراف کرد، و به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده گفته بود، ایمان آورد؛ همان کسی که می‌آمد و مجازات گناه انسان را متحمل می‌شد. ایمانی که داوود به وعده‌های خدا داشت، باعث شد بتواند شادی کند و در مزامیر چنین بنویسد: «خوشا به حال آنان که خطاییشان آمرزیده شد و گناهانشان پوشانیده گردید. خوشا به حال آن که خداوند گناه وی را به حسابش نگذارد!» (مزمور 1:32-2) دوستان عزیز، از اینکه به برنامه‌ی ما گوش دادید، سپاسگزاریم. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی نگاهی خواهیم انداخت به کتاب زیبای مزامیر و خواهیم دید که داوود نبی در مورد نجات‌دهنده‌ی موعود، کسی که مجازات ما را متحمل شد، تا خدا، تا به ابد گناهان ما را ببخشد، چه سخنانی گفته است.....

خدا به شما برکت دهد. به آیه‌ای که داوود در مورد یکی از بزرگترین برکات خدا نوشته است، فکر کنید:

«خوشا به حال آن که عصیان‌ش آمرزیده شد،

و گناهش پوشانیده گردید.

خوشا به حال آن که خداوند خطایی به حسابش نگذارد

و در روحش فریبی نباشد!» (مزمور 1:32-2)

درس پنجاهم
«داوود نبی و مسیح»
مزامیر 21-

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید، برنامه‌ی خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه‌ی «طریق عدالت» را به شما تقدیم می‌کنیم. در چهار درس گذشته، داستان داوود نبی را بررسی می‌کردیم. دیدیم که داوود، يك شبان، نوازنده‌ی چنگ، زمورنویس، سراینده‌ی سرود، دانشجوی کلام خدا، قهرمان جنگها، پادشاه اسرائیل و نبی خدا بود. در درس گذشته دیدیم که، داوود نیز يك گناهکار بود؛ چون کاری انجام داد، که در نظر خدا بسیار ناپسند بود. اما دیدیم که، خدا گناهان داوود را بخشید؛ زیرا داوود با قلبی توبه‌کار، از گناه خود بازگشت و به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده گفته بود ایمان آورد؛ همان نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد تا مجازات گناهان مردم دنیا را متحمل شود.

امروز قصد داریم، بر روی کتابی بسیار زیبا که در وسط کتاب مقدس قرار دارد، تفکر کنیم. آیا نام این کتاب را می‌دانید؟ این کتاب مزامیر است. خدا در يك دوره‌ی زمانی چند صد ساله، انبیاء گوناگونی همچون موسی، سلیمان، اَصاف و بنی‌قورح را به کار گرفت تا مزامیر را بنویسند. اما سهم داوود در نگارش مزامیر، بیشتر از دیگران است. امروز قصد داریم در دو زمور اول، تفکر و تعمق کنیم. اولین سرود در مورد دو گروه از مردم سخن می‌گوید: کسانی که در طریق عدالت راه می‌روند، و کسانی که در طریق شرارت سیر می‌کنند. در زمور اول نوشته شده است:

«خوشا به حال کسی که در مشورت شریران گام نزند و در راه گنهکاران نایستد و در محفل تمسخرگران ننشیند؛ بلکه رغبتش در شریعت خداوند باشد و شبانه‌روز در شریعت او تأمل کند. او بسان درختیست نشانده بر کناره‌ی جویبار، که میوه‌ی خویش در موسمش آرد به بار، و برگش نیز پژمرده نشود، و در هر آنچه کند کام یابد. لیکن چنین نیستند شریران، بلکه همچو کاهند که دست باد می‌راندشان. پس شریران را در داوری تاب ایستادن نیست و نه گنهکاران را در جمع پارسایان. زیرا خداوند راه پارسایان را می‌پاید، اما طریق شریران به نابودی می‌انجامد.»

در اینجا طریق کسانی را که مبارك هستند، و کسانی را که، روزی هلاك خواهند شد، می‌بینیم. هرکسی می‌خواهد که برکت بگیرد. هیچ‌کس نمی‌خواهد هلاك شود. خدا می‌خواهد همه برکت یابند. اما شما باید از طریق راهی که خدا مقرر کرده است، نزد او روید. این راه برکت چیست؟ اولین سرود مزامیر آن را به دو شکل بیان می‌کند، اول اینکه: راه کسانی را که کلام خدا را استهزاء می‌کنند، در پیش نگیرید. دوم: بر کلام خدا تفکر کنید؛ با این هدف که آن را درك کنید، به آن ایمان بیاورید، و راه نجاتی را که خدا مقرر کرده است بپذیرید.

اگر به طریق عدالت خدا ایمان آورید و از آن پیروی کنید، کتاب مقدس می‌گوید شما «مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهید بود که میوه‌ی خود را در موسمش می‌دهد؛» زندگی شما، در خدا برقرار می‌شود و در موسم خود میوه خواهد داد؛ میوه‌هایی همچون محبت، شادی و سلامتی. اما اگر طریق عدالت خدا را در پیش نگیرید، مثل کاه خواهید بود که باد آن را پراکنده خواهد کرد.

اکنون بیایید به سرود دوم در مزامیر بپردازیم. در این باب خدا به داوود الهام بخشید تا در مورد نجات‌دهنده‌ای بنویسد که باید به این دنیا می‌آمد. پس بیایید به‌دقت به پیامی که خدا، توسط قلم نبی خود- داوود- به ما داده است، گوش دهیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«از چه سبب قومها می‌شورند و ملتها به عبث تدبیر می‌کنند؟ پادشاهان زمین به صف می‌شوند و فرمانروایان به مشورت می‌نشینند، بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او؛ که «بیایید بندهایشان بگسلیم و زنجیرهایشان از خود بیفکنیم.» آن که در آسمانها جلوس کرده، می‌خندد؛ خداوندگار ریشخندشان می‌کند. آنگاه در خشم خویش بدیشان سخن خواهد گفت، و به غضب خویش ایشان را هراسان خواهد ساخت. خواهد گفت: «من پادشاه خود را نصب کرده‌ام، بر کوه مقدسم صهیون.» و حال، من حکم را باز می‌گویم، خداوند مرا گفته است: «تو پسر

من هستی؛ امروز من تو را مولود ساخته‌ام. از من بخواه، که ملتها را میراث تو خواهم گردانید و کرانه‌های زمین را مُلک تو خواهم ساخت. به عصای آهنین ایشان را خواهی شکست (بر ایشان حکم خواهی راند). و همچون کوزه کوزه‌گر خُردشان خواهی کرد. پس حال خردمند باشید، ای شاهان، و ادب شوید، ای فرمانداران جهان. خداوند را با ترس عبادت کنید و بالرز به وجد آید. پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید، و در راه هلاک شوید، زیرا خشم او به دمی افروخته می‌شود. خوشا به حال همه آنان که به او پناه می‌برند.» (مزمور 2)

آیا می‌دانید خدا در باب دوم کتاب مزامیر، چه چیزی را آشکار کرده است؟ این اعلان بسیار مهم است. خدا در این سرود، سه اسم از اسامی نجات‌دهنده را نام می‌برد؛ نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد تا بنی‌آدم را نجات دهد. آیا این اسامی را شنیدید؟ این اسامی عبارتند از: مسیح، پادشاه، و پسر. بیائید به این سه اسمی که خدا برای اشاره به نجات‌دهنده دنیا، به کار می‌برد کمی فکر کنیم.

1. می‌بینیم که خدا نجات‌دهنده را «مسیح» می‌نامد. مسیح، يك واژه عبری و به معنای برگزیده‌ی خدا (یا مسح شده‌ی خدا) است. خدا با این نام می‌خواهد به فرزندان آدم اعلام که، هر کسی باید به نجات‌دهنده ایمان بیاورد و او را بپذیرد؛ زیرا او تنها کسی است که خدا برگزید، تا نجات‌دهنده و داور دنیا باشد. اما، خدا در سه آیه‌ی اول این سرود، پیشگویی می‌کند که بنی‌آدم، مسیحی را که قرار بود به دنیا بفرستد، رد می‌کنند. بیائید این آیات را دوباره بخوانیم.

«از چه سبب قومها می‌شورند و ملتها به عیث تدبیر می‌کنند؟ پادشاهان زمین به صف می‌شوند و فرمانروایان به مشورت می‌نشینند، بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او؛ که «بیایید بندهایشان بگسلیم و زنجیرهایشان از خود بیفکنیم.» (مزمور 1:2-3)

چرا مردم دنیا نمی‌خواهند مسیحی را که خدا فرستاد، بپذیرند؟ آنها مسیح را رد می‌کنند، زیرا او قدوس است؛ به گناه آلوده نشده است؛ کتاب مقدس به ما می‌گوید: «زیرا هر آن که بدی را به جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد.» (یوحنا 3:20) پس خدا در این آیات پیشگویی می‌کند که، چگونه یهودیان و امت‌های دنیا با یکدیگر دسیسه خواهند کرد، تا انسان قدوسی که خدا برگزیده بود، تا نجات‌دهنده و داور دنیا باشد، از میان بردارند. اما خدا می‌دانست که این انسانهای شریر، قصد انجام چه کاری را دارند. خدا نقشه‌های خبیث انسان‌ها را به کار گرفت، تا نقشه‌ی پاك و عالی خود را برای نجات گناکاران به انجام برساند. به‌همین دلیل است که می‌خوانیم: «آن که در آسمانها جلوس کرده، می‌خندد؛ خداوندگار ریشخندشان می‌کند.» (مزمور 4:2) از این رو، اولین نامی که خدا در این باب به نجات‌دهنده نسبت می‌دهد، مسیح است. شاید جالب باشد که بدانید، نام عبری مسیح، همان واژه‌ی یونانی Christ است. که آن هم به معنای «برگزیده‌ی خدا» است.

2. نام دوم پادشاه است. مسیح پادشاه نیز است. خدا توسط این نام می‌خواهد همه بدانند که، مسیح در پایان داور و حاکم دنیا خواهد بود؛ علی‌رغم اینکه، اکثر مردم دنیا او را رد می‌کنند. در روز بزرگ داور، هرکسی در مقابل او زانو خواهد زد؛ زیرا او تنها کسی است که خدا انتخاب کرد تا شاه شاهان، رب‌الارباب باشد. در نتیجه، مسیح هم نجات‌دهنده و هم داور شما خواهد بود؛ زیرا چه بخواهید چه نخواهید، او پادشاهی است که خدا برگزید که تا ابدالابد سلطنت کند!

3. سوم، همان‌طور که خواندیم، خدا در این باب نام دیگری نیز به مسیح نسبت می‌دهد. این نامی است که ما باید به‌دقت آن را بررسی کنیم. این نام «پسر» است. پیش از اینکه شرح دهیم که این واژه به چه معنایی است، باید به خاطر داشته باشید که هرآنچه داوود در مزامیر نوشت، با حکمتی که خدا به او عطا کرده بود نوشت. همچنین باید به‌خاطر بسپاریم که در نوشته‌های انبیاء، فهم برخی مطالب دشوار است؛ اما این موضوع نمی‌تواند حقیقت آنها را زیر سؤال ببرد! خدا در کلام خود به ما هشدار داده است: «نامه‌های او شامل مطالبی است که درکش دشوار است و جاهلان و سست‌مایگان تحریفش می‌کنند، همان‌گونه که با دیگر نوشته‌های مقدس چنین می‌کنند، و این موجب هلاکشان خواهد شد!» (2 پطرس 3:16) نادانی يك فاجعه است، مخصوصاً اگر در مورد مسیحی باشد که خدا برگزید، تا فرزندان آدم را از هلاکت ابدی برهاند! ضرب‌المثلی می‌گوید: «پیش از آنکه پی ببری، جهل تو را خواهد کشت!» بیائید درحالی‌که این مفهوم را به ذهن خود می‌سپاریم، درباره‌ی نامی که خدا به مسیح نسبت داده است، فکر کنیم.

حال بیائید به مزمور دوم بازگردیم. در آیه‌ی هفت می‌خوانیم که مسیح می‌گوید: «خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی؛ امروز من تو را مولود ساخته‌ام.» (مزمور 7:2) آیا شنیدید که خداوند به مسیح چه

گفت؟ او گفت: «تو پسر من هستی.... امروز تو را مولود ساخته‌ام». آیا می‌دانید چرا خدا، مسیح را پسر خود نامید؟ آیا می‌دانید این نام به چه معنا است؟ امیدواریم که شما برداشت اشتباهی از این نام نداشته باشید. مقصود این نیست که خدا همسری برای خود اختیار کرده و از او صاحب فرزندی شده است! حاشا! چنین فکری کُفر است! خدا روح است و مانند انسان بچه‌دار نمی‌شود.

پس، چرا خدا به مسیح گفت: «تو پسر من هستی»؟! خدا را شکر می‌کنیم، زیرا خدا خود علت را گفته است. آنقدر وقت نداریم که بتوانیم ساعتها درباره‌ی این موضوع صحبت کنیم؛ اما دوست داریم از نوشته‌های انبیاء، سه دلیل بیاوریم که چرا خدا مسیح را پسر خود نامیده است.

اول آنکه باید بدانید خدا به این دلیل مسیح را پسر خود نامید که مسیح از بالا آمد، یعنی از آسمان. هر کسی که به نوشته‌های انبیاء ایمان دارد، می‌داند که مسیح از انسان متولد نشد، بلکه از حضور خدا آمد. همان‌طور که می‌دانید، مسیح پدر زمینی نداشت. اما در مورد وجود جسمی مسیح، باید بگوییم که او از نسل داوود بود؛ زیرا مسیح از مریم باکره متولد شد و مریم از نسل داوود پادشاه بود. اما در مورد پدر مسیح، باید گفت که او به‌طرز منحصر به فردی از روح خدا مولود شد. به همین دلیل است که خدا می‌تواند درباره‌ی او بگوید: «تو پسر من هستی امروز تو را مولود ساخته‌ام»!

دومین دلیل این است که خدا مسیح را پسر خود نامید، زیرا کتاب مقدس می‌گوید: خدا و مسیح، يك و یژگی مقدس دارند. هم‌چون پدر و پسر. نجات‌دهنده‌ی موعود باید پاك و قدوس باشد، همان‌طور که خدا پاك و قدوس است. ما نمی‌توانیم در مورد این موضوع توضیح بسیار دهیم، اما اگر به وقایع انجیل نگاهی بیندازیم، خواهیم دید که مسیح پسر آدم نبود که به گناه آلوده شود! همان‌طور که دیدیم، حتی بزرگترین پیامبران هم گناه کردند. اما مسیح، هرگز گناه نکرد. او همیشه اراده‌ی خدا را انجام داد. لازم بود که مسیح بدون گناه باشد، زیرا او به دنیا آمد تا گناهکاران را از گناه نجات بخشد! مگر می‌شود کسانی که خود بدهکارند، بدهکاری دیگران را بپردازند؟ نه هرگز! کتاب مقدس او را «بی‌عیب، پاک، جدا از گناهکاران، و فراتر از آسمانها» می‌نامد. (عبرانیان 26:7) بله، نجات‌دهنده قدوس بود؛ همان‌طور که خدا او را قدوس فرستاده بود! به همین خاطر است که خدا ایا نداشت از اینکه او را پسر خود بنامد.

سوم، باید بدانیم خدا، از این‌جهت مسیح را پسر خود نامید، تا او را از تمام انبیاء متمایز سازد. دیدیم که ابراهیم «دوست خدا» نامیده شد. موسی «مرد خدا» نام داشت. خدا در مورد داوود گفت: «مردی موافق دل خود یافتم!» اما خدا درباره‌ی کدام نبی گفت: «تو پسر من هستی امروز تو را مولود ساخته‌ام»؟! این نام، تنها به مسیح نسبت داده شد؛ زیرا مسیح تنها کسی بود که از آسمان آمد، از باکره متولد شد، و به گناه آلوده نبود و نشد.

شنوندگان عزیز، آیا مسیح، پادشاهی که خدا او را پسر خود نامید، می‌شناسید؟ خدا می‌خواهد همه او را بشناسند؛ به او گوش دهید، به او ایمان داشته باشید و او را بپذیرید. به همین خاطر است که داوود این باب را با این سخنان به پایان می‌رساند:

«پس حال خردمند باشید ای شاهان! و ادب شوید، ای فرمانداران جهان! خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز به وجد آیید! پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید، و در راه هلاک شوید، زیرا خشم او به دمی افروخته می‌شود! خوشا به حال همه آنان که به او پناه می‌برند.» (مزمور 102:12-10)

در اینجا برنامه‌ی ما به پایان می‌رسد. به یاری خدا در برنامه‌ی بعدی، به بررسی سرود دیگری که داوود نبی در کتاب مزامیر سروده است، خواهیم پرداخت.....
خدا به شما برکت دهد. بر آنچه داوود در کتاب مزامیر نوشته است، تفکر و تعمق کنید:

«پس حال خردمند باشید ای شاهان! و ادب شوید، ای فرمانداران جهان! خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز به وجد آیید! پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید، و در راه هلاک شوید، زیرا خشم او به دمی افروخته می‌شود! خوشا به حال همه آنان که به او پناه می‌برند.» (مزمور 102:12-10)

Lesson 51 More from the Psalms. (Psalm 22)

درس پنجاهویکم «درس‌های دیگری از مزامیر» (مزمور 22)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه‌ی «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

دفعه‌ی قبل، فصل‌های اول کتاب مزامیر را با هم بررسی کردیم؛ چقدر خوب بود که وقت بیشتری داشتیم تا در برنامه‌ی خودمان، تمام قسمت‌های این کتاب ارزشمند را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دادیم؛ اما چون این کتاب دارای صدوپنجاه فصل است، پس این کار عملاً امکان ندارد.

اما قبل از آنکه این کتاب را تمام کنیم، می‌خواهیم باهم یکی دیگر از سروده‌هایی را که خدا در دل داوود نبی گذاشته است، بررسی کنیم. فصل بیست‌ودوم کتاب مزامیر، بسیار مهم است؛ زیرا درباره‌ی پیش‌گویی چگونگی مرگ مسیحای موعود، با دردی جانکاه، برای پرداختن کفاره‌ی گناهان تمام فرزندان آدم، سخن می‌گوید. در این فصل، داوود که تقریباً هزار سال پیش از آمدن مسیحای موعود می‌زیسته، حدود 30 رخدادی را که می‌بایست در روز مرگ مسیحای موعود اتفاق افتد، پیش‌گویی می‌کند. هنگامی‌که ما انجیل را، که داستان مسیحای موعود است مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که تمام آنچه که نبی خدا پیش‌گویی کرده بود، دقیقاً اتفاق افتاده است. به علاوه، می‌توانیم مطمئن باشیم که این سروده از فکر يك انسان تراوش نکرده است، بلکه از فکر خدا بیرون آمده است. تنها خدا می‌تواند آینده را با چنین دقتی پیش‌گویی نماید.

حال اجازه دهید تا به آنچه که داوود نبی در مزمور بیست‌ودو نوشته است، گوش دهیم. در این فصل، داوود، افکاری را که در ذهن مسیحا، در روزی که خورش را برای کفاره‌ی گناهان انسان می‌ریخت، شرح می‌دهد. او چنین می‌گوید: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی و از نجات من و سخنان فغانم دوری؟ اما تو قدوسی، ای که بر سرودهای ستایشی اسرائیل جلوس فرموده‌ای. اما من کرمی بیش نیستم و انسان نی! عار آدمیانم و تحقیرشده قوم! همچون آب ریخته می‌شوم، و استخوانهایم جملگی از هم گسیخته است. دل من چون موم در اندرونم گداخته شده است. قوتم چون تکه سفالی، خشکیده است؛ و زبانم به کامم چسبیده! مرا به خاک مرگ نشانده‌ای. سگان مرا احاطه کرده‌اند؛ دسته اوباش گردم حلقه زده‌اند؛ دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند!» دوستان عزیز، آیا توجه کردید که داوود نبی، درباره‌ی مسیحا چه نوشته است؟ هزار سال پیش از آمدن مسیحا به جهان، داوود می‌نویسد که: «دسته اوباش گردم حلقه زده‌اند؛ دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند!» داوود نبی، با این کلمات پیش‌گویی می‌کند که چگونه فرزندان آدم با میخ‌کوب کردن مسیحا بر صلیب، دست‌ها و پاهای او را سوراخ می‌کنند. چرا داوود در این مزمور می‌نویسد که شیران، دست‌ها و پاهای مسیحا را سوراخ می‌کنند؟ چرا می‌بایست مسیحا با آن وضع دردناک بمیرد؟ چرا خدا باید به انسان‌ها اجازه می‌داد تا احیاء کننده‌ی قدوسی را که او فرستاده بود، به قتل رسانند؟ کلام خدا پاسخ این سؤال را به ما می‌دهد. لازم بود که نجات‌دهنده با چنان درد وحشت‌ناکی بمیرد، تا بتواند جای ما را بگیرد و شریک دردها و غم‌های ما شود و مجازات ما را بر خودش حمل نماید. از آن‌جا که مزد گناه، مرگ و هلاکت ابدی در جهنم است، لازم بود که مسیحای موعود، سختی و عقوبت جهنم را چشیده و تجربه نماید، تا مجازات گناهی را که ما مستحق آن بودیم، از ما بردارد. خدا در فیض و رحمانیت خود، تصمیم گرفت تا نجات‌دهنده‌ای را به جهان بفرستد که به گناه، آلوده نبود و با اراده‌ی آزاد خود، قصد فرمود تا مرگ بشر را بچشد و بیازماید. (رجوع شود به رساله‌ی عبرانیان 2: 9). این‌طور خدا می‌توانست بدون آنکه عدالتش خدشه‌دار گردد، راه و مسیر حیات جاودان و آمرزش گناه را برای فرزندان آدم بگشاید! مسیحای موعود، جریمه و تاوان گناهان ما را پرداخت. مرگ مسیحای عادل، دلیل آن است که خدای عادل می‌تواند، هرکس را که به او ایمان دارد، عادلانه دوری کند.

آنچه که داوود درباره‌ی مرگ مسیحا می‌نویسد، به راستی شگفت‌انگیز است! هزار سال پیش از آنکه مسیحا به دنیا بیاید، داوود جزئیات درد و رنج و مرگ مسیحا بر صلیب را نوشته است. لازم است بدانیم که، رومی‌ها نخستین ملتی بودند که مرگ دردناک صلیب را ابداع کردند و جالب اینکه، زمانی‌که داوود درباره‌ی مرگ مسیحا

Lesson 51

More from the Psalms. (Psalm 22)

پیش‌گویی می‌نمود، هنوز روم و رومی‌ها وجود نداشتند و کسی نمی‌دانست که سوراخ شدن دست و پا و مرگ دردناک بر صلیب، به چه معنا است. اما خدا پیام مرگ مسیحا را در ذهن داوود گذاشت و به او الهام فرمود که در مزمور، برای اطمینان ما بنویسد که مرگ مسیحا، نقشه و برنامه‌ی خدا برای نجات ما از تاوان و جریمه‌ی گناه بوده است. پیام این فصل از کلام خدا، بسیار روشن است؛ اما هرکسی، این پیام خدا را، نمی‌پذیرد. تا به امروز، بسیاری هستند که از نوشته‌های داوود درباره‌ی مرگ مسیحا، ایراد می‌گیرند و آن را قبول نمی‌کنند. این افراد ادعا می‌کنند که خدا نمی‌تواند اجازه داده باشد که مسیحای موعودش با چنان مرگ دردناک و شرم‌آوری هلاک شود! اما واقعیت این است که این اشخاص، نسبت به پیام کلام خدا و انبیاء او و برنامه‌ی خدا برای رستگاری بشر، نادانی می‌ورزند و از آن غافل و البته متضرر می‌شوند. دوستان عزیز شنونده، مواظب باشید که از راه نجات خدا غافل نشوید! در رساله به عبرانیان 2: 3 چنین نوشته شده است: «پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر چنین نجاتی عظیم را نادیده بگیریم؟». همچنین در رساله اول پولس رسول به قرنتیان 1: 18 می‌خوانیم: «زیرا پیام صلیب برای آنان که هلاک می‌شوند جهالت است، اما برای ما که نجات می‌یابیم قدرت خداست.»

حالا بیایید به آنچه که در این مزمور، درباره‌ی وقایع روز مصلوب شدن مسیحا نوشته شده است، نگاهی دقیق‌تر بیندازیم. اگر این مزمور را به‌دقت بخوانیم، متوجه خواهیم شد که تمام کلماتی که داوود به‌کار می‌برد، درست پیش‌بینی همان وقایعی است که برای مسیحا و در روز مصلوب شدنش اتفاق افتاد. این وقایع، در انجیل هم ذکر شده است و می‌توان به‌عنوان مثال به انجیل متی 27: 35-40 مراجعه کرد. در این انجیل نوشته شده است: «هنگامی که او را بر صلیب کشیدند، برای تقسیم جامه‌هایش، میان خود قرعه انداختند و در آنجا به نگرهانی او نشستند. نیز، تقصیرنامه‌ای بدین عبارت بر لوحی نوشتند و آن را بر بالای سر او نصب کردند: «این است عیسی، پادشاه یهود.» دو راهزن نیز با وی بر صلیب شدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او. رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگوین می‌گفتند: «ای تو که می‌خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را بازسازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدایی از صلیب فرود بیا!»

انجیل نیز وقایعی را که اتفاق افتاده بود و همان تحقق پیش‌گویی نبی خدا بود، به‌دقت ثبت می‌کند. همچنین می‌دانیم که مسیحا به‌شدت تشنه بود و درد و رنج عظیمی را در جسم و روحش احساس می‌کرد، که داوود آن را نیز، تحت الهام خدا نوشته است. شاید این سؤال برای شما عزیزان پیش آمده باشد که، چرا مسیحا روی صلیب فریاد می‌زند: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی و از نجات من و سخنان فغانم دوری؟» باز هم کتاب مقدس پاسخ ما را می‌دهد. زیرا خدا آن قدر پاك و مقدس است که نمی‌تواند گناه را تحمل نماید. این را نیز داوود نوشته است: «اما تو قدوسی، ای که بر سرودهای ستایشی اسرائیل جلوس فرموده‌ای.» خدا باید از مسیحا روی برمی‌گرداند، چون او روی صلیب می‌خکوب شده بود، و تاوان و کفاره‌ی گناهان تمام انسان‌ها را بر خودش گرفته بود. ببینیم که در رساله‌ی دوم پولس به قرنتیان 5: 21 چه نوشته شده است: «او کسی را که گناه را شناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم.»

جلال بر خدا! داوود در نوشته‌های خودش، خبری بسیار خوش را نیز، برای ما پیش‌گویی کرده است! او در مزمور 16: 10، 11-چنین نبوت کرده است: «زیرا جانم را در هاویه و نواهی نهاد، و نواهی گذاشت سرسپرده تو فساد را ببیند. تو راه حیات را به من خواهی آموخت؛ در حضور تو کمال شادی است، و به دست راست تو لذتها تا ابدالآباد!»

در این نوشته‌ها، داوود نبی، پیش‌بینی کرده است که چگونه خدا تصمیم گرفته و برنامه‌ای را طرح فرموده تا مسیحای موعود را از قبر و دنیای مردگان برخیزاند و این امکان را فراهم نماید تا هرکس که بر او ایمان آورد، همیشه با او در حضور قدوس خدا زندگی نماید! در رساله‌ی اول پولس رسول به قرنتیان 15: 43-، چنین نوشته شده است: «...اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد، و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوم از مردگان برخاست.»

داوود نبی، همچنین پیش‌گویی کرده بود که پس از برخاستن مسیحا، خدا او را به آسمان خواهد برد و به او خواهد فرمود که به دست راست او بنشیند تا روزی که دوباره مسیحا باز آید و تمام جهان را برحسب عدالتش، داوری فرماید. (مزمور 110: 1). در آیات پایانی مزمور بیست‌ودو، داوود چنین می‌گوید: «همه کرائه‌های زمین به یاد آورده، نزد خداوند بازگشت خواهند کرد. همه طوایف قومها در حضور او پرستش خواهند نمود. ...

Lesson 51

More from the Psalms. (Psalm 22)

آیندگان در خدمت او خواهند بود؛ و به نسلهای بعدی دربارهٔ خداوندگار خبر خواهند داد. و آنان به قومی که در آستانهٔ تولدند، عدالت او را اعلام خواهند کرد، و خواهند گفت که او این را کرده است.»

این مزمور، با خبر از کاری که مسیحای موعود انجام داده است، به پایان می‌رسد. حال ممکن است سؤال پیش آید که او چه کاری کرده است؟ بلی دوستان عزیز، کلام خدا می‌فرماید که او به جای ما گناهکاران مجازات شده است، تا ما نجات بیابیم! او تحقق وعدهی خدا، به آدم و حوا بود که احیاء را برای نسل بشر، به ارمغان آورد تا آنان از توان و جریمه‌ی گناهانشان خلاصی یافته و در پیشگاه خدا، پارسا و پاک محسوب گردند. مسیحای موعود، فدا شد تا قربانی نهایی برای گناه تمام بشر باشد. مرگ مسیحا، نقطه‌ی پایان و کمال بر قربانی‌های حیوانات، به جهت کفاره‌ی گناهان بشر بود. همچنان‌که قوچی به جای اسحاق قربانی شد، مسیحا هم برای ما و به جای ما، مجازات مرگ را بر خود پذیرفت! این پیام خوش خدا، برای تمام انسان‌ها است: مسیحا به جای ما مرد! به او ایمان آورید تا از داوری و مجازات عادلانه‌ی خدا رهایی یابید! راه رستگاری برای همه انسان‌ها به اندازه‌ی کافی فراخ و گسترده است. کافی است که به او ایمان آورید. به همین دلیل است که مسیحا درست پیش از مرگش بر صلیب، فریاد زد: «تمام شد!» (انجیل یوحنا 19: 30). و خدا با برخیزانیدن مسیحا در روز سوم، قربانی کامل او را پذیرفت و عدالت وی را به حساب ما منظور فرمود. و ما می‌توانیم با مطالعه‌ی انجیل، که مژده‌ی شیرین خدا برای ما است، از تمام این جزئیات آگاه شویم.

به هر حال می‌توانیم به خاطر آوریم که هزار سال پیش از تولد عیسی مسیح، داوود نبی پیش‌بینی کرده بود که گناهکاران، دست‌ها و پاهای مسیحا را سوراخ می‌کنند! و لازم است که فراموش نکنیم که مسیحای موعود برای آمرزش گناهان من و شما و همه انسان‌ها، آن مرگ دردناک را متحمل شد تا هرکس که به او ایمان آورد هلاک نشود، بلکه زندگی ابدی داشته باشد. مسیحای موعود اجازه داد تا انسان‌های شریر دست‌ها و پاهای او را سوراخ کنند تا اراده‌ی خدا را انجام دهد و محبت خود را به ما آشکار نماید. ببینیم که عیسی خداوند در انجیل یوحنا 10: 18-17، چه می‌فرماید: «پدر، مرا از این رو دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازستانم. هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.»

دوستان خوب شنونده، آیا شما به خدا می‌اندیشید و او را به خاطر مسیحا برای نجات دادن شما از گناهانتان، شکر و تجلیل می‌کنید؟ کلام خدا در انجیل یوحنا 3: 16، می‌فرماید: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» امیدواریم که خدا، آنچه را که در این برنامه مطالعه کردیم، برای شما آشکار فرماید. از شما برای همراهیتان ممنونیم و اگر خدا بخواهد در برنامه‌ی آینده، مطالعه‌ی نوشته‌های انبیاء را دنبال خواهیم کرد و به زندگی پسر داوود نبی، یعنی سلیمان خواهیم پرداخت. خدا شما را برکت دهد تا درک نمایید که چرا داوود با الهام خدا نوشته است: «دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند!» (مزمور 22: 16).

تا برنامه‌ی بعدی، خدای مهربان نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 52

The Prophet Solomon. (1 kings 2 – 10; Psalm 72)

درس پنجاه و دوم

«سلیمان نبی»

(کتاب اول پادشاهان 2-10 و مزمور 72)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه‌ی «راه □ عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

اگر خدا به شما ظاهر شود و بگوید: «آنچه می‌خواهی بطلب و من آن را به تو خواهم داد»، شما چه چیزی را انتخاب می‌کردید؟ عمر طولانی؟ ثروت هنگفت؟ شهرت؟ یا چیزی دیگر؟ روزی خدا به سلیمان، پسر داوود نبی، در رویاء ظاهر شد و همین سؤال را از او پرسید. فکر می‌کنید سلیمان چه چیزی را برگزید؟ برنامه‌ی امروز ما در همین مورد است.

در شش درس گذشته، ما به داستان زندگی یکی از انبیاء خدا، یعنی داوود پرداختیم و چند سروده‌ی او را که به زبور معروف هستند، بررسی کردیم. در درس گذشته دیدیم، او پیش‌گویی کرد که فرزندان شریر آدم، دست‌ها و پاهای مسیحای موعود را سوراخ خواهند کرد و او را خواهند گشت. او همچنین نبوت نموده بود که خدا مسیحا را از مردگان و قبر خواهد برخیزانید. این‌بار داستان پسر داوود، یعنی سلیمان را مطالعه خواهیم کرد. ببینیم که کلام خدا در این مورد چه می‌فرماید. ابتدا از فصل‌های دوم تا دهم کتاب اول پادشاهان، و سپس از مزمور هفتاد و دوم، آیاتی را با هم مطالعه خواهیم کرد. این کلام خدا است با احترام به آن گوش فرا دهید:

«و چون زمان مرگ داوود نزدیک می‌شد، پسر خود سلیمان را امر فرموده، گفت: «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم، پس قوی و دلیر باش، و آنچه را یهوه خدایت از تو می‌طلبد، نگاه دار: در طریقه‌های او گام بردار، و فرایض و فرمانها و قوانین و شهادت او را همان‌گونه که در تورات موسی نوشته شده است حفظ کن، تا در هر کاری که می‌کنی و به هر جا که می‌روی کامیاب شوی. ... آنگاه داوود با پدران خود آرمید و او را در شهر داوود به خاک سپردند. او چهل سال بر اسرائیل پادشاهی کرد؛ هفت سال در جبرون و سی و سه سال در اورشلیم. پس سلیمان بر تخت پدرش داوود بنشست و سلطنتش بسیار استوار شد.» (1 پادشاهان 2: 1-3 و 10-12)

«سلیمان خداوند را دوست می‌داشت و بنا به فرایض پدر خود داوود سلوک می‌کرد، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌کرد و بخور می‌سوزانید. و اما پادشاه برای تقدیم قربانی به جبعون رفت، زیرا مهمترین مکان بلند بود. سلیمان بر مذبح آن هزار قربانی تمام‌سوز تقدیم می‌کرد. شب‌هنگام در جبعون خداوند در خواب بر سلیمان ظاهر شد و گفت: «آنچه را که می‌خواهی به تو بدهم درخواست کن.» سلیمان پاسخ داد: «تو به پدرم داوود که خدمتگزارت بود، محبتی عظیم نشان دادی، زیرا او در حضورت با وفاداری و پارسایی و دلی راست با تو سلوک می‌کرد. و این محبت عظیم را نسبت به او نگاه داشته، پسری به او بخشیدی تا امروز بر تختش بنشیند. و حال، ای یهوه خدای من، تو خدمتگزارت را به جای پدرم داوود پادشاه ساختی. ولی من جوانی کم سن و سال بیش نیستم و خروج و دخول را نمی‌دانم. نیز خدمتگزارت میان قوم برگزیده‌ی تو است، قومی عظیم و چنان کثیر که آنها را نتوان شمرد و حساب نتوان کرد. پس به خدمتگزار خویش دلی فهم عطا کن تا بر قوم تو حکم براند و نیک را از بد تمیز دهد. زیرا کیست که توانایی حکم راندن بر این قوم عظیم تو را داشته باشد؟» این درخواست سلیمان خداوند را خشنود ساخت. پس به او گفت: «چون چنین چیزی از من خواستی، و عمر دراز یا ثروت برای خود نخواستی، و نه جان دشمنانت را، بلکه به جهت خود فهم طلب کردی تا عدالت را تشخیص دهی، اینک مطابق سخنت می‌کنم و تو را دلی حکیم و فهم می‌بخشم آن‌گونه که پیش از تو مانند تو نبوده و پس از تو نیز همچون تو بر نخواهد خاست. و آنچه را نیز که خواستی به تو خواهم بخشید، یعنی هم ثروت و هم شوکت را، تا در همه‌ی روزهایت هیچ پادشاه دیگر با تو به قیاس نیاید. و اگر در طریقه‌های من سلوک نمایی و فرایض و فرامین مرا به جا آوری، همان‌گونه که پدرت داوود سلوک می‌کرد، آنگاه روزهایت را طویل خواهم ساخت.» سلیمان بیدار شد و دریافت خواب دیده است. او به اورشلیم آمده، نزد صندوق عهد خداوند ایستاد و

Lesson 52

The Prophet Solomon. (1 kings 2 – 10; Psalm 72)

قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت و برای تمامی خدمتگزاران خویش ضیافتی بر پا داشت.» (1 پادشاهان 3: 15-3)

«چندی بعد، دو زن بدکاره نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند. یکی از آنان گفت: «سَرورم، من و این زن در یک خانه ساکنیم. او در خانه با من بود که فرزندی بزادم. سه روز پس از زایمانم، این زن نیز بزاد. ما در خانه تنها بودیم و جز ما دو تن، کسی دیگر در خانه نبود. شبانگاه پسر این زن مرد، زیرا بر او خوابیده بود. نیمه‌های شب، کنیز تو در خواب بود که این زن برخاسته، پسر مرا از کنارم برگرفت و بر سینه خود جای داد، و پسر مرده خویش را بر سینه من نهاد. سحرگاهان، چون برخاستم تا پسر مرا شیر دهم، اینک او را مرده یافتم! اما چون در روشنایی صبح به‌دقت بر او نگریدم، دیدم پسری نیست که من زاده بودم.» زن دیگر گفت: «خیر. پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن تو.» ولی زن اول پاسخ داد: «خیر. پسر مرده از آن تو است و پسر زنده از آن من.» و آنان این‌چنین نزد پادشاه سخن می‌گفتند.

آنگاه پادشاه گفت: «یکی می‌گوید، "پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن تو"، و دیگری می‌گوید، "خیر! پسر مرده از آن تو است و پسر زنده از آن من."» پس پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» و شمشیری به حضور پادشاه آوردند. آنگاه گفت: «کودک زنده را به دو نیم کنید، و نیمی را به یک زن و نیم دیگر را به زن دیگر بدهید.» اما زنی که پسر زنده از آن او بود، چون دلش بر فرزندش می‌سوخت، به پادشاه گفت: «سَرورم، تنها می‌کنم کودک زنده را به آن زن بدهید. او را به هیچ روی نگشاید.» ولی زن دیگر گفت: «نه از آن من باشد و نه از آن تو. او را به دو نیم کنید.» آنگاه پادشاه پاسخ داد، گفت: «طفل زنده را به زن نخست بدهید. او را به هیچ روی نگشاید چون این زن مادر او است.» و چون همه اسرائیل خبر حکمی را که پادشاه داده بود شنیدند، از پادشاه ترسان شدند، چون دریافتند که حکمت خدا در اوست تا عدالت را برقرار کند. (1 پادشاهان 3: 16-28)

«و خدا به سلیمان حکمت و فهم بی‌اندازه، و وسعت اندیشه به گسترده‌گی‌های کنار دریا بخشید تا آنجا که حکمت سلیمان از حکمت تمامی مردم مشرق زمین و از تمامی حکمت مصر برتر بود. او از همه آدمیان حکیمتر بود، از ایتان اِزراحی و پسران ماحول، یعنی هیمان و گلکول و دَرَدَع. و آوازه او در میان همه قومهای اطراف گسترده بود. سلیمان سه هزار مثل گفت، و شمار سروده‌هایش یک‌هزار و پنج بود. او از درختان، از سرو آزاد لبنان گرفته تا بوته‌های کوچک زوفا که در شکاف دیوار می‌روید، سخن می‌گفت، و نیز از حیوانات و پرندگان و خزندگان و ماهیان. از میان تمامی قومها، و از همه پادشاهان زمین که آوازه حکمت سلیمان را شنیده بودند، می‌آمدند تا به حکمت او گوش فرا دهند.» (1 پادشاهان 4: 29-34)

سپس کلام خدا می‌نویسد که در آن زمان، ملکه‌ای در سرزمین سبا که سرزمین فعلی یمن است، زندگی می‌کرد که آوازه حکمت و شوکت سلیمان را شنیده بود. او تصمیم گرفت که به اورشلیم آمده و ببیند که آنچه شنیده است، حقیقت دارد یا دروغ است. فاصله‌ی کشور او با اورشلیم، تقریباً دوهزار کیلومتر بود، اما این مانع آن نشد که ملکه‌ی سبا به دیدن سلیمان نیاید. در ادامه‌ی کلام خدا در فصل دهم از کتاب اول پادشاهان، چنین می‌خوانیم: «چون ملکه صبا آوازه سلیمان را در خصوص نام خداوند شنید، آمد تا او را با پرسشهای دشوار بیازماید. او با خدم و حشم بسیار عظیم و شتران حامل ادویه و طلای بسیار و سنگهای گرانبها به اورشلیم درآمد و نزد سلیمان رفت، و هر آنچه در دل داشت به او گفت. سلیمان به تمامی پرسشهای وی پاسخ داد، و مسئله‌ای بر پادشاه پوشیده نبود که از شرح آن برای ملکه عاجز باشد. چون ملکه صبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود و طعام سفره‌اش و جایگاه نشستن صاحبمنصبانش را و طرز خدمت و جامه پیش‌خدمتانش، و ساقیان، و قربانیهای تمام‌سوزی را که در خانه خداوند تقدیم می‌کرد، هوش دیگر در او نماند! پس به پادشاه گفت: «آنچه در سرزمین خود از کلام و حکمت تو شنیده بودم، راست بود. اما آنچه را که می‌گفتند باور نمی‌کردم تا اینکه آمدم و به چشمان خود دیدم، و اینک حتی نیمی از آن نیز به من گفته نشده بود؛ حکمت و سعادت‌مندی تو بس فزونتر از آن است که شنیده بودم. خوشا به حال مردان تو و خوشا به حال خدمتگزارانت که همواره در حضور تو می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند! 9 متبارک باد یهوه خدایت که از تو خشنود بوده، و تو را بر تخت پادشاهی اسرائیل نشانیده است. خداوند از آن جهت که اسرائیل را جاودانه دوست می‌دارد، تو را پادشاه ساخته است تا عدل و انصاف را به جا آوری.» (1 پادشاهان 10: 1-9)

Lesson 52

The Prophet Solomon. (1 kings 2 – 10; Psalm 72)

ما ناچاریم در همین جا توقف کنیم، اما آنچه که کلام خدا درباره‌ی ملکه سبا می‌فرماید؛ در این جا پایان نمی‌باید. کمتر از هزار سال پس از این زمان، مسیحای موعود درباره‌ی ملکه سبا و سلیمان پادشاه چیزهایی می‌فرماید. در انجیل متی 42: 12 چنین نوشته شده است: «ملکه جنوب در روز دآوری با این نسل بر خواهد خاست و محکومشان خواهد کرد، زیرا او از آن سوی دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و حال آنکه کسی بزرگتر از سلیمان اینجاست.» دوستان عزیز، خداوند عیسی می‌فرماید که جستجوی ملکه سبا برای جلال و شکوه سلیمان، تمام آن کسانی را که از جستجوی جلال مسیح، سرپیچی می‌کنند، محکوم می‌نماید. ملکه‌ی سبا هرچه در توان داشت، برای دیدن شکوه سلیمان و شنیدن سخنان خردمندانه‌ی او انجام داد. او چهار هزار کیلومتر سفر کرد تا ببیند آنچه که شینده است، درست است یا عاری از حقیقت است! این يك درس مهم برای همه‌ی ما است. مسیحای موعود از آسمان به زمین آمد که جلال، حکمت و قدرتش، بسیار بیشتر از سلیمان بود و باین حال هنوز بسیاری از فرزندان آدم، نمی‌خواهند جلال او را بشناسند و حقیقت او را درك نمایند! به همین دلیل بود که عیسی خداوند، انسان‌ها را برای کج‌فهمی و بی‌اعتنایی آنان به حقیقت، محکوم فرمود.

دوستان عزیزی که این برنامه را می‌شنوید، آیا شما جلال مسیح آسمانی را درك می‌کنید، یا او را هم‌ردیف دیگر انبیاء قرار می‌دهید؟ آیا می‌دانید که مسیحا به چه معنا است؟ بلی، مسیحا به معنای برگزیده‌ی خدا است. خدا مسیح را برگزیده تا دنیا را نجات بخشد و بر آن دآوری نماید. اما متأسفانه، بسیاری محبت و نجات خدا را ندیده می‌گیرند.

وقت برنامه‌ی ما تقریباً رو به پایان است؛ اما می‌خواهم به شما عزیزان عرض کنم که سلیمان پادشاه، سه کتاب را تحت الهام خدا نوشته است که همه آن‌ها جزو کتب باارزش کلام خدا هستند. این کتاب‌ها عبارتند از: کتاب امثال، کتاب جامعه و کتاب غزل‌غزل‌ها. سلیمان هم مانند پدرش داوود، سرودهایی برای جلال خدا سراییده است که در کتاب مزامیر موجود هستند. اجازه دهید تا مزمر هفتاد و دوم را برایتان در آخر برنامه قرائت کنم که سروده‌ای از سلیمان پادشاه است. او در این سرود، پیش‌بینی کرده است که روزی مسیحای موعود به زمین باز خواهد گشت تا انسان‌ها را به عدالت دآوری فرماید. اجازه دهید تا با روح فروتنی و دعا به این سروده زیبا گوش دهیم: «او قوم تو را به انصاف دآوری کند، و ستم‌دیدگان تو را به عدالت... باشد که از دریا تا به دریا فرمان براند، و از نهر تا به کرانه‌های زمین.... باشد که از دریا تا به دریا فرمان براند، و از نهر تا به کرانه‌های زمین... عمرش دراز باد! باشد که طلای صبا تقدیم او گردد! باشد که مردمان همواره دعاگویش باشند، و تمامی روز برایش برکت بطلبند... باشد که نام او جاودانه پاینده ماند،

و آوازه‌اش، تا آفتاب برمی‌تابد. باشد که قومها جملگی در او برکت یابند، و آنان نیز او را مبارک خوانند. متبارک باد یهوه خدا، خدای اسرائیل! تنها اوست که کارهای شگفت می‌کند. متبارک باد نام شکوه‌مندش تا ابد! تمامی زمین از جلال او آکنده باد! آمین و آمین!»

سلیمان پادشاه، پیش‌بینی کرده بود که روزی تمام مردم جهان در حضور مسیحا که شاه شاهان و داور عادل است، سر تعظیم فرود خواهند آورد. اما خدا از ما می‌خواهد تا همین الان به حضور او آییم و او را بپذیریم! آیا شما حقیقتاً به خدا سرسپرده هستید؟ آیا جلال و اقتدار مسیحای موعود را در زندگی خود شناخته‌اید و آن را پذیرفته‌اید؟ اینک زمان مقبول است که خدا را در زندگی خودتان قبول نمایید. اگر در نوشته‌های انبیاء خدا تفکر نمایید، پی خواهید برد که مسیحا، تنها نجات‌دهنده‌ی انسان است. این را کلام مقدس و عاری از خطای خدا می‌فرماید. در کتاب اعمال رسولان 10: 43، چنین نوشته شده است: «پیامبران جملگی درباره‌ی او شهادت می‌دهند که هر که بدو ایمان آورد، به نام او آمرزش گناهان خواهد یافت.»

دوستان عزیز، سپاسگزاریم که به برنامه‌ی خودتان گوش دادید. به فیض خدا در برنامه‌ی بعدی، درمورد یکی دیگر از انبیاء خدا یعنی ایلیا، که آتش خدا را از آسمان فرو فرستاد، کلام خدا را بررسی خواهیم نمود. خدا شما را برکت مخصوص عطا فرماید تا درك نمایید که چرا در کلام خدا نوشته شده است: «ملکه جنوب در روز دآوری با این نسل بر خواهد خاست و محکومشان خواهد کرد، زیرا او از آن سوی دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و حال آنکه کسی بزرگتر از سلیمان اینجاست.»

تا برنامه‌ی بعدی، شما را به دستان خدای مهربان می‌سپاریم. خدا حافظ شما باد. آمین.

Lesson 53 The Prophet Elijah. (1 kings 6 - 18)

درس پنجاه و سوم

«ایلیای نبی»

(کتاب اول پادشاهان 6(18-)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه‌ی «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

اگر به‌خاطر داشته باشید، در برنامه‌ی قبلی، درباره‌ی سلیمان که پسر داوود است، با هم صحبت کردیم. و از کلام خدا دانستیم که چگونه خدا به سلیمان، حکمت و شکوهی بی‌نظیر داد. در روزگار سلیمان نبی، اورشلیم، زیباترین شهر در تمام دنیا بود. اما زیباترین چیزی که سلیمان بنا نمود، معبدی بود که در شهر اورشلیم برای پرستش خدا ساخت. این معبد جایگزین چادری شد که موسی و بنی‌اسرائیل در بیابان برای عبادت خدا و به‌دستور او بنیاد نهاده بودند. سلیمان، دویست هزار کارگر را برای هفت سال به‌کار گماشت تا آن معبد باشکوه و زیبا را بنا نمایند. امروزه هم می‌توان سنگ‌های بزرگی که سلیمان نبی برای بنای آن معبد به‌کار برده بود را مشاهده نمود. وقتی که کار ساخت معبد به‌پایان رسید، کاهنان به‌عنوان مظهر آن نجات‌دهنده‌ای که باید بیاید و انسان را با خون گران‌بهایش نجات بخشد، هزاران گوسفند و گاو را قربانی کردند و آن معبد را به خدا تقدیم نمودند. پس از انجام آن قربانی‌ها، کاهنان صندوقچه‌ی عهد را آوردند و آن را در مقدس‌ترین مکان معبد گذاشتند. و درست پس از آن‌که ایشان آن مکان را ترك کردند، جلال خدا تمام آن‌جا را پر کرد؛ درست همان‌طوری که جلال خدا خیمه‌ی اجتماعی را که موسی و بنی‌اسرائیل ساخته بودند، مملو ساخته بود. اما با توجه به بقیه‌ی داستان سلیمان، روشن می‌شود که عاقبت، او مانند ابتدایش نبود. جالب این‌جا است که کلام خدا، گناهان انبیاء را مخفی نمی‌فرماید. ببینیم که در کتاب اول پادشاهان 11: 1 و 4، چه نوشته شده است: «و اما سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان اجنبی بسیاری را از موآبیان و عمّونیان و آدومیان و صیدونیان و حیثیان دوست می‌داشت.. آری، در زمان سالخوردگی سلیمان، زنانش دل او را به پیروی از خدایان غیر برگردانیدند، و دل او دیگر همچون دل پدرش داوود با یهوه خدایش کامل نبود.» سلیمان در اواخر عمرش جاهای بلندی را در تپه‌های شرقی اورشلیم برای زنان کافر خود ساخت تا آنان برای خدایان و بت‌هایشان قربانی بگذرانند و آنان را پرستند! و خدا از اینکه سلیمان به کلام حقیقی و زنده خدا پشت کرده بود، خشمگین شد. پس خداوند به سلیمان گفت: «حال که چنین کردی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرموده بودم نگاه نداشتی، من نیز به یقین مملکت را از تو پاره خواهم کرد و آن را به خدمت خواهم داد. اما به خاطر پدرت داوود، در ایام تو این کار را نخواهم کرد، بلکه آن را از دست پسرت پاره خواهم کرد. ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد، بلکه یک قبیله را به خاطر خدمتگزارم داوود و به خاطر اورشلیم که برگزیده‌ام، به پسرت خواهم داد.» (11: 11-13)

کلام خدا به ما می‌فرماید که پس از مرگ سلیمان، بین اقوام و اسباط اسرائیل، جنگ و کشمکش درگرفت. دوازده سبط اسرائیل که فرزندان یعقوب بودند، به دو دسته تقسیم شدند؛ درست همان‌طور که خدا به سلیمان فرموده بود. آنان دیگر يك ملت واحد نبودند، بلکه تبدیل به دو ملت، یعنی اسرائیل و یهودا شده بودند. ده قبیله اسرائیل، در سرزمین‌های شمالی، تشکیل قوم اسرائیل را دادند و قبیله یهودا و قبیله کوچک بنیامین، سلطنت جنوبی یهودا را شکل دادند. یهودا، قبیله داوود و مسیری بود که خدا وعده فرموده بود تا مسیحای موعود از آن به جهان آید. کلام خدا می‌فرماید که این دو سلطنت، چندین پادشاه داشتند. بیش‌تر این پادشاهان، رهبران شریری بودند که به خدا و شریعت او پشت نمودند. و در بین این پادشاهان شریر، یکی از آنان از بقیه شرورتر و پلیدتر بود که نام او آخاب بود و هشتمین پادشاه، پس از سلیمان محسوب می‌شد. کلام خدا در کتاب اول پادشاهان 16: 30، درباره‌ی آخاب چنین می‌فرماید: «آخاب پسر عمّری بیش از تمامی کسانی که پیش از او بودند، در نظر خداوند بدی کرد.» او با زنی به نام ایزابل ازدواج نمود که زنی بسیار شریر بود، که از کلام خدا رو برگردانیده بود. آخاب هم‌چنین در اسرائیل، معبدی به نام بعل ساخت که مردم اسرائیل را بیش‌تر گمراه نماید. او هم‌چنین با رهبری قوم اسرائیل به سوی انبیاء دروغین و مذهبی دروغین و پوچ، خدا را بیش‌ازپیش

غضبناک نمود. اما در همان زمان، در اسرائیل مردی بود که با خدا راه می‌رفت که نامش ایلیا بود. و خدا او را به نزد آخاب فرستاد تا پیامش را به او بگوید. در کتاب اول پادشاهان 17: 1، چنین می‌خوانیم: «ایلیای تیشبی که از ساکنان جلعاد بود، آخاب را گفت: «به حیات یهوه خدای اسرائیل که به حضورش ایستاده‌ام سوگند، که در این سالها شب‌نم و باران جز به کلام من نخواهد بود.» و سه سال‌ونیم در آن سرزمین باران نبارید. قحطی در آن سرزمین شدید شده بود. اجازه دهید تا از فصل هجدهم کتاب اول پادشاهان، چند آیه را برایتان قرائت کنم. کلام خدا در این قسمت، چنین می‌فرماید: «پس از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم بر ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به آخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید. پس ایلیا روانه شد تا خود را به آخاب بنمایاند، و قحطی در سامیره سخت بود. ... و چون آخاب ایلیا را بدید، بدو گفت: «آیا این تویی، تو که اسرائیل را آشفته می‌سازی؟» ایلیا پاسخ داد: «من نیستم که اسرائیل را آشفته می‌سازم بلکه تو و خاندانت، زیرا فرامین خداوند را ترک کرده، بعلها را پیروی کرده‌ای. پس حال بفرست و تمامی اسرائیل را نزد من بر کوه گریمل گرد آور، و چهارصد و پنجاه نبی بعل و چهارصد نبی آشیره را نیز که بر سفره ایزابل خوراک می‌خورند.»

پس آخاب نزد تمامی بنی اسرائیل فرستاده، آن انبیا را بر کوه گریمل گرد آورد. آنگاه ایلیا به تمامی قوم نزدیک شده، گفت: «تا به کی میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید.» اما قوم به او هیچ پاسخ ندادند. سپس ایلیا به قوم گفت: «از انبیای خداوند، تنها من باقی مانده‌ام، اما انبیای بعل چهارصد و پنجاه تن هستند. پس دو گاو نر به ما بدهند؛ یکی را آنها برای خود برگزینند و قطعه قطعه کرده، بر هیزم بگذارند، ولی آتش بر آن نیفزوزند. من نیز گاو دیگر را حاضر کرده، بر هیزم خواهم نهاد، ولی بر آن آتش نمی‌افروزم. آنگاه شما نام خدای خود را بخوانید و من نیز نام یهوه را خواهم خواند، و آن خدایی که به آتش پاسخ دهد، او خداست.» و تمامی قوم در پاسخ گفتند: «نیکو گفتی.» سپس ایلیا به انبیای بعل گفت: «گاو برای خود برگزینید، و نخست شما آن را آماده سازید چون بسیاری، و نام خدای خود را بخوانید، ولی آتش بر نیفزوزید.» پس آنان گاو را که بدیشان داده شده بود گرفته، آماده کردند. و از صبح تا ظهر نام بعل را می‌خواندند و می‌گفتند: «ای بعل، به ما پاسخ بده!» اما هیچ صدا یا پاسخی نبود. و آنها گرد مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می‌کردند. هنگام ظهر، ایلیا آنان را به ریشخند گرفت و گفت: «فریاد بلند سر دهید، چراکه به یقین بعل خداست! شاید در حال تفکر است یا برای قضای حاجت رفته! شاید در سفر است، و یا خفته و باید بیدارش کرد!» پس ایشان به صدای بلند فریاد می‌کردند و مطابق رسم خود، خویشان را با شمشیرها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند، چندان که خون بر بدنشان جاری می‌شد. نیمروز سپری شد و ایشان تا هنگام قربانی شامگاهی همچنان عربده می‌کشیدند، اما نه صدایی بود، نه کسی که پاسخ دهد یا توجه کند.

آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من آید.» و تمامی مردم نزد او رفتند. ایلیا مذبح خداوند را که خراب شده بود، مرمت کرد. سپس بر حسب شماره قبایل پسران یعقوب، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود: «نام تو اسرائیل خواهد بود»، دوازده سنگ برگرفت و با آن سنگها، مذبحی به نام یهوه بر پا کرد و گرداگرد مذبح، خندق به گنجایش دو پیمان بذر کند. سپس هیزمها را بر آن چید و گاو را قطعه قطعه کرده، بر هیزمها گذاشت. آنگاه به ایشان گفت: «چهار خُم را از آب پر کنید و بر قربانی تمام‌سوز و بر هیزمها بریزید.» سپس گفت: «بار دوم چنین کنید.» آنها بار دوم چنین کردند. گفت: «بار سوم چنین کنید.» آنها بار سوم نیز چنین کردند. و آب گرداگرد مذبح جاری شد، و خندق را نیز از آب پر کرد. به هنگام تقدیم قربانی شامگاهی، ایلیای نبی پیش آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من خدمتگزار تو هستم و این همه را به فرمان تو کرده‌ام. مرا اجابت فرما، ای خداوند! مرا اجابت فرما، تا این قوم بدانند که تو ای یهوه، خدا هستی، و دل‌هایشان را برگردانده‌ای.» آنگاه آتش خداوند فرو افتاده، قربانی تمام‌سوز و هیزم و سنگها و خاک را فرو بلعید، و آب درون خندق را لیسید. و چون تمامی قوم این را دیدند، به روی درافتادند و گفتند: «یهوه، او خداست!

Lesson 53

The Prophet Elijah. (1 kings 6 - 18)

یهوه، او خداست! ایلیا به آنها گفت: «انبیای بعل را بگیرید و مگذارید هیچ یک از آنها بگریزند!» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد وادی قیشون فرود آورده، در آنجا از دم تیغ گذرانید. ایلیا به آخاب گفت: «برآمده، بخور و بیاشام زیرا صدای باران شدید می آید.» پس آخاب برآمد تا بخورد و بیاشامد، اما ایلیا بر قله گرمل برآمد و رو به زمین خم شد و روی خود را میان زانوانش نهاد. آنگاه به خدمتگزارش گفت: «بالا برو و به سوی دریا بنگر.» او رفت و نگریست و گفت: «چیزی نیست.» و ایلیا گفت: «بار دیگر برو.» تا هفت بار. خدمتگزار بار هفتم خبر داد: «اینک تکه ابری کوچک به اندازه کف دست از دریا برمی آید.» آنگاه ایلیا گفت: «برآمده، آخاب را بگو: "ارابهات را مهیا ساز و پایین برو، مبادا باران تو را مانع شود."» طولی نکشید که آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد و باران سنگین باریدن گرفت، و آخاب سوار شده، به جانب یزرعیل برفت. دست خداوند بر ایلیا بود؛ او ردایش را بر کمر بست و پیش روی آخاب دویده، به یزرعیل رسید.»

این داستان شگفت انگیز، مملو از جلال و قدرت خدا است و درواقع احتیاج به تفسیر ما ندارد. پیش از اینکه این برنامه را به پایان برسانیم، لازم است که به آنچه که ایلای نبی به مردم اسرائیل گفته است، توجه کنیم. قبل از این که او، آن چهارصدوپنجاه نبی بعل را به چالش بکشد، به مردم اسرائیل گفت: «تا به کی میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید!» در ابتدا قوم، هیچ پاسخی ندادند؛ اما وقتی جلال و جبروت خدا را در پاسخ به دعاهاى ایلیا دیدند، همگی با ترس به زمین افتاده و خدا را تمجید نمودند و اعتراف کردند که: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!» و در همان روز، ایلای نبی، تمام انبیاء بعل را به سزای اعمال ننگین ایشان رسانید و دل قوم اسرائیل را به سوی خداوند خدایشان بازگردانید! چرا خدا پاسخ دعای ایلیا را داد؟ چون ایلیا، خداوند خدا را دوست می داشت و به کلام او ایمان و باور داشت. و چرا خدا به درخواست های انبیاء بعل بی اعتنا بود؟ زیرا آنان به خدای حقیقی که خود را به ابراهیم، اسحاق و قوم اسرائیل آشکار فرموده بود، دعا نمی کردند. آنان کلام خدا را ندیده می گرفتند و اعمال مذهبی باطل خود را دنبال می کردند. آنان برای فرائض مذهبی خود غیرت داشتند، اما برای خدای حقیقی، هیچ اهمیتی قائل نبودند. بنابراین، غیرت و اشتیاق مذهبی آنان کاملاً باطل و پوچ بود. آنان پر از مذهب بودند، اما هیچ اثری از خدا در زندگی و باورهای ایشان وجود نداشت. بنابراین، ایلای نبی، قوم را به تفکر واداشت تا بین خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب با مذهب دروغین بعل، یکی را انتخاب کنند و از بین حقیقت و دروغ و راه پارسایی و عدالت و راه بی عدالتی و ناپاکی، یکی را برگزینند.

دوستان خوب شنونده، پاسخ شما به این سؤال ایلای نبی چیست؟ تا کی می خواهید بین کلام زندهی خدای حقیقی و سخنان باطل انسان ها، سرگردان باشید؟ کلام خدا می فرماید: «هیچ کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول.» (متی 6: 24) ما هرگز نمی توانیم خدمت خدا را با خدمت مذاهب توخالی و دروغین درهم آمیزیم.

دوستان عزیزم، خیلی از شما ممنونیم که به این برنامه گوش دادید. در برنامه ی آینده، ما به داستان زندگی نبی ای نگاه خواهیم کرد که سه روز را، در شکم یک ماهی بسیار بزرگ گذرانید. شاید بخواهید درباره ی اسم این نبی و داستان شگفت انگیز او چیزهای بیش تری بدانید. پس شما را دعوت می کنیم که در برنامه آینده نیز، همراه ما باشید تا کلام شیرین خدا را بیاموزیم.

خدا به شما برکت دهد تا تعمق نمایید که منظور ایلای نبی چیست که با الهام خدا می گوید: «تا به کی میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید!» برنامه ما در اینجا به پایان رسید تا برنامه بعدی، شما را به خدای امین و زنده می سپاریم. او حافظ و یاور شما باشد. آمین.

Lesson 54

The Prophet Jonah. (Jonah)

درس پنجاه و چهارم

«یونس نبی»

(کتاب یونس)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوش‌حالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه‌ی «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌ی قبلی، نگاهی به داستان زندگی یکی از انبیاء خدا، بنام ایلیا داشتیم. او یکی از انبیاء بزرگ بود؛ زیرا قدرت روح خدا در زندگی او دیده می‌شد. او دعا کرد تا در اسرائیل باران نیارد و سه‌سال‌ونیم، بارانی از آسمان نیاید؛ و باز به درگاه خدا برای باز شدن آسمان دعا نمود و باران رحمت خدا بارید. ایلیای نبی، با انبیاء بعل مقابله کرد و آنان را از پا درآورد و مذهب دروغین ایشان را برای قوم اسرائیل آشکار نمود. خدا از ایلیا استفاده نمود تا دل‌های بسیاری از قوم اسرائیل، به‌سوی خدا بازگردد.

در این برنامه می‌خواهیم به زندگی یکی دیگر از انبیاء خدا که پس از ایلیا آمد، یعنی یونس، نگاهی اجمالی داشته باشیم و از آن برای زندگی امروز خود، درسی ارزشمند بگیریم. می‌خواهیم ببینیم که چگونه خدا از يك شخص یهودی استفاده نمود تا پیام توبه را به بیگانگان و دشمنان اسرائیل برساند و آنان را از دوری و مجازات خدا برای آنها، آگاه سازد. این را می‌توانیم در فصل اول کتاب یونس پیدا کنیم. ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید: «کلام خداوند بر یونس پسر اُمّای نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا، آن شهر بزرگ برو و بر ضد آن فریاد برآور، زیرا شرارت آن به حضور من سر برکشیده است.» شرارت اهالی شهر نینوا، آن قدر زیاد شده بود که خدا از آنان به خشم آمده و تصمیم گرفته بود تا همه‌ی آنها را هلاک سازد؛ با این حال به یونس دستور می‌دهد تا به آن شهر رفته و پیام توبه را به آنان اعلام نماید تا شاید خدا از غضب خود بازگشته و ایشان را هلاک نفرماید! حال شاید این سؤال برایتان مطرح شود که چرا خدا می‌خواست یونس را به‌سوی مردمی بفرستد که دشمنان اسرائیل بودند و می‌خواستند آن‌ها را از بین ببرند؟ آیا دل خدا برای دشمنان اسرائیل هم می‌سوخت؟! بلی دوستان عزیز، خدا آن قدر مهربان است که می‌خواهد همه نجات بیابند و از هلاکت رهایی پیدا کنند! خدا از نابودی گناهکاران لذت نمی‌برد و می‌خواهد همه توبه و بازگشت کنند. به همین دلیل بود که خدا به یونس فرمان داد تا پیام توبه را به گوش آشوری‌های گناهکار در شهر نینوا برساند تا ایشان هم فرصت نجات را داشته باشند! اما یونس نمی‌خواست که به‌سوی دشمنان قوم خود رفته و آنان را نسبت به هلاکتی که در انتظار آنان بود، آگاه سازد. خدا می‌خواست بر آنان رحمت فرماید، اما یونس از خدا می‌خواست تا آن‌ها را تنبیه و هلاک سازد! به همین دلیل او از رفتن به نینوا سرپیچی کرد و تلاش کرد تا از فرمان خدا بگریزد. اما واقعاً او از حضور خدا به کجا می‌توانست بگریزد؟! اجازه دهید تا کلام خدا را در این زمینه دنبال کنیم: «اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش بگریزد! پس به یافا فرود آمد. در آنجا کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. کرایه‌اش را داد و سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش بگریزد. اما خداوند بادی شدید بر دریا وزانید، و چنان توفانی عظیم برخاست که چیزی نمانده بود کشتی در هم بشکند. ملوانان به وحشت افتادند و هریک نزد خدای خویش فریاد برآوردند. آنها بار کشتی را به دریا ریختند تا آن را سبک کنند. اما پیش از این، یونس به اندرون کشتی فرود شده و دراز کشیده بود، و در خوابی سنگین بود. ناخدای کشتی نزد او رفت و گفت: «چگونه می‌توانی راحت بخوابی؟ برخیز و خدایت را بخوان، شاید آن خدا بر ما نظر کند و هلاک نشویم.» آنگاه ملوانان به یکدیگر گفتند: «بیا بیدار قرعه بیفکنیم تا دریابیم به سبب چه کسی این بلا بر ما نازل شده است.» پس چنین کردند و قرعه به نام یونس افتاد. بنابراین از او پرسیدند: «به ما بگو به سبب چه کسی این بلا بر ما نازل شده است؟ پیشه‌ات چیست؟ از کجا می‌آیی؟ سرزمینت کجاست؟ از کدامین قوم هستی؟» یونس پاسخ داد: «من عبرانی هستم و ترس یهوه، خدای آسمان را به دل دارم، همان که دریا و خشکی را آفرید.» آن مردان سخت به وحشت افتادند و از او پرسیدند: «این چه کاری است که کرده‌ای؟» زیرا می‌دانستند از حضور خداوند می‌گریزد، چراکه خود پیشتر بدیشان گفته بود. دریا همچنان متلاطم و متلاطم‌تر می‌شد. پس از او پرسیدند: «با تو چه کنیم تا دریا بر ما آرام شود؟» یونس گفت: «مرا برگرفته، به دریا افکنید تا دریا بر شما آرام شود. زیرا می‌دانم این توفان

The Prophet Jonah. (Jonah)

عظیم به سبب من بر شما نازل شده است.» اما آن مردان سخت پارو زدند تا کشتی را به خشکی بازگردانند، ولی نتوانستند. زیرا دریا هر لحظه بر ضد آنها متلاطم و متلاطم‌تر می‌شد. پس به درگاه خداوند فریاد برآوردند که: «آه، ای خداوند، تمنا اینکه به سبب جان این شخص تلف نشویم. مگذار دست ما به خون بی‌گناهی آلوده شود. زیرا تو ای خداوند، هر چه بخواهی می‌کنی.» آنگاه یونس را برگرفته، به دریا افکندند، و دریا از خروش خود آرام گرفت. آن مردان سخت از خداوند ترسیدند و قربانیها به او تقدیم کرده، برایش نذرها نمودند. آنگاه خداوند ماهی بزرگی برگماشت تا یونس را فرو ببرد. و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بود.» (باب 1) اجازه دهید تا در همین جا کمی درنگ کرده و به این قسمت از کلام خدا بیندیشیم. می‌بینیم که خدا می‌خواهد از یونس برای کار بزرگ خود استفاده فرماید؛ چون او را دوست دارد و می‌خواهد که او اراده‌ی خدا را به‌جا آورد؛ ولی یونس تصمیم به فرار می‌گیرد؛ اما از حضور خدا به کجا می‌توان فرار کرد؟! به‌همین دلیل خدا آن ماهی بزرگ را می‌فرستد تا یونس را ببلعد تا هلاک نشود. بیچاره یونس که در شکم آن ماهی عظیم‌الجثه بود! او چه کاری می‌توانست برای نجات خودش بکند؟ هیچ‌چیز! تنها می‌توانست به‌درگاه خدا دعا و استغاثه کند. چون فقط خدا می‌توانست او را نجات دهد. در فصل دوم کتاب یونس می‌بینیم که چگونه یونس به‌درگاه خدا دعا و ناله می‌کند و به‌گناه سرپیچی کردنش از خدا، اعتراف می‌نماید. خدا برای مدت سه‌روز یونس را در دریا از خطرات محافظت می‌کند و یونس درس‌های بزرگ و ارزش‌مندی را در آن مدت می‌آموزد! و در روز سوم، یونس از شکم ماهی به‌سوی خدا فریاد می‌کند که: «نجات از آن خداوند است! و هنگامی که این اعتراف از زبان و قلب یونس بیرون آمد،» پس خدا ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.» و در فصل سوم همین کتاب، به آیات جالب و آموزنده‌ی دیگری از داستان یونس نبی برمی‌خوریم. اجازه دهید تا چند آیه از فصل سوم کتاب یونس را هم خدمتان قرائت کنم. آیات یکم تا دهم این فصل را بشنوید: «آنگاه کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا، آن شهر بزرگ برو و پیامی را که به تو می‌گویم، بدان ندا کن.» یونس برخاست و مطابق کلام خداوند به نینوا رفت. نینوا شهری بسیار بزرگ بود که دیدار از آن سه روز به طول می‌انجامید. یونس به شهر داخل شد و به ندا کردن آغاز کرده، گفت: «پس از چهل روز نینوا به‌تمامی واژگون خواهد شد.» اما هنوز بیش از یک روز نگذشته بود که مردمان نینوا به خدا ایمان آورده، به روزه عمومی ندا کردند و از خُرد و بزرگ، پلاس پوشیدند. چون خبر این وقایع به پادشاه نینوا رسید، از تخت خود برخاست و ردای شاهانه برکنده، پلاس در بر کرد و بر خاکستر نشست. آنگاه در سراسر نینوا ندا در داده، گفت: «به فرمان پادشاه و بزرگان، هیچ انسان یا حیوان، گله یا رمة، نباید چیزی بخورند یا بچرند یا بیاشامند. انسان و حیوان باید پلاس بپوشند و به درگاه خدا فریاد بلند سر دهند و هر یک از راههای بد و از خشونت دستان خویش بازگشت کنند. کسی چه داند؟ شاید خدا منصرف شده، به رحم آید و خشم تند خویش بازدارد، تا هلاک نشویم.» چون خدا عمل آنان را دید و اینکه چگونه از راههای بد خویش بازگشتند، منصرف شده، بلاپی را که بدان تهدیدشان کرده بود بر سرشان نیاورد.» بلی دوستان عزیزم، خدا بر مردم شهر نینوا رحمت فرمود، زیرا آنان به کلام حقیقی و پیام راستین او ایمان آوردند. اهالی شهر نینوا با دلی شکسته و فروتن، به‌درگاه خدا توبه و بازگشت نمودند. اما یونس از این امر، عصبانی شد. اجازه دهید تا پایان داستان را در فصل چهارم این کتاب، بررسی نماییم. ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید: «اما این در نظر یونس بسیار بد آمد و خشمش افروخته شده، به درگاه خداوند دعا کرده، گفت: «ای خداوند، آیا همین نبود سخن من، آنگاه که هنوز در ولایت خود بودم؟ از همین رو، شتابان به ترشیش گریختم. می‌دانستم تو خدایی هستی فیاض و رحیم و دیرخشم، که محبت را پایانی نیست و از فرستادن بلا منصرف می‌شوی. اکنون ای خداوند، جانم را بستان که مردن برایم بهتر از زیستن است.» اما خداوند پاسخ داد: «آیا رواست که خشمگین شوی؟» آنگاه یونس از شهر بیرون رفت و جایی در شرق شهر بر زمین نشست. در آنجا برای خود سایه‌بانی ساخت و زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر سر شهر چه می‌آید. آنگاه یهوه خدا، گیاهی برگماشت و آن را تا بالای سر یونس نمود تا بر او سایه افکند و از ناخشنودی او اندکی بکاهد. یونس از بابت آن گیاه بسیار شادمان شد. اما سپیده‌دم روز بعد، خدا کرمی برگماشت که گیاه را زد، و خشک شد. چون خورشید برآمد، خدا بادی سوزان از جانب شرق برگماشت و آفتاب چنان بر سر یونس تابید که بی‌تاب شد و آرزوی مرگ کرده، گفت: «مردن برایم بهتر از زیستن است.» آنگاه

Lesson 54

The Prophet Jonah. (Jonah)

خدا به یونس گفت: «آیا رواست که به خاطر گیاهی خشمگین شوی؟» یونس گفت: «آری، رواست که تا به مرگ خشمگین شوم.» خداوند گفت: «تو بر گیاهی که محنتی برایش نبردی و آن را نرویانیدی، دل سوزاندی، گیاهی که شبی سر برکشید و شبی دیگر پژمرد. پس من چگونه می‌توانم بر نینوا دل نسوزانم، بر آن شهر بزرگ با بیش از یکصد و بیست هزار جمعیت که دست راست و چپ خویش از هم تشخیص نمی‌دهند، با حیوانات بسیار؟»

کتاب یونس، این‌گونه و ناگهانی به پایان می‌رسد. اما یاران عزیز شنونده، درس‌های بسیاری هست که ما می‌توانیم از این کتاب بیاموزیم. دل خدا با دل یونس بسیار متفاوت بود. یونس يك‌جانبه‌گرا بود، اما خدا هرگز از کسی طرفداری بی‌جا نمی‌کند و همه را یکسان دوست می‌دارد. قلب یونس مملو از طرفداری از قوم خودش بود، اما قلب خدا پر از رحم و شفقت نسبت به تمام انسان‌ها می‌باشد. یونس از دشمنانش متنفر بود، لیکن خدا آنان را نیز دوست داشت و می‌خواست تا آنان هم نجات بیابند. یونس خیلی دوست داشت، دشمنان اسرائیل نابود شوند، اما خدا می‌خواست تا ایشان هم از گناهانشان توبه کنند و رستگار گردند. دوست عزیزم، فرقی نمی‌کند که شما چه کسی هستید، خدا شما را بی‌نهایت دوست دارد و مشتاق آن است که شما هم کلام زنده و حقیقی او را در دل خود بپذیرید تا از برکات آن برخوردار گردید. خدا از گناهان شما بیزار است، اما خود شما را دوست دارد و می‌خواهد تا شما را همچون فرزندی عزیز، در آغوش گیرد. برخی فکر می‌کنند که خدا، به بسیاری از انسان‌های روی زمین اهمیتی نمی‌دهد و آنها برای او مهم نیستند؛ اما این هرگز درست نیست. خدا به تکتک انسان‌های روز زمین فکر می‌کند و آنان را بسیار دوست دارد. او می‌خواهد تا همه نجات بیابند. درست است که بسیاری از انسان‌ها در گناهان خود می‌میرند و از دنیا می‌روند، اما اراده‌ی خدا این است که همه‌ی انسان‌ها با محبت بی‌نظیر او آشنا شده و توسط آن حیات ابدی را بیابند. در رساله‌ی اول پولس به تیموتاؤس 2:4 چنین می‌خوانیم: «... نجات‌دهنده ما خدا می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت حقیقت نایل گردند.» همچنین در رساله‌ی دوم پطرس 3:9، چنین نوشته شده است: «... خدا نمی‌خواهد کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند.»

اما کسانی که عمداً و آگاهانه محبت عظیم و نجات‌بخش خدا را رد می‌کنند، براساس عدالت خدا داوری و مجازات خواهند شد! زیرا در رساله‌ی دوم پولس رسول به تسالونیکیان 2:10 و 12، چنین می‌خوانیم که: «ایشان از آن رو هلاک می‌شوند که نخواستند حقیقت را دوست بدارند تا نجات یابند. ... تا همه کسانی که حقیقت را باور نکرده و از شرارت خشنود گشته‌اند، محکوم شوند.»

خدا نیکو و رحیم است. او راه رستگاری انسان را، در عیسی مسیح فراهم نموده است. اما خدا قدوس و عادل است. و همه کسانی را که فیض او را نمی‌پذیرند، داوری و مجازات می‌فرماید. دوستان خوب، نگذارید کسی شما را فریب دهد. خدا هرگز از کسی طرفداری نمی‌کند. اما او از هلاکت گناهکاران هم خشنود نمی‌شود. خدا می‌خواهد هر انسان روی زمین حقیقت را بشناسد و به آن ایمان آورده و نجات و حیات بیابد! برای همین بوده است که او در زمان‌های قدیم، به انبیایش الهام فرموده است تا کلام راست او را بنویسند، که ما بتوانیم، حقیقت کلام وی را بفهمیم و تصمیم بگیریم و به قوت خدا، راه پارسایی و عدالت او را برگزینیم. هرکس که این راه را انتخاب می‌کند، مطمئناً به بهشت خواهد رفت! و هرکس که آن را رد نماید، مطمئناً به جهنم خواهد رفت!

دوستان خوب شنونده، در برنامه‌ی آینده درباره‌ی نبی بزرگی صحبت خواهیم کرد که پیش‌گویی‌های بسیاری را درباره‌ی نجات‌دهنده‌ی موعود، با الهام خدا نوشته است. این نبی بزرگ، اشعیاء نام دارد که حدود هفت‌صدسال پیش از مسیحا می‌زیسته است.

خدا شما را برکت دهد. سپاسگزاریم که در این برنامه با ما همراه بودید. در پایان، یکبار دیگر، دو درسی را که از کتاب یونس نبی آموختیم، با شما در میان می‌گذاریم و امیدواریم درک نمائید که منظور کلام خدا چه بوده است. یکی اینکه: "نجات از آن خداوند است." و دیگری این‌که: "خدا را نظر به ظاهر نیست."

تا برنامه‌ی آینده، شما را به دستان خدای امین و نیکو می‌سپاریم و امیدواریم در برنامه‌ی بعدی نیز، به این برنامه بپیوندید. خدا نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 54
The Prophet Jonah. (Jonah)

Lesson 55 The Prophet Isaiah. (Isaiah)

درس پنجاه و پنجم

«اشعیا نبی»

(کتاب اشعیا)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه‌ی «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌ی قبلی، به داستان زندگی یکی از انبیاء خدا، به نام یونس نگاهی داشتیم که تلاش کرد تا از خداوند فرار کند. اما می‌دانیم که فرار کردن از خدا، همانند گریختن از سایه‌ی خودمان است، که غیرممکن است! و خدا حتی در شکم ماهی نیز همراه یونس بود و او را اجابت فرمود.

در این برنامه، تصمیم داریم که درباره‌ی یکی دیگر از انبیایی که پس از دوران یونس نبی آمد و اسم او در کتاب مقدس بسیار مشهور است، مطالعه کنیم. اسم این نبی بزرگ، اشعیا است و حدود هفتصدسال پیش از آمدن مسیحای موعود، زندگی می‌کرده است. اشعیا، کاهنی بود که در پرستشگاهی که سلیمان در شهر اورشلیم بنا کرده بود، خدا را خدمت و عبادت می‌نمود. او و دیگر کاهنان می‌بایست هرروزه برای خدا، حیواناتی را در قربانگاه، تقدیم و قربانی می‌کردند. این هدایای قربانی، نمادی بود از خون مسیحا، که باید برای کفاره‌ی گناهان بشر ریخته می‌شد. اجازه دهید تا واقعه‌ای را که یکروز برای اشعیا اتفاق افتاد و خودش آنرا شرح داده است، برایتان از کلام مقدس خدا بازگو کنم. چند آیه را از فصل ششم کتاب اشعیا قرائت می‌کنم. این کلام خدا است، با احترام به آن گوش فرا دهید: «در سالی که عزیای پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامن ردایش معبد را پر ساخته بود. بر فراز او سرافین ایستاده بودند. هر یک از آنها شش بال داشت: با دو بال روی خود را می‌پوشانید، با دو بال پاهای خود را، و با دو بال نیز پرواز می‌کرد. هر یک از آنها به دیگری ندا در داده، می‌گفت: «قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها؛ تمامی زمین از جلال او مملو است.» پایه‌های آستانه از آوای او که ندا می‌کرد می‌لرزید و خانه از دود آکنده بود. پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده‌ام! زیرا که مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم، و چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها را دیده است!» آنگاه یکی از سرافین پروازکنان نزد من آمد. او در دست خود آخگری داشت که با انبر از مذبح برگرفته بود. با آن دهانم را لمس کرد و گفت: «هان، این لبانت را لمس کرده است؛ تقصیرت رفع شده و گناهت کفاره گشته است.» آنگاه آوای خداوندگار را شنیدم که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لیبیک؛ مرا بفرست!» (6: 1-8)

به‌همین جهت، خداوند خدا، جلال و قدوسیت خود را بر اشعیا ظاهر می‌فرماید و او را دعوت می‌نماید تا کلام خدا را به قوم اسرائیل بازگو کند. کتاب اشعیا، طولانی و پر از درس‌های آموزنده است. اما ناچاریم که پیام کتاب اشعیا را به دو بخش عمده خلاصه کنیم.

نخست، اشعیا نبی به قوم یهود، خبر بد درباره‌ی گناهان آنان و تنبیه خدا را می‌دهد. و دوم، او خبر خوش آمدن مسیحای موعود برای کفاره‌ی گناهان انسان را می‌دهد. اجازه دهید تا ابتدا درباره‌ی آیاتی که خبر بد را توضیح می‌دهند، کلام خدا را بررسی کنیم. این خبر مربوط به تمام کسانی است که آنرا می‌شنوند. اجازه دهید تا از فصل اول کتاب اشعیا، چند آیه را خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «رویی اشعیا پسر آموص، که آن را در زمان عزیای یوتام، آحاز و حزقیای پادشاهان یهودا، درباره‌ی یهودا و اورشلیم دید.

ای آسمان بشنو! و ای زمین گوش فرا ده! زیرا که خداوند سخن می‌گوید: «فرزندان پروردم و بزرگ کردم، اما ایشان بر من شوریدند. گاؤ صاحب خویش را می‌شناسد، و الاغ آخور مالک خویش را، اما اسرائیل نمی‌شناسد، و قوم من فهم ندارد.» وای بر امت خطاکار، و قومی که زیر بار گناهند؛ وای بر نسل شریران، و فرزندان فاسد! خداوند را ترک گفته‌اند، بر قدوس اسرائیل اهانت روا داشته‌اند، و به او پشت کرده‌اند! چرا باز مضروب شوید؟ چرا بیش از این عصیان ورزید؟ تمامی سر بیمار است، و تمامی دل، مریض. از کف پا تا فرق سر، در آن هیچ تندرستی نیست؛ سراسر، جراحت و کوفتگی و زخم تازه است،

The Prophet Isaiah. (Isaiah)

که نه بخیه شده، نه بسته گشته، و نه به روغن مرهم گذاشته شده است. سرزمین شما ویران گشته و شهرهایتان به آتش سوخته است. بیگانگان در برابر دیدگانتان زمین شما را فرو می‌بلعند؛ سراسر ویرانی است، بسان سرنگونی به دست بیگانگان. دختر صهیون مانند سایه‌بانی در تاکستان، و آلونکی در بوستان خیار، و شهری در محاصره، متروک است. اگر خداوند لشکرها اندک باقیماندگانی برایمان نمی‌گذاشت، مانند سدوم می‌شدیم و همچون عموره می‌گشتیم. ای حکمرانان سدوم، کلام خداوند را بشنوید! و ای مردمان عموره، به شریعت خدای ما گوش بسپارید! خداوند می‌گوید: «از انبوه قربانیهای شما مرا چه سود؟ از قربانیهای تمام‌سوز قوچها و چربی حیوانات پروار سیر شده‌ام، و مرا به خون گاو و بره و بز رغبتی نیست. آنگاه که می‌آیید تا به حضورم حاضر شوید، کیست که این را از شما خواسته است که صحنهای مرا چنین لگدمال کنید؟ هدایای باطل، دیگر میاورید؛ از بخور کراهت دارم. گردهم‌آیی مخصوص را توأم با شرارت تحمل نتوانم کرد، خواه ماه نو باشد، خواه شبات، و خواه دعوت جماعت. جان من از مراسم ماه نو و اعیاد مقرر شما بیزار است؛ برایم بار سنگین‌اند که از حملشان خسته شده‌ام. آنگاه که دستانتان را به دعا دراز می‌کنید، چشمانم را از شما خواهم پوشانید؛ حتی اگر دعای بسیار کنید، نخواهم شنید؛ زیرا دستان شما مملو از خون است.» (1: 15-1)

اشعیاء نبی این‌گونه یهودیان را برای ریاکاری ایشان توبیخ و شماتت نمود. او گناهان قوم را در چنین خلاصه می‌کند: «خداوندگار می‌گوید: «این قوم به دهان خود به من نزدیک می‌آیند و به لبهای خویش مرا حرمت می‌نهند، اما دلشان از من دور است؛ ترس آنان از من حکم آموخته بشر است و بس. بنابراین، هان بار دیگر با اعمال عجیب و شگفت‌انگیز این قوم را شگفت‌زده خواهم ساخت. حکمت حکیمانشان نابود خواهد شد، و فهم فهیمانشان محو خواهد گشت.» (29: 13-14)

پس از این‌که اشعیاء قوم اسرائیل را به‌جهت گناهان و ریاکاریشان توبیخ می‌نماید، شروع به بیان خبر خوب به ایشان و هر کس دیگر که کلام او را می‌شنود، می‌کند. این خبر خوش می‌گوید که خدا قلب هرکس را که به او ایمان آورد، پاک خواهد فرمود. حال اجازه دهید تا در این وقت باقی‌مانده، به توضیح این خبر خوش بپردازیم. اجازه می‌خواهم تا کتاب اشعیاء 18: 1 را خدمتتان قرائت کنم و پس از آن از فصل چهل همین کتاب، چند آیه دیگر را نیز برایتان قرائت کنم. کلام خدا می‌فرماید: «خداوند می‌گوید: بیایید تا در برابر یکدیگر حُجّت بیاوریم: اگرچه گناهان شما چون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد؛ و اگرچه همچون قرمز، سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.» و سپس در ادامه، چنین می‌خوانیم: «تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید... صدایی ندا می‌کند: «راه خداوند را در بیابان مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید؛ هر درّه‌ای برافراشته شود و هر کوه و تلی پست گردد. زمین ناصاف صاف، و ناهمواری‌ها هموار گردد. آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد، و تمامی بشر با هم آن را خواهند دید، زیرا که دهان خداوند سخن گفته است.»... ای صهیون، که بشارت می‌آوری، به کوه بلند برآی! و ای اورشلیم، که مژده می‌رسانی، به نیروی تمام صدايت را بلند کن! آن را بلند کن و مترس! به شهرهای یهودا بگو: «هان، خدای شما است!» اینک خداوندگار یهوه نیرومندان می‌آید و بازویش برای او حکمرانی می‌کند. پاداش او با وی است و اجرت او پیش رویش می‌آید.»

هم‌چنین در انجیل متی 23: 1، در این باره، چنین می‌خوانیم: «باکره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عِمانوئیل خواهند نامید،» که به معنی 'خدا با ما' است. «خدا یک معمای عظیم را از طریق اشعیاء نبی آشکار فرموده است! خدا قصد فرمود که روح خود را به رَجَم یک دختر باکره بفرستد، که تابه‌حال هرگز با مردی رابطه نداشته است! این روشی بود که خدا می‌خواست از طریق آن، مسیحای موعود به جهان بیاید. همان‌طور که می‌دانید، عیسی مسیح، پدر جسمانی نداشت و پیش از آن‌که به دنیا آید، در ملکوت و آسمان بود؛ زیرا عیسی کلمه خدا و آغاز همه چیز است. بنابه پیش‌گویی اشعیاء، عیسی خدا است که در جسم ظاهر شده است. چه حقیقت پرشکوهی! خدایی که روح است، تصمیم می‌گیرد تا در جسم انسان و از طریق یک دختر باکره و هم‌چون طفلی کوچک به جهان آید! این درست همان تفسیر نبوت اشعیاء است که می‌گوید: «باکره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عِمانوئیل خواهند نامید،» که به معنی 'خدا با ما' است.»

در فصل‌های بعدی کتاب اشعیاء، جزئیات بیش‌تری درباره‌ی مسیحای موعود نوشته شده است. اشعیاء در فصل نهم از کتاب خود، چنین می‌نویسد: «مردمی که در تاریکی گام برمی‌داشتند، نوری عظیم دیدند؛ و بر آنان

Lesson 55

The Prophet Isaiah. (Isaiah)

که در سرزمینِ ظلمتِ غلیظ ساکن بودند، نوری تابید ... زیرا که برای ما کودکی زاده و پسری به ما بخشیده شد؛ سلطنت بر دوش او خواهد بود و او 'مشاور شگفت‌انگیز' و 'خدای قدیر' و 'پدر سرمدی' و 'سرور صلح' خوانده خواهد شد.»

هم‌چنین در فصل سی‌ونجم همین کتاب هم می‌خوانیم: «آنگاه چشمان نابینایان گشوده خواهد شد، و گوش‌های ناشنوایان باز خواهد گشت. آنگاه لنگان چون غزال جست و خیز خواهند کرد، و زبان گنگ شادمانه خواهد سرایید. آب‌ها در بیابان سیلان خواهد کرد، و نهرها در صحرا خواهد جوشید.» در این آیات، اشعیاء نبی، پیش‌گویی می‌کند که مسیحا، قدوسیت و رحمت خدا را به زمین خواهد آورد. او همچنین می‌گوید که مسیحا، کارهایی را انجام خواهد داد که تا به حال از هیچ‌کس دیده نشده است! پس همه خواهند دانست که او از حضور خدا آمده است! برای همین است که اشعیاء می‌نویسد که اسم مسیحا: «عجیب و مُشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.» وجه تمایز اشعیاء با مردم امروزی این است که او هرگز مسیحا را، هم‌ردیف با سایر انبیاء قرار نمی‌داد! او می‌دانست که مسیحا خدای مجسم است و از حضور خدای پدر آمده است!

دوستان عزیز شنونده، پیش از آنکه این برنامه را به پایان ببریم، اجازه می‌خواهم که يك فصل دیگر از کتاب اشعیاء را هم مطالعه نمایم. فصل پنجاه‌وسوم این کتاب، شگفت‌انگیزترین قسمتی است که این نبی بزرگ خدا نوشته است. این فصل شرح می‌دهد که چگونه مسیحا باید خودش را هم‌چون يك بره، برای آمرزش گناهان انسان بریزد، تا تاوان گناهان او را بپردازد. به این کلام الهام شده‌ی خدا، به دقت گوش فرا دهید: «چه کسی پیام ما را باور کرده، و بازوی خداوند بر که مکشوف گشته است؟ زیرا در حضور وی چون نهال، و همچون ریشه‌ای در زمین خشک خواهد رویید. او را نه شکل و شمایل است که بر او بنگریم، و نه ظاهری که مشتاق او باشیم. خوار و مردود نزد آدمیان، مرد دردآشنا و رنج‌دیده. چون کسی که روی از او بگردانند، خوار گشت و به حسابش نیاوردیم. حال آنکه رنج‌های ما بود که او بر خود گرفت

و دردهای ما بود که او حمل کرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم. حال آنکه به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم. همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد. آزار و ستم دید، اما دهان نگشود؛ همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند، و چون گوسفندی که نزد پشم‌برنده‌اش خاموش است، همچنان دهان نگشود. با محاکمه‌ای ظالمانه برده شد؛ چه کسی از نسل او سخن تواند گفت، زیرا او از زمین زندگان منقطع شد، و به سبب نافرمانی قوم من مضروب گردید؟ گرچه هیچ خشونت نورزید، و فریبی در دهانش نبود، قبرش را با شیران تعیین کردند، و پس از مرگش، با دولتمندان. اما خواست خداوند این بود که او را له کرده، به دردها مبتلا سازد. چون جان خود را قربانی گناه ساخت، نسل خود را خواهد دید و عمرش دراز خواهد شد، و اراده خداوند به دست وی به انجام خواهد رسید. ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. خادم پارسای من به معرفت خود سبب بسیاری را پارسا خواهد گردانید، زیرا گناهان ایشان را بر خویشتن حمل خواهد کرد. بنابراین من نیز او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد، و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد کرد. زیرا جان خویش را به کام مرگ ریخت، و از خطاکاران شمرده شد؛ او گناهان بسیاری را بر دوش کشید، و برای خطاکاران شفاعت می‌کند.»

این است آنچه که اشعیاء نبی در مورد رنج مسیح، برای آمرزش گناهان انسان می‌نویسد. بلی دوستان گرامی، لازم بود تا مسیحا خون پاکش را برای تمام گناهکاران بریزد، تا خدا بتواند بدون آن که عدالتش خدشه‌دار گردد، گناهان ما را بیامرزد. به همین دلیل است که اشعیاء نبی، هفت‌صدسال پیش از مسیحا، نبوت می‌کند که: «حال آنکه به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم.»

این آیات، خلاصه‌ی خبر بد و خبر خوب برای انسان‌ها است. خبر بد آن است که همه ما انسان‌ها در پیشگاه خدا، هم‌چون گوسفندان گم‌شده و گمراه، گناهکار و مستوجب مجازات هستیم.

Lesson 55

The Prophet Isaiah. (Isaiah)

و خبر خوب آن است که خدا برنامه‌ای طرح فرموده است تا به خاطر مرگ و رستخیز مسیحا و شفاعت او برای گناه‌کاران، راه پارسایی و عدالت، برای بشر مهیا گردد.

برادران و خواهران عزیز، آیا می‌دانید که گناهان شما در پیشگاه خدای مقدس، چقدر عظیم و گران است؟! آیا می‌دانید که مسیحا که از رَجَم يك دختر باکره به جهان آمد، تا خون پاکش را برای فدیۀ گناهان همه انسان‌ها بریزد؟ به این موضوعات، عمیقاً بیندیشید. خدا می‌خواهد به شما کمک کند تا هرآنچه را که اشعیاء نبی گفته است، درك کرده و درباره آن تصمیم درستی بگیرید.

از اینکه در این برنامه هم، با ما همراه بودید، از شما ممنونیم و امیدواریم که خدا شما را برکت خاص عطا فرماید تا موضوع پیام اشعیاء نبی را درك کنید که گفته است: " خداوند می‌گوید: «خداوند می‌گوید: بیایید تا در برابر یکدیگر حُجّت بیاوریم: اگرچه گناهان شما چون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد؛ و اگرچه همچون قرمز، سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.»

برنامه ما در این لحظه به پایان می‌رسد و تا برنامه آینده، شما را به رحمت‌های خدای زنده می‌سپاریم. خدای محبت نگهدارتان باشد. آمین.

Lesson 56

The Prophet Jeremiah. (Jeremiah)

درس پنجاه و ششم

«ارمیا نبی»

(کتاب ارمیا)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، به پیام یکی از انبیاء خدا، به نام اشعیا پرداختیم، که درباره مسیحای موعود، با الهام خدا نبوت کرده بود که می‌بایست بیاید. حدود هفتصدسال پیش از به دنیا آمدن مسیحا، اشعیا نبی پیش‌گویی کرده بود که چگونه منجی گناهکاران، از يك دختر باکره به جهان می‌آید، پاك زندگی می‌کند و معجزاتی می‌کند که هرگز کسی انجام نداده است. اما این پیش‌گویی، همچنان شامل وعده‌های تلخی است که مرگ دردآلود آن منجی را هم در خود دارد. اشعیا می‌گوید که مسیحا باید درد بکشد و خون خود را بریزد تا کفاره گناهان و راه آمرزش انسان گناهکار باشد. مسیحا با این کار، بر مرگ پیروز می‌شود، و زندگی جاودان را برای تمام کسانی که به او ایمان آورند، هدیه می‌دهد. در این برنامه، به زندگی و پیام یکی دیگر از انبیاء خدا، یعنی ارمیا می‌پردازیم. ارمیا، حدود يكصدسال پس از اشعیا می‌زیست. همان‌طور که قبلاً دانستیم، قوم اسرائیل دیگر يك ملت يكپارچه نبود؛ بلکه به دو قوم اسرائیل که در شمال، و یهودا که در جنوب ساکن بودند، تقسیم شده بود. در دوران ارمیا، پادشاهی اسرائیل نابود شده بود؛ زیرا خدا آنان را به دست دشمنانشان تسلیم کرده بود؛ چون ایشان به پیام انبیاء خدا توجهی نکرده بودند و نخواستند که از گناهانشان توبه کنند. بنابراین از آن قوم بزرگ، تنها یهودا باقی مانده بود. پایتخت این پادشاهی، شهر اورشلیم بود که در آن پرستشگاهی وجود داشت که سلیمان آن را برای ستایش و پرستش خدا بنا نموده بود. همان‌طور که قبلاً آموختیم، خدا وعده داده بود که مسیحای موعود از بین قوم یهودا به جهان خواهد آمد. ارمیا يك یهودی بود و در شهر کوچکی در پنج‌کیلومتری اورشلیم به دنیا آمده بود. پدر او به عنوان يك کاهن در معبد، خدا را خدمت می‌نمود. در آن دوران بیش‌تر یهودیان، هنوز بسیار مذهبی بودند؛ اما از کلام خداوند خدا پیروی نمی‌کردند. اما ارمیا مردی بود که قلباً به پیروی از فرمایشات خدا مایل بود. او منتظر روزی بود که خدا مسیحای موعود را به دنیا بفرستد. حال بیایید با هم از فصل اول کتاب ارمیا، چند آیه را مطالعه کنیم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «پیش از آنکه تو را در رجم نقش بندم، تو را شناختم، و پیش از آنکه به دنیا بیایی، تو را جدا کردم، و تو را بر قومها نبی قرار دادم.» آنگاه گفتم: «آه، ای خداوندگار یهوه، اینک من سخن گفتن نمی‌دانم، زیرا جوانی بیش نیست!» اما خداوند مرا گفت: «مگو، "جوانی بیش نیست"، زیرا نزد هر کس که تو را بفرستم، خواهی رفت، و هرآنچه تو را امر فرمایم، خواهی گفت. از ایشان مترس، زیرا من با تو هستم تا رهایی‌ات بخشم.» این است فرموده خداوند. آنگاه خداوند دست خود را پیش آورده، دهانم را لمس کرد. و خداوند مرا گفت: «اینک کلام خود را در دهانت نهادم. بدان که امروز تو را بر قومها و حکومتها برگماشتم، تا از ریشه برگنی و منهدم نمایی، هلاک کنی و سرنگون سازی، بنا کنی و غرس نمایی.» (1: 4-10)

خدا ارمیا را نبی خود خواند. خدا به او فرمان داد تا به‌سوی برادران یهودی خود رفته و به آنان بگوید اگر از گناهان خود توبه نکنند و به‌سوی خداوند بازنگردند، ایشان را داوری و مجازات خواهد فرمود. وظیفه سنگینی به‌دوش ارمیا گذاشته شده بود؛ زیرا یهودیان نمی‌خواستند که کسی به آنان بگوید که اعمال مذهبی آنان، خدا را خشنود نمی‌سازد. اما ارمیا نبی، کسی نبود که درصدد خشنودی انسان باشد. به‌همین دلیل، او به‌مدت بیست‌وچهارسال در اورشلیم و سراسر سرزمین یهودا، به توبه موعظه می‌نمود و می‌گفت که خدا از من خواسته تا به شما هشدار دهم که اگر از گناهانتان توبه نکنید و از کلام خداوند پیروی ننمایید، خدا به ارتش بابلی‌ها اجازه خواهد داد تا به اورشلیم و معبد، حمله کرده و آنرا تسخیر و به آتش، نابود سازند! و شما را اسیر خواهند نمود و از سرزمینتان آواره خواهید شد! حال اجازه دهید تا آیات دیگری را در همین مورد از فصل هفتم کتاب ارمیا نبی بخوانیم. به کلام خدا گوش دهید: «این است کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد: «بر دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای جمیع مردم یهودا که برای پرستش خداوند از این

Lesson 56

The Prophet Jeremiah. (Jeremiah)

دروازه‌ها داخل می‌شوید، کلام خداوند را بشنوید! خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: طریقه‌ها و اعمالتان را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم کرد. به این سخنان فریبده اعتماد مکنید که «این است معبد خداوند! معبد خداوند! معبد خداوند!» زیرا اگر بر راستی طریقه‌ها و اعمالتان را اصلاح کنید و با یکدیگر به انصاف رفتار نمایید، اگر بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ستم نکنید و خون بی‌گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به زیان خویش پیروی نکنید، آنگاه شما را در این مکان، در سرزمینی که تا ابد به پدرانتان بخشیدم، ساکن خواهم کرد. «اما شما به سخنان فریبده که سودی ندارد، اعتماد می‌کنید! آیا دست به دزدی و قتل و زنا می‌زنید و به دروغ سوگند یاد می‌کنید؟ آیا برای بعل بخور می‌سوزانید و خدایان غیر را که نمی‌شناسید، پیروی می‌کنید و آنگاه آمده، در این خانه که نام من بر آن است، در حضور من می‌ایستید و می‌گویید: «رهای یافته‌ایم!» تا رفته به این اعمال کراهت‌آور خود ادامه دهید؟» (7: 10-1)

به‌همین علت، ارمیاء تحت هدایت خدا، آنان را برای این اعمال ناپسندشان، توبیخ می‌نماید. آنان وانمود می‌کردند که خدا را می‌شناسند، اما اعمالشان این‌را نشان نمی‌داد! در فصل هفدهم همین کتاب، این‌طور نوشته شده است: «و خداوند چنین می‌گوید: «ملعون باد آن که بر انسان توکل کند، و بشر خاکی را قوت خویش سازد، و دلش از خداوند برگردد. ... دل از همه چیز فریبده‌تر است، و بسیار بیمار؛ کیست که آن را بشناسد؟ «من، یهوه، کاوشگر دل و آزماینده افکارم؛ تا به هر کس بر حسب راههایش و بر وفق ثمره کارهایش سزا دهم.» (17: 5 و 9-10)

ارمیاء با این کلمات، به قوم یهودا، هشدار داد که اگر توبه نکنند، خدا آنان را به‌دست دشمنانشان، یعنی بابلی‌ها، خوار و ذلیل خواهد نمود! فکر می‌کنید که آنان به این کلام و هشدار، اعتناء و توجه کردند و تسلیم کلام خدا شدند؟ باید عرض کنم که بیش‌تر ایشان اصلاً به کلام خدا توجهی نشان ندادند! حتی کاهنان هم توجهی به این پیام هشدارآمیز نشان ندادند! بلکه آنان ارمیاء را دستگیر و زندانی کردند و پاهای او را در زنجیر گذاشتند. آنان نمی‌توانستند باور کنند که خدا ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم و ذلیل خواهد نمود! آنان تصور می‌کردند که این‌کار غیرممکن است! آنان از ارمیاء عصبانی بودند که پیش‌گویی کرده بود که اورشلیم ویران خواهد شد! نه‌تنها کاهنان و مردم عادی، از پذیرش کلام خدا سرپیچی کردند، بلکه حتی پادشاه یهودا هم او را نپذیرفت. او زمانی که کتاب ارمیاء را خواند، آن‌را با عصبانیت و تحقیر، با چاقویی از میان پاره کرد و به داخل آتش پرتاب کرد و آن‌را سوزانید! او هم از گناهش توبه نکرد و کلام خدا را نپذیرفت و کتاب ارمیاء را در آتش سوزاند. اما این کار او نمی‌توانست اراده و خواست خدا را تغییر دهد. خدا به ارمیاء فرمان داد تا دوباره کتابش را بنویسد.

اگر کلام خدا را بخوانید، متوجه می‌شوید که چگونه مردم و کاهنان و پادشاه یهودا، ارمیاء را آزار داده و غالباً در زندان می‌افکندند. حتی یكبار او را به سیاه‌چالی که پر از گل و لجن بود، انداختند! چیزی که مهم است این است که، این‌طور نبود که آنان سخن هیچ‌کس را نشنوند، بلکه آن‌ها به سخنان افرادی که خود را به‌دروغ، نبی معرفی می‌کردند، گوش می‌دادند! کلام خدا به ما می‌فرماید که بسیاری خودشان را به‌جای انبیاء خدا جا زدند و قوم را با فریب و ریاکاری خودشان، از خدا دور کردند. زیرا کلام آنان از جانب خدا نبود. هر زمانی که ارمیاء درباره ویرانی و اسارت اورشلیم سخن می‌گفت، آن پیامبران دروغین فریاد برمی‌آوردند که: "نه، نه! هرگز این‌طور نیست! بابلی‌ها نمی‌توانند بر ما غلبه کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند پرستشگاه و هیكل خدا را ویران سازد! ما تنها آرامش را خواهیم دید و از مصیبت و فاجعه خبری نخواهد بود!" اما اجازه دهید تا از فصل بیست‌وسوم کتاب ارمیاء نبی، چند آیه را که در جواب این افراد نوشته شده است، خدمتان قرائت کنم. کلام خدا در این قسمت، چنین می‌فرماید: «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: «به سخنان انبیایی که برای شما نبوت می‌کنند گوش مسپارید؛ زیرا شما را امید واهی می‌بخشند. آنان رویای دل خود را بیان می‌کنند نه سخنان دهان خداوند را ... من این انبیاء را نفرستادم، اما ایشان دویدند؛ سخنی بدیشان نگفتم، اما ایشان نبوت کردند! اگر در جمع محرمین آسار من ایستاده بودند، کلام مرا به قوم من بیان می‌کردند، و آنان را از راه بدشان، و از کردار شرارت‌بارشان بازمی‌گرداندند.» (23: 16 و 21-22)

به‌همین خاطر ارمیاء، به قوم درباره سخنان دروغ و فریب‌کارانه انبیاء کذب، هشدار می‌دهد؛ اما متأسفانه بسیاری از مردمان یهودا، به حرف او توجهی نمی‌کنند و به‌جای آن، سخنان باطل و دروغ انبیاء کذب را باور

Lesson 56

The Prophet Jeremiah. (Jeremiah)

می‌کنند. اما در زمانی که خیلی دیر شده بود، پادشاه، کاهنان و مردم می‌فهمند که این ارمیاء بود که کلام حقیقی خدای زنده را بیان نموده بود! همیشه کلام خدا راست و درست است. بیایید ببینیم که کلام خدا در این باره چه می‌فرماید. بخشی از آیات فصل پنجاه و دوم کتاب ارمیاء را برایتان قرائت می‌کنم. به فرمایشات خدا گوش دهید: «و اما در روز دهم ماه پنجم از نوزدهمین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه، شاه بابل، نبوزردان فرمانده گارد سلطنتی، که به خدمت پادشاه بابل می‌ایستاد، به اورشلیم درآمد. او خانه خداوند، خانه پادشاه، و همه خانه‌های اورشلیم را به آتش کشید، و هر خانه بزرگ را سوزانید. همه لشکر گلدانیان نیز که همراه فرمانده گارد سلطنتی بودند، دیوارهای دور اورشلیم را به تمامی ویران کردند. آنگاه نبوزردان فرمانده گارد سلطنتی، برخی از فقیرترین قوم را با بقیه مردمی که در شهر باقی مانده بودند به اسیری برد، همراه با کسانی که به پادشاه بابل پیوسته بودند، و بقیه صنعتگران. اما نبوزردان فرمانده گارد سلطنتی، برخی از فقیرترین مردم را باقی گذاشت تا در تاکستانها و مزارع کار کنند. ... بدین ترتیب، مردمان یهودا از سرزمین خود به تبعید رفتند.» (52: 12-16 و 27)

پس می‌بینیم که خدا هرآنچه را که به زبان نبی خود - ارمیاء - فرموده بود، به انجام رسانید. حال دیگر همه یهودیان می‌دانستند که سخنان ارمیاء راست و درست بوده است؛ اما چه سود که آنان در دستان بابلی‌ها اسیر و مورد تحقیر بودند!

دوستان عزیزم، امروز ما چه درسی از این داستان می‌توانیم بیاموزیم؟ شاید حداقل بفهمیم که در روز داوری، تمام فرزندان آدم بالاخره خواهند فهمید که چه چیز درست، و چه چیز اشتباه بوده است! اما خدا می‌خواهد تا شما اکنون بفهمید که چه چیزی درست و حقیقت است تا در روز داوری، شرمند و پشیمان نباشید! در روز داوری، توبه کردن بسیار دیر است و پشیمانی سودی ندارد! به همین دلیل است که کلام خدا در رساله دوم پولس رسول به قرنتیان 2: 6، چنین فرموده است: «هان، اکنون زمان لطف خداست؛ هان، امروز روز نجات است.»

برادران و خواهران عزیزم، در رساله اول یوحنا 4: 1، خطاب به همگی ما چنین نوشته شده است: «ای عزیزان، هر روحی را باور مکنید، بلکه آنها را بیازمایید که آیا از خدا هستند یا نه. زیرا انبیای دروغین بسیار به دنیا بیرون رفته‌اند.»

در برنامه بعدی خواهیم دید که عاقبت یهودیانی که از وطن خود به بابل به اسیری رفتند، چه می‌شود. خدا شما را برکت دهد تا دریافت کنید که وعده خدا که توسط ارمیاء نبی گفته شد، به چه معنا است و برای شما چه پیامی دارد. کلام خدا می‌فرماید: «آنگاه که مرا بجوید، مرا خواهید یافت؛ اگر مرا به تمامی دل خود بجوید.» (ارمیاء 29: 13)

خیلی ممنونیم که با ما در این برنامه همراه بودید. شما را تا برنامه بعدی، به دستان پر عطوفت خدای مهربان و زنده می‌سپاریم. او یاور شما باشد. آمین.

Lesson 57

The Prophet Daniel. (Daniel 1, 6)

درس پنجاه و هفتم

«دانیال نبی»

(کتاب دانیال 1-6)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، به داستان زندگی یکی از انبیاء خدا، بنام ارمیاء نگاهی داشتیم. این نبی بزرگ خدا در حدود شش صدسال پیش از آمدن مسیحای موعود زندگی می‌کرد. دیدیم که او چگونه به قوم خود درباره عاقبت توبه نکردنشان هشدار داد و متأسفانه بیشتر مردم اسرائیل به حرف‌های او گوش ندادند و سخنان دروغ انبیاء کاذب را شنیدند؛ و خدا آنان را به‌دست بابلی‌ها تسلیم نمود و شهر اورشلیم و پرستشگاه‌شان سوخته و ویران گردید و ایشان به اسیری رفتند. همه‌چیز درست همان‌طوری که خدا به نبی خود - ارمیاء - فرموده بود، اتفاق افتاد. اما این اتفاقات تلخ به این معنا نیست که خدا قوم یهود را که برگزیده او بودند، برای همیشه ترك فرمود. خدا نمی‌توانست وعده‌ای را که به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده بود - که از طریق ایشان تمام اقوام و ملل جهان برکت خواهند یافت - فراموش نماید. خدا نمی‌توانست برنامه‌اش را برای فرستادن نجات‌دهنده از بین قوم یهود، که از نسل ابراهیم و اسحاق بودند را، به فراموشی بسپارد. به‌علاوه، کلام خدا می‌فرماید که خدا چگونه از قومش در هنگامی که در بابل اسیر بودند، برای مدت هفتادسال محافظت نمود تا این‌که آنان را دوباره به اورشلیم بازگردانید. برای اینکه داستان را بشنوید، لازم است تا برنامه بعدی هم، صبر کنید. در این برنامه قصد داریم تا درباره يك مرد جوان که از جمله اسیران یهودی ساکن در بابل بود، کلام خدا را مطالعه کنیم. اسم این فرد، دانیال است. دانیال به‌معنای «خدا داور من است» می‌باشد. دانیال از هیچ‌کس به‌جز خدا نمی‌ترسید. او به چیزهایی که دیگران درباره او فکر می‌کردند و می‌گفتند، اهمیتی نمی‌داد. فقط افکار خدا برای او مهم بود. دانیال کاملاً به گفته سلیمان ایمان داشت که در کتاب امثال 29: 25 می‌گوید: «ترس از انسان دام می‌شود، اما آن که بر خداوند توکل کند، ایمن می‌ماند.» خدا به دانیال الهام فرمود تا کتابی بسیار مهم بنویسد. کتاب دانیال نبی، شامل مطالب بسیاری است که ذهن انسان هرگز نمی‌تواند آن‌ها را اختراع کرده باشد. تنها خدا می‌داند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. بااین‌حال دانیال درباره تاریخ و سرگذشت بسیاری از اقوام جهان، پیش از آنکه آنها پا به عرصه ظهور بگذارند، نوشته بود. مثلاً او درباره پادشاهی پارس، روم و یونان، خیلی قبل از آن‌که این پادشاهی‌ها به‌وجود آیند، چیزهای مهمی نوشته است. او همانند بسیاری از انبیاء دیگر، درباره آمدن و بازگشت مسیحای موعود، مطالب بالارزشی نوشته است. در کتاب دانیال 9: 26، چنین می‌خوانیم: «پس از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد شد و هیچ نخواهد داشت. قوم آن رهبر که می‌آید، شهر و قدس را نابود خواهند کرد. پایان آن با سیل خواهد بود و تا به آخر، جنگ خواهد بود. پس ویرانیه‌ها مقرر است.» در گفته‌های اسرارآمیز دانیال نبی، مشخص است که نخستین آمدن مسیحا برای مردن به‌جهت کفاره گناهان انسان‌ها است، و بازگشت او برای داورِ عادلانه دنیا است. بیایید باهم به رؤیای دانیال گوش دهیم. چند آیه را از فصل هفتم کتاب دانیال نبی، خدمتان قرائت می‌کنم: «چون می‌نگریستم، تختها برقرار شد، و قدیم‌الایام جلوس فرمود. جامه او چون برف سپید بود، و موی سرش چون پشم پاک. عرش او شعله‌های آتش بود و چرخهای آن آتش فروزان. نه‌ری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون می‌آمد. هزاران هزار خدمتش می‌کردند، و گُرورها گُرور به حضورش ایستاده بودند. دیوان بر پا شد، و دفترها گشوده گردید... «چون در رؤیاهای شب می‌نگریستم، دیدم که به ناگاه کسی مانند پسر انسان با ابرهای آسمان می‌آمد. او نزد قدیم‌الایام رسید، و او را به حضور وی آوردند. حکومت و جلال و پادشاهی به او داده شد، تا تمامی قومها و ملتها و زبانها او را خدمت کنند. حکومت او حکومتی است جاودانه و بی‌زوال، و پادشاهی او زایل نخواهد شد.» (7: 9-10 و 13-14)

دوستان عزیز، چون وقت ما کافی نیست تا درباره عمیق‌ترین قسمت‌های افکار خدا، که در کتاب دانیال گفته شده است تفکر کنیم، پس تنها به داستان خود دانیال نبی می‌پردازیم. در فصل اول کتاب، می‌بینیم که چگونه پادشاه بابلی‌ها که نبوکدنصر نام داشت، برخی از جوانان زیبا و باهوش و مستعد یهودی را برگزید تا تعلیم یافته

The Prophet Daniel. (Daniel 1, 6)

و در دربار او خدمت نمایند و دانیال یکی از آن جوانان بود. بنابراین، دانیال شروع به تحصیل در مدرسه بابلی‌ها نمود. اما در همان روز اول، او با يك ترس و مشکل بزرگ روبرو گردید. پادشاه بابل امر فرموده بود تا آن جوانان، از بهترین شراب و بهترین خوراك موجود بنوشند و بخورند؛ اما این نوشیدنی‌ها و خوراك‌ها، درواقع قربانی بت‌ها بودند و از نظر یهودیان یکتاپرست، ناپاك و نجس محسوب می‌شدند. آیا دانیال می‌توانست از آن‌ها بخورد و بنوشد؟ هرگز! اما چرا نمی‌توانست؟! چون دانیال از خدا می‌ترسید. دانیال ترجیح می‌داد بمیرد، اما کاری نکند که خداوند خدا را ناراحت سازد. بنابراین در کتاب دانیال 1: 8 می‌خوانیم: «اما دانیال در دل خود عزم کرد که خود را با طعام پادشاه و شرابی که وی می‌نوشید، نجس نسازد. پس، از رئیس خواجه‌سرایان اجازه خواست تا خود را نجس نسازد.» و کلام خدا در ادامه می‌فرماید که چگونه خدا دانیال را از ترسش رهایی داد، او را برکت و خردمندی و دانشی بزرگ عطا فرمود. در آیه بیستم همین فصل، نوشته شده است: «و در هر مسئله حکمت و فهم که پادشاه از ایشان سؤال می‌کرد، آنان را از تمامی ساحران و افسونگران که در سراسر مملکت او بودند، ده برابر بهتر می‌یافت.» به همین علت، دانیال تقریباً هفتادسال برای چهار پادشاه کار کرد و خدا همیشه با او بود.

در وقت باقی‌مانده برنامه این ساعت، می‌خواهیم ادامه داستان دانیال را باهم مطالعه کنیم. داستانی که نشان می‌دهد، دانیال از هیچ‌کس به‌جز خدا نمی‌ترسید. در این برنامه خواهیم دید که چگونه دانیال از تمام افراد دیگر، که برای پادشاه کار می‌کردند، بهتر و متفاوت‌تر بود. آنان افرادی بودند که به رشوه گرفتن و تقلب و ناراستی عادت کرده بودند؛ زیرا ترس خدا از دل‌های ایشان دور شده بود. اما دانیال از پذیرش هر ناعدالتی و نادرستی‌ای سرباز می‌زد؛ چون که ترس خدا دل او را پُر ساخته بود. او ترجیح می‌داد تا در چاه شیران انداخته شود، تا اینکه خدا از او ناخشنود گردد! داستان ما از جایی شروع می‌شود که دانیال اکنون پیر شده است و همچنان در خدمت به چهارمین پادشاه وفادار است. امپراتوری بابل، دیگر بابل نامیده نمی‌شود، بلکه نام آن پارس است؛ زیرا مادها و پارسیان این سرزمین را تسخیر کرده بودند و آن را به دو بخش تقسیم نموده بودند؛ درست همان‌طور که دانیال نبی، پیش‌گویی کرده بود. بیایید بااحترام به فصل ششم از کتاب دانیال گوش فرا دهیم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «و داریوش مادی که نزدیک به شصت و دو سال داشت، به حکومت رسید. داریوش مصلحت دانست که صد و بیست ساتراپ بر مملکت بگمارد تا بر تمامی مملکت باشند و بر آنها نیز سه وزیر، که یکی از آنها دانیال بود، تا ساتراپها به ایشان حساب دهند و ضرری به پادشاه نرسد. باری، این دانیال بر سایر وزیران و ساتراپها پیشی گرفت چراکه روحی برتر در او بود، چندان که پادشاه بر آن شد تا وی را بر همه مملکت بگمارد. از این رو وزیران و ساتراپها بهانه می‌جستند تا در امور سلطنت شکایتی بر دانیال بیاورند، اما نتوانستند هیچ سبب یا فسادى بیابند، زیرا او امین بود و هیچ اِهمال یا فسادى در او یافت نمی‌شد. پس آن مردان گفتند: «در این دانیال هیچ عیبی نخواهیم یافت، مگر اینکه در خصوص شریعت خدایش در او عیبی بیابیم.» آنگاه وزیران و ساتراپها گرد آمدند و نزد پادشاه رفته، چنین گفتند: «داریوش پادشاه تا به ابد زنده بماند! وزیران مملکت و رئیس‌ان و ساتراپها و مشاوران و حاکمان همگی به توافق رسیده‌اند که پادشاه حکمی برقرار کند و قدغن اکید نماید که هر کس در سی روز آینده از خدا یا انسانی جز تو، پادشاه، مسئلت کند، در چاه شیران افکنده شود. پس پادشاه، اکنون قدغن را برقرار کن و نوشته را امضا فرما تا بنا بر قانون مادها و پارس‌ها که فسخ‌ناپذیر است، تغییر نیابد.» بنابراین داریوش پادشاه نوشته و قدغن را امضا کرد. چون دانیال دریافت که نوشته امضا شده است، به سرای خود که پنجره‌های بالاخانه آن رو به اورشلیم گشوده می‌شد، رفت. او طبق عادت گذشته، روزی سه بار زانو می‌زد و نزد خدای خویش دعا و شکرگزاری می‌کرد. پس آن مردان گرد آمده، دانیال را یافتند که نزد خدای خویش مسئلت و تمنا می‌نمود. آنگاه نزد پادشاه رفتند و درباره قدغن پادشاه به او گفتند: «آیا قدغنی امضا نکردی که هر کس در سی روز آینده از خدا یا انسانی جز تو، پادشاه، مسئلت کند در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در پاسخ گفت: «این امر بنا بر قانون مادها و پارس‌ها که فسخ‌ناپذیر است، قطعی است.» آنگاه پادشاه را پاسخ داده، گفتند: «دانیال که از تبعیدیان یهود است، به تو، پادشاه، و به قدغنی که امضا کردی، اعتنایی ندارد، بلکه روزی سه بار مسئلت می‌کند.» پادشاه چون این سخن را شنید، بر خویشتن بس خشمگین شد و عزم نمود تا دانیال را رهایی بخشد و تا غروب آفتاب برای رهایی او می‌کوشید. آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه گرد آمده، او را گفتند: «پادشاه، بدان که قانون مادها و پارس‌ها این است که هیچ قدغن یا حکمی که پادشاه برقرار

The Prophet Daniel. (Daniel 1, 6)

کند، تغییر نیابد.» پس به فرمان پادشاه دانیال را آوردند و در چاه شیران افکندند. پادشاه به دانیال گفت: «باشد که خدای تو که پیوسته عبادتش می‌کنی، تو را رهایی بخشد!» آنگاه تخته‌سنگی آورده، بر دهانه چاه نهادند و شاه آن را با انگشتی خود و نیز با انگشتی اُمرایش مُهر کرد تا آن امر درباره دانیال تغییر نیابد. سپس پادشاه به کاخ خود بازگشته، شب را به روزه گذراند و اسباب عیش به حضورش نیاوردند و خواب به چشمانش راه نیافت. پادشاه بامدادان به هنگام سپیده‌دم برخاست و شتابان به چاه شیران رفت. همین که نزدیک چاهی که دانیال در آن بود رسید، با آوازی اندوهناک ندا در داد و دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال، ای خادم خدای زنده، آیا خدایت که پیوسته او را عبادت می‌کنی توانسته است تو را از دهان شیران برهاند؟» دانیال پاسخ داد: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا آسیبی به من نرسانند، از آن رو که به حضور وی گناهی در من یافت نشد و در پیشگاه تو نیز پادشاه، خطایی از من سر نزده است.» آنگاه پادشاه بی‌نهایت شادمان شد و فرمان داد تا دانیال را از چاه برآورند. پس دانیال را از چاه برآوردند و هیچ آسیبی به او نرسیده بود، زیرا بر خدای خود توکل کرده بود. به فرمان پادشاه، آن اشخاص را که بر دانیال شکایت برده بودند، آوردند و ایشان را با زنان و فرزندان‌شان به چاه شیران افکندند. هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر آنان چیره شده، همه استخوانهایشان را خرد کردند. آنگاه داریوش پادشاه به همه قومها و ملتها و زبانهایی که در تمامی آن سرزمین ساکن بودند، چنین نوشت: «سلامتی شما افزون باد! من حکم می‌کنم که در سرتاسر قلمرو سلطنتم، مردم می‌باید به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند، زیرا اوست خدای زنده، و تا به ابد پاینده؛ پادشاهی او بی‌زوال است، و سلطنتش بی‌انتهاست. اوست که می‌رهاند و نجات می‌بخشد، و در آسمان و بر زمین آیات و معجزات به ظهور می‌آورد. هم‌اوست که دانیال را از چنگ شیران رها کرده است!» پس این دانیال در سلطنت داریوش و سلطنت کوروش پارسی، کامروا می‌بود.

نکته جالب‌توجه این است که داریوش بزرگ، پس از این که دید، خدا برای دانیال چه معجزه بزرگی کرده است، فرمانی برای تمام کشور پهناورش صادر نمود، تا همه از خدای دانیال بترسند؛ زیرا او خدای زنده و جاودانی است.

دوستان عزیز! که به این برنامه گوش می‌دهید، آیا شما هم از یهوه خدای دانیال می‌ترسید؟ شاید پرسید که: "خدای دانیال کیست؟" خدای دانیال، تنها خدای زنده و خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. او خدای موسی و داوود است. خدای دانیال، همان خدایی است که کتاب مقدس معرفی می‌نماید. او خدایی است که وعده فرمود تا نجات‌دهنده‌ای را برای نجات انسان‌ها به زمین بفرستد. و آن نجات‌دهنده، همان عیسی مسیح موعود است که بر شیران، شیطان و گناه، توانایی و پیروزی مطلق دارد. ما از شما نمی‌پرسیم که آیا از دوستان و افکار آنان، از پیشینیان و رسوم ایشان می‌ترسید، بلکه سؤال این است که آیا شما از خدا می‌ترسید؟ آیا می‌خواهید خدا را خشنود سازید و از کلام زنده او پیروی نمایید؟ دانیال از خدا می‌ترسید، به همین علت از انسان ترسی نداشت. او ترجیح داد تا در چاه شیران درنده افکنده شود، تا این که خدا از او ناراحت باشد. شما چگونه رفتار می‌کنید؟ آیا شما هم مثل دانیال از خدا می‌ترسید؟ آیا شما هم از ناراستی ناخشنود می‌شوید؟ آیا همانند دانیال از کلام خدا لذت می‌برید؟ یا مثل بیش‌تر فرزندان آدم که از حقیقت روگردان هستند، از پول خوششان می‌آید و کلام خدا را ندیده می‌گیرند، می‌باشید؟ آیا شما از خدا می‌ترسید؟

دوستان گرامی، از اینکه با برنامه ما همراه بودید، از شما بسیار سپاسگزاریم. در برنامه آینده، می‌خواهیم به برخی از پیش‌گویی‌های زکریای نبی که پس از دانیال ظهور نمود، نگاهی گذرا داشته باشیم و شما را دعوت می‌کنیم تا به آن برنامه بپیوندید.

خدا به شما برکت دهد تا درک نمایید این حقیقت مهم درباره چیست: «ترس از انسان دام می‌شود، اما آن که بر خداوند توکل کند، ایمن می‌ماند.»

خدا به شما سلامتی و سربلندی عطا فرماید و نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 57
The Prophet Daniel. (Daniel 1, 6)

Lesson 58 (Zechariah) The Prophet Zechariah

درس پنجاه و هشتم «کتاب زکریای نبی» (زکریاء)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در دو برنامه قبلی، درباره ارمیاء نبی، مطالبی از کلام خدا آموختیم. دانستیم که او درباره قوم یهود که از کلام خدا پیروی نمی‌کردند و از گناهانشان توبه نمی‌نمودند، هشدار داد که خدا ایشان را به دست بابلیان تسلیم خواهد نمود و شهر و دیار ایشان به آتش سوخته و نابود خواهد گردید و خود آنان هم به اسارت خواهند رفت! اما بیشتر آنان به کلام خدا اهمیتی ندادند و در نتیجه، خدا اجازه داد تا لشکر بابل‌ها از مشرق بر آنان هجوم آورده و اورشلیم را نابود کند و معبد سلیمان را سوزانند و آنان را به اسیری بردند. این همان چیزی بود که ارمیاء پیش‌گویی نموده بود. یهودیان مورد آزار قرار گرفتند، زیرا از اطاعت و احترام به پیش‌گویی نبی خدا سرپیچی کردند. اما آیا این نافرمانی و بی‌وفایی قوم، وفاداری و علاقه خدا نسبت به آنان را از بین می‌برد؟ هرگز! بشنوید که کلام خدا در کتاب ارمیاء 29: 4 و 10 و 11، چه می‌فرماید: «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، به تمامی تبعیدیانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به تبعید فرستادم، چنین می‌فرماید: ... چون هفتاد سال بابل به سر آید، من به یاری شما خواهم آمد و با بازگرداندن شما بدین مکان، وعده خود را برای شما تحقق خواهم بخشید. زیرا فکری را که برای شما دارم می‌دانم، که فکری سعادتمندی است و نه تیره‌بختی، تا به شما امید بخشم و آینده‌ای عطا کنم؛ این است فرموده خداوند».

با این پیام، ارمیاء به قوم این مژده را داد که اگرچه آنان خدا را از یاد برده‌اند، اما خدای محبت، آنان را فراموش نکرده است! پس از هفتاد سال، خدا قصد فرمود تا ایشان را به سرزمین پدرانشان بازگرداند. بلی دوستان خوب، خدا به وعده‌هایش وفادار است! خدا از یاد نبرده بود که وعده داده بود، از بین قوم یهود، نجات‌دهنده باید به جهان آید. خدا فراموش نکرده بود که از طریق این قوم، کلام او باید در سراسر دنیا گسترش یابد. دیدیم که خدا انبیایش را از میان قوم اسرائیل برگزید تا پیام او را اعلام نمایند. ما می‌دانیم که خدا تورات را در دل موسی و مزامیر را در قلب داوود گذاشت. دیدیم که خدا فرمایشاتش را به ذهن یوشع، سموئیل، سلیمان، اشعیاء، ارمیاء و دانیال الهام فرمود و آنان به مدد روح خدا، با قوت و امانت، برنامه خدا و کلام زنده او را نوشتند.

در این برنامه، می‌خواهیم ببینیم که خدا چگونه اسرائیلیان را پس از هفتاد سال اسارت در دست بابل‌ها، به سرزمین اصلی ایشان بازگردانید؛ درست همان‌طور که ارمیاء نبی پیش‌گویی نموده بود. برای مطالعه امروز، لازم است که به یاد آوریم که بابل دیگر به این نام خوانده نمی‌شد؛ زیرا پارسیان آن را تسخیر و به سرزمین خود پیوسته بودند. اجازه دهید تا بخشی از فصل اول کتاب عزرا در این مورد، خدمتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «در نخستین سال کوروش، شاه پارس، برای اینکه کلام خداوند که به زبان یرمیا گفته شده بود به انجام رسد، خداوند روح کوروش، شاه پارس را برانگیخت و او بیانیه‌ای در سرتاسر قلمرو خود صادر کرد و آن را بدین مضمون بنگاشت: "کوروش، شاه پارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی حکومت‌های زمین را به من بخشیده و مرا برگماشته است تا در اورشلیم که در یهوداست، خانه‌ای برای وی بنا کنم. هر کس از تمامی قوم او که در میان شماست - خدایش با وی باشد - می‌تواند به اورشلیم که در یهوداست برود و خانه یهوه خدای اسرائیل، همان خدا را که در اورشلیم است، بنا کند. پس هر که باقی مانده است، در هر محلی که اقامت دارد، مردمان آن محل وی را با دادن نقره و طلا و اموال و چارپایان، همراه با هدایای اختیاری برای خانه خدا در اورشلیم، حمایت کنند." پس سران خاندانهای یهودا و بنیامین، و کاهنان و لاویان، یعنی همه کسانی که خدا روحشان را برانگیخته بود، برخاستند تا رفته، خانه خداوند را که در اورشلیم است، بنا کنند. تمامی همسایگان آنها سوای هدایای اختیاری، ایشان را با دادن آلات نقره و طلا و اموال و چارپایان و هدایای گرانبها یاری دادند. کوروش

Lesson 58

(Zechariah) The Prophet Zechariah

پادشاه نیز ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود نهاده بود، بیرون آورد. کوروش، شاه پارس، آنها را به دست میترداد خزانه‌دار بیرون آورد و او آنها را شمرده، به شیشبصر رهبر یهودا تحویل داد.» (عزرا 1: 8-1)

پس می‌بینیم که خدا آنچه را که به انبیاء خود فرموده بود، انجام داد. در کلام خدا نوشته شده است که خدا اجازه داد تا پادشاه بابل شهر اورشلیم را ویران کرده و پرستشگاه خداوند را بسوزاند. و پس از آن است که در کلام خدا می‌بینیم که کوروش کبیر-پادشاه پارس- به امر خدا دستور می‌دهد که از یهودیان اسیر، هرکس دوست دارد، می‌تواند به کشور و شهر خود بازگردد و آنرا دوباره بنا نمایند. پس می‌بینیم که خداوند، شاه شاهان است! او کسی است که بر زمان و تمام جهان، احاطه دارد. هرآنچه او فرموده است، در زمان معین انجام خواهد شد! سلیمان نبی در کتاب امثال 21: 1، چنین می‌نویسد: «دل پادشاه در دست خداوند است؛ آن را همچون جریان آب به هر جا که بخواهد هدایت می‌کند.»

سپس در کلام خدا مشاهده می‌کنیم که گروهی از یهودیان تصمیم می‌گیرند تا سرزمین پارس را ترک کرده و به سوی سرزمین یهودا و شهر اورشلیم بروند. یک یهودی به‌نام زروبابل، رهبر آنان بود. وقتی آنان به اورشلیم رسیدند، با مشکلات بسیاری روبرو شدند، زیرا تمام شهر ویران شده بود و معبدی که سلیمان بنا کرده بود، تبدیل به ویرانه‌ای شده بود. از آن شهر باشکوه و پرستشگاه آن، تنها سنگ‌های شکسته و خاکستر باقی مانده بود! کلام خدا به‌ما می‌فرماید که آنان نخست در همان مکان سابق معبد، گرد هم آمدند. آنان در آنجا قربانگاهی ساختند و حیواناتی را قربانی کرده و به خدا تقدیم نمودند. همه آنان باهم، خدا را برای اینکه ایشان را در بابل و پارس برای هفتاد سال محافظت فرموده و اجازه داده بود تا به سرزمین پدری خود بازگردند، شکر و پرستش کردند. خدا با آنان در تمام این مدت همراه بود. به‌همین سبب آنان می‌توانستند دوباره پرستشگاه خداوند و شهر اورشلیم و دیوارهای آنرا بسازند. شاید برخی از شما عزیزان بپرسید که داستان بازگشت یهودیان به سرزمین خودشان، چه ربطی به شما دارد؟ باید عرض کنم که این داستان، بسیار مهم است؛ زیرا آن‌ها به سرزمین یهودا که بخش جنوبی فلسطین بود و مسیحای موعود می‌بایست از بین آن قوم و در آن سرزمین به‌دنیا آید، بازگشته بودند. لازم بود که یهودیان به کشور خودشان بازگشت نمایند تا مسیحای نجات‌دهنده بتواند طبق وعده خدا به‌دنیا بیاید! در زمان بازگشت یهودیان به سرزمین خودشان، خدا برای آنان پیامبری را به‌نام زکریاء فرستاد. باید عرض کنم که این زکریاء با آن زکریاء که پدر یحیای تعمیددهنده بود، تفاوت دارد. خدا زکریاء را فرستاد تا ایمان یهودیان را تقویت کرده و پیمان خدا را به ایشان یادآوری نماید. پیام زکریاء هم بسیار مهم بود. او می‌گفت که زمان آمدن مسیحای موعود، نزدیک‌تر شده است! تنها پانصدسال دیگر باقی بود تا وعده خدا به انجام برسد و مسیحا ظهور فرماید! اجازه دهید تا کلامی را که خدا به فکر زکریاء الهام فرموده بود، مطالعه کنیم. از فصل اول کتاب زکریاء، چند آیه را خدمتتان قرائت می‌کنم. به کلام خدا گوش فرا دهید: «در هشتمین ماه از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریای نبی فرزند برکیا فرزند عتو نازل شده، گفت: «خداوند بر پدران شما بسیار خشمگین بود. پس بدین قوم بگو، خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: به سوی من بازگشت کنید؛ این است فرموده خداوند لشکرها. و خداوند لشکرها می‌گوید: من نیز به سوی شما باز خواهم گشت. شما همچون پدران خود مباحثید که انبیای پیشین به آنان ندا داده، گفتند: «خداوند لشکرها می‌فرماید: از راههای بد و اعمال پلید خود بازگشت کنید.» اما خداوند می‌گوید، آنان نشنیدند و به من اعتنا نکردند. پدران شما امروز کجایند؟ آیا انبیا تا ابد زنده می‌مانند؟ آیا کلام و فرایض من که به خادمان خود انبیا امر فرموده بودم، پدران شما را درنگرفت؟ پس آنها بازگشت کرده، گفتند: چنانکه خداوند لشکرها قصد نمود بر طبق راهها و اعمال ما با ما رفتار کند، به همان سان با ما عمل کرده است.» (زکریاء 1: 6-1)

این، آن پیام هشدارآمیز زکریاء به قوم خدا و همچنین به ما است. چرا خدا از پدران قوم آنقدر عصبانی بود؟ زیرا ایشان کلام نبوت انبیاء خدا را ترک کرده بودند. به‌همین دلیل بود که خدا آنان را به‌دست بابلی‌ها تسلیم نمود. پدران آنان مذهبی بودند، اما خدا از ایشان خشنود نبود؛ زیرا آنان کلام خدا را نمی‌شنیدند. امروزه هم بسیاری از مردم می‌گویند که به پیامبران اعتقاد دارند؛ اما حرف ایشان را نمی‌شنوند! مردم مذهب خود را دارند اما خدا را خشنود نمی‌سازند و با او ارتباطی زنده ندارند. مردم آن زمان هم فقط با لب‌های خودشان خدا را تمجید می‌کردند، اما دلشان از خدا بسیار دور بود! به‌همین علت، خدا نبی خود یعنی زکریاء را فرستاد تا دوباره پیام و هشدار خدا را به آنان گوشزد نماید. پس از اینکه زکریاء درباره هشدار خدا با قوم سخن گفت، شروع به صحبت

Lesson 58

(Zechariah) The Prophet Zechariah

درباره نجات دهنده نمود. ما در این برنامه فرصت نداریم تا به تمام کتاب زکریاء بپردازیم و تنها به ذکر چند نکته بسنده می‌کنیم.

در فصل نهم کتاب زکریاء، می‌خوانیم که او چنین پیش‌گویی می‌کند که نجات‌دهنده سوار بر الاغی به شهر اورشلیم وارد می‌گردد. زکریاء چنین می‌گوید: «ای دختر صهیون، بسیار شادی کن! و ای دختر اورشلیم، فریاد بلند سر ده! هان پادشاهت نزد تو می‌آید؛ او عادل و صاحب نجات است، فروتن و سوار بر الاغ، بر گره الاغ.» در فصل یازدهم کتاب زکریاء، او يك نبوت بسیار برجسته درباره مرگ مسیحا می‌نماید که تنها آیات آنرا خدمتتان قرائت می‌کنم. کلام مقدس خدا چنین می‌فرماید: «و به ایشان گفتم: «سپس به آنها گفتم: «اگر صلاح می‌دانید مزد مرا بدهید، وگرنه ندهید.» پس به جهت مزد من، سی سکه نقره وزن کردند.» آنگاه خداوند درباره این قیمت گران که بر من نهادند، به من گفت: «آن را نزد کوزه‌گر بیفکن!» پس آن سی پاره نقره را برگرفتم و آن را در خانه خداوند، نزد کوزه‌گر افکندم.» و در فصل دوازدهم و سیزدهم، زکریاء می‌گوید که یهودیان نه تنها مسیحا را می‌فروشدند، بلکه او را به قتل می‌رسانند! ببینیم که کلام خدا در این باره چه می‌فرماید: «و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و دعاهاى ملتسمانه را خواهم ریخت، و بر من که نیزه‌ام زدند خواهند نگریست، و برای من مانند کسی که به جهت تنها فرزندش به سوگ نشیند، سوگواری خواهند کرد و همچون کسی که به جهت نخست‌زاده‌اش بگرید، به تلخی خواهند گریست. و او را خواهند گفت: «و اگر کسی از او بپرسد: «این زخمها بر پشت تو چیست؟» پاسخ خواهد داد: «در خانه دوستانم این زخمها را برداشته‌ام.» با این سخنان، زکریاء نبی پیش‌گویی می‌کند که در دستان مسیحای موعود، جراحتهایی وجود خواهد داشت. بلی دوستان عزیز، یهودیان، رومیان را ترغیب کردند تا مسیح را بر صلیب میخکوب کنند! و بر پهلوی او هم نیزه‌ای فرو می‌کنند! همه چیز همان‌طور که زکریاء نبوت کرده بود، در مورد مسیحا انجام گردید. هرآنچه که زکریاء می‌نویسد، در هماهنگی کامل با آن چیزهایی است که صدها سال قبل هم داوود درباره مرگ مسیح پیش‌گویی نموده بود! داوود در مزمور 22: 16، چنین نوشته است: «سگان مرا احاطه کرده‌اند؛ دسته او باش گردم حلقه زده‌اند؛ دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند!»

دوستان خوب، خدا می‌خواهد تا ما بدانیم که مرگ مسیحا بر صلیب، مهم‌ترین قسمت از برنامه‌ای بود که خدا برای نجات فرزندان آدم از گناهانشان طرح فرموده بود. مسیحای عادل باید می‌مرد تا انسان‌های پلید رستگاری بیابند! آیا این پیام برای شما روشن است؟ آیا آنچه را که زکریاء نبی، تقریباً پانصدسال پیش از مسیح پیش‌گویی کرده است، درک می‌کنید؟ آیا واقعاً به پیام انبیاء درباره مرگ مسیح، ایمان دارید؟ آیا به انبیاء اعتقاد دارید؟ (کتاب اعمال رسولان 26 : 18 تا 27)، یا همانند یهودیان که خدا را فقط با لب‌های خودشان احترام می‌نمودند، اما دلشان از خدا دور بود، رفتار می‌کنید؟!

به رساله اول پولس رسول به تسالونیکیان 20: 5، گوش فرا دهید: «نبوت‌ها را خوار بشمارید.» همچنین در رساله دوم پطرس 1: 19، نوشته شده است: «به علاوه، کلام بس مطمئن انبیا را داریم که نیکوست بدان توجه کنید، چرا که همچون چراغی در مکان تیره و تاریک می‌درخشد تا آنگاه که سپیده برآمد و ستاره صبح در دل‌هایتان طلوع کند.»

دوستان عزیز شنونده، از شما برای همراهیتان با این برنامه، سپاس‌گزاریم. اگر خدا اجازه فرماید، در برنامه آینده، از آخرین نبی‌ای که در عهدعتیق می‌زیسته است، سخن خواهیم گفت.

خدا شما را برکت مخصوص عنایت فرماید تا پاسخی شایسته برا این پیام خدا داشته باشید: "آیا به انبیاء اعتقاد دارید؟". تا برنامه آینده شما عزیزان را به دستان پرمهر خدای امین و مهربان می‌سپاریم. او یاور شما باشد. آمین.

Lesson 59 (Malachi) The Message of the Prophets Summarized

درس پنجاهونهم «خلاصه پیام انبیاء» (ملاکی)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، تماماً به نخستین بخش از کلام مقدس خدا، یعنی عهدعتیق پرداخته‌ایم. این بخش به وعده (عهد) نخستین معروف است. عهدعتیق، شامل تورات، مزامیر و کتب انبیاء مختلف است. همان‌طور که دیده‌ایم، خدا از، نزدیک به سی نفر از انبیاء، در طول تقریباً هزار و پانصد سال استفاده کرده تا کلام وعده نخستین خود را بنویسد.

در این برنامه، ما سفر خود را در این بخش کامل خواهیم کرد. اما پیش از آنکه به آخرین فصل این کتاب بپردازیم، لازم است که کمی درباره آنچه از ابتدای این کتاب مقدس تاکنون آموخته‌ایم، صحبت کنیم. قصد داریم تا کل پیام انبیاء را در سه دسته عمده، تقسیم‌بندی کنیم:

اول: خدا قدوس است و هر گناهی را داوری خواهد فرمود.

دوم: همه فرزندان آدم در گناه متولد می‌شوند و باید با داوری عادلانه خدا مواجه شوند.

سوم: خدا تصمیم داشته تا نجات‌دهنده‌ای را به جهان بفرستد تا گناه فرزندان آدم را چاره فرماید.

این سه پیامی است که تمام انبیاء خدا درباره آن سخن گفته‌اند. حال اجازه دهید تا این سه موضوع را از جنبه دیگری هم مورد بررسی‌ای کوتاه قرار دهیم.

اول: خدا مقدس است و نمی‌تواند به گناه بنگرد.

دوم: انسان ناپاک و پر از گناه است و راهی برای نجات خودش از جریمه و مجازات گناه ندارد.

سوم: خدا برنامه‌ای برای پاک ساختن گناهکاران و نجات ایشان از داوری دارد.

دوستان عزیز، آیا به این سه نکته مهم توجه کردید؟ آیا این سه حقیقت برای شما مفهومی دارند؟ آیا می‌فهمید که قدوسیت خدا به چه معنا است؟ آیا می‌دانید که گناهان شما چقدر بزرگ است و شخصی عادل شما را داوری خواهد نمود؟ و آیا می‌دانید که خدا برنامه‌ای برای رستگاری و آمرزش شما دارد؟ بهرآستی که خدا قدوس، و انسان ناپاک است. این دو حقیقت را بارها می‌توان در کلام خدا مشاهده نمود. به‌همین دلیل است که خدا آتشی خاموشی‌ناپذیر، برای شیطان و هرکس که او را متابعت می‌کند، فراهم آورده است. قدوسیت خدا ایجاب می‌کرد که آدم و حوا را که گناهکار بودند از باغ عدن اخراج فرماید؛ زیرا ایشان از میوه‌ای خوردند که خدا آنان را منع فرموده بود. پاکی خدا بود که امر فرمود تا پسران آدم برای کفاره گناهان خودشان، حیواناتی را قربانی کرده و به‌عنوان هدیه سوختنی به خدا تقدیم نمایند. و قداست خدا بود که هدیه قائل را نپذیرفت. خدای قدوس، گناهکاران را در زمان نوح با سیلابی عظیم از بین برد و در زمان ابراهیم، آتش از آسمان فرستاد تا عصیان‌گران را از میان بردارد. و پاکی خدا دلیلی است برای اینکه او روزی را برای داوری انسان‌ها مهیا فرموده است.

حال بیایید تا به چند قسمت از کلام مقدس خدا درباره پاکی خدا و ناپاکی انسان گوش فرا دهیم. در کتاب حَبَقُوق 1: 12، چنین می‌خوانیم: «ای یهوه، خدای من! ای قدوس من! آیا تو از ازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند، تو ایشان را به جهت داوری مقرر کرده‌ای؛ ای صخره، تو ایشان را برای تنبیه برقرار داشته‌ای.» در کتاب اشعیاء 64: 6، چنین می‌یابیم: «همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است! همگی ما مانند برگ پژمرده‌ایم، و گناهان ما همچون باد، ما را با خود می‌برد.» وای بر ما! اگر خدا چنین قدوس و انسان چنین گناهکار و ناپاک است، پس چه‌کسی می‌تواند نجات یابد؟ ما چگونه می‌توانیم از مجازات و جهنم رهایی یابیم؟ فرزندان آدم چه‌طور می‌توانند ابدیت را در پیشگاه پاک خدا به‌سر ببرند؟! پاسخ در قسمت سوم پیام انبیاء یافت می‌شود. پس از اینکه انبیاء درباره قدوسیت خدا و ناپاکی انسان هشدار دادند، درمورد برنامه خدا برای نجات انسان از گناه، سخن می‌گویند. مهم‌ترین پیام کتاب اول وعده خدا (عهدعتیق)، این است که خدا وعده داده است تا نجات‌دهنده‌ای عادل را برای مردن به‌جای فرزندان ناپاک آدم

(Malachi) The Message of the Prophets Summarized

به جهان بفرستد، تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگرند. تنها از طریق ریخته شدن خون آن منجی عادل است که خدا می‌تواند گناه انسان‌ها را ببخشد؛ بدون اینکه عدالتش خدشه‌دار گردد. برای این امر، خدا ابراهیم را فراخواند تا قومی جدید را شکل دهد تا از بین آن قوم، نجات‌دهنده به دنیا بیاید. خدا به ابراهیم فرمود که او را برکت می‌دهد و او برای تمام اقوام جهان، مایهٔ برکت خواهد بود. و به همین سبب، ابراهیم، اسحاق را همچون قربانی به خدا تقدیم کرد و پس از آن یعقوب و او نیز دوازده پسرش را به خدا هدیه داد که آنان دوازده سبط یا قبیلهٔ اسرائیل را تشکیل دادند.

سپس دیدیم که اسرائیلیان از سرزمین کنعان به مصر رفتند و پس از مدتی تبدیل به برده و اسیر مصریان شدند. اما شرارت و بی‌وفایی قوم اسرائیل سبب نشد که خدا از وعده‌اش برگردد و مسیحا را به جهان نفرستد! او داوود را برگزید تا پادشاه اسرائیل شود و سروده‌های بسیار زیبایی را در ستایش خدا بسراید. این سروده‌ها به مزامیر معروفند. او در مزامیر دربارهٔ مسیحای موعود نوشته است که چگونه به‌دست فرزندان آدم مضروب و تحقیر و کشته می‌شود. اما او همچنین می‌نویسد که مسیحا عاقبت بر مرگ غلبه می‌یابد! در مطالعات خودمان در کتاب مقدس دیدیم که تنها موسی و داوود دربارهٔ مسیحا نوشته‌اند. تمام انبیاء خدا، دربارهٔ آمدن مسیحای موعود، چیزهای مهمی نوشته‌اند. مثلاً اشعیاء نبی نوشته است که به‌دنیا آمدن مسیحا کاملاً منحصر به‌فرد است. در کتاب اشعیاء 7: 14، چنین می‌خوانیم: «بنابر این خود خداوندگار به شما نشانه‌ای خواهد داد: اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زاد و او را عمانوئیل نام خواهد نهاد.» این را اشعیاء، هفت‌صدسال پیش از آمدن مسیحا می‌نویسد. یکی دیگر از انبیاء خدا به‌نام میکاه، می‌نویسد که مسیحا در شهری کوچک به‌جهان می‌آید. در کتاب میکاه نبی 2: 5، چنین می‌خوانیم: «اما تو، ای بیت‌لحم افراته، گرچه در میان طوایف یهودا کوچکی، از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد کرد؛ طلوع او از قدیم و از ایام ازل بوده است.» میکاه پیش‌گویی می‌کند که مسیحا در شهر داوود نبی به‌جهان خواهد آمد! در سه برنامهٔ آینده، بررسی خواهیم نمود که خدا چگونه وعده‌اش را محقق می‌فرماید.

البته خدا آمدن مسیحای موعود را بسیار بادقت و احتیاط انجام می‌دهد. کلام پاک خدا دربردارندهٔ صدها اشاره انبیاء به آمدن مسیحا است. شاید شما عزیزان بپرسید که چرا خدا این اشارات را در ذهن‌های انبیایش گذاشت تا پیش از آمدن مسیحا، آمدن او را پیش‌گویی نمایند؟ دلیل بسیار مهمی برای این امر وجود دارد. خدا می‌خواست تا تمام تردیدهای ما انسان‌ها را دربارهٔ آمدن مسیحای موعود از بین ببرد تا ما اطمینان حاصل کنیم که او از جانب خدا و برای انجام وعده‌های او از آسمان آمده است. خدا نمی‌خواهد تا کسی ما را فریب بدهد! خدا می‌خواهد ما بدانیم که عیسی مسیح کیست و تا به او ایمان آورده و نجات بیابیم. به این دلیل است که خدا چنین وعده‌های شیرینی را توسط انبیاء خودش در کلام وعدهٔ نخستین خویش برای ما نوشته است تا ما بین حقیقت و دروغ را تشخیص دهیم.

حال برای پایان این سفر نیکو در کلام وعدهٔ نخستین خدا، لازم است که به کتاب ملاکی نبی هم نگاهی گذرا داشته باشیم. این کتاب هم بسیار مهم است، زیرا این‌ها آخرین کلامی هستند که خدا پیش از فرستادن مسیحا به آدمیان می‌فرماید و پس از آن برای مدت چهارصدسال، خدا دیگر کلامی نمی‌فرماید تا اینکه مسیحا طبق وعده، به جهان آید. بیایید چند آیه از جاهای مختلف کتاب ملاکی را باهم بخوانیم. بااحترام به کلام نیکوی خدا گوش دهید: «خداوند لشکرها می‌فرماید: «هان من پیام‌آور خود را می‌فرستم، و او راه را پیش روی من آماده خواهد کرد. و خداوندگاری که طالب اوید به ناگاه به معبد خویش در خواهد آمد؛ و آن پیام‌آور عهد که در او وجد می‌کنید، هان او می‌آید! من که خداوند هستم، تغییر نمی‌کنم؛ از همین روست که شما، ای فرزندان یعقوب، هلاک نشده‌اید. .. اما برای شما که از نام من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهایش شفا خواهد بود. و شما بیرون آمده، همچون گوساله‌های پرواری جست و خیز خواهید کرد.» به‌همین دلیل، ملاکی نبی پیش‌گویی کرده است که خدا رسول خود را پیش از مسیحا می‌فرستد تا راه او را هموار و مهیا سازد. آیا می‌دانید که این رسول چه‌کسی است؟ در درس آینده، دربارهٔ آن ندا دهنده سخن خواهیم گفت که نام او یحییای تعمید دهنده است.

اما ملاکی همچنین در فصل سوم کتاب خود می‌نویسد: «خداوند لشکرها می‌فرماید: «هان من پیام‌آور خود را می‌فرستم، و او راه را پیش روی من آماده خواهد کرد. و خداوندگاری که طالب اوید به ناگاه به معبد خویش در خواهد آمد؛ و آن پیام‌آور عهد که در او وجد می‌کنید، هان او می‌آید! من که خداوند هستم، تغییر نمی‌کنم؛

(Malachi) The Message of the Prophets Summarized

از همین روست که شما، ای فرزندان یعقوب، هلاک نشده‌اید.» ارمیاء نبی در حدود دویست سال پیش از او چنین نوشته است: «خداوند چنین می‌فرماید: «اینک روزهایی می‌آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذر انسان و بذر حیوان خواهم کاشت. و چنانکه زمانی مراقب بودم تا ایشان را برگنم و ویران کنم و منهدم سازم و هلاک نمایم و بلا رسانم، حال مراقب خواهم بود تا ایشان را بنا کنم و غرس نمایم؛» این است فرموده خداوند. «در آن روزها دیگر نخواهند گفت: «پدران انگور ترش خوردند، و دندان فرزندان کند شد!» بلکه هر کس برای گناه خودش خواهد مرد. هر که انگور ترش خورد، هم او دندانش کند خواهد شد.»

خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم بست.» با این کلمات، خدا می‌خواهد بگوید که مسیحا را برای پیمانی جدید به جهان می‌فرستد تا وعده‌های عهدعتیق و وعده نخستین را به انجام رساند. این پیمان جدید به انسان بستگی ندارد، که خدا را احترام نکرده و به وعده‌های او اهمیتی نداده است، بلکه به خدا تکیه دارد که سراسر رحمانیت و وفاداری است. برای مدت هزاران سال خدا فریضة قربانی کردن حیوانات و ریختن خون آنان را برای پاک ساختن گناه انسان قرار داد، تا بستر فکری مناسبی را برای آمدن مسیحا که باید کفاره و فدیة گناهان انسان‌ها شود، آماده نماید. قربانی حیوانات، بخش مهمی از نخستین وعده بود که خدا آن را از طریق انبیاء به انسان حکم فرموده بود. اما مسیحا، عهد جدیدی را با خون خودش استوار نمود تا وعده خدا را در عهدعتیق به انجام رساند. مسیحا نیامد تا کلام انبیاء را باطل سازد، بلکه تا آن را به انجام و کمال رساند. به همین دلیل است که ملاکی نبی مسیحا را آفتاب عدالت می‌خواند. چرا ملاکی این عبارت را برای مسیحا به کار می‌برد؟ پاسخ این است که انبیاء همانند شمع یا ماه هستند که به تدریج در تاریکی این جهان ناپدید و خاموش می‌شوند؛ لیکن مسیحا همچون آفتاب فروزنده و تابان، برای روشنی بخشیدن به ذهن تاریک انسان طلوع می‌فرماید تا راه پارسایی و عدالت را به آدمی نشان دهد!

در برنامه آینده، درباره زکریاء که پدر یحیای تعمیددهنده است، مطالبی را از کلام مقدس خدا بررسی خواهیم کرد. در انجیل لوقا 1: 78 و 79 درباره آفتاب عدالت، چنین آمده است: «زیرا خدای ما را دلی است پر ز رحمت، و ز همین رو، آفتاب تابان از عرش برین بر ما طلوع خواهد کرد تا کسانی را که در تاریکی و سایه مرگ ساکنند، روشنایی بخشد، و گامهای ما را در مسیر صلح و سلامت هدایت فرماید.»

دوستان عزیزم، با این برنامه به پایان سفر با ارزش خود در عهدعتیق رسیدیم. در برنامه آینده، به فیض خدا بخش باشکوه و شگفت‌انگیز بعدی یعنی عهدجدید را آغاز خواهیم کرد. در انجیل است که می‌بینیم که مسیحا وعده‌های خدا را که به زبان انبیاء گفته شده بود، تمام و کمال به انجام می‌رساند. خدا شما را برکت دهد تا درک نمایید که چرا در رساله دوم پطرس 1: 19، نوشته شده است: «به علاوه، کلام بس مطمئن انبیا را داریم که نیکوست بدان توجه کنید، چرا که همچون چراغی در مکان تیره و تاریک درختان تا آنگاه که سپیده برآمد و ستاره صبح در دل‌هایتان طلوع کند.» از شما ممنونیم که با ما در این برنامه همراه بودید. منتظر حضور شما در برنامه‌های آینده نیز هستیم. خدا نگهدارتان باشد. آمین.

Lesson 60

The Prophet John (Luke)

درس شصتم «یحیای تعمیددهنده» (انجیل لوقا 1)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، ما سفر خود را در عهدعتیق به پایان رسانیدیم. بخشی که شامل تورات، مزامیر، و کتب دیگر انبیاء خدا است. در این برنامه، می‌خواهیم مطالعه بخش دوم کلام خدا را آغاز کنیم. این بخش به عهدجدید معروف است. شاید این سؤال برایتان پیش آید که چرا خدا کلامش را به دو بخش عهدعتیق و عهدجدید تقسیم نموده است؟ دلایل زیادی برای این کار وجود دارد. شاید اولین چیزی که لازم است ما درك کنیم این باشد که تمام کلام عهد نخستین، پیش از آمدن مسیحای موعود نوشته شده‌اند. و کلام عهد دوم، پس از به دنیا آمدن مسیحا نگارش شده است. به همین دلیل، پیام انبیاء خدا در عهد نخستین این بود: "خدا مسیحا را خواهد فرستاد!" ولی پیغام عهدجدید این است: "خدا مسیحا را فرستاده است!". درست همان طور که از طریق انبیاء عهدعتیق وعده داده بود. آیا این تفاوت مهم بین این دو عهد را درك می‌کنید؟ برخی کلام مقدس خدا را متهم می‌کنند که به دو بخش قدیم و جدید تقسیم شده است! شاید این اشخاص تصور می‌کنند که شخصی تلاش داشته تا چیزی جدید را جایگزین مطالب قبلی نماید. اما حقیقت مطلب این است که این مطلب تازه‌ای نیست، بلکه تأیید همان چیزهایی است که پیش از آن گفته شده بودند! بله دوستان خوب شنونده، ما باید از خدا تشکر کنیم که کلام او به دو بخش تقسیم شده است؛ زیرا در بخش اول می‌بینیم که خدا وعده داده و در بخش دوم انجام وعده را شاهد هستیم. همان طور که ممکن است بدانید، عهدجدید اسم دیگری هم دارد که به انجیل معروف است. این واژه از يك كلمه یونانی گرفته شده است که به معنای مژده یا خبر خوش می‌باشد. واقعاً محتوای پیام عهدجدید، يك خبر خوش عالی برای انسان است! چون این کتاب به ما می‌گوید که مسیحا، تحقق وعده‌های امین خدا است. باید بدانید که خود عیسی مسیح، انجیل را نوشته است. درست همان طور که خدا در عهدعتیق افراد زیادی را برگزید و به آن‌ها کلامش را الهام فرمود، در عهدجدید هم خدا انسان‌های دیگری را انتخاب فرمود تا فرمایشات مصون از خطا و جاودانی او را بنویسند. چهار نفر، انجیل که سرگذشت زندگی زمینی عیسی است را نوشته‌اند. این چهار نفر عبارتند از: متی، مرقس، لوقا و یوحنا. حال شاید بپرسید که چرا چهار نفر زندگی عیسی را نوشتند؟ خدا می‌خواست تا ضریب اطمینان ما انسان‌ها درباره قطعیت و صحت سرگذشت زندگی او بالا رود. شاید بتوانیم بگوییم که هم‌چون میزی که چهار پایه دارد، انجیل هم بایستی چهار اساس و پایه داشته باشد. بنابراین چهار شاهد، زندگی عیسی را از چهار دیدگاه و فرهنگ متفاوت به رشته تحریر درآوردند. همان طور که خدا کلامش را به دل و ذهن انبیاء الهام فرمود، همان‌گونه نیز چهار شاهد امین را برگزید تا برخی از جنبه‌های زندگی او را برای انسان‌های دیگر بنویسند. البته باید توجه داشته باشید که خدا چهار نفر دیگر را هم انتخاب فرموده بود تا تعالیم اساسی ایمان مسیحی را هم بنویسند. این افراد عبارتند از: پولس، یعقوب، یهودا و پطرس. و جالب آن است که تمام این چیزها که در عهدجدید نوشته شده است، به صورت شگفت‌انگیزی با یکدیگر در هماهنگی و تطابق هستند! انجیل به زبان یونانی نوشته شده است که زبان علمی و ادبی دنیای آن دوران بوده است. اما انجیل به بیش از دوهزار زبان در دنیا ترجمه شده تا هرکس بتواند به زبان مادری خود از موهبت آن برخوردار گردد. البته خیلی‌ها به کلام مقدس خدا ایراد می‌گیرند و می‌گویند که: "انجیل کتاب قابل‌اعتمادی نیست، این کتاب پر از تناقضات است، و تحریف شده است!". دوستان گرامی، بدانید که کسی که با کلام خدا می‌جنگد، در واقع دارد با خود خدای زنده ستیزه می‌کند! يك مثال در یکی از زبان‌های بومی آفریقایی می‌گوید که: "يك تخم‌مرغ نمی‌تواند با يك صخره بجنگد!". کلام پاك خدا ارزش دارد که مطلقاً به آن اعتماد نمود. تمام بخش‌های کلام خدا درست و مصون از اشتباه هستند. کلام خدا نمی‌تواند تحریف شود. خدا آن قدر بزرگ و توانا است که بتواند کلامش را از دستبرد موجود ضعیفی هم‌چون انسان، محافظت فرماید! به همین علت است که

Lesson 60

The Prophet John (Luke)

عیسی مسیح در انجیل متی 35: 24 ، چنین می‌فرماید: «آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت.»

حال لحظه‌ای آن رسیده است که سفر خود را در عهدجدید آغاز کنیم. در برنامه قبلی، درباره ملاکی نبی چیزهایی را از کلام خدا دانستیم. در خلال آن چهارصدسال، خدا هیچ نبی دیگری را به نزد یهودیان نفرستاد تا کلام او را به آنان بگوید. اما چرا خدا، نبی دیگری را نفرستاد؟ پاسخ این است که هرآنچه لازم بود گفته شود، در همان عهد نخستین گفته شده بود. حال خدا منتظر رسیدن زمان موعود بود تا مسیحا را به جهان بفرستد تا عهدی جدید را بنیاد نهد.

در برنامه‌های قبلی دانستیم که خدا به انبیایی همچون اشعیا و ملاکی الهام فرمود تا پیش‌گویی کنند که برنامه خدا برای آمدن مسیحا به جهان چگونه است. آنان همچنین نبوت کرده بودند که پیش از آمدن مسیحا، يك نداکننده و پیام‌آور به‌نام یحیی تعمیددهنده ظهور خواهد کرد تا مسیر آمدن منجی را هموار سازد. او پسر زکریا بود که کاهن بود و خدا را در معبد خدمت می‌نمود. تولد یحیی نیز يك معجزه بود.

حال اجازه می‌خواهم تا داستان شیرین این وقایع را از زبان لوقا که در انجیل خود نوشته است، با احترام بشنویم. ببینیم که در فصل یکم این انجیل چه نوشته شده است. به کلام خدا گوش فرا دهید: «در زمان هیروдіس، پادشاه یهودیه، کاهنی می‌زیست، زکریا نام، از کاهنان گروه آبیا. همسرش الیزابت نیز از تبار هارون بود. هر دو در نظر خدا پارسا بودند و مطابق همه احکام و فرایض خداوند بی‌عیب رفتار می‌کردند. اما ایشان را فرزندی نبود، زیرا الیزابت نازا بود و هر دو سالخورده بودند. یک بار که نوبت خدمت گروه زکریا بود، و او در پیشگاه خدا کاهنت می‌کرد، بنا به رسم کاهنان، قرعه دخول به قدس معبد خداوند و سوزاندن بخور به نام وی افتاد. در زمان سوزاندن بخور، تمام جماعت بیرون سرگرم دعا بودند که ناگاه فرشته خداوند، ایستاده بر جانب راست مذبح بخور، بر زکریا ظاهر شد. زکریا با دیدن او، بهت‌زده شد و ترس وجودش را فرا گرفت. اما فرشته به او گفت: «ای زکریا، مترس! دعای تو مستجاب شده است. همسرت الیزابت برای تو پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را یحیی خواهی نامید. تو سرشار از شادی و خوشی خواهی شد، و بسیاری نیز از میلاد او شادمان خواهند گردید، زیرا در نظر خداوند بزرگ خواهد بود. یحیی نباید هرگز به شراب یا دیگر مُسکرات لب زند. حتی از شکم مادر، پر از روح القدس خواهد بود، و بسیاری از قوم اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان باز خواهد گردانید. او به روح و قدرت ایلیا، پیشاپیش خداوند خواهد آمد تا دل پدران را به سوی فرزندان، و عاصیان را به سوی حکمت پارسایان بگرداند، تا قومی آماده برای خداوند فراهم سازد.» زکریا از فرشته پرسید: «این را از کجا بدانم؟ من مردی پیرم و همسرم نیز سالخورده است.» فرشته پاسخ داد: «من جبرائیلم که در حضور خدا می‌ایستم. اکنون فرستاده شده‌ام تا با تو سخن گویم و این بشارت را به تو رسانم. اینک لال خواهی شد و تا روز وقوع این امر، یارای سخن گفتن نخواهی داشت، زیرا سخنان مرا که در زمان مقرر به حقیقت خواهد پیوست، باور نکردی.» در این میان، جماعت منتظر زکریا بودند و حیران از طول توقف او در قدس. چون بیرون آمد، نمی‌توانست با مردم سخن گوید. پس دریافتند رؤیایی در قدس دیده است، زیرا تنها ایما و اشاره می‌کرد و توان سخن گفتن نداشت. زکریا پس از پایان نوبت خدمتش، به خانه خود بازگشت.

چندی بعد، همسرش الیزابت آبستن شد و پنج ماه خانه‌نشینی اختیار کرد. الیزابت می‌گفت: «خداوند برایم چنین کرده است. او در این روزها لطف خود را شامل حال من ساخته و آنچه را نزد مردم مرا مایه ننگ بود، برداشته است.» در این داستان شگفت‌انگیز می‌بینیم که چه‌طور فرشته خدا بر زکریا ظاهر می‌گردد و مژده فرزندی را به او می‌دهد. به‌علاوه در پایان همین فصل، می‌بینیم که خدا درباره ظهور باشکوه مسیحا بشارت می‌دهد. باز هم به کلام خدا گوش فرا دهید: «چون زمان وضع حمل الیزابت فرا رسید، پسری به دنیا آورد. همسایگان و خویشان چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمش را بر وی ارزانی داشته است، در شادی او سهیم شدند. روز هشتم، برای آیین ختنه نوزاد آمدند و می‌خواستند نام پدرش زکریا را بر او بگذارند. اما مادر نوزاد گفت: «نه! نام او باید یحیی باشد.» گفتند: «از خویشان تو کسی چنین نامی نداشته است.» پس با اشاره، نظر پدر نوزاد را درباره نام فرزندش جویا شدند. زکریا لوحی خواست، و در برابر حیرت همگان نوشت: «نام او یحیی است!» در دم، زبانش باز شد و دهان به ستایش خدا گشود. ترس بر همه همسایگان مستولی گشت و

Lesson 60

The Prophet John (Luke)

مردم در سرتاسر کوهستان یهودیه در این باره گفتگو می کردند. هر که این سخنان را می شنید، در دل خود می اندیشید که: «این کودک چگونه کسی خواهد شد؟» زیرا دست خداوند همراه او بود. آنگاه پدر او، زکریا، از روح القدس پر شد و چنین نبوت کرد: «متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل، زیرا به یاری قوم خویش آمده و ایشان را رهایی بخشیده است. او برای ما شاخ نجاتی در خاندان خادمش داوود، بر پای داشته است، چنانکه از دیرباز به زبان پیامبران مقدس خود وعده فرموده بود که ما را از دست دشمنان و همه کسانی که از ما نفرت دارند، نجات بخشد، تا بر پدرانمان رحمت بنماید و عهد مقدس خویش به یاد آورد؛ همان سوگندی را که برای پدرمان ابراهیم یاد کرد که ما را از دست دشمن رهایی بخشد و یاریمان دهد که او را پی هیچ واهمه عبادت کنیم، در حضورش، با قدوسیت و پارسایی، همه ایام عمر. و تو، ای فرزندم، پیامبر خدای متعال خوانده خواهی شد؛ زیرا پیشاپیش خداوند حرکت خواهی کرد تا راه را برای او آماده سازی، و به قوم او این معرفت را عطا کنی که با آمرزیدن گناهانشان، ایشان را نجات می بخشد. زیرا خدای ما را دلی است پر رحمت، و ز همین رو، آفتاب تابان از عرش برین بر ما طلوع خواهد کرد تا کسانی را که در تاریکی و سایه مرگ ساکنند، روشنایی بخشد، و گامهای ما را در مسیر صلح و سلامت هدایت فرماید.»

به همین دلیل، زکریا شروع به سپاسگزاری خدا نمود، چون می دانست که وقت ظهور مسیحای موعود رسیده است. او می دانست که پسرش آن مسیحای موعود نیست، بلکه کسی است که آمدن او را بشارت می دهد و راه او را هموار می نماید.

دوستان گرامی شنونده، خیلی ممنونیم که در این برنامه هم با ما یار و هم دل بودید. از شما تقاضا می کنیم تا در برنامه بعدی هم همراه ما باشید تا ببینیم که چگونه خدا فرشته خود را به نزد دختر باکره ای به نام مریم می فرستد تا پیام بسیار مهمی را به او بگوید. برنامه بعدی نیز در بردارنده حقیقتی ارزشمند است.

خدا شما را برکت دهد تا در کلمات زکریا ببینید و از آن درسی نیکو برای زندگی خودتان بیاموزید. زکریا چنین گفت: «متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل، زیرا به یاری قوم خویش آمده و ایشان را رهایی بخشیده است. او برای ما شاخ نجاتی در خاندان خادمش داوود، بر پای داشته است، چنانکه از دیرباز به زبان پیامبران مقدس خود وعده فرموده بود که ما را از دست دشمنان و همه کسانی که از ما نفرت دارند، نجات بخشد.» برنامه ما در این لحظه پایان می یابد و شما را تا برنامه بعدی به خدای زنده و مهربان و رحمت های بی زوال او می سپاریم. خدا حافظ شما باشد. آمین.

Lesson 61

The Announcement (Luke 1; Matthew 1)

درس شصت و یکم

«اعلان خبر»

(انجیل لوقا 1 و انجیل متی 1)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در طول شصت برنامه قبلی، ما از رحمت خدا توانستیم عهد عتیق و نخستین را که شامل تورات، مزبور و کتب دیگر انبیاء است، مطالعه نماییم. در برنامه قبلی هم مطالعه اجمالی عهد جدید را آغاز کردیم که به انجیل یا خبر خوش، معروف است. انجیل می‌فرماید که خدا بر اساس وعده‌اش، نجات‌دهنده قادر مطلق را برای رستگاری بشر به جهان فرستاده است. پیش از اینکه بررسی خودمان را در عهد جدید آغاز نماییم، به‌جا خواهد بود که به‌یاد آوریم که خدا به آدم وعده داد که از نسل او، کسی را برای نجات فرزندان گناهکار آدم، به جهان خواهد فرستاد. آیا به‌خاطر می‌آورید که در روزی که آدم و حوا به خدا ناطاعتی کردند، چه اتفاقی افتاد؟ در تورات می‌خوانیم که چگونه گناه و نافرمانی آدم سبب شد تا اثر لعنت گناه به تمام جهان سرایت کرده و جهان تبدیل به قلمرو شیطان گردد. به‌همین دلیل است که تمام فرزندان آدم با گناه و زیر لعنت آن به دنیا می‌آیند. گناهکاران، گناهکاران دیگری را تولید می‌کنند! گناهان ما، ما را محکوم می‌کنند و ما هیچ راهی نداریم تا خودمان را با توانایی‌های خود، از زیر لعنت گناه نجات بخشیم. اما خدا را شکر که کلام او با داستان طغیان و نافرمانی آدم، پایان نمی‌پذیرد! همان‌طور که قبلاً دیدیم، در همان روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا شروع به بیان برنامه قدرت‌مند خود برای نجات انسان از اسارت گناهش کرد. خدا وعده داد که نجات‌دهنده‌ای را به جهان می‌فرستد تا برای گناه بشر چاره‌ای نماید. در آن روز تاریک که گناه وارد جهان شد، خدا خبر داد که این نجات‌دهنده مقدس، به‌نحو منحصر به فردی از یک زن به‌جهان خواهد آمد. (کتاب پیدایش 3: 15). مسیح‌ای موعود که می‌بایست خون پاکش را برای آمرزش گناهکاران بریزد، نمی‌توانست از ذریت پدری زمینی به‌جهان بیاید؛ زیرا تمام انسان‌ها گناهکار هستند. او می‌بایست کامل و مقدس باشد. به‌همین سبب است که اشعیاء نبی پیش‌گویی می‌کند که دختری باکره و بدون ازدواج با مردی، پسری به دنیا می‌آورد که همان خدای مجسم است. (کتاب اشعیاء 7: 14).

اجازه دهید تا به کتاب انجیل مقدس بازگردیم و ببینیم که چگونه خدا آنچه را که توسط انبیاء وعده داده بود، در وجود عیسی مسیح، به انجام رسانید. در درس گذشته خودمان دیدیم که فرشته خدا به مردی یهودی به‌نام زکریا ظاهر می‌شود و به او وعده داشتن پسری را می‌دهد که نامش یحیی خواهد بود و او پیام‌آور مسیح‌ای موعود به جهان می‌باشد. حال بیایید تا باهم از فصل اول انجیل لوقا، چند آیه را مطالعه کنیم. کلام خدا در این قسمت، چنین می‌فرماید: «در ماه ششم، جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری در جلیل فرستاده شد که ناصره نام داشت، تا نزد باکره‌ای مریم نام برود. مریم نامزد مردی بود، یوسف نام، از خاندان داوود. فرشته نزد او رفت و گفت: «سلام بر تو، ای که مورد لطف قرار گرفته‌ای. خداوند با توست.» مریم با شنیدن سخنان او پریشان شد و با خود اندیشید که این چگونه سلامی است. اما فرشته وی را گفت: «ای مریم، مترس! لطف خدا شامل حال تو شده است. اینک آبستن شده، پسری خواهی زایید و نامش را عیسی خواهی نهاد. او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. خداوند خدا تخت پادشاهی پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود. او تا ابد بر خاندان یعقوب سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او را هرگز زوالی نخواهد بود.» مریم از فرشته پرسید: «این چگونه ممکن است، زیرا من با مردی نبوده‌ام؟» فرشته پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقدس و پسر خدا خوانده خواهد شد. اینک الیزابت نیز که از خویشان توست، در سن پیری آبستن است و پسری در راه دارد. آری، او که می‌گویند نازاست، در ششمین ماه آبستنی است. زیرا نزد خدا هیچ امری ناممکن نیست!» مریم گفت: «کنیز خداوندم. آنچه درباره من گفتی، بشود.» آنگاه فرشته از نزد او رفت. «اجازه دهید تا همین‌جا کمی درنگ کرده و به آنچه که در

Lesson 61

The Announcement (Luke 1; Matthew 1)

واقعه ظهور فرشته بر مریم رخ داده است، بیندیشیم. مریم دختر جوانی بود که عاشق کلام خدا بود. او نامزد مردی به نام یوسف بود که می‌خواستند با هم ازدواج کنند. مریم و یوسف، هر دو از نسل داوود نبی بودند. می‌دانیم که در کلام خدا پیش‌گویی شده بود که مسیحا نه تنها از یک دختر باکره به دنیا می‌آید، بلکه از نسل و خاندان داوود هم هست. اما لازم است که چیزی را بدانید و آن اینکه مریم هم از نسل آدم و او هم مثل سایر انسان‌ها گناهکار بود. ضروری است که این را همیشه به یاد داشته باشیم، زیرا برخی مریم را به مرتبه‌ی خدایی می‌رسانند و او را شایسته‌ی پرستش می‌دانند! این کار بت‌پرستی است! اگرچه مریم سزاوار احترامی ویژه است، زیرا زنی است که روح خدا بر او نازل شده و مسیحا از رحم او به دنیا آمده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که او را همچون خود خدا پرستش نماییم! خود او می‌گوید که کنیز خداوند و پیرو او است. در آیاتی که خدمتتان قرائت کردم، دیدیم که چگونه جبرائیل بر مریم نازل می‌شود و او را از به دنیا آمدن مسیحا از طریق او، اطلاع می‌دهد. جبرائیل همچنین از اسم کودک، مریم را آگاه می‌سازد. اسم او عیسی خواهد بود که معنایش این است: "خداوند نجات می‌دهد." در زبان عربی به عیسی، یسوع می‌گویند که بسیار نزدیک‌تر به تلفظ صحیح اسم مسیح است. البته او اسم دیگری هم دارد که اشاره به برگزیدگی عیسی می‌کند و آن، پسر حضرت اعلا و مسیحا می‌باشد. این چیزی است که فرشته به مریم خبر داد. این موضوع در کتاب مزامیر هم آمده است که عیسی به پسر خدا مسمما خواهد بود.

دوستان خوبم، می‌دانم که شاید این موضوع که عیسی، پسر خدا است، برای شما عجیب باشد و بگویید که غیرممکن است که عیسی پسر خدا باشد! اما باید خدمت شما عرض کنم که لازم است پیش از اینکه آن را غیرممکن و یا کفر بخوانید، به دلائل و مفاهیم این امر توجه کرده و از خدا بخواهید تا مفهوم این موضوع بسیار مهم را به شما بیاموزد. در کلام مقدس خدا واژه مسیحا، بیش از صدویست بار برای پسر خدا به کار رفته است. به علاوه ما اطمینان داریم انبیایی که کلام خدا را با الهام روح او نوشته‌اند، هرگز جرأت نداشته‌اند که فرمایشات خدا را عوض نمایند و آنچه را که دلشان می‌خواهد، بنویسند. خدا هرگز اجازه چنین جسارتی را به بشر نمی‌دهد! آنچه ما می‌خواهیم بدانیم این است که چرا خدا مسیحا را به پسر خدا مسمما فرموده است. نخست باید بدانیم که پسر خدا هرگز واژه کوچکی نیست. منظور کلام خدا هرگز این نیست که خدا دارای همسری بوده و از او بچه‌دار شده است! خدا آن قدر بلندمرتبه است که این چیزها شایسته او نیست. در این برنامه آن قدر فرصت نداریم که به طرح و بررسی این موضوع عمیق بپردازیم. اما چیزی که لازم است بدانید، این است که این اسم هرگز به معنای عیال‌وار بودن خدا نیست! در تمام فرهنگ‌ها و مذاهب هم، چنین عناوینی وجود و کاربرد دارند. اگر مشتاق دانستن حقیقت باشید، حتماً بدون تعصب و غرض‌ورزی می‌توانید آن را بفهمید. به همین علت است که خدا مسیحا را پسر خود می‌خواند، زیرا عیسی از آسمان و مستقیماً از جانب خدا و از خود خدا صادر گشته و فرستاده شده است. مسیحا همچنین به کلمه خدا نیز خوانده می‌شود؛ زیرا از ازل وجود داشته است و همه چیز به خاطر او و به وسیله او آفریده شده است. اجازه دهید تا آیاتی بسیار مهم و قدرتمند را از فصل اول انجیل یوحنا خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود. همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت... و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگرستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی.»

بلی دوستان عزیز، عیسی کلمه خدا و پسر خدا است. همه می‌دانند که عیسی پدر جسمانی نداشت. پس اگر چنین است، او از کجا آمده است؟! او پسر کیست؟! اجازه دهید تا باز از فصل اول انجیل لوقا برایتان بخوانم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقدس و پسر خدا خوانده خواهد شد.» شاید بگویید که تولد عیسی از مریم باکره، زیاد اهمیتی ندارد؛ خدا می‌خواسته قدرت‌نمایی کند. خدا آدم را هم بدون داشتن پدری زمینی آفرید. دوستان عزیزم، درست است که خدا قادر مطلق است و هیچ چیز نزد او غیرممکن نیست، لیکن در رابطه با ولادت عیسی از مریم باکره باید بدانید که این امر بسیار مهم‌تر از نمایش قدرت خدا بوده است! مگذارید که کسی شما را فریب دهد! دلیل بسیار مهمی وجود داشته است که عیسی هزاران سال پس از آفرینش آدم به جهان آمده است. آیا این دلیل را می‌دانید؟ کلام خدا به ما می‌فرماید که مسیحا به جهان آمد تا انسان گناهکار را نجات بخشد. در

Lesson 61

The Announcement (Luke 1; Matthew 1)

رساله اول پولس به تیموتاؤس 1: 15، چنین می‌خوانیم: «این سخن درخور اعتماد و پذیرش کامل است که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد، که من بزرگترین آنهایم.» بنابه وعده خدا، مسیحا بایستی خورش را می‌ریخت تا راه نجات گناهکاران هموار گردد. او همچون بره‌ای بی‌عیب در حضور خدا، قربانی گناهان ما گردید.

به این موضوع بیندیشید! آیا کسی با قرضی سنگین، می‌تواند بدهی دیگران را بپردازد؟ خیر، تنها کسی می‌تواند این کار را بکند که کاملاً آزاد و بدون بدهی باشد. آری دوستان خوب، عیسی هرگز هیچ گناهی نداشت؛ به همین علت توانست گناهان ما را کفاره نماید و خدا هم این قربانی و توان را پذیرفت! خدا می‌خواهد ما بدانیم که مسیحا و دیگر فرزندان آدم، بسیار باهم متفاوت هستند. ما پسران آدم هستیم و مسیحا پسر یگانه خدا است. ما گناهکار و ناپاک هستیم و عیسی بی‌گناه و پاک است. به همین دلیل خدا او را با افتخار پسر خود می‌خواند! امیدواریم حال که این برنامه رو به پایان است، خدا ذهن‌ها و دل‌های شما را پاک و روشن فرماید تا بفهمید که چرا عیسی مسیح از مریم باکره به جهان آمد و مفهوم پسر خدا بودن مسیحا را نیز درک نمایید.

در این قسمت، برنامه خود را با قرائت بخش‌هایی از فصل اول انجیل متی درباره تولد مسیحا و ملاقات فرشته خدا با شوهر مریم، یعنی یوسف، به پایان می‌بریم. به کلام زنده خدا گوش فرا دهید: «تولد عیسی مسیح این چنین روی داد: مریم، مادر عیسی، نامزد یوسف بود. اما پیش از آنکه به هم پیوندند، معلوم شد که مریم از روح القدس آبستن است. از آنجا که شوهرش یوسف مردی پارسا بود و نمی‌خواست مریم را رسوا کند، بر آن شد که بی‌سر و صدا از او جدا شود. اما چون این تصمیم را گرفت، به ناگاه فرشته خداوند در خواب بر او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف، پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا آنچه در بطن وی قرار گرفته، از روح القدس است. او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی خواهی نامید، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید.» این همه رخ داد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد که: «باکره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عمانوئیل خواهند نامید.»

که به معنی 'خدا با ما' است. چون یوسف از خواب بیدار شد، آنچه فرشته خداوند به او فرمان داده بود، انجام داد و زن خود را گرفت. اما با او همبستر نشد تا او پسر خود را به دنیا آورد؛ و یوسف او را عیسی نامید.» دوستان عزیز، برنامه ما در این جا پایان می‌یابد و به قوت خدا در برنامه آینده، داستان شگفت‌انگیز تولد مسیحا را از انجیل بررسی خواهیم نمود.

خدا شما را برکت دهد تا آنچه را که فرشته خدا در رابطه با عیسی به یوسف گفت بفهمید. کلام خدا چنین می‌فرماید: «نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.» شما عزیزان را تا برنامه بعدی به دستان رئوف خدای زنده می‌سپاریم. او نگهدارتان باشد. آمین.

Lesson 62

The Messiah Is Born (Luke 2; Matthew 2)

درس شصت و دوم «مسیحا متولد شده است» (انجیل لوقا 2 و انجیل متی 2)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، دیدیم که فرشته خدا به نام جبرائیل به سرزمین فلسطین و شهر ناصره و به نزد دختری باکره به نام مریم فرستاده شد. او به مریم گفت که از روح القدس حامله شده و پسری خواهد زایید که باید نام او را عیسی بگذارد. و عیسی به معنای نجات‌دهنده است. قوم خدا مدت‌ها بود که منتظر این لحظه بودند! آن نجات‌دهنده‌ای که خدا به آدم و حوای گناهکار وعده فرموده بود، حال در رحم یک دختر باکره بود و داشت به دنیا می‌آمد! برنامه این ساعت ما «مسیحا متولد شده است» نام دارد. پیش از این که ببینیم انجیل در این باره چه می‌فرماید، لازم است زمانی را که مسیحا متولد شد، شرح دهیم. پادشاه روم که به آگوستوس قیصر شهرت داشت، بر سرزمین‌های بسیاری از جمله سرزمین یهودیان، حکم‌فرمایی داشت. اما سلطه رومی‌ها بر آن سرزمین، بر خواست و اراده خدا برای فرستادن منجی، تأثیری نداشت. در واقع این خواست خدا بود تا از رومی‌ها استفاده فرماید تا کلامی را که به زبان انبیایش فرموده بود، محقق سازد. بیهیاد می‌آوردید که می‌گاه نبی درباره سرزمین بیت‌لحم که زادگاه عیسی مسیح است، چه نبوت نموده بود؟ او پیش‌گویی کرده بود که مسیحا در شهر داوود به جهان خواهد آمد. اما مریم که مادر عیسی باشد، در آن‌جا زندگی نمی‌کرد؛ بلکه ساکن شهری به نام ناصره بود که حدود صد و پنجاه کیلومتری شمال بیت‌لحم است. پس چگونه مسیحا در بیت‌لحم که شهر داوود نبی است، می‌توانست متولد شود؟! دوستان خوبم، هیچ چیز برای خداوند خدا، غیرممکن یا حتی سخت نیست! او همه چیز را که می‌بایست اتفاق افتد، می‌داند. در این برنامه خواهیم دید که پادشاه روم دستوری را صادر کرد که بر طبق آن هر مرد و زنی باید به شهر خاندان خود بازگردند، تا سرشماری جمعیت انجام گیرد، تا به مالیات‌ها سروسامان داده شود! این بدان معنا بود که هم یوسف و هم مریم مجبور بودند تا به بیت‌لحم بروند، شهری که از آن داوود بود و آنان به خاندان او تعلق داشتند. حال ببینید تا به انجیل لوقا بازگردیم و از فصل دوم آن، چند آیه مرتبط با این موضوع را بررسی نماییم. با احترام به کلام مقدس خدا گوش فرا دهید: «در آن روزها، آگوستوس قیصر فرمانی صادر کرد تا مردمان جهان همگی سرشماری شوند. این نخستین سرشماری بود و در ایام فرمانداری کورینیوس بر سوریه انجام می‌شد. پس، هر کس روانه شهر خود شد تا نام‌نویسی شود. یوسف نیز از شهر ناصره جلیل رهسپار بیت‌لحم یهودیه، زادگاه داوود شد، زیرا از نسل و خاندان داوود بود. او به آنجا رفت تا با نامزدش مریم که زایمانش نزدیک بود، نام‌نویسی کنند. هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنداقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در همان‌سرا جایی برایشان نبود.»

لازم است تا در همین‌جا کمی درنگ کرده و به وقایع تولد مسیحا، اندکی بیندیشیم. از کلام خدا چنین معلوم است که عیسی همچون یک رعیت بدون منزلت و مقام به دنیا آمد. او در یک طویله که محل نگهداری حیوانات بود، پا به جهان گذاشت؛ کسی که نجات‌دهنده و داور عادل جهان است، در یک آخور به دنیا آمد! چون تمام مسافرخانه‌های شهر بیت‌لحم، پر از جمعیت بودند. شاید برخی سؤال کنند که چرا مسیحای موعود که پادشاه جهان و نجات‌دهنده آن است، در یک مکان باشکوه و شاهانه، در مقام یک پادشاه جلال، به دنیا نیامد؟! برادران و خواهران عزیز شنونده، باید بدانیم که افکار خدا با فکرهای انسان‌ها تفاوت اساسی دارد. جلال او، با شکوه انسان‌ها هم متفاوت است. مطمئناً میلاد خداوند با شکوه و عظمت همراه بود، اما بیش‌تر فرزندان آدم آنرا درک نکردند! زیرا جلال خدا با جلال دنیا تفاوت دارد. شاید شما دیده باشید که انسان‌های زیادی هستند که در خانه‌های بزرگ و زیبا زندگی می‌کنند و پوشاک گران‌بها می‌پوشند و زندگی پر از تجملی دارند و خدمتکاران فراوان آنان، تمام نیازهای ایشان را برآورده می‌کنند. این جلال این جهان است؛ اما جلال خدا با این نوع از جلال، بسیار متفاوت است! به همین دلیل است که مسیحا که از حضور خدا می‌آمده در چنان شکوه دنیوی پا به جهان

Lesson 62

The Messiah Is Born (Luke 2; Matthew 2)

نگذاشت. او همچون بیش‌تر ثروتمندان نبود که از فقر و بیچارگی نیازمندان خبر نداشته باشد. کسی که خدا برای نجات فرزندان آدم از اسارت شیطان فرستاده بود، در يك مكان محقر و شرایطی ناگوار به دنیا آمد. برای همین است که کسی نمی‌تواند بگوید که عیسی فقط برای ثروتمندان آمده است. خدا می‌خواهد انسان‌ها بدانند که او برای نجات یکسان همگان به دنیا آمده است. کلام خدا در رساله دوم پولس رسول به قرنتیان 8: 9، چنین می‌گوید: «زیرا از فیض خداوند ما عیسی مسیح آگاهید که هر چند دولتمند بود، به خاطر شما فقیر شد تا شما در نتیجه فقر او دولتمند شوید.» عیسی مسیح، تنها شخصی بود که خودش تصمیم گرفت تا متولد شود! و انتخاب او این بود تا در فقر به دنیا بیاید! شاید یکی از دلایلی که او در آخور به دنیا آمده این بود که، به یاد ما بیاورد که او بره بی‌عیب خدا است که قربانی گناهان ما می‌گردد. در درس شصت و چهارم، درباره بره خدا بیش‌تر خواهیم دانست. حال اجازه دهید تا داستان تولد مسیحا را ادامه داده و شکوهمندترین قسمت‌های آن را بخوانیم. در شبی که عیسی در آخور به دنیا آمد، خدا فرشته‌اش را به نزد چوپانانی که گوسفندان خود را در دشت‌های اطراف بیت‌لحم می‌چرانیدند، فرستاد. ببینیم که خدا چگونه خبر خوش آمدن مسیحا را به آنان می‌فرماید. انجیل لوقا چنین می‌فرماید: «در آن نواحی، شبانانی بودند که در صحرا به سر می‌بردند و شب‌هنگام از گله خود پاسداری می‌کردند. ناگاه فرشته خداوند بر آنان ظاهر شد، و نور جلال خداوند بر گردشان تابید. شبانان سخت وحشت کردند، اما فرشته به آنان گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی‌بخش که برای تمامی قوم است: امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح است. نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنذاقی پیچیده و در آخوری خوابیده خواهید یافت.» ناگاه گروهی عظیم از لشکریان آسمان ظاهر شدند که همراه آن فرشته در ستایش خدا می‌گفتند: «جلال بر خدا در عرش برین، و صلح و سلامت بر مردمانی که بر زمین مورد لطف اویند!» و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند: «بیایید به بیت‌لحم برویم و آنچه را روی داده و خداوند ما را از آن آگاه کرده است، ببینیم.» پس به‌شتاب رفتند و مریم و یوسف و نوزاد خفته در آخور را یافتند. چون نوزاد را دیدند، سخنی را که درباره او به ایشان گفته شده بود، پخش کردند. و هر که می‌شنید، از سخن شبانان در شگفت می‌شد. اما مریم، این همه را به خاطر می‌سپرد و در دل خود به آنها می‌اندیشید. پس شبانان خدا را حمد و ثنا گویان بازگشتند، به سبب هر آنچه دیده و شنیده بودند، چنانکه بدیشان گفته شده بود.»

خدا پیام خوش را نخستین بار به چه کسانی اعلام فرمود؟ آیا اول به پادشاه روم یا ثروتمندان، یا رهبران مذهبی، مژده آمدن منجی را اعلام فرمود؟ خیر، بلکه چوپانانی که از طبقه پست و مطرود اجتماع بودند و کسی آنان را احترام نمی‌کرد، نخستین کسانی بودند که فرشته خدا را دیدند و خبر خوش آمدن و ظهور منجی را شنیدند! چه تمایز و افتخار بزرگی نصیب ایشان گردید! آنان درباره کسی شنیدند که پیامبران خدا درباره‌اش سخن گفته بودند، کلمه جاودانی خدا، مسیحا و منجی جهان، چون کودکی به جهان آمده بود!

در ادامه انجیل، بیایید تا باهم ببینیم که در سال بعد از تولد عیسی مسیح، چه اتفاقاتی رخ دادند. می‌خواهیم ببینیم که خدا چگونه خبر ظهور منجی را به ستاره‌شناسان خردمندی از مشرق‌زمین و به‌ویژه ایران، اعلام فرمود. اجازه دهید تا چند آیه را از فصل دوم انجیل متی برایتان قرائت کنم. به کلام خدا گوش دهید: «چون عیسی در دوران هیروдіس پادشاه، در بیت‌لحم یهودیه به دنیا آمد، هان چند مُغ (مجوسی) از مشرق‌زمین به اورشلیم آمدند و پرسیدند: «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.» چون این خبر به گوش هیروдіس پادشاه رسید، او و تمامی اورشلیم با وی مضطرب شدند. پس او همه سران کاهنان و علمای دین قوم را فرا خواند و از آنها پرسید: «مسیح کجا باید زاده شود؟» پاسخ دادند: «در بیت‌لحم یهودیه، زیرا نبی در این باره چنین نوشته است: «ای بیت‌لحم که در سرزمین یهودایی، تو در میان فرمانروایان یهودا به هیچ روی کمترین نیستی، زیرا از تو فرمانروایی ظهور خواهد کرد که قوم من، اسرائیل، را شبانی خواهد نمود.» پس هیروдіس مُغان را در نهان نزد خود فرا خواند و زمان دقیق ظهور ستاره را از ایشان جویا شد. سپس آنان را به بیت‌لحم روانه کرده، بدیشان گفت: «بروید و درباره آن کودک به دقت تحقیق کنید. چون او را یافتید، مرا آگاه سازید تا من نیز آمده، سجده‌اش کنم.» ایشان پس از شنیدن سخنان پادشاه، روانه شدند. و هان ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیشاپیش آنها می‌رفت تا سرانجام بر فراز مکانی که کودک بود، بازایستاد. ایشان با دیدن ستاره بی‌نهایت شاد شدند. چون به خانه درآمدند و کودک را با مادرش مریم دیدند،

Lesson 62

The Messiah Is Born (Luke 2; Matthew 2)

روی بر زمین نهاده، آن کودک را پرستش نمودند. سپس صندوقچه‌های خود را گشودند و هدیه‌هایی از طلا و گندُر و مُر به وی پیشکش کردند. و چون در خواب هشدار یافتند که نزد هیروдіس بازنگردند، از راهی دیگر رهسپار دیار خود شدند.»

این خلاصه‌ای از داستان تولد عیسی مسیح است. این داستان شگفت‌انگیز، چه پیامی برای امروز ما دارد؟ يك چیز را می‌توانیم با اطمینان بگوییم و آن این است که تولد مسیحی موعود، در تاریخ دنیا و بشر، بی‌نظیر بوده است. هیچ‌کس دیگر در بین آدمیان، همانند عیسی مسیح، به دنیا نیامده است.

در این برنامه دیدیم که مسیحا از مریم باکره و درست همان‌طور که خدا توسط انبیایش فرموده بود، به جهان آمد! عیسی همان‌طور که میکاه نبی چندصدسال پیش از ظهور منجی پیش‌گویی کرده بود، در شهر داوود، یعنی بیت‌لحم پا به جهان گذاشت. هم‌چنان دیدیم که خدا فرشته‌ای را به‌سوی چوپانان فرستاد تا مژده آمدن نجات‌دهنده را اعلام نماید. و مشاهده کردیم که چگونه گروه زیادی از فرشتگان، خدا را تسبیح می‌خواندند. و دریافتیم که خدا چطور ستاره‌ای را در آسمان قرار داد تا دانشمندان (ستاره‌شناسان) فرهیخته ایرانی بفهمند که مسیحا کجا و در چه وقت متولد شده تا مژده آمدن او را به دیگران بگویند. دوستان عزیز شنونده، ما تنها می‌توانیم بگوییم که هیچ انسانی مانند عیسی نبوده است؛ تولد او منحصر به فرد بوده است. نمی‌توان او را با هیچ فرد دیگری مقایسه نمود! عیسی کسی بود که تمام پیامبران از او سخن گفته بودند. او مسیحی آسمانی بود! برادران و خواهران عزیزم، اگر عیسی هم پیامبری در بین دیگر پیامبران بود، چرا تمام انبیای پیش از او، تولدش را قبل از آمدنش مژده داده‌اند؟! چرا فرشتگان به‌زمین آمدند تا ولادت او را جشن بگیرند؟! چرا خدا ستاره‌ای درخشان را برای راهنمایی ستاره‌شناسان مشتاق، به‌جهت ظهور منجی در آسمان قرار داد؟! به چه دلیلی او از يك دختر باکره به‌جهان آمد؟! امیدواریم که شما درباره این سؤالات مهم و بنیادی، عمیقاً بیندیشید. خیلی ممنونیم که شنونده این برنامه بودید. اگر خدا بخواهد، در برنامه بعدی چگونگی شروع خدمت و مأموریت عیسی را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. خدا شما را برکت عطا فرماید تا به پیام فرشتگان به چوپانان را که امروز برای شما عزیزان هم هست، واکنشی مناسب نشان دهید. کلام خدا چنین است: "فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی‌بخش که برای تمامی قوم است: امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح است.» در این لحظه برنامه ما به پایان می‌رسد. شما را تا برنامه بعدی به خدای امین و بزرگ می‌سپاریم. خداوند ما عیسی مسیح، یاور و نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 63

The Holy Son (Luke 2; Matthew 3, 4)

درس شصت و سوم

«مولود مقدس»

(انجیل لوقا 2 و انجیل متی 3 و 4)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، داستان شگفت‌انگیز تولد مسیحا را شنیدیم. هرگز کسی همانند مسیحا متولد نشده است! او از يك دختر باکره و به وسیله قدرت روح خدا در شهر داوود، درست همان‌طور که پیش‌گویی شده بود، به جهان آمد. در شب تولد عیسی مسیح، خدا دسته انبوهی از فرشتگان درخشان را به‌زود چوپانانی گمنام فرستاد تا مژده ظهور منجی را به همه اعلام نمایند.

در برنامه این ساعت، می‌خواهیم کودکی عیسی و چگونگی بزرگ شدن او را از کلام خدا مطالعه کنیم. کلام خدا به ما می‌گوید که عیسی چهار برادر و چند خواهر داشته است. به نظر می‌رسد که او کودکی خود را در خانواده‌ای پرجمعیت و در شمال فلسطین در شهر ناصره گذرانیده است. همان‌طور که می‌دانیم، یوسف، پدر جسمانی و واقعی عیسی نبود؛ بلکه از دید مردم، او پدر عیسی محسوب می‌شد. یوسف نجار بود و عیسی هم شغل او را فرا گرفت و پیشه کرد. اما جالب این است که عیسی از دید مردم، شخص بسیار خوبی بود. کلام خدا در انجیل لوقا 2: 52 چنین می‌فرماید: «و عیسی در قامت و حکمت، و در محبوبیت نزد خدا و مردم، ترقی می‌کرد.»

مثل هر بچه دیگری، عیسی هم غذا می‌خورد، می‌خوابید، بازی می‌کرد و مطالعه می‌نمود. اما تمایز منحصر به فرد او در این بود که او هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد. هیچ سخن بدی از دهان او بیرون نیامد. او هرگز به کسی نگفت که او را بیخشد، چون اصلاً کار اشتباهی نسبت به آن شخص انجام نداده بود که نیاز به عذرخواهی باشد. او نمی‌توانست کار اشتباهی انجام دهد، زیرا ریشه گناه در او وجود نداشت! او طبیعتی پاک و مقدس داشت. شرارت در وجود او راهی نداشت. او تنها کاری را انجام می‌داد که خدا را خشنود می‌ساخت. او بدنی شبیه ما داشت، لیکن طبیعت گناه‌آلودی چون ما نداشت! اجازه دهید تا در این باره، رساله به عبرانیان 4: 14 و 15، را خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «پس چون کاهن اعظمی و الامقام داریم که از آسمانها درگذشته است، یعنی عیسی پسر خدا، بیایید اعتراف خود را استوار نگاه داریم. زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند.»

هنگامی که عیسی سی سال داشت، وقت آن رسیده بود که خدمتش را آغاز نماید. و خدمت و مأموریت او این بود که جهان را از گناه، نجات دهد. روزی او خانواده و شهرش را ترک کرد و به سوی رودخانه اردن به‌زود یحیی تعمیددهنده رفت تا به آب، غسل تعمید یابد. حتماً یحیی تعمیددهنده را بهیاد دارید که به توبه و آمرزش گناهان، موعظه می‌نمود و مردمان را به آب تعمید می‌داد. او در واقع داشت راه را برای ظهور منجی فراهم می‌نمود. اجازه می‌خواهم تا در همین زمینه، بخشی از فصل سوم انجیل متی را خدمتتان قرائت کنم. با احترام به کلام زنده خدا گوش فرا دهید: «در آن روزها یحیی تعمیددهنده ظهور کرد. او در بیابان یهودیه موعظه می‌کرد و می‌گفت: «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است!» این همان است که اِشعیای نبی درباره‌اش می‌گوید: «ندای آن که در بیابان فریاد برمی‌آورد: "راه خداوند را آماده کنید! طریقه‌های او را هموار سازید!"» یحیی جامه از پشم شتر بر تن داشت و کمربندی چرمین بر کمر می‌بست، و خوراکش ملخ و عسل صحرایی بود. مردمان اورشلیم و سراسر یهودیه و تمامی نواحی اطراف رود اردن، جملگی نزد او می‌رفتند و به گناهان خود اعتراف کرده، در رود اردن از او تعمید می‌گرفتند.»

اجازه دهید تا همین‌جا کمی درنگ کرده و به آنچه شنیدیم، ببیندیشیم. آیا به پیام یحیی توجه کردید؟ خلاصه پیام یحیی این بود که: "از گناهانتان توبه کنید. از تمایلات شیرانه خود، دست بردارید و برای ملاقات با مسیحای زنده مهیا شوید که از آسمان برای نجات شما آمده است!" آنان که به گناهان خودشان اعتراف می‌کردند، از

Lesson 63

The Holy Son (Luke 2; Matthew 3, 4)

یحیی در رودخانه اردن، غسل تعمید می‌یافتند. البته باید خدمت شما دوستان خوب شنونده عرض کنم که تعمید به آب، به‌خودی خود، گناهان را پاک نمی‌کند. این تنها يك نشانه از اعتراف و توبه واقعی و پذیرفتن مسیحا به‌عنوان نجات‌دهنده است. برخی از کسانی که به پیام و دعوت یحیی، پاسخ مثبت می‌دادند و تعمید می‌یافتند، به یکی از دو طبقه معروف از یهودیان تعلق داشتند: آنان یا صدوقی بودند و یا از فریسیان به‌شمار می‌رفتند. صدوقیان، ثروتمندترین اشخاص یهودی بودند و بر حکومت رومی، تأثیر و نفوذ داشتند. اما در دل‌هایشان هیچ اهمیتی به گفته‌های انبیاء نمی‌دادند. فریسیان هم از طبقه مذهبی و غیرتمند یهودیان بودند که بسیار دین‌دار و متدین بودند و تلاش می‌کردند تا تمام فرایض مذهبی و شریعت را به‌جا آورند تا شاید راه برای آمدن منجی فراهم گردد. اما تلاش‌های آنان بیهوده بود، زیرا ایشان کوشش داشتند تا با اعمال و تلاش خودشان، در حضور خدا عادل و پارسا محسوب شوند. آنان همچنین سنت‌های خودشان را نیز با کلام حقیقی خدا درهم‌آمیخته بودند. در نتیجه، تلاش آنان چیزی جز نمایش مذهبی و فخر فروختن به دیگران که از طبقه آن‌ها نبودند، نمی‌بود! خلاصه عرض کنم که صدوقیان و فریسیان، با لب‌های خودشان خدا را تمجید می‌کردند، اما دلشان از خدا بسیار دور بود. حال بیایید ببینیم که چگونه یحیی آنان را به‌جهت ریاکاری‌شان، توبیخ می‌نماید. ادامه کلام خدا را از فصل سوم انجیل متی، خدمتتان قرائت می‌کنم: «اما یحیی چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که به آنجا که او تعمید می‌داد می‌آمدند، به آنان گفت: «ای افعی‌زادگان! چه کسی به شما هشدار داد تا از غضبی که در پیش است، بگریزید؟ پس ثمری شایسته توبه بیاورید و با خود مگویید "پدر ما ابراهیم است." زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است از این سنگها فرزندان برای ابراهیم پدید آورد. هم‌اکنون تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است. هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد. «من شما را برای توبه، با آب تعمید می‌دهم؛ اما آن که پس از من می‌آید توانا تر از من است و من حتی شایسته برگرفتن کفشهایش نیستم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. او کج‌بیل خود را در دست دارد و خرمنگاه خود را پاک خواهد کرد و گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، اما کاه را با آتشی خاموشی‌ناپذیر خواهد سوزانید.» آنگاه عیسی از جلیل به رود اردن آمد تا از یحیی تعمید گیرد. ولی یحیی کوشید او را بازدارد و به او گفت: «منم که باید از تو تعمید بگیرم، و حال تو نزد من می‌آیی؟» عیسی در پاسخ گفت: «بگذار اکنون چنین شود، زیرا شایسته است که ما پارسایی را به کمال تحقق بخشیم.» پس یحیی رضایت داد. سپس یحیی، عیسی را در رودخانه اردن به آب، تعمید داد. شاید بپرسید که چرا عیسی که بدون گناه بود، از یحیی خواست تا او را تعمید دهد؟ درست است که عیسی بی‌گناه بود و نیاز به توبه نداشت، اما دلیل این است که عیسی نه تنها دلیل و مثالی برای ما گذاشت تا همانند آن رفتار کنیم، بلکه همچنین می‌خواست بگوید که آمده تا همچون ما زندگی کند و برای ما بمیرد. در آخر فصل سوم انجیل متی به نکته بسیار جالب و قابل‌توجهی برخورد می‌کنیم. اجازه دهید تا این قسمت از کلام خدا را نیز برایتان قرائت کنم: «چون عیسی تعمید گرفت، بی‌درنگ از آب برآمد. همان دم آسمان گشوده شد و او روح خدا را دید که همچون کبوتری فرود آمد و بر وی قرار گرفت. سپس ندایی از آسمان در رسید که «این است پسر محبوبم که از او خشنودم.» دوستان عزیز، این صدای خداوند خدا بود که از آسمان، عیسی را مورد خطاب خود قرار داد. خدای پدر، خطاب به عیسی فرمود: "این است پسر حبیب من که از او خشنودم." قبلاً در کلام خدا و گفته‌های انبیاء دیدیم که آنان چگونه و به‌چه‌دلیل، مسیحا را پسر خدا خطاب می‌کنند. اکنون می‌بینیم که خود خدا هم، عیسی را پسر خودش معرفی می‌فرماید. این به این خاطر بود که عیسی مستقیماً از آسمان و از جانب خدا آمده است. عیسی پدر جسمانی و زمینی نداشت و خدا کلام جاودانی و روح پاک خود را در رحم مریم گذاشت تا او بدون گناه ارثی به جهان آید. البته دلیل دیگری هم وجود دارد و آن اینکه خدا می‌خواست تا پسر یگانه خود را از دیگران جدا و متمایز نماید. تمام فرزندان آدم، دارای طبیعتی گناه‌آلود هستند؛ لیکن طبیعت عیسی، الهی و مبرا از هر گناهی است. او هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد؛ زیرا از آسمان آمده بود و روح الهی داشت. مسیحای آسمانی، بدنی همچون ما بر خود گرفت؛ اما طبیعت گناه‌آلود ما را نداشت. به‌همین دلیل است که مسیحا پسر خدا است! و به‌همین دلیل است که خدا از او خشنود بود! گفته می‌شود که پسر، سایه‌ای از پدرش است. هرکس پسری را می‌بیند، می‌تواند تا حدودی حدس بزند که پدر آن پسر، چگونه شخصی است. به‌همین ترتیب، کسی که عیسی را می‌شناسد، می‌تواند بفهمد که خدا چگونه شخصیتی است. هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است، اما مسیحا او را بر انسان، آشکار فرموده است. عیسی تنها انسانی بود که طبیعتی الهی و پاک داشت و به‌همین علت خدا از او خشنود بود.

Lesson 63

The Holy Son (Luke 2; Matthew 3, 4)

در وقت باقی‌مانده از برنامه امروز، می‌خواهیم ببینیم که پس از تعمید عیسی، چه اتفاقی رخ داد. اجازه دهید تا فصل چهارم از انجیل متی را خدمتتان قرائت کنم: «آنگاه روح، عیسی را به بیابان هدایت کرد تا ابلیس و سوسه‌اش کند. عیسی پس از آنکه چهل شبانه‌روز را در روزه سپری کرد گرسنه شد. آنگاه و سوسه‌گر نزدش آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگها بگو نان شوند!» عیسی در پاسخ گفت: «نوشته شده است که: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» سپس ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر فراز معبد قرار داد و به او گفت: «اگر پسر خدایی، خود را به زیر افکن، زیرا نوشته شده است: «فرشتگان خود را درباره تو فرمان خواهد داد و آنها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت، مبدا پایت را به سنگی بزنی.» عیسی به او پاسخ داد: «این نیز نوشته شده که، «خداوند، خدای خود را میازما.» دیگر بار، ابلیس او را بر فراز کوهی بس بلند برد و همه حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد و گفت: «اگر در برابرم به خاک افتی و مرا سجده کنی، این همه را به تو خواهم بخشید.» عیسی به او گفت: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است: «خداوند، خدای خود را بپرست و تنها او را عبادت کن.» آنگاه ابلیس او را رها کرد و فرشتگان آمده، خدمتش کردند.»

شیطان سه مرتبه تلاش نمود تا عیسی را فریب داده و او را وادار به گناه سازد. و در تمام این حالات، عیسی با نقل قول از کلام مقدس و قدرتمند خدا، جواب شیطان را داد. شیطان، آدم و حوا را هم در باغ عدن و سوسه کرد و فریب داد؛ اما نتوانست خداوند عیسی را فریب دهد. حال، پرسش این است که چرا شیطان عیسی را و سوسه می‌کرد؟ چون او می‌دانست که عیسی همان نجات‌دهنده‌ای است که برای نجات بشر از آسمان آمده است. او هم‌چنان می‌دانست که اگر عیسی مرتکب فقط يك گناه گردد، دیگر نمی‌تواند فرزندان آدم را از تسلط شیطان، رستگاری بخشد. بنابراین او عیسی را با تمام قدرت و فکر خود، مورد و سوسه قرار می‌داد. اما عیسی چون طبیعتی الهی داشت و کلام خدا را نیز به‌خوبی می‌دانست، به دام شیطان گرفتار نشد.

بلی دوستان خوب، شیطان بر انسان‌ها غلبه کرده و آنان را فاسد و تباه ساخته است؛ اما نمی‌تواند بر پسر قدوس خدا غلبه نماید! عیسی نمی‌توانست گناه کند، زیرا خدا نمی‌تواند مرتکب گناه گردد! عیسی کلمه قدرتمند خدا در لباس جسم انسانی بود! خدا به این جهان آمد تا انسان را از نیروی اهریمن و تاوان گناه، خلاصی دهد! فقط خداوند عیسی مسیح می‌تواند ما را از گناه و شیطان، آزاد فرماید؛ زیرا او هرگز گناه نکرده است. به همین سبب است که کلام خدا در رساله به عبرانیان 7: 26 و 27، چنین می‌فرماید: «ما به چنین کاهن اعظمی نیاز داشتیم، کاهنی قدّوس، بی‌عیب، پاک، جدا از گناهکاران، و فراتر از آسمانها. برخلاف دیگر کاهنان اعظم، او نیازی ندارد هر روز، نخست برای گناهان خود و سپس برای گناهان قوم، قربانی تقدیم کند. بلکه آنگاه که خود را تقدیم کرد، یک بار برای همیشه برای گناهان ایشان قربانی داد.»

دوستان عزیز شنونده، بسیار سپاس‌گزاریم که در این برنامه هم، همراه ما بودید. از شما دعوت می‌کنیم تا در برنامه بعدی ما نیز، حضور داشته باشید، تا باهم از کلام خدا ببینیم که چرا شاگردان یحیی او را ترك می‌کنند تا پیروان عیسی شوند.

خدا شما را بصیرت بخشد تا درباره آنچه که در این برنامه شنیدید، بیندیشید. اجازه دهید تا در پایان، رساله اول یوحنا 3: 5، را برای شما دوستان ارجمند، قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «شما می‌دانید که او ظهور کرد تا گناهان را از میان بردارد. در او هیچ گناهی نیست.» خدا شما را برکت خاص عطا فرماید. تا برنامه آینده شما را به حضور خدای زندگی بخش می‌سپاریم. آمین.

Lesson 64

The Lamb of God (John 1, 3)

درس شصت و چهارم

«بره خدا»

(انجیل یوحنا 1 و 3)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در دو برنامه قبلی دیدیم که تولد و ذات عیسی مسیح، بی‌همتا بود. او از دختری باکره و بدون داشتن پدری زمینی و جسمانی، به دنیا آمد. او ذاتی کاملاً الهی و پاک داشت. اگرچه او همانند ما کاملاً انسان بود، لیکن چون دارای طبیعت الهی نیز بود، هرگز گناه‌آلود نبود و مرتکب گناهی هم نشد. او نجات‌دهنده‌ای بود که از جانب خدا برای برداشتن جریمه گناهان فرزندان آدم، به این جهان آمد.

در برنامه این ساعت، قصد داریم تا مطالعه خودمان را از انجیل ادامه داده و ببینیم که یحیی تعمیددهنده چه شهادتی درباره عیسی می‌دهد. یحیی، آخرین پیامبر خدا بود. اجازه می‌خواهم تا چند آیه را از فصل نخست انجیل یوحنا، خدمتتان قرائت کنم. بیاید با احترام به کلام شیرین خدا گوش فرا دهیم: «این است شهادت یحیی آنگاه که یهودیان، کاهنان و لایوان را از اورشلیم نزدش فرستادند تا از او بپرسند که «تو کیستی؟» او معترف شده، انکار نکرد، بلکه اذعان داشت که «من مسیح نیستم.» پرسیدند: «پس چه؟ آیا ایلایی؟» پاسخ داد: «نیستم.» پرسیدند: «آیا آن پیامبری؟» پاسخ داد: «نه!» آنگاه او را گفتند: «پس کیستی؟ بگو چه پاسخی برای فرستندگان خود ببریم؟ درباره خود چه می‌گویی؟» یحیی طبق آنچه اشعای پیامبر بیان کرده بود، گفت: «من صدای آن نداکننده در بیابانم که می‌گوید، «راه خداوند را هموار سازید.» شماری از آن فرستادگان که از فریسیان بودند، از او پرسیدند: «اگر تو نه مسیحی، نه ایلای، و نه آن پیامبر، پس چرا تعمید می‌دهی؟» یحیی در پاسخ گفت: «من با آب تعمید می‌دهم، اما در میان شما کسی ایستاده که شما او را نمی‌شناسید، همان که پس از من می‌آید و من لایق گشودن بند کفشش نیستم.» اینها همه در بیت‌عنیا واقع در آن سوی رود اردن رخ داد، آنجا که یحیی تعمید می‌داد. فردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد! این است آن که درباره‌اش گفتم «پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است.»»

اجازه دهید تا کمی درباره این آیات مهم، بیندیشیم. خیلی جالب است که یحیی با الهام روح خدا، عیسی را بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد، می‌خواند. اگر به‌خاطر داشته باشید، بارها دیدیم که پیامبران گذشته، عیسی را با عناوین مختلفی مورد خطاب قرار داده بودند. عناوینی همچون: نجات‌دهنده، پادشاه، خداوند، کلمه خدا و پسر خدا. اما اکنون یحیی او را بره خدا می‌خواند! این لقب بسیار مهم است؛ زیرا حقایق جدیدی را برای ما درباره عیسی روشن می‌سازد. حال سؤال این است که چرا یحیی عیسی را بره خدا می‌خواند؟ آیا عیسی واقعاً يك بره بود؟! خیر، عیسی از نظر جسمانی يك بره نبود، بلکه از منظر روحانی و نمادین، عیسی را به بره تشبیه کرده‌اند. حالا عرض می‌کنم که مقصود از این گفته چیست. برای فهم این موضوع مهم باید بدانیم، پس از این که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا فرمانی را صادر فرمود. خدا فرمود که مزد گناه مرگ است و برای تاوان گناه، باید خون بره‌ای بی‌عیب ریخته شود تا جریمه آن گناه با فدا شدن جان حیوان بدون نقصی پرداخته شود. در کتاب پیدایش می‌بینیم که پسر دوم آنان یعنی هابیل، بره‌ای را برای تشکر، قربانی کرد و به‌خدا تقدیم نمود. وقتی خدا، خون آن حیوان را دید، گناه هابیل را آمرزید و او را پارسا و عادل محسوب فرمود. زیرا آن حیوان بی‌گناه، به‌جای او جان داد. اما باید به‌یاد داشته باشیم که خون يك حیوان نمی‌تواند برای همیشه تاوانی کافی برای گناهان انسان باشد. زیرا ارزش حیوان با انسان هرگز برابر نیست. بره قربانی، درواقع سایه‌ای است از این که لازم بود بره بی‌عیب خدا خونس را بریزد تا آمرزش گناهان مهلك انسان، فراهم گردد. هفت‌صدسال پیش از آمدن مسیحا، اشعای نبی پیش‌گویی نموده بود که مسیحا بایستی قربانی شود. به‌همین دلیل، از زمان هابیل تا زمان مسیحا، همه کسانی که به خدا ایمان داشتند، این فریضه را رعایت می‌کردند. تمام انبیای خدا، این کار را به احترام خدا انجام می‌دادند. آنان با این کار، درواقع منتظر روز آمدن مسیحای موعود بودند.

دوستان عزیز، به همین علت است که هنگامی که یحیای تعمیددهنده عیسی را می‌بیند، خطاب به او و جمعیت می‌گوید و اعلام می‌دارد که عیسی، همان مسیحای موعود و بره‌ خدا است که گناه جهان را برمی‌دارد. عیسی آن قربانی مقدس بود که از آسمان به جهان آمد تا گناه فرزندان آدم را بر خود بگیرد، تا خدا بتواند گناهان ما را برای همیشه بپامزد! سپس کلام خدا در فصل نخست انجیل یوحنا، چنین ادامه می‌دهد: «فردای آن روز، دیگر باریحی با دو تن از شاگردانش ایستاده بود. او بر عیسی که راه می‌رفت، چشم دوخت و گفت: «این است بره‌ خدا!» چون آن دو شاگرد این سخن را شنیدند، از پی عیسی به راه افتادند. عیسی روی گرداند و دید که از پی او می‌آیند. ایشان را گفت: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «رَبِّی (یعنی ای استاد)، کجا منزل داری؟» پاسخ داد: «بیا و ببینید.» پس رفتند و دیدند کجا منزل دارد و آن روز را با او به سر بردند. آن وقت، ساعت دهم از روز بود. یکی از آن دو که با شنیدن سخن یحیای از پی عیسی رفت، آندریاس، برادر شمعون پطرس بود. او نخست، برادر خود شمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را (که معنی آن 'مسح شده' است) یافته‌ایم.» و او را نزد عیسی برد. عیسی بر او نگرست و گفت: «تو شمعون پسر یوحنا، اما 'کیفا' خوانده خواهی شد (که معنی آن صخره است).» روز بعد، عیسی بر آن شد که به جلیل برود. او فیلیپس را یافت و به او گفت: «از پی من بیا!» فیلیپس اهل بیت صیدا، شهر آندریاس و پطرس بود. او نتنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره‌اش نوشته‌اند، یافته‌ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!» نتنائیل به او گفت: «مگر می‌شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» فیلیپس پاسخ داد: «بیا و ببین.»

در اینجا می‌بینیم که چگونه شاگردان یحیی، عیسی را پیروی می‌کنند. سؤال این است که چرا آنان معلم خود را ترك کردند و به دنبال عیسی روانه شدند؟ زیرا آنان فهمیدند که آنچه که یحیی درباره‌ عیسی می‌گوید، درست همان چیزی است که انبیاء در مورد عیسی پیش‌گویی کرده‌اند و تمام آن‌ها راست و درست است. به همین سبب، وقتی آندریاس که یکی از شاگردان یحیی بود، حرف یحیی را شنید و عیسی را دید، برادر خود را پیدا کرد و به او گفت که مسیحای موعود را یافته‌اند! و هنگامی که فیلیپس، مسیحا را شناخت، از شادی لبریز شد و به دوستش نتنائیل گفت که مسیحا را دیده‌اند؛ همان کس که انبیاء درباره‌اش سخن گفته‌اند، ظهور نموده است! بلی دوستان خوبم، هنگامی که این افراد مسیحا را دیدند، پر از شادی و خوشی شدند و فهمیدند که آن کس که انبیاء خدا، هزاران سال درباره‌ او سخن گفته و مژده داده بودند، آمده است! خدا را شکر! نجات‌دهنده قادر مطلق، که تمام انبیاء خدا آمدن او را نوید داده بودند، اکنون در میان آنان بود! و به همین علت بود که این چهار نفر شاگرد عیسی شدند. اجازه دهید تا کلام شیرین خدا را از فصل چهارم انجیل متی برایتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «چون عیسی در کنار دریاچه جلیل راه می‌رفت، دو برادر را دید به نامهای شمعون، ملقب به پطرس، و برادرش آندریاس، که تور به دریا می‌افکندند، زیرا ماهیگیر بودند. به ایشان گفت: «از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت.» آنان بی‌درنگ تورهای خود را وانهادند و از پی او شتافتند. چون به راه خود ادامه داد، دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که با پدرشان زبدي در قایق بودند و تورهای خود را آماده می‌کردند. آنان را نیز فرا خواند؛ ایشان بی‌درنگ قایق و پدر خود را ترك گفتند و از پی او روانه شدند. بدین‌سان، عیسی در سرتاسر جلیل می‌گشت و در کنیسه‌های ایشان تعلیم می‌داد و بشارت پادشاهی را اعلام می‌کرد و هر درد و بیماری مردم را شفا می‌بخشید. پس آوازه‌اش در سرتاسر سوریه پیچید و مردم همه بیماران را که به انواع امراض و دردها دچار بودند، و نیز دیوزدگان و مصروعان و مفلوجان را نزدش می‌آوردند و آنان را شفا می‌بخشید. پس جماعت‌های بزرگ از جلیل و یكپولیس، اورشلیم و یهودیه و فراسوی اردن از پی او روانه شدند.»

به فیض خدا در برنامه آینده، در مورد چگونگی اینکه خداوند عیسی، خلق را تعلیم می‌داد و برای ایشان معجزات گوناگون می‌کرد، صحبت خواهیم کرد. بررسی خواهیم کرد که چگونه کلام عیسی خداوند و اعمال او آشکار و اثبات می‌کرد که او کیست. اما در ادامه وقت این برنامه، می‌خواهیم ببینیم که برای یحیای تعمیددهنده چه اتفاقی افتاد. همان‌طور که از کلام خدا خواندیم، شاگردان یحیی، یکی یکی او را ترك کردند و به عیسی پیوستند. آیا این برای یحیی خوشایند بود؟! شما چه فکر می‌کنید؟ اجازه دهید تا کلام خدا را در فصل سوم انجیل یوحنا ادامه دهیم. به کلام خدا گوش فرا دهید: «باری، بین شاگردان یحیی و یک یهودی بحثی بر

Lesson 64

The Lamb of God (John 1, 3)

سر آداب تطهیر درگرفت. پس نزد یحیی آمده، به او گفتند: «استاد، آن که با تو در آن سوی رود اردن بود، و تو بر او شهادت دادی، اکنون خود تعمید می‌دهد و همگان نزد او می‌روند.» یحیی در پاسخ گفت: «هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی به دست آورد، جز آنچه از آسمان به او عطا شود. شما خود شاهدید که من گفتم مسیح نیستم، بلکه پیشاپیش او فرستاده شده‌ام. عروس از آن داماد است، اما دوست داماد که در کناری ایستاده به او گوش می‌دهد، از شنیدن صدای داماد شادی بسیار می‌کند. شادی من نیز به همین‌گونه به کمال رسیده است. او باید ارتقا یابد و من باید کوچک شوم.»

جالب است که یحیی از اینکه شاگردانش او را ترك می‌کنند و به عیسی می‌پیوندند، بسیار خوشحال می‌شود! او از اینکه مأموریتش را با امانت به‌انجام می‌رساند، شادمان است و خوشی خود را کامل می‌داند! او راه را برای آمدن مسیحا هموار نموده بود! همانند يك نبي حقيقي خدا، او هم از اینکه مردم را به‌سوی عیسی مسیح، راهنمایی کند، بسیار خوشحال بود! یحیی چقدر با بعضی از رهبران مذهبی امروزه تفاوت داشت! يك رهبر روحانی حقيقي، همیشه به عیسی مسیح اشاره می‌نماید؛ چرا که عیسی تنها فردی است که انسان را به‌حضور پاك خدای حقيقي می‌برد. یحیی می‌دانست که انبیاء بسیاری وجود دارند، اما تنها يك منجی وجود دارد! در انجیل یوحنا 3: 36، چنین می‌یابیم: «آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد؛ اما آن که از پسر اطاعت نمی‌کند، حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او برقرار می‌ماند.»

در ارتباط با پایان زندگی یحیی تعمیددهنده، کلام خدا در انجیل لوقا 3: 2018-، چنین می‌فرماید: «و یحیی با اندرزهای بسیار دیگر به مردم بشارت می‌داد. اما چون هیروдіس حاکم، دربارهٔ هیروдіا، همسر برادرش، و نیز شرارتهای دیگری که کرده بود، از یحیی توبیخ شد، او را به زندان افکند و بدین‌گونه خطایی دیگر بر خطاهای خود افزود.» هیروдіس، یحیی را زندانی کرد و بعدها هم به‌خاطر خشنودی زن نامشروعش، سر یحیی را از بدن او جدا نمود. اما سرانجام یحیی، یافتن جلال و حضور خدا در آسمان بود. کلام خدا به ما می‌فرماید که یحیی يك نبي بزرگ بود؛ حتی بزرگتر از سایر انبیایی که پیش از او آمده بودند. اما چه‌چیزی او را از دیگران متمایز می‌کرد؟ پاسخ این است که تمام انبیاء اعلان می‌داشتند که مسیحا می‌آید! اما یحیی می‌گفت که مسیحا آمده و این‌جا است! او می‌گفت که عیسی همان برهٔ بی‌عیب خدا است که گناه جهان را بر خود حمل می‌کند و رستگاری انسان را با خورش فراهم می‌آورد! او راه را برای آمدن عیسی فراهم نمود. او را پیروی کنید!

دوستان عزیز، بسیار ممنونیم که تا این لحظه و در این برنامه با ما همراه بودید. در برنامهٔ بعدی، به‌خواست خدا خواهیم فهمید که چرا عیسی به طبیب اعظم نامیده شده است. امیدواریم که خدا به شما بصیرت بخشد تا پیام این برنامه را درك نمایید. هیچ‌چیز مهم‌تر از درك درست گفتهٔ یحیی دربارهٔ عیسی نیست، وقتی که اعلام کرد: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد!» (انجیل یوحنا 1: 29).

تا برنامهٔ آینده، شما را به پناه خدای زنده و امین می‌سپاریم. دست‌قادر خدا، نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 65

The Great Healer (Mark 1, 2)

درس شصت و پنجم «طبيب اعظم» (انجيل مرقس 1 و 2)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، همان‌طور که بیشتر شما عزیزان می‌دانید، در سفر روحانی مطالعه کلام خدا، درحال بررسی انجیل هستیم. این کتاب مربوط به خبر خوش خدا، درباره ظهور منجی برای نجات فرزندان آدم است. در آخرین برنامه، دیدیم که عیسی خداوند، شروع به سفر در شهرهای مختلف و تعلیم کلام خدا و معجزات برای مردم نمود. او هر بیماری و دردی را شفا می‌بخشید و اسم او در آن دوران و در آن سرزمین، بسیار مشهور گردید.

در این برنامه، می‌خواهیم ببینیم که چگونه تعالیم و اعمال عیسی مسیح، از دیگران بسیار متفاوت بود. عیسی، همسر و خانه و ثروت دنیوی نداشت. او فرد بی‌نظیری بود. تنها یک چیز برای او مهم بود و آن، انجام اراده کسی بود که او را فرستاده بود. اجازه دهید تا از فصل اول انجیل مرقس، برایتان آیاتی را بخوانم. کلام خدا در این قسمت، چنین می‌فرماید: «عیسی بی‌درنگ به کنیسه رفت و به تعلیم دادن پرداخت. مردم از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا با اقتدار تعلیم می‌داد، نه همچون علمای دین. در آن هنگام، در کنیسه آنها مردی بود که روح پلید داشت. او فریاد برآورد: «ای عیسای ناصری، تو را با ما چه کار است؟ آیا آمده‌ای نابودمان کنی؟ می‌دانم کیستی! تو آن قدوس خدایی!» عیسی او را نهیب زد و گفت: «خاموش باش و از او بیرون بیا!» آنگاه روح پلید آن مرد را سخت تکان داد و نعره‌زنان از او بیرون آمد. مردم همه چنان شگفت‌زده شده بودند که از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چیست؟ تعلیمی جدید و با اقتدار! او حتی به ارواح پلید نیز فرمان می‌دهد و آنها اطاعتش می‌کنند.» پس دیری نپایید که آوازه او در سرتاسر ناحیه جلیل پیچید.

تعالیم عیسی با بقیه بسیار متفاوت بود. همه کسانی که در کنیسه بودند و سخنان او را می‌شنیدند، حیرت می‌کردند؛ زیرا او با اقتداری تعلیم می‌داد که معلمین مذهبی یهودی فاقد آن بودند. حتماً شما دوستان عزیز شنونده درمورد معلمین مذهبی یهود، چیزهایی می‌دانید. وظیفه آنان توضیح و تفسیر تورات و مزامیر و کتب سایر انبیاء بود. اما بیشتر ایشان به‌درستی این کار را انجام نمی‌دادند، زیرا خودشان از کلام خدا بی‌اطلاع بودند! آن‌ها درباره وظایف مذهبی و سنت‌های نیاکانشان می‌دانستند، اما کلام خداوند را نمی‌شناختند! این خبرگان مذهبی، خدا را با لب‌هایشان احترام می‌کردند، اما دل‌هایشان از خدا بسیار دور بود. به همین سبب خداوند عیسی که اتفاقاً هرگز در مدارس دینی ایشان آموزش ندیده بود، به کنیسه‌های آنان وارد می‌شد و با اقتدار و آگاهی، شروع به تعلیم متون مقدس کلام خدا می‌فرمود؛ ایشان شدیداً خجالت‌زده می‌شدند. مردم هم از گفتار شیوا و کردار مقتدرانه خداوند عیسی، شگفت‌زده می‌شدند و از یکدیگر می‌پرسیدند که عیسی کیست؟ او از کجا چنین تعالیمی را آورده است؟ او حتی با قدرت به ارواح پلید و شریر فرمان می‌داد و آن‌ها هم از او اطاعت می‌کردند! کسی هرگز چنین گفتار و کرداری را ندیده بود! هیچ انسانی تاکنون مثل این مرد سخن نگفته بود و کارهایی مانند او انجام نداده بود! درواقع از زمانی که آدم مرتکب گناه شد، تا هنگام ظهور عیسی، کسی چنین اعمال عجیبی را انجام نداده بود و حرف‌هایی این‌چنین قدرتمند نگفته بود! آیا به‌خاطر دارید که آن مرد دیوزده، درباره عیسی چه شهادتی داد؟ او گفت که عیسی مسیح، پسر خدای متعال است. دیوها دقیقاً می‌دانستند که عیسی کیست. اما جای تأسف است که بسیاری از مردم نمی‌دانند که عیسی مسیح کیست. شیطان و فرشتگان شریر او، عیسی را می‌شناختند و از او می‌ترسیدند؛ چون می‌دانستند که عیسی، کلمه خدا است. شیطان و دیوها می‌دانستند که عیسی آن قدوسی است که قدرت دارد که آنان را به آتش مجازات ابدی بیندازد! حال اجازه دهید تا دوباره از فصل اول انجیل مرقس، چند آیه را در ادامه برنامه، خدمتتان قرائت کنم. خواهش می‌کنم به کلام خدا گوش فرا دهید: «چون عیسی کنیسه را ترک گفت، بی‌درنگ به اتفاق یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس رفت. مادرزن شمعون تب داشت و در بستر بود. آنها بی‌درنگ عیسی را از حال وی آگاه ساختند. پس عیسی به بالین

Lesson 65

The Great Healer (Mark 1, 2)

او رفت و دستش را گرفته، او را بر خیزانید. تب او قطع شد و مشغول پذیرایی از آنها گشت. شامگاهان، پس از غروب آفتاب، همهٔ بیماران و دیوزدگان را نزد عیسی آوردند. مردمان شهر همگی در برابر درِ گرد آمده بودند! عیسی بسیاری را که به بیماریهای گوناگون دچار بودند، شفا داد و نیز دیوهای بسیاری را بیرون راند، اما نگذاشت دیوها سخنی بگویند، زیرا او را می‌شناختند. بامدادان که هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرده، به خلوتگاهی رفت و در آنجا به دعا مشغول شد. شمعون و همراهانش به جستجوی او پرداختند. چون او را یافتند، به وی گفتند: «همه در جستجوی تو هستند!» عیسی ایشان را گفت: «بیایید به روستاهای مجاور برویم تا در آنجا نیز موعظه کنم، زیرا برای همین آمده‌ام.» پس روانه شده، در سراسر جلیل در کنیسه‌های ایشان موعظه می‌کرد و دیوها را بیرون می‌راند. مردی جذامی نزد عیسی آمده، زانو زد و لابه‌کنان گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی پاکم سازی.» عیسی با شفقت دست خود را دراز کرده، آن مرد را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم، پاک شو!» در دم، جذام ترکش گفت و او پاک شد.

بلی دوستان خوبم، عیسی مردم را از هر درد و بیماری شفا می‌داد و بر فرزندان آدم، ترحم و شفقت می‌فرمود. اما دلیل دیگری هم برای انجام معجزات عیسی وجود داشت و آن اینکه عیسی شفای الهی را ظاهر می‌فرمود و دیوزدها را آزاد می‌نمود تا به فرزندان آدم اثبات فرماید که او همان مسیحای موعود است که انبیاء وعدهٔ آمدن او را داده بودند. برای مثال در کتاب اشعیا 35: 5 و 6، چنین نوشته شده است: «آنگاه چشمان نابینایان گشوده خواهد شد، و گوشهای ناشنویان باز خواهد گشت. آنگاه لنگان چون غزال جست و خیز خواهند کرد، و زبان گنگ شادمانه خواهد سرایید. آبها در بیابان سیلان خواهد کرد، و نهرها در صحرا خواهد جوشید.» اشعیا با این کلمات، گفته است که مسیحا کسی است که معجزات فراوان می‌نماید. قبلاً از کلام خدا دیدیم که انبیاء بزرگ خدا همچون موسی و الیاس هم به قوت خدا معجزه می‌کردند. اما از نظر مقایسه‌ای، معجزات آنان بسیار کوچک‌تر از معجزاتی بود که عیسی خداوند انجام داد. به علاوه موسی و الیاس از خودشان قدرتی نداشتند که معجزه کنند. اما عیسی مسیح، قوت خدا را جاری می‌ساخت؛ زیرا او کلمه و ذات خدا است! در ادامهٔ انجیل مرقس و در فصل دوم آن، چنین می‌خوانیم: «پس از چند روز، چون عیسی دیگر بار به کفرناحوم درآمد، مردم آگاه شدند که او به خانه آمده است. گروهی بسیار گرد آمدند، آن‌گونه که حتی جلوی در نیز جایی نبود، و او کلام را برای آنها موعظه می‌کرد. در این هنگام، جمعی از راه رسیدند و مردی مفلوج را که چهار نفر حمل می‌کردند، پیش آوردند. اما چون به سبب ازدحام جمعیت نتوانستند او را نزد عیسی بیاورند، شروع به برداشتن سقف بالای سر عیسی کردند. پس از گشودن سقف، تشکی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، پایین فرستادند. چون عیسی ایمان آنها را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهانت آمرزیده شد.» برخی از علمای دین که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشیدند: «چرا این مرد چنین سخنی بر زبان می‌راند؟ این کفر است! چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را ببامرزد؟» عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می‌اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟ گفتن کدامیک به این مفلوج آسانتر است، اینکه "گناهانت آمرزیده شد"، یا اینکه "برخیز و تشک خود را بردار و راه برو"؟ حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد» - به مفلوج گفت: «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود بگیر و به خانه برو!» آن مرد برخاست و بی‌درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت. همه در شگفت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم.»

در این روایت، می‌بینیم که قدرت عیسی در شفا بخشیدن بیماران خلاصه نمی‌شد، بلکه او قدرت این را نیز داشت که قلب گناه‌آلود انسان را هم شفا بخشد! عیسی که طبیب اعظم بود، می‌دانست که بزرگترین و حادثترین مشکل انسان‌ها، نه ضعف و نقص بدنی آنان، بلکه قلب ناپاک و شریر ایشان است! و به همین خاطر گناهان انسان‌ها را هم می‌آمرزید و جسم ایشان را نیز شفا می‌داد. اما آنچه که معلمین یهودی دربارهٔ عیسی می‌گفتند این بود که او کفر می‌گوید! هیچ‌کس به‌جز خدا نمی‌تواند گناهان را ببامرزد. افکار و تعالیم آنان، بخشی درست و بخشی هم اشتباه بودند. آن‌ها درست می‌گفتند که کسی غیر از خدا نمی‌تواند گناه را ببامرزد و اما آنچه در کار آنان اشتباه بود این بود که آنان نمی‌توانستند درک کنند که عیسی همان واسطهٔ بین انسان و خدا است که از جانب خدا فرستاده شده تا انسان‌ها را در حضور خدا عادل و پارسا گرداند. عیسی کلمهٔ خدا بود. به همین دلیل وقتی عیسی گناهان کسی را می‌آمرزید، این درواقع خدا بود که آمرزش گناهان را جاری می‌فرمود. عیسی مسیح، صدای خدا بر روی زمین بود! و نه تنها این، بلکه او کسی بود که به دنیا آمد تا جان‌ش را در راه آمرزش گناهان انسان بدهد.

Lesson 65

The Great Healer (Mark 1, 2)

همان طوری که يك پدر، اختیارانش را به پسرش واگذار می‌کند، خدای پدر هم تمام قدرت آسمان و زمین را به پسر یگانه‌اش داده بود تا گناهان انسان را ببخشد. آمرزش گناهان تنها در خداوند عیسی یافت می‌شود. اما معلمین یهود، این را باور نداشتند.

دوستان گرامی، در این وقت اندك باقی‌مانده، اجازه دهید تا از فصل دوم انجیل مرقس، چند آیه دیگر را هم خدمتان قرائت کنم. کلام خدا در این قسمت چنین می‌فرماید: «چون عیسی در خانه لاوی بر سفره نشسته بود، بسیاری از خراجگیران و گناهکاران با او و شاگردانش همسفره بودند، زیرا شمار زیادی از آنها او را پیروی می‌کردند. چون علمای دین که فریسی بودند، عیسی را دیدند که با گناهکاران و خراجگیران همسفره است، به شاگردان وی گفتند: «چرا با خراجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟» عیسی با شنیدن این سخن به ایشان گفت: «بیمارانند که به طبیب نیاز دارند، نه تندرستان. من نیامده‌ام تا پارسایان بلکه تا گناهکاران را دعوت کنم.» خداوند با این کلمات می‌خواست بگوید که معلمین یهود، به‌دلیل گناهانشان در حضور خدا بیمار و ناپاک هستند. اما آنان نمی‌توانستند این را قبول کنند. درواقع آنان عیسی را متهم می‌کردند که با اشخاص ناپاک و پست اجتماع، نشست و برخاست می‌کند. اما معاشرت با گناهکاران و شفا و نجات ایشان، تنها دلیلی بود که باعث شده بود که عیسی خداوند به این جهان آید.

دوستان عزیز، شما چطور فکر می‌کنید؟ آیا شما هم قبول دارید که با گناهان و بیماری‌هایی سخت به‌جهان آمده‌اید؟ گناه انسان است که باعث می‌شود او بمیرد و برای داوری به‌درگاه خدا حاضر شود. اما خدا را شکر که کسی آمده است که می‌تواند گناه و مرض دل ما انسان‌ها را چاره فرماید! او عیسی مسیح بی‌گناه است که جلال آسمان را برای آمرزش ما انسان‌ها ترك فرمود. اما پیش از آنکه عیسی بتواند قلب شما را از گناه پاک سازد، لازم است که بپذیرید که گناهکار هستید. تنها بیماران هستند که به‌نزد پزشك می‌روند. و تنها گناهکاران هستند که نیازمند منجی هستند و آنان که این نیاز را قبول ندارند، در گناهان خود می‌مانند و درنهایت خدا ایشان را داوری و مجازات خواهد فرمود. عیسی برای نجات کسانی که خود را عادل می‌پندارند، نیامد؛ بلکه آمد تا گم‌شده را بجوید و نجات بخشد.

برادران و خواهران عزیز شنونده، باید در اینجا برنامه خود را به پایان رسانیم. در برنامه بعدی با فیض خدا، از انجیل، سخنان شگفت‌انگیز دیگری را که از دهان مبارك عیسی خداوند بیرون آمد، مورد بررسی قرار خواهیم داد. خدا شما را برکت دهد تا این کلمات عیسی خداوند را درك نمایید: «بیمارانند که به طبیب نیاز دارند، نه تندرستان. من نیامده‌ام تا پارسایان بلکه تا گناهکاران را دعوت کنم.» از شما سپاس‌گزاریم که در این برنامه با ما همراه بودید. شما را تا برنامه بعدی به پروردگار مهربان می‌سپاریم؛ او شما را محافظت فرماید. آمین.

Lesson 66 The Great Teacher (Matthew 5 - 7)

درس شصت و ششم

«معلم اعظم»

(انجیل متی 5 تا 7)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، از کلام خدا دیدیم که چگونه عیسی خداوند در شهرها و روستاهای اسرائیل می‌گشت و تعلیم می‌داد؛ بیماران را سلامتی می‌بخشید و دیوها را از دیوارها بیرون می‌نمود و به آنان آزادی می‌بخشید. مردم از این اعمال عجیب و سخنان عمیق او در شگفت بودند و از خود می‌پرسیدند که عیسی کیست؟ او با قدرت و اقتدار تعلیم می‌داد و دیوها را اخراج می‌نمود! (انجیل مرقس 1: 27).

در برنامه این ساعت، قصد داریم تا به مطالعه انجیل ادامه دهیم و کلمات شیرینی را که از دهان مبارک عیسی خداوند بیرون آمده است، بیاموزیم. او در آغاز خدمت خود، روزی بر فراز کوهی به همراه شاگردانش، به جمعیت بزرگی که با آنها بودند، تعلیم می‌داد. اگرچه به دلیل محدودیت وقت، نمی‌توانیم تمام آیات نوشته شده در انجیل را در این باره مطالعه کنیم، اما بخش‌هایی از فصل‌های پنجم تا هفتم انجیل متی را به قوت روح خدا مطالعه می‌کنیم. با احترام به کلام زنده خدا گوش دهید: «چون عیسی آن جماعتها را دید، به کوهی برآمد و بنشست. آنگاه شاگردانش نزد او آمدند و او به تعلیم دادنشان آغاز کرد و گفت: «خوشا به حال فقیران در روح، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان، زیرا آنان تسلی خواهند یافت. خوشا به حال حلیمان، زیرا آنان زمین را به میراث خواهند برد. خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنان سیر خواهند شد. خوشا به حال رحیمان، زیرا بر آنان رحم خواهد شد. خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید. خوشا به حال صلح‌جویان، زیرا آنان فرزندان خدا خوانده خواهند شد. خوشا به حال آنان که در راه پارسایی آزار می‌بینند، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است. «خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به خاطر من، شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به دروغ علیه‌تان بگویند. خوش باشید و شادی کنید زیرا پادشاهان در آسمان عظیم است. چرا که همین‌گونه پیامبرانی را که پیش از شما بودند، آزار رسانیدند. «شما نمک جهانید. اما اگر نمک خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را باز نمکین ساخت؟ دیگر به کاری نمی‌آید جز آنکه بیرون ریخته شود و پایمال مردم گردد.» «شما نور جهانید. شهری را که بر فراز کوهی بنا شده، نتوان پنهان کرد. هیچ‌کس چراغ را نمی‌افروزد تا آن را زیر کاسه‌ای بپند، بلکه آن را بر چراغدان می‌گذارد تا نورش بر همه آنان که در خانه‌اند، بتابد. پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند.» «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحقیقتان بخشم. زیرا آمین، به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا اینکه همه به انجام رسد. پس هر که یکی از کوچکترین این احکام را کم‌اهمیت شمارد و به دیگران نیز چنین بیاموزد، در پادشاهی آسمان، کوچکترین به شمار خواهد آمد. اما هر که این احکام را اجرا کند و آنها را به دیگران بیاموزد، او در پادشاهی آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. زیرا به شما می‌گویم، تا پارسایی شما برتر از پارسایی علمای دین و فریسیان نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت.» «شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، «قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار محاکمه خواهد بود.» اما من به شما می‌گویم، هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار محاکمه است؛ و هر که به برادر خود «راقا» گوید، سزاوار محاکمه در حضور شورا است؛ و هر که به برادر خود احق گوید، سزاوار آتش جهنم بود. پس اگر هنگام تقدیم هدیه‌ات بر مذبح، به یاد آوردی که برادرت از تو چیزی به دل دارد، هدیه‌ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه‌ات را تقدیم نما. با شاکي خود که تو را به محکمه می‌برد، تا هنوز با وی در راه هستی، صلح کن، مبادا تو را به قاضی سپارد و قاضی تو را تحویل نگهبان دهد و به زندان افتی. آمین، به تو می‌گویم که تا قرآن آخر را نپردازی، از زندان به در نخواهی آمد.» «شنیده‌اید که گفته شده، «زنا مکن.» اما من به شما می‌گویم، هر که با شهوت به زنی

Lesson 66

The Great Teacher (Matthew 5 - 7)

بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشم راستت تو را می‌لغزاند، آن را به در آر و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود. و اگر دست راستت تو را می‌لغزاند، آن را قطع کن و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود.» «همچنین گفته شده که "هر که زن خود را طلاق دهد، باید به او طلاقنامه‌ای بدهد. اما من به شما می‌گویم، هر که زن خود را جز به علت بی‌عفتی طلاق دهد، باعث زناکار شدن او می‌گردد؛ و هر که زن طلاق داده شده را به زنی بگیرد، زنا می‌کند.» «و باز شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "سوگند دروغ مخور، بلکه به سوگندهای خود به خداوند وفا کن. اما من به شما می‌گویم، هرگز سوگند مخورید، نه به آسمان، زیرا که تخت پادشاهی خداست، و نه به زمین، چون کرسی زیر پای اوست، و نه به اورشلیم، زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است. و به سر خود نیز سوگند مخور، زیرا حتی مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد. پس 'بله' شما همان 'بله' باشد و 'نه' شما 'نه'، زیرا افزون بر این، شیطانی است.» «نیز شنیده‌اید که گفته شده، "چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان." اما من به شما می‌گویم، در برابر شخص شریر ایستادگی نکنید. اگر کسی به گونه‌ی راست تو سیلی زند، گونه‌ی دیگر را نیز به سوی او بگردان. و هر گاه کسی بخواهد تو را به محکمه کشیده، قبایت را از تو بگیرد، عبایت را نیز به او واگذار. اگر کسی مجبورت کند یک میل با او بروی، دو میل همراهش برو. اگر کسی از تو چیزی بخواهد، به او بده و از کسی که از تو قرض خواهد، روی مگردان.» «شنیده‌اید که گفته شده، "همسایه‌ات را محبت نما و با دشمنت دشمنی کن." اما من به شما می‌گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است، فرزندان باشید. زیرا او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند. اگر تنها آنان را محبت کنید که شما را محبت می‌کنند، چه پاداشی خواهید داشت؟ آیا حتی خراجگیران چنین نمی‌کنند؟ و اگر تنها برادران خود را سلام گوئید، چه برتری بر دیگران دارید؟ مگر حتی اقوام بت‌پرست چنین نمی‌کنند؟ پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است.» (متی فصل 5)

و در فصل بعدی نیز در ادامه چنین نوشته شده است: «آگاه باشید که پارسایی خود را در برابر دیدگان مردم به جا می‌آورید، به این قصد که شما را ببینند، وگرنه نزد پدر خود که در آسمان است، پاداشی نخواهید داشت.» «پس هنگامی که صدقه می‌دهی، جار مزین، چنانکه ریاکاران در کنیسه‌ها و کوچه‌ها می‌کنند تا مردم آنها را بستانند. آمین، به شما می‌گویم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. پس تو چون صدقه می‌دهی، چنان کن که دست چپت از آنچه دست راستت می‌کند، آگاه نشود، تا صدقه‌ی تو در نهان باشد؛ آنگاه پدر نهان‌بین تو، به تو پاداش خواهد داد.» «هنگامی که دعا می‌کنی، همچون ریاکاران مباش که دوست می‌دارند در کنیسه‌ها و سر کوچه‌ها ایستاده، دعا کنند تا مردم آنها را ببینند. آمین، به شما می‌گویم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. اما تو، هنگامی که دعا می‌کنی به اتفاق خود برو، در را ببند و نزد پدر خود که در نهان است، دعا کن. آنگاه پدر نهان‌بین تو، به تو پاداش خواهد داد.» «همچنین، هنگام دعا، عباراتی تو خالی تکرار نکنید، آن‌گونه که اقوام بت‌پرست می‌کنند، زیرا می‌پندارند به سبب زیاده گفتن، دعایشان مستجاب می‌شود. پس مانند ایشان مباشید، زیرا پدر شما پیش از آنکه از او درخواست کنید، نیازهای شما را می‌داند.» «پس شما این‌گونه دعا کنید: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید. اراده‌ی تو، چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد. نان روزانه‌ی ما را امروز به ما عطا فرما. و قرضهای ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه از آن شریر رهاییمان ده.» [زیرا پادشاهی و قدرت و جلال، تا ابد از آن توست. آمین.]

زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. اما اگر خطاهای مردم را نبخشید، پدر شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید.» «هنگامی که روزه می‌گیرید، مانند ریاکاران تشریفوار مباشید، زیرا آنان حالت چهره‌ی خود را دگرگون می‌کنند تا نزد مردم، روزه‌دار بنمایند. آمین، به شما می‌گویم، که پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. اما تو چون روزه می‌گیری، به سر خود روغن بزن و صورت خود را بشوی تا روزه‌ی تو بر مردم عیان نباشد، بلکه بر پدر تو که در نهان است، و پدر نهان‌بین تو، به تو پاداش خواهد داد.» «بر زمین گنج میندوزید، جایی که بید و زنگ، زیان می‌رساند و دزدان نقب می‌زنند و سرقت می‌کنند. بلکه گنج خود را در آسمان بیندوزید، آنجا که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و دزدان نقب نمی‌زنند و سرقت نمی‌کنند. زیرا هر جا

The Great Teacher (Matthew 5 - 7)

گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود. «چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود!» «هیچکس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول.» «پس به شما می‌گویم، نگران زندگی خود نباشید که چه بخورید یا چه بنوشید، و نه نگران بدن خود که چه بپوشید. آیا زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر نیست؟ پرندگان آسمان را بنگرید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبار ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما به آنها روزی می‌دهد. آیا شما بس بالارزتر از آنها نیستید؟ کیست از شما که بتواند با نگرانی، ساعتی به عمر خود بیفزاید؟»

«و چرا برای پوشاک نگرانید؟ سوسنهای صحرا را بنگرید که چگونه نمو می‌کنند؛ نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. به شما می‌گویم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، این‌چنین می‌پوشاند، آیا شما را، ای سست‌ایمانان، به مراتب بهتر نخواهد پوشانید؟» «پس نگران نباشید و نگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم و یا چه بپوشیم. زیرا اقوام بت‌پرست در پی همه این‌گونه چیزهایند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه نیاز دارید. بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد. پس نگران فردا نباشید، زیرا فردا نگرانی خود را خواهد داشت. مشکلات امروز برای امروز کافی است!» (متی فصل ۶)

اجازه دهید تا این تعالیم شیرین خداوند را که در فصل هفتم انجیل متی ادامه یافته است، خدمتان قرائت کنم. به کلام خدا گوش فرا دهید: «داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. زیرا به همان‌گونه که بر دیگران داوری کنید، بر شما نیز داوری خواهد شد و با همان پیمان که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد. چرا پر کاه را در چشم برادرت می‌بینی، اما از چوبی که در چشم خود داری غافل؟ چگونه می‌توانی به برادرت بگویی، "بگذار پر کاه را از چشمت به در آورم"، حال آنکه چوبی در چشم خود داری؟ ای ریاکار، نخست چوب را از چشم خود به در آر، آنگاه بهتر خواهی دید تا پر کاه را از چشم برادرت بیرون کنی. «آنچه مقدس است، به سگان مدهید و مرواریدهای خود را پیش خوکان میندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگردند و شما را بدرند.» «بخواید، که به شما داده خواهد شد؛ بجوید، که خواهید یافت؛ بگویید، که در به رویتان گشوده خواهد شد. زیرا هر که بخواهد، به دست آورد و هر که بجوید، یابد و هر که بگوید، در به رویش گشوده شود. کدامیک از شما اگر پسرش از او نان بخوهد، سنگی به او می‌دهد؟ یا اگر ماهی بخوهد، ماری به او می‌بخشد؟ حال اگر شما با همه بدسیرتی‌تان، می‌دانید که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر شما که در آسمان است به آنان که از او بخوانند، هدایای نیکو خواهد بخشید. پس با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند. این است خلاصه تورات و نوشته‌های انبیا.»

«از در تنگ داخل شوید، زیرا فراخ است آن در و عریض است آن راه که به هلاکت منتهی می‌شود و داخل‌شوندگان به آن بسیارند. اما تنگ است آن در و سخت است آن راه که به حیات منتهی می‌شود، و یابندگان آن کم‌اند.» «از پیامبران دروغین برحذر باشید. آنان در لباس گوسفندان نزد شما می‌آیند، اما در باطن گرگان درنده‌اند. آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از بوته خار و انجیر را از علف هرز می‌چینند؟ به همین‌سان، هر درخت نیکو میوه نیکو می‌دهد، اما درخت بد میوه بد. درخت نیکو نمی‌تواند میوه بد بدهد، و درخت بد نیز نمی‌تواند میوه نیکو آورد. هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده می‌شود. بنابراین، آنان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت.» «نه هر که مرا "سرورم، سرورم" خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد. در آن روز بسیاری مرا خواهند گفت: "سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را بیرون نرانیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟" اما به آنها به‌صراحت خواهم گفت، "هرگز شما را نشناختم. از من دور شوید، ای بدکاران!"» «پس هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، همچون مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. چون باران بارید و سیلها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، خراب نشد زیرا بنیادش بر سنگ بود. اما هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، همچون مرد نادانی است که

Lesson 66

The Great Teacher (Matthew 5 - 7)

خانه خود را بر شن بنا کرد. چون باران بارید و سیلها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، ویران شد، و ویرانی اش عظیم بود!» چون عیسی این سخنان را به پایان رسانید، مردم از تعلیم او در شگفت شده بودند، زیرا با اقتدار تعلیم می داد، نه مانند علمای دین ایشان.» (متی فصل ۷)

برادران و خواهران عزیز شنونده، مجبوریم که در همین جا این برنامه را به پایان برسانیم. امیدواریم که در برنامه بعدی هم با ما همراه باشید. به فیض خدا در آن برنامه، درباره آنچه که در این ساعت شنیدیم، سخن خواهیم گفت.

امیدواریم که خدا شما را برکت دهد تا آنچه را که در این برنامه شنیدید و خواندید، به درستی درک کنید. امیدواریم که به یاد داشته باشید که کلام خدا در انجیل متی 33: 6، چنین می فرماید: «بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.»

ممنونیم که با ما همراه بودید. تا برنامه بعدی شما را به دست پر مهر خدای حقیقی می سپاریم. خداوند یار و نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 67

You Must be Born Again! (John 3)

درس شصت و هفتم
«شما باید از سر نو مولود گردید!»
(انجیل یوحنا 3)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های پیشین و سلسله مطالعات خود درباره انجیل، دیدیم که عیسی مسیح، در تولد، در شخصیت و سیرت، کردار و در تعالیم خود، منحصر به فرد بود. در تاریخ، هرگز شخصی همانند او وجود نداشته است. کسانی که تعالیم او را می‌شنیدند، حیران می‌شدند؛ زیرا ندیده و نشنیده بودند که کسی چنین با اقتدار سخن بگوید! چند کلمه کوتاه از زبان عیسی از انبوه تعالیم کاتبان و معلمین یهودی، بسیار بارزتر و مقتدرانه‌تر بود. به همین دلیل هم بیشتر این افراد از عیسی خداوند، دل خوشی نداشتند! تعالیم عیسی نه تنها با حرف‌های آنان در تعارض بود، بلکه همچنین او ریاکاری فریسیان و معلمین یهود را پیش همه آشکار می‌ساخت! در برنامه قبلی، موعظه سر کوه عیسی مسیح را مطالعه کردیم و دیدیم که او چگونه ریاکاری را محکوم می‌کرد. می‌توان گفت که موعظه او در سه کلمه خلاصه می‌شود: "مثل ریاکاران نباشید!". عیسی مسیح در انجیل متی 23: 27، درباره ریاکاران چنین فرموده است: «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما همچون گورهایی هستید سفیدکاری شده که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما درون آنها پر است از استخوانهای مردگان و انواع نجاسات!» هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را فریب دهد. در رساله به عبرانیان 4: 13، چنین گفته شده است: «هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است.» عیسی خداوند که از دل همه انسان‌ها آگاه است، می‌دانست که در دل معلمین مذهبی یهود و کاتبان و افراد به ظاهر دین‌دار یهودی، چقدر ریاکاری موج می‌زند! در ظاهر، آنان تمام اعمال مذهبی را به جا می‌آوردند، ولی در باطن، پر از ناراستی و خباثت بودند و چیزی از کلام راستین خدا نمی‌دانستند. بنابراین عیسی خداوند به شاگردانش تعلیم داد تا مانند مذهبیون، ریاکار نباشند. اجازه دهید تا چند آیه مرتبط را از فصل ششم انجیل متی برایتان بخوانم. به کلام خدا گوش فرا دهید: «پس هنگامی که صدقه می‌دهی، جار مزن، چنانکه ریاکاران در کنیسه‌ها و کوچه‌ها می‌کنند تا مردم آنها را بستايند. آمین، به شما می‌گویم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند.» «هنگامی که دعا می‌کنی، همچون ریاکاران مباش که دوست می‌دارند در کنیسه‌ها و سر کوچه‌ها ایستاده، دعا کنند تا مردم آنها را ببینند. آمین، به شما می‌گویم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند.» «هنگامی که روزه می‌گیرید، مانند ریاکاران تشر و مباحثه کنید، زیرا آنان حالت چهره خود را دگرگون می‌کنند تا نزد مردم، روزه‌دار بنمایند. آمین، به شما می‌گویم، که پاداش خود را به تمامی یافته‌اند.»

همچنین در فصل پنجم همین انجیل، نوشته شده است: «زیرا به شما می‌گویم، تا پارسایی شما برتر از پارسایی علمای دین و فریسیان نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت.» «پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است.» و در فصل هفتم همچنین می‌خوانیم: «از در تنگ داخل شوید، زیرا فراخ است آن در و عریض است آن راه که به هلاکت منتهی می‌شود و داخل شوندگان به آن بسیارند. اما تنگ است آن در و سخت است آن راه که به حیات منتهی می‌شود، و یابندگان آن کم‌اند.» خداوند مسیحا، مردم را تشویق می‌کرد تا راه تنگ را برگزینند، چرا که تنها این راه است که منتهی به حیات جاودانی می‌گردد. این موضوع بسیار مهم است. به‌طور خلاصه عیسی می‌فرمود که ما باید قلبی کامل و خالص داشته باشیم! اما سؤال این است که چگونه فرزندان آدم که اسیر گناه هستند، می‌توانند دلی پاک و نیکو داشته باشند؟ آیا انسان می‌تواند کاری انجام دهد تا دل ناپاک او تبدیل به قلبی نیکو و پاک گردد؟ خیر، انسان با توانایی شخصی خود هرگز نمی‌تواند کاری کند که دلش آن‌طور پاک شود که خدا را راضی و خشنود گرداند. ما گناهکاران اصلاً نمی‌توانیم کاری بکنیم که در پیشگاه خدا خالص به حساب آییم!

Lesson 67

You Must be Born Again! (John 3)

حال اجازه می‌خواهم تا باهم دوباره به کلام خدا بازگردیم و داستان گفت‌وگوی یکی از رؤسای مذهبی شهر اورشلیم زمان عیسی را که نیکودیموس نام داشت، از کلام خدا بخوانیم. عیسی در گفت‌وگو با وی نشان می‌دهد که چگونه يك انسان گناهکار می‌تواند قلب پاك و زندگی جاودان را از جانب خدا بیابد. قسمتی از فصل سوم انجیل یوحنا را خدمتتان قرائت می‌کنم. با احترام به آن گوش دهید: «مردی بود از فریسیان، نیکودیموس نام، از بزرگان یهود. او شبی نزد عیسی آمد و به وی گفت: «استاد، می‌دانیم تو معلمی هستی که از سوی خدا آمده است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را که تو به انجام می‌رسانی، به عمل آورد، مگر آنکه خدا با او باشد.» عیسی در پاسخ گفت: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از نو زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.» نیکودیموس به او گفت: «کسی که سالخورده است، چگونه می‌تواند زاده شود؟ آیا می‌تواند دیگر بار به رحم مادرش بازگردد و به دنیا آید؟» عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد. آنچه از بشر خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است. عجب مدار که گفتم باید از نو زاده شوید! باد هر کجا که بخواهد می‌وزد؛ صدای آن را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. چنین است هر کس نیز که از روح زاده شود.» نیکودیموس از او پرسید: «چنین چیزی چگونه ممکن است؟» عیسی پاسخ داد: «تو معلم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت‌مان را نمی‌پذیرید. اگر هنگامی که دربارهٔ امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟ هیچ‌کس به آسمان بالا نرفته است، مگر آن که از آسمان فرود آمد، یعنی پسر انسان [که در آسمان است]. همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد.» «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد. زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطهٔ او نجات یابند.»

لازم است که کمی در این باره بیندیشیم. عیسی به نیکودیموس فرمود که حقیقت این است که اگر کسی از سر نو متولد نشود، هرگز نمی‌تواند وارد پادشاهی و ملکوت خدا گردد! اما آیا نیکودیموس معنای این فرمایش عیسی را درک می‌کرد؟ خیر، و عیسی او را با لحن ملایمی مورد شمت قرار می‌دهد؛ زیرا او يك معلم یهود بود و این موضوع را درک نمی‌کرد! به‌طور خلاصه، عیسی این‌را به نیکودیموس می‌گفت که هرکس می‌خواهد از حضور خدا و حیات جاودانی او برخوردار گردد، باید تولد تازه بیابد. البته واضح است که این امر، معنای فیزیکی و جسمانی ندارد، بلکه روحانی و معنوی می‌باشد. تولد تازه به این معنا است که روح پاك خدا ما را دوباره احیاء می‌فرماید و از ما يك موجود کاملاً تازه می‌سازد. (رساله پولس رسول به تیتس 3: 5). همهٔ ما باید از قدرتی که از آسمان می‌آید و کاملاً با آنچه از دل مذهب بیرون می‌آید، تولد تازه را تجربه کنیم. ما باید از درون دگرگون شویم. همهٔ فرزندان آدم به گناه آلوده هستند و نمی‌توانند جایی در ملکوت خدا داشته باشند. فرزندان آدم، قدرت ندارند تا خود را از اسارت گناه و مرگ، رهایی بخشند. گذران وقت در مذهب، نمی‌تواند ما را پاك سازد تا منظور نظر خدا شویم. تنها باید خدا به داد ما برسد و ما را نجات دهد! ما که فانی هستیم، نمی‌توانیم غیرفانی را به میراث ببریم. باید تولد تازه بیابیم. این همان چیزی بود که خداوند عیسی به نیکودیموس فرمود. اما او برداشتی متفاوت از این گفته داشت. و به همین علت دربارهٔ آن دوباره از عیسی سؤالاتی پرسید. عیسی هم به او چنین پاسخ داد: «همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد.» «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» عیسی برای آنکه به نیکودیموس یادآوری کند که پیشینیان او برای رهایی از داوری و مجازات الهی، در بیابان چه کاری انجام دادند، مثال ماری را که موسی در بیابان درست کرد، برای او بازگو نمود. زمانی که قوم اسرائیل، علیه موسی و خدا شکایت و غرغر کردند، خدا مارهای سمی را فرستاد تا قوم را تنبیه نماید و بسیاری از ایشان در اثر نیش مارها از بین رفتند. اما پس از آنکه قوم به زور خدا توبه کردند، خدا به موسی فرمان داد تا يك مار برنجین ساخته و آن‌را بر يك پایه برپا دارد تا هرکس که بر آن می‌نگرد، از مرگ در اثر نیش مارها رهایی یابد. به همین سبب عیسی خداوند به نیکودیموس می‌گفت که قوم اسرائیل بایستی برای نجات، به آن مار نگاه می‌کردند و تمام فرزندان آدم هم برای نجات از مجازات گناه، بایستی به آن یگانه منجی که خدا فرستاده است، ایمان بیاورند.

Lesson 67

You Must be Born Again! (John 3)

همه ما همانند قوم اسرائیل هستیم که توسط مار گزیده شده و زندگی مان در خطر نابودی ابدی است. گناه همانند سم مار است که ما را فنا می سازد. همه ما گناهکار هستیم که اگر به منجی ایمان نیاوریم، در دوزخ ابدی خواهیم سوخت! هیچ راهی برای نجات خودمان از داوری عدل الهی نداریم. اما خدا را شکر که او راه نجاتی را برای ما انسان ها مهیا فرموده است تا به آن نجات و حیات بیابیم.

آیا شما عزیزان شنونده، این راه نجات را می شناسید؟ خداوند عیسی در مورد آن چه فرموده است؟ او فرمود که منجی پاك بایستی بلند کرده شود (که منظورش همان مصلوب شدن خودش بود)، تا راه رهایی و رستگاری انسان ها فراهم گردد! در اثر ایمان به عیسی مسیح است که هر انسانی که به او بنگرد و او را بپذیرد، می تواند نجات و زندگی ابدی را دریافت نماید. آیا شما به او ایمان دارید؟ آیا باور دارید که خدا نمی خواهد تا کسی هلاک گردد؟ آیا می دانید که او راهی برای رهایی ما از چنگال شیطان و مرگ فراهم نموده است؟ کلام خدا در رساله دوم پولس به قرنتیان 5: 21، چنین فرموده است: «او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم.»

دوستان خوبم، خدا تغییر نکرده است. آنچه که عیسی به نیکودیموس فرمود، امروز همان را به شما می فرماید. شما باید تولد تازه بیابید! خدا می خواهد تا با قدرت بی انتهای خود، دل شما را پاك و احیاء نماید؛ اما شما باید به این خبر خوش، ایمان داشته باشید. شما باید به مسیحای موعود، ایمان آورید. باید بپذیرید که عیسی که هرگز گناه نکرد، جریمه و تاوان گناهان من و شما را کاملاً پرداخت تا عدالت او به حساب ما منظور شده و خدا ما را در خون عیسی بیامرزد. اگر کسی تولد تازه نیابد، هرگز نمی تواند وارد ملکوت خدا گردد! آمین.

دوستان خوب شنونده، بسیار ممنونیم که در این برنامه هم با ما همراه بودید. در برنامه آینده، گفت و گوی عیسی خداوند را با زنی که پنج شوهر داشت، بررسی خواهیم نمود.

خدا شما را برکت دهد تا بفهمید که عیسی فرمود: "عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید." تا برنامه بعدی شما را به دستان رحیم خدای قدوس می سپاریم. خداوند شما را برکت دهد و محافظت فرماید. آمین.

Lesson 68

The Savior of the World (John 4; Luke 4)

درس شصت و هشتم «نجات‌دهنده جهان» (انجیل یوحنا 4 و انجیل لوقا 4)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی از انجیل، مشاهده کردیم که تولد، شخصیت، کردار و تعالیم خداوند عیسی، منحصر به فرد بود. او از يك دختر باکره و توسط روح خدا به جهان آمد، و هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد. سخنانی که او گفت و اعمالی را که او انجام داد، هیچ انسانی نتوانسته است بگوید و انجام دهد.

در برنامه قبلی دیدیم که عیسی مطلب بسیار مهمی را به یکی از علمای مذهب یهود، به نام نیکودیموس فرمود. خداوند ما عیسی مسیح به او گفت که تنها راه نجات و رستگاری این است که تولد تازه بیابد. این پیام عیسی، همیشه کاربرد دارد و هیچ تغییری نمی‌کند. در برنامه این ساعت، می‌خواهیم به گفت‌وگوی عیسی با فردی بپردازیم که با نیکودیموس بسیار تفاوت داشت. نیکودیموس يك یهودی بود، اما فرد مورد نظر ما در این برنامه، یهودی نیست. نیکودیموس يك مرد بود، اما شخص مورد نظر ما زن است. نیکودیموس بسیار مذهبی بود، اما آن زن به مذهب اهمیتی نمی‌داد و گناهکار بزرگی بود، زیرا پنج شوهر داشت. از دیدگاه مذهبی، نیکودیموس، بسیار باارزش‌تر از آن زن گناهکار غریبه‌ی بود. اما نظر خدا این‌طور نیست. از دید خدا، تمام فرزندان آدم، مثل هم هستند و زیر سلطه گناه زندگی می‌کنند. به همین دلیل است که انسان‌ها بایستی تولد تازه بیابند تا بتوانند حضور خدا را احساس کنند.

اجازه می‌خواهم که از کلام زنده خدا به گفت‌وگوی خداوند عیسی با آن زن گناهکار اهل سامره گوش دهیم. سامره سرزمینی بین یهودیه و جلیل بود و در سرزمین یهودیان قرار داشت. بسیاری از سامریان، خارجی بودند و یهودیان آنان را نجس می‌دانستند و با ایشان روابطی نداشتند. اما عیسی مسیح، مانند آنان نبود و بین انسان‌ها تفاوت قائل نمی‌شد. عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را که در جست‌جوی قلبی پاک هستند، نجات بخشد. به همین علت بود که عیسی از صحبت کردن با آن زن سامری که پنج شوهر داشت، شرمسار نبود. اجازه دهید تا از فصل چهارم انجیل یوحنا، این داستان را بخوانیم. با احترام به کلام خدا گوش فرا دهید: «و می‌بایست از سامره بگذرد. پس به شهری از سامره به نام سوخار رسید، نزدیک قطعه زمینی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود. چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی خسته از سفر در کنار چاه نشست. حدود ساعت ششم از روز بود. در این هنگام، زنی از مردمان سامره برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: «جرعه‌ای آب به من بده»، زیرا شاگردانش برای تهیه خوراک به شهر رفته بودند. زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری‌ام آب می‌خواهی؟» زیرا یهودیان با سامریان مراوده نمی‌کنند. عیسی در پاسخ گفت: «اگر موهبت خدا را درمی‌یافتی و می‌دانستی کیست که از تو آب می‌خواهد، تو خود از او می‌خواستی، و به تو آبی زنده عطا می‌کرد.» زن به او گفت: «سرورم، سطل نداری و چاه عمیق است، پس آب زنده از کجا می‌آوری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خود و پسران و گله‌هایش از آن می‌آشامیدند؟» عیسی گفت: «هر که از این آب می‌نوشد، باز تشنه می‌شود. اما هر که از آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من می‌دهم در او چشمه‌ای می‌شود که تا به حیات جاویدان جوشان است.» زن گفت: «سرورم، از این آب به من بده، تا دیگر تشنه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم.» عیسی گفت: «برو، شوهرت را بخوان و بازگردد.» زن پاسخ داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست می‌گویی که شوهر نداری، زیرا پنج شوهر داشته‌ای و آن که هم‌اکنون داری، شوهرت نیست. آنچه گفتی راست است!» زن گفت: «سرورم، می‌بینم که نبی هستی. پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند، اما شما می‌گویید جایی که در آن باید پرستش کرد اورشلیم است.» عیسی گفت: «ای زن، باور کن، زمانی فرا خواهد رسید که پدر را نه در این کوه پرستش خواهید کرد، نه در اورشلیم. شما آنچه را نمی‌شناسید می‌پرستید، اما ما آنچه را می‌شناسیم می‌پرستیم، زیرا نجات به واسطه قوم یهود فراهم می‌آید. اما زمانی می‌رسد، و هم‌اکنون فرا رسیده است، که پرستندگان راستین، پدر را در روح

The Savior of the World (John 4; Luke 4)

و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا پدر جویای چنین پرستندگانی است. خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی بپرستند.» زن گفت: «می‌دانم که مسیح (که معنی آن 'مسح شده' است) خواهد آمد؛ چون او آید، همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد.» عیسی به او گفت: «من که با تو سخن می‌گویم، همانم.» همان دم، شاگردان عیسی از راه رسیدند و تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید. اما هیچ‌یک نپرسید «چه می‌خواهی؟» یا «چرا با او سخن می‌گویی؟» آنگاه زن، کوزه خویش بر جای گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: «بیا بید مردی را ببینید که هر آنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت. آیا ممکن نیست او مسیح باشد؟» پس آنها از شهر بیرون آمده، نزد عیسی روان شدند. در این میان، شاگردان از او خواهش کرده، گفتند: «استاد، چیزی بخور.» اما عیسی به آنان گفت: «من خوراکی برای خوردن دارم که شما از آن چیزی نمی‌دانید.» شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراک آورده است؟» عیسی به ایشان گفت: «خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم. آیا این سخن را نشنیده‌اید که "چهار ماه بیشتر به موسم درو نمانده است؟" اما من به شما می‌گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم‌اکنون کشتزارها آماده درو است. هم‌اکنون، دروگر مزد خود را می‌ستاند و محصولی برای حیات جاویدان گرد می‌آورد، تا کارنده و دروکننده با هم شادمان شوند. در اینجا این گفته صادق است که "یکی می‌کارد و دیگری می‌درود". من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست. دیگران محنت کشیدند و شما دسترنج آنان را برداشت می‌کنید.» پس در پی شهادت آن زن که گفته بود «هر آنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت»، بسیاری از سامریان ساکن آن شهر به عیسی ایمان آوردند. چون آن سامریان نزد عیسی آمدند، از او خواستند نزدشان بماند. پس دو روز در آنجا ماند. و بسیاری دیگر به سبب شنیدن سخنانش ایمان آوردند. ایشان به آن زن می‌گفتند: «دیگر تنها به‌خاطر سخن تو ایمان نمی‌آوریم، زیرا خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که این مرد بر راستی نجات‌دهنده عالم است.»

در این‌جا داستان آن زن سامری به‌پایان می‌رسد. این يك داستان بسیار مهم در کلام خدا است؛ زیرا نشان می‌دهد که چه‌طور يك زن ناپاك فهمید که عیسی همان کسی است که خدا برای نجات انسان به جهان فرستاده است. و این درك و فهم، زندگی آن زن را متبدل نمود. در ابتدای گفت‌وگو، آن زن نمی‌دانست که با چه کسی حرف می‌زند. او عیسی را هم، یکی مانند سایر یهودیان می‌دانست. اما در خلال صحبت، عیسی چیزی را به آن زن فرمود که هر انسانی نمی‌توانست بگوید و به‌همین دلیل، آن زن به این نتیجه رسید که عیسی باید يك نبی باشد. اما کمی بعدتر، آن زن فهمید که عیسی شخصی بالاتر از يك پیامبر است! او درك کرد که عیسی همان مسیحای موعود است که پیامبران درباره او پیش‌گویی کرده‌اند!

وقتی آن زن فهمید که عیسی همان مسیحا و منجی جهان است، کوزه آب خود را رها کرد و به‌سوی شهر دوید و به مردم اعلام کرد: «بیا بید مردی را ببینید که هر آنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت. آیا ممکن نیست او مسیح باشد؟» پس از آن، مردم شهر سوخار پیش عیسی آمدند و از او خواستند تا کمی پیش آنان بماند. عیسی هم خواهش ایشان را اجابت فرمود و دو روز پیش آن‌ها ماند و آنان را تعلیم داد که چگونه می‌توانند قلبی پاک و خالص داشته باشند و خدا را بپرستند. به‌همین سبب کلام خدا در انجیل یوحنا 4: 41 و 42، چنین می‌فرماید: «و بسیاری دیگر به سبب شنیدن سخنانش ایمان آوردند. ایشان به آن زن می‌گفتند: «دیگر تنها به‌خاطر سخن تو ایمان نمی‌آوریم، زیرا خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که این مرد بر راستی نجات‌دهنده عالم است.»

حال بیایید تا دوباره به کلام خدا در انجیل مراجعه کنیم و ببینیم، چند روز بعد از این واقعه، چه رخ داد. بخشی از آیات فصل چهارم انجیل لوقا را خدمتان قرائت می‌کنم. با احترام به فرمایشات خدا گوش فرا دهید: «عیسی به نیروی روح به جلیل بازگشت و خیر او در سرتاسر آن نواحی پیچید. او در کنیسه‌های ایشان تعلیم می‌داد، و همه وی را می‌ستودند. پس به شهر ناصره که در آن پرورش یافته بود، رفت و در روز شبات، طبق معمول به کنیسه درآمد. و برخاست تا تلاوت کند. طومار اشعای نبی را به او دادند. چون آن را گشود، قسمتی را یافت که می‌فرماید: «روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم، و ستم‌دیدگان را رهایی بخشم،

و سال لطف خداوند را اعلام نمایم.» سپس طومار را فرو پیچید و به خادم کنیسه سپرد و بنشست. همه در کنیسه به او چشم دوخته بودند. آنگاه چنین سخن آغاز کرد: «امروز این نوشته، هنگامی که بدان گوش فرا می‌دادید، جامه عمل پوشید.» همه از او نیکو می‌گفتند و از کلام فیض‌آمیزش در شگفت بودند و می‌گفتند: «آیا این پسر

The Savior of the World (John 4; Luke 4)

یوسف نیست؟» عیسی به ایشان گفت: «بی‌گمان این مثل را بر من خواهید آورد که "ای طبیب خود را شفا ده! آنچه شنیده‌ایم در گفرت ناحوم کرده‌ای، اینجا در زادگاه خویش نیز انجام بده."» سپس افزود: «آمین به شما می‌گویم که هیچ پیامبری در دیار خویش پذیرفته نیست. یقین بدانید که در زمان ایلیا، هنگامی که آسمان سه سال و نیم بسته شد و خشکسالی سخت سرتاسر آن سرزمین را فرا گرفت، بیوه‌زنان بسیار در اسرائیل بودند. اما ایلیا نزد هیچ‌یک فرستاده نشد مگر نزد بیومزنی در شهر صرفة در سرزمین صیدون. در زمان ایشع نبی نیز جذامیان بسیار در اسرائیل بودند، ولی هیچ‌یک از جذام خود پاک نشدند مگر نَعْمَان سُرّیانی.» آنگاه همه کسانی که در کنیسه بودند، از شنیدن این سخنان برآشفتنند و برخاسته، او را از شهر بیرون کشیدند و بر لبه کوهی که شهر بر آن بنا شده بود، بردند تا از آنجا به زیرش افکنند. اما او از میانشان گذشت و رفت.»

به این دلیل بود که اهالی ناصره خواستند که عیسی را بکشند! اما چرا آنان قصد قتل او را کردند؟ چون عیسی خود را مسیحای موعود می‌دانست. بلی دوستان عزیز، حقیقت تلخ است! آنان خواستند تا عیسی مسیح را از کوه به پایین پرتاب کنند، اما نتوانستند؛ زیرا هنوز وقت مردن عیسی فرا نرسیده بود. آنان چقدر نادان بودند که می‌خواستند آن‌کسی را که خدا از آسمان فرستاده بود، از کوه به پایین پرت کنند! البته بعدها همین مردم، او را بر روی صلیب کشتند! اما خدا او را از مردگان برخیزانید. در درس‌های بعدی، در این باره بیش‌تر خواهیم دانست.

در این برنامه، دو نقل‌قول درباره دو گروه از مردم شنیدیم. هر دو گروه شنیدند که عیسی خود را مسیحای موعود معرفی نمود، اما واکنش آن دو گروه با هم بسیار متفاوت بود.

اول شنیدیم که زنی گناهکار با عیسی ملاقات می‌کند و زندگیش عوض می‌شود و این خبر خوش را به هم‌شهری‌هایش می‌دهد و آنان با خوشی از پیام عیسی استقبال می‌کنند و می‌پذیرند که عیسی همان مسیحای موعود خدا است. دوم دیدیم که اهالی به‌ظاهر مذهبی و هم‌شهری عیسی چگونه از کلام حقیقی خداوند عیسی، خشمگین می‌شوند و قصد جان او را می‌کنند و نمی‌پذیرند که عیسی، خداوند و نجات‌دهنده است! گناهکاران شهر سوخار و سامره، می‌پذیرند که گناهکار هستند و ایمان می‌آورند که عیسی درحقیقت همان مسیحایی است که جهان را نجات می‌دهد. اما مذهبیون ناصری، او را رد می‌کنند و بر او خشم می‌گیرند!

دوستان عزیز، واکنش شما به پیام عیسی و ادعای او چیست؟ شما جزو کدام دسته قرار می‌گیرید؟ آیا همانند اهالی سامره، با خوشی می‌پذیرید که عیسی تنها منجی جهان است؟ یا مثل اهالی ناصره، او را با خشم و تعصب و نفرت رد می‌کنید؟ آیا قبول می‌کنید که تنها عیسی است که می‌تواند انسان را رستگاری بخشد؟ ببینید در انجیل یوحنا 1: 5 و 10 تا 13، چه نوشته شده است: این نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت... او در جهان بود، و جهان به واسطه او پدید آمد؛ اما جهان او را نشناخت. او به مُلک خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند. اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد؛ آنان که نه با تولدی بشری، نه از خواهش تن و نه از خواسته یک مرد، بلکه از خدا تولد یافتند.»

دوستان خوب شنونده، می‌خواهم بپرسم که آیا شما از خدا تولد یافته‌اید؟ آیا واقعاً به عیسی ایمان دارید؟ آیا او را به‌عنوان خداوند و منجی خود پذیرفته‌اید؟

برنامه ما در اینجا پایان می‌یابد، شما را دعوت می‌کنیم که در برنامه بعدی ما هم حضور داشته باشید تا آیات و معجزاتی را که عیسی به‌انجام رسانید، از کلام خدا بررسی کنیم. خدا شما را برکت دهد تا بهیاد داشته باشید که اهالی سامره درباره عیسی چه شهادتی دادند. کلام خدا در انجیل یوحنا 4: 42، چنین فرموده است: «خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که این مرد برآستی نجات‌دهنده عالم است.» ممنونیم که تا این لحظه با ما همراه بودید. شما را تا برنامه بعدی به پروردگار یکتا می‌سپاریم و آرزو داریم که او همواره نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 69
Jesus' Authority (Matthew 12, John 5)
درس شصت و نهم
«اقتدار عیسی»
(انجیل متی 12 و انجیل یوحنا 5)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

همان‌طور که می‌دانید، در برنامه‌های گذشته، به گشت‌وگذاری در کتاب انجیل مقدس پرداخته‌ایم، و فهمیدیم که انجیل به‌معنای خبر خوش است. دریافتیم که مژده خدا برای بشر، فرستادن مسیحای موعود است که فرزندان آدم را از اسارت گناه و شیطان آزاد فرماید. در چند برنامه قبل، دیدیم که عیسی خداوند در سرزمین‌های یهودیان می‌گشت و به بسیاری تعلیم می‌داد و بیماری‌های ایشان را شفا می‌بخشید. به‌همین سبب عده بسیاری به‌دنبال او روانه شده بودند. اما بسیاری از رهبران مذهبی یهود، به او حسادت می‌ورزیدند؛ چون نه می‌توانستند تعالیم خردمندانه او را انکار کنند و نه می‌توانستند منکر معجزات عجیب او شوند.

در برنامه این ساعت، باز هم به مطالعه انجیل ادامه می‌دهیم و این‌بار به بررسی اینکه خداوند عیسی از جانب رهبران مذهبی یهودی، به‌دلیل اعمالش در روز آرامی یا همان روز سبت، مورد اعتراض قرار گرفته بود، می‌پردازیم. برای اطلاع شما عزیزان شنونده باید عرض کنم که روز سبت، هفتمین روز هفته بود که همان روز شنبه است. این روز از جانب خداوند برای یهودیان، برای آرامی و استراحت ایشان مقرر گشته بود. خدا فرموده بود که آنان بایستی شش‌روز کار کنند و در روز هفتم، از انجام هر کاری خودداری نمایند. و به‌همین علت، فریسیان و مذهب‌یون دوران عیسی خداوند، او را به بی‌توجهی به این روز متهم می‌کردند و دلیلشان هم این بود که عیسی در این روز، اعمال نیکویی انجام می‌دهد! آنان از این سلاح، برای بدنام کردن عیسی استفاده می‌کردند؛ زیرا نمی‌توانستند هیچ بدی در عیسی بیابند!

حال اجازه دهید تا بخشی از دوازدهمین فصل انجیل متی را خدمتتان قرائت کنم. بااحترام به کلام زیبای خدا گوش فرا دهید: «در آن زمان، عیسی در روز شبات از میان مزارع گندم می‌گذشت. شاگردان او به علت گرسنگی شروع به چیدن خوشه‌های گندم و خوردن آنها کردند. فریسیان چون این را دیدند به او گفتند: «نگاه کن، شاگردانت کاری انجام می‌دهند که در روز شبات جایز نیست.» پاسخ داد: «مگر نخوانده‌اید که داوود چه کرد، آنگاه که خود و یارانش گرسنه بودند؟ به خانه خدا درآمد و خود و یارانش نان حضور را خوردند، هرچند خوردن آن برای او و یارانش جایز نبود، زیرا فقط کاهنان بدان مجاز بودند. یا مگر در تورات نخوانده‌اید که در روزهای شبات، کاهنان در معبد، حرمت شبات را نگاه نمی‌دارند، و با این همه بی‌گناهند؟ به شما می‌گویم کسی در اینجاست که بزرگتر از معبد است! اگر مفهوم این کلام را درک می‌کردید که "رحمت را می‌پسندم، نه قربانی را، دیگر بی‌گناهان را محکوم نمی‌کردید. زیرا پسر انسان صاحب شبات است.» (متی 12: 1-8)

در کلام خدا، عیسی دارای صدها اسم است. یکی از این القاب که عیسی غالباً خود را به آن نام می‌خواند، "پسر انسان" است. این لقب، به‌ما یادآوری می‌کند که مسیحا خود را آن‌قدر فروتن ساخت که در لباس جسم انسان به زمین آمد. این لقب، همچنین یادآور این حقیقت است که عیسی خداوند، دارای تمام اختیار و اقتدار الهی نیز هست؛ زیرا تمام جلال و شکوه آسمان را برای نجات فرزندان آدم ترك نمود، اما آن‌ها را از دست نداد. لحظه‌ای به این موضوع بیندیشید! کلمه و روح و قدرت و جلال خدا انسان شد تا انسان‌ها را از گناهانشان نجات بخشد! بلی دوستان عزیز، عیسی مسیح، پسر انسان است؛ او خداوند و مالک روز سبت نیز هست. اما فریسیان نمی‌خواستند که این حقیقت را درك کرده و بپذیرند. حال ببینیم که پس از این چه اتفاقی افتاد. ادامه فصل دوازدهم انجیل متی را برایتان می‌خوانم. انجیل می‌فرماید: «سپس آن مکان را ترك گفت و به کنیسه آنان درآمد. در کنیسه مردی بود که یک دستش خشک شده بود. از عیسی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز شبات جایز است؟» این را گفتند تا بهانه‌ای برای متهم کردن او بیابند. او بدیشان گفت: «اگر یکی از شما گوسفندی داشته باشد و آن گوسفند در روز شبات در چاهی بیفتد، آیا آن را نمی‌گیرد و از چاه بیرون نمی‌آورد؟ حال، انسان چقدر باارزش‌تر از گوسفند است! پس نیکویی کردن در روز شبات جایز است.» سپس به آن مرد گفت: «دستت را دراز کن!»

Lesson 69

Jesus' Authority (Matthew 12, John 5)

او دستش را دراز کرد و آن دست، مانند دست دیگرش سالم شد. اما فریسیان بیرون رفتند و با هم مشورت کردند که چگونه او را بکشند.» (9-14)

در این جا می بینیم که فریسیان، عیسی را با خشم متهم می کنند؛ زیرا او به سنت های آنان توجهی نشان نمی داد. چقدر آن فریسیان ریاکار بودند! آنان هیچ شفقتی نسبت به گرسنگان یا بیماران احساس نمی کردند و تنها می خواستند که مردم طبق عادات و سنت های ایشان رفتار کنند. اما خداوند عیسی که از دل آنان آگاه بود، کلام خدا را به ایشان یادآوری نمود که خدا از آنان رحمت می خواهد و قربانی را لازم ندارد؛ و اگر آنان از کلام خدا آگاه بودند و دل رحیمی داشتند، هرگز بی گناه را محکوم نمی کردند و پسر انسان، مالک روز سبّت نیز هست! باز هم به فصل دوازدهم انجیل متی رجوع کنیم و ببینیم که کلام خدا چه می فرماید: «آنگاه مردی دیورده را که کور و لال بود نزدش آوردند و عیسی او را شفا داد، به گونه ای که توانست ببیند و سخن بگوید. پس آن جماعت همه در شگفت شدند و گفتند: «آیا این مرد همان پسر داوود نیست؟» اما چون فریسیان این را شنیدند، گفتند: «به یاری بعلزبول، رئیس دیوهاست که دیوها را بیرون می کند و بس!» عیسی افکار آنان را دریافت و بدیشان گفت: «هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر شهر یا خانه ای که بر ضد خود تجزیه شود، پابرجا نخواهد ماند. اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، بر ضد خود تجزیه شده است؛ پس چگونه حکومتش پابرجا خواهد ماند؟ و اگر من به یاری بعلزبول دیوها را بیرون می کنم، شاگردان شما به یاری که آنها را بیرون می کنند؟ پس ایشان خود داوران شما خواهند بود. اما اگر من به واسطه روح خدا دیوها را بیرون می کنم، یقین بدانید که پادشاهی خدا بر شما وارد آمده است.» (22-28)

همچنین در فصل پنجم انجیل یوحنا می خوانیم: «چندی بعد، عیسی برای یکی از اعیاد یهود، به اورشلیم رفت. در اورشلیم، در کنار 'دروازه گوسفند' حوضی است که در زبان عبرانیان آن را 'بیت جسد' گویند و پنج ایوان دارد. در آنها گروهی بسیار از علیلان، همچون کوران، شلان و مفلوجان می خوابیدند [و منتظر حرکت آب بودند.] [زیرا هر از گاهی فرشته ای از جانب خداوند نازل می شد و آب را حرکت می داد؛ اولین کسی که پس از جنبش آب وارد حوض می شد، از هر مرضی که داشت شفا می یافت.] در آن میان، مردی بود که سی و هشت سال زمینگیر بود. چون عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دریافت که دیری است بدین حال دچار است، از او پرسید: «آیا می خواهی سلامتی خود را بازیابی؟» مرد علیل گفت: «سرورم، کسی را ندارم که چون آب به حرکت می آید، مرا به درون حوض ببرد، و تا خود را به آنجا می رسانم، دیگری پیش از من داخل شده است.» عیسی به او گفت: «برخیز، بستر خود را بگیر و راه برو.» آن مرد در همان دم سلامتی خود را بازیافت و بستر خود را برگرفته، راه رفتن آغاز کرد. آن روز، شَبّات بود. پس یهودیان به مرد شفا یافته گفتند: «امروز شَبّات است و بر تو جایز نیست که بستر خود را حمل کنی.» او پاسخ داد: «آن که مرا شفا داد به من گفت، "بسترت را بگیر و راه برو." از او پرسیدند: «آن که به تو گفت بسترت را برگیری و راه بروی، که بود؟» اما مرد شفا یافته نمی دانست او کیست، زیرا عیسی در میان جمعیت آنجا ناپدید شده بود. اندکی بعد، عیسی او را در معبد یافت و به او گفت: «حال که سلامتی خود را بازیافته ای، دیگر گناه مکن تا به حال بدتر دچار نشوی.» آن مرد رفت و به یهودیان گفت: «آن که مرا شفا داد، عیسی است.» به همین سبب بود که یهودیان عیسی را آزار می کردند، زیرا در شَبّات دست به چنین کارها می زد. پاسخ عیسی این بود که «پدر من هنوز کار می کند، من نیز کار می کنم.» از همین رو، یهودیان بیش از پیش در صدد قتل او برآمدند، زیرا نه تنها شَبّات را می شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود می خواند و خود را با خدا برابر می ساخت. پاسخ عیسی چنین بود: «آمین، آمین، به شما می گویم که پسر از خود کاری نمی تواند کرد مگر کارهایی که می بیند پدرش انجام می دهد؛ زیرا هر چه پدر می کند، پسر نیز می کند.» (یوحنا 5: 19-20)

اجازه دهید تا کمی در این باره تفکر کنیم. سؤال این جا است که چرا رهبران مذهبی یهود، می خواستند تا عیسی را به قتل برسانند؟! آیا به این خاطر بود که او فرد بیماری را در روز سبّت، تندرستی بخشیده بود؟ باید عرض کنم که این دلیل واقعی نبود. آنان به این دلیل قصد جان عیسی را داشتند که او گفته بود، خدا پدر او است و این در ادبیات و گفتار یهود، به معنای این بود که، در واقع عیسی خود را با خدا برابر دانسته بود. آنان نمی توانستند بپذیرند که عیسی همان مسیحا است که از حضور خدا آمده است. به همین دلیل، آنها عیسی را متهم به کفرگویی کردند و خواستند که او را بکشند. اما بیابید تا بقیه آیات فصل پنجم انجیل یوحنا را بخوانیم تا ببینیم که چه پیش می آید. کلام خدا چنین می فرماید: «زیرا پدر، پسر را دوست می دارد و هر آنچه می کند به او می نمایاند و کارهای

Lesson 69

Jesus' Authority (Matthew 12, John 5)

بزرگتر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید. زیرا همان‌گونه که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و به آنها حیات می‌بخشد، پسر نیز به هر که خواهد، حیات می‌بخشد. و پدر بر کسی داوری نمی‌کند، بلکه تمام کار داوری را به پسر سپرده است. تا همه پسر را حرمت گذارند، همان‌گونه که پدر را حرمت می‌نهند. زیرا کسی که پسر را حرمت نمی‌گذارد، به پدری که او را فرستاده است نیز حرمت ننهاده است. آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که کلام مرا به گوش گیرد و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاویدان دارد و به داوری نمی‌آید، بلکه از مرگ به حیات منتقل شده است. «... اما دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌دانم شهادتش درباره من معتبر است. البته شما کسانی نزد یحیی فرستادید و او بر حقیقت شهادت داد. نه اینکه من شهادت انسان را بپذیرم، بلکه این سخنان را می‌گویم تا نجات یابید. او چراغی بود سوزان و فروزان، و شما خواستید دمی در نورش خوش باشید. اما من شهادتی استوارتر از شهادت یحیی دارم، زیرا کارهایی که پدر به من سپرده تا به کمال رسانم، یعنی همین کارها که می‌کنم، خود بر من شهادت می‌دهند که مرا پدر فرستاده است. و همان پدری که مرا فرستاد، خود بر من شهادت می‌دهد. شما هرگز صدای او را نشنیده و روی او را ندیده‌اید و کلام او در شما ساکن نیست، زیرا به فرستاده او ایمان ندارید. شما کتب مقدس را می‌کاوید، زیرا می‌پندارید به واسطه آن حیات جاویدان دارید، حال آنکه همین کتابها بر من شهادت می‌دهند. اما نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید. «جلال از انسانها نمی‌پذیرم، اما شما را خوب می‌شناسم که محبت خدا را در دل ندارید. من به نام پدر خود آمدم، ولی شما مرا نمی‌پذیرید. اما اگر دیگری به نام خود آید، او را خواهید پذیرفت. چگونه می‌توانید ایمان آورید در حالی که جلال از یکدیگر می‌پذیرید، اما در پی جلالی که از خدای یکتا باشد، نیستید؟ مپندارید مَنَم که در حضور پدر شما را متهم خواهیم کرد؛ متهم‌کننده شما موسی است، همان که به او امید بسته‌اید. زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید، چرا که او درباره من نوشته است. اما اگر نوشته‌های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا خواهید پذیرفت؟»

آیا شنیدید آنچه را که عیسی خداوند به فریسیان فرمود؟ او فرمود: هرکس که مسیحا را نپذیرد، در واقع خدا را که مسیحا را فرستاده است، نپذیرفته است! چنین فردی اعمال خدا و شهادت یحیی تعمیددهنده را نیز قبول ندارد! کسی که پسر را حرمت ندارد، در حقیقت خدا را محترم نمی‌شمارد. نپذیرفتن کلام و اقتدار عیسی خداوند، در اصل رد کردن کلام و قوت خدا است. چون عیسی همان کلمه و قوت خدا است. هرکس که به خدا و پیامبران او ایمان داشته باشد، حتماً می‌باید مسیحا را نیز بپذیرد و به او، به عنوان یگانه منجی بشر نگاه کند. عیسی همان کسی بود که از مریم باکره به دنیا آمد و برگزیده شده بود تا گناه جهان را بر خود حمل نماید. عیسی در فصل پنجم انجیل یوحنا چنین می‌فرماید: «شما کتب مقدس را می‌کاوید، زیرا می‌پندارید به واسطه آن حیات جاویدان دارید، حال آنکه همین کتابها بر من شهادت می‌دهند. اما نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید. «جلال از انسانها نمی‌پذیرم، اما شما را خوب می‌شناسم که محبت خدا را در دل ندارید. من به نام پدر خود آمدم، ولی شما مرا نمی‌پذیرید. اما اگر دیگری به نام خود آید، او را خواهید پذیرفت. چگونه می‌توانید ایمان آورید در حالی که جلال از یکدیگر می‌پذیرید، اما در پی جلالی که از خدای یکتا باشد، نیستید؟ مپندارید مَنَم که در حضور پدر شما را متهم خواهیم کرد؛ متهم‌کننده شما موسی است، همان که به او امید بسته‌اید. زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید، چرا که او درباره من نوشته است. اما اگر نوشته‌های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا خواهید پذیرفت؟»

هر يك از ما باید به این سخنان دقت کنیم؛ زیرا خدا از ما می‌خواهد تا معنای کلامش را درك کنیم. خدا می‌خواهد تا حقیقت در دل‌های ما وارد شود. اگر ما می‌گوییم که به خدا و انبیای او ایمان داریم، باید به کسی که آن‌ها بر او شهادت داده‌اند نیز ایمان داشته باشیم و او همان مسیحای موعود خدا است!

دوستان عزیز، در پایان این برنامه، این سؤال را برای شما مطرح می‌کنیم که آیا شما حقیقتاً به پیامبران ایمان دارید؟ از شما می‌خواهیم که به این سؤال و پاسخ آن، به دقت بیندیشید و دعوتتان می‌کنیم که در برنامه بعدی ما هم حضور داشته باشید تا داستان شگفت‌انگیز عیسی مسیح را باهم بررسی کنیم.

خدای زنده شما را برکت دهد تا درك نمایید که عیسی مسیح در انجیل یوحنا 5: 74، به فریسیان می‌فرماید: «اما اگر نوشته‌های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا خواهید پذیرفت؟»

بسیار سپاس‌گزاریم که با ما همراه بودید. تا برنامه بعدی، شما را به دستان خدای آمین و نیکو می‌سپاریم. او شما را برکت دهد و حفظ نماید. آمین.

Lesson 70

Jesus' Power (Mark 4 - 6, Matthew 9, 10)

درس هفتم

«قدرت عیسی»

(انجیل مرقس 4 تا 6 و انجیل متی 9 و 10)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، از کلام خدا دریافتیم که رهبران مذهبی یهود، به دلیل آنکه عیسی خود را با خدا برابر می‌دانست و خدا را پدر خود می‌خواند، تصمیم گرفتند که او را بکشند. گروه بسیاری از مردم، به دنبال عیسی روانه شده بودند. در میان این افراد، عده‌ای بودند که به کلام عیسی ایمان داشتند و برخی هم آن‌ها را باور نمی‌کردند. خداوند عیسی از بین آنان دوازده شاگرد و حواری را برگزید تا همواره همراه او باشند و او ایشان را تعلیم دهد تا آنان نیز مژده نجات را به دیگران اعلام کنند. اجازه دهید تا اسامی این دوازده شاگرد و رسول عیسی را خدمتان عرض کنم. شمعون که پطرس نامیده شد؛ آندریاس که برادر شمعون بود؛ یعقوب پسر زبدي و برادر کوچکترش که یوحنا نام داشت و آنان ماهی‌گیر بودند؛ فیلیپس، برتولما، توما، متی که باج‌گیر بود؛ یعقوب که پسر حلفی بود و تدي، شمعون قانوی و یهودای اسخريوطی که بعدها به عیسی خیانت کرد. (انجیل متی 10: 2 تا 4). این دوازده نفر همیشه با عیسی بودند و او را پیروی و خدمت می‌کردند. زنان زیادی هم همراه عیسی بودند و پیوسته او را خدمت می‌نمودند. برخی از این زنان عبارتند از: مریم مجدلیه که عیسی هفت دیو و روح پلید را اخراج کرده بود؛ یونا، همسر خوزا که ناظر خانه هیرودیس بود؛ سوسن و چند زن دیگر که از شاگردان و پیروان عیسی بودند. (انجیل لوقا 8: 2 و 3). همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، مردم از تعالیم عیسی در حیرت بودند؛ زیرا تعالیم و سخنان عیسی همواره با اقتداری همراه بود که کاتبان و معلمین مذهبی یهود، از آن بی‌بهره بودند. اقتدار عیسی صرفاً در سخن و گفتار خلاصه نمی‌شد، بلکه به وسیله اعمال عجیب او هم اثبات می‌شد. زیرا کلام خدا در رساله اول پولس رسول به قرنیتیان 4: 20، چنین می‌فرماید: «زیرا پادشاهی خدا به حرف نیست، بلکه در قدرت است.» در درس مربوط به این برنامه، می‌خواهیم ببینیم که چگونه خداوند عیسی بر هر مخلوق و نیروی روی زمین، صاحب قدرت و اقتدار بود. اجازه دهید تا از فصل چهارم انجیل مرقس، چند آیه را در این باره خدمتان قرائت کنم. به کلام خدا گوش دهید: «آن روز چون غروب فرا رسید، عیسی به شاگردان خود گفت: «به آن سوی دریا برویم.» آنها جمعیت را ترک گفتند و عیسی را در همان قایقی که بود، با خود بردند. چند قایق دیگر نیز او را همراهی می‌کرد. ناگاه تبدادی شدید برخاست. امواج چنان به قایق برمی‌خورد که نزدیک بود از آب پر شود. اما عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟» عیسی برخاست و باد را نهیب زد و به دریا فرمود: «ساکت شو! آرام باش!» آنگاه باد فرو نشست و آرامش کامل حکمفرما شد. سپس به شاگردان خود گفت: «چرا این چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» آنها بسیار هراسان شده، به یکدیگر می‌گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می‌برند!»

همچنین در ادامه و در فصل پنجم همین انجیل، کلام خدا این چنین نوشته است: «سپس به آن سوی دریا، به ناحیه جراسیان رفتند. چون عیسی از قایق پیاده شد، مردی که گرفتار روح پلید بود، از گورستان بیرون آمد و بدو برخورد. آن مرد در گورها به سر می‌برد و دیگر کسی را توان آن نبود که او را حتی با زنجیر در بند نگاه دارد. زیرا بارها او را با زنجیر و پابند آهین بسته بودند، اما زنجیرها را گسیخته و پابندهای آهین را شکسته بود. هیچ‌کس را یارای رام کردن او نبود. شب و روز در میان گورها و بر تپه‌ها فریاد برمی‌آورد و با سنگ خود را زخمی می‌کرد. چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمد و روی بر زمین نهاده، با صدای بلند فریاد زد: «ای عیسی، پسر خدای متعال، تو را با من چه کار است؟ تو را به خدا سوگند می‌دهم که عذابم ندهی!» زیرا عیسی به او گفته بود: «ای روح پلید، از این مرد به در آی!» آنگاه عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» پاسخ داد: «نامم لِژیون است؛ زیرا بسیاریم.» و به عیسی التماس بسیار کرد که آنها را از آن ناحیه بیرون نکند. در تپه‌های آن حوالی، گله بزرگی خوک در حال چرا بود. ارواح پلید از عیسی خواهش کرده، گفتند: «ما را به

Lesson 70

Jesus' Power (Mark 4 - 6, Matthew 9, 10)

درون خوکها بفرست؛ بگذار به آنها در آییم.» عیسی اجازه داد. پس بیرون آمدند و به درون خوکها رفتند. گله‌ای که شمار آن حدود دو هزار خوک بود، از سرایشی تپه به درون دریا هجوم برد و در آب غرق شد. خوکبانان گریختند و این واقعه را در شهر و روستا بازگفتند، چندان که مردم بیرون آمدند تا آنچه را رخ داده بود، ببینند. آنها نزد عیسی آمدند و چون دیدند آن مرد دیوزده که پیشتر گرفتار لژیون بود، اکنون جامه به تن کرده و عاقل در آنجا نشسته است، وحشت کردند. کسانی که ماجرا را به چشم دیده بودند، آنچه را بر مرد دیوزده و خوکها گذشته بود، برای مردم بازگفتند. آنگاه مردم از عیسی خواهش کردند که سرزمین ایشان را ترک گوید. چون عیسی سوار قایق می‌شد، مردی که پیشتر دیوزده بود، تمنا کرد که همراه وی برود. اما عیسی اجازه نداد و گفت: «به خانه، نزد خویشان خود برو و به آنها بگو که خداوند برای تو چه کرده و چگونه بر تو رحم نموده است.» پس آن مرد رفت و در سرزمین دیکاپولیس، به اعلام هر آنچه عیسی برای او کرده بود، آغاز کرد و مردم همه در شگفت می‌شدند.

عیسی بار دیگر با قایق به آن سوی دریا رفت. در کنار دریا، جمعیتی انبوه نزدش گرد آمدند. یکی از رؤساء کنیسه که یایروس نام داشت نیز به آنجا آمد و با دیدن عیسی به پایش افتاد و التماس‌کنان گفت: «دختر کوچکم در حال مرگ است. تمنا دارم آمده، دست خود را بر او بگذاری تا شفا یابد و زنده ماند.» پس عیسی با او رفت. گروهی بسیار نیز از پی عیسی به راه افتادند. آنها سخت بر او ازدحام می‌کردند. در آن میان، زنی بود که دوازده سال دچار خونریزی بود. او تحت درمان طبیبان بسیار، رنج فراوان کشیده و همه دارایی خود را خرج کرده بود؛ اما به جای آنکه بهبود یابد، بدتر شده بود. پس چون درباره عیسی شنید، از میان جمعیت به پشت سر او آمد و ردای وی را لمس کرد. زیرا با خود گفته بود: «اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت.» در همان دم خونریزی او قطع شد و در بدن خود احساس کرد از آن بلا شفا یافته است. عیسی در حال دریافت که نیرویی از او صادر شده است. پس در میان جمعیت روی گرداند و پرسید: «چه کسی جامه مرا لمس کرد؟» شاگردان او پاسخ دادند: «می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌کنند؛ آنگاه می‌پرسی، "چه کسی مرا لمس کرد؟"» اما عیسی به اطراف می‌نگریست تا ببیند چه کسی این کار را کرده است. پس آن زن که می‌دانست بر او چه گذشته است، ترسان و لرزان آمده، به پای عیسی افتاد و حقیقت را به تمامی به او گفت. عیسی به وی گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو و از این بلا آزاد باش!» او هنوز سخن می‌گفت که عده‌ای از خانه یایروس، رئیس کنیسه، آمدند و گفتند: «دخترت مرد! دیگر چرا استاد را زحمت می‌دهی؟» عیسی چون سخن آنها را شنید، به رئیس کنیسه گفت: «مترس! فقط ایمان داشته باش.» و اجازه نداد جز پطرس و یعقوب و یوحنا، برادر یعقوب، کسی دیگر از پی او برود. چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، دید غوغایی به پااست و عده‌ای با صدای بلند می‌گریند و شیون می‌کنند. پس داخل شد و به آنها گفت: «این غوغا و شیون برای چیست؟ دختر نمرده، بلکه در خواب است.» اما آنها به او خندیدند. پس از اینکه همه آنها را بیرون کرد، پدر و مادر دختر و همچنین شاگردانی را که همراهش بودند با خود برگرفت و به جایی که دختر بود، داخل شد. آنگاه دست دختر را گرفت و به وی گفت: «تالیتا کوم!» یعنی: «ای دختر کوچک، به تو می‌گویم برخیز!» او بی‌درنگ برخاست و راه رفتن آغاز کرد. آن دختر دوازده ساله بود. آنها از این واقعه بی‌نهایت شگفت‌زده شدند. عیسی به آنان دستور اکید داد که نگذارند کسی از این واقعه آگاه شود، و فرمود چیزی به آن دختر بدهند تا بخورد.

دوستان عزیز، اجازه دهید تا نمونه‌ای دیگر را هم از آیات کلام خدا در فصل نهم انجیل متی، خدمتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «هنگامی که عیسی آن مکان را ترک می‌کرد، دو مرد نابینا در پی او شتافته، فریاد می‌زدند: «ای پسر داوود، بر ما رحم کن!» چون به خانه درآمد، آن دو مرد نزدش آمدند. عیسی از آنها پرسید: «آیا ایمان دارید که می‌توانم این کار را انجام دهم؟» پاسخ دادند: «بله، سرور!» سپس عیسی چشمانشان را لمس کرد و گفت: «بنا بر ایمانتان برایتان انجام شود.» آنگاه چشمان ایشان باز شد. عیسی آنان را به تأکید امر فرمود: «مراقب باشید کسی از این موضوع آگاه نشود.» اما آنها بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند. در همان حال که آنها بیرون می‌رفتند، مردی دیوزده را که لال بود، نزد عیسی آوردند. چون عیسی دیو را از او بیرون راند، زبان آن مرد لال باز شد. مردم حیرت‌زده می‌گفتند: «چنین چیزی هرگز در اسرائیل دیده نشده است!» اما فریسیان گفتند: «او دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می‌راند.»

و همچنین در فصل ششم از انجیل مرقس، چنین نوشته شده است: «سپس عیسی آنجا را ترک گفت و با شاگردان خود به شهر خویش رفت. چون روز شبات فرا رسید، به تعلیم دادن در کنیسه پرداخت. بسیاری با شنیدن سخنان

Lesson 70

Jesus' Power (Mark 4 - 6, Matthew 9, 10)

او در شگفت شدند. آنها می‌گفتند: «این مرد همه اینها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او عطا شده؟ و این چه معجزاتی است که به دست او انجام می‌شود؟ مگر او آن نجار نیست؟ مگر پسر مریم و برادر یعقوب، یوشا، یهوذا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او اینجا، در میان ما زندگی نمی‌کنند؟» پس در نظرشان ناپسند آمد. عیسی بدیشان گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد جز در شهر خود و در میان خویشان و در خانه خویش!» او نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد، جز آنکه دست خود را بر چند بیمار گذاشت و آنها را شفا بخشید. او از بی‌ایمانی ایشان در حیرت بود. «سپس، عیسی در روستاهای اطراف گشته، تعلیم می‌داد. او آن دوازده را نزد خود فرا خواند و آنها را دو به دو فرستاد و ایشان را بر ارواح پلید اقتدار بخشید. به آنان دستور داد: «برای سفر، چیزی جز یک چوبدستی با خود برندارید؛ نه نان، نه کوله‌بار و نه پول در کمربندهای خود. کفش به پا کنید، اما پیراهن اضافی نپوشید.»

و نیز در فصل دهم از انجیل متی، کلام شیرین خدا چنین می‌گوید: «من شما را همانند گوسفندان به میان گرگان می‌فرستم. پس همچون ماژ هوشیار باشید و مانند کبوتر ساده. از مردم برحذر باشید. آنان شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه‌های خود تازیانه خواهند زد. ... از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند. ...» گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم! زیرا آمده‌ام تا: «پسر را بر پدر، دختر را بر مادر و عروس را بر مادرشوهرش برانگیزانم. دشمنان شخص، اهل خانه خودش خواهند بود.» «هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد. هر که صلیب خود را برنگیرد و از پی من نیاید، شایسته من نباشد. هر که بخواهد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد و هر که جان خود را به‌خاطر من از دست بدهد، آن را حفظ خواهد کرد.»

به این دلایل و دلایل بسیار دیگر از کلام خدا، می‌بینیم که عیسی از قوت خدا پر بود و این قوت در کلام و در کردار او دیده می‌شد. جمعیتی که او را همراهی می‌کردند، از سخنان و کردار او متعجب می‌شدند و می‌گفتند: «این مرد همه اینها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او عطا شده؟ و این چه معجزاتی است که به دست او انجام می‌شود؟»

شاید این برای شما هم سؤال باشد که عیسی این قدرت و اقتدار را از کجا به دست آورده بود؟ باید عرض کنم که او این قدرت و اقتدار را از کسی نگرفته بود، زیرا خود او منبع و سرچشمه قدرت و اقتدار است. او قدرت الهی را نشان داد تا به مردم بفهماند که از کجا آمده و کیست. او بر تمام مخلوقات و بر هر قدرت دیگری، اقتدار داشت. زیرا او روح خدا و کلمه خدا بود. به همین سبب بود که عیسی می‌توانست طوفان را آرام نماید و به يك وحشی، آرامی عطا فرماید، و انواع بیماری‌ها را شفا بخشد. بلی دوستان عزیز، او تجلی خدا بود. تمام قدرت آسمان و زمین در دست عیسی بود. برای همین بود که او توانست زنی که سال‌ها بیمار بود و تمام دارایی خود را خرج درمان کرده بود، ولی نتیجه‌ای نگرفته بود را کاملاً شفا بخشد. همچنین او با گفتن کلامی، بینایی دو کور را به آنان بازگردانید. اقتدار عیسی تنها مربوط به زندگان نبود. او با فرمودن کلامی، مردگان را زنده کرد و در انجیل نمونه‌های فراوانی از اقتدار او بر مردگان هم نوشته شده است. قدرت عیسی از پیامبران، بسیار بالاتر بود؛ زیرا مسیحا کلمه خدا در جسم انسانی بود.

آری دوستان خوب، کلام خدا به ما می‌فرماید که تمام قدرت و همه اقتدار به عیسی مسیح سپرده شده است. به همین خاطر اگر شما به او اعتماد کنید و او را به‌عنوان منجی خود بپذیرید، دیگر از مرگ، زندگی، نیروهای شریر، گذشته، حال و آینده و هیچ چیز دیگر نخواهید ترسید. دیگر لازم نخواهد بود تا کسی را استخدام کنید تا از شما مراقبت نماید؛ زیرا عیسی مسیح در همه‌جا و هر حالتی مراقب شما خواهد بود. در رساله پولس رسول به کولسیان 2: 9 و 10، چنین می‌خوانیم: «زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است، و شما در او، که همه ریاستها و قدرتها را سر است، از کمال برخوردار گشته‌اید.»

دوستان عزیز، آیا شما به کسی که سر تمام اقتدار و قوت است، اعتماد دارید؟ یا هنوز می‌خواهید به قدرت‌های انسانی که بسیار کمتر از قوت عیسی هستند، توکل داشته باشید؟

از شما بسیار ممنونیم که با ما همراه بودید. در برنامه آینده، خواهیم دید که عیسی خداوند چگونه با مثل‌ها، به مردم تعلیم می‌دهد.

Lesson 70

Jesus' Power (Mark 4 - 6, Matthew 9, 10)

خدا شما را برکت و تعلیم دهد تا معنای عمیق این آیه را درك نمایید که می‌فرماید: «زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است، و شما در او، که همه ریاستها و قدرتها را سر است، از کمال برخوردار گشته‌اید.»

برنامه ما در این لحظه پایان می‌یابد و از شما دعوت می‌کنیم تا در برنامه‌های آینده ما حضور داشته باشید. خدا شما را برکت دهد و نگهدارتان باشد. آمین.

Lesson 71 Tow Important Parables (Luke 8, Matthew 13)

درس هفتادویکم

«دو مثل مهم»

(انجیل لوقا 8 و انجیل متی 13)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، فهمیدیم که قدرت و اقتدار عیسی از يك پیامبر، بیشتر بود. عیسی پر از قدرت خدا بود. مسیحا همان قوت خدا در جسم انسانی بود! برای همین بود که او می‌توانست طوفان را آرام کند، بیماران را شفا بخشد، دیوها را بیرون نماید و مردگان را زنده کند.

در این برنامه هم به مطالعه خود در انجیل مقدس ادامه می‌دهیم و خواهیم دید که چگونه عیسی با استفاده از مثل‌های گوناگون، مردم را تعلیم می‌دهد. عیسی خداوند، غالباً با استفاده از مثل، حقیقتی را بیان می‌فرمود. زیرا بسیاری از کسانی که او را پیروی می‌کردند، نمی‌خواستند کلام خدا را بدانند. چیزی که آنان طالب بودند، این بود که عیسی بیماری‌های آنان را شفا بخشد؛ اما واقعاً نمی‌خواستند که بدانند که روحشان بیمار گناه است! بسیاری از رهبران مذهبی هم دنبال عیسی راه می‌افتادند تا شاید عیبی در او بیابند و او را متهم و بدنام سازند! و وقتی که عده‌ای دور عیسی جمع می‌شدند، او با استفاده از مثل، آنان را تعلیم می‌داد و سپس صبر می‌کرد تا دورش خلوت شود تا بتواند معنای واقعی آن مثل را برای شاگردانش توضیح دهد.

خدا می‌خواهد تا همگان حقیقت را بدانند و نجات بیابند. اما اگر قلب انسان سخت باشد - چون خدای مسیحیت، خدای زور و تهدید نیست، نمی‌تواند با زور وارد شده و عمل نماید. خدا می‌خواهد تا ما مشتاقانه به دنبال حقیقت باشیم، مثل بسیاری که به دنبال ثروت هستند! سلیمان در کتاب امثال 2: 53-، چنین می‌نویسد: «اگر بصیرت را فرا خوانی و فهم را به بانگ بلند ندا کنی؛ اگر همچون نقره در پی‌اش باشی و همچون گنج پنهان جستجویش کنی، آنگاه ترس خداوند را درک خواهی کرد و به شناخت خدا دست خواهی یافت.»

شما دوست عزیز چگونه فکر می‌کنید و قلبتان چگونه است؟ آیا بیش از ثروت و مقام، به دنبال حقیقت کلام خدا هستید؟ آیا کلام زنده خدا، بالاترین مقام را در ذهن و دل شما دارد؟ شاید از واقعیت دل خود در نزد خدا آگاه نباشید؛ پس شما را دعوت می‌کنیم تا به مثل مهم بزرگ که عیسی آن را آموخت، توجه نمایید. از فصل هشتم انجیل لوقا، چند آیه را خدمتتان قرائت می‌کنم، با احترام به آن گوش فرا دهید: «اما برخی از بذر ها در زمین نیکو افتاد و نمو کرد و صد چندان بار آورد.» چون این را گفت، ندا در داد: «هر که گوش شنوا دارد، بشنود!» شاگردانش معنی این مثل را از او پرسیدند. گفت: «درک رازهای پادشاهی خدا به شما عطا شده است، اما با دیگران در قالب مثل سخن می‌گویم، تا:» «بناگرد، اما نبینند؛ بشنوند، اما نفهمند.» «معنی مثل این است: بذر، کلام خداست. بذرهایی که در راه می‌افتد، کسانی هستند که کلام را می‌شنوند، اما ابلیس می‌آید و آن را از دلشان می‌رباید، تا نتوانند ایمان آورند و نجات یابند. بذرهایی که بر زمین سنگلاخ می‌افتد کسانی هستند که چون کلام را می‌شنوند، آن را با شادی می‌پذیرند، اما ریشه نمی‌دانند. اینها اندک زمانی ایمان دارند، اما به هنگام آزمایش، ایمان خود را از دست می‌دهند. بذرهایی که در میان خارها می‌افتد، کسانی هستند که می‌شنوند، اما چون می‌روند نگرانیها، ثروت و لذات زندگی آنها را خفه می‌کند و به ثمر نمی‌رسند. اما بذرهایی که بر زمین نیکو می‌افتد، کسانی هستند که کلام را با دلی پاک و نیکو می‌شنوند و آن را نگاه داشته، پایدار می‌مانند و ثمر می‌آورند.»

آیا به معنای این مثل توجه کردید؟ عناصر اصلی این مثل، بذر و خاک هستند. اما بذر نمایانگر چیست؟ و خاک چه چیزی را به ما می‌نمایاند؟ عیسی مسیح فرمود که بذر همان کلام خدا است. و خاک نیز قلب انسان است. بلی دوستان عزیز، کلام خدا همانند يك بذر نیکو است؛ زیرا کلام خدا، زنده و دارای قدرت است که می‌تواند حیات جاودانی و برکت واقعی را در قلب و زندگی شما بیافریند. اما دل آدمی مثل خاکی است که می‌تواند بسیار سخت و خشک هم باشد. بیایید کمی درباره این موضوع فکر کنیم. در این مثل، چهار نوع خاک معرفی می‌شوند و می‌بینیم که بذر در تمام این نوع خاک‌ها ریخته می‌شود. مقداری از تخم‌ها در کناره راه ریخته می‌شوند. برخی از بذر ها در زمینی سنگلاخی می‌افتند. بعضی از تخم‌ها در بین خارها ریخته می‌شوند و مقداری هم در خاک و

Tow Important Parables (Luke 8, Matthew 13)

زمین مستعد و نیکو می‌افتند. عیسی فرمود که بسیاری از مردم دنیا، دلی همچون کنارهٔ راه دارند. دل این افراد، همچون سنگ است. اگر بذری در کنارهٔ راهی بیفتند، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ آیا می‌توان انتظار داشت که این بذر، ثمری به‌بار بیاورد؟ هرگز! این بذر حتی نمی‌تواند ریشه داشته باشد. انسان‌ها آن را پایمال می‌کنند و پرندگان می‌آیند و آن را می‌خورند. افراد با قلبی این‌چنینی، به پیام کلام خدا توجهی نشان نمی‌دهند و نمی‌پذیرند که عیسی همان یکتا منجی جهان است. این افراد فقط به فکر سنت‌ها و اعتقادات خود هستند و به همین سبب، کلام خدا نمی‌تواند در دل‌های آنان ریشه بدواند و ثمری به‌بار آورد. خاک نوع دوم که عیسی از آن صحبت می‌کند، زمینی سنگلاخی با خاکی کم‌عمق است. این نوع خاک و زمین، نشانگر دل بسیاری از انسان‌ها است که وقتی پیام انجیل را می‌شنوند، آن را فوراً با خوشی می‌پذیرند، اما در آنها دوامی ندارد؛ زیرا کلام خدا در دل‌های آنان ریشه‌ای ندارد و دلیل هم این است که: دل آنها و پذیرش ایشان، بسیار سطحی و گذرا است. فردی که ایمانی این‌چنینی دارد، به زبان می‌گوید که ایمان دارد، اما هنگامی که سختی و جفایی به سبب اعتقاد جدیدش بر او وارد می‌شود، به سرعت ایمان خود را فراموش می‌کند و آن را به‌کناری می‌نهد. خیلی‌ها این‌طور هستند. کلام خدا در قلب‌های آنان ریشهٔ عمیقی ندارد، چون آنها ترجیح می‌دهند که دنبال تمایلات خود بروند. در نتیجه، کلام خدا برایشان بی‌ارزش است؛ درست همان‌طور که بذر در زمین سنگلاخی ارزشی ندارد. زمین نوع سوم، زمینی است که از خار و خس پوشیده شده است. اگر تخمی در این نوع خاک بیفتد، چه رخ می‌دهد؟ آیا می‌توان انتظار ثمره‌ای را داشت؟ البته که خیر، زیرا خارها پیش از آنکه آن بذر ثمره‌ای بیاورد، آن را خفه و خشک می‌کنند. زمین خارزار، نمایانگر دل اشخاصی است که به کلام خدا گوش می‌دهند، اما جذابیت‌های دنیوی و تمایلات زندگی، آنان را از توجه به کلام خدا و پیروی از آن، باز می‌دارد. بسیاری از فرزندان آدم، چنین قلبی دارند. آنان فکر می‌کنند که بالاخره روزی می‌رسد که به گفته‌های انبیاء گوش دهند و تصمیم نهایی را بگیرند، اما شاید آن روز هرگز برای آنان نرسد! هر روز مشکلات و خواسته‌های جدید، زندگی آنان را پر می‌سازد و فرصتی برای تفکر به کلام خدا برایشان باقی نمی‌ماند. آیا شما هم این تجربه را دارید؟ آیا زندگی شما هم سراسر مملو از این نوع اسارت‌ها است؟ ولی دوستان عزیزم، باید بدانید که روزی مرگ، ناگهان به سراغتان می‌آید و شما را به ابدیت و جایی که باید برای همیشه در آنجا سپری کنید، می‌برد! و آنجا است که تازه می‌فهمید که شیطان به شما دروغ گفته است و زندگی شما در اثر بی‌توجهی تباه شده است و باید مورد داوری خدا قرار گرفته و مجازات شوید!

خاک نوع چهارم که خداوند مسیحا از آن سخن می‌راند، خاک و زمین نیکو و مستعد است. بذری که برزگر در آن می‌پاشد، حتماً ثمر به‌بار می‌آورد و آن برزگر محصولی صدها برابر بیشتر از آنچه را که کاشته بود برداشت می‌کند. این نوع زمین و خاک نمایشگر دل افرادی است که کلام خدا را با فروتنی و ایمان می‌پذیرند و کلام زندهٔ خدا در دل ایشان، پارسایی و زندگی جاودانی را ایجاد می‌کند.

به‌طور خلاصه باید عرض کنم که کلام خدا همان بذر نیکو، و دل ما انسان‌ها همانند خاک سخت است. باید پیش از آنکه بذر پاشیده شود، این زمین و خاک سخت، شخم بخورد و زیرورو شود. دل افتاده و شکسته است که خدا را خشنود می‌سازد. دلی خدا را خشنود می‌سازد که کلام خدا را با فروتنی و افتادگی و ایمان بپذیرد. اجازه دهید تا آیه‌ای را در همین زمینه از کلام مقدس خدا برایتان ذکر کنم. کلام خدا در رسالهٔ یعقوب 1: 19 و 21، چنین می‌فرماید: «برادران عزیز من، توجه کنید: هر کس باید در شنیدن تند باشد، در گفتن کند و در خشم آهسته! ... پس هرگونه پلیدی و هر فزونی بدخواهی را از خود دور کنید و با حلم، کلامی را که در شما نشانده شده و می‌تواند جان‌های شما را نجات بخشد، بپذیرید.»

وضعیت دل شما چگونه است؟ آیا شما دلی فروتن دارید که کلام خدا را می‌پذیرید؟ آیا کلام خدا در دل‌های شما رشد می‌کند؟ یا اینکه دلتان سخت و ناهموار است؟ کلام خدا بذر نیکو است. اما این بذر نیکو، تنها در زمینی رشد می‌کند و ثمر می‌آورد که فروتن و مستعد باشد.

حال بیایید تا به مثل مهم دیگری از فرمایشات عیسی که در فصل سیزدهم انجیل متی مکتوب است، گوش دهیم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «عیسی مثل دیگری نیز برایشان آورد: «پادشاهی آسمان همانند مردی است که در مزرعهٔ خود بذر خوب پاشید. اما هنگامی که مردمان در خواب بودند، دشمن وی آمد و در میان گندم، علف هرز کاشت و رفت. چون گندم سبز شد و خوشه آورد، علف هرز نیز ظاهر شد. غلامان صاحبخانه نزد او رفتند و گفتند: «آقا، مگر تو بذر خوب در مزرعات نکاشتی؟ پس علف هرز از کجا آمد؟» در جواب گفت:

Lesson 71

Tow Important Parables (Luke 8, Matthew 13)

«این کار دشمن است.» غلامان از او پرسیدند: «آیا می‌خواهی برویم و آنها را جمع کنیم؟» گفت: «نه! اگر بخواهید علفهای هرز را جمع کنید، ممکن است گندم را نیز با آنها از ریشه برکنید. بگذارید هر دو تا فصل درو با هم نمو کنند. در آن زمان به دروگران خواهم گفت که نخست علفهای هرز را جمع کرده دسته کنند تا سوزانده شود، سپس گندمها را گرد آورده، به انبار من بیاورند.» ... سپس عیسی جمعیت را ترک گفت و به داخل خانه رفت. آنگاه شاگردانش نزد او آمدند و گفتند: «مَثَل علفهای هرز مزرعه را برای ما شرح بده.» او در پاسخ گفت: «شخصی که بذر خوب در مزرعه می‌کارد، پسر انسان است. مزرعه، این جهان است؛ و بذر خوب، فرزندان پادشاهی آسمانند. علفهای هرز، فرزندان آن شَریند؛ و دشمنی که آنها را می‌کارد، ابلیس است. فصل درو، پایان این عصر است؛ و دروگران، فرشتگانند. همان‌گونه که علفهای هرز را جمع کرده در آتش می‌سوزانند، در پایان این عصر نیز چنین خواهد شد. پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آنها هر چه را که باعث گناه می‌شود و نیز تمام بدکاران را از پادشاهی او جمع خواهند کرد و آنها را در کوره آتش خواهند افکند، جایی که گریه و دندان به دندان ساییدن خواهد بود. آنگاه پارسایان در پادشاهی پدر خود، همچون خورشید خواهند درخشید. هر که گوش دارد، بشنود.»

در مَثَل کرکاس یا همان علفهای هرز، عیسی خداوند دنیا را به مزرعه گندم تشبیه می‌فرماید که برزگر آن خود عیسی است و گندمها فرزندان خدا هستند؛ زیرا به کلام خدا ایمان آورده‌اند. دشمن، همان شیطان است که علفهای هرز را میان گندمها می‌افشاند. و علفهای هرز، همان فرزندان شریر هستند که به خدا تعلق ندارند؛ زیرا کلام حقیقت خدا را نپذیرفته‌اند. روز جمع‌آوری محصول هم، همان روز داوری است. گندم در انبار ذخیره می‌شود، اما علفهای هرز برای سوختن جمع‌آوری می‌شوند. فرزندان خدا به حضور جاودان خدا می‌روند، لیکن فرزندان شریر در آتش ابدی خواهند سوخت!

دوستان عزیز شنونده، شما چه وضعیتی دارید؟ آیا شما همانند گندمها هستید؟ یا مَثَل کرکاسها می‌باشید؟! قلب خودتان را جست‌وجو کنید. روز داوری به‌زودی می‌آید! آیا برای حاضر شدن در آن روز، آمادگی و اطمینان‌خاطر دارید؟ اگر در دل خودتان به مژده انجیل ایمان و باوری عملی داشته باشید، لازم نیست که بترسید. در انجیل یوحنا 5: 23، خداوند عیسی چنین فرموده است: «تا همه پسر را حرمت گذارند، همان‌گونه که پدر را حرمت می‌نهند. زیرا کسی که پسر را حرمت نمی‌گذارد، به پدری که او را فرستاده است نیز حرمت ننهاده است.» آمین!

از شما که با برنامه خودتان همراه بودید، بسیار ممنونیم. در برنامه آینده، به بررسی انجیل مقدس ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه خداوند عیسی با معجزه‌ای بی‌نظیر، با تنها پنج قُرص نان و دو ماهی، بیش از پنج‌هزار نفر را خوراک می‌دهد.

خدا شما را برکت دهد تا بصیرت داشته باشید و به‌یاد آورید که خداوند عیسی فرمود: «هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

تا برنامه بعدی شما را به دستان خدای زنده می‌سپاریم. خدا نگهدار و یاورتان باد. آمین.

Lesson 72

The Bread of Life (Mark 6; John 6)

درس هفتاد و دوم

«نان حیات»

(انجیل مرقس 6 و انجیل یوحنا 6)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، دیدیم که خداوند عیسی برای مردم سخن می‌گوید. او سخنانش را با مثل‌هایی همراه می‌سازد تا حقیقت ابدی را برای مردم توضیح دهد. اما بیشتر مردم، معنای آنچه را که عیسی می‌گفت درک نمی‌کردند، زیرا دل‌هایشان سخت بود. آنان برای آنچه که از آسمان بود، احترامی قائل نبودند و تنها به امور دنیوی اهمیت می‌دادند. خیلی‌ها او را به‌خاطر اینکه منجی گناهکاران بود، پیروی نمی‌کردند، بلکه تنها می‌خواستند چیزی مادی از او بیابند.

در برنامه این ساعت، کلمات بیشتری را از عیسی خداوند خواهیم شنید. همچنین می‌بینیم که او چطور فرمایشاتش را با انجام معجزه‌ای بی‌همتا، به اثبات رسانید. درس این برنامه، «نان حیات» نام دارد. حال بیایید تا با احترام به کلام خداوند گوش دهیم. در فصل ششم انجیل مرقس، خداوند چنین می‌فرماید: «و اما رسولان نزد عیسی گرد آمدند و آنچه کرده و تعلیم داده بودند به او بازگفتند. عیسی به ایشان گفت: «با من به خلوتگاهی دورافتاده بیایید و اندکی بیارامید.» زیرا آمد و رفت مردم چندان بود که مجال نان خوردن هم نداشتند. پس تنها، با قایق عازم مکانی دورافتاده شدند. اما به هنگام عزیمت، گروهی بسیار ایشان را دیدند و شناختند. پس مردم از همه شهرها پای پیاده به آن محل شتافتند و پیش از ایشان به آنجا رسیدند. چون عیسی از قایق پیاده شد، جمعیتی بی‌شمار دید و دلش بر حال آنان به رحم آمد، زیرا همچون گوسفندانی بی‌شبان بودند. پس به تعلیم آنان پرداخت و چیزهای بسیار به ایشان آموخت. نزدیک غروب، شاگردان نزدش آمدند و گفتند: «اینجا مکانی است دورافتاده و دیروقت نیز هست. مردم را روانه کن تا به روستاها و مزارع اطراف بروند و برای خود خوراک بخرند.» عیسی در جواب فرمود: «شما خود به ایشان خوراک دهید.» گفتند: «آیا می‌خواهی برویم و دویست دینار نان بخریم و به آنها بدهیم تا بخورند؟» فرمود: «چند نان دارید؟ بروید و تحقیق کنید.» پس پرس و جو کردند و گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» آنگاه به شاگردان خود فرمود تا مردم را دسته دسته بر سبزه‌ها بنشانند. بدین‌گونه مردم در دسته‌های صد، و پنجاه نفری بر زمین نشستند. آنگاه پنج نان و دو ماهی را برگرفت و به آسمان نگرسته، برکت داد. سپس نان‌ها را پاره کرد و به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند؛ دو ماهی را نیز میان همه تقسیم کرد. همه خوردند و سیر شدند، و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر برگرفتند. شمار مردانی که نان خوردند پنج هزار بود.» چون به کرانه دیگر رسیدند، در سرزمین جنیسارت فرود آمدند و در آنجا لنگر انداختند. از قایق که پیاده شدند، مردم در دم عیسی را شناختند و دوان دوان به سرتاسر آن منطقه رفتند و بیماران را بر تخت‌ها گذاشته، به هر جا که شنیدند او آنجاست، بردند. عیسی به هر روستا یا شهر یا مزرعه‌ای که می‌رفت، مردم بیماران را در میدان‌ها می‌گذاشتند و از او تمنا می‌کردند اجازه دهد دست کم گوشه‌ی ردایش را لمس کنند؛ و هر که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.» چون به کرانه دیگر رسیدند، در سرزمین جنیسارت فرود آمدند و در آنجا لنگر انداختند. از قایق که پیاده شدند، مردم در دم عیسی را شناختند و دوان دوان به سرتاسر آن منطقه رفتند و بیماران را بر تخت‌ها گذاشته، به هر جا که شنیدند او آنجاست، بردند. عیسی به هر روستا یا شهر یا مزرعه‌ای که می‌رفت، مردم بیماران را در میدان‌ها می‌گذاشتند و از او تمنا می‌کردند اجازه دهد دست کم گوشه‌ی ردایش را لمس کنند؛ و هر که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.»

و در فصل ششم از انجیل یوحنا همچنین می‌خوانیم: «روز بعد، جماعتی که آن سوی دریا مانده بودند، دریافتند که به‌جز یک قایق، قایقی دیگر در آنجا نبوده است، و نیز می‌دانستند که عیسی با شاگردانش سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان به تنهایی رفته بودند. آنگاه قایق‌های دیگری از تیریه آمدند و نزدیک جایی رسیدند که آنها پس از

Lesson 72

The Bread of Life (Mark 6; John 6)

شکرگزاری خداوند، نان خورده بودند. چون مردم دریافتند که نه عیسی آنجاست و نه شاگردانش، بر آن قایقها سوار شدند و در جستجوی عیسی به گفَرناحوم رفتند.» چون او را آن سوی دریا یافتند، به وی گفتند: «استاد، کی به اینجا آمدی؟» عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، مرا می‌جوئید نه به سبب آیاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مُهر تأیید زده است.»

اجازه دهید تا کمی درباره این آیات بیندیشیم. شاید بپرسید که چرا عیسی به مردم فرمود: «کار نکنید نه برای خوراک فانی؟» آیا منظور عیسی این بود که لازم نیست کار کنیم تا چیزی برای خوردن به‌دست آوریم؟! خیر، زیرا کلام خدا می‌فرماید: «هر که نمی‌خواهد کار کند، نان هم نخورد.» (رساله دوم پولس رسول به تسالونیکیان 10:3). پس چرا مسیح این حرف را زد؟ منظور عیسی این بود که اگر انسان فقط برای خوردن و به‌اصطلاح برای شکمش کار کند، درنهایت همه‌چیز را از دست خواهد داد. چون بدن ما فانی است و هرچیز که صرفاً مرتبط با این جسم فانی باشد، درنهایت نابود خواهد شد و به خاک خواهد برگشت. اما در جسم ما چیزی وجود دارد که هرگز فنا نمی‌شود و آن روح ما است. روح انسان همیشه باقی خواهد ماند، چه در بهشت و چه در جهنم؛ اما به‌هرحال هرگز فانی نمی‌گردد. به‌همین علت است که عیسی می‌فرماید: «کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است.» خداوند با این کلمات به مردم هشدار داد که تنها به‌دنبال خواسته‌های این دنیا نباشند، بلکه چیزی را بجویند که جاودانی و باقی است. عیسی فرمود: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» اما متأسفانه بسیاری از آن کسانی که دوروبر عیسی بودند، نه به کلام خدا اهمیت می‌دادند و نه به کسی ایمان داشتند که خدا از آسمان، برای رستگاری آنها فرستاده بود. پر کردن شکم برای آنان مهمتر از پُری قلبشان از این حقیقت که خدا می‌خواهد آنان را از دآوری برهاند، بود. برای همین بود که عیسی به آنان فرمود: «کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مُهر تأیید زده است.» بدو گفتند: «چه کنیم تا کارهای پسندیده خدا را انجام داده باشیم؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «کار پسندیده خدا آن است که به فرستاده او ایمان آورید.» ولی بسیاری از اشخاصی که در اطراف عیسی خداوند بودند، باور نمی‌کردند که او همان نجات‌دهنده‌ای است که خدا برای نجات فرزندان آدم فرستاده است. در ادامه فصل ششم انجیل یوحنا می‌خوانیم: «گفتند: «چه آیتی به ما می‌نمایی تا با دیدن آن به تو ایمان آوریم؟ چه می‌کنی؟ پدران ما در بیابان مَتّا خوردند، چنانکه نوشته شده است: "او از آسمان به آنها نان داد تا بخورند. عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، موسی نبود که آن نان را از آسمان به شما داد، بلکه پدر من است که نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.» پس گفتند: «این نان را همواره به ما بده.» عیسی به آنها گفت: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.»

خداوند عیسی با این سخنان فرمود، همان‌طور که خدا به‌مدت چهل‌سال برای قوم اسرائیل در بیابان، نان را از آسمان می‌فرستاد، همچنین برای تمام فرزندان آدم، غذایی را از آسمان فرستاده است که حیات جاودانی می‌بخشد، که هرگز از بین نمی‌رود. این غذا و خوراک کجا است؟ آیا این خوراک در زمین است که اگر آن را بیابیم و بخوریم، به‌درگاه خدا می‌رویم؟ خیر، این‌طور نیست. پس منظور عیسی مسیح چه بوده است؟ مسیحا فرمود: «عیسی به آنها گفت: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد. ولی چنانکه به شما گفتم، هرچند مرا دیده‌اید، اما ایمان نمی‌آورید. هرآنچه پدر به من بخشد، نزد من آید؛ و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند. ... زیرا اراده پدر من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد، از حیات جاویدان برخوردار شود، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.» آنگاه یهودیان درباره او همه‌همه آغاز کردند، چرا که گفته بود «مَنم آن نان که از آسمان نازل شده است.» می‌گفتند: «مگر این مرد، عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید، "از آسمان نازل شده‌ام"؟» عیسی در پاسخ گفت: «با یکدیگر همه‌همه نکنید. .. در کتب پیامبران

Lesson 72

The Bread of Life (Mark 6; John 6)

آمده است که ”همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از خدا بشنود و از او تعلیم یابد، نزد من می آید. نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، مگر آن کس که از خداست؛ او پدر را دیده است. آمین، آمین، به شما می گویم، هر که ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است. من نان حیاتم. پدران شما، مَثّا را در بیابان خوردند، و با این حال مردند. اما نانی که از آسمان نازل می شود چنان است که هر که از آن بخورد، نخواهد مرد. ... بسیاری از شاگردان او با شنیدن این سخنان گفتند: «این تعلیم سخت است، چه کسی می تواند آن را بپذیرد؟» عیسی، آگاه از اینکه شاگردانش در این باره همه می کنند، بدیشان گفت: «آیا این سبب لغزش شما می شود؟ پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود می کند، چه خواهید کرد؟ روح است که زنده می کند؛ جسم را فایده ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است. اما برخی از شما هستند که ایمان نمی آورند.» زیرا عیسی از آغاز می دانست چه کسانی ایمان نمی آورند و کیست آن که او را تسلیم دشمن خواهد کرد. سپس افزود: «از همین رو به شما گفتم که هیچ کس نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه از جانب پدر به او عطا شده باشد.» از این زمان، بسیاری از شاگردانش برگشته، دیگر او را همراهی نکردند. پس عیسی به آن دوازده تن گفت: «آیا شما نیز می خواهید بروید؟» شمعون پطرس پاسخ داد: «سرور ما، نزد که برویم؟ سخنان حیات جاویدان نزد توست. و ما ایمان آورده و دانسته ایم که تویی آن قدّوس خدا.»

به این علت بود که بسیاری از متابعان عیسی برگشتند و دیگر او را همراهی نکردند، زیرا تعالیم او دشوار بود. اما برخی هم با او ماندند، زیرا ایمان داشتند که کلام عیسی حق و حیات است و او همان مسیحای موعود، پدر آسمانی است. عیسی نان حیات جاودانی است! دوستان عزیز، اگر واقعاً بدانید که عیسی کیست و چگونه است و چه کاری برای شما انجام داده است، هرگز راضی نخواهید بود که پی خدای دیگری بروید! عیسی تنها سرچشمه حیات جاودانی است. فقط او می تواند دل گرسنه و تشنه حقیقت را ارضاء و سیر فرماید. شما چه فکر می کنید؟ آیا شما تشنه و گرسنه حیات جاودانی هستید؟ آیا مشتاق داشتن اطمینان در حضور خدا، در زمین و زندگی ای که در پیش می آید، هستید؟ اگر این طور است، پس به کلام خداوند عیسی ببندید که فرمود: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.» آمین! دوستان عزیز شنونده، برای همراهی شما با این برنامه سپاسگزاریم. در برنامه آینده، به خواست خدا از کلام پرمهر او خواهیم دید که چگونه جماعت در اثر کلام عیسی به دو گروه، تقسیم می شوند. خدا شما را برکت دهد تا کلام عیسی را به خاطر داشته باشید که فرمود: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.» تا برنامه بعدی، خدای همه فیض ها، یاور و نگهدار تان باد. آمین.

Lesson 73

Jesus Causes Division (Matthew 15, 16; John 7)

درس هفتادوسوم

«عیسی باعث جدایی می‌شود»

(انجیل متی 15 و 16 و انجیل یوحنا 7)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، دیدیم که چگونه خداوند عیسی، با معجزه‌ای بی‌همتا، پنج نان و دو ماهی را برکت داد؛ آنقدر که خوراک بیش از پنج‌هزار نفر شد و باقیمانده‌های آنها را نیز جمع‌آوری کردند! در همان روزها، جمعیت بسیاری، عیسی مسیح را احاطه کردند، ولی چون عیسی از دل آنان آگاه بود، به آنان فرمود: «عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، مرا می‌جوید نه به سبب آیاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراک که تا حیات جاویدان باقی است، خوراک که پسر انسان به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مهر تأیید زده است. ...» عیسی به آنها گفت: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.»

اما متأسفانه بسیاری از آن افراد برگشتند و دیگر با عیسی همراهی نکردند. زیرا آنان برای خوراک، بیشتر از کلام حقیقت عیسی، ارزش قائل بودند. ولی به هر حال عده‌ای هم پیش او ماندند، زیرا ایمان داشتند که کلام حق، نزد عیسی است، و هم اوست که زندگی ابدی را عطا می‌فرماید.

در برنامه این ساعت، می‌خواهیم به مطالعه انجیل ادامه دهیم و ببینیم که عیسی چطور با رهبران مذهبی یهود، روبرو می‌شود و چگونه به‌خاطر گفتار عیسی، بین آنان دو دستگی ایجاد می‌گردد. پیش از آغاز، لازم است بدانیم که این رهبران مذهبی، فریسیان نامیده می‌شدند و بیشتر مردم از آنها و سنت‌های نیاکانشان پیروی می‌کردند. مثلاً وقتی از جایی باز می‌گشتند، قبل از اینکه دست‌ها و پای‌هایشان را به‌طرز مخصوصی نمی‌شستند، غذا نمی‌خوردند. و بسیاری دیگر، از آداب و رسومی که از پدران‌شان به آنان به ارث رسیده بود، تقلید می‌کردند. حال اجازه دهید تا ببینیم که در این باره، در انجیل چه نوشته شده است. از فصل پانزدهم انجیل متی برایتان قرائت می‌کنم. با احترام به کلام خداوند گوش فرا دهید: «سپس گروهی از فریسیان و علمای دین از اورشلیم نزد عیسی آمدند و گفتند: «چرا شاگردان تو سنت مشایخ را زیر پا می‌گذارند؟ آنها دست‌های خود را پیش از غذا خوردن نمی‌شویند!» او در پاسخ گفت: «و شما چرا برای حفظ سنت خویش، حکم خدا را زیر پا می‌گذارید؟ زیرا خدا فرموده است: «پدر و مادر خود را گرامی دار» و نیز «هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، البته باید کشته شود. اما شما می‌گویید اگر کسی به پدر یا مادرش بگوید: «هر کمکی که ممکن بود از من دریافت کنید، وقف خداست»، در این صورت، دیگر بر او واجب نیست این‌گونه پدر خود را گرامی دارد. این‌چنین شما برای حفظ سنت خویش کلام خدا را باطل می‌شمارید.»

آیا توجه کردید که عیسی خداوند، چگونه ریاکاری آن معلمین مذهبی را پیش همگان آشکار نمود؟ آنان سعی می‌کردند تا در پیش مردم، خود را مذهبی نشان دهند، اما خداوند عیسی می‌دانست که در قلب‌هایشان چه می‌گذرد. دست‌ها، پاها و صورت‌های آنان ممکن بود که تمیز باشد، اما قلب‌هایشان آلوده به گناه بود. دل پاک مهم‌تر از دست‌ها، پاها و صورت‌های آنان است. وضو گرفتن و شستن دست و صورت نمی‌تواند دل شما را پاک گرداند. آیا ظرفی را که درونش آلوده است، می‌توان با شستن بیرون آن، پاک کرد؟! البته که خیر. به همین ترتیب شستن ظاهر نیز نمی‌تواند باطن را پاکیزه نماید. به همین سبب بود که عیسی خداوند در مورد این افراد چنین می‌فرمود: «ای ریاکاران! ایشیا درباره شما چه خوب پیشگویی کرد، آنگاه که گفت: «این قوم با لب‌های خود مرا حرمت می‌دارند، اما دل‌شان از من دور است. آنان بیهوده مرا عبادت می‌کنند، و تعلیم‌شان چیزی جز فرائض بشری نیست.»» سپس آن جماعت را نزد خود فرا خواند و گفت: «گوش فرا دهید و بفهمید. نه آنچه به دهان آدمی داخل می‌شود او را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان او بیرون می‌آید، آن است که آدمی را نجس می‌سازد.» آنگاه شاگردان نزدش آمدند و گفتند: «آیا می‌دانی که این سخن تو فریسیان را ناپسند آمده است؟» عیسی پاسخ داد:

Jesus Causes Division (Matthew 15, 16; John 7)

«هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، ریشه‌کن خواهد شد. آنها را به حال خود واگذارید. آنها راهنمایی کورند. هر گاه کوری عصاکش کور دیگر شود، هر دو در چاه خواهند افتاد.» پطرس گفت: «این مثل را برای ما شرح بده.» عیسی پاسخ داد: «آیا شما نیز هنوز درک نمی‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که هر چه به دهان داخل می‌شود، به شکم می‌رود و بعد دفع می‌شود؟ اما آنچه از دهان بیرون می‌آید، از دل سرچشمه می‌گیرد، و این است آنچه آدمی را نجس می‌سازد. زیرا از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی‌عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می‌گیرد. اینهاست که شخص را نجس می‌سازد، نه غذا خوردن با دستهای ناشسته!»... عیسی از آنجا عزیمت کرد و کناره دریاچه جلیل را پیموده، به کوهسار رسید و در آنجا بنشست. جماعتی بزرگ نزد او آمدند و با خود لنگان و کوران و مفلوجان و گنگان و بیماران دیگر را آورده، پیش پای عیسی گذاشتند و او ایشان را شفا بخشید. مردم چون دیدند که گنگان سخن می‌گویند، مفلوجان تندرست می‌شوند، لنگان راه می‌روند و کوران بینا می‌گردند، در شگفت شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.» و در ادامه در فصل شانزدهم انجیل متی هم خداوند چنین می‌فرماید: «آنگاه فریسیان و صَدُوقیان نزد عیسی آمدند تا او را بیازمایند. بدین منظور از او خواستند تا آیتی آسمانی به آنان بنمایاند. در پاسخ فرمود: «هنگام غروب، می‌گویید "هوا خوب خواهد بود، زیرا آسمان سرخ‌فام است"، و بامدادان می‌گویید "امروز هوا بد خواهد شد، زیرا آسمان سرخ و گرفته است." شما نیک می‌دانید چگونه سیمای آسمان را تعبیر کنید، اما از تعبیر نشانه‌های زمان‌ها ناتوانید! نسل شرارت‌پیشه و زناکار آیتی می‌خواهند، اما آیتی به آنها داده نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس آنها را ترک گفت و به راه خود رفت.» و در این باره در فصل دوازدهم انجیل متی هم چنین آمده است: «زیرا همان‌گونه که یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بزرگی بود، پسر انسان نیز سه روز و سه شب در دل زمین خواهد بود. مردم نینوا در روز دآوری با این نسل بر خواهند خاست و محکومشان خواهند کرد، زیرا آنها در اثر موعظه یونس توبه کردند، و حال آنکه کسی بزرگتر از یونس اینجاست.» به همین سبب، عیسی خداوند پیش‌گویی نمود که همان‌طور که یونس نبی سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، او هم سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد ماند؛ و این دلیلی بر این بود که او همان مسیحای موعود است که آمده تا گناه انسان را کفاره کرده و بر مرگ شیطان پیروز گردد. در وقت باقی‌مانده، اجازه دهید تا به مطالعه کلام مقدس خدا ادامه دهیم و ببینیم که چگونه فرمایشات خداوند عیسی، اعتقادات رهبران به اصطلاح مذهبی یهود را به چالش کشید. در فصل هفتم از انجیل یوحنا، خداوند چنین می‌فرماید: «پس از این، عیسی چندی در جلیل می‌گشت، زیرا نمی‌خواست در یهودیه باشد، چرا که یهودیان در پی کشتنش بودند. چون عید خیمه‌ها که از اعیاد یهود بود، نزدیک شد، برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروانت کارهایی را که می‌کنی ببینند، زیرا هر که بخواهد شناخته شود، در نهان کار نمی‌کند. تو که این کارها را می‌کنی، خود را به جهان بنما.» زیرا حتی برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند. پس عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من فرا نرسیده، اما برای شما هر وقتی مناسب است. جهان نمی‌تواند از شما متنفر باشد اما از من نفرت دارد، زیرا من شهادت می‌دهم که کارهایش بد است. شما خود برای عید بروید، من [فعلاً] به این عید نمی‌آیم، زیرا وقت من هنوز فرا نرسیده است.» این را گفت و در جلیل ماند. اما پس از آن که برادرانش برای آن عید رفتند، خود نیز رفت، اما نه آشکارا بلکه در نهان. پس یهودیان، هنگام عید او را جستجو می‌کردند: «آن مرد کجاست؟» و درباره او بین مردم همه‌مهمه بسیار بود. بعضی می‌گفتند: «مردی است نیک.» اما بعضی دیگر می‌گفتند: «نه! بلکه مردم را گمراه می‌کند.» لیکن چون از یهودیان می‌ترسیدند، هیچ‌کس درباره او آشکارا سخن نمی‌گفت. اما چون نیمی از عید گذشته بود، عیسی به صحن معبد آمد و به تعلیم دادن آغاز کرد. یهودیان در شگفت شده، می‌پرسیدند: «این مرد که علم دین نیاموخته، چگونه می‌تواند از چنین دانشی برخوردار باشد؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «تعالیم من از خودم نیست، بلکه از اوست که مرا فرستاده است. اگر کسی براستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، در خواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود می‌گویم. آن که از خود می‌گوید، در پی جلال خویشتن است، اما آن که خواهان جلال فرستنده خویش است، راست‌گوست و در او هیچ ناراستی نیست. آیا موسی شریعت را به شما نداد؟ اما هیچ‌یک از شما بدان عمل نمی‌کند. از چه رو کمر به قتل من بسته‌اید؟» مردم پاسخ دادند: «تو دیوزده‌ای! کیست که در پی کشتن تو باشد؟» عیسی در پاسخ ایشان گفت: «من یک معجزه کردم و شما همگی از آن در

شگفت شده‌اید. موسی حکم ختنه را به شما داد - البته این نه از موسی بلکه از پدران قوم بود - و بر این پایه، در روز شَبَّات نیز پسران را ختنه می‌کنید. پس اگر انسان در روز شَبَّات نیز ختنه می‌شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا خشمگینید از اینکه تمام بدن انسانی را در روز شَبَّات سلامتی بخشیدم؟ به ظاهر دآوری مکنید، بلکه به حق دآوری کنید... پس خواستند گرفتارش کنند، اما هیچ‌کس بر او دست دراز نکرد، چرا که ساعت او هنوز فرا نرسیده بود. با این حال، بسیاری از آن جماعت بدو ایمان آوردند. آنان می‌گفتند: «آیا چون مسیح بیاید، بیش از این مرد معجزه خواهد کرد؟» اما به گوش فریسیان رسید که مردم درباره او چنین مهمه می‌کنند. پس سران کاهنان و فریسیان، نگهبانان معبد را فرستادند تا او را گرفتار کنند... در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاد و به بانگ بلند ندا در داد: «هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد. هر که به من ایمان آورد، همان‌گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.» این سخن را درباره روح گفت، که آنان که به او ایمان بیاورند، آن را خواهند یافت؛ زیرا روح هنوز عطا نشده بود، از آن رو که عیسی هنوز جلال نیافته بود. برخی از جماعت، با شنیدن این سخنان گفتند: «براستی که این مرد همان پیامبر موعود است.» دیگران می‌گفتند: «مسیح است.» اما گروهی دیگر می‌پرسیدند: «مگر مسیح از جلیل ظهور می‌کند؟ آیا کتاب نگفته است که مسیح از نسل داوود خواهد بود و از بیت‌لحم، دهکده‌ای که داوود در آن می‌زیست، ظهور خواهد کرد؟» پس درباره عیسی بین مردم اختلاف افتاد. عده‌ای می‌خواستند او را گرفتار کنند، اما هیچ‌کس بر او دست دراز نکرد. پس نگهبانان معبد نزد سران کاهنان و فریسیان بازگشتند. ایشان از آنها پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟» نگهبانان پاسخ دادند: «تاکنون، کسی چون این مرد سخن نگفته است!» پس فریسیان گفتند: «مگر شما نیز فریب خورده‌اید؟ آیا از بزرگان قوم یا فریسیان کسی هست که به او ایمان آورده باشد؟ البته که نه! اما این مردم عامی که چیزی از شریعت نمی‌دانند، ملعونند.» نیکودیموس، که پیشتر نزد عیسی رفته و یکی از آنها بود، گفت: «آیا شریعت ما کسی را محکوم می‌کند بدون اینکه نخست سخن او را بشنود و دریابد چه کرده است؟» در پاسخ گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تحقیق کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل برنخاسته است.» سپس هر یک به خانه خویش رفتند.

در اینجا می‌خواهیم خواندن کلام خدا را، در این برنامه تمام کنیم. در کلام خدا دیدیم که چگونه فریسیان و کاهنان و معلمین یهود، بر عیسی تعدی می‌کنند و می‌خواهند که او را دستگیر کنند و به قتل برسانند. اما نمی‌توانستند در آن زمان این کار را انجام دهند؛ زیرا وقت مرگ عیسی هنوز فرا نرسیده بود. متأسفانه بیشتر آن افراد مذهبی یهودی، قلبی سخت داشتند. آنان سخت تهدید کرده بودند که هر کس که اقرار کند، عیسی همان مسیح‌ای موعود است، او را از کنیسه بیرون خواهند کرد. به همین سبب در بین آنان دوستگی ایجاد شد. مردم آزادانه درباره او حرفی نمی‌زدند، چون از مذهب یهود می‌ترسیدند. برخی می‌گفتند که عیسی مرد خوبی است و بعضی هم می‌گفتند که عیسی قوم را فریب می‌دهد. عده‌ای هم می‌گفتند که مگر وقتی که مسیحا بیاید، آیا بیش از عیسی می‌تواند معجزه انجام دهد؟!

دوستان خوب، شما درباره عیسی چه اعتقادی دارید؟ آیا باور دارید که او همان مسیح‌ای موعود و یگانه منجی بشر است؟ یا فکر می‌کنید که او هم فقط يك پیامبر است؟ اجازه ندهید تا کسی شما را به اشتباه راهنمایی کند. سرنوشت شما به پاسخ به این سؤال بستگی دارد: فکر می‌کنید عیسی واقعاً کیست؟ عیسی خداوند در انجیل یوحنا 14: 6، درباره خود می‌فرماید: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید.» برادران و خواهران گرامی، شما طرفدار چه‌کسی هستید؟ آیا می‌خواهید طرف حقیقت باشید، حتی اگر خانواده شما، شما را به‌خاطر این موضوع طرد نمایند؟! عیسی خداوند در انجیل متی 10: 34 تا 37، چنین می‌فرماید: «گمان میرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم! زیرا آمده‌ام تا: «پسر را بر پدر، دختر را بر مادر و عروس را بر مادرشوهرش برانگیزانم. دشمنان شخص، اهل خانه خودش خواهند بود.» «هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد.»

از شما که در این برنامه همراه ما بودید، بسیار سپاسگزاریم و دعوتتان می‌کنیم تا در برنامه بعدی هم با ما همراه باشید تا به فیض خدا مطالعه انجیل را ادامه داده و ببینیم که چگونه عیسی خداوند، يك کور مادرزاد را شفا می‌بخشد.

Lesson 73

Jesus Causes Division (Matthew 15, 16; John 7)

خدا شما را برکت دهد تا بفهمید که عیسی فرمود: «من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم. پس هر کس که به حقیقت تعلّق دارد، به ندای من گوش فرا می‌دهد.» (انجیل یوحنا. 37:18) تا برنامه بعدی شما عزیزان را به خدای مهربانی‌ها می‌سپاریم. او نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 74
The Light of the World (John 8, 9)
درس هفتاد و چهارم
«نور جهان»
(انجیل یوحنا 8 و 9)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، مشاهده کردیم که چگونه کاهنان و رهبران مذهبی یهود، به عیسی آزار می‌رسانیدند و قصد داشتند تا او را دستگیر کرده و بکشند. اما هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد که او را بگیرد؛ چون اراده خدا این نبود که عیسی در آن موقع کشته شود. در برنامه این ساعت، می‌خواهیم به مطالعه خود در انجیل ادامه دهیم و ببینیم که عیسی خداوند چگونه مخالفان خود را سرزنش می‌نماید و چطور مردی را که برای تمام عمرش نابینا بوده است، شفا می‌بخشد. درس امروز ما «نور جهان» نام دارد.

قسمتی از کلام خدا را خدمتتان قرائت می‌کنم. در فصل هشتم انجیل یوحنا، چنین می‌خوانیم: «اما عیسی به کوه زیتون رفت. سحرگاهان، عیسی باز به صحن معبد آمد. در آنجا مردم همه بر وی گرد آمدند؛ و او نشسته، به تعلیم ایشان پرداخت... سپس عیسی دیگر بار با مردم سخن گفته، فرمود: «من نور جهانم. هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود.» پس فریسیان به او گفتند: «تو خود بر خویشتن شهادت می‌دهی، پس شهادت معتبر نیست.» عیسی در پاسخ ایشان گفت: «هر چند من خود بر خویشتن شهادت می‌دهم، ولی شهادتم معتبر است، زیرا می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. اما شما نمی‌دانید من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم... عیسی به ایشان گفت: «شما از پایینید، من از بالا. شما از این جهانید، اما من از این جهان نیستم. به شما گفتم که در گناهان خویش خواهید مرد، زیرا اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهانتان خواهید مرد.» به او گفتند: «تو کیستی؟» عیسی پاسخ داد: «همان که از آغاز به شما گفتم... پس عیسی بدیشان گفت: «آنگاه که پسر انسان را برافراشتید، در خواهید یافت که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه فقط آن را می‌گویم که پدر به من آموخته است... و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» به او پاسخ دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز غلام کسی نبوده‌ایم. پس چگونه است که می‌گویی آزاد خواهیم شد؟» عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، کسی که گناه می‌کند، غلام گناه است. غلام جایگاهی همیشگی در خانه ندارد، اما پسر را جایگاهی همیشگی است. پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود. «می‌دانم که فرزندان ابراهیم‌اید، اما در پی کشتن من هستید، زیرا کلام من در شما جایی ندارد. من از آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما آنچه را از پدر خود شنیده‌اید، انجام می‌دهید.» گفتند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی گفت: «اگر فرزندان ابراهیم بودید، همچون ابراهیم رفتار می‌کردید. اما شما در پی کشتن من هستید؛ و من آنم که حقیقتی را که از خدا شنیدم به شما بازگفتم. ابراهیم چنین رفتار نکرد. لیکن شما اعمال پدر خود را انجام می‌دهید.» گفتند: «ما حرامزاده نیستیم! یک پدر داریم که همانا خداست.» عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و اکنون در اینجا هستم. من از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است. از چه رو سخنان مرا در نمی‌یابید؟ از آن رو که نمی‌توانید کلام مرا بپذیرید. شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های اوید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همه دروغ‌هاست. اما شما سخنم را باور نمی‌کنید، از آن رو که حقیقت را به شما می‌گویم. کدام یک از شما می‌تواند مرا به گناهی محکوم کند؟ پس اگر حقیقت را به شما می‌گویم، چرا سخنم را باور نمی‌کنید؟ کسی که از خداست، کلام خدا را می‌پذیرد؛ اما شما نمی‌پذیرید، از آن رو که از خدا نیستید.» یهودیان در پاسخ او گفتند: «آیا درست نگفتم که سامری هستی و دیو داری؟» عیسی جواب داد: «من دیو ندارم، بلکه پدر خود را حرمت می‌دارم، اما شما به من بی‌حرمتی می‌کنید.

The Light of the World (John 8, 9)

من در پی جلال خود نیستم. ولی کسی هست که در پی آن است، و داوری با اوست. آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید.» یهودیان به او گفتند: «اکنون دیگر یقین دانستیم که دیوزده‌ای! ابراهیم و پیامبران مردند، و حال تو می‌گویی، "اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، طعم مرگ را تا به ابد نخواهد چشید!" آیا تو از پدر ما ابراهیم هم بزرگتری؟ او مُرد، و پیامبران نیز مردند. خود را که می‌پنداری؟» عیسی گفت: «اگر من خود را جلال دهم، جلال من ارزشی ندارد. آن که مرا جلال می‌دهد، پدر من است، همان که شما می‌گویید، خدای ماست. هرچند شما او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم. اگر بگویم او را نمی‌شناسم، همچون شما دروغگو خواهم بود. اما من او را می‌شناسم و کلام او را نگاه می‌دارم. پدر شما ابراهیم شادی می‌کرد که روز مرا ببیند؛ و آن را دید و شادمان شد.» یهودیان به او گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟» عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم!» پس سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند، اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطهٔ معبد بیرون رفت.»

در فصل نهم انجیل یوحنا نیز خدا چنین فرموده است: «در راه که می‌رفت، کوری مادرزاد دید. شاگردانش از او پرسیدند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟» عیسی پاسخ داد: «نه از خودش، و نه از والدینش؛ بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود. تا روز است باید کارهای فرستندهٔ مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند. تا زمانی که در جهان هستم، نور جهانم.» این را گفت و آبِ دهان بر زمین افکنده، گل ساخت و آن را بر چشمان آن مرد مالید و او را گفت: «برو و در حوض سِیلوآم (که به معنی 'فرستاده' است) شستشوی کن.» پس رفت و شستشوی کرده، از آنجا بینا بازگشت. همسایگان و کسانی که پیشتر او را در حال گدایی دیده بودند، پرسیدند: «مگر این همان نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟» بعضی گفتند: «همان است.» دیگران گفتند: «شبیه اوست.» اما او خود به تأکید می‌گفت: «من همانم.» پس، از او پرسیدند: «چگونه چشمانت باز شد؟» پاسخ داد: «مردی عیسی نام، گلی ساخت و بر چشمانم مالید و گفت "به حوض سِیلوآم برو و شستشوی کن." پس رفته، شستشوی کردم و بینا گشتم.» از او پرسیدند: «او کجاست؟» پاسخ داد: «نمی‌دانم.» پس آن مرد را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند. آن روز که عیسی گل ساخته و چشمان او را باز کرده بود، شَبَات بود. آنگاه فریسیان نیز از او پرس و جو کردند که چگونه بینایی یافته است. پاسخ داد: «بر چشمانم گل مالید و شستم و اکنون بینا شده‌ام.» پس بعضی فریسیان گفتند: «آن مرد از جانب خدا نیست، زیرا شَبَات را نگاه نمی‌دارد.» اما دیگران گفتند: «چگونه شخصی گناهکار می‌تواند چنین آیاتی پدیدار سازد؟» و بین آنها اختلاف افتاد. پس دیگر بار از آن کور پرسیدند: «تو خود دربارهٔ او چه می‌گویی؟ زیرا او چشمان تو را گشود.» پاسخ داد: «پیامبری است.» اما یهودیان هنوز باور نداشتند که او کور بوده و بینا شده است، تا اینکه والدینش را فرا خواندند و از آنان پرسیدند: «آیا این پسر شماست، همان که می‌گویید نابینا زاده شده است؟ پس چگونه اکنون می‌تواند ببیند؟» پاسخ دادند: «می‌دانیم که پسر ماست، و نیز می‌دانیم که نابینا به دنیا آمده است. اما این را که چگونه بینا شده، و یا چه کسی چشمان او را گشوده است، ما نمی‌دانیم. از خودش بپرسید. او بالغ است و خود دربارهٔ خویش سخن خواهد گفت.» ایشان از آن سبب چنین گفتند که از یهودیان می‌ترسیدند. زیرا یهودیان پیشتر همدستان شده بودند که هر کس اعتراف کند عیسی همان مسیح است، او را از کنیسه اخراج کنند. از همین رو بود که والدینش گفتند، «او بالغ است؛ از خودش بپرسید.» پس بار دیگر آن مرد را که پیشتر کور بود، فرا خوانده، به او گفتند: «خدا را تجلیل کن! ما می‌دانیم که او مردی گناهکار است.» پاسخ داد: «گناهکار بودنش را نمی‌دانم. تنها یک چیز می‌دانم، و آن اینکه کور بودم، و اکنون بینا گشته‌ام.» پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمانت را گشود؟» پاسخ داد: «من که به شما گفتم، اما شما گوش نمی‌دهید؛ چرا می‌خواهید دوباره بشنوید؟ مگر شما نیز می‌خواهید شاگرد او شوید؟» ایشان دشنامش داده، گفتند: «تو خود شاگرد اوئی! ما شاگرد موساییم. ما می‌دانیم خدا با موسی سخن گفته است. اما این شخص، نمی‌دانیم از کجاست.» آن مرد در پاسخ ایشان گفت: «شگفتا! با اینکه چشمان مرا گشوده، نمی‌دانید از کجاست. ولی ما می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود، اما اگر کسی خدا ترس باشد و ارادهٔ او را به جا آورد، خدا دعای او را می‌شنود. از آغاز جهان تاکنون شنیده نشده که کسی چشمان کوری مادرزاد را گشوده باشد. اگر این مرد از جانب خدا نبود، کاری از وی بر نمی‌آمد.» ایشان در پاسخ او گفتند: «تو سراپا در گناه زاده شده‌ای. حال، به ما هم درس می‌دهی؟» پس

The Light of the World (John 8, 9)

او را اخراج کردند. چون عیسی شنید که آن مرد را اخراج کرده‌اند، او را یافت و از وی پرسید: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟» پاسخ داد: «سرورم، بگو کیست تا به او ایمان آورم.» عیسی به وی گفت: «تو او را دیده‌ای! همان است که اکنون با تو سخن می‌گوید.» گفت: «سرورم، ایمان دارم.» و در برابرش روی بر زمین نهاد. عیسی گفت: «من برای داوری به این جهان آمده‌ام، تا کوران بینا و بینایان کور شوند.» بعضی از فریسیان که نزد او بودند، چون این را شنیدند، پرسیدند: «آیا ما نیز کوریم؟» عیسی به ایشان گفت: «اگر کور بودید گناهی نمی‌داشتید؛ اما حال که ادعا می‌کنید بیناید، گناهکار باقی می‌مانید.»

به همین سبب، عیسی خداوند آن کور مادرزاد را شفا بخشید و فریسیانی را که مدعی مذهب و دینداری بودند، توبیخ و شتمانت نمود. کوری این افراد، بدتر از یک نابینایی معمولی بود. آنها می‌توانستند ببینند، اما نمی‌خواستند ببینند! برای همین بود که سنگ‌ها برداشتند تا عیسی را سنگسار کنند. این اشخاص، ذهن‌های خود را بر روی فهم و شناخت عیسی بسته بودند. آن‌ها نمی‌خواستند باور کنند که عیسی همان مسیحای موعود است که برای نجات بشر از آسمان آمده است. آنان نمی‌خواستند بپذیرند که عیسی پیش از ابراهیم بوده است. عیسی کلمه خدا بود که از ازل وجود داشت؛ و فریسیان نمی‌خواستند حقیقت را ببینند. در داستان این برنامه، دو دسته از نابینایان را دیدیم. یکی، دسته‌ای هستند که چشمانشان نابینا است و دیگری، کسانی که فکر و ذهنشان نابینا می‌باشد. تاریکی نابینایی ذهن، بسیار بدتر از نداشتن چشم است. اگر کسی چشم نداشته باشد، نمی‌تواند چیزهای مادی این دنیا را ببیند؛ اما شخصی که ذهنش نابینا و تاریک است، نمی‌تواند حقایق ابدی را مشاهده و درک کند. کلام خدا به ما تعلیم می‌دهد که تمام فرزندان آدم از همان ابتدای تولد، از نظر ذهنی و قلبی، نابینا هستند. به دلیل گناه آدم، همه ما در تاریکی گناه به جهان می‌آییم. طبیعتاً ما هیچ شناختی از خدا نداریم و بدتر آنکه تمایلی هم به چنین شناختی در ما وجود ندارد. ما دوست داریم که در جهالت و تاریکی زندگی کنیم تا اعمال بد ما آشکار نگردد. و بدبختانه بیشتر فرزندان آدم در همین جهالت و تاریکی از دنیا می‌روند! در کتاب هوشع نبی 4: 1-6، چنین نوشته شده است: «ای بنی اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید، زیرا خداوند ساکنان این سرزمین را متهم می‌کند. در این سرزمین نه وفا یافت می‌شود، نه محبت، و نه شناخت خدا... قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند. از آنجا که تو معرفت را ترک کرده‌ای، من نیز تو را ترک کرده‌ام تا دیگر برای من کهانت نکنی. و چون شریعت خدایت را به فراموشی سپرده‌ای، من نیز فرزندان تو را به فراموشی خواهم سپرد.»

خبر خوش این است که خدا نمی‌خواهد هیچ‌یک از ما در نادانی و تاریکی گناه فنا شویم. برای همین بود که خدا در پسرش عیسی مسیح، به جهان خاکی ما آمد تا خورشید درخشنده ما باشد، تا تاریکی‌ها را از بین ببرد. پیامبران همچون ستارگانی هستند که در آسمان می‌درخشند؛ اما عیسی خداوند، خورشید فروزنده‌ای است که نور و گرما و زندگی می‌بخشد. همان‌طور که خدا برای دنیای ما، تنها یک خورشید خلق کرده است، به همین ترتیب هم، خدا فقط یک منجی را به جهان فرستاده است که نام او عیسی مسیح است. اما بسیاری از فرزندان آدم این‌را نمی‌فهمند، و درست به همین خاطر است که آنان در گناهان خودشان سرگردان هستند. در انجیل یوحنا 1: 5 و 10، درباره عیسی مسیح، چنین نوشته شده است: «این نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت. ... او در جهان بود، و جهان به واسطه او پدید آمد؛ اما جهان او را نشناخت.»

دوستان خوب شنونده، آیا عیسی مسیح، چشمان دل شما را باز نموده است تا حقیقت را ببینید؟ یا هنوز در تاریکی گناه، سرگردان هستید؟

ممونیم که در این برنامه با ما همراه بودید و این برنامه را شنیدید. در برنامه آینده، به فیض خدا، به بررسی انجیل ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه جلال خدا بر عیسی مسیح، همچون خورشید می‌درخشد. خدا شما را برکت دهد تا در این گفته عیسی خداوند به‌دقت بیندیشید که فرمود: «من نور جهانم. هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود.»

تا برنامه بعدی، شما عزیزان را به دستان پر عطوفت خداوند عیسی مسیح می‌سپاریم. او نگهدارتان باشد. آمین.

Lesson 75
The Lord of Glory (Matthew 16, 17)
درس هفتادوپنجم
«خداوند جلال»
(انجیل متی 16 و 17)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، و در مطالعه انجیل مقدس، شنیدیم که چگونه عیسی خداوند، چشمان يك کور مادرزاد را شفا بخشید. هیچ‌چیز برای عیسی غیرممکن نبود، زیرا او کلمه خدا است که در لباس جسم بشری، بر زمین ظاهر شد. به‌همین دلیل است که او بر هر قدرت و هر مخلوقی اقتدار و قدرت دارد. عیسی هر جا که می‌رفت، مردم بر او ازدحام می‌کردند، اما عده کمی بودند که او را می‌شناختند و می‌دانستند که او واقعاً کیست. آنان او را يك پیامبر می‌دانستند، اما گروه اندکی بودند که قبول داشتند، او مسیحای موعود است، که پُری خدا در او ساکن است. آنان نمی‌دانستند که عیسی، خداوند جلال است که از آسمان آمده است. در درس این برنامه، اگر خدا بخواهد، خواهیم دید که چگونه خداوند عیسی، پر از جلال و نور خدا است و چگونه او این جلال و نور را برای لحظه‌ای، در روزی که او به‌همراه شاگردانش بر قلّه کوهی بودند، بر ایشان ظاهر فرمود. این موضوع در انجیل ذکر شده است. اجازه دهید تا به انجیل مراجعه کرده و ببینیم که کلام خدا در فصل نهم انجیل لوقا چه می‌فرماید: «روزی عیسی در خلوت دعا می‌کرد و تنها شاگردانش با او بودند. از ایشان پرسید: «مردم می‌گویند من که هستم؟» پاسخ دادند: «برخی می‌گویند یحیای تعمیددهنده هستی، برخی دیگر می‌گویند ایلایی، و برخی نیز تو را یکی از پیامبران ایام کهن می‌دانند که زنده شده است.» و در فصل شانزدهم انجیل متی در ادامه این مطلب، چنین نوشته شده است: «عیسی پرسید: «شما چه می‌گویید؟ به نظر شما من کیستم؟» شمعون پطرس پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» عیسی گفت: «خوشا به حال تو، ای شمعون، پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است.» اجازه دهید تا کمی درباره سؤال مطرح شده، در این آیات مهم بیندیشیم. عیسی درباره هویت خودش از دید مردم، از شاگردانش پرسید؛ و آنان گفتند که مردم نظرات متفاوتی درباره او دارند، ولی همه معتقد هستند که عیسی يك پیامبر است. و خداوند عیسی از شاگردانش می‌پرسد که آنان درباره او چه نظری دارند و پطرس می‌گوید که آنان ایمان دارند که او عیسی مسیح، پسر خدای زنده است. حقیقتاً آنچه که عیسی از شاگردانش پرسید، برای همه ما بسیار مهم است و باید به آن پاسخ دهیم! شما عزیزانی که در این ساعت به این برنامه گوش می‌دهید، آیا توجه کرده‌اید که عیسی کیست؟ آیا تصور می‌کنید که او هم فقط يك پیامبر است؟ و یا همانند پطرس معتقد هستید که عیسی همان مسیحای موعود و یکتا، منجی تمام جهانیان است؟ آیا قبول دارید که خدا، عیسی را از آسمان برای نجات فرزندان گناهکار آدم، به‌دنیا فرستاد؟ آیا باور دارید که عیسی پسر خدای زنده است؟ همان‌طور که می‌دانید، بسیاری از مردم الوهیت عیسی را انکار می‌کنند؛ چون فکر می‌کنند که این اسم بدان معنا است که خدا همسری اختیار کرده و از او دارای فرزندی شده است! اما پسر خدا هرگز به این معنا نیست. جلال خدا بسیار بزرگتر از این چیزها است! خدا روح است و همانند انسان مادی، فرزند تولید نمی‌کند. اما این موضوع مانع از آن نمی‌شود که خدا عیسی را پسر خود بخواند. برای مثال، اگر شما خودتان را بچه فلان شهر معرفی کنید، این بدان معنا نیست که آن شهر زنی داشته و از آن زن فرزندی به‌دنیا آورده که شما هستید! درمورد عیسی هم، وضع به‌همین منوال است. قبل از اینکه او پا به‌جهان گذارد، در ملکوت بود. او کلمه و روح خدا است. لقب پسر خدا، تنها برارنده عیسی است؛ زیرا تنها اوست که از ازل نزد خدا و با خدا برابر بوده است. این يك سرّ عظیم الهی است؛ اما بیش از آن، این يك حقیقت بزرگ و متعالی می‌باشد! خدا پسرش را به این جهان فرستاد تا نجات ما را بکشد، بلکه به ما نشان دهد که خدا شبیه چیست. عیسی، سیرت و شخصیت خدا را در زمین، به‌نمایش گذاشت. هرکس پسر را دیده است، درواقع خدا را دیده است. هرکس که به عیسی ایمان داشته باشد، خدا را می‌شناسد و به خدای واحد حقیقی، اعتقاد درست دارد. عیسی از پیش پدر آمد، بنابراین پسر خدا خوانده می‌شود. عیسی کلمه و روح خدا است. دوستان عزیز، ما چه این حقیقت را بپذیریم و چه آن‌را انکار نماییم، این حقیقت مطلق به‌قوت خود

The Lord of Glory (Matthew 16, 17)

باقی می‌ماند؛ تنها چیزی که رخ می‌دهد این است که در اثر انکار این واقعیت، ما برکات عظیم و بی‌همتای آن را از دست می‌دهیم!

حال اجازه دهید تا به مطالعه انجیل مقدس ادامه دهیم و ببینیم، پس از آنکه پطرس به الوهیت عیسی اقرار کرد، چه اتفاقی افتاد. کلام خدا در فصل شانزدهم انجیل متی می‌فرماید: «از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوم برخیزد. اما پطرس او را به کناری برد و سرزنش‌کنان گفت: «دور از تو، سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود.» عیسی روی برگردانیده، به او گفت: «دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی.» آیا توجه کردید که عیسی چه پاسخی به شاگرد خود می‌دهد؟ او می‌گوید که باید به اورشلیم برود و در آنجا توسط رؤسای قوم و مذهبیون یهود، زجر بسیاری بکشد و در نهایت کشته شود. اما پطرس به‌غیرت می‌آید و عیسی را از این کار منع می‌کند؛ ولی عیسی که می‌دانست، این برنامه خدا برای نجات بشر است، و نیز می‌دانست که فکر پطرس، یک فکر پلید و شیطانی است، پس او را توبیخ می‌کند و به او می‌گوید که تفکرش الهی نیست، بلکه به مسائل مادی و دنیوی توجه دارد! عیسی می‌دانست که چرا به این جهان آمده است. او آمد تا جانش را بدهد و خون پاکش را بریزد، تا گناهکاران راهی برای نجات بیابند. این پیشگویی تمام پیامبران پیش از عیسی بود. او همانند یک بره بی‌عیب، برای کفاره گناهان انسان، قربانی شد. یاران عزیز شنونده، اگر فقط یک چیز را از این برنامه به‌خاطر می‌سپارید، بگذارید این موضوع باشد که: عیسی مسیح، به این جهان آمد تا به‌عنوان کفاره گناهان من و شما جانش را فدا سازد! به‌امید خدا در چند برنامه آینده، خواهیم دید که چگونه عیسی خداوند، مرگ خود را پیشگویی می‌کند و این اتفاق، درست همان‌گونه که او پیش‌بینی نموده بود، رخ می‌دهد. برادران و خواهران عزیز، اگرچه ممکن است، برخی چیزهایی بگویند که با پیغام انجیل و پیش‌گویی انبیاء پیش از عیسی متضاد باشد و آن را نفی کند، اما قدر مسلم این است که پیام انجیل تغییرناپذیر است. خدا کسی است که مرگ مسیح بر صلیب را اعلان فرموده است. و هرگز کسی نمی‌تواند فرمایش خدا را تغییر دهد! عیسی خود، مرگ بر صلیب را برگزید. او این کار را برای نجات من و شما انجام داد تا ما هلاک نشویم.

حال اجازه دهید تا مطالعه کلام خدا را در ادامه از فصل هفدهم انجیل متی ادامه دهیم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «شش روز بعد، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برگرفت و آنان را با خود بر فراز کوهی بلند، به خلوت برد. در آنجا، در حضور ایشان، سیمای او دگرگون شد: چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود. در این هنگام، موسی و ایلیا در برابر چشمان ایشان ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند. پطرس به عیسی گفت: «ای سرورم، بودن ما در اینجا نیکوست. اگر بخواهی، سه سرپناه می‌سازم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا.» هنوز این سخن بر زبان پطرس بود که ناگاه ابری درخشان ایشان را در بر گرفت و ندایی از ابر در رسید که: «این است پسر محبوبم که از او خوشنودم؛ به او گوش فرا دهید!» با شنیدن این ندا، شاگردان سخت ترسیدند و به روی، بر خاک افتادند. اما عیسی نزدیک شد و دست بر آنان گذاشت و گفت: «برخیزید و مترسید!» چون چشمان خود را برافراشتند، هیچ‌کس دیگر را ندیدند جز عیسی و بس. هنگامی که از کوه فرود می‌آمدند، عیسی به آنان فرمود: «آنچه دیدید برای کسی بازگو نکنید، تا زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد.» توجه کردید که چه اتفاق پرشکوهی برای عیسی در آن کوه رخ داد؟ می‌بینیم که چهره و ظاهر عیسی تغییر می‌نماید و روی او همچون خورشید می‌درخشد. این همانند نوری بود که چادر اجتماع را در عهدعتیق، پُر می‌ساخت و همان نوری است که بر تخت پادشاهی خدا در آسمان بر گرد عیسی می‌درخشد! هیچ‌کس نمی‌تواند به این نور بنگرد، اما سه‌نفر از شاگردان عیسی برای چند لحظه کوتاه، جلال آسمانی عیسی را دیدند و بی‌نهایت ترسان شدند. و در همان لحظات، خدا دونفر از پیامبران عهدعتیق، یعنی موسی و الیاس را به زمین فرستاد تا با عیسی درباره مرگ و رستاخیز او در اورشلیم صحبت کنند. در این آیات می‌بینیم که ابری درخشنده بر آنان سایه می‌افکند و صدای باشکوه خدای پدر از آسمان می‌رسد که می‌فرماید: «این است پسر محبوبم که از او خوشنودم؛ به او گوش فرا دهید!» شاید بپرسید که چرا خدا، تمام این چیزهای شگفت‌انگیز را در حضور پطرس، یعقوب و یوحنا انجام داد؟ چون خدا می‌خواست تا سه شاهد این حقیقت را ببینند و بشنوند که عیسی پسر ازلی و ابدی خدای آسمان‌ها است و همه باید به سخن او گوش فرا دهند! به‌همین سبب است که کلام خدا در رساله به عبرانیان 1: 3-1، چنین می‌فرماید: «در گذشته، خدا بارها و

Lesson 75

The Lord of Glory (Matthew 16, 17)

از راههای گوناگون به واسطهٔ پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این ایام آخر به واسطهٔ پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او را وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطهٔ او جهان را آفرید. او فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست، و همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد. او پس از پاک کردن گناهان، به دست راست مقام کبریا در عرش برین بنشست.»

دوستان عزیز! که صدای بنده را می‌شنوید، شما دربارهٔ عیسی چه فکر می‌کنید؟ او را چه کسی می‌دانید؟ آیا باور دارید که او خداوند جلال است، که از آسمان آمده است؟ یا او را پیغمبری مثل سایر پیامبران می‌دانید؟ قبل از اینکه برنامه‌مان را به پایان برسانیم، اجازه می‌خواهم تا چند آیه دیگر را از جاهای مختلف کلام خدا، در این زمینه برایتان ذکر کنم. در رسالهٔ دوم پطرس 1: 16-18، چنین می‌خوانیم: «زیرا آنگاه که ظهور پر قدرت خداوندمان عیسی مسیح را به شما اعلام می‌کردیم، از پی افسانه‌هایی که زیرکانه ابداع شده باشند نرفته بودیم، بلکه کبریای او را به چشم دیده بودیم. زیرا از خدای پدر، جلال و اکرام یافت و سروشی از جلال کبریایی به او در رسید که، «این است پسر محبوبم که از او خشنودم.» ما خود بر آن کوه مقدس با او بودیم و آن سروش آسمانی را به گوش شنیدیم.» در رسالهٔ اول یوحنا 1: 1-2، چنین نوشته شده است: «آنچه از آغاز بود، آنچه شنیده و با چشمان خود دیده‌ایم، آنچه بدان نگرستیم و با دستهای خود لمس کردیم، یعنی کلام حیات، آن را به شما اعلام می‌کنیم. حیات ظاهر شد؛ ما آن را دیده‌ایم و بر آن شهادت می‌دهیم. ما حیات جاویدان را به شما اعلام می‌کنیم، که با پدر بود و بر ما ظاهر شد.» در انجیل یوحنا 20: 30-31، چنین آمده است: «عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.» گمان نمی‌کنم که درک این موضوعات، آنقدر سخت باشد. خدا می‌خواهد به شما بصیرت بخشد تا این حقایق باشکوه را درک نمایید. در رسالهٔ دوم پولس به قرنتیان 2: 14، کلام خدا چنین می‌فرماید: «اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌برد و رایحهٔ خوش شناخت او را به وسیلهٔ ما در همه جا می‌پراکند.» امیدواریم که خدا آنچه را که در این برنامه خواندیم، برایتان آشکار و روشن فرماید. خواهش داریم که تا برنامه آینده به آنچه که خدای قادر مطلق در بالای کوه دربارهٔ عیسی آشکار نمود، ببیندیشید. خدا دربارهٔ عیسی فرمود: «این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرا دهید!»

از شما ممنونیم که در این برنامه با ما یار و همراه بودید. تا برنامه آینده شما را به خدای بزرگ و محبت می‌سپاریم. خدا نگهدارتان باشد. آمین.

Lesson 76 The Good Shepherd (John 10)

درس هفتادوششم

«شبان نیکو»

(انجیل یوحنا 10)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، دیدیم که خداوند عیسی به شاگردانش فرمود که بایستی در اورشلیم زحمت دیده و کشته شود و در روز سوم از مردگان برخیزد. عیسی از ابتدا می‌دانست که به این جهان آمده تا خون پاکش را فدای آمرزش گناهان فرزندان آدم نماید. دفعه قبل، همچنین دیدیم که خداوند عیسی، جلالش را هنگامی که با سه تن از شاگردانش روی کوهی بودند، به آنان نشان داد تا آنها شاهد جلال و هویت واقعی او باشند و آنرا شهادت دهند. چهره عیسی همچون خورشید، درخشنده و نورانی شد و جلال عظیم خدا در عیسی مسیح، آشکار گردید. در برنامه این ساعت هم قصد داریم تا ببینیم، که کلام خدا می‌فرماید، عیسی کسانی که او را پیروی می‌کنند، به گوسفندان خاص خودش، تعبیر می‌نماید. اگر به‌خاطر داشته باشید، قبلاً از کلام خدا فهمیدیم که پیامبران، غالباً فرزندان آدم را به گوسفندان گم‌شده تشبیه می‌کنند؛ اما واقعیت این است که خدا نمی‌خواهد که فرزندان آدم، همانند گوسفندان بی‌شبان، هلاک شوند. این دلیل آن است که خدا پسرش را به این جهان فرستاد تا همچون شبانی نیکو و فداکار، جانش را برای نجات این گوسفندان گم‌گشته، فدا نماید. آیا شما شبان نیکو را می‌شناسید؟ اگر این‌طور نیست، شما را دعوت می‌کنیم که به برنامه این ساعت ما گوش فرا دهید. روزی عیسی به مردمی که در اطرافش جمع شده بودند، تعلیم می‌داد. کلام خدا در فصل دهم انجیل یوحنا چنین می‌فرماید: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راهی دیگر بالا رود، دزد و راهزن است. اما آن که از در به درون آید، شبان گوسفندان است.»... «عیسی این تمثیل را برایشان بیان کرد، اما آنان دریافتند بدیشان چه می‌گوید. پس بار دیگر بدیشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، من برای گوسفندان، 'در' هستم؛ آنان که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزنند، اما گوسفندان به آنان گوش فرادادند. من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت. دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند.» من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. مزدور، چون شبان نیست و گوسفندان از آن او نیستند، هر گاه بیند گرگ می‌آید، گوسفندان را واگذاشته می‌گریزد و گرگ بر آنها حمله می‌برد و آنها را می‌پراکند. مزدور می‌گریزد، چرا که مزدوری بیش نیست و به گوسفندان نمی‌اندیشد. من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من مرا می‌شناسند، همان‌گونه که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز باید بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک شبان. پدر، مرا از این رو دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازستانم. هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.» به سبب این سخنان، دیگر بار میان یهودیان اختلاف افتاد. بسیاری از ایشان گفتند: «او دیورده و دیوانه است؛ چرا به او گوش می‌دهید؟» اما دیگران گفتند: «اینها سخنان یک دیورده نیست. آیا دیو می‌تواند چشمان کوران را بگشاید؟» زمان برگزاری عید وقف در اورشلیم فرا رسیده بود. زمستان بود و عیسی در محوطه معبد، در ایوان سلیمان راه می‌رفت. یهودیان بر او گرد آمدند و گفتند: «تا به کی می‌خواهی ما را در تردید نگاه داری؟ اگر مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.» عیسی پاسخ داد: «به شما گفتم، اما باور نمی‌کنید. کارهایی که من به نام پدر خود می‌کنم، بر من شهادت می‌دهند. اما شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید. گوسفندان من به صدای من گوش فرا می‌دهند؛ من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند. من به

The Good Shepherd (John 10)

آنها حیات جاویدان می‌بخشیم، و به یقین هرگز هلاک نخواهند شد. کسی آنها را از دست من نخواهد ربود. پدر من که آنها را به من بخشیده از همه بزرگتر است، و هیچ کس نمی‌تواند آنها را از دست پدر من برباید. من و پدر یکی هستیم.» آنگاه بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند. عیسی به ایشان گفت: «کارهای نیک بسیار از جانب پدر خود به شما نمایانده‌ام. به سبب کدامین یک از آنها می‌خواهید سنگسارم کنید؟» پاسخ دادند: «به سبب کار نیک سنگسارت نمی‌کنیم، بلکه از آن رو که کفر می‌گویی، زیرا انسانی و خود را خدا می‌خوانی.» عیسی به آنها پاسخ داد: «مگر در تورات شما نیامده است که "گفتم، شما خدایانید"؟ اگر آنان که کلام خدا به ایشان رسید، 'خدایان' خوانده شده‌اند - و هیچ بخش از کتب مقدس از اعتبار ساقط نمی‌شود - چگونه می‌توانید به کسی که پدر وقف کرده و به جهان فرستاده است، بگویید "کفر می‌گویی"، تنها از آن رو که گفتم پسر خدا هستم؟ اگر کارهای پدرم را به جا نمی‌آورم، کلامم را باور نکنید. اما اگر به جا می‌آورم، حتی اگر کلامم را باور نمی‌کنید، دست کم به آن کارها ایمان آورید تا بدانید و باور داشته باشید که پدر در من است و من در پدر.» آنگاه دیگر بار خواستند گرفتارش کنند، اما از دست ایشان به در شد.»

آیا توجه کردید که عیسی به یهودیان چه گفت؟ از آنجا که، وقت اجازه نمی‌دهد تا تمام فرمایشات عیسی را در يك برنامه، مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم، پس تلاش می‌کنیم تا محور گفت‌وگو را بر دو اسمی که عیسی خود را با آنها می‌نامید، بگذاریم. یکی از این اسمی، در گوسفندان و دیگری شبان نیکو است.

نخست اینکه، عیسی فرزندان آدم را به گوسفندان تشبیه می‌کند. او به جمعیت می‌فرماید که: «من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت.» سؤال این است که چرا عیسی خود را در گوسفندان می‌نامد؟ در آن روزها، يك چوپان برای گوسفندانش از سنگ یا بوته‌ها آغلی درست می‌کرد و در آن، تنها يك در تعبیه می‌کرد که گوسفندان فقط از آن داخل و خارج شوند. در غروب و زمانی که گوسفندان از چرا بازمی‌گشتند، چوپان آنان را داخل آن آغل می‌کرد و خودش در جلوی آن در می‌خوابید تا از گله‌اش محافظت نماید. به همین سبب هر حیوان وحشی‌ای که می‌خواست داخل آغل شده و گوسفندان را بدرد، باید از همان در، رد می‌شد که البته چوپان در آنجا خوابیده و مواظب گوسفندانش می‌بود. بنابراین معلوم می‌شود که در واقعی آغل آن گوسفندان، خود چوپان آنان است. خداوند عیسی، خودش را در گوسفندان می‌خواند. این بدان معنا است که عیسی مواظب تمام کسانی است که از آن او هستند. معنای دیگر موضوع این است که، اگر کسی می‌خواهد وارد گله خدا شده و از آن او باشد، باید از طریق عیسی وارد شود و راه دیگری وجود ندارد. هر که می‌خواهد از شیطان و مجازات گناه رهایی بیابد و از قدرت مرگ آزاد گردد، از طریق عیسی این کار را بکند. عیسی تنها دری است که به گناهکاران اجازه می‌دهد تا وارد حیات جاودان گردند. به همین علت است که کلام خدا در کتاب اعمال رسولان 4: 12 می‌فرماید: «در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» آیا به خاطر دارید که در چند برنامه قبل، درباره نوح و آن سیلاب بزرگ، صحبت کردیم؟ خدا فرمان داد که تنها يك درب، در کشتی ساخته شود، تا کسانی که می‌خواهند از دآوری و مجازات خدا در امان بمانند، از آن درب داخل کشتی شوند. هر که از این درب داخل می‌شد، نجات می‌یافت و هر که از این درب داخل نمی‌شد، هلاک می‌گشت. به همین ترتیب کلام خدا می‌فرماید که تنها يك در است که فرزندان آدم می‌توانند وارد ملکوت خدا شوند و آن در، عیسی مسیح است.

دومین نامی که عیسی به خودش اطلاق می‌نماید، شبان نیکو است. عیسی، شبان نیکو است؛ زیرا تنها او است که گوسفندان را دوست دارد و جاننش را برای آنان فدا کرده است. یکی از زیباترین بخش‌های کلام خدا، مزموں بیست و سه است. اجازه دهید تا این مزموں شیرین را خدمتان قرائت کنم. کلام خدا درباره عیسی چنین می‌فرماید: «خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در چراگاه‌های سرسبز مرا می‌خواباند؛

نزد آبهای آرام بخش رهبری‌ام می‌کند. جان مرا تازه می‌سازد، و به خاطر نام خویش، به راه‌های درست هدایت می‌فرماید. حتی اگر از تاریکترین وادی نیز بگذرم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با منی؛ عصا و چوبدستی تو قوت قلبم می‌بخشند. سفره‌ای برای من در برابر دیدگان دشمنانم می‌گسترانی! سَرَم را به روغن تدهین می‌کنی و پیاله‌ام را لبریز می‌سازی. همانا نیکویی و محبت، تمام روزهای زندگی‌ام در پی من خواهد بود، و سالیان دراز در خانه خداوند ساکن خواهم بود.»

آنچه لازم است به یاد داشته باشیم، این است که مسیحا همان شبان نیکویی است که داوود درباره‌اش این سروده زیبا را گفته است. و عیسی خداوند می‌فرماید: «من شبان نیکو هستم! من و پدر يك هستیم.» اما زمانی که عیسی

The Good Shepherd (John 10)

این را اعلان فرمود، یهودیان او را به کفرگویی متهم کردند و قصد کردند تا او را بکشند. آنان نمی‌توانستند این ادعا را بپذیرند که خدا لباس جسم پوشیده و به‌میان آنان آمده است! تا به امروز هم، بیشتر فرزندان گناهکار آدم، از این سخن عیسی لغزش می‌خورند و آن را نمی‌پذیرند. برخی هم به اشتباه فکر می‌کنند که گفتن اینکه عیسی با خدا برابر و یکی است، به‌معنای وجود دو خدا است؛ اما هرگز این‌طور نیست. اما کلام خدا بارها با تأکید می‌فرماید که: «یهوه، خدای ما، خداوند یکتاست.» (کتاب تثنیه 6: 4). اما این آموزه قطعی و مسلم نمی‌تواند مانع از این شود که خدا خود را در لباس انسان، در زمین ظاهر کند. عیسی به‌جهان آمد تا خدای نادیده را به انسان نشان دهد. عیسی با خدا برابر و یکی است. در بخش‌های مختلف کلام خدا، این موضوع آمده است و ما به‌دلیل کمبود وقت، به ذکر یک نمونه از آن بسنده می‌کنیم. کلام خدا در رساله اول پولس رسول به تیموتاؤس 6: 16، چنین می‌فرماید: «او را که تنها وجود فناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ‌کس ندیده و نتواند دید، تا ابد حرمت و توانایی باد. آمین.»

بلی دوستان عزیز، این است آنچه که کلام خدا درباره عیسی اعلان می‌دارد: «زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است.» و به این دلایل است که عیسی به‌درستی و حقیقت بیان می‌فرماید که: «من و پدر یک هستیم.» «مسیح عیسی شبان نیکو است! او از آسمان آمد و پاک زیست و جان عزیزش را قربانی ساخت تا کفاره گناهان انسان‌ها باشد. او تنها کسی بود که از مردگان برخاست و دیگر نمرد و او است که حیات جاودانی را عطا می‌فرماید. به‌همین علت است که عیسی درباره خود می‌فرماید: «من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من مرا می‌شناسند، همان‌گونه که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز باید بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک شبان. پدر، مرا از این رو دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازستانم. هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.» عیسی تنها کسی است که می‌تواند حیات جاودانی را عطا فرماید. پیش از اینکه برنامه این ساعت را به پایان برسانیم، اجازه دهید تا یک‌بار دیگر به فرمایشات شیرین خداوند عیسی گوش فرا دهیم: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که از در به درون آید، شبان گوسفندان است.»... «عیسی این تمثیل را برایشان بیان کرد، اما آنان درنیافتند بدیشان چه می‌گوید. پس بار دیگر بدیشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، من برای گوسفندان، 'در' هستم؛ آنان که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزنند، اما گوسفندان به آنان گوش فرا ندادند. من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت. دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند.» «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. مزدور، چون شبان نیست و گوسفندان از آن او نیستند، هرگاه بیند گرگ می‌آید، گوسفندان را واگذاشته می‌گریزد و گرگ بر آنها حمله می‌برد و آنها را می‌پراکند. مزدور می‌گریزد، چرا که مزدوری بیش نیست و به گوسفندان نمی‌اندیشد. من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من مرا می‌شناسند، همان‌گونه که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز باید بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک شبان. پدر، مرا از این رو دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازستانم. هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.»

دوستان عزیز، شما از چه‌کسی پیروی می‌کنید؟ آیا از شبان نیکو پیروی می‌کنید؟ یا از کسی دیگر متابعت می‌نمایید؟

از شما ممنونیم که در این برنامه با ما همراه بودید و به این برنامه گوش دادید. شما را دعوت می‌کنیم تا به برنامه آینده ما هم بپیوندید تا ببینیم که عیسی از محبتی که قلب خدا را پُر ساخته، چه می‌فرماید.

Lesson 76

The Good Shepherd (John 10)

خدا شما را برکت عطا فرماید تا بفهمید که چرا عیسی فرمود: «من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت... من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. »
تا برنامه بعدی، خدا یاور و محافظ شما باد. آمین.

Lesson 77 The Heart of God (Luke 18, 15)

درس هفتاد و هفتم

«قلب خدا»

(انجیل لوقا 15 و 18)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، از نوشته‌های انبیاء چنین آموختیم که خدا قدوس و عادل است و نمی‌تواند گناه را تحمل کند. اما از طرف دیگر هم، از کلام خدا متوجه می‌شویم که او رحیم و بخشنده است. این يك خبر خوش برای ما انسان‌های گم‌گشته است؛ زیرا ما شدیداً به رحم او نیاز داریم. عصیان‌ها و خطایای ما به خدا اهانت کرده‌اند و ما را در حضور او برای همیشه محکوم می‌کنند؛ مگر اینکه خود او بر ما رحمت آورد! در این برنامه، می‌خواهیم دو مثلی را مورد مطالعه قرار دهیم که عیسی خداوند برای گروهی از مردم شرح نمود. از این دو مثل زیبا و جالب، درباره بخشش و رحمت عظیم و دل پر از مهر خدا، و اینکه گناهکاران چگونه می‌توانند این بخشش و رحمت خدا را بیابند، خواهیم آموخت.

در مثل اول، دو مرد را می‌بینیم که یکی از آنان، رحم خدا را دریافت می‌دارد و دیگری از آن محروم می‌ماند. یکی از آنان متعلق به فرقه و طبقه فریسیان دین‌دار که تمام فرایض مذهبی را به‌دقت هرچه تمام‌تر انجام می‌داد، و دیگری فردی باج‌گیر و گناهکار و متقلب که مَنفور خدا و خلق خدا بود، هستند.

اجازه دهید تا از فصل هجدهم انجیل لوقا، آیاتی را خدمتتان قرائت کنم. به کلام مبارك خدا گوش فرا دهید: «آنگاه برای برخی که از پارسایی خویش مطمئن بودند و بر دیگران به دیده تحقیر می‌نگریستند، این مثل را آورد: «دو تن برای عبادت به معبد رفتند، یکی فریسی، دیگری خراج‌گیر. فریسی ایستاد و با خود چنین دعا کرد: «خدایا، تو را شکر می‌گویم که همچون دیگر مردمان دزد و بدکاره و زناکار نیستم، و نه مانند این خراج‌گیرم. دو بار در هفته روزه می‌گیرم و از هر چه به دست می‌آورم، دهیک می‌دهم.» اما آن خراج‌گیر دور ایستاد و نخواست حتی چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می‌کوفت و می‌گفت: «خدایا، بر من گناهکار رحم کن.» به شما می‌گویم که این مرد، و نه آن دیگر، پارسا شمرده شده به خانه رفت. زیرا هر که خود را برافرازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرافراز خواهد گردید.» عیسی از این مثل، چه چیزی را می‌خواهد به ما بیاموزد؟ به‌طور خلاصه باید عرض کنم که عیسی این را می‌فرماید که خدا رحمت خود را به کسانی آشکار می‌فرماید که ناپاکی و پلیدی خود را نزد خدا اعتراف می‌کنند و خدا، کسانی را که خود را عادل فرض می‌کنند و به خودشان اعتماد بیهوده دارند، محکوم می‌فرماید. به‌همین دلیل، کلام خدا در رساله اول پطرس 5: 5، چنین می‌فرماید: «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.» آیا خدا می‌تواند کسی را بپذیرد که پیوسته خود را بهتر از دیگران می‌شمارد و تصور می‌کند که عادل و دین‌دار و مذهبی است؟! هرگز! قلب خدا نمی‌تواند از اعمالی خشنود باشد که ریشه در دلی متکبر دارند. خدا از دل مغرور، بیزار است. به‌یاد دارید که خدا چگونه قائل را که نخست‌زاده آدم و حوا بود و خواست که با اعمال خودش خدا را خشنود نماید، نپذیرفت؟ خدا هدیه او را قبول نفرمود. دوستان عزیز، خدا تغییر نمی‌پذیرد. از همان ابتدا تا به الآن، دل خدا از اعمال خودخواهانه بشر، ناخشنود است. زیرا اعمال ما در حضور او کامل نیست. آنچه خدا از ما می‌خواهد این است که وضع گناه‌آلود خود را در حضور وی، به‌یاد آوریم. همان‌طور که آن باج‌گیر گناهکار فهمید که گناه‌آلود است و نیاز به ترحم خدا دارد. این همان قلب شکسته‌ای است که خدا را به جنب‌وجوش می‌آورد تا رحمتش را جاری فرماید. اما خدا کسانی را که مانند آن فریسی به‌ظاهر متدین، خود را برتر از دیگران می‌پندارند، دوست ندارد و ایشان را نمی‌پذیرد. آنچه که آن فریسی از یاد برده بود، این بود که در روز داور، خدا ما را با انسان گناهکار دیگری مقایسه نمی‌کند و هرکس مسئول اعمال خودش است. او ما را با معیار کامل خودش می‌سنجد و تمام اعمال ما را ناکامل و آلوده می‌یابد که مستحق مجازات هستند! در رساله یعقوب 2: 10، چنین گفته شده است: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است. چه، او که گفت: «زنا مکن»، همچنین گفته است: «قتل مکن.» پس هر چند

The Heart of God (Luke 18, 15)

زنا نکنی، اما اگر قتل کنی، شریعت را شکسته‌ای.» اگر کسی دروغ بگوید، اگرچه زنا نکرده باشد، ولی باز کاملیت شریعت را شکسته و خوار شمرده است و این کار، مجازات خدا را به دنبال دارد. در کتاب مکاشفه 21: 27، چنین آمده است: «اما هیچ چیز ناپاک و هیچ کس که مرتکب اعمال قبیح و فریبکاری شود، به هیچ روی وارد آن نخواهد شد، فقط کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده است، بدان راه خواهند داشت.» به همین دلیل است که تمام فرزندان آدم به رحمت خدا نیاز دارند. دوستان عزیز، آیا شما هم مثل آن باجگیر، رحمت خدا را دریافت داشته‌اید؟ یا مانند آن فریسی، هنوز تلاش می‌کنید تا با اعمال و پارسایی شخصی خودتان، در حضور خدا عادل شمرده شوید؟!

حال اجازه دهید تا دومین مثال را که نشان می‌دهد قلب خدا، همچون دل رحیم پدری بر فرزندان، پر از رحمت و فیض است، از کلام خدا بررسی نماییم. در فصل پانزدهم از انجیل لوقا چنین می‌خوانیم: «و اما خراجگیران و گناهکاران جملگی نزد عیسی گرد می‌آمدند تا سخنانش را بشنوند. اما فریسیان و علمای دین همه‌کنان می‌گفتند: «این مرد گناهکاران را می‌پذیرد و با آنان همسفره می‌شود.» پس عیسی این مثل را برایشان آورد: «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، آن نود و نه را در صحرا نگذارد و در پی آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ و چون گوسفند گمشده را یافت، آن را با شادی بر دوش می‌نهد و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را فرا می‌خواند و می‌گوید: «با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده خود را باز یافتیم.» به شما می‌گویم، به همین سان برای یک گناهکار که توبه می‌کند، جشن و سرور عظیمتری در آسمان بر پا می‌شود تا برای نود و نه پارسا که نیاز به توبه ندارند. «و یا کدام زن است که ده سکه نقره داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، چراغی برنیفزود و خانه را نرود و تا آن را نیافته، از جست‌ن بازایستد؟ و چون آن را یافت، دوستان و همسایگان را فرا می‌خواند و می‌گوید: «با من شادی کنید، زیرا سکه گمشده خود را باز یافتیم.» به شما می‌گویم، به همین سان، برای توبه یک گناهکار، در حضور فرشتگان خدا جشن و سرور بر پا می‌شود.» سپس ادامه داد و فرمود: «مردی را دو پسر بود. روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: «ای پدر، سهمی را که از دارایی تو به من خواهد رسید، اکنون به من بده.» پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. پس از چندی، پسر کوچکتر آنچه داشت گرد آورد و راهی دیاری دوردست شد و ثروت خویش را در آنجا به عیاشی بر باد داد. چون هر چه داشت خرج کرد، قحطی شدید در آن دیار آمد و او سخت به تنگدستی افتاد. از این رو، خدمتگزاری یکی از مردمان آن سامان را پیشه کرد، و او وی را به خوکبانی در مزرعه خویش گماشت. پسر آرزو داشت شکم خود را با خوراک خوکها سیر کند، اما هیچ کس به او چیزی نمی‌داد. سرانجام به خود آمد و گفت: «ای بسا کارگران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من اینجا از فرط گرسنگی تلف می‌شوم. پس برمی‌خیزم و نزد پدر می‌روم و می‌گویم: پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسر ت خوانده شوم. با من همچون یکی از کارگرانت رفتار کن.»» پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سوی او دوید، در آغوش کشید و غرق بوسه‌اش کرد. پسر گفت: «پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسر ت خوانده شوم.» اما پدر به خدمتکارانش گفت: «بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی بر انگشتش و کفش به پاهایش کنید. گوساله پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!» پس به جشن و سرور پرداختند. «و اما پسر بزرگتر در مزرعه بود. چون به خانه نزدیک شد و صدای رقص و آواز شنید، یکی از خدمتکاران را فرا خواند و پرسید: «چه خبر است؟» خدمتکار پاسخ داد: «برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری سر بریده، زیرا پسرش را به سلامت باز یافته است.» چون این را شنید، بر آشفت و نخواست به خانه درآید. پس بیرون آمد و به او التماس کرد. اما او در جواب پدر گفت: «اینک سالهاست تو را چون غلامان خدمت کرده‌ام و هرگز از فرمانت سر نیپیچیده‌ام. اما تو هرگز حتی بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی به پا کنم. و حال که این پسر ت بازگشته است، پسری که دارایی تو را با روسپیها بر باد داده، برایش گوساله پرواری سر بریده‌ای!» پدر گفت: «پسر، تو همواره با من هستی، و هر آنچه دارم، مال توست. اما اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!»»

خداوند با این داستان چه چیزی را می‌خواهد به ما تعلیم دهد؟ در این مثل، ما سه مرد، یعنی: پدر، پسر بزرگتر و پسر کوچکتر را می‌بینیم.

The Heart of God (Luke 18, 15)

پدر، نشان‌گر خدا است. پسر کوچک‌تر، نشان‌گر گناهکاری است که توبه می‌کند و رو به‌سوی خدا، برای رحمت او می‌کند. و پسر بزرگ‌تر، نماینده‌ی افرادی است که مذهبی هستند و خود را با این تفکر که مذهب و اعمالشان ایشان را نجات می‌بخشد، گول می‌زنند.

ابتدا بیایید تا کمی درباره‌ی پسر کوچک‌تر فکر کنیم. او طبیعتاً گناه‌آلود خود را در یک زندگی ناپاک، در یک دیار بیگانه، پیروی می‌کرد. در نهایت، او به مذلت و بدبختی گرفتار شد که نتیجه‌ی تصمیم اشتباه خودش بود. او از این زندگی نکبت‌بار به‌تنگ آمد و تصمیم گرفت تا توبه کرده و به خانه پدرش بازگردد. حال جالب است که واکنش پدرش را، در مقابل این عمل پسرش ببینیم. آیا او عصبانی بود؟ و آیا او پسرش را همچون یک برده به‌کار گرفت؟ خیر، ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید: «اما [آن پسر] هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بروی بسوزاند و شتابان به سویش دویده، در آغوشش کشید و غرق بوسه‌اش کرد. پسر گفت: "پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم سرت خوانده شوم." اما پدر به خدمتکارانش گفت: "بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی بر انگشتش و کفش به پاهایش کنید. گوساله‌ی پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!" پس به جشن و سرور پرداختند.» دوستان عزیز، شما از این موضوع، چه می‌آموزید؟ می‌توانیم بفهمیم که خدا نیز دقیقاً، همچون رفتاری را با یک گناهکار توبه‌کار دارد. خدا گناهکاران را دوست دارد و می‌خواهد تا بر ایشان رحمت فرماید. اما او صبر می‌کند تا انسان‌های گناهکار، خودشان به‌درگاه او آیند و دست توبه و نیاز به‌سوی او بلند کنند، تا او آنها را اجابت نماید.

اما در ارتباط با پسر بزرگ‌تر، چیز جالبی را می‌بینیم. او قلبِ مهربان پدرش را نداشت. در عوض، عصبانی شد و نخواست تا به خانه وارد شود. و به پدر با تلخی اعتراض می‌کند و می‌گوید: «اینک سالهاست تو را چون غلامان خدمت کرده‌ام و هرگز از فرمانت سر نیپیچیده‌ام. اما تو هرگز حتی بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستاتم ضیافتی به پا کنم.» به‌هرحال آنچه که پسر بزرگ‌تر نمی‌توانست درک کند، این بود که پدرش نمی‌خواست تا پسرش که برایش کار می‌کند، خود را یک برده حساب کند! او پسری را می‌خواست، که او را دوست بدارد و از تمام قلبش او را خدمت کند و از این خدمت، راضی و خشنود باشد.

اکنون نیز بسیاری از فرزندان آدم، مانند این پسر بزرگ، رفتار می‌کنند. آنان خودشان را همچون یک برده برای خدا به‌حساب می‌آورند! اما خدا از ما نمی‌خواهد تا برده‌ی او باشیم. خدا می‌خواهد که ما پسران و دختران او باشیم. این همان چیزی است که کلام خدا در رساله‌ی پولس رسول به رومیان 8: 15، می‌فرماید: «چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه‌ی آن ندا درمی‌دهیم: «آبا، پدر.»

دوستان عزیز، آیا شما خود را برده‌ی خدا می‌دانید، یا فکر می‌کنید که فرزند او هستید؟ شما خود را به‌جای کدام یک از آن دو پسر ذکر شده در مثل عیسی می‌گذارید؟ آیا همانند پسر کوچک‌تر، از گناهان خودتان پشیمان شده‌اید و می‌خواهید تا نزد پدر آسمانی بازگردید؟ و یا مثل پسر بزرگ‌تر، فکر می‌کنید که در حق شما ظلم شده است و بهتر است که راه خود را ادامه دهید و برده‌ی خدا باشید؟! چیزی که خدا از شما می‌خواهد این است که مانند پسری باشید که پدرش را دوست می‌دارد و از انجام اراده‌ی او خوشحال می‌شود. خدا شما را دوست دارد و می‌خواهد رحمتش را بر شما آشکار فرماید، اما منتظر شما است تا به‌درگاه او بیایید و از او طلب بخشش و رحمت نمایید. در اشعیا 30: 18، چنین می‌خوانیم: «اما خداوند منتظر است تا با شما بر حسب فیض عمل کند؛ او برمی‌خیزد تا بر شما رحمت نماید. زیرا یهوه خدای عدالت است؛ خوشا به حال همه‌ی آنان که برای او انتظار می‌کشند. خدای رحیم و مهربان منتظر شما است تا به حضور او آیید.» درست همانند پدری که در مثل عیسی، منتظر پسر گم‌شده‌اش بود، خدا هم انتظار شما را می‌کشد تا بر شما رحمت آورد. خدا می‌خواهد تا شما با دلی فروتن و شکسته در حضور او توبه نمایید. اگر شما به‌نزد او آیید و او را با تمام دل خود بجوئید، آن‌گاه می‌توانید مطمئن باشید که خدا را همچون پدری خواهید دید که محبتش را نهایی نیست. اما کسی که متکبر است و رحمت عظیم خدا را خوار می‌شمرد، نمی‌تواند چیزی جز داوری عادلانه و مجازات از جانب خدا را انتظار داشته باشد!

خیلی ممنونیم که با ما همراه بودید. به یاری خدا، در برنامه‌ی بعدی به مطالعه‌ی انجیل ادامه خواهیم داد تا ببینیم که چگونه عیسی، زندگی را به شخصی باز می‌گرداند که چهارروز از مرگش گذشته است!

Lesson 77

The Heart of God (Luke 18, 15)

خدا به شما برکت عطا فرماید تا درك نمایيد و به خاطر آورید که کلام خدا می‌فرماید: «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.»
تا برنامه بعدی، شما را به‌دستان توانای خدای قادر مطلق می‌سپاریم. خدای همه فیض‌ها نگهدار شما باشد.
آمین.

Lesson 78

The Resurrection and the Life (John 11, 12)

درس هفتاد و هشتم

«قیامت و حیات»

(انجیل یوحنا 11 و 12)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، از کلام خدا دیدیم که عیسی اسامی زیادی دارد. این نام‌ها به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم که عیسی کیست. فهمیدیم که عیسی، کلمه خدا، پسر حضرت اعلا، پسر انسان، بره خدا، منجی، نان حیات، نور جهان، خداوند جلال، در گوسفندان، و شبان نیکو است. در این برنامه، دو اسم دیگر عیسی را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم. این نام‌ها عبارتند از: «قیامت» و «حیات»، که دو اسم مهم عیسی خداوند هستند. در درس‌های گذشته مشاهده کردیم که عیسی مسیح، در سرزمین‌های یهود، می‌گذشت و تعلیم می‌داد؛ اعمال نیکو به‌ظهور می‌رسانید و بیماران را شفا می‌بخشید. جمعیت زیادی او را متابعت می‌نمودند. اما مذهبیون و فریسیان به عیسی حسادت می‌کردند. آنها نمی‌توانستند حکمت و توانایی عیسی را انکار کنند؛ به همین دلیل، به او حسادت می‌کردند.

در این برنامه، قصد داریم که به مطالعه انجیل ادامه دهیم. می‌خواهیم یکی دیگر از معجزات بزرگ عیسی را بررسی کنیم و ببینیم که چگونه عیسی جلال و قوت خدا را آشکار می‌فرماید و مردم زیادی به او ایمان می‌آورند. در فصل یازدهم انجیل یوحنا چنین نوشته شده است: «مردی ایلعازر نام بیمار بود. او از مردمان بیت‌عنیا، دهکده مریم و خواهرش مارتا بود. مریم همان زنی بود که خداوند را با عطر تدهین کرد و با گیسوانش پاهای او را خشک نمود. اینک برادرش ایلعازر بیمار شده بود. پس خواهران ایلعازر برای عیسی پیغام فرستاده، گفتند: «سرور ما، دوست عزیزت بیمار است.» عیسی چون این خبر را شنید، گفت: «این بیماری به مرگ ختم نمی‌شود، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطه آن جلال یابد.» عیسی، مارتا و خواهرش و ایلعازر را دوست می‌داشت. پس چون شنید که ایلعازر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند. سپس به شاگردان خود گفت: «بیاوید باز به یهودیه برویم.» شاگردانش گفتند: «استاد، دیری نمی‌گذرد که یهودیان می‌خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می‌خواهی بدان‌جا بروی؟» عیسی پاسخ داد: «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی‌لغزد، زیرا نور این جهان را می‌بیند. اما آن که در شب راه رود، خواهد لغزید، زیرا نوری ندارد.» پس از این سخنان بدانها گفت: «دوست ما ایلعازر خفته است، اما می‌روم تا بیدارش کنم.» پس شاگردان به او گفتند: «سرور ما، اگر خفته است، بهبود خواهد یافت.» اما عیسی از مرگ او سخن می‌گفت، حال آنکه شاگردان گمان می‌کردند به خواب او اشاره می‌کند. آنگاه عیسی آشکارا به آنان گفت: «ایلعازر مرده است. و به‌خاطر شما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. اما اکنون نزد او برویم.» پس توما، که به دوقلو ملقب بود، به شاگردان دیگر گفت: «بیاوید ما نیز برویم تا با او بمیریم.» چون عیسی بدان‌جا رسید، دریافت چهار روز است که ایلعازر را در قبر نهاده‌اند. بیت‌عنیا پانزده پرتاب تیر با اورشلیم فاصله داشت. یهودیان بسیار نزد مریم و مارتا آمده بودند تا آنان را در مرگ برادرشان تسلی دهند. پس چون مارتا شنید که عیسی بدان‌جا می‌آید به استقبالش رفت، اما مریم در خانه ماند. مارتا به عیسی گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد. اما می‌دانم که هم‌اکنون نیز هر چه از خدا بخواهی، به تو خواهد داد.» عیسی به او گفت: «برادرت بر خواهد خاست.» مارتا به او گفت: «می‌دانم که در روز قیامت بر خواهد خاست.» عیسی گفت: «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد. و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد؛ آیا این را باور می‌کنی؟» مارتا گفت: «آری، سرورم، من ایمان آورده‌ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان می‌آمد.» این را گفت و رفت و خواهر خود مریم را فرا خوانده، در خلوت به او گفت: «استاد اینجاست و تو را می‌خواند.» مریم چون این را شنید، بی‌درنگ برخاست و نزد او شتافت. عیسی هنوز وارد دهکده نشده بود، بلکه همان‌جا بود که مارتا به دیدارش رفته بود. یهودیانی که با مریم در خانه بودند و او را تسلی می‌دادند، چون دیدند مریم با شتاب برخاست و بیرون رفت، از پی او روانه شدند. گمان می‌کردند بر سر قبر می‌رود تا در آنجا زاری کند. چون مریم به آنجا که عیسی بود رسید و او را دید، به پاهای

The Resurrection and the Life (John 11, 12)

او افتاد و گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادر من نمی‌مرد.» چون عیسی زاری مریم و یهودیان همراه او را دید، در روح برآشفته و سخت متقلب گشت. پرسید: «او را کجا گذاشته‌اید؟» گفتند: «سرور ما، بیا و ببین.» اشک از چشمان عیسی سرازیر شد. پس یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!» اما بعضی گفتند: «آیا کسی که چشمان آن مرد کور را گشود، نمی‌توانست مانع از مرگ ایلعازر شود؟» سپس عیسی، باز در حالی که برآشفته بود، بر سر قبر آمد. قبر، غاری بود که بر دهانه‌اش سنگی نهاده بودند. فرمود: «سنگ را بردارید.» ما را خواهر متوفا گفت: «سرورم، اکنون دیگر بوی ناخوش می‌دهد، زیرا چهار روز گذشته است.» عیسی به او گفت: «مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟» پس سنگ را برداشتند. آنگاه عیسی به بالا نگریست و گفت: «پدر، تو را شکر می‌گویم که مرا شنیدی. من می‌دانستم که همیشه مرا می‌شنوی. اما این را به خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای.» این را گفت و سپس به بانگ بلند ندا درداد: «ایلعازر، بیرون بیا!» پس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گرد صورت پیچیده، بیرون آمد. عیسی به ایشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

پیش از اینکه این داستان شگفت‌انگیز را تمام کنیم، خوب است که کمی درباره این معجزه بزرگ عیسی ببینیم. از ابتدای آفرینش تا الآن، کسی نشنیده که فردی بتواند جسد مرده‌ای را که چهارروز در قبر است، زنده کند! اما عیسی خداوند، این کار را انجام داد و ایلعازر را زنده نمود. قدرت مرگ برای عیسی خداوند، مشکلی نبود؛ زیرا او کلمه خدا و حیات خدا می‌باشد که از آسمان آمده است. خدا در خود، حیات دارد و عیسی نیز این‌گونه بود. تنها خدا می‌تواند مرده را زنده کند و عیسی این کار را انجام داد. زیرا عیسی مسیح سرچشمه حیات است. به همین دلیل است که هنگامی که عیسی خداوند، ایلعازر را صدا زد، او از قبر بیرون آمد. خداوند عیسی به خواهر ایلعازر فرمود: «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد. و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد.» حال بیاید تا داستان را تمام کنیم و ببینیم که پس از اینکه عیسی به ایلعازر فرمود که از قبر بیرون آید، چه اتفاقی رخ داد. کلام خدا را از فصل یازدهم انجیل یوحنا برایتان قرائت می‌کنم: «پس بسیاری از یهودیان که به دیدار مریم آمده و کار عیسی را دیده بودند، به او ایمان آوردند. اما برخی نزد فریسیان رفتند و آنها را از آنچه عیسی کرده بود، آگاه ساختند. پس سران کاهنان و فریسیان به مشورت نشستند، گفتند: «چه کنیم؟ آیات بسیار از این مرد به ظهور می‌رسد. اگر بگذاریم همچنان پیش رود، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان آمده، این مکان و این قوم را از دست ما خواهند ستاند.» اما یکی از آنها، قیافا نام، که در آن سال کاهن اعظم بود، به دیگران گفت: «شما هیچ نمی‌دانید و نمی‌اندیشید که صلاحتان در این است که یک تن برای قوم بمیرد، تا آنکه همه قوم نابود شوند.» اما این سخن از خودش نبود، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود، چنین نبوت کرد که عیسی برای قوم خواهد مرد، و نه تنها برای قوم، بلکه برای گرد آوردن و یگانه ساختن فرزندان خدا که پراکنده‌اند. پس، از همان روز توطئه قتل او را چیدند. از این رو عیسی دیگر آشکارا در میان یهودیان رفت و آمد نمی‌کرد، بلکه به شهری به نام افرایم در ناحیه‌ای نزدیک به بیابان رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند. چون عید پسخ یهود نزدیک شد، گروهی بسیار از نواحی مختلف به اورشلیم رفتند تا آیین تطهیر قبل از پسخ را به جا آورند. آنها در جستجوی عیسی بودند و در همان حال که در صحن معبد ایستاده بودند، به یکدیگر می‌گفتند: «چه گمان می‌برید؟ آیا هیچ به عید نخواهد آمد؟» اما سران کاهنان و فریسیان دستور داده بودند که هر گاه کسی بداند عیسی کجاست، خبر دهد تا گرفتارش سازند.» و همچنین در ادامه و در فصل دوازدهم همین انجیل، چنین می‌خوانیم: «شش روز پیش از عید پسخ، عیسی به بیت عنیا، محل زندگی ایلعازر آمد، همان که عیسی او را از مردگان برخیزانیده بود. در آنجا برای تجلیل او شام دادند. ما را پذیرایی می‌کرد و ایلعازر از جمله کسانی بود که با عیسی بر سفره نشسته بود. در آن هنگام، مریم عطری گرانبها از سنبل خالص را که حدود یک لیتر بود برگرفت و پاهای عیسی را با آن عطر آگین کرد و با گیسوانش خشک نمود، چنانکه خانه از رایحه عطر آکنده شد. اما یهودای آسخریوطی، یکی از شاگردان عیسی، که بعدها او را تسلیم دشمن کرد، گفت: «چرا این عطر به سیصد دینار فروخته نشد، تا بهایش به فقرا داده شود؟» او این را نه از سر دلسوزی برای فقرا، بلکه از آن رو می‌گفت که دزد بود؛ او مسئول دخل و خرج بود و از پولی که نزدش گذاشته می‌شد، می‌دزدید. پس عیسی گفت: «او را به حال خود بگذارید! زیرا این عطر را برای روز دفن من نگاه داشته بود. فقیران را همیشه با خود دارید، اما مرا همیشه ندارید.» گروهی بی‌شمار از یهودیان، چون شنیدند عیسی آنجاست، آمدند تا نه تنها عیسی، بلکه ایلعازر را نیز که زنده کرده بود، ببینند. پس،

Lesson 78

The Resurrection and the Life (John 11, 12)

سران کاهنان بر آن شدند ایلعازر را نیز بکشند، زیرا سبب شده بود بسیاری از یهودیان از ایشان رویگردان شده، به عیسی ایمان آورند.»

دوستان عزیز، وقت برنامه ما کم‌کم به پایان می‌رسد؛ اما پیش از اتمام برنامه، لازم است که به موضوعی توجه کنیم. آیا به واکنش رهبران مذهبی و فریسیان نسبت به معجزه عیسی توجه نمودید؟ هیچ‌کدام از آنان جرأت انکار معجزات عیسی را نداشتند، زیرا خودشان می‌دیدند که عیسی يك مرده را که چهارروز در قبر بود، زنده می‌نماید. اما عکس‌العمل فریسیان و رئیس آنها به این امر چه بود؟ آیا آنها به عیسی که سرچشمه حیات است، ایمان آوردند؟ خیر، آنها توبه نکردند؛ تمام معجزات عیسی باعث نشد تا رئیس کاهنان به توبه روی گرداند! پس از آن، رئیس کاهنان، بیش‌تر از عیسی متنفر شدند و با هم شورا کردند تا به ترتیب ممکن، عیسی را از میان بردارند. آنان حتی تصمیم گرفتند که ایلعازر را هم بکشند، زیرا او دلیلی بود که بسیاری از یهودیان با دیدن او به عیسی ایمان آورده بودند. قلب آن رؤسای مذهبی، چقدر از خدا دور بود! آنها خدا و حقیقت را دوست نداشتند! آنها این همه معجزه را ندیده می‌گرفتند. همه آنها فقط به فکر خودشان بودند. به همین علت تصمیم گرفتند که عیسی را که سد راهشان است، از بین ببرند. زیرا از قدرت و محبوبیت روزافزون عیسی می‌ترسیدند.

شما درباره این رهبران مذهبی ریاکار چه فکر می‌کنید؟ چه‌کسی فکر گشتن عیسی را در سر آنها انداخته بود؟ شیطان آنها را راهنمایی می‌کرد، زیرا او از عیسی متنفر است. شیطان فکر می‌کرد که اگر یهودیان عیسی را بکشند، برنامه خدا برای نجات بشر با شکست مواجه می‌شود. اما چیزی که شیطان نمی‌دانست این بود که خدا تصمیم داشت تا از مرگ عیسی، برای رستگاری فرزندان آدم، از قدرت و اسارت شیطان استفاده نماید! آنها همچنین نمی‌دانستند که مرگ بر خداوند عیسی، غلبه همیشگی ندارد. قبر نمی‌تواند خداوند را در خود نگاه دارد، زیرا عیسی خداوند قیامت و حیات است! او به خواهر ایلعازر گفت که رستاخیز و زندگی است.

باید در اینجا برنامه خود را پایان دهیم. شما عزیزان را دعوت می‌کنیم که برای مطالعه انجیل، به برنامه رادیویی ما بپیوندید. در برنامه آینده قصد داریم که ورود عیسی را به اورشلیم، که سوار بر کره الاغی بود، تا پیش‌گویی انبیاء را به‌انجام رساند، از انجیل مقدس خدا بررسی کنیم.

خدا شما را تعلیم دهد تا معنای مبارك فرمایشات مسیحا را درك کنید که فرمود: «قیامت و حیات مَنم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد. و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد.»

تا برنامه بعدی، شما را به خدای خالق تمام جهان می‌سپاریم. خدای زنده نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 79 Jesus Enters Jerusalem (Luke 18 – 20, etc)

درس هفتادونهم
«ورود عیسی به اورشلیم»
(انجیل لوقا 18 تا 20 و غیره)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، دیدیم که چگونه خداوند عیسی، يك مرده را که چهارروز از مرگش می‌گذشت، زنده نمود. قدرت مرگ برای عیسی هیچ مشکلی نبود، زیرا او قیامت و حیات است. در برنامه این ساعت، قصد داریم با مطالعه انجیل مقدس ببینیم که، عیسی فروتنانه وارد اورشلیم می‌شود تا بمیرد. عیسی هرآنچه را که قرار بود برایش اتفاق افتد، می‌دانست. او می‌دانست که رهبران مذهبی یهود، او را به رومی‌ها تسلیم می‌کنند تا او را شکنجه داده و بر صلیب بکشند. بالاین‌حال، این آگاهی بر آینده، او را از ورود به اورشلیم بازداشت. در انجیل لوقا 9: 51، چنین می‌خوانیم: «چون زمان صعود عیسی به آسمان نزدیک می‌شد، با عزمی راسخ رو به سوی اورشلیم نهاد.» او در راه اورشلیم به شاگردانش مسائل مهمی را فرمود که در انجیل لوقا 12: 50، چنین نوشته شده است: «اما مرا تعمیدی باید، و چه در فشارم تا به انجام رسد.» اما سؤال این است که چرا عیسی با عزمی چنان راسخ، رو به سوی اورشلیم داشت؟ او می‌خواست تا خود را تسلیم آنانی کند که می‌خواستند او را بکشند! موضوع عجیبی است! اگر شما بدانید که در شهری می‌خواهند شما را شکنجه داده و در نهایت به طرز فجیعی شما را بکشند، آیا به آن شهر خواهید رفت؟! این درست همان کاری بود که عیسی انجام داد! عیسی می‌دانست که دلیل به دنیا آمدنش این است که روی صلیب کشته شود تا کفاره گناهان تمام انسان‌ها را تمام و کمال بپردازد تا آنان نجات بیابند. عیسی به جهان نیامد تا به دنبال خوشی خودش باشد، بلکه هدف مسیحا، انجام اراده خدا بود که پیامبران آنرا پیش‌گویی کرده بودند. انبیاء، نبوت کرده بودند که مسیحا به جهان می‌آید تا رنج کشیده و بیرون از اورشلیم روی کوهی که ابراهیم قوچی را به جای اسحاق قربانی نمود، خون پاکش را برای پاک نمودن گناه فرزندان آدم بریزد. لازم بود تا قربانی کردن نمادین گوسفند برای کفاره گناه، در عیسی مسیح، به کمال و انتهای برسد. برای همین بود که عیسی به اورشلیم رفت، شهری که همانند چاه شیران گرسنه برای شکار، دهان خود را برای بلعیدن او باز کرده بود! اجازه دهید تا چند آیه را از جاهای مختلف کلام خدا برایتان قرائت کنم. ابتدا از فصل دهم انجیل مرقس، آیاتی را در همین زمینه می‌خوانم. به کلام خدا گوش دهید: «آنان در راه اورشلیم بودند و عیسی پیشاپیش ایشان راه می‌پیمود. شاگردان در شگفت بودند و کسانی که از پی آنها می‌رفتند، هراسان. عیسی دیگر بار آن دوازده تن را به کناری برد و آنچه را می‌بایست بر او بگذرد، برایشان بیان کرد. فرمود: «اینک به اورشلیم می‌رویم. در آنجا پسر انسان را به سران کاهنان و علمای دین تسلیم خواهند کرد. آنان او را به مرگ محکوم خواهند نمود و به اقوام بیگانه خواهند سپرد. ایشان استهزایش کرده، آب دهان بر وی خواهند انداخت و تازیانه‌اش زده، خواهند کشت. اما پس از سه روز بر خواهد خاست.»

همچنین از هجدهمین فصل انجیل لوقا، چند آیه را خدمتان قرائت می‌کنم. این کلام خدا است، به آن گوش فرا دهید: «شاگردان هیچ‌یک از اینها را درک نکردند. معنی سخن او از آنان پنهان بود و درنیافتند درباره چه سخن می‌گوید. چون نزدیک آریحا رسید، مردی نابینا بر کنار راه نشسته بود و گدایی می‌کرد. چون صدای جمعیتی را که از آنجا می‌گذشت شنید، پرسید: «چه خبر است؟» گفتند: «عیسای ناصری در گذر است.» او فریاد برکشید: «ای عیسی، پسر داوود، بر من ترحم کن!» کسانی که پیشاپیش جمعیت می‌رفتند، عتابش کردند و خواستند خاموش باشد. اما او بیشتر فریاد برآورد که: «ای پسر داوود، بر من ترحم کن!» آنگاه عیسی باز ایستاد و امر فرمود آن مرد را نزد او بیاورند. چون نزدیک آمد، عیسی از او پرسید: «چه می‌خواهی برایت بکنم؟» گفت: «سرور من، می‌خواهم بینا شوم.» عیسی به او گفت: «بینا شو! ایمانت تو را شفا داده است.» کور همان دم بینایی خود را بازیافت و خدا را سپاس‌گویان، از پی عیسی شتافت. مردم چون این را دیدند، همگی خدا را سپاس گفتند.»

Jesus Enters Jerusalem (Luke 18 – 20, etc)

در فصل بیست و یکم انجیل متی هم، چنین نوشته شده است: «چون به اورشلیم نزدیک شدند و به بیت فاجی در دامنه کوه زیتون رسیدند، عیسی دو تن از شاگردان خود را فرستاده، به آنان فرمود: «به دهکده‌ای که پیش روی شماست، بروید. به محض ورود، الاغی را با گره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کنید و نزد من آورید. اگر کسی سخنی به شما گفت، بگویید: «خداوند بدانها نیاز دارد،» و او بی‌درنگ آنها را خواهد فرستاد.» این امر واقع شد تا آنچه نبی گفته بود تحقق یابد که: «به دختر صهیون گویید، «هان پادشاهت نزد تو می‌آید، فروتن و سوار بر الاغ، بر گره الاغ.» آن دو شاگرد رفتند و طبق فرمان عیسی عمل کردند. آنان الاغ و گره‌اش را آوردند و ردهای خود را بر آنها افکندند و او بر ردها نشست. جمعیت انبوهی نیز ردهای خود را بر سر راه گسترده و عده‌ای نیز شاخه‌های درختان را بریده، در راه می‌گسترده. جمعیتی که پیشاپیش او می‌رفتند و گروهی که از پس او می‌آمدند، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیاعنا بر پسر داوود!» «مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید!» «هوشیاعنا در عرش برین!»

در ادامه، در فصل نوزدهم انجیل لوقا چنین می‌خوانیم: «برخی از فریسیان از میان جمعیت به عیسی گفتند: «استاد، شاگردانت را عتاب کن!» در پاسخ گفت: «به شما می‌گویم اگر اینان خاموش شوند، سنگها به فریاد خواهند آمد!» پس چون به اورشلیم نزدیک شد و شهر را دید، بر آن گریست و گفت: «کاش تو نیز در این روز تشخیص می‌دادی که چه چیز برایت صلح و سلامت به ارمغان می‌آورد. اما افسوس که از چشمانت پنهان گشته است. زمانی فرا خواهد رسید که دشمنانت گرداگرد تو سنگر خواهند ساخت و از هر سو محاصره‌ات کرده، عرصه را بر تو تنگ خواهند نمود؛ و تو و فرزندانت را در درونت به خاک و خون خواهند کشید. و سنگ بر سنگ بر جا خواهند گذاشت؛ زیرا از موعد آمدن خدا به یاری‌ات غافل ماندی.» در آياتی از فصل بیست و یکم انجیل متی هم، چنین آمده است: «چون او وارد اورشلیم شد، شور و شوق همه شهر را فرا گرفت. مردم می‌پرسیدند: «این کیست؟» و آن جماعت پاسخ می‌دادند: «این است عیسی پیامبر، از ناصره جلیل!» آنگاه عیسی به معبد خدا درآمد و کسانی را که در آنجا داد و ستد می‌کردند، بیرون راند و تختهای صرافان و بساط کبوترفروشان را واژگون ساخت و به آنان فرمود: «نوشته شده است که، «خانه من خانه دعا خوانده خواهد شد،» اما شما آن را «لانه راهزنان» ساخته‌اید.» در معبد، نابینایان و لنگان نزدش آمدند و او ایشان را شفا بخشید. اما چون سران کاهنان و علمای دین اعمال خارق‌العاده او را مشاهده کردند و نیز دیدند که کودکان در معبد فریاد می‌زنند: «هوشیاعنا بر پسر داوود،» خشمناک شدند. پس به او گفتند: «آیا می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟» پاسخ داد: «بله. مگر نخوانده‌اید که، «از زبان کودکان و شیرخوارگان ستایش را مهیا ساختی.»»

و در انجیل مرقس 11: 18، چنین آمده است: «سران کاهنان و علمای دین چون این را شنیدند، در پی راهی برای کشتن او برآمدند، زیرا از او می‌ترسیدند، چرا که همه جمعیت از تعالیم او در شگفت بودند.» و نیز آياتی از فصل دوازدهم انجیل یوحنا را خدمتتان قرائت می‌کنم: «عیسی به آنان گفت: «ساعت جلال یافتن پسر انسان فرا رسیده است. آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانه گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد بار بسیار می‌آورد. کسی که جان خود را دوست ندارد، آن را از دست خواهد داد. اما کسی که در این جهان از جان خود نفرت داشته باشد، آن را تا حیات جاویدان حفظ خواهد کرد. آن که بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و جایی که من باشم، خادم من نیز خواهد بود. کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد.» اکنون جان من مضطرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، «پدر! مرا از این ساعت رهایی ده؟» اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام. پدر، نام خود را جلال ده!» آنگاه ندایی از آسمان در رسید که: «جلال داده‌ام و باز جلال خواهم داد.» پس مردمی که آنجا بودند و این را شنیدند، گفتند: «رعده بود.» دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت.» عیسی گفت: «این ندا برای شما بود، نه برای من. اکنون زمان دوری بر این دنیا است؛ اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. و من چون از زمین برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» او با این سخن، به چگونگی مرگی اشاره می‌کرد که انتظارش را می‌کشید.»

اجازه دهید تا کمی در همین‌جا توقف کرده و ببیندیشیم. در این آیات دیدیم که عیسی سوار بر کره الاغی وارد اورشلیم می‌شود؛ درحالی‌که انبوهی از جمعیت او را با شادی و امید، استقبال می‌کنند. اما مردم نمی‌دانستند که چرا عیسی به اورشلیم آمده است. حتی شاگردان عیسی هم نمی‌فهمیدند که چه اتفاقی در حال رخ دادن است. آنان امیدوار بودند که استادشان آنها را از زیر ستم و سلطه دشمنان اشغال‌گر رومی نجات بخشد. اما این هدف آمدن عیسی به دنیا نبود. عیسی به جهان آمد تا امپراتوری شیطان را نابود نماید. او نیامد تا این جهان فاسد را درست

Jesus Enters Jerusalem (Luke 18 – 20, etc)

کند، بلکه آمد تا قلب‌های گمراه و تاریک انسان‌ها را شفا بخشد و به‌سوی خدا بازگرداند. اما یئروز، خداوند عیسی خواهد بازگشت تا تمام انسان‌ها را با عدالتش دآوری کند و دنیا را اصلاح نماید. اما وقتی نخستین بار به جهان آمد، هدفش این بود که با فروتنی بمیرد تا فرزندان آدم از جریمه گناهانشان آزاد گردند؛ درست همان‌طور که خدا از طریق انبیايش این‌را وعده داده بود. در ادامه داستان ورود عیسی به اورشلیم، کلام خدا در فصل نوزدهم انجیل لوقا چنین فرموده است: «او هر روز در معبد تعلیم می‌داد. اما سران کاهنان و علمای دین و مشایخ قوم در پی کشتن او بودند، ولی راهی برای انجام مقصود خود نمی‌یافتند، زیرا مردم همه شیفته سخنان او بودند.»

همچنین در ادامه و در فصل بیستم همین انجیل چنین آمده است: «یکی از روزها که عیسی در صحن معبد مردم را تعلیم و بشارت می‌داد، سران کاهنان و علمای دین به همراه مشایخ نزدش آمدند و گفتند: «به ما بگو، به چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنی؟ چه کسی این اقتدار را به تو داده است؟» پاسخ داد: «من نیز از شما پرسشی دارم؛ به من بگویید، آیا تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟» آنها با هم شور کرده، گفتند: «اگر بگوییم از آسمان بود، خواهد گفت، پس چرا به او ایمان نیاوردید؟» و اگر بگوییم از انسان بود، مردم همگی سنگسارمان خواهند کرد، زیرا بر این اعتقادند که یحیی پیامبر بود.» پس پاسخ دادند: «نمی‌دانیم از کجاست.» عیسی گفت: «من نیز به شما نمی‌گویم با چه اقتداری این کارها را می‌کنم.» آنگاه این مثل را برای مردم آورد: «مردی تاکستانی غرس کرد و آن را به چند باغبان اجاره داد و مدتی طولانی به سفر رفت. در موسم برداشت محصول، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا مقداری از میوه تاکستان را به او بدهند. اما باغبانان او را زدند و دست خالی بازگردانند. پس غلامی دیگر فرستاد، اما او را نیز زدند و با وی بی‌حرمتی کرده، دست خالی روانه‌اش نمودند. پس سومین بار غلامی فرستاد، اما او را نیز مجروح کرده، بیرون افکندند. پس صاحب باغ گفت: «چه کنم؟ پسر محبوب خود را می‌فرستم؛ شاید او را حرمت بدارند.» اما باغبانان چون پسر را دیدند، با هم به مشورت نشسته، گفتند: «این وارث است. بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما شود.» پس او را از تاکستان بیرون افکنده، کشتند. «حال به گمان شما صاحب تاکستان با آنها چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، تاکستان را به دیگران خواهد سپرد.» چون این را شنیدند، گفتند: «چنین مباد!» اما او به آنان نگریست و گفت: «پس معنی آن نوشته چیست که می‌گوید: «سنگی که معماران رد کردند، مهمترین سنگ بنا شده است»؟ هر که بر آن سنگ افتد، خرد خواهد شد، و هرگاه آن سنگ بر کسی افتد، او را در هم خواهد شکست.» علمای دین و سران کاهنان چون دریافتند این مثل را درباره آنها می‌گوید، بر آن شدند همان دم او را گرفتار کنند، اما از مردم بیم داشتند.»

در مثل باغبانان شریر، عیسی به کسانی که قصد جان او داشتند، هشدار می‌دهد. آیا شما دوست عزیز، معنای این مثل را درک می‌کنید؟ جالب است که معنای این مثل، زیاد دشوار نیست. در این مثال عیسی، خدا را به صاحب باغ، قوم اسرائیل را به باغبانان و رهبران مذهبی یهود را به باغبانان شریر تشبیه می‌فرماید. او همچنین انبیاء را به خادمین صاحب باغ و خود را به پسر صاحب باغ، تشبیه می‌نماید.

راحت می‌شود فهمید که چرا رهبران مذهبی و فریسیان از عیسی عصبانی شده بودند. آنان خیلی خوب می‌دانستند که عیسی درباره آنان، این مثل را ذکر کرده است! آنان فهمیدند که عیسی آنها را به باغبانان شریر و نابکار تشبیه فرموده است که خادمین خدا را آزار می‌دهند و چشم طمع به اموال صاحب باغ دارند و حتی پسر عزیز او را هم حرمت نمی‌دارند و او را می‌کشند! عیسی می‌فرمود که فریسیان و کاتبان، کلام انبیاء را ندیده می‌گیرند و قاتلان انبیاء و پسر حضرت اعلاء هستند! عیسی خداوند نه تنها این‌را به آنان فرمود، بلکه از کلام انبیاء هم نقل قول نموده و به ایشان فرمود که: «سنگی که معماران رد کردند، مهمترین سنگ بنا شده است»؟ هر که بر آن سنگ افتد، خرد خواهد شد، و هرگاه آن سنگ بر کسی افتد، او را در هم خواهد شکست.» به همین دلیل، خداوند مسیحا به رهبران مذهبی و فریسیان هشدار داد، نجات‌دهنده‌ای را که ایشان رد کردند و بی‌حرمت ساختند و کمر به قتل او بستند، در نهایت به دآوری عادلانه ایشان خواهد نشست!

دوستان عزیز، وقت برنامه ما به اتمام رسیده است. از شما برای همراهیتان ممنونیم. در برنامه آینده به مدد خدا به داستان شگفت‌انگیز عیسی و رهبران مذهبی یهود، خواهیم پرداخت.

خدا شما را برکت دهد تا کلام او را که درباره مسیحای موعود است، درک نمایید که می‌فرماید: «او در جهان بود، و جهان به واسطه او پدید آمد؛ اما جهان او را نشناخت.» (انجیل یوحنا 1: 10).

Lesson 79

Jesus Enters Jerusalem (Luke 18 – 20, etc)

تا برنامه بعدی، خدا یار و نگهدار شما باد. آمین.

Lesson 80

Hard and True Words (Matthew 22 - 25)

درس هشتادم «کلام دشوار و حقیقی» (انجیل متی 22 تا 25)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت» در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، دیدیم که عیسی با آگاهی کامل، وارد شهر اورشلیم می‌شود؛ شهری که جایگاه کاهنان و معلمین مذهبی یهود بود. همان کسانی که با هم شورا کرده بودند تا عیسی را بکشند! عیسی از هر آنچه که قرار بود برایش اتفاق افتد، باخبر بود؛ اما این آگاهی، او را از ورود به اورشلیم باز نداشت. او می‌دانست که به جهان آمده تا برای کفار گناهان بشر، جانش را فدا سازد. تنها چند روز باقی مانده بود تا کاهنان او را دستگیر کرده و بر صلیب بکشند.

دوستان عزیز شنونده، هر جا که هستید، از شما تقاضا داریم که با دقت به آنچه که خداوند عیسی به رهبران مذهبی یهود می‌گوید و آنان را برای ریاکاری و شرارت‌شان توبیخ می‌فرماید، گوش فرا دهید. سخنانی که در این برنامه به‌نقل از فرمایشات خداوند عیسی ذکر می‌شود، دشوار و حقیقی است. به‌قول معروف، حقیقت همیشه تلخ است! و برنامه این ساعت، پر از چنین گفته‌هایی است.

چنان‌که در درس گذشته دیدیم، پس از آنکه عیسی خداوند وارد اورشلیم گردید، هر روز به معبد می‌رفت و مردم را تعلیم می‌داد. و هر روز، رهبران مذهبی و ملایان یهود، در پی فرصتی بودند که عیسی را به‌خاطر سخنی گرفتار کرده و او را به همان جرم به مرگ بسپارند. اما آنها از مردم می‌ترسیدند، چون مردم با اشتیاق به فرمایشات عیسی گوش می‌سپردند و نمی‌خواستند که حتی یک کلمه را هم، از دست بدهند! در فصل بیستم انجیل لوقا، کلام خدا چنین می‌فرماید: «پس عیسی را زیر نظر گرفتند و جاسوسانی نزد او فرستادند که خود را صدیق جلوه می‌دادند. آنها در پی این بودند که از سخنان عیسی دستاویزی برای تسلیم او به قدرت و اقتدار والی بیابند. پس جاسوسان از او پرسیدند: «استاد، می‌دانیم که تو حقیقت را بیان می‌کنی و تعلیم می‌دهی، و از کسی جانبداری نمی‌کنی، بلکه راه خدا را به‌درستی می‌آموزانی. آیا پرداخت خراج به قیصر بر ما رواست یا نه؟» اما او به نیرنگ ایشان پی برد و گفت: «دیناری به من نشان دهید. نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟» پاسخ دادند: «از آن قیصر.» به آنها گفت: «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا!» بدین‌سان، نتوانستند در حضور مردم او را با گفته‌هایش به دام اندازند، و در شگفت از پاسخ او، خاموش ماندند.»

در فصل بیست‌ودوم انجیل متی، چنین می‌یابیم: «در همان روز، صدوقیان که منکر قیامتند، نزدش آمدند و سؤالی از او کرده، گفتند: «استاد، موسی به ما فرموده است که اگر مردی بی‌اولاد بمیرد، برادرش باید آن بیوه را به زنی بگیرد تا از او برای برادر خود نسلی باقی بگذارد. باری، در میان ما هفت برادر بودند. برادر نخستین زنی گرفت و مُرد و چون فرزندی نداشت، زن بیوه‌اش را برای برادر خود باقی گذاشت. همچنین دومین و سومین، تا هفتمین. سرانجام، زن نیز مرد. حال، در قیامت، آن زن همسر کدامیک از هفت برادر خواهد بود، زیرا همه او را به زنی گرفته بودند؟» عیسی پاسخ داد: «شما گمراه هستید، زیرا نه از کتب مقدس آگاهی و نه از قدرت خدا!»

در ادامه و در فصل بیستم انجیل لوقا هم می‌خوانیم: «عیسی پاسخ داد: «مردم این عصر زن می‌گیرند و شوهر می‌کنند. اما آنان که شایسته رسیدن به عصر آینده و قیامت مردگان محسوب شوند، نه زن خواهند گرفت و نه شوهر خواهند کرد، و نه دیگر خواهند مرد؛ زیرا مانند فرشتگان خواهند بود. آنان فرزندان خداوند، چرا که فرزندان قیامتند. حقیقت برخاستن مردگان را حتی موسی نیز در شرح ماجرای بوته سوزان آشکار می‌کند، آنجا که خداوند، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خوانده شده است. اما او نه خدای مردگان، بلکه خدای زندگان است؛ زیرا نزد او همه زنده‌اند.»

و باز در فصل بیست‌ودوم انجیل متی می‌خوانیم: «اما چون فریسیان شنیدند که عیسی چگونه با جواب خود دهان صدوقیان را بسته است، گرد هم آمدند. یکی از آنها که فقیه بود، با این قصد که عیسی را به دام اندازد،

از او پرسید: «ای استاد، بزرگترین حکم در شریعت کدام است؟» عیسی پاسخ داد: «"خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما." این نخستین و بزرگترین حکم است. دومین حکم نیز همچون حکم نخستین است: "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما." تمامی شریعت موسی و نوشته‌های پیامبران بر این دو حکم استوار است.» هنگامی که فریسیان گرد هم جمع بودند، عیسی از آنها پرسید: «نظر شما دربارهٔ مسیح چیست؟ او پسر کیست؟» پاسخ دادند: «پسر داوود.» عیسی گفت: «پس چگونه داوود به روح، او را خداوند می‌خواند؟ زیرا می‌گوید: "خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر پایت سازم." اگر داوود او را خداوند می‌خواند، چگونه او می‌تواند پسر داوود باشد؟» بدین‌سان، هیچ‌کس را یارای پاسخگویی او نبود و از آن پس دیگر کسی جرأت نکرد پرسشی از او بکند.»

در ادامه و در فصل بیست‌وسوم همین انجیل هم چنین ذکر شده است: «آنگاه عیسی خطاب به مردم و شاگردان خود چنین گفت: «علمای دین و فریسیان بر مسند موسی نشسته‌اند. پس آنچه به شما می‌گویند، نگاه دارید و به جا آورید؛ اما همچون آنان عمل نکنید! زیرا آنچه تعلیم می‌دهند، خود به جا نمی‌آورند. بارهای توانفرسا را می‌بندند و بر دوش مردم می‌گذارند، اما خود حاضر نیستند برای حرکت دادن آن حتی انگشتی تکان دهند. هر چه می‌کنند برای آن است که مردم آنها را ببینند: آیدان‌های خود را بزرگتر و دامن ردای خویش را بهتر می‌سازند. دوست دارند در ضیافتها بر صدر مجلس بنشینند و در کنیسه‌ها بهترین جای را داشته باشند، و مردم در کوچه و بازار آنها را سلام گویند و 'استاد' خطاب کنند. اما شما 'استاد' خوانده مشوید، زیرا تنها یک استاد دارید، و همهٔ شما برادرید. هیچ‌کس را نیز بر روی زمین 'پدر' مخوانید، زیرا تنها یک پدر دارید که در آسمان است. و نیز 'معلم' خوانده مشوید، زیرا فقط یک معلم دارید که مسیح است. آن که در میان شما از همه بزرگتر است، خدمتگزار شما خواهد بود. زیرا هر که خود را بزرگ سازد، پست خواهد شد و هر که خویشتن را فروتن سازد، سرافراز خواهد گردید. «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما در پادشاهی آسمان را به روی مردم می‌بندید؛ نه خود داخل می‌شوید و نه می‌گذارید کسانی که در راهند، داخل شوند. [«وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما از سویی خانهٔ بیوه‌زنان را غارت می‌کنید و از دیگر سو، برای تظاهر، دعای خود را طول می‌دهید. از همین رو، مکافاتتان بسی سخت‌تر خواهد بود. [«وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما دریا و خشکی را درمی‌نوریدید تا یک نفر را به دین خود بیاورید و وقتی چنین کردید، او را دو چندان بدتر از خود، فرزند جهنم می‌سازید. «وای بر شما ای راهنمایان کور که می‌گویید: "اگر کسی به معبد سوگند خورد باکی نیست، اما اگر به طلای معبد سوگند خورد، باید به سوگند خود وفا کند." ای نابخردان کور! کدام برتر است؟ طلا یا معبدی که طلا را تقدیس می‌کند؟ و نیز می‌گویید: "اگر کسی به مذبح سوگند خورد، باکی نیست، اما اگر به هدیه‌ای که بر آن گذاشته می‌شود سوگند خورد، باید به سوگند خود وفا کند." ای کوران! کدام برتر است؟ هدیه یا مذبحی که هدیه را تقدیس می‌کند؟ پس، کسی که به مذبح سوگند می‌خورد، همانا به مذبح و هرآنچه بر آن است سوگند خورده است. و هر که به معبد سوگند می‌خورد، به معبد و به آن که در آن ساکن است سوگند خورده است. و هر که به آسمان سوگند می‌خورد، به تخت خدا و به آن که بر آن نشسته است سوگند خورده است. «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما از نعناع و شویید و زیره دهیک می‌دهید، اما احکام مهمتر شریعت را که همانا عدالت و رحمت و امانت است، نادیده می‌گیرید. اینها را می‌بایست به جای می‌آوردید و آنها را نیز فراموش نمی‌کردید. ای راهنمایان کور! شما پشه را صافی می‌کنید، اما شتر را فرو می‌بلعید! «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، اما درون آن مملو از طمع و ناپرهیزی است. ای فریسی کور، نخست درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد. «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما همچون گورهایی هستید سفیدکاری شده که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما درون آنها پُر است از استخوانهای مردگان و انواع نجاسات! به همین‌سان، شما نیز خود را به مردم پارسا می‌نمایید، اما در باطن مملو از ریاکاری و شرارتید. «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما برای پیامبران مقبره می‌سازید و آرامگاه پارسایان را می‌آرایید و می‌گویید: "اگر در روزگار پدران خود بودیم، هرگز در کشتن پیامبران با ایشان شریک نمی‌شدیم." بدین‌سان، بر ضد خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان پیامبرانید. حال که چنین است، پس آنچه را پدرانتان آغاز کردند، شما به کمال رسانید! ای ماران! ای افعی‌زادگان! چگونه از

Lesson 80

Hard and True Words (Matthew 22 - 25)

مجازات جهنم خواهید گریخت؟ چرا که من انبیا و حکیمان و علما نزد شما می‌فرستم و شما برخی را خواهید کشت و بر صلیب خواهید کشید، و برخی را در کنیسه‌های خود تازیانه خواهید زد و شهر به شهر تعقیب خواهید کرد. پس، همه خون پارسایان که بر زمین ریخته شده است، از خون هابیل پارسا گرفته تا خون زکریا بن برخیا، که او را بین محرابگاه و مذبح کشتید، بر گردن شما خواهد بود. آمین، به شما می‌گویم، همه اینها دامنگیر این نسل خواهد شد. «ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای قاتل پیامبران و سنگسارکننده رسولانی که نزد تو فرستاده می‌شوند! چند بار خواستم همچون مرغی که جوجه‌هایش را زیر بالهای خویش جمع می‌کند، فرزندان تو را گرد آورم، اما نخواستی! اینک خانه شما به خودتان ویران وا گذاشته می‌شود.»

و در ادامه در فصل بیست و چهارم همین انجیل هم چنین آمده است: «هنگامی که عیسی معبد را ترک گفته، به راه خود می‌رفت، شاگردانش نزدش آمدند تا نظر او را به بناهای معبد جلب کنند. عیسی به آنان گفت: «همه اینها را می‌بینید؟ آمین، به شما می‌گویم، سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهد ریخت.» وقتی عیسی بر کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد او آمده، گفتند: «به ما بگو این وقایع کی روی خواهد داد و نشانه آمدن تو و پایان این عصر چیست؟» عیسی پاسخ داد: «به هوش باشید تا کسی گمراهتان نکند. زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت، "من مسیح هستم"، و بسیاری را گمراه خواهند کرد. همچنین درباره جنگها خواهید شنید و خبر جنگها به گوشتان خواهد رسید. اما مشوش مشوید، زیرا چنین وقایعی می‌باید رخ دهد، ولی هنوز پایان فرا نرسیده. نیز قومی بر قوم دیگر و حکومتی بر حکومت دیگر بر خواهند خاست. و قحطیها و زلزله‌ها در جایهای گوناگون خواهد آمد. اما همه اینها تنها آغاز درد زایمان است.» در آن زمان شما را تسلیم خواهند کرد تا آزار بسیار ببینید، و شما را خواهند کشت. همه قوما به‌خاطر نام من از شما نفرت خواهند داشت. در آن روزها بسیاری از ایمان خود بازگشته، به یکدیگر خیانت خواهند کرد و از یکدیگر متنفر خواهند شد. پیامبران دروغین زیادی برخاسته، بسیاری را گمراه خواهند کرد... «در آن زمان، اگر کسی به شما گوید، "ببینید، مسیح اینجا است!" یا "مسیح آنجاست!" باور نکنید. زیرا مسیحان کاذب و پیامبران دروغین برخاسته، آیات و معجزات عظیم به ظهور خواهند آورد تا اگر ممکن باشد، حتی برگزیدگان را گمراه کنند. ببینید، پیشاپیش به شما گفتم. بنابراین اگر به شما بگویند، "او در بیابان است"، به آنجا نروید؛ و اگر بگویند، "در اندرونی خانه است"، باور نکنید. زیرا همچنانکه صاعقه در شرق آسمان پدید می‌آید و نورش تا به غرب می‌رسد، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود. هر جا لاشه‌ای باشد، لاشخوران در آنجا گرد می‌آیند.» بلافاصله، پس از مصیبت آن روزها «خورشید تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد افشاند؛ ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت، و نیروهای آسمان به لرزه در خواهند آمد.» آنگاه نشانه پسر انسان در آسمان ظاهر خواهد شد و همه طوایف جهان بر سینه خود خواهند زد، و پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید. او فرشتگان خود را با نفیر بلند شیپور خواهد فرستاد و آنها برگزیدگان او را از چهار گوشه جهان، از یک کران آسمان تا به کران دیگر، گرد هم خواهند آورد.»

در فصل بیست و پنجم از همین انجیل چنین نوشته شده است: «هنگامی که پسر انسان با شکوه و جلال خود به همراه همه فرشتگان بیاید، بر تخت پرشکوه خود خواهد نشست و همه قوما در برابر او حاضر خواهند شد و او همچون شبانی که گوسفندها را از بزها جدا می‌کند، مردمان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد؛ گوسفندان را در سمت راست و بزها را در سمت چپ خود قرار خواهد داد. سپس به آنان که در سمت راست او هستند خواهد گفت: "بیایید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی‌ای را به میراث یابید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود..." آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: "ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است." پس آنان به مجازات جاودان داخل خواهند شد، اما پارسایان به حیات جاودان.»

دوستان عزیز، برنامه این ساعت ما به انتهای خود نزدیک می‌شود. در پیام این برنامه دیدیم که خداوند عیسی، رهبران مذهبی را به جهت ریاکاری و دل‌سختشان توبیخ و شتمانت می‌فرماید. و همچنین دیدیم که خداوند مسیحا، به شاگردانش درباره آمدن انبیاء دروغین و فریب مردم، هشدار می‌دهد. و در نهایت، اعلان می‌فرماید که روزی با جلال و شکوه خود به همراه فرشتگانش، برای داوری آنانی که مژده خدا، درباره مسیح را رد کرده‌اند، خواهد بازگشت.

Lesson 80

Hard and True Words (Matthew 22 - 25)

بلی دوستان خوب، در این برنامه، هم خبر خوش و هم کلمات تندی را شنیدیم. اما تمام این کلمات، حقیقی و راست و عالی هستند. عیسی فرمود که: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

دوستان عزیز شنونده، از همراهی شما با این برنامه بسیار ممنونیم. شما را دعوت می‌کنیم که به برنامه آینده ما هم بپیوندید که در آن از یکی از شاگردان عیسی، سخن خواهیم گفت؛ که به‌نزد کاهن اعظم می‌رود و عیسی را به‌دست آنانی که می‌خواستند او را بکشند، تسلیم می‌کند!

خدا شما را برکت دهد تا به آنچه که عیسی فرمود، توجه کنید. خداوند عیسی فرموده است: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

تا برنامه آینده، خدا همراه و پشتیبان شما باشد. آمین.

Lesson 81 The Last Supper (Matthew 26)

درس هشتادویکم

«شام آخر»

(انجیل متی 26)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، همان‌طور که بسیاری از شما عزیزان می‌دانید، ما در کلام خدا و انجیل مقدس، گشت‌وگذاری روحانی و لذت‌بخش داشته‌ایم. انجیل، خبر خوش خدا، برای انسان سرگشته است. عیسی قدوس از آسمان به جهان آمد تا کفاره گناهان فرزندان آدم باشد. نجات‌دهنده با سایر اشخاص، تفاوت دارد، زیرا او کلمه ازلی خدا بود که در لباس جسم انسانی در زمین، پدیدار گشت. عیسی در تولدش هم بی‌همتا بود، زیرا از يك دختر باکره و به واسطه روح القدس به دنیا آمد. او همچنین در سیرت هم، ممتاز و یگانه بود. زیرا با سرشتی پاک به جهان آمد و هرگز گناه نکرد. اعمالش هم شگفت‌انگیز بودند، زیرا کسی هرگز نتوانسته بود کارهایی مانند او انجام دهد. عیسی خداوند بر بیماری و مرگ و شیطان و دیوها هم قدرت مطلق داشت، او بر باد و امواج دریا و هم اقتدار داشت و همه خلقت از او فرمان می‌بردند. تعالیم او نیز منحصر به فرد بودند. حتی دشمنان او اعتراف می‌کردند که تاکنون هرگز کسی مانند وی سخن نگفته است! (انجیل یوحنا 7: 46).

بلی دوستان گرامی، عیسی مسیح، يك شخصیت بی‌همتا بود. اما این موضوع باعث نمی‌شد تا همگان او را به عنوان منجی آسمانی خود بپذیرند. بیشتر فرزندان آدم، نمی‌دانستند که عیسی واقعاً کیست. برخی او را يك پیامبر می‌دانستند، ولی نمی‌خواستند قبول کنند که خود خدا به دیدار آنان آمده است! کاهنان و فریسیان و رهبران مذهبی یهود نه تنها در شناخت عیسی کوتاهی کردند، بلکه باهم مشورت کردند که عیسی را به قتل برسانند! در درس قبلی مشاهده کردیم که چگونه خداوند عیسی رهبران و معلمین مذهبی یهود را به سبب سخت‌دلی و ریاکاری و شرارت ایشان، توبیخ و نکوهش می‌فرماید. اما کلام عیسی، باعث توبه آنان نشد. درحقیقت، آن رهبران به ظاهر مذهبی یهود، تنها يك فکر داشتند و آن هم قتل عیسی بود!

خداوند عیسی، می‌دانست که باید به اورشلیم برود و در آنجا بر صلیب بمیرد و این کار باید از جانب رهبران مذهبی یهود انجام می‌گرفت. به همین دلیل، خداوند مسیحا به شاگردانش اطلاع داده بود که کاهنان و فریسیان، او را به مرگ محکوم خواهند کرد. آن‌ها او را به رومی‌ها تسلیم می‌کردند و آنان هم او را استهزاء می‌کردند و آب دهان بر او می‌انداختند و او را می‌زدند و شکنجه می‌کردند و در نهایت هم او را بر صلیب می‌خکوب کردند. اما پس از سه روز، او از مردگان قیام فرمود! بنابراین عیسی، مرگ و رستاخیز خود را پیش‌گویی کرده بود. او نه تنها چگونگی مرگش، بلکه مکان قتلش و حتی زمان مرگش را هم پیش‌گویی نموده بود، که آن قسمت از کلام، در برنامه این ساعت قرائت خواهد شد. حال بیایید باهم و بااحترام، آیاتی از فصل بیست و ششم انجیل متی را مطالعه کنیم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «چون عیسی همه این سخنان را به پایان رسانید، به شاگردان خود گفت: «می‌دانید که دو روز دیگر، عید پسخ فرا می‌رسد و پسر انسان را تسلیم خواهند کرد تا بر صلیب شود.»

دوستان عزیز، توجه کردید که عیسی خداوند درباره مرگش به دست انسان‌ها، در روز عید پسخ، جزئیاتی را به شاگردانش فرمود؟ این موضوع، بسیار مهم است. در مطالعه تورات آموختیم که معنای عید پسخ چیست. روز پسخ، در اولین ماه از تقویم یهودی که تقریباً برابر با ماه فروردین یا اوائل اردیبهشت تقویم پارسی است، قرار می‌گیرد. هر سال، یهودیان به یاد می‌آوردند که در زمان موسی، خدا برای آزادی پدرانشان از اسارت و بندگی فرعون، چه معجزات بزرگی انجام داده بود. خدا برای انجام برنامه عظیمش برای داوری و مجازات مصریان، تمام نخست‌زاده‌های ذکور آنان را از بین برد. اما خدا برای رهایی قوم اسرائیل از این بلای عظیم، راهی مهیا فرمود و آن راه این بود که هر خانواده اسرائیلی، يك بره بی‌عیب را قربانی کرده و خون آن را بر چهارچوب درب خانه‌هایشان بپاشند. و خدا وعده داد که هرگاه آن خون را ببیند، از کشتن آنان صرف‌نظر خواهد فرمود. (کتاب خروج 12: 13). قوم اسرائیل هرآنچه خدا فرموده بود، انجام دادند و در نتیجه خدا همه نخست‌زاده‌های آنان را از مرگ نجات داد. خدا ایشان را به خاطر خون آن بره از مرگ رهایی داد.

Lesson 81

The Last Supper (Matthew 26)

برای هزاروپانصد سال، قوم اسرائیل به یادبود این کار عظیم خدا در روز عید پسخ، برّهای را قربانی می‌کنند. اما خدا نمی‌خواهد که آنان صرفاً به عقب بنگرند و بهیاد بیاورند که در گذشته چه اتفاقی برایشان رخ داده است. با استفاده از قربانی‌های برّها، خدا از آنان می‌خواست تا رو به جلو داشته باشند و منتظر روزی باشند که برّ بی‌عیب خدا، روی صلیب برای آنان قربانی شود. خونی که مسیحا نثار فرمود، قادر است تا تمام گناهان را ببخشد و اثر مجازات آن را برای انسان توبه‌کار، خنثی سازد. مرگ منجی بر صلیب، قربانی کامل و نهایی بود که شریعت عادلانه خدا نیازمند آن بود. خدا در حکمت خود طرح فرموده بود تا منجی جاننش را در روز عید پسخ فدا سازد و خونس را بریزد تا کار نمادین قربانی گوسفند، در او به تحقق و کمال برسد. به‌همین دلیل خداوند عیسی، برنامه خدا را اجرا فرمود تا نجات برای فرزندان گناهکار آدم مهیا گردد. حال اجازه دهید تا از انجیل مقدس، آیاتی را خدمتتان قرائت کنم. ابتدا از فصل بیست‌وششم انجیل متی، چند آیه می‌خوانم. به کلام محترم خدا گوش فرا دهید: «چون عیسی همه این سخنان را به پایان رسانید، به شاگردان خود گفت: «می‌دانید که دو روز دیگر، عید پسخ فرا می‌رسد و پسر انسان را تسلیم خواهند کرد تا بر صلیب شود.» پس سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ کاهن اعظم که قیافا نام داشت، گرد آمدند و شور کردند که چگونه با حيله، عیسی را دستگیر کنند و به قتل رسانند. ولی می‌گفتند: «نه در ایام عید، مبدا مردم شورش کنند.» ... آنگاه یهودای اسخریوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت و گفت: «به من چه خواهید داد اگر عیسی را به شما تسلیم کنم؟» پس آنان سی سکه نقره به وی پرداخت کردند. از آن هنگام، یهودا در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند.»

در فصل چهاردهم انجیل مرقس هم چنین آمده است: «در نخستین روز عید فطیر که برّ پسخ را قربانی می‌کنند، شاگردان عیسی از او پرسیدند: «کجا می‌خواهی برویم و برای تدارک ببینیم تا شام پسخ را بخوری؟» او دو تن از شاگردان خود را فرستاد و به آنها گفت: «به شهر بروید؛ در آنجا مردی با کوزه‌ای آب به شما برمی‌خورد. از پی او بروید. هر جا که وارد شد، به صاحب آن خانه بگویید، «استاد می‌گوید، میهمانخانه من کجاست تا شام پسخ را با شاگردانم بخورم؟» و او بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش و آماده به شما نشان خواهد داد. در آنجا برای ما تدارک ببینید.»

و نیز در فصل بیست‌ودوم انجیل لوقا هم چنین آمده است: «ساعت مقرر فرا رسید و عیسی با رسولان خود بر سفره نشست. آنگاه به ایشان گفت: «اشتیاق بسیار داشتم پیش از رنج کشیدنم، این پسخ را با شما بخورم. زیرا به شما می‌گویم که دیگر از آن نخواهم خورد تا آن هنگام که در پادشاهی خدا تحقق یابد.» و در ادامه داستان، در فصل چهاردهم انجیل مرقس چنین ذکر شده است: «هنگامی که بر سفره نشسته، غذا می‌خوردند، عیسی گفت: «آمین، به شما می‌گویم که یکی از شما که با من غذا می‌خورد مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.» آنها غمگین شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: «من که آن کس نیستم؟» عیسی گفت: «یکی از شما دوازده تن است، همان که نان خود را با من در کاسه فرو می‌برد. پسر انسان همان‌گونه که درباره او نوشته شده، خواهد رفت، اما وای بر آن کس که پسر انسان را تسلیم دشمن می‌کند. بهتر آن می‌بود که هرگز زاده نمی‌شد.»

و باز در فصل بیست‌وششم انجیل متی چنین گفته شده است: «آنگاه یهودا، تسلیم‌کننده وی، در پاسخ گفت: «استاد، آیا من آنم؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود گفتی!» و در فصل سیزدهم انجیل یوحنا هم چنین آمده است: «پس از گرفتن لقمه، یهودا بی‌درنگ بیرون رفت. و شب بود.»

و در نهایت در فصل چهاردهم از انجیل مرقس هم این چنین می‌خوانیم: «هنوز مشغول خوردن بودند که عیسی نان را برگرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید، این است بدن من.» سپس جام را برگرفت و پس از شکرگزاری، به آنها داد و همه از آن نوشیدند. و بدیشان گفت: «این است خون من برای عهد [جدید] که به خاطر بسیاری ریخته می‌شود.»

این، آن کلامی است که درباره آخرین شام عیسی، که پیش از مصلوب شدنش با شاگردانش صرف نمود. عیسی بر حواریونش آشکار ساخت که یکی از آنان به او خیانت می‌کند و او یهودای اسخریوطی بود. از نظر انسان‌ها، یهودا يك شاگرد وفادار بود، اما عیسی خداوند که عارف‌القلوب است، می‌دانست که یهودا فقط به فکر پول و

Lesson 81

The Last Supper (Matthew 26)

امور دنیوی است. برای همین بود که یهودای اسخریوطی نزد قیافا و دیگر کاهنان رفت تا به آنان پیشنهاد دهد که عیسی را درقبال مقداری پول، به آنان تسلیم کند. و فریسیان و رهبران مذهبی یهود، به او وعده سی پاره نقره را دادند و این درست همان چیزی بود که صدها سال پیش درباره اش پیش گویی شده بود. کلام خدا در کتاب زکریاء 11: 12 و 13، چنین می فرماید: «سپس به آنها گفتم: «اگر صلاح می دانید مزد مرا بدهید، وگرنه ندهید.» پس به جهت مزد من، سی سکه نقره وزن کردند. آنگاه خداوند درباره این قیمت گران که بر من نهادند، به من گفت: «آن را نزد کوزه گر بیفکن!» پس آن سی پاره نقره را برگرفتم و آن را در خانه خداوند، نزد کوزه گر افکندم.» اما مهم ترین چیز در آنچه که تاکنون خواندیم، چیزی است که عیسی خداوند در هنگام تقسیم کردن نان و عصاره انگور با شاگردانش به آنان فرمود. اجازه دهید تا آیات مربوطه را از فصل چهاردهم انجیل مرقس، خدمتان قرائت کنم. کلام خدا در این قسمت چنین می فرماید: «هنوز مشغول خوردن بودند که عیسی نان را برگرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید، این است بدن من.» سپس جام را برگرفت و پس از شکرگزاری، به آنها داد و همه از آن نوشیدند. و بدیشان گفت: «این است خون من برای عهد [جدید] که به خاطر بسیاری ریخته می شود.» از این طریق، می بینیم که عیسی خداوند دو چیز را به عنوان نماد خون و مرگ خود، برای پیروانش به یادگار گذاشت و به شاگردانش دستور داد، تا با به جا آوردن این مراسم مقدس، زجر و مرگ اربابشان را به یاد آورند و به آن ادای احترام نمایند. نان، اشاره به بدن مسیح است که پاره شد تا از آن، زخم های انسان های گناهکاری که رو به سوی او می آورند، شفا یابد. و عصاره انگور هم نمایان گر خون پاک او است که برای پاک شدن گناهان فرزندان آدم ریخته شد. به همین دلیل، نمادهای نان و عصاره انگور، نشانه این است که عیسی به دنیا آمد تا جان پاک و عزیزش را به عنوان قربانی کامل و بی عیب برای کفاره و آمرزش گناهان بشر بدهد. می دانیم که انسان ها برای زنده ماندن به آب و غذا احتیاج دارند و به همین ترتیب همه انسان ها هم برای نجات یافتن و دسترسی به حیات جاودانی در حضور خدا، به پذیرفتن عیسی در مقام منجی نیاز دارند، و راه دیگری وجود ندارد. عیسی مسیح، تنها شخصی است که می تواند زندگی ابدی در حضور خدا را به انسان هدیه دهد.

دوستان عزیز شنونده، اگر شما چیزی از برنامه این ساعت می خواهید بیاموزید، خوب است که آن نکته این باشد که عیسی مسیح به این دنیا آمد تا گران باری گناه شما و من را بر خود برگرد. این پیام انجیل مقدس خدا است. این همان مفهوم قربانی اسحاق توسط ابراهیم است. نجات، تنها از راه قربانی کامل به دست می آید. خدا تنها از طریق قربانی پاک و بی عیب، یعنی عیسی مسیح، شما را می آمرزد و هیچ راه دیگری وجود ندارد. عزیزان، اجازه ندهید تا کسی شما را فریب دهد. راه نجات، فقط در ایمان به عیسی مسیح مهیا شده است. هزاران سال خدا قربانی حیوانات را وضع فرموده بود تا ذهن بشر آماده ورود و ظهور برة بی عیب او یعنی عیسی مسیح شود که گناه جهان را برمی دارد. این عهد عتیق بود که خدا وعده فرموده بود و در عهد جدید، خدا وعده اش را به انجام رسانید. عیسی، آن برة قربانی پسح برای نجات انسان است و هرکس که به او ایمان آورد، بی تردید نجات خواهد یافت. در رساله دوم پولس به قرنتیان 5: 21، چنین گفته شده است: «او کسی را که گناه را شناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسای خدا شویم.» خون عیسی، بسیار گران بها است. بیایید در پایان برنامه به آیاتی گوش دهیم که درباره اثر پاک کنندگی خون مقدس عیسی نوشته شده است. کلام خدا در رساله اول پطرس 1: 18 تا 21، چنین می فرماید: «زیرا می دانید از شیوة زندگی باطلی که از پدرانمان به ارث برده بودید، بازخرید شده اید، نه به چیزهای فانی چون سیم و زر، بلکه به خون گرانبهای مسیح، آن برة بی عیب و بی نقص. او پیش از آفرینش جهان انتخاب شد، اما در این زمانهای آخر برای شما ظهور کرد. شما به واسطه او به خدا ایمان آورده اید، به خدایی که او را از مردگان برخیزانید و جلال بخشید، بدان سان که ایمان و امیدتان بر خداست.»

امیدواریم که شما به کلامی که در این برنامه خوانده شد، توجه عمیق نمایید و امیدواریم که خدا به شما بصیرت عطا فرماید تا این حقایق عظیم را درک نمایید. در برنامه آینده قصد داریم که مطالعه واقعه شام آخر خداوند را به اتمام برسانیم و ببینیم که چگونه رهبران مذهبی یهود، عیسی خداوند را دستگیر می کنند تا او را به قتل برسانند.

Lesson 81

The Last Supper (Matthew 26)

خدا شما را برکت عطا فرماید تا معنا و برکت عظیم فرمایش خدا را بفهمید که فرمود: «خون پسر او عیسی مسیح، ما را از هر گناه پاک می‌سازد.»
تا برنامه بعدی، خداوند زنده یاور و نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 82

Jesus Is Arrested (John 14; Matthew 26)

درس هشتاد و دوم

«دستگیری عیسی»

(انجیل یوحنا 14 و انجیل متی 26)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، شام آخر خداوند عیسی را با شاگردانش و پیش از مرگش، مورد بررسی و مطالعه اجمالی قرار دادیم. مشاهده کردیم که عیسی به شاگردانش هشدار داد که یکی از ایشان به او خیانت می‌کند و او را به دشمنانش می‌سپارد. همچنین دیدیم که نان و عصاره انگور را با شاگردانش تقسیم می‌کند و به آنها یادآور می‌شود که اینها نمادهایی از بدن و خون او هستند که برای آمرزش گناهان بشر، نثار می‌شوند. به این ترتیب، عیسی با این کار یکبار دیگر به شاگردانش می‌گوید که هدف از آمدن او به دنیا، این بوده است که برای آمرزش گناهان انسان بمیرد.

در این برنامه قصد داریم تا باز هم به مطالعه انجیل ادامه دهیم و درباره سخنان بسیار برجسته‌ای که عیسی خداوند، در شب دستگیری خود فرمود، مطالبی بیاموزیم. می‌خواهیم از فصل چهاردهم انجیل یوحنا، کلام خدا را بخوانیم. خداوند عیسی می‌دانست که زمان مرگ او فرا رسیده است. او به شاگردانش چنین فرمود: «دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل بسیار است، و گرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم. و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید. جایی که من می‌روم راهش را می‌دانید.»
توما به او گفت: «ما حتی نمی‌دانیم به کجا می‌روی، پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید. اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید؛ اما پس از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.» فیلیپس به او گفت: «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است.» عیسی به او گفت: «فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی "پدر را به ما بنما"؟ آیا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می‌گویم از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می‌رساند. این سخن مرا باور کنید که من در پدرم و پدر در من است؛ و گرنه به سبب آن کارها این را باور کنید.»
«اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت. و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود.» شما را بی‌کس نمی‌گذارم؛ نزد شما می‌آیم. پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید، اما شما خواهید دید، و چون من زنده‌ام، شما نیز خواهید زیست. در آن روز، خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.» یهودا، نه آسخریوطی، از او پرسید: «سرور من، چگونه است که می‌خواهی خود را بر ما ظاهر کنی، اما نه بر این جهان؟» عیسی پاسخ داد: «اگر کسی مرا دوست بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید. آن که مرا دوست نمی‌دارد، کلام مرا نگاه نخواهد داشت؛ و این کلام که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است.» این چیزها را زمانی به شما گفتم که هنوز با شما هستم. اما آن مدافع، یعنی روح القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هرآنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد. برای شما آرامش به جا می‌گذارم؛ آرامش خود را به شما می‌دهم. آنچه من به شما می‌دهم، نه چنان است که جهان به شما می‌دهد. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.»

Lesson 82

Jesus Is Arrested (John 14; Matthew 26)

عیسی با این کلمات زیبا، شاگردانش را تسلی بخشید و دل و ذهن آنان را برای آنچه که باید اتفاق می افتاد، آماده نمود. آیا توجه کردید که خداوند عیسی درباره تسلی دهنده چه فرمود؟ بسیار مهم و حیاتی است که معنای این فرمایش عیسی خداوند را به درستی درک کنید، زیرا بسیاری به دروغ و با نقل قول اشتباه و دستکاری این حقیقت، می خواهند ذهن انسان ها را فریب داده و از حقیقت دور کنند! آنان می گویند که منظور عیسی از تسلی دهنده، یک پیامبر دیگر بود که باید بعد از او بیاید! اما اگر به سخنان خداوند عیسی توجه کنید، می بینید که او درباره روح خدا سخن می گوید و هرگز درباره پیامبر دیگری سخن به میان نیست! عیسی می فرمود که این روح نادیدنی خدا است که همیشه با ایمان داران مسیحی است و در وجود ایشان می ماند و آنها را به جمیع راستی ها هدایت خواهد فرمود و به سادگی می توان به این نتیجه رسید که این کلمات درباره انسان، صدق نمی کند! اما شاید بپرسید که این تسلی دهنده کیست؟ خداوند ما عیسی مسیح، به روشنی در این باره تعلیم داد. دوباره به آنچه که مسیحا درباره روح القدس می فرماید، به دقت گوش فرا دهید: «و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می بیند و نه می شناسد؛ اما شما او را می شناسید، چرا که نزد شما مسکن می گیرند و در شما خواهد بود...» اما آن مدافع، یعنی روح القدس، که پدر او را به نام من می فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هر آنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد.» دوباره می پرسیم که این تسلی دهنده کیست که عیسی، فرستادن او را به شاگردانش وعده داد؟ او روح القدس است که از جانب خدا می آید و در عیسی بود. او روح خدا و عیسی است. خدا روحش را به دل های مؤمنان به عیسی، می فرستد، تا همیشه با ایشان و در ایشان و بر ایشان بماند و کلام خداوند عیسی را در زندگی آنان به یادشان آورد. به یاری خدا، در چند درس آینده، خواهیم دید که این مهم، چگونه اتفاق می افتد و روح خدا بر شاگردان عیسی نازل می گردد. در برنامه آینده درباره تسلی دهنده، بیشتر خواهیم آموخت. یاد خواهیم گرفت که چه طور روح القدس، یک فرد خودمحور را به فردی خدامحور و فروتن تبدیل می نماید. اما حال اجازه دهید تا دوباره به مطلب موردنظر برنامه امروز بازگردیم و ببینیم که در آن شبی که خداوند، آخرین شام را با شاگردانش خورد، چه حوادثی رخ دادند. کلام خدا را از فصل بیست و ششم انجیل متی، خدمتتان قرائت می کنم، با احترام به آن گوش فرا دهید: «آنگاه پس از خواندن سرودی، به سمت کوه زیتون به راه افتادند. آنگاه عیسی به آنان گفت: «امشب همه شما به سبب من خواهید لغزید. زیرا نوشته شده، «شبان را خواهم زد و گوسفندان گله پراکنده خواهند شد.» اما پس از آنکه زنده شدم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» پطرس در پاسخ گفت: «حتی اگر همه به سبب تو بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.» عیسی به وی گفت: «آمین، به تو می گویم که همین امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» اما پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد.» سایر شاگردان نیز چنین گفتند. آنگاه عیسی با شاگردان خود به مکانی به نام جتسیمانی رفت و به ایشان گفت: «در اینجا بنشینید تا من به آنجا رفته، دعا کنم.» سپس پطرس و دو پسر زبدي را با خود برد و اندوهگین و مضطرب شده، بدیشان گفت: «از فرط اندوه، به حال مرگ افتاده ام. در اینجا بمانید و با من بیدار باشید.» سپس قدری پیش رفته به روی بر خاک افتاد و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو.»

اجازه دهید تا کمی در همین جا درنگ کنیم. منظور عیسی از آن پیاله رنج که باید می نوشید، چه بود؟ چرا عیسی بی نهایت غمگین شد؟ عیسی بسیار ناراحت بود، زیرا می دانست وقت مردن او فرا رسیده و باید آن پیاله رنج را بنوشد، پیاله ای که مملو از درد و رنج گناهان ما فرزندان آدم بود. ساعتی که انبیاء خدا، درباره رنج و مرگ پسر خدا پیش گویی کرده بودند، فرا رسیده بود! آدمیان می خواستند او را شکنجه کرده و بر صلیب میخکوبش سازند! اما تلخ ترین چیز برای عیسی این بود که پدرش که او را دوست می داشت و در آسمان بود، می خواست مجازات گناهان انسان ها را بر دوش او بگذارد و مجازات آن را بر وی بنهد! به همین علت بود که عیسی با درد و زاری از پدر تقاضا می کند تا اگر اراده او است، آن بار سنگین از دوش او برداشته شود و پدر او را کمک کند تا بتواند راه را تا به آخر ببیماید. سپس کلام خدا در فصل بیست و ششم انجیل متی چنین می فرماید: «آنگاه نزد شاگردان خود بازگشت و آنها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: «آیا نمی توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است، اما جسم ناتوان.» پس بار دیگر رفت و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن نیست این جام نیاشامیده از من بگذرد، پس آنچه اراده توست انجام شود.» چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت، زیرا چشمانشان سنگین شده بود. پس یک بار دیگر ایشان را به

Jesus Is Arrested (John 14; Matthew 26)

حال خود گذاشت و رفت و برای سومین بار همان دعا را تکرار کرد. سپس نزد شاگردان آمد و بدیشان گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ اکنون ساعت مقرر نزدیک شده است و پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم می‌شود. برخیزید، برویم. اینک تسلیم‌کننده من از راه می‌رسد.» عیسی هنوز سخن می‌گفت که یهو، یکی از آن دوازده تن، همراه با گروه بزرگی مسلح به چماق و شمشیر، از سوی سران کاهنان و مشایخ قوم، از راه رسیدند. تسلیم‌کننده او به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «آن کس را که ببوسم، همان است؛ او را بگیرید.» پس بی‌درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «سلام، استاد!» و او را بوسید. عیسی به وی گفت: «ای رفیق، کار خود را انجام بده.» آنگاه آن افراد پیش آمده، بر سر عیسی ریختند و او را گرفتار کردند. در این هنگام، یکی از همراهان عیسی دست به شمشیر برده، آن را برکشید و ضربه‌ای به خدمتکار کاهن اعظم زد و گوشش را برید. اما عیسی به او فرمود: «شمشیر خود در نیام کن؛ زیرا هر که شمشیر کشد، به شمشیر نیز کشته شود. آیا گمان می‌کنی نمی‌توانم هم‌اکنون از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته به یاری‌ام فرستد؟ اما در آن صورت پیشگوییهای کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این وقایع باید رخ دهد؟» در آن وقت، خطاب به آن جماعت گفت: «مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به گرفتن آمده‌اید؟ من هر روز در معبد می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. اما این همه رخ داد تا پیشگوییهای پیامبران تحقق یابد.» آنگاه همه شاگردان ترکش کرده، گریختند. آنها که عیسی را گرفتار کرده بودند، او را نزد قیافا، کاهن اعظم بردند. در آنجا علمای دین و مشایخ جمع بودند.

در این آیات می‌بینیم که خداوند عیسی، خود را به افرادی که قصد کشتنش را داشتند، تسلیم فرمود. شاید برخی بپرسند که چرا عیسی اجازه داد دشمنانش او را بگیرند؟ کسی که طوفان را آرام نمود، دیوها را بیرون کرد، بیماران را شفا بخشید و مردگان را زنده ساخت و گناهان را آمرزید، آیا نمی‌توانست خود را از دشمنانش برهاند؟! خود عیسی فرمود که چرا این کار را نکرد؛ هنگامی که یکی از شاگردانش خواست که با استفاده از خشونت، از عیسی دفاع کند، خداوند به او چنین فرمود: «شمشیر خود در نیام کن؛ زیرا هر که شمشیر کشد، به شمشیر نیز کشته شود. آیا گمان می‌کنی نمی‌توانم هم‌اکنون از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته به یاری‌ام فرستد؟ اما در آن صورت پیشگوییهای کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این وقایع باید رخ دهد؟» خداوند عیسی خواست که پیشگویی کلام خدا درباره او تحقق یابد. زیرا خدا اراده فرموده بود که مسیحا بایستی رنج بکشد و خورش را بریزد تا گناهان انسان برداشته شود. منجی عادل بایستی می‌مرد تا ما را پارسا گرداند تا بتوانیم به‌درگاه خدا برویم. عیسی همان بزرگ بی‌عیب خدا بود که کلام و وعده خدا را کاملاً به‌انجام رسانید. او آمد تا من و شما را از اسارت و لعنت گناه و شیطان، آزاد نماید. برای همین بود که عیسی، مطیع اراده خدا شد و خود را به‌دست دشمنانش تسلیم نمود. عیسی زندگیش را فدا ساخت تا ما حیات بیابیم! جلال و سپاس بر خدا که چنین نجات‌دهنده‌ای را برای انسان به‌جهان فرستاد!

دوستان عزیز شنونده، بایستی در همین‌جا برنامه خود را به پایان رسانیم. امیدواریم که شما در برنامه بعدی ما هم حضور داشته باشید تا کلام خدا را مطالعه کرده و ببینیم که چگونه رهبران مذهبی و فریسیان و کاهنان اعظم و مردم اورشلیم، باهم متفق شدند تا عیسی را مورد قضاوت و محاکمه قرار داده و او را متهم کنند و به قتل بپارند. این هم تحقق وعده الهی برای نجات بشر از قید گناه بود که عیسی آن را برآورده ساخت.

خدا شما را برکت دهد تا به‌یاد آورید که عیسی مسیح به شاگردانش فرمود: «پدر، مرا از این رو دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازستانم. هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.»

از شما سپاس‌گزاریم که با ما همراه بودید. دعوتتان می‌کنیم که برنامه‌های آینده ما را نیز گوش دهید تا کلام خدا برایتان مکشوف گردد. شما را تا برنامه آینده به‌دستان مهربان خدای بزرگ می‌سپاریم. خدای حقیقی نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 83

Jesus Is Condemned (Matthew 26, 27; John 18, 19)

درس هشتادوسوم

«محکومیت عیسی»

(انجیل متی 26 و 27 و انجیل یوحنا 18 و 19)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، و در سیر و سیاحت در کلام مقدس خدا، دیدیم که انبیاء درباره برنامه خدا برای رستگاری بشر از گناهانش، پیش‌گویی‌هایی کرده‌اند. شاید پرسید که این برنامه رستگاری چیست؟ برنامه خدا، مرگ مسیحا بر صلیب بود. انبیاء، شهادت داده بودند که مسیحای عادل، می‌باید بمیرد و خون پاکش را برای ناعادلان بریزد و مجازات گناهان ما را بر خودش حمل نماید و عدالت خود را به حساب ما منظور نماید و ما را پارسا بشمارد. در بررسی تاریخی کلام خدا، به مهم‌ترین قسمت آن نزدیک شده‌ایم که این قسمت، موضوع مرگ و رستخیز پیروزمندانه عیسی خداوند، برای رهایی انسان‌ها است. بهیاری خدا، در برنامه و درس این ساعت، می‌خواهیم ببینیم که چگونه عیسی خداوند، جانش را برای نجات انسان‌ها فدا نمود.

در برنامه قبلی، مشاهده کردیم که چه‌طور کاهنان اعظم و معلمین مذهبی یهود، با کمک يك خائن، توانستند عیسی را دستگیر کنند. چرا عیسی خداوند که پر از قوت خدا بود، به دشمنانش اجازه چنین کاری را داد؟! او این‌کار را انجام داد تا اراده و خواست خدا را که انبیایش آن را پیش‌گویی کرده بودند، به‌جا آورده باشد. برنامه خدا این بود که مسیحای عادل برای گناهان انسان بر صلیب بمیرد و در روز سوم از قبر و دنیای مردگان، با پیروزی برخیزد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه زندگی جاوید بیابد! عیسی همانند برّه بی‌عیب خدا بود که قربانی گناهان انسان‌ها شد. (کتاب اشعیاء نبی 53: 7). حال بیابید تا به مطالعه کلام زنده خدا بپردازیم تا ببینیم که در آن شب پس از آنکه رهبران مذهبی یهود، عیسی را دستگیر کردند، چه اتفاقاتی افتاد. کلام خدا در فصل چهاردهم انجیل مرقس، چنین می‌فرماید: «عیسی را نزد کاهن اعظم بردند. در آنجا همه سران کاهنان و مشایخ و علمای دین گرد آمده بودند. پطرس نیز دورادور از پی عیسی رفت تا به حیاط خانه کاهن اعظم رسید. پس در آنجا، کنار آتش، با نگهبانان نشست تا خود را گرم کند. سران کاهنان و تمامی اهل شورا در پی یافتن شهادتهایی علیه عیسی بودند تا او را بکشند، ولی هیچ نیافتند. زیرا هر چند بسیاری شهادتهای دروغ علیه عیسی دادند، اما شهادتهای ایشان با هم وفق نداشت. آنگاه عده‌ای پیش آمدند و به دروغ علیه او شهادت داده، گفتند: «ما خود شنیدیم که می‌گفت، "این معبد را که ساخته دست بشر است خراب خواهد کرد و ظرف سه روز، معبدی دیگر خواهم ساخت که ساخته دست بشر نباشد."» اما شهادتهای آنها نیز ناموافق بود. آنگاه کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از عیسی پرسید: «هیچ پاسخ نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟» اما عیسی همچنان خاموش ماند و پاسخی نداد. دیگر بار کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» عیسی بدو گفت: «هستم، و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، با ابرهای آسمان می‌آید.» آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه نیاز به شاهد است؟ کفرش را شنیدید. حکمتان چیست؟» آنها همگی فتوا دادند که سزایش مرگ است. آنگاه بعضی شروع کردند به آب دهان بر او انداختن؛ آنها چشمانش را بستند و در حالی که او را می‌زدند، می‌گفتند: «نبوت کن!» نگهبانان نیز او را گرفتند و زدند. هنگامی که پطرس هنوز پایین، در حیاط بود، یکی از خادمه‌های کاهن اعظم نیز به آنجا آمد و او را دید که کنار آتش خود را گرم می‌کرد. آن زن با دقت بر وی نگریست و گفت: «تو نیز با عیسای ناصری بودی.» اما پطرس انکار کرد و گفت: «نمی‌دانم و در نمی‌یابم چه می‌گویی!» این را گفت و به سرسرای خانه رفت. در همین هنگام خروس بانگ زد. دیگر بار، چشم آن کنیز به او افتاد و به کسانی که آنجا ایستاده بودند، گفت: «این مرد یکی از آنهاست.» اما پطرس باز انکار کرد. کمی بعد، کسانی که آنجا ایستاده بودند، بار دیگر به پطرس گفتند: «بی‌گمان تو نیز یکی از آنهایی، زیرا جلیلی هستی.» اما پطرس لعن‌کردن آغاز کرد و قسم خورده، گفت: «این مرد را که می‌گویید، نمی‌شناسم!» در همان دم، خروس بار دوم بانگ زد. آنگاه پطرس

Lesson 83

Jesus Is Condemned (Matthew 26, 27; John 18, 19)

سخنان عیسی را به یاد آورد که به او گفته بود: «پیش از آنکه خروس دو بار بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد». پس دلش ریش شد و بگریست.»

در فصل بیست و هفتم از انجیل متی هم، چنین ذکر شده است: «صبح زود، همه سران کاهنان و مشایخ گرد آمده، با هم شور کردند که عیسی را بکشند. پس او را دست بسته بردند و به پیلاتس والی تحویل دادند. چون یهودا، تسلیم کننده او، دید که عیسی را محکوم کرده اند، از کرده خود پشیمان شد و سی سکه نقره را به سران کاهنان و مشایخ بازگردانید و گفت: «گناه کردم و باعث ریختن خون بی گناهی شدم.» اما آنان پاسخ دادند: «ما را چه؟ خود دانی!» آنگاه یهودا سکه ها را در معبد بر زمین ریخت و بیرون رفته، خود را حلق آویز کرد.»

و در فصل هجدهم از انجیل یوحنا هم، چنین آمده است: «عیسی را از نزد قیافا به کاخ فرماندار بردند. سحرگاه بود. آنان خود وارد کاخ نشدند تا نجس نشوند و بتوانند پسخ را بخورند. پس پیلاتس نزد ایشان بیرون آمد و پرسید: «این مرد را به چه جرمی متهم می کنید؟» جواب داده، گفتند: «اگر مجرم نبود، به تو تسلیمش نمی کردیم.» پیلاتس به ایشان گفت: «شما خود او را ببرید و بنا بر شریعت خویش محاکمه کنید.» یهودیان گفتند: «ما اجازه اعدام کسی را نداریم.» بدین سان گفته عیسی در مورد چگونگی مرگی که در انتظارش بود، به حقیقت می پیوست. پس پیلاتس به کاخ بازگشت و عیسی را فرا خوانده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودی؟» عیسی پاسخ داد: «آیا این را تو خود می گویی، یا دیگران درباره من به تو گفته اند؟» پیلاتس پاسخ داد: «مگر من یهودی ام؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را به من تسلیم کرده اند؛ چه کرده ای؟» عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما پادشاهی من از این جهان نیست.» پیلاتس از او پرسید: «پس تو پادشاهی؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود می گویی که من پادشاهم. من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم. پس هر کس که به حقیقت تعلق دارد، به ندای من گوش فرا می دهد.» پیلاتس پرسید: «حقیقت چیست؟» چون این را گفت، باز نزد یهودیان بیرون رفت و به آنها گفت: «من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم.»

و در فصل بیست و سوم انجیل لوقا هم این چنین گفته شده است: «اما آنها به اصرار گفتند: «او در سرتاسر یهودیه مردم را با تعالیم خود تحریک می کند. از جلیل آغاز کرده و حال بدین جا نیز رسیده است.» چون پیلاتس این را شنید، خواست بداند آیا او جلیلی است. و چون دریافت که از قلمرو هیروودیس است، او را نزد وی فرستاد، زیرا هیروودیس در آن هنگام در اورشلیم بود. هیروودیس چون عیسی را دید، بسیار شاد شد، زیرا دیرزمانی خواهان دیدار وی بود. پس بنا بر آنچه درباره عیسی شنیده بود، امید داشت آیتی از او ببیند. پس پرسشهای بسیار از عیسی کرد، اما عیسی پاسخی به او نداد. سران کاهنان و علمای دین که در آنجا بودند، سخت بر او اتهام می زدند. هیروودیس و سربازانش نیز به او بی حرمتی کردند و به استهزایش گرفتند. سپس ردایی فاخر بر او پوشاندند و نزد پیلاتس باز فرستادند. در آن روز، هیروودیس و پیلاتس بنای دوستی با یکدیگر نهادند، زیرا پیشتر دشمن بودند. پیلاتس سران کاهنان و بزرگان قوم و مردم را فرا خواند و به آنها گفت: «این مرد را به تهمت شوراندن مردم، نزد من آوردید. من در حضور شما او را آزمودم و هیچ دلیلی بر صحت تهمتهای شما نیافتم. نظر هیروودیس نیز همین است، چه او را نزد ما باز فرستاده است. چنانکه می بینید، کاری نکرده که مستحق مرگ باشد.»

در آیاتی از فصل هجدهم انجیل یوحنا چنین گفته شده است: «اما شما را رسمی هست که در عید پسخ یک زندانی را برایتان آزاد کنم؛ آیا می خواهید پادشاه یهود را آزاد کنم؟» آنها در پاسخ فریاد سر دادند: «او را نه، بلکه باراباس را آزاد کن!» اما باراباس راهزن بود.»

در ادامه و در فصل بیست و سوم انجیل لوقا هم این چنین گفته شده است: «باراباس به سبب شورشی که در شهر واقع شده بود، و نیز به سبب قتل، در زندان بود. پیلاتس که می خواست عیسی را آزاد کند، دیگر بار با آنان سخن گفت. اما ایشان همچنان فریاد برآوردند: «بر صلیبش کن! بر صلیبش کن!» سوّمین بار به آنها گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من که هیچ سببی برای کشتن او نیافتم. پس او را تازیانه می زنم و آزاد می کنم.» اما آنان با فریاد بلند به اصرار خواستند بر صلیب شود. سرانجام فریادشان غالب آمد.»

باز در فصل نوزدهم انجیل یوحنا هم چنین نوشته شده است: «آنگاه پیلاتس عیسی را گرفته، دستور داد تازیانه اش زنند. و سربازان تاجی از خار بافته، بر سرش نهادند و ردایی ارغوانی بر او پوشاندند،

Lesson 83

Jesus Is Condemned (Matthew 26, 27; John 18, 19)

و نزدش آمده، می‌گفتند: «درود بر تو، ای پادشاه یهود!» و او را سیلی می‌زدند. سپس پیلاتس دیگر بار بیرون آمد و یهودیان را گفت: «اینک او را نزد شما بیرون می‌آورم تا بدانید که من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم.» پس عیسی تاج خار بر سر و ردای ارغوانی بر تن بیرون آمد. پیلاتس به آنها گفت: «اینک آن انسان!» چون سران کاهنان و نگهبانان معبد او را دیدند، فریاد برآوردند، گفتند: «بر صلیبش کن! بر صلیبش کن! پیلاتس به ایشان گفت: «شما خود او را ببرید و مصلوب کنید، چون من سببی برای محکوم کردن او نیافتم.» یهودیان در پاسخ او گفتند: «ما را شریعتی است که بنا بر آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می‌کند پسر خداست.» چون پیلاتس این را شنید، هراسانتر شد، و باز به درون کاخ بازگشت و از عیسی پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟» اما عیسی پاسخی به او نداد. پس پیلاتس او را گفت: «به من هیچ نمی‌گویی؟ آیا نمی‌دانی قدرت دارم آزادت کنم و قدرت دارم بر صلیبت کشم؟» عیسی گفت: «هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی، اگر از بالا به تو داده نشده بود؛ از این رو، گناه آن که مرا به تو تسلیم کرد، بسی بزرگتر است.» از آن پس پیلاتس کوشید آزادش کند، اما یهودیان فریادزنان گفتند: «اگر این مرد را آزاد کنی، دوست قیصر نیستی. هر که ادعای پادشاهی کند، بر ضد قیصر سخن می‌گوید.»

و در فصل بیست و هفتم انجیل متی هم چنین ذکر شده است: «چون پیلاتس دید که کوشش بیهوده است و حتی بیم شورش می‌رود، آب خواست و دستهای خود را در برابر مردم شست و گفت: «من از خون این مرد بری هستم. خود دانید!» مردم همه در پاسخ گفتند: «خون او بر گردن ما و فرزندان ما باد!» و بالاخره در فصل پانزدهم انجیل مرقس هم، چنین گفته شده است: «پس پیلاتس که می‌خواست مردم را خشنود سازد، باراباس را برایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا بر صلیبش کشند.» دوستان عزیز، می‌بینید که همه چیز درست همان‌طور که در کلام خدا پیش‌گویی شده بود، درباره عیسی به کمال و انجام رسید. اجازه دهید تا دو نمونه را از عهدعتیق برایتان ذکر کنم. کلام خدا در کتاب اشعیا 53: 7، چنین می‌فرماید: «آزار و ستم دید، اما دهان نگوید؛ همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند، و چون گوسفندی که نزد پشم‌برنده‌اش خاموش است، همچنان دهان نگوید.» و همچنین در کتاب اشعیا 50: 6، هم درباره مسیحا چنین پیش‌گویی شده است: «پشت خود را به آنان سپردم که مرا زدند، و رخسار خویش را به آنان که ریش مرا کردند؛ آری از رسوایی و آب دهان، روی خود را نپوشاندم.»

در برنامه این ساعت، دیدیم که چگونه وعده‌ها و فرمایشات خدا، توسط رهبران مذهبی و فریسیان به‌انجام رسید. شاید بپرسید که چرا آنان مسیحا را به مرگ محکوم نمودند؟ پاسخ این است که رهبران به‌ظاهر مذهبی یهود، نمی‌توانستند نور جهان را تحمل کنند! عیسی، حقایق را به آنان می‌فرمود و این حقایق، ریاکاری و شرارت آنان را برملا می‌ساخت. عیسی خود حقیقت بود! نور در جهان آمد، اما انسان‌ها ترجیح دادند تا در تاریکی بمانند؛ زیرا اعمال آنان شریر و پلید بود! و از آنجا که فرزندان آدم نمی‌توانستند نور حقیقی را تحمل کنند، تنها راه حل آنان برای این موضوع، خاموش کردن این نور حقیقی بود! برای همین است که کلام خدا در انجیل یوحنا 1: 10 تا 12، می‌فرماید: «او در جهان بود، و جهان به واسطه او پدید آمد؛ اما جهان او را نشناخت. او به ملک خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند. اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد.»

دوستان عزیز شنونده، از شما بسیار ممنونیم که در این برنامه هم، با وفاداری با ما همراه بودید. از شما دعوت و تقاضا می‌کنیم تا برنامه بعدی ما را به‌دقت گوش دهید تا ببینیم که چه‌طور فرزندان آدم، کلام داوود را تحقق می‌بخشند، وقتی که او تحت الهام خدا، درباره مسیحا پیش‌گویی نمود: «دستها و پاها را سوراخ کرده‌اند!» (کتاب مزامیر 22: 16).

خدا شما را برکت عطا فرماید تا سخن نبوتی اشعیا را درباره مسیحا درک نمایید که می‌گوید: «آزار و ستم دید، اما دهان نگوید؛ همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند، و چون گوسفندی که نزد پشم‌برنده‌اش خاموش است، همچنان دهان نگوید.»

تا برنامه بعدی، شما را به پناه امن خدای مهربان و فروتن می‌سپاریم. او نگهدار شما باد. آمین.

Lesson 84

Jesus Is Nailed to the Cross (Matthew 27; Mark 15; Luke 23; John 19)

درس هشتاد و چهارم

«مصلوب شدن عیسی»

(انجیل متی 27، انجیل مرقس 15، انجیل لوقا 23 و انجیل یوحنا 18)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، شاهد بودیم که رهبران مذهبی یهود، عیسی را دستگیر می‌کنند، و او به‌نزد کاهن اعظم برده و او را با شاهدانی دروغین، محاکمه می‌کنند، او را محکوم می‌کنند، به‌نزد پُنطیوس پِیلاطس می‌فرستند و او را در نهایت بر صلیب می‌خکوب می‌کنند و می‌کشند. سربازان به‌شدت عیسی را شکنجه می‌کنند و وحشیانه شلاق می‌زنند، تاجی از خار به‌هم می‌بافند و بر سر عیسی می‌گذارند. آنان او را استهزاء می‌کنند، بر صورت او سیلی می‌زنند. آن سربازان، بر او آب دهان می‌ندازند و لباس او را از تنش به‌در می‌آورند و به‌صورت مسخره‌آمیزی، ردایی بر تن او می‌کنند و چوبی به دست او می‌دهند. به‌این ترتیب فرزندان آدم، خداوند جلال را، آنکه از آسمان آمد و عادل بود، به مرگ می‌سپارند. افرادی که عیسی را شکنجه می‌دادند، کلام انبیاء را نمی‌دانستند؛ باین‌حال، آنان این کلام نبوتی را با اعمال خود تحقق بخشیدند که مسیحا باید زجر کشیده و برای گناهکاران، جانش را فدا سازد.

در این برنامه، می‌خواهیم به مطالعه انجیل ادامه دهیم و ببینیم که مسیحا چگونه زجر کشید و کشته شد. پیش از آنکه مطالعه این ساعت را آغاز کنیم، باید شما عزیزان بدانید که در زمان زندگی عیسی در این دنیا، رومی‌ها مجرمین خاص را که مستحق مرگی دردناک بودند، با میخ‌کوب کردن بر درخت یا یک تیر چوبی و یا بر وسیله‌ای به‌نام صلیب، اعدام می‌کردند. این نوع مرگ، مصلوب کردن نام داشت. مصلوب شدن، مرگی بسیار دردناک و مفتضحانه را برای محکوم رقم می‌زد. شاید برخی از شما عزیزان شگفت‌زده شده باشید که چرا این‌طور مقرر شد تا مسیحای عادل و بی‌گناه، با چنان مرگ دردناک و تحقیرآمیزی از دنیا برود. علت مرگ وحشتناک عیسی این بود که گناه، یک جرم بسیار بزرگ و وحشتناک است. گناه، مشکل دنیا است. همه ما گناهکار هستیم و گناهان ما، خدای عادل و قدوس را آزار می‌دهد! اگر خدا بخواهد گناهان من و شما را بدون خدشه‌دار شدن عدالتش بیامرزد، بایستی گناهان ما را طبق عدالتش محاکمه و داوری نماید و آن را جزا بدهد. او نمی‌تواند از هر طریق ممکن، گناهان ما را ببخشد. خدا عادل است و بایستی براساس عدالتش، هر گناهی را مجازات نماید. جریمه و توان گناه، مرگ و آتش جاودانی جهنم است. و این جریمه باید، مطلقاً و کاملاً پرداخته شود. خبر خوش این است که خدا منجی عادل را برای پرداختن جریمه ما و به‌جای ما به این جهان فرستاده است. عیسی، آن منجی عادل و توانا است. او آمد تا ما را از خشم خدا که مستحق آن بودیم، رهایی بخشد.

اکنون، دوستان عزیز شما را دعوت می‌کنیم که با تمام دل و ذهن خود به کلام خدا و داستان عجیب مرگ عیسی بر صلیب توجه فرمایید. کلام خدا در فصل نوزدهم انجیل یوحنا، چنین می‌فرماید: «سرانجام پِیلاطس عیسی را به آنها سپرد تا بر صلیب بکشند. آنگاه عیسی را گرفته، بردند. عیسی، صلیب بر دوش بیرون رفت، به سوی محلی به نام جمجمه که به زبان عبرانیان جُلْجُتا خوانده می‌شود.»

و در فصل بیست و سوم انجیل لوقا هم، چنین آمده است: «چون او را می‌بردند، مردی شمعون نام از اهالی قِیْرَوَان را که از مزارع به شهر می‌آمد، گرفتند و صلیب را بر دوش او نهاده، وادارش کردند آن را پشت سر عیسی حمل کند. گروهی بسیار از مردم، از جمله زنانی که بر سینه خود می‌کوفتند و شیون می‌کردند، از پی او روانه شدند.» .. دو مرد دیگر را نیز که هر دو جنایتکار بودند، می‌بردند تا با او بکشند. چون به مکانی که جمجمه نام داشت رسیدند، او را با آن دو جنایتکار بر صلیب کردند، یکی را در سمت راست او و دیگری را در سمت چپ. عیسی گفت: «ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» آنگاه قرعه انداختند تا جامه‌های او را میان خود تقسیم کنند. مردم به تماشا ایستاده بودند و بزرگان قوم نیز ریشخندکنان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد! اگر مسیح است و برگزیده خدا، خود را نجات دهد.»

Jesus Is Nailed to the Cross (Matthew 27; Mark 15; Luke 23; John 19)

باز در فصل نوزدهم انجیل یوحنا چنین نوشته شده است: «به فرمان پیلاتس کتیبه‌ای نوشتند و آن را بر بالای صلیب نصب کردند. بر آن نوشته شده بود: 'عیسای ناصری، پادشاه یهود'. بسیاری از یهودیان آن کتیبه را خواندند، زیرا جایی که عیسی بر صلیب شد نزدیک شهر بود و آن کتیبه به زبان عبرانیان و لاتینی و یونانی نوشته شده بود. پس سران کاهنان یهود به پیلاتس گفتند: «منویس 'پادشاه یهود'، بلکه بنویس این مرد گفته است که من پادشاه یهودم.» پیلاتس پاسخ داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.» چون سربازان عیسی را به صلیب کشیدند، جامه‌های او را گرفته، به چهار سهم تقسیم کردند و هر یک سهمی برگرفتند. و جامه زیرین او را نیز ستاندند. اما آن جامه درز نداشت، بلکه یکپارچه از بالا به پایین بافته شده بود. پس به یکدیگر گفتند: «این را تکه نکنیم، بلکه قرعه بیفکنیم تا ببینیم از آن که شود.» بدین‌سان گفته کتب مقدس به حقیقت پیوست که: «جامه‌هایم را میان خود تقسیم کردند و بر تن‌پوش من قرعه افکندند.» پس سربازان چنین کردند.»

در ادامه داستان، در فصل بیست‌وسوم انجیل لوقا، کلام خدا چنین می‌فرماید: «یکی از دو جنایتکاری که بر صلیب آویخته شده بودند، اهانت‌کنان به او می‌گفت: «مگر تو مسیح نیستی؟ پس ما و خودت را نجات بده!» اما آن دیگر او را سرزنش کرد و گفت: «از خدا نمی‌ترسی؟ تو نیز زیر همان حکمی! مکافات ما به‌حق است، زیرا سزای اعمال ماست. اما این مرد هیچ تقصیری نکرده است.» سپس گفت: «ای عیسی، چون به پادشاهی خود رسیدی، مرا نیز به یاد آور.» عیسی پاسخ داد: «آمین، به تو می‌گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود.» باز در ارتباط با همین داستان، در فصل پانزدهم انجیل مرقس، کلام خدا به ما چنین می‌فرماید: «از ساعت ششم تا نهم، تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت. در ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلوئی، ایلوئی، لَمَّا سَبَقْتَنِي؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» برخی از حاضران چون این را شنیدند، گفتند: «گوش دهید، ایلیا را می‌خواند.» پس شخصی پیش دوید و اسفنجی را از شراب ترشیده پر کرد و بر سر چوبی نهاده، پیش دهان عیسی برد تا بنوشد، و گفت: «او را به حال خود واگذارید تا ببینیم آیا ایلیا می‌آید او را از صلیب پایین آورد؟» (مردم چون نمی‌فهمیدند که عیسی چه می‌گفت، به‌همین دلیل این حرف‌های ناپسند را خطاب به او گفتند. آن‌ها، همچنین نفهمیدند که چه اتفاقی افتاد. تمام آن سرزمین در آن ساعات، کاملاً تاریک شد. در آن ساعات تاریک، خدا بار گناه تمام انسان‌ها و مجازات آن‌ها را بر دوش آن منجی مقدس گذاشت. اگر کسی به عیسی ایمان آورد، هرگز هلاک نخواهد شد! دوستان عزیز، ما حتی نمی‌توانیم عمق و شدت رنج و دردی را که عیسی برای ما متحمل شد، تصور کنیم!). اجازه دهید تا باز به کلام خدا بازگردیم و از فصل نوزدهم انجیل یوحنا، کلام مقدس خدا را بخوانیم. به کلام زنده خدا گوش فرا دهید: «آنگاه عیسی آگاه از اینکه همه چیز به انجام رسیده است، برای آنکه کتب مقدس تحقق یابد، گفت: «تشنه‌ام.» در آنجا ظرفی بود پر از شراب ترشیده. پس اسفنجی آغشته به شراب بر شاخه‌ای از زوفا گذاشته، پیش دهان او بردند. چون عیسی شراب را چشید، گفت: «به انجام رسید.» (تمام شد!) سپس سر خم کرد و روح خود را تسلیم نمود.»

و در فصل بیست‌وسوم انجیل لوقا هم، چنین می‌خوانیم: «آنگاه عیسی به بانگ بلند فریاد برآورد: «ای پدر، روح خود را به دستان تو می‌سپارم.» این را گفت و دم آخر بَر کشید.»

در فصل پانزدهم انجیل مرقس هم، چنین گفته شده است: «آنگاه پرده معبد از بالا تا پایین دو پاره شد. چون فرمانده سربازان که در برابر عیسی ایستاده بود، دید او چگونه جان سپرد، گفت: «براستی این مرد پسر خدا بود.» شماری از زنان نیز از دور نظاره می‌کردند. در میان آنان مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب کوچک و یوشا، و سالومه بودند. این زنان هنگامی که عیسی در جلیل بود، او را پیروی و خدمت می‌کردند. بسیاری از زنان دیگر نیز که همراه او به اورشلیم آمده بودند، در آنجا بودند.»

و نیز در فصل نوزدهم از انجیل یوحنا، کلام خدا چنین می‌فرماید: «آن روز، روز 'تهیه' بود، و روز بعد، شَبَات بزرگ. از آنجا که سران یهود نمی‌خواستند اجساد تا روز بعد بر صلیب بماند، از پیلاتس خواستند تا ساق پاهای آن سه تن را بشکنند و اجسادشان را از صلیب پایین بیاورند. پس سربازان آمدند و ساق پاهای نخستین شخص و آن دیگر را که با عیسی بر صلیب شده بود، شکستند. اما چون به عیسی رسیدند و دیدند مرده است، ساقهای او را نشکستند. اما یکی از سربازان نیزه‌ای به پهلوی او فرو برد که در دم خون و آب از آن روان شد. آن که این را دید، شهادت می‌دهد تا شما نیز ایمان آورید. شهادت او راست است و او می‌داند که حقیقت را می‌گوید. اینها واقع شد تا کتب مقدس به حقیقت پیوند که: «هیچ‌یک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد،» و نیز بخشی دیگر از کتاب که می‌گوید: «بر آن که نیزه‌اش زدند، خواهند نگریست.»

Jesus Is Nailed to the Cross (Matthew 27; Mark 15; Luke 23; John 19)

آنگاه یوسف، اهل رامه، از پیلاتس اجازه خواست که جسد عیسی را بگیرد. یوسف از پیروان عیسی بود، اما در نهان، زیرا از یهودیان بیم داشت. پیلاتس به او اجازه داد. پس آمده، جسد عیسی را برگرفت. نیکو دیموس نیز که پیشتر شبانه نزد عیسی رفته بود، آمد و با خود آمیخته‌ای از مر و عود به وزن یکصد لیترا آورد. پس آنها جسد عیسی را برگرفته، آن را به رسم تدفین یهود با عطریات در کفن پیچیدند. آنجا که عیسی بر صلیب شد، باغی بود و در آن باغ مقبره‌ای تازه وجود داشت که هنوز مرده‌ای در آن گذاشته نشده بود. پس چون روز 'تهیه' یهود بود و آن مقبره نیز نزدیک، جسد عیسی را در آن گذاشتند.

دوستان عزیز، باید در اینجا، خواندن کلام را در این برنامه، به‌پایان رسانیم. اگرچه داستان عیسی در قبر تمام نمی‌شود! خوشحالیم که می‌توانیم شما را دعوت کنیم تا به برنامه آینده ما هم بپیوندید و دریابید که: «عیسی قیام کرده است!» آنچه در این برنامه از کلام خدا شنیدیم، حقیقتاً اعجاب‌انگیز است! می‌بینیم که فرزندان آدم، خدای حیات، خداوند جلال را تحقیر می‌کنند و او را بر صلیب می‌کشند. اما لازم است که به‌یاد داشته باشیم، مرگ مسیحا بود که تحقق وعده خدا برای نجات بشر، پیش از بنیاد عالم محسوب می‌شود. آیا توجه کردید که خداوند عیسی، درست پیش از مرگش چه فرمود؟ مسیحا فریاد زد: «تمام شد!» (به انجام رسید). چرا عیسی این حرف را زد؟ زیرا او کار رستگاری بشر را به اتمام رسانیده بود. مطمئناً مذاهب دنیا نمی‌توانند بگویند: «تمام شد!» تنها چیزی که آنان می‌توانند بگویند این است که: «هیچ چیز تمام نشده است! شما باید تلاش کنید تا با اعمال خوبتان، خود را نجات دهید! باید سعی کنید تا گناهانتان را محو کنید! پس عجله کنید! هنوز تمام نشده است! اگر می‌خواهید وارد بهشت شوید، باید اعمال مذهبی را به‌جا آورید، ریاضت بکشید، به زیارت مردگان بروید و صدقه دهید و در راه خدا بجنگید و آدم بکشید!» بلی دوستان خوب، این ذات و پیغام مذهب است. اما مژده خدا این است: «تمام شد!» به عیسی و کار او ایمان آورید تا نجات بیابید. مسیحا جان‌ش را داد تا گناهان ما کفاره گردد. خون عیسی می‌تواند بدترین گناهان را پاک کرده و بدترین گناهکاران را دگرگون سازد. برای همین بود که عیسی به آن دزد روی صلیب فرمود: «آمین، به تو می‌گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود.»

دوستان گرامی، کاری که می‌تواند شما را از تمام گناهانتان پاک سازد، کاملاً انجام شده است. خدا از عمل عیسی راضی و خرسند است. دیگر لازم نیست که کسی گوسفند قربانی کند، زیرا عیسی آن بره بی‌عیب خدا بود که جان‌ش را قربانی ساخت، تا فدیة ما باشد. چیز دیگری برای ما باقی نمانده است که انجام دهیم. تنها باید به این کار خداوند عیسی ایمان آوریم. عیسی آنچه را که پیامبران پیش‌گویی کرده بودند، کاملاً به‌انجام رسانید. در کتاب اشعیا 53: 5 و 6 و 9، چنین آمده است: «حال آنکه به سبب نافرمانیهای ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخمهای او ما شفا می‌یابیم. همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد... گرچه هیچ خشونت نورزید، و فریبی در دهانش نبود، قبرش را با شیریان تعیین کردند، و پس از مرگش، با دولتمندان.»

شما دوست عزیزی که به این برنامه گوش می‌دهید، آیا به این کلام ایمان دارید؟ آیا باور دارید که عیسی تنها کسی بود که کار نجاتی را که خدا فرموده بود، انجام داد؟ آیا دلیل مرگ این منجی عادل را بر صلیب، درک می‌کنید؟ دلیل مرگ عیسی، من و شما هستیم! به‌خاطر گناهان ما او مرد. ما مستحق عذاب جاودانی بودیم، اما خداوند را پسند آمد تا در راه ما و به‌جای ما قربانی شود تا ما حیات بی‌انتهای او را حاصل کنیم! در رساله پولس رسول به رومیان 5: 7 و 8، چنین گفته شده است: «حال آنکه به‌ندرت ممکن است کسی به‌خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هرچند ممکن است کسی را این شهامت باشد که جان خود را برای انسانی نیک بدهد. اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مُرد.» جلال و اکرام و ستایش بر خدایی که کار نجات بشر را به‌انجام رسانید و فرمود: «تمام شد!» در همان جایی که ابراهیم، پسرش اسحاق را قربانی ساخت، عیسی مسیح هم کشته شد تا از مرگ او، برای انسان‌ها، زندگی به ارمغان آید! کلام خدا در انجیل یوحنا 3: 16، چنین می‌فرماید: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگرَد، بلکه حیات جاویدان یابد.»

خدا را برای وجود شما شکر می‌کنیم و ممنونیم که همراه ما در این برنامه بودید. خدا شما را برکت دهد تا عمیقاً به این کلام قدرت‌مند عیسی بیندیشید که در هنگام مرگ، فرمود: «تمام شد!» شما را تا برنامه بعدی به خدای آمین و نیکو می‌سپاریم. حق نگهدار شما باد. آمین.

Lesson 85

Jesus Is Risen! (Matthew 28; Luke 24; John 20)

درس هشتادوپنجم

«عیسی برخاسته است!»

(انجیل متی 28، انجیل لوقا 24 و انجیل یوحنا 20)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، و درس گذشته، دیدیم که چگونه عیسی مسیح، خون پاکش را بر صلیبی که بر آن میخکوب شد، ریخت تا دری را برای گناهکاران به‌سوی آرامش جاودانی باز نماید. همه‌چیز درست همان‌طور که انبیاء خدا پیش‌گویی کرده بودند، اتفاق افتاد. مسیحا مورد تمسخر قرار گرفت و بر صلیب میخکوب و آویزان شد. درست همان‌طوری که يك برّه به‌جای اسحاق، توسط ابراهیم قربانی شد، برّه بی‌عیب خدا هم به‌جای ما مُرد. عیسی پیش از مرگش فریاد زد: «تمام شد!» جلال بر خدا که عیسی مسیح، برنامه رستگاری خدا برای انسان را به کاملیت، به‌انجام رسانید! مرگ عیسی مسیح، مهم‌ترین موضوع در سراسر کتاب مقدس است. زیرا مرگ عیسی مسیح است که باعث می‌شود خدا ما را بیامرزد، آن‌هم بدون اینکه عدالتش خدشه‌دار گردد. اما از آنجا که مرگ خداوند عیسی، مهم‌ترین موضوع کلام خدا است، آنچه که ما در این برنامه به مطالعه‌اش می‌پردازیم، شگفت‌انگیزترین خبر کلام خدا است. ما قصد داریم بررسی کنیم که چگونه خدا، عیسی مسیح را از مردگان برخیزانید.

همان‌طور که پیش‌تر خواندیم، پس از مرگ عیسی بر صلیب، یکی از سربازان رومی نیزه‌ای به پهلوی عیسی فرو کرد که باعث جاری شدن آب و خون از پهلوی او گردید. و از نظر دانش پزشکی، این اثبات قطعی مرگ عیسی است. همچنین مشاهده کردیم که مرد ثروتمندی به‌نام یوسف که اهل رامه بود، از پیلاتس درخواست کرد که جسد عیسی را بردارد و آن‌را در قبر سنگی تازه‌ای که برای خودش آماده کرده بود و در نزدیکی محل مصلوب شدن عیسی بود، دفن نماید. به‌تحريك یهودیان و دستور پیلاتس، يك سنگ بزرگ را به ورودی قبر غلط‌اندند تا مبادا کسی به آن قبر دستبرد بزند و جنجال تازه‌ای درست شود! همه‌چیز درست برطبق پیش‌گویی‌های کلام مقدس خدا صورت گرفته بود!

به‌همین دلیل در فصل بیست‌وهفتم انجیل متی، چنین نوشته شده است: «روز بعد، که پس از 'روز تهیه' بود، سران کاهنان و فریسیان نزد پیلاتس گرد آمده، گفتند: «سرور! به یاد داریم که آن گمراه‌کننده وقتی زنده بود، می‌گفت، "پس از سه روز بر خواهم خاست."» پس فرمان بده مقبره را تا روز سوم نگهبانی کنند، مبادا شاگردان او آمده، جسد را بدزدند و به مردم بگویند که او از مردگان برخاسته است، که در آن صورت، این فریب آخر از فریب اول بدتر خواهد بود.» پیلاتس پاسخ داد: «شما خود نگهبانان دارید. بروید و آن را چنانکه صلاح می‌دانید، حفاظت کنید.» پس رفتند و سنگ مقبره را مهر و موم کردند و نگهبانی در آنجا گماشتند تا از مقبره حفاظت کنند.»

در ادامه همین انجیل و در فصل بیست‌وهشتم آن هم، می‌خوانیم: «بعد از شبّات، در سپیده‌دم نخستین روز هفته، مریم مجدّلیّه و آن مریم دیگر به دیدن مقبره رفتند. ناگاه زمین‌لرزه‌ای شدید رخ داد، زیرا فرشته خداوند از آسمان نازل شد و به سوی مقبره رفت و سنگ را از برابر آن به کناری غلتانید و بر آن بنشست. چهره آن فرشته همچون برق آسمان می‌درخشید و جامه‌اش چون برف، سفید بود. نگهبانان از هراس دیدن او به لرزه افتاده، چون مردگان شدند!»

باز در ادامه و در فصل بیست‌وچهارم انجیل لوقا هم، چنین گفته شده است: «اما دیدند سنگ جلو مقبره به کناری غلتانیده شده است. چون به مقبره داخل شدند، بدن عیسی خداوند را نیافتند. از این امر در حیرت بودند که ناگاه دو مرد با جامه‌هایی درخشان در کنار ایشان ایستادند. زنان از ترس سرهای خود را به زیر افکندند؛ اما آن دو مرد به ایشان گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می‌جوئید؟ او اینجا نیست، بلکه برخاسته است! به یاد آورید هنگامی که در جلیل بود، به شما چه گفت. گفت که پسر انسان باید به دست گناهکاران تسلیم شده، بر صلیب کشیده شود و در روز سوم برخیزد.» آنگاه زنان سخنان او را به یاد آوردند. چون از مقبره بازگشتند، این همه را به آن یازده رسول و نیز به دیگران بازگفتند. زنانی که این خبر را به رسولان دادند، مریم مجدّلیّه،

Lesson 85

Jesus Is Risen! (Matthew 28; Luke 24; John 20)

یوآنا، مریم مادر یعقوب و زنان همراه ایشان بودند. اما رسولان گفته زنان را هذیان پنداشتند و سخنانشان را باور نکردند. با این همه، پطرس برخاست و به سوی مقبره دوید و خم شده نگرست، اما جز کفن چیزی ندید. پس حیران از آنچه روی داده بود، به خانه بازگشت. در همان روز، دو تن از آنان به دهکده‌ای می‌رفتند، عمائوس نام، واقع در دو فرسنگی اورشلیم. ایشان درباره همه وقایعی که رخ داده بود، با یکدیگر گفتگو می‌کردند. همچنان که سرگرم بحث و گفتگو بودند، عیسی، خود، نزد آنها آمد و با ایشان همراه شد. اما او را نشناختند زیرا چشمان ایشان بسته شده بود. از آنها پرسید: «در راه، درباره چه گفتگو می‌کنید؟» آنها با چهره‌هایی اندوهگین، خاموش ایستادند. آنگاه یکی از ایشان که گِلئوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: «آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیمی که از آنچه در این روزها واقع شده بی‌خبری؟» پرسید: «چه چیزی؟» گفتند: «آنچه بر عیسی ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همه مردم، کلام و اعمال پر قدرتی داشت. سران کاهنان و بزرگان ما او را سپردند تا به مرگ محکوم شود و بر صلیبش کشیدند. اما ما امید داشتیم او همان باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی بخشد. افزون بر این، به‌واقع اکنون سه روز از این وقایع گذشته است. برخی از زنان نیز که در میان ما هستند، ما را به حیرت افکنده‌اند. آنان امروز صبح زود به مقبره رفتند، اما پیکر او را نیافتند. آنگاه آمده، به ما گفتند فرشتگانی را در رؤیا دیده‌اند که به ایشان گفته‌اند او زنده است. برخی از دوستان ما به مقبره رفتند و اوضاع را همان‌گونه که زنان نقل کرده بودند، یافتند، اما او را ندیدند.» آنگاه به ایشان گفت: «ای بی‌خردان که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید! آیا نمی‌بایست مسیح این رنجها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟» سپس از موسی و همه انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره او گفته شده بود، برایشان توضیح داد. چون به دهکده‌ای که مقصدشان بود نزدیک شدند، عیسی وانمود کرد که می‌خواهد دورتر برود. آنها اصرار کردند و گفتند: «با ما بمان، زیرا چیزی به پایان روز نمانده و شب نزدیک است.» پس داخل شد تا با ایشان بماند. چون با آنان بر سفره نشسته بود، نان را برگرفت و شکر نموده، پاره کرد و به ایشان داد. در همان هنگام، چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند، اما در دم از نظرشان ناپدید گشت. آنها از یکدیگر پرسیدند: «آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟» پس بی‌درنگ برخاستند و به اورشلیم بازگشتند. آنجا آن یازده رسول را یافتند که با دوستان خود گرد آمده، می‌گفتند: «این حقیقت دارد که خداوند قیام کرده است، زیرا بر شمعون ظاهر شده است.» سپس، آن دو نیز بازگفتند که در راه چه روی داده و چگونه عیسی را هنگام پاره کردن نان شناخته‌اند. هنوز در این باره گفتگو می‌کردند که عیسی خود در میانشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد!» حیران و ترسان، پنداشتند شبی می‌بینند. به آنان گفت: «چرا این‌چنین مضطربید؟ چرا شک و تردید به دل راه می‌دهید؟ دست و پایم را بنگرید. خودم هستم! به من دست بزنید و ببینید؛ شیخ گوشت و استخوان ندارد، اما چنانکه می‌بینید من دارم!» این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد. آنها از فرط شادی و حیرت نمی‌توانستند باور کنند. پس به ایشان گفت: «چیزی برای خوردن دارید؟» تکه‌ای ماهی بریان به او دادند. آن را گرفت و در برابر چشمان ایشان خورد.

آنگاه به ایشان گفت: «این همان است که وقتی با شما بودم، می‌گفتم؛ اینکه تمام آنچه در تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر درباره من نوشته شده است، باید به حقیقت پیوندد.» سپس، ذهن ایشان را روشن ساخت تا بتوانند کتب مقدس را درک کنند. و به ایشان گفت: «نوشته شده است که مسیح رنج خواهد کشید و در روز سوم از مردگان بر خواهد خاست، و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود.»

و همچنین در فصل بیستم از انجیل یوحنا نیز کلام خدا چنین می‌فرماید: «هنگامی که عیسی آمد، توما، یکی از آن دوازده تن، که دوقلو نیز خوانده می‌شد، با ایشان نبود. پس دیگر شاگردان به او گفتند: «خداوند را دیده‌ایم!» اما او به ایشان گفت: «تا خود نشان می‌خاها را در دستهایش نبینم و انگشت خود را بر جای می‌خاها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلوی من، ایمان نخواهم آورد.» پس از هشت روز، شاگردان عیسی باز در خانه بودند و توما با آنها بود. در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!» آنگاه به توما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.» توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!» عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.»

Lesson 85

Jesus Is Risen! (Matthew 28; Luke 24; John 20)

چه آیات عجیبی در این برنامه خواندیم! عیسی از مرگ قیام فرموده است! او بر یکی از بزرگترین دشمنان بشر، یعنی مرگ، غلبه کرده است. قبر نتوانست او را در خود نگاه دارد. در روز سوم، عیسی از کفن و قبر بیرون آمد؛ از او در قبر، تنها کفنش باقی مانده بود؛ عیسی خداوند با بدنی جلال یافته از عالم اموات به دنیای زندگان بازآمد! هرکس که به عیسی ایمان آورد، بدنی همچون او خواهد داشت که هرگز فانی نخواهد بود و هیچ بدی و پلیدی را به آن راهی نخواهد بود. به همین علت، کلام خدا در رساله اول پولس به قرن‌تین 15: 20 تا 22، چنین می‌فرماید: «اما مسیح برآستی از مردگان برخاسته و نوبر خفتگان شده است. زیرا همان‌گونه که مرگ از طریق یک انسان آمد، رستاخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت. زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد.» رستاخیز عیسی، هرآنچه را که او درباره خودش فرموده بود، اثبات نمود. آیا بهیاد دارید که عیسی فرمود: «من قیامت و حیات هستم؟! عیسی وعده فرمود تا حیات جاودانی را به تمام آنانی که به او ایمان می‌آورند، عطا فرماید؛ اما اگر خود او بر مرگ غلبه نمی‌کرد، آیا ممکن بود که این چنین باشد؟! هرگز! کودکی را تصور کنید که در کنار دریا بازی می‌کند، اما ناگهان یک موج بزرگ و قوی، او را به درون امواج دیگر پرتاب می‌کند و آن بچه درحالی که دارد غرق می‌شود، ناامیدانه برای کمک فریاد می‌زند و فردی که در آن نزدیکی و شاهد ماجرا است، به او می‌گوید که نگران نباشد، چون او می‌خواهد به کمک آن کودک برود. اما متأسفانه قدرت جریان آب و امواج، آن قدر زیاد است که آن مرد نمی‌تواند آن بچه را نجات بخشد و بدتر اینکه، قدرت و توان خودش هم کم‌کم تمام می‌شود و هر دوی آنان به زیر آب فرو می‌روند و غرق می‌شوند! ما انسان‌ها هم این‌گونه هستیم. گاهی به دیگران می‌گوییم که: «مرا پیروی کنید. من شما را به بهشت خواهم برد!»، اما باید بدانیم که، هم این فرد و هم کسانی که او را پیروی می‌کنند، در نهایت به گرداب نیستی و مجازات خدا فرو می‌غلطند! ممکن است که حتی گفته‌های این افراد خوب باشد، اما باید عرض کنم که آن گفته‌ها نمی‌توانند انجام وعده‌های خدا باشند. آنان حتی نمی‌توانند خود را نجات بخشند، زیرا نمی‌توانند بر مرگ غلبه نمایند! مرگ بسیار زورآورتر از آنان است و وقتی که آنان می‌میرند، در قبری دفن می‌شوند و بدن‌های ایشان می‌پوسد و روح‌هایشان منتظر روز داوری عادلانه خدا خواهند بود.

اما برای خداوند عیسی این‌گونه نبود. عیسی همانی بود که ادعا نموده بود! همه چیز درست همان‌طور که او پیش‌بینی فرموده بود، انجام شد. عیسی همچون قربانی بی‌عیبی مُرد، تا گناه از انسان برداشته شود. او مدفون شد، اما در روز سوم از قبر با پیروزی بیرون آمد! هیچ‌کس از پیامبران خدا هرگز نبوده‌اند که بمیرند و مدفون شده و دوباره از مردگان زنده شوند و دوباره **نمیرند!** اما مسیحا این‌گونه نبود. مسیحا بر مرگ و قبر پیروز شد! او بر شیطان و گناه و مرگ و جهنم، غالب آمد! و شگفت‌انگیزترین قسمت این ماجرا آن است که هرکه حقیقتاً به مسیحا ایمان آورد، در جلال آسمانی و ابدی او شریک خواهد گردید. اجازه دهید تا آیات مرتبطی را برای شما عزیزان قرائت کنم. کلام خدا در کتاب مکاشفه یوحنا 1: 17 و 18، چنین می‌فرماید: «چون او را دیدم همچون مرده پیش پاهایش افتادم. اما او دست راستش را بر من نهاد و گفت: «بیم مدار، من اوّل و من آخر؛ و من آن که زنده اوست. مرده بودم، اما اینک ببین که زنده جاویدم و کلیدهای مرگ و جهان مردگان در دست من است.»

خدا عیسی را از زندگان برخیزانید، پس می‌توان کاملاً مطمئن بود که او همان نجات‌دهنده موعود خدا برای بشر است. او همچنین، داور این جهان نیز هست و گناهکارانی را که به او ایمان نیاورده‌اند و آگاهانه، راه هلاکت را پیموده‌اند، داوری و مجازات خواهد فرمود. اجازه دهید تا در پایان این برنامه، آیات دیگری را هم از کلام خدا خدمتتان قرائت کنیم و این برنامه را هم با آیات زیبای کلام زنده خدا به اتمام برسانیم. کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان 10: 9 و 13، چنین می‌فرماید: «که اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسی خداوند است» و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت... زیرا «هرکه نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.»

دوستان عزیز، از شما ممنونیم که به این برنامه گوش فرا دادید. به مدد خدا، در برنامه آینده، مطالعه انجیل مقدس را ادامه خواهیم داد و از کلام خدا خواهیم دید که چگونه خداوند عیسی، پس از آنکه به مدت چهل روز به شاگردانش ظاهر شده بود و رستاخیزش را با شهود بسیاری اثبات فرموده بود، به آسمان صعود فرمود.

Lesson 85

Jesus Is Risen! (Matthew 28; Luke 24; John 20)

خدا شما را برکت عطا فرماید تا آنچه را که امروز شنیدید، به درستی درك کرده و از برکات آن برخوردار گردید و نیز بفهمید که چرا در کلام خدا، در رسالهٔ پولس رسول به رومیان 4: 25، گفته شده است: «او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و به جهت پارسا شمرده شدن ما، از مردگان برخیزانیده شد.» شما را تا برنامهٔ آینده، به دستان پر مهر خدا می‌سپاریم. خداوند عیسی یاور شما باشد. آمین.

Lesson 86

Jesus Ascended to Heaven (Matthew 28; Luke 24; Acts 1)

درس هشتادوششم

«صعود عیسی به آسمان»

(انجیل متی 28، انجیل لوقا 24 و کتاب اعمال رسولان 1)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، برای مدتی طولانی است که انجیل را مورد بررسی و پژوهش قرار داده‌ایم. انجیل، داستان منجی قادر مطلق، یعنی عیسی مسیح است. همان‌طور که شاید می‌دانید، عیسی به‌معنای «خدا نجات می‌دهد» است و مسیحا نیز به‌مفهوم «برگزیده و مسح شده خدا» می‌باشد. عیسی مسیح، کسی است که خدا او را برگزید تا منجی بشر باشد. اما همچنان که دیدیم، بیشتر مردم واقعاً نمی‌دانستند که عیسی کیست. برخی او را پیامبری تصور می‌کردند، اما درحقیقت نمی‌دانستند که او کلمه خدا است که از آسمان آمده و در لباس جسم انسانی پدیدار شده تا فرزندان آدم را از اسارت و لعنت گناه و مرگ نجات بخشد. بعضی‌ها مثل رهبران مذهبی یهود و ملایان و فریسیان، به عیسی شدیداً حسادت می‌کردند و درنهایت هم او را دستگیر و شکنجه کرده و بر صلیب کشتند. اما برنامه خدا، چیز بسیار بزرگ و برجسته‌ای بود و او همه‌چیز را از پیش می‌دانست و طرح فرموده بود. مرگ مسیحا بر بالای صلیب، با هماهنگی کامل با برنامه نیکوی خدا، صورت گرفت. همچنین در کلام خدا مشاهده کردیم که خدا عیسی را در روز سوم از مردگان برخیزانید. رستاخیز عیسی از مردگان، اثبات می‌نماید که خدا، قربانی و خون او را برای نجات تمام انسان‌ها کافی و معتبر می‌داند و آنرا کاملاً پذیرفته است. خون عیسی آن‌قدر قدرت دارد تا تمام گناهان فرزندان آدم را بیمارزد و آنان را از ترس مرگ و مجازات جهنم، آزاد نماید. تنها لازم است که به او ایمان آورید. پس از اینکه عیسی از مردگان برخاست، به شاگردانش ظاهر شد و جای زخم‌ها را به آنها نشان داد. همچنین خواندیم که غذا خوردن عیسی با شاگردانش معلوم و اثبات می‌کند که او واقعاً زنده شده است. انجیل مقدس، نشان می‌دهد که چگونه عیسی به‌مدت چهل‌روز با شاگردانش به‌سر می‌برد و درباره پادشاهی خدا، با ایشان صحبت می‌کرد. در یک موقعیت، عیسی خداوند به بیش از پانصد نفر ظاهر شد؛ اما بزرگترین شاهد بر مدعی رستاخیز عیسی در دوران کنونی این است که او به‌واسطه روح القدس، در وجود مؤمنانش که دل خود را به مهر او سپرده‌اند، زندگی می‌کند.

در برنامه این ساعت خود، به‌یاری خدا درباره اقتدار عظیمی که خدا به عیسی بخشیده بود، کلام خدا را مطالعه خواهیم کرد و خواهیم دید که چگونه عیسی در حضور شاگردانش، این جهان را ترک می‌نماید و به آسمان صعود می‌کند. مطالعه کلام خدا را با خواندن آخرین فصل از انجیل متی آغاز می‌کنیم. به کلام خدا توجه فرمایید: «آنگاه آن یازده شاگرد به جلیل، برکوهی که عیسی به ایشان فرموده بود، رفتند. چون در آنجا عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. اما بعضی شک کردند. آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هرروزه تا پایان این عصر با شما هستم!» آمین. آیا توجه کردید که عیسی خداوند به شاگردانش چه فرمود؟ او فرمود که تمام قدرت در آسمان و زمین به او داده شده است و باید همه را شاگرد او سازند. چرا عیسی چنین حرفی زد؟ در مطالعه تورات موسی، دیدیم که چگونه خدا آدم را خلق فرمود. از کلام خدا فهمیدیم که خدا به آدم، اختیار و اقتدار داد تا بر هر چیزی که خدا آفریده بود، حکم‌فرمایی کند. خدا می‌خواست تا آدم به‌همراه او و برای همیشه در این فرمان‌روایی با خدا شریک و همراه باشد. اما آدم در روزی که از فرمان خدا سرپیچی کرد و از میوه ممنوعه خورد، این اختیار و اقتدار را از دست داد و چون همه ما فرزندان آدم هستیم و او جد همه ما انسان‌ها است، پس ما هم امتیاز زیستن با خدا و شراکت در اقتدار وی را از دست داده‌ایم. ما هم مثل آدم، گناهکاریم و در قلمرو گناه و شیطان به‌دنیا آمده‌ایم و از خدا و جلال عظیم او قاصر و دور هستیم. لیکن خدا را سپاس می‌گوییم، زیرا نوشته‌های انبیایش نشان می‌دهند که خدا برنامه‌ای طرح فرمود تا دری را برای فرزندان

Jesus Ascended to Heaven (Matthew 28; Luke 24; Acts 1)

آدم باز کند تا ایشان بتوانند به حضور خدا نزدیک آیند و شريك جلال و شکوه او شوند. این «در»، همان مسیحای مقدس است که از آسمان آمد تا خون پاکش را به عنوان قربانی کامل و بی نقص برای پاک نمودن انسان ها از گناهانشان و بردن ایشان به حضور خدا، فدا نماید. عیسی هم مثل آدم، آزمایش گردید؛ اما هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد. او درست مانند خدا، کامل و پاک بود. برای همین بود که خدا از اینکه او را پسر خود بخواند، شرمسار نبود. به همین علت، پس از اینکه عیسی جانش را فدا نمود و گناهان انسان ها را محو نمود، خدا او را از دنیای مردگان به زندگی بازگردانید و او را خداوند و ارباب همه چیز نامید و تمام قدرت آسمان و زمین را به او بخشید.

شاید برخی بپرسند که: «اگر عیسی خداوند و مالک همه چیز است، پس چرا در این دنیا این همه مشکل و پلیدی وجود دارد؟!». کلام خدا به ما پاسخی شایسته می دهد. در رساله اول پولس به قرنثیان 15: 22 تا 24، چنین آمده است: «زیرا همان گونه که در آدم همه می میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد. اما هر کس به نوبه خود: نخست مسیح که نوبه بود؛ و بعد، به هنگام آمدن او، آنان که متعلق به اویند. سپس پایان فرا خواهد رسید، یعنی آنگاه که پس از برانداختن هر ریاست و قدرت و نیرویی، پادشاهی را به خدای پدر سپارد.» از این آیات و آیات بسیار دیگری از کلام مقدس خدا، می توان فهمید که خدا، اختیار تمام چیزهای این دنیا را به عیسی مسیح سپرده است و او بر تمامی جهان، اقتدار دارد و هر کس را داور می فرماید. اما او در حقیقت هنوز کنترل واقعی همه چیز را به دست نگرفته است و نیز هنوز وقت داورى او فرا نرسیده است. به زودی عیسی به زمین بازمی گردد. وقتی که او بازگردد، همه چیز را نو خواهد ساخت و تمام امور را به دست خواهد گرفت. بنابراین، شما هر که هستید و هر جا که می باشید، خدا به شما فرمان می دهد تا توبه کرده و به راستی او بگرایید تا نجات و حیات بیابد. خدا از شما می خواهد تا با دلی فروتن به عیسی مسیح و مرگ و رستاخیز او ایمان آورید و از گناهانتان توبه نمایید تا بتوانید وارث ملکوت و حیات جاودانی و جلال خدا گردید. اگر واقعاً ایمان آورید، تمام گناهان شما در نام عیسی بخشیده خواهد شد و دل شما با قوت روح خدا تازه خواهد گردید و آرامش جاوید او، شما را دربر خواهد گرفت. اگر به عیسی مسیح خداوند ایمان آورید، حضور او توسط روح پاکش در قلب و وجود شما وارد می شود و خداوند روح القدس، پادشاهی و ملکوت خدا را در دل شما برقرار می فرماید. عیسی تا زمانی که باز نگردد، دنیا را تغییر نخواهد داد، اما او می تواند و می خواهد تا شما را عوض کند! آیا شما اجازه می دهید تا او به زندگی شما وارد شود؟

دوستان عزیز شنونده، خدا نجات دهنده ای را به جهان فرستاده که می تواند تمام گناهان شما را برداشته و شما را پاک نماید. اگر شما ایمان آورده و حقیقت عیسی مسیح را در دل خود بپذیرید، می توانید اطمینان داشته باشید که ابدیت را در حضور خدا و عیسی مسیح، سپری خواهید نمود. اما اگر این موضوع را نپذیرید، یقین بدانید که خدا شما را داورى خواهد نمود و مجازات عادلانه او بر شما خواهد آمد! این، آن چیزی است که در رساله دوم پولس به تسالونیکیان 1: 7 تا 10، ذکر شده است. کلام خدا چنین می فرماید: «و شما را که رنج می برید با ما آرام بخشد. این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی همراه با فرشتگان نیرومند خویش با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند. او خداشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد. جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود، در آن روز که او می آید تا در مقدسین خود تمجید شود و در میان همه آنان که ایمان آورده اند، مایه شگفتی گردد. این شامل شما نیز خواهد بود، چرا که به شهادت ما ایمان آورده اید.» دوستان گرامی، کلام خدا کاملاً روشن و واضح است. کلام خدا به ما می گوید که هر کس خالصانه به مرگ و رستاخیز عیسی ایمان آورد، بی تردید نجات خواهد یافت! اما هر که آن را رد کرده و نپذیرد، در داورى عدل الهی، محکوم و مجازات خواهد شد! عیسی، خون پاکش را ریخت تا ما انسان های گناهکار بتوانیم با ایمان به این فیض، نجات بیابیم. اما اگر به آن ایمان نداشته باشید، این خون گران بها هم نمی تواند برای شما کاری انجام دهد! کلام خدا در این زمینه در انجیل یوحنا 3: 16، چنین می فرماید: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.»

بلی دوستان خوبم، اگر شما به خبر خوش عیسی مسیح، ایمان داشته باشید، نجات می یابید؛ و اگر آن را باور نداشته باشید، حتماً از گناهانتان هلاک خواهید شد. راهی به جز این وجود ندارد. این کلام تغییرناپذیر خدا است. برای همین بود که عیسی درست پیش از صعود به آسمان، به شاگردانش امر فرمود که به تمام دنیا رفته و این مژده شیرین و حیات بخش را به همه اعلان نمایند تا همه بتوانند نجات بیابند.

Jesus Ascended to Heaven (Matthew 28; Luke 24; Acts 1)

حال اجازه دهید تا داستان را ادامه دهیم. عیسی خود را برای مدت چهل روز به شاگردانش ظاهر می‌فرمود تا به آنان اثبات نماید که از مردگان برخاسته است. در کتاب اعمال رسولان 1: 4 و 5، نوشته شده است: «یک بار در حین صرف غذا بدیشان امر فرمود که: «اورشلیم را ترک نکنید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید. زیرا یحیی با آب تعمید می‌داد، اما چند روزی بیش نخواهد گذشت که شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.» آیا به این کلام خداوند عیسی توجه کردید؟ قبلاً در مطالعه انجیل دیدیم که چگونه خداوند عیسی به شاگردانش وعده فرمود که پدر آسمانی، تسلی‌دهنده را برای آنان خواهد فرستاد که روح القدس است و او در آنان می‌ماند و آنان را به جمیع راستی‌ها هدایت خواهد فرمود و کلام عیسی را به‌یاد آنان خواهد آورد. حال می‌بینیم که او به شاگردانش دستور می‌دهد که در اورشلیم بمانند و منتظر وعده پدر آسمانی باشند تا آن را بیابند. بهیاری خدا در برنامه آینده، خواهیم دید که روح القدس نازل می‌شود تا قلب‌های شاگردان عیسی را پُر سازد، درست همان‌طور که خداوند عیسی وعده فرموده بود. اجازه دهید تا کلام خدا را در زمینه صعود عیسی به آسمان، برایتان قرائت کنم. در کتاب اعمال رسولان 1: 6 تا 11، چنین می‌خوانیم: «پس چون گرد هم آمده بودند، از او پرسیدند: «خداوند، آیا در این زمان است که پادشاهی را به اسرائیل باز خواهی گردانید؟» عیسی پاسخ داد: «بر شما نیست که ایام و زمانه‌ای را که پدر در اختیار خود نگاه داشته است بدانید؛ اما چون روح القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان.» عیسی پس از گفتن این سخنان، در حالی که ایشان می‌نگریستند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان ایشان برگرفت. هنگامی که می‌رفت و شاگردان به آسمان چشم دوخته بودند، ناگاه دو مرد سفیدپوش در کنارشان ایستادند و گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به آسمان چشم دوخته‌اید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به همین‌گونه که دیدید به آسمان رفت.» عیسی بعد از انجام مأموریت خود، به آسمان و نزد پدر آسمانی خود بازگشت. صعود مسیحا به آسمان در پیش چشمان گروه اندک شاگردانش، چقدر عالی و باشکوه بود! هیچ شکی نبود که همین عیسی که آنان قریب به سه سال همراه او می‌بودند، همان مسیحای موعود پدر آسمانی بود. عیسی در تولد، زندگی، مرگ، تدفین، رستاخیز و صعود، تمام آنچه را که انبیاء خدا درباره او پیش‌گویی نموده بودند، با کاملیت به‌انجام رسانید.

برادران و خواهران عزیز، آیا می‌دانید که عیسی اکنون کجا است؟ کلام خدا در رساله اول پطرس 3: 21 و 22، پاسخ این سؤال را می‌دهد. ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید: «و آن آب نمونه تعمیدی است که اکنون نیز شما را نجات می‌بخشد، تعمیدی که نه زدودن آلودگی تن، بلکه تعهد وجدانی پاک است به خدا. این تعمید به واسطه رستاخیز عیسی مسیح شما را نجات می‌بخشد، همان که به آسمان رفت و اینک به دست راست خداست و فرشتگان و ریاستها و قدرتها مطیعش گشته‌اند.» بلی دوستان گرامی، عیسی اکنون در آسمان است. او به‌دست راست خدا نشسته است. همه‌چیز مطیع او شده‌اند. آیا شما هم خود را به مسیحا که خدا او را منجی و داور جهان قرار داده است، تسلیم کرده‌اید؟!

همان‌طور که در آیات انجیل مقدس قرائت شد، پس از صعود پرجلال عیسی خداوند به آسمان، دو فرشته بر شاگردان عیسی ظاهر شدند و به آنان گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به آسمان چشم دوخته‌اید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به همین‌گونه که دیدید به آسمان رفت.» آری دوستان خوب، یک‌روز عیسی در ابرها و با شکوه بی‌نهایت، به این دنیا بازمی‌گردد. آیا شما برای بازگشت او آماده هستید؟ در آن روز، همه در حضور او حاضر خواهند شد و همه اعتراف خواهند کرد که او مسیحای آسمانی است که خدا او را برای نجات بشر برگزیده تا جهان را نجات بخشد و گناهکاران توبه نکرده را دوری فرماید. اجازه دهید تا در پایان برنامه، چند آیه را در همین ارتباط از دومین فصل رساله پولس به فیلیپیان، خدمتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت: او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره‌ن جست، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد، خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید. پس خدا نیز او را به‌غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است، برای جلال خدای پدر.»

Lesson 86

Jesus Ascended to Heaven (Matthew 28; Luke 24; Acts 1)

دوستان عزیز، تقاضا می‌کنیم که برنامه بعدی ما را هم با دقت گوش دهید تا از کلام خدا ببینیم که چگونه خدا روح القدس را بر شاگردان و پیروان عیسی می‌فرستد تا با آنها باشد و در آنها بماند. خدا شما را برکت دهد تا به خاطر داشته باشید که آن دو فرشته به شاگردان عیسی چنین گفتند: «همین عیسی که از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به همین گونه که دیدید به آسمان رفت.» تا برنامه بعدی، همه شما عزیزان را به دستان قادر خدای همه نیکویی‌ها می‌سپاریم. پروردگار بزرگ شما را حفظ کند. آمین.

Lesson 87

The Holy Spirit Has Come! (Acts 1, 2)

درس هشتاد و هفتم
«نزول روح القدس!»
(کتاب اعمال رسولان 1 و 2)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در چند برنامه قبلی، در طی مطالعه انجیل مقدس، دیدیم که چگونه خداوند عیسی، تمام گفته‌های انبیاء خدا را که خیلی پیش، درباره مرگ و رستاخیز مسیحا گفته بودند، به‌انجام رسانید. در کلام خدا خواندیم که عیسی مسیح، خون پاکش را بر صلیب برای پرداختن جریمه گناهان فرزندان آدم نثار نمود. مشاهده کردیم که برخی از دوستان عیسی، جسد او را از صلیب پایین آورده و در قبری تازه دفن کردند. اما در روز سوم، خدا او را از مردگان برخیزانید! پس از رستاخیز عیسی، او بر شاگردانش ظاهر شد و مدت چهل‌روز با آنان به‌سر می‌برد و به آنان اثبات می‌نمود که حقیقتاً زنده شده است. سپس در درس قبلی، دیدیم که عیسی خداوند در پیش چشمان شاگردانش به آسمان صعود می‌فرماید. اما آیا به‌یاد دارید که عیسی مسیح، پیش از رفتن به آسمان، به شاگردانش چه دستوری داد؟ اجازه دهید تا دوباره این موضوع را از نخستین فصل کتاب اعمال رسولان، خدمتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: «یک بار در حین صرف غذا بدیشان امر فرمود که: «اورشليم را ترک نکنید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید. زیرا یحیی با آب تعمید می‌داد، اما چند روزی پیش نخواهد گذشت که شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.» ... عیسی پس از گفتن این سخنان، در حالی که ایشان می‌نگریستند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان ایشان برگرفت. هنگامی که می‌رفت و شاگردان به آسمان چشم دوخته بودند، ناگاه دو مرد سفیدپوش در کنارشان ایستادند و گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به آسمان چشم دوخته‌اید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به همین گونه که دیدید به آسمان رفت.» به‌همین ترتیب، عیسی به آسمان، یعنی از همان‌جا که آمده بود، بازگشت و به دست راست خدای پدر نشسته است تا به‌زودی باز آید و جهان را به انصاف، دوری نماید. آیا به دستور عیسی خداوند به شاگردانش توجه کردید؟ خداوند مسیحا به شاگردانش امر فرمود تا در شهر اورشليم بمانند و منتظر یافتن وعده پدر آسمانی باشند. این وعده، همان روح القدس بود که باید از آسمان نازل می‌گردید. شاید برخی از شما عزیزان در تعجب باشید که: «روح القدس کیست؟» باید عرض کنم که روح القدس، روح خدا و روح عیسی است. او با خدای پدر و خدای پسر، یک و برابر است، اما با این حال از آنها متمایز است. او از ازل با خدا بوده است و جهان را آفریده است. او همان روحی است که به انبیاء خدا الهام می‌فرموده است تا کلام زنده و مصون از خطای خدا را با امانت بنویسند. روح القدس، روح خدای تعالی است که به رَجَم مریم باکره دمیده شد تا عیسی مسیح قدوس، پا به جهان گذارد. او همان روحی بود که در مسیح عیسی وجود داشت. روح القدس، تسلی‌دهنده و وعده پدر آسمانی و خداوند عیسی است. در انجیل یوحنا 14: 16 و 17، چنین آمده است: «و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود.»

آنچه که خداوند عیسی درباره آمدن تسلی‌دهنده به شاگردانش وعده فرمود، برای ما هم بسیار مهم است؛ زیرا بسیاری امروزه قصد دارند تا کلام عیسی را تحریف کرده و بگویند که منظور عیسی از تسلی‌دهنده، یک پیغمبر دیگر است! اما تسلی‌دهنده که عیسی از آن سخن می‌گفت، نمی‌توانست یک انسان باشد، زیرا عیسی به‌روشنی و قاطعانه فرمود که او روح راستی است و هیچ انسانی نمی‌تواند مانند او باشد. و کسی نمی‌تواند او را ببیند و همیشه در پیروان عیسی زندگی خواهد کرد. پس روح القدس کیست؟ اگر دقت کنید، می‌بینید که ما او را به‌عنوان یک شخص می‌شناسیم و نمی‌گوییم که روح القدس چیست؛ بلکه درباره هویت شخصی او سؤال مطرح می‌کنیم. او روح خدای زنده است که وعده فرموده تا در قلب تمام کسانی که به عیسی ایمان می‌آورند، ساکن باشد.

The Holy Spirit Has Come! (Acts 1, 2)

روح القدس، مسیحیان را تولد تازه عطا می‌فرماید، آنان را پاک می‌گرداند، به ایشان قوت عطا می‌نماید و حضور شیرین و پاک خود را بر آنها آشکار می‌سازد.

در برنامه امروز، تصمیم داریم ببینیم که چگونه خدا در روزی به نام پنتیکاست، روح خود را بر شاگردان عیسی نازل فرمود. پنتیکاست، روز عیدی بود که خدا توسط موسی برای قومش برقرار فرمود. درباره عید پنتیکاست می‌توانید در تورات مقدس، مطالب ارزنده‌ای بیابید. در این روز، قوم اسرائیل، خدا را برای برکات فراوان او که به محصولات آنان عطا فرموده بود، شکر می‌کردند. اما معنای مهمتری هم برای این عید وجود داشت. پنتیکاست، روزی بود که خدا در روزگاران کهن برگزید تا روح پاک خود را بر تمام ایمان‌داران حقیقی عیسی بفرستد. درست همان‌گونه که عید پنتیکاست، پنجاه روز پس از عید یسح برگزار می‌گردید، خدا تصمیم گرفت تا روح القدس را پنجاه روز پس از مرگ و رستاخیز عیسی بر شاگردان وی فرو فرستد. حال اجازه دهید تا به خواندن کلام خدا ادامه دهیم و ببینیم که پس از اینکه خداوند عیسی به آسمان صعود فرمود، برای شاگردان او چه اتفاقی رخ داد. در فصل اول کتاب اعمال رسولان، چنین آمده است: «آنگاه شاگردان از کوه موسوم به زیتون به اورشلیم بازگشتند. آن کوه بیش از مسافت یک روز شبّات با اورشلیم فاصله نداشت. چون به شهر رسیدند، به بالاخانه‌ای رفتند که اقامتگاهشان بود. آنان پطرس و یوحنا، یعقوب و آندریاس، فیلیپس و توما، برتولما و متی، یعقوب فرزند حلفای و شمعون غبور و یهوذا فرزند یعقوب بودند. ایشان همگی به همراه زنان و نیز مریم مادر عیسی و برادران او، یکدل تمامی وقت خود را وقف دعا می‌کردند.»

و بعد در ادامه و در فصل دوم همین کتاب، چنین می‌خوانیم: «چون روز پنتیکاست فرا رسید، همه یکدل در یک جا جمع بودند، که ناگاه صدایی هم‌چون صدای وزش تندبادی از آسمان آمد و خانه‌ای را که در آن نشسته بودند، به تمامی پر کرد. آنگاه، زبانه‌هایی دیدند همچون زبانه‌های آتش که تقسیم شد و بر هر یک از ایشان قرار گرفت. سپس همه از روح القدس پُر گشتند و آن‌گونه که روح بدیشان قدرت تکلم می‌بخشید، به زبانهای دیگر سخن گفتن آغاز کردند. در آن روزها، یهودیان خدا ترس، از همه ممالک زیر آسمان، در اورشلیم به سر می‌بردند. چون این صدا برخاست، جماعتی گرد آمده، غرق شگفتی شدند، زیرا هر یک از ایشان می‌شنید که آنان به زبان خودش سخن می‌گویند. پس حیران و بهت‌زده، گفتند: «مگر اینها که سخن می‌گویند جملگی اهل جلیل نیستند؟ پس چگونه هر یک می‌شنویم که به زبان زادگاه ما سخن می‌گویند؟ پارتها و مادها و عیلامیان، مردمان بین‌النهرین و یهودیه و کپادوکیه و پونتوس و آسیا و فریجیه و پامفیلیه و مصر و نواحی لیبی متصل به قیروان و نیز زائران رومی (چه یهودی و چه یهودی‌شده)؛ و همچنین مردمان کُرت و عربستان - همه می‌شنویم که اینان به زبان ما مدح اعمال عظیم خدا را می‌گویند.» پس همگی متحیر و سرگشته از یکدیگر می‌پرسیدند: «معنی این رویداد چیست؟» اما برخی نیز ریشخندکنان می‌گفتند: «اینان مست شرابند!» آنگاه پطرس با آن یازده تن برخاست و صدای خود را بلند کرده، خطاب بدیشان گفت: «ای یهودیان و ای ساکنان اورشلیم، این را دریابید و به آنچه می‌گویم به‌دقت گوش فرا دهید! این مردان، برخلاف آنچه شما می‌پندارید مست نیستند، زیرا هنوز ساعت سوّم از روز است! بلکه این همان است که یوئیل نبی درباره‌اش چنین پیشگویی کرده بود: «خدا می‌فرماید: در روزهای آخر از روح خود بر تمامی بشر فرو خواهم ریخت. پسران و دختران شما نبوّت خواهند کرد، جوانان رؤیاها خواهند دید و پیران خوابها. و نیز در آن روزها، حتی بر غلامان و کنیزانم، از روح خود فرو خواهم ریخت و آنان نبوّت خواهند کرد. بالا، در آسمان، عجایب، و پایین، بر زمین، آیات به ظهور خواهم آورد، از خون و آتش و بخار. پیش از فرا رسیدن روز عظیم و پرشکوه خداوند، خورشید به تاریکی و ماه به خون بدل خواهد شد. آنگاه هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» «ای قوم اسرائیل، این را بشنوید: چنانکه خود آگاهید، عیسی ناصری مردی بود که خدا با معجزات و عجایب و آیاتی که به دست او در میان شما ظاهر ساخت، بر حقانیتش گواهی داد. آن مرد بنا بر مشیت و پیشدانی خدا به شما تسلیم کرده شد و شما به دست بی‌دینان بر صلیبش کشیده، کشتید. ولی خدا او را از دردهای مرگ رها نکرده، برخیزانید، زیرا محال بود مرگ بتواند او را در چنگال خود نگاه دارد. چنانکه داوود درباره‌ی او می‌فرماید: «خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام، چه او بر دست راست من است تا جنبش نخورم. از این رو دلم شادمان

The Holy Spirit Has Come! (Acts 1, 2)

است و زبانم در وجد؛ پیکرم نیز در امید ساکن خواهد بود. زیرا جانم را در هاویه و ناخواهی نهاد، و ناخواهی گذاشت سرسپردۀ تو فساد ببیند. تو راههای حیات را به من آموخته‌ای،

و با حضور خود مرا از شادی لبریز خواهی کرد. «ای برادران، می‌توانم با اطمینان به شما بگویم که داوود پاتریازک وفات یافت و دفن شد و مقبره‌اش نیز تا به امروز نزد ما باقی است. اما او نبی بود و می‌دانست خدا برایش سوگند خورده است که کسی را از ثمرۀ صُلب او بر تخت سلطنت وی خواهد نشاند. پس آینده را پیشاپیش دیده، درباره‌ی رستاخیز مسیح گفت که جان او در هاویه وانهاده نشود و پیکرش نیز فساد نبیند. خدا همین عیسی را برخیزانید و ما همگی شاهد بر آنیم. او به دست راست خدا بالا برده شد و از پدر، روح القدس موعود را دریافت کرده، این را که اکنون می‌بینید و می‌شنوید، فرو ریخته است. زیرا داوود خود به آسمان صعود نکرد، و با این همه گفت: «خداوند به خداوند من گفت: 'به دست راست من بنشین تا آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر پایت سازم.'» «پس قوم اسرائیل، جملگی به یقین بدانند که خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است.» چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران، چه کنیم؟» پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هریک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید گیرید که عطای روح القدس را خواهید یافت. زیرا این وعده برای شما و فرزندان و همه‌ی کسانی است که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را فرا خواند.» پطرس با سخنان بسیار دیگر شهادت داد و ترغیبشان کرده، گفت: «خود را از این نسل منحرف برهانید!».

دوستان عزیز شنونده، آیا در گفتار پطرس رسول دقت کردید؟ به‌طور خلاصه باید عرض کنم که او به جماعت حاضر در شهر اورشلیم اعلان نمود که خدا مسیح را به‌جهان فرستاد، درست همان‌طور که پیش‌تر وعده فرموده بود. پطرس به آن گروه گفت که آنان مسیحای خدا را بر صلیب کشتند! اما خدا او را از مردگان برخیزانید! و ما شاهد بر این امور هستیم! خدا عیسی را به‌دست راست خود بالا برد و متعال فرمود و روح پاک خود را همچنان‌که وعده فرموده بود، نازل نمود. پس توبه کنید و به‌سوی خدا بازگردید! پیام انبیاء را باور کنید! به عیسی خداوند، ایمان آورید که خدا او را مسح فرمود تا منجی و داور انسان‌ها و جهان باشد! «پیامبران جملگی درباره‌ی او شهادت می‌دهند که هر که بدو ایمان آورد، به نام او آمرزش گناهان خواهد یافت.» (کتاب اعمال رسولان 10: 43).

به‌همین دلیل، پطرس رسول، مژده‌ی خوش رستگاری بشر را که تنها از طریق عیسی مسیح امکان‌پذیر است، به همگان اعلان نمود. وقتی که آن گروه حاضر، سخنان پطرس را شنیدند، درد بزرگی را در دلشان احساس کردند؛ زیرا اکنون برایشان روشن شده بود که همان عیسایی که آنان او را بر صلیب می‌خکوب کرده بودند، حال خداوند جلال آسمانی است! آن عیسایی که آنان از او منتظر بودند، خود مسیحای موعود پدر است که انبیاء، آمدن او را از قبل پیش‌گویی کرده بودند! به‌همین سبب در همان‌روز، بسیاری توبه کردند و به ایمان مسیحی پیوستند. این تازه‌ایمانان در برابر همگان، در آب تعمید یافتند تا شهادتی عمومی و روشن برای دیگران باشد که آنان دیگر از آن مسیح عیسی هستند. آنان با این‌کار خود، به‌جهان اعلام کردند که در مرگ و دفن و رستاخیز عیسی مسیح، شریک هستند و آن را بر خود می‌پذیرند. البته باید عرض کنم که تعمید به آب، به‌خودی‌خود، نمی‌تواند گناه انسان را پاک گرداند. تعمید، فقط یک نشانه‌ی خارجی از ایمان نجات‌بخشی است که قبلاً در دل شخص تعمیدگیرنده ایجاد شده است و او را از گناهانش پاک ساخته است. در کتاب اعمال رسولان 2: 41 و 42، چنین نوشته شده است: «پس پیام او را پذیرفتند و تعمید گرفتند. در همان روز حدود سه هزار تن بدیشان پیوستند. آنان خود را وقف تعلیم یافتن از رسولان و رفاقت و پاره کردن نان و دعا کردند.»

بنابراین، در روز پنتیکاست، کلیسا که همان جماعت مقدسین خدا است، تولد یافت. کلیسای عیسی مسیح، یک ساختمان یا یک مذهب و فرقه نیست. کلمه‌ی کلیسا که اصالتاً یک واژه‌ی یونانی است، به‌معنای «گروهی فراخوانده شده برای چیزی» است. همان‌طور که در دنیای امروز، ایمان‌داران راستین و ایمان‌داران دروغین وجود دارند، کلیسا نیز همین‌گونه است. بسیاری از اجتماعاتی که خود را به‌اصطلاح کلیسا می‌دانند، درواقع اصلاً کلیسا نیستند و هرگز خصوصیات بدن زنده‌ی عیسی مسیح در آنها دیده نمی‌شود! تمام انسان‌هایی که به خداوندی عیسی و کتاب مقدس به‌عنوان کلام الهامی خدا و روح القدس و خدای پدر و مرگ و رستاخیز و صعود و بازگشت عیسی خداوند اعتقاد دارند، مسیحی هستند و در خانواده‌ی بزرگ الهی عضو می‌باشند. وقایع روز پنتیکاست که

Lesson 87

The Holy Spirit Has Come! (Acts 1, 2)

در این برنامه به آن اشاره شد، مربوط به نزدیک، به دوهزار سال پیش است و شاید برخی بگویند که پنتیکاست به آنان و زندگی روحانی ایشان مربوط نیست، اما باید عرض کنم که مسیحیت بدون پنتیکاست، هیچ ارزشی ندارد و شخص بدون تجربه واقعی و عملی پنتیکاست، يك ايمان دار كامل نیست! باید عرض کنم که تمام فرزندان آدم که گناهان ایشان باعث شد که پسر خدا بر روی صلیب جان دهد، احتیاج به ایمان مسیحی دارند و تجربه پنتیکاست هم خارج از ایمان مسیحی نیست. آدم‌ها عیسی را مصلوب کردند، اما خدا او را از مردگان برخیزانید و او را یکتا منجی بشر قرار داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاك نگرده، بلکه حیات جاودانی یابد. در کتاب اعمال رسولان 17: 30 و 31، چنین می‌خوانیم: «در گذشته، خدا از چنین جهالتی چشم می‌پوشید. اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می‌کند که توبه کنند. زیرا روزی را مقرر کرده که در آن به واسطه مردی که تعیین کرده است، جهان را عادلانه دآوری خواهد کرد، و با برخیزانیدنش از مردگان، همه را از این امر مطمئن ساخته است.»

از شما دوستان عزیز که در این برنامه با ما همراه بودید، بسیار سپاس‌گزاریم. از شما تقاضا داریم تا به کلامی که در این برنامه شنیدید، بیندیشید و پاسخ مناسب به آن بدهید.

خدا شما را برکت دهد تا معنای کلام خدا را دریافت نمایید که می‌فرماید: پیامبران جملگی درباره او [عیسی] شهادت می‌دهند که هر که بدو ایمان آورد، به نام او آمرزش گناهان خواهد یافت.» (کتاب اعمال رسولان 10: 43).

تا برنامه آینده، خدا یاور و نگهدار شما عزیزان باشد. آمین.

Lesson 88

Jesus is Coming Back! (Revelation 19 - 22)

درس هشتاد و هشتم «بازگشت عیسی»! (کتاب مکاشفه یوحنا 19 تا 22)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

دوستان خوب، اکنون به هشتاد و هشتمین درس در مطالعه تاریخی کلام خدا رسیده‌ایم. همان‌طور که در طی این برنامه‌ها شاهد بوده‌اید، خدا صدها سال توسط انبیایش، کلامش را الهام فرموده است. شاید بدانید که تاریخ بشریت به دو بخش پیش از میلاد مسیح و پس از میلاد مسیح، تقسیم می‌گردد. دوران پیش از عیسی مسیح را عهدعتیق می‌نامند. پیام انبیاء خدا در این بخش، این بوده است که خدا عادل و مقدس است و به‌همین دلیل بایستی هر گناه را دآوری و مجازات فرماید. اما از جهت دیگر، خدا پر از رحمت و فیض است و نمی‌خواهد که هیچ‌کدام از فرزندان آدم در گناهانشان هلاک شوند. به‌همین دلیل از کلام خدا چنین می‌خوانیم که او وعده داد که نجات‌دهنده‌ای عادل و بی‌گناه را به این جهان بفرستد تا از مریم باکره متولد شده و زندگی پاکی داشته باشد و در نهایت با مرگی فجیع بر صلیب بمیرد تا گناهان ما انسان‌ها را کفار نماید تا ما از مرگ او زندگانی بیابیم. تمام انبیاء عهدعتیق، درباره آمدن مسیحای موعود، سخن گفته‌اند. در بخش دوم از کلام خدا که به عهدجدید معروف است، خبر خوش ظهور منجی را می‌خوانیم و در مطالعه انجیل مقدس، چنین دیده‌ایم که زمانی که وقت برنامه خدا رسید، خدا مسیحا را به زمین فرستاد تا منجی بشر باشد. مسیحای موعود، همان عیسی ناصری بود. عیسی مسیح، تنها کسی بوده که به کاملیت و پاکی مطلق زندگی کرده است. عیسی، پر از قدرت الهی بود. او کلمه خدا بود که در جسم انسانی پدیدار شد. خدا درباره او فرمود: «این است پسر محبوبم که از او خشنودم، به او گوش فرا دهید.»! اما هم‌نوعان ما، او را بر صلیب کشتند. اما خدا او را در روز سوم از مرگ برخیزانید. پس از اینکه اشخاص بسیاری، عیسی مسیح زنده شده را دیدند، خدا او را به آسمان بالا برد. اما داستان در همین‌جا پایان نمی‌یابد. برنامه شگفت‌انگیز خدا برای نجات بشر، يك آغاز و يك پایان دارد. این جهان شریر، هنوز پایان کار عیسی خداوند را ندیده است! کلام مقدس خدا به ما می‌گوید که خداوند عیسی به‌زودی برای افکندن شیطان و فرشتگان شریر او به دریاچه آتش، باز می‌گردد. او باز می‌گردد تا فرزندان آدم را دآوری نماید و این دنیا را نو و تازه سازد. درس این برنامه، «بازگشت عیسی» نام دارد. در این برنامه، آخرین بخش عهدجدید را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. کتاب مکاشفه يك کتاب برجسته و عمیق است، زیرا درباره وقایع آخر زمان و پایان دنیا سخن می‌گوید. این کتاب دارای بیست و دو فصل است؛ فصولی که پیروزی پرشکوه افرادی را که به عیسی ایمان دارند، اعلان می‌نماید. اما برای کسانی که به خداوندی عیسی ایمان ندارند، سراسر ترس و وحشت است؛ زیرا کتاب مکاشفه آشکار می‌سازد که آنان که از پذیرش عیسی مسیح، به‌عنوان منجی سرباز می‌زنند، در نهایت مورد دآوری عدل الهی قرار می‌گیرند! اگر شما بَرّه خدا را نپذیرید، شیر خدا را خواهید دید! اگرچه عیسی خداوند، اولین بار همانند يك بَرّه و با فروتنی و برای جان دادن، به‌جهان آمد، ولی در هنگام بازگشت، او همچون شیری غرّان و برای دآوری گناهکاران خواهد آمد! این است آنچه که کلام خدا در رساله دوم پولس به تسالونیکیان 1: 7 و 8، در این باره می‌فرماید: «و شما را که رنج می‌برید با ما آرام بخشد. این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی همراه با فرشتگان نیرومند خویش با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند. او خدانشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد.»

حال اجازه دهید تا به‌دقت به بخش‌هایی از آیات مقدس کتاب مکاشفه یوحنا گوش فرا دهیم. پس از اینکه خداوند عیسی به آسمان بازگشته است، او فرشته‌اش را به ملاقات یوحنا رسول فرستاد تا وقایع آخر این جهان را به او آشکار نماید. در فصل اول این کتاب شیرین، چنین می‌خوانیم: «مکاشفه عیسی مسیح، که خدا به او عطا فرمود تا آنچه را می‌باید زود واقع شود، به خادمان خود باز نماید، و آن را با فرستادن فرشته خود بر خادمش یوحنا آشکار ساخت. و یوحنا بر هر آنچه دید، یعنی بر کلام خدا و شهادت عیسی مسیح، گواهی می‌دهد. خوشا

Jesus is Coming Back! (Revelation 19 - 22)

به حال کسی که این کلام نبوت را قرائت می کند و خوشا به حال آنان که آن را می شنوند و آنچه را در آن نوشته شده، نگاه می دارند؛ زیرا وقت نزدیک است. از یوحنا، به هفت کلیسا که در ایالت آسیا هستند: فیض و سلامتی از جانب او که هست و بود و می آید بر شما باد، و از جانب هفت روح پیشگاه تخت او، و از جانب عیسی مسیح، آن شاهد امین و نخست زاده از میان مردگان و فرمانروای پادشاهان جهان. بر او که ما را محبت می کند و با خون خود ما را از گناهانمان رها کنید، و از ما پادشاهی ای ساخت و کاهنانی برای خدا و پدر خود، بر او جلال و قدرت باد، تا ابد. آمین. هان با ابرها می آید، هر چشمی او را خواهد دید، حتی چشم آنان که نیزه به او زدند؛ و همه طوایف زمین به سوگوش خواهند نشست. آری چنین خواهد بود. آمین. خداوند خدا می گوید: «مَنم 'الف' و مَنم 'ی'؛ مَنم آن که هست و بود و می آید، آن قادر مطلق.»

در فصل نوزدهم کتاب مکاشفه یوحنا هم، چنین می خوانیم: «پس از آن، صدایی شنیدم که به خروش جماعتی عظیم در آسمان می مانست، که می گفتند: «هَلِّلُویاه! نجات و جلال و قدرت از آن خدای ماست، که داوریهایش حق است و عدل است. آن فاحشه بزرگ را جزا داده که زمین را با زنايش به فساد کشید، و از او انتقام خون بندگان خود را گرفته است.» ... آنگاه صدایی شنیدم که به خروش جماعتی عظیم می مانست، و به غرش آبهای فراوان، و به بانگ بلند رعد، که می گفت: «هَلِّلُویاه! زیرا که خداوند خدای ما، آن قادر مطلق، سلطنت آغاز کرده است!» ... آنگاه دیدم که آسمان گشوده است و پیش رویم، هان اسبی است سفید، با سواری که امین و برحق می نامندش. او به عدل حکم می کند و می جنگد. چشمانش به آتش مشتعل می ماند و بر سرش تاجهای بسیار است. و نامی دارد بر او نوشته که هیچ کس نمی داند، جز خودش. ردایی دارد به خون آغشته و نامی که بدان خوانده می شود 'کلام خدا' است. سپاهیان آسمان از پی او می آمدند، سوار بر اسبان سفید، و در جامه های کتان نفیس و سفید و پاکیزه. و شمشیری از دهانش بیرون می آید بُرّان، تا با آن بر قومها بتازد. «بر آنان با عصای آهنین حکم خواهد راند.» چَرخُشتِ شرابِ خشم و غضبِ خدای قادر مطلق را لگدمال خواهد کرد. و بر ردا و ران او نامی نوشته شده است: 'شاه شاهان و رب ارباب.'»

و در ادامه و در فصل بیستم این کتاب نیز نوشته شده است: «آنگاه دیدم فرشته ای از آسمان فرود می آید، و کلید هاویه با اوست، و زنجیری بزرگ در دست دارد. او ازدها را، آن مار کهن را، که همانا ابلیس یا شیطان است، گرفت و در بند کشید تا هزار سال در اسارت بماند و او را به هاویه درانداخت و در بر او قفل کرد و مهر بر آن نهاد تا قومها را دیگر نفریید تا آن هزاره سر آید. و پس از آن چندگاهی آزاد گردد. و تختهایی دیدم که بر آنها کسانی نشسته بودند که حق داوری به آنان سپرده شده بود. و نفوس کسانی را دیدم که سرهاشان در راه شهادت در حق عیسی مسیح و در حق کلام خدا از تن جدا شده بود. اینان نه به پرستش آن وحش و تمثال او تن داده بودند و نه علامت او را بر پیشانی و بر دست خود پذیرفته بودند. اینان دوباره زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.» ... آنگاه که آن هزاره سر آید، شیطان از زندان رها خواهد شد و در پی فریب قومها به چهارگوشه زمین - به جوج و ماجوج که به شماره چونان شنهای کنار دریا هستند - خواهد رفت تا آنان را برای نبرد گرد هم آورد. اینان بر پهنه زمین پیش رفتند و اردوگاه مقدسین، یعنی شهر محبوب را محاصره کردند. اما آتش از آسمان فرود آمد و آنان را فرو خورد. و ابلیس، که آنان را فریب داده بود، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده شد، جایی که آن وحش و نبی کذاب افکنده شده بودند. اینان روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید. آنگاه تخت بزرگ و سفیدی دیدم، و کسی را که بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او می گریختند و جایی برای آنها نبود. و مردگان را دیدم، چه خُرد و چه بزرگ، که در برابر تخت ایستاده بودند. و دفترها گشوده شد. دفتری دیگر نیز گشوده شد که دفتر حیات است. مردگان بر حسب اعمالشان، مطابق با آنچه که در آن دفترها نوشته شده بود، داوری شدند. دریا مردگانی را که در خود داشت، پس داد؛ مرگ و جهان مردگان نیز مردگان خود را پس دادند، و هر کس بر حسب اعمالی که انجام داده بود، داوری شد. و مرگ و جهان مردگان به دریاچه آتش افکنده شد. دریاچه آتش، مرگ دوم است. و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.»

در ادامه و در فصل بیست و یکم کتاب مکاشفه یوحنا، کلام خدا چنین می فرماید: «سپس آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم، زیرا آسمان اول و زمین اول سپری شده بود و دیگر دریایی وجود نداشت. و شهر مقدس اورشلیم

Jesus is Coming Back! (Revelation 19 - 22)

جدید را دیدیم که از آسمان از نزد خدا پایین می‌آمد، آماده شده همچون عروسی که برای شوهر خود آراسته شده باشد. و از تخت، صدای بلندی شنیدیم که گفت: «اینک، مسکن خدا با آدمیان است، و او با آنها ساکن خواهد شد؛ و ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اول سپری شد.» سپس آن تخت‌نشین گفت: «اینک همه چیز را نو می‌سازم.» و گفت: «اینها را بنویس زیرا این سخنان درخور اعتماد است و راست است.» باز به من گفت: «به انجام رسید! من 'الف' و 'ی' و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات به‌رایگان خواهم داد. هر که غالب آید، این همه را به میراث خواهد برد، و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود. اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و جادوگران و بت‌پرستان و همه دروغ‌گویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است.»

و باز در ادامه و در آخرین فصل کتاب مکاشفه یوحنا هم، چنین ذکر شده است: «آنگاه نهر آب حیات را به من نشان داد که همچون بلور شفاف بود و از تخت خدا و برّه جاری می‌شد و از وسط میدان شهر می‌گذشت. در دو طرف نهر، درخت حیات بود که دوازده بار میوه می‌داد، یعنی هر ماه یک بار. و برگهای آن برای شفای قومها بود. و دیگر هیچ لعنتی وجود نخواهد داشت. تخت خدا و تخت برّه در آن شهر خواهد بود و خادمانش او را خواهند پرستید. آنها روی او را خواهند دید و نام او بر پیشانی آنها خواهد بود. و دیگر شب وجود نخواهد داشت و آنها به نور چراغ یا خورشید نیازمند نخواهند بود، زیرا خداوند خدا به آنها روشنایی خواهد بخشید. و آنها تا ابد سلطنت خواهند کرد. فرشته به من گفت: «این سخنان درخور اعتماد است و راست است. خداوند، خدای ارواح انبیاء، فرشته خود را فرستاد تا آنچه را که می‌باید زود واقع شود، به خادمان خود باز نماید.» «اینک به‌زودی می‌آیم! خوشا به حال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه می‌دارد.» من، یوحنا، همان کسی هستم که این چیزها را دیدم و شنیدم. و پس از دیدن و شنیدن آنها، پیش پایهای آن فرشته که آنها را به من نشان داده بود، افتادم تا سجده کنم. اما او به من گفت: «مبادا چنین کنی! من نیز همچون تو و برادران تو، انبیاء، و آنان که کلام این کتاب را نگاه می‌دارند، خادم اویم. خدا را پرست.» آنگاه به من گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر نکن زیرا وقت نزدیک است. پس شخص بدکار، به بدی کردن ادامه دهد و مفسد، همچنان به فساد بپردازد؛ نیکوکار، به نیکویی کردن ادامه دهد و مقدّس، همچنان مقدّس بماند.» «اینک به‌زودی می‌آیم و پاداش من با من است تا به هر کس بر حسب اعمالش جزا دهم. من 'الف' و 'ی'، اول و آخر، و ابتدا و انتها هستم.» خوشا به حال آنان که ردای خود را می‌شویند تا حق دسترسی به درخت حیات را پیدا کنند و بتوانند به دروازه‌های شهر داخل شوند. سگها و جادوگرها و بی‌عفتان و آدمکشان و بت‌پرستان و همه کسانی که دروغ را دوست می‌دارند و آنرا به عمل می‌آورند، بیرون می‌مانند. «من، عیسی، فرشته خود را نزد شما فرستادم تا این چیزها را به کلیساها اعلام کند. من ریشه و نسل داوود و ستاره درخشان صبح هستم.» روح و عروس می‌گویند: «بیا!» هر آن که می‌شنود بگوید: «بیا!» هر که تشنه است بیاید؛ و هر که طالب است، از آب حیات به‌رایگان بگیرد. من به هر کس که کلام نبوت این کتاب را می‌شنود، هشدار می‌دهم که اگر کسی چیزی بدان بیفزاید، خدا بلاهای نوشته شده در این کتاب را بر او خواهد افزود. و اگر کسی از کلام نبوت این کتاب چیزی کم کند، خدا او را از درخت حیات و از شهر مقدّس، که در این کتاب درباره آنها نوشته شده است، بی‌نصیب خواهد ساخت. آن که بر این امور شهادت می‌دهد، چنین می‌گوید: «آری، به‌زودی می‌آیم.» آمین. بیا، ای خداوند عیسی! فیض خداوند عیسی با همه شما باد. آمین.»

بدین‌گونه است که خدا کلام زنده خود و وعده مسیحای موعود را که فرزندان آدم، او را بر صلیب کشتند، تمام می‌نماید. او باز می‌گردد تا همه آنانی که از آن او هستند، با خود به آسمان و زمین جدید و به‌زود خدا ببرد و آنانی را که او را نپذیرفتند، دآوری و مجازات فرماید. دوستان عزیز، آیا از اینکه عیسی به‌زودی از آسمان باز می‌گردد، احساس آرامش می‌کنید؟ آیا شما هم در زمره کسانی هستید که او را به‌عنوان خداوند و منجی پذیرفته‌اند؟ و آیا ایمان و باور دارید که خدا همه گناهان شما را بر دوش عیسی خداوند نهاد تا به شما زندگی جاودانی بخشد و پارسا محسوب دارد؟ آیا اسم شما در دفتر حیات، مکتوب است؟ ارتباط شما با عیسی مسیح، چگونه است؟ آیا او منجی شما است؟ یا اینکه او شما را دآوری خواهد فرمود؟!

Lesson 88

Jesus is Coming Back! (Revelation 19 - 22)

آیا برای بازگشت عیسی آماده هستید؟ اگر امروز صدای خدا را بشنوید، خواهش می‌کنم که دل خود را سخت مسازید تا او بتواند در دل شما وارد شده و شما را دگرگون سازد. کلام خدا در رسالهٔ دوم پطرس رسول 3: 8 و 9، چنین می‌فرماید: «اما ای عزیزان، از این نکته غافل مباشید که نزد خداوند یک روز همچون هزار سال است و هزار سال همچون یک روز. برخلاف گمان برخی، خداوند در انجام وعده‌اش تأخیر نمی‌ورزد، بلکه با شما بردبار است، چه نمی‌خواهد کسی هلاک شود، بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند.»

دوستان خوب شنونده، بسیار ممنونیم که به این برنامه گوش فرا دادید. دعای ما به‌درگاه خدا این است که، هر کلامی که در این دسته از برنامه‌ها می‌شنوید، باعث برکت روحانی در زندگی شما گردد و شما را به خدا نزدیک‌تر نماید.

تا برنامه و وقت بعدی، شما را به خدای زنده می‌سپاریم و از شما خواهش می‌کنیم که بهیاد آورید که عیسی مسیح فرمود: «آری، بهزودی می‌آیم.» (کتاب مکاشفه 22: 20). خدا شما را برکت دهد و حفظ نماید. آمین.

Lesson 89 The Good News!

درس هشتادونهم «خبر خوش!»

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی و در مطالعاتمان در انجیل مقدس، شنیدیم که خداوند عیسی پس از برخاستنش از مردگان، به شاگردانش امر فرمود که به تمام عالم رفته و همه انسان‌ها را به انجیل موعظه کنند. و پس از آنکه به آسمان صعود نمود، مردی به اسم پولس که قبلاً يك يهودي غيور و متعصب و ضد مسیحیت بود، و پس از ملاقات شگفت‌انگیز با عیسی، تبدیل به يك مسیحی بااخلاص شده بود، در فصل نخست رساله خود به رومیان، چنین می‌نویسد: «از پولس، خادم مسیح عیسی، که به رسالت فرا خوانده شده و به انجیل خدا وقف گردیده است؛ همان انجیل که خدا از پیش، به واسطه پیامبران خود، وعده‌اش را در کتب مقدس داده بود.»... زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی. زیرا در انجیل، آن پارسایی که از خداست به ظهور می‌رسد، که از آغاز تا به انجام بر پایه ایمان است. چنانکه نوشته شده است: «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.»

ابتدا اجازه دهید تا خدمتتان عرض کنم که انجیل يك واژه یونانی است و به معنای خبر خوش است. اما شاید برایتان سؤال باشد که واقعاً این خبر خوش چیست که این‌همه در کلام خدا از آن صحبت شده است؟! در این برنامه و با كمك خدا، می‌خواهیم درباره این خبر خوش صحبت کنیم که در متون مقدس کلام خدا از آن سخن گفته شده است. اما اجازه می‌خواهم تا پیش از آنکه درباره خبر خوش صحبت کنم، به یاد آوریم که خبر بدی هم وجود دارد. حالا شاید بپرسید که این خبر بد چیست؟! شاید شنیده باشید که، پس از آنکه خدا جهان و انسان را آفرید، همه چیز بسیار نیکو بود. خدا آدم و حوا را در بهشت یا همان باغ عدن قرار داد تا بر تمام مخلوقات خدا اختیار داشته باشند. خدا می‌خواست تا انسان‌ها خدا را بشناسند و او را دوست داشته باشند و او را خدمت کرده و همیشه او را تجلیل نمایند. اما برای آنکه خدا آنان را امتحان نماید، به آنان فرمود که می‌توانند از تمام میوه‌های درختان باغ بخورند، اما تنها نباید از میوه درختی به نام شناخت نیکویی و بدی بخورند؛ زیرا این دستور خدا است و اگر آنان از این فرمان سرپیچی کنند، بدون تردید خواهند مُرد. خبر بد این است که حوا و آدم، گول شیطان که آنان را وسوسه کرد و به ایشان دروغ گفت را خوردند. و این گناه آنان، بدبختی و مرگ را به جهان و به نسل ایشان آورد. کلام خدا درباره این خبر بد هم به ما اطلاع می‌دهد. در آیه پانزدهم رساله یهودا، چنین آمده است: «تا بر همگان داوری کند و همه بی‌دینان را به سبب تمامی کارهای خلاف دینداری که در بی‌دینی کرده‌اند، و به سزای جمله سخنان زشتی که گناهکاران بی‌دین بر ضد او گفته‌اند، محکوم سازد.» بلی دوستان عزیز، خبر بد این است که همه ما گناهکار هستیم و باید با داوری و مجازات عادلانه خدا روبرو شویم!

اما خبر خوش هم این است که درست در همان‌جا، خدا که مملو از رحمت و مهربانی است، اعلان فرمود که روزی شخص بی‌گناهی را به جهان می‌فرستد که از دختری باکره متولد می‌شود. این شخص، همان منجی موعود بشر، یعنی مسیحا است که باید برای کفاره گناهان فرزندان آدم، بر صلیب کشته شود. مجازات گناه که ما مستحق آن بودیم، بر آن منجی وارد خواهد آمد و مرگ او، راه زندگی جاودانی بشر را هموار خواهد نمود. این همان خبر خوشی است که خدا در روزی که حوا و آدم مرتکب گناه شدند، اعلان فرمود. خدا از افراد بسیاری استفاده نمود تا آمدن منجی را در طول تاریخ به انسان‌ها یادآوری نماید. هر يك از پیامبران خدا چیزی را درباره مسیحا اعلان نمودند. برای همین، وقتی که او می‌آید، انسان‌ها خواهند دانست که مسیحا همانی است که خدا وعده آمدنش را اعلام فرموده بود. برای مثال اشیاء نبی، که در حدود هفتصدسال پیش از مسیحا می‌زیست، درباره تولد مسیحا، چنین پیش‌گویی نموده است: «باکره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عمانوئیل خواهند نامید،» که به معنی «خدا با ما» است. یکی دیگر از انبیاء خدا به نام میکاه هم صدسال پیش از آمدن مسیحا درباره محل تولد او پیش‌گویی می‌کند و چنین می‌گوید: «اما تو، ای بیت‌لحم افراته، گرچه در میان طوایف یهودا کوچکی، از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد کرد؛ طلوع او از قدیم

The Good News!

و از ایام ازل بوده است.» اما انبیاء خدا، تنها درباره تولد مسیحا پیش‌گویی نکرده‌اند. آنان همچنین درباره رنج و مرگ عیسی مسیح برای گناهکاران نیز نبوت کرده‌اند. برای مثال، داوود، هزار سال قبل از آمدن مسیحا چنین پیش‌گویی کرده است که: «سگان مرا احاطه کرده‌اند؛ دسته اوباش گردم حلقه زده‌اند؛ دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند!» اما داوود نبی، نه تنها درباره مرگ عیسی فقط، بلکه همچنین درباره رستخیز او هم پیش‌گویی نموده است. اینها ثابت می‌کنند که او همان مسیحای موعود است که خدا برای نجات فرزندان آدم از مجازات گناه، به جهان فرستاده است. درباره تولد عیسی مسیح، مباحثات اندکی وجود دارند، اما درباره مرگ و رستخیز او، همه در حیرت و شگفتی هستند. آنان نمی‌توانند بفهمند که چرا خدا، فقط ایستاد و تماشا کرد که فرزندان گناهکار آدم، پسر حبیب او را با تحقیر بر صلیب بکشند! آنچه که این عده از فهم آن عاجز هستند، این است که خدایی که عاشق ما انسان‌ها است، خودش همان کسی است که طرح فرمود تا مسیحا برای نجات انسان از گناهان و مجازات آن، بر صلیب کشته شود. اشعیاء نبی در این باره چنین می‌گوید: «اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب سازند!» آیا شما به انبیاء ایمان دارید؟ اگر واقعاً به انبیاء اعتقاد داشته باشیم، باید به چیزهایی که گفته‌اند نیز باور داشته باشیم. باید همیشه به خاطر داشته باشیم که انبیاء از خودشان چیزی نگفته‌اند، بلکه کلام خدا را با الهام او نوشته‌اند. بنابراین اگر ما انبیاء را رد کنیم، درواقع کلام خدا را نپذیرفته‌ایم! زیرا او است که این کلام را الهام فرموده است و حکم به ظهور مسیحا داده است. به دلیل محبت بی‌حد خدا که نمی‌خواهد کسی هلاک شود، بود که او مقدر فرمود تا مسیحا برای بخشش گناه بشر قربانی شود. ضروری بود که عادل در راه پی‌دینان وفات یابد تا آنان را در حضور خدای عادل، پارسا و بی‌گناه محسوب نماید. این همان کمال و پایان قربانی گوسفندان و بزها برای کفاره گناهان مردم بود که در عهدعتیق انجام می‌شد. عیسی که به قوت خدا از باکره‌ای تولد یافت و هرگز هیچ گناهی نکرد، همان بزه بی‌عیب خدا بود که برای پاک شدن گناهان انسان‌ها کشته شد. وقتی که کاملیت وجود دارد، دیگر نیازی به چیزهای ناقض و اندک نیست! مرگ عیسی بر صلیب، احتیاج بشر به قربانی حیوانات را محو نموده است. آیا می‌توانید به یاد آورید که عیسی پیش از مرگ بر روی صلیب، چه فرمود؟ او فریاد زد: «تمام شد!» معنای گفته او این بود که با مرگ و رستخیز او، کار نجات بشر، به کمال و انتها رسید و او بر شیطان و مرگ، پیروز شد. او تاوان گناهان ما را یک‌بار و برای همیشه پرداخت. تنها چیزی که برای ما باقی مانده است، این است که به آن ایمان آوریم. همان‌طور که قبلاً خواندیم، خبر خوش کلام خدا برای ما این است که مرگ و رستخیز عیسی خداوند، قوت خدا است برای نجات هرکس که به او ایمان آورد!

اما متأسفانه بسیاری از پذیرش این خبر خوب و هدیه رایگان خدا، سرپیچی می‌کنند و آن را رد می‌کنند! آنان می‌گویند که این تنها یک داستان ساخته و پرداخته ذهن انسانی است. اما هرآنچه که در انجیل مقدس آمده است، اثباتی بر درستی پیش‌گویی‌های انبیاء پیش از عیسی مسیح است. همه چیزهایی که درباره جنبه‌های گوناگون ظهور مسیحا پیش‌گویی شده بود، در عیسی به انجام و کمال رسید. بلی دوستان گرامی، عیسی کشته شد، اما قبر نتوانست او را در خود نگاه دارد، زیرا او کلمه حیات و خدا است! کلام راستین خدا به ما می‌گوید که عیسی در روز سوم از قبر و مردگان، قیام نمود. او خود را به مدت چهل روز بر شاگردانش و بسیاری دیگر ظاهر فرمود و این یک حقیقت انکارناپذیر است! مسیحا بر مرگ غلبه یافت. رستخیز عیسی ثابت می‌کند که خدا، مرگ نیابتی و کفاره‌ای عیسی برای گناه بشر را کاملاً پذیرفته و از آن خشنود است! این همان خبر خوش است. خداوند عیسی برای زدودن گناهان ما مرد و به قبر و دنیای مردگان فرو رفت و در روز سوم با پیروزی، رستخیز فرمود! هدف این خبر خوش، نجات تمام کسانی است که به آن ایمان می‌آورند. این سؤال برای شما دوست عزیز هم مطرح است: «آیا به انجیل ایمان دارید؟» کلام خدا می‌فرماید که: «امروز روز نجات است، اگر کلام خدا را شنیده‌اید؛ دل خود را سخت مسازید، بلکه به آن ایمان آورید!»

رستگاری و نجات، حاصل اعمال و تفکرات و تلاش شخصی ما نیست، کلام خدای حقیقی به ما می‌فرماید که همه ما گناهکار هستیم و از هدف و جلال خدا بسیار دور می‌باشیم. اعمال ما نمی‌توانند ما را در حضور خدای پاک و عادل مطلق، خوب جلوه دهند. معیارهای خدا بسیار دشوار و کامل هستند و ما نمی‌توانیم به این معیارها برسیم. باید خودِ خدا کاری کند تا ما نجات بیابیم و او این کار را در عیسی مسیح انجام داده است. خدا

Lesson 89

The Good News!

هرگز رستگاری را به ما نمی‌فروشد، بلکه آن را به رایگان به ما هدیه می‌دهد و می‌خواهد تا ما آن را بپذیریم. انجام اعمال مذهبی، شاید بتوانند انسان‌ها را خشنود و ارضاء سازند، اما هرگز نمی‌توانند خدا را راضی کنند! تنها يك راه برای رسیدن به حضور خدا و ورود به بهشت وجود دارد:

1) شما باید بپذیرید که گناهکار هستید و نمی‌توانید با توانایی خود، خدا را خشنود سازید. 2) شما باید بپذیرید که عیسی مسیح، تنها نجات‌دهنده‌ای است که خدا او را فرستاد تا با مرگ و رستاخیزش، تاوان گناهان شما را پرداخت نماید و به شما حیات جاودان عطا فرماید. اگر به این خبر خوش، ایمان داشته باشید، می‌توانید مطمئن باشید که پس از مرگ به بهشت می‌روید. زیرا خدا این وعده را در کلام امین خود به شما داده است و تمام سخنان او، راست مطلق است. در نام عیسی مسیح، حیات جاودانی هست. (رساله اول یوحنا 5: 9 تا 13).

دوستان عزیز، این پیام خدا برای شما نیز هست. اجازه دهید تا کلام شیرین و دعوت عالی عیسی را از انجیل متی 11: 28 و 29، برایتان قرائت کنم. کلام زنده خدا چنین می‌فرماید، به آن گوش فرا دهید: «بیایید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید. یوغ مرا بر دوش گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا حلیم و افتاده‌دل هستم، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت.»

آیا شما از گناهانتان در رنج و بیچارگی هستید؟ آیا به آخر خط رسیده‌اید؟ آیا می‌خواهید تا در روح خود، آرامش بیابید؟ اگر به خبر خوش خدا ایمان آورید، خدا گناهان شما را خواهد بخشید و شما را عادل و پارسا محسوب خواهد فرمود و نام شما را در دفتر حیات خواهد نوشت. اگر به عیسی مسیح، ایمان آورید، خدای محبت، شما را فرزند عزیز خود خواهد خواند و روح پاکش را به شما عطا خواهد فرمود. روح القدس که در شما زندگی می‌کند، شما را دگرگون خواهد نمود و زندگی تازه به شما خواهد داد. کلام خدا در رساله دوم پولس به قرنتیان 5: 17، چنین می‌فرماید: «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است!»

دوستان عزیز، این انجیل واقعی است. وضعیت شما هرچه باشد، خون عیسی از آن تواناتر است! خدا می‌خواهد تا به شما زندگی تازه عطا فرماید. تنها باید به او ایمان آورید. خدا برای شما مُرد تا به شما زندگی عطا فرماید. آیا به انجیل خدا ایمان دارید؟

از شما سپاس گزاریم که این برنامه را برای شنیدن انتخاب کردید. خدا شما را برکت عطا فرماید. در آخر این برنامه، می‌خواهم آیاتی را از کلام زنده خدا بخوانم که درباره اطمینان واقعی از نجات، برای ایمان‌داران به عیسی است. خدا در رساله دوم پولس به تیموتاؤس 1: 9 و 10، چنین می‌فرماید: «خدا ما را نجات داده و به زندگی مقدس فرا خوانده است. این نه به سبب اعمال ما، بلکه به خاطر قصد و فیض خود اوست، فیضی که در مسیح عیسی از ایام ازل به ما عطا شده بود، ولی اکنون با ظهور نجات‌دهنده ما مسیح عیسی عیان گشته است - همان که به واسطه انجیل، مرگ را باطل کرد و حیات و فناپذیری را آشکار ساخت.» تا برنامه بعدی، خدای همه فیض‌ها نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 90

Man's Questions; God's Answers (Part 1)

درس نودم

«پرسش‌های انسان، پاسخ‌های خدا»

(بخش اول)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در این برنامه و همچنین در برنامه آینده، تصمیم داریم تا کار کمی متفاوت‌تر انجام دهیم. در طی این برنامه می‌خواهیم چند سؤال را با شما در میان بگذاریم. این سؤالات، در واقع پرسش‌های بسیاری از شما عزیزان است. برای پاسخ به این سؤالات هم از کلام زنده خدا استفاده خواهیم کرد. کلام خدا روشنگر مسیر ما انسان‌ها است. در مزمور 119: 105، چنین می‌خوانیم: «کلام تو [خدا] برای پایهای من چراغ و برای راه‌های من نور است.» بلی دوستان عزیزم، کشف کلام خدا، نور می‌بخشد و اگر ما می‌خواهیم که به حقیقت، دست پیدا کنیم، باید کلام حقیقی را بخوانیم. عیسی فرمود که حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد نمود. حال بیایید تا باهم برخی از این سؤالات را طبق کلام خدا بررسی کنیم. سؤال اول: مذهب کسانی که این برنامه‌ها را (راه پارسایی و عدالت) تهیه می‌کنند، چیست؟ باید عرض کنم که خدا از خیلی قبل، در دل ما گذاشت تا حقیقت را بجوییم. و ما خواستیم که کلام خدای حقیقی را بشناسیم. خدا فیض بخشید و ما توانستیم کتاب مقدس را با دقت مطالعه کنیم. کتاب مقدس شامل تورات، کتاب‌های انبیاء و مزمور و انجیل است. با خواندن دقیق کتاب مقدس فهمیدیم که عیسی مسیح، نجات‌دهنده‌ای است که تمام انبیاء درباره او گواهی داده‌اند. دریافتیم که عیسی همان بره بی‌عیب و نهایی خدا است که با مرگ و رستاخیزش، گناه تمام جهان را برمی‌دارد. عیسی مسیح، که از جانب خدا آمده است، تنها کسی است که ما را به خدا می‌رساند. ما تمام امید خود را بر او می‌گذاریم و او را پیروی می‌کنیم. مذهب ما، پیروی از شخص خداوند عیسی است. پس ما شاگردان عیسی هستیم. مسلمانان ما را اهل کتاب می‌نامند و برخی هم به ما مسیحی می‌گویند. با گفتن اینکه ما مسیحی هستیم، به شما یادآوری می‌کنیم که بسیاری که خود را مسیحی می‌دانند، اصلاً خدا را پیروی نمی‌کنند و قوم واقعی عیسی نیستند. هرکس که در خانواده مسیحی و یا جامعه به اصطلاح مسیحی زندگی می‌کند، الزاماً مسیحی نیست. دنباله‌روی از مذهب، به انسان، ارتباط با خدا را نمی‌دهد. تنها عیسی مسیح است که می‌تواند شخص را به حضور خدای واقعی ببرد. ما مسیحیان چقدر خوشبخت هستیم که عیسی خداوند و منجی و دوست ما است. او رابطه‌ای زیبا و باشکوه با خدا را به ما عطا نموده است. او حتی برای مرگ هم به ما آرامش داده است! او هرروزه رحمت بی‌انتهای خود را بر ما آشکار می‌نماید. خدا در عیسی مسیح، هر آنچه را که برای حیات جاودانی لازم است، به ما عطا فرموده است. قلب ما هر آنچه را که نیاز داشته باشد، در عیسی می‌یابد!

سؤال دوم: برخی ادعا می‌کنند که کتاب مقدس تحریف و باطل شده است و با کتاب مقدس اصلی، تفاوت دارد. چگونه می‌توان پاسخ این سؤال را داد و به کتاب مقدس اعتماد کرد؟ این يك سؤال عمیق است و نیاز به پاسخی روشن دارد. پیش از اینکه به این سؤال پاسخ دهیم، لازم است تا چند سؤال از کسانی که این سؤالات را مطرح می‌کنند، بپرسیم. این اشخاص مدعی هستند که کتب کهن انبیاء خدا باطل و تحریف شده‌اند و بی‌اعتبار می‌باشند. ریشه این اعتقاد در کجا است؟ پایه چنین اتهام جدی در چیست؟ لطفاً به این سؤالات فکر کنید و اگر می‌توانید به آنها پاسخ دهید: چه موقع کتاب مقدس تحریف شده است؟! کجا کتاب مقدس تحریف شده است؟! چه تغییراتی در کتاب مقدس انجام شده است؟! چه کسی کتاب مقدس را تحریف کرده است؟! چرا کتاب مقدس تحریف شده است؟! آیا حتی يك پاسخ قانع‌کننده برای این سؤالات موجود است؟! اگر شما دوست عزیز، به دنبال کشف حقیقت باشید و با صداقت درباره کتاب مقدس پژوهش کنید، خواهید دید که خدا کلامش را از دستبرد و تحریف مصون داشته است. کسانی که معتقدند که کتاب مقدس تحریف شده است، تنها با گوش دادن و باور شایعات بی‌اساس و مغرضانه، وقت و عمر خود را تلف می‌کنند! هیچ شاهی برای اثبات تحریف کتاب مقدس وجود ندارد. اما شهادت بسیاری وجود دارند که صحت و اعتبار کتاب مقدس را تأیید می‌کنند. امروزه در بسیاری از دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی و مذهبی و موزه‌ها، هزاران طومار و کتاب‌های قدیمی نگهداری می‌شود که بیشتر آن‌ها قدمتی بیش از عمر

Man's Questions; God's Answers (Part 1)

اسلام دارند. اگر شما این طومارها و کتابها را با کتاب مقدسی که در اختیار دارید، مقایسه نمایید، متوجه خواهید شد که چگونه خدا با دقت از کلامش محافظت فرموده است. کتاب مقدسی که اکنون در اختیار ما است، درست همان کتاب مقدسی است که از دوران پیش از اسلام هم وجود داشته است. انبیاء خدا، کلام الهامی او را بر پوست حیوانات و یا بافته‌های گیاهی می‌نوشته‌اند. کاتبان یهودی کلام خدا را بر طومارهای جدید منتقل می‌کردند. آنان این کار را با دقت و امانت و وسواس بسیاری انجام می‌دادند تا صحت کلام خدا کاملاً حفظ شود و طومارها با نسخه اصلی کلام خدا، کاملاً تطابق داشته باشد. تعداد کلمات هر کتاب شمرده می‌شد و حرف وسطی آن به عنوان مرجع برای امانت نسخه جدید آن ملاک قرار می‌گرفت. اگر اشتباهی رخ داده بود، تمام آن نسخه از بین می‌رفت و سوزانیده می‌شد! این نویسندگان یهودی اعتقاد داشتند که دخل و تصرف در کلام خدا در واقع مداخله در کار خدا است که حتماً مجازات او را به دنبال دارد. در سال 1947 میلادی (برابر با 1320 خورشیدی)، در بحرالمیت، طومارهایی کشف شدند که قدمت آن‌ها به صدسال پیش از تولد عیسی مسیح بازمی‌گردد؟! ولی جالب است که بدانید، محتوای این طومارها با نسخه‌هایی که هزارسال بعد از آن نوشته شده بودند، کاملاً هماهنگی و تطابق دارند! بلی دوستان ارجمند، کتاب مقدس تحریف نشده است! هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند کلام خدا را تحریف نماید. اگر کسی بخواهد کتاب مقدس را تحریف کند، باید قادر باشد که تمام چندین میلیارد نسخه کتاب مقدس را تحریف کند! آیا به نظر شما این کار ممکن است؟! از دوران معاصر عیسی، بسیاری از اندیشمندان تلاش کرده‌اند تا کتاب مقدس را از زبان‌های اصلی آن، یعنی زبان‌های عبری، آرامی و یونانی به دیگر زبان‌ها ترجمه کنند. هیچ‌کس نمی‌توانسته است که کلام خدا را در تمام جهان تحریف کند! امروزه کتاب مقدس به بیش از دوهزاروپانصد زبان در دنیا ترجمه شده است و در زبان شیرین پارسی هم به همت انسان‌های فرهیخته و دوست‌دار خدا، ترجمه‌های متعددی وجود دارند که همگی با زبان اصلی و مراجع کتاب مقدس در هماهنگی و تطابق کامل هستند. البته باید عرض کنم که کتاب جعلی انجیل برنابا که از منابع غیرمسیحی و به خصوص اسلامی تهیه شده است، از دیدگاه هیچ‌کس و هیچ مرجعی مورد تأیید نیست و قدمت اولین نسخه‌های آن به چند قرن گذشته بازمی‌گردد و در اعتبار آن هم، حتی در بین محققین مسلمان، تردیدهای جدی وجود دارد! خدا کلام مقدس خود و خادمین صدیقش را از دستبرد و خیانت در امانت حفظ فرموده تا کلام زنده او با صداقت و درستی کامل به همه انسان‌ها برسد. خدا می‌خواهد تا همه از کلام راستین او آگاه شوند و برکات آن در زندگی ایشان وارد شود و آنان نجات بیابند. آیا خدا می‌تواند کلام خود را از دستبرد و تحریف دشمنان کلامش و شیطان حفظ فرماید؟ البته که می‌تواند! خدا را شکر که او این کار را کرده و باز هم می‌کند. جلال بر خدا! البته باید توجه داشته باشید که شیطان از همان ابتدا خواسته تا کلام خدا را تحریف کند، اما هر تلاشی برای تحریف کلام زنده خدا با شکست مفتضحانه روبرو می‌شود و تاریخ این را اثبات کرده است. برای مثال در اولین کتاب کتاب مقدس، یعنی کتاب پیدایش، می‌خوانیم که خدا به آدم می‌فرماید که اگر از میوه درخت شناخت خوبی و بدی بخورد، حتماً می‌میرد؛ اما شیطان این حقیقت را انکار می‌کند و حوا و آدم را فریب می‌دهد. و در واقع، کلام خدا را تحریف می‌کند. ولی حوا و آدم، فریب شیطان را می‌خورند و از آن میوه ممنوعه می‌خورند و در نتیجه روح‌های آنان می‌میرد و بدن‌های آنان هم شروع به ضعیف شدن و در نهایت، مردن می‌کند. این درست همان چیزی بود که خدا فرموده بود. دوستان گرامی، کلام خدا همیشه درست است. شیطان دروغ‌گو و فریب‌کار است. او می‌خواهد مردم را فریب دهد تا آنان فکر و باور کنند که کتاب مقدس تحریف شده است. اما خداوند عیسی فرمود که ممکن نیست که کلام خدا محو گردد! آسمان و زمین زایل می‌شود، اما کلمات عیسی هرگز از بین نخواهند رفت.

سؤال سوم: چرا مسیحیان، عیسی را پسر خدا می‌دانند؟ خدا زاییده نشده و نمی‌زاید، پس چگونه عیسی می‌تواند پسر خدا باشد؟ اگرچه به این سؤال، بارها در این برنامه‌ها پاسخ داده شده است، ولی خوشحالیم که دوباره می‌توانیم به آن پاسخ دهیم. سهل‌انگاری در پاسخ به چنین سؤالات مهمی می‌تواند مرگ‌آور باشد! شاید شما دوست عزیز برسید که چرا ما می‌گوییم که عیسی، پسر خدا است. اولاً باید عرض کنم که این مسیحیان نیستند که این لقب را برای عیسی اختراع کرده باشند. خود خدا این عنوان را برای عیسی مسیح به کار می‌برد. دوم اینکه پسر خدا بودن عیسی، به این معنا نیست که خدا همسری داشته و از ازدواج با او صاحب پسری شده است! این کفر است و مسیحیان، هرگز چنین باوری ندارند. همان‌طور که در این دسته از برنامه‌ها دیدیم، عیسی خداوند، صدها اسم و عنوان داشته است که به کار او و شخصیت او اشاره دارند. این اسامی به ما کمک می‌کنند که او را بهتر بشناسیم. مثلاً عیسی خود را «در گوسفندان» می‌خواند. روشن است که نمی‌توان تصور کرد که

Man's Questions; God's Answers (Part 1)

عیسی يك در بزرگ چوبی یا آهنی است! او خود را «نان حیات» می‌خواند. آیا می‌توانیم بگوییم که باید عیسی را مثل يك غذای معمولی بخوریم تا زنده بمانیم؟! هر عقل سلیمی می‌تواند بفهمد که این القاب و اسامی دارای مفهومی عمیق هستند و نمی‌توان آنها را از نظر ظاهری مورد تفسیر و استفاده قرار داد. انبیاء خدا گفته‌اند که عیسی «برّه خدا» است. اما این هم بدان معنا نیست که او يك گوسفند است! اگر شما خود را بچه ایران بدانید، این به آن مفهوم نیست که ایران زن گرفته و حاصل ازدواجش شما هستید! خدا و فرشتگان و انبیاء، مسیحا را پسر خدا می‌خوانند. زیرا او از آسمان و مستقیماً از جانب خدا آمد. عیسی پدر جسمانی و زمینی نداشت و از روح القدس و از رَحْمِ يك دختر باکره به دنیا آمد. عیسی پیش از تولد، در آسمان بود، زیرا او کلمه ازیلی خدا بود. کلام خدا در انجیل یوحنا 1: 1، چنین می‌فرماید: «در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود.» عیسی کلمه جاودانی خدا بود که در لباس جسم بشری ظاهر شد. شاید برسید که کلمه خدا به چه معنا است؟ شاید در ذهن شما برادر و خواهر گرامی این باشد که کلمه خدا، همان کلام خدا یا کتاب مقدس او است که بر انبیاء الهام شده است. شاید شما درست می‌گویید. کلمه خدا، همان کلام خدا است که با امانت به ما رسیده است. اگر شما دوست عزیزی داشته باشید که در جای دیگری زندگی می‌کند، آیا دوست دارید که برایتان نامه بنویسد یا اینکه خودش به دیدار شما بیاید و کنار شما باشد؟ در این صورت است که می‌توانید با آن یار شفیق، رودر رو گفت‌وگو کنید و از این هم‌نشینی، لذت ببرید. اگر شما به عنوان يك پیش‌فرض، بپذیرید که خدا قادر مطلق است و هرگز هیچ‌کاری برای او غیر ممکن نیست، آیا او نمی‌تواند خودش را در جسم انسانی که برای ما قابل درك است، به دیدار ما انسان‌ها بیاید تا ما او را بشناسیم و با محبت او آشنا شویم؟ دوستان عزیز شنونده، اگر غیر از این بیندیشیم، دچار کفر شده‌ایم! کلام خدا در رساله اول پولس به تیموتاؤس 3: 16، چنین می‌فرماید: «به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان او را دیدند، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد.»

در کلام خدا دیدیم که خدا، کلمه خدا را به جهان فرستاد تا در میان مردم زندگی کند و گناه آنان را بر دوش خود حمل کند تا ایشان نجات بیابند. آن انسان آسمانی، عیسی مسیح است. تنها، عیسی لایق است که پسر خدا خوانده شود؛ زیرا او کلمه ازیلی و قدوس خدا است. عیسی، تنها شخصی است که سیرت خدای تعالی را آشکار فرموده است. بسیار شنیده‌ایم که می‌گویند فلانی به پدرش رفته است. درباره عیسی هم همین‌طور است. شناخت عیسی به منزله شناخت خدا است. او صورت خدای نادیده است. به همین سبب است که در رساله به عبرانیان 1: 1 تا 3، چنین نوشته شده است: «در گذشته، خدا بارها و از راههای گوناگون به واسطه پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این ایام آخر به واسطه پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او را وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطه او جهان را آفرید. او فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست، و همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد. او پس از پاک کردن گناهان، به دست راست مقام کبریا در عرش برین بنشست.»

کلام آخر اینکه، خدا به شما نمی‌گوید که باید کاملاً بفهمید که چرا خدا، عیسی را پسر خود می‌خواند؛ او می‌خواهد که شما به این موضوع، ایمان آورید. کلام خدا در مزمور 11 و 12، چنین می‌فرماید: «خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز به وجد آید. پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید، و در راه هلاک شوید، زیرا خشم او به دمی افروخته می‌شود. خوشا به حال همه آنان که به او پناه می‌برند.»

خدا همچنین الهام فرمود تا در انجیل یوحنا 20: 30 و 31، چنین نوشته شود: «عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.»

دوستان عزیز شنونده، از شما بسیار ممنونیم که به این برنامه توجه داشتید. به یاری خدا در برنامه آینده، با سؤالات و پاسخ‌های دیگری، برنامه «راه عدالت» را با شما عزیزان، ادامه خواهیم داد.

خدا شما را برکت دهد تا اعلان انجیل مقدس را درك نمایید که می‌فرماید: «زیرا، آدمی جملگی چون علف است و جلالش یکسره بسان گل صحرا؛ علف می‌خشکد و گلها می‌ریزند، اما کلام خداوند جاودان ماند. و این است آن کلام که به شما بشارت داده شد.» (رساله اول پطرس 1: 24 و 25).

تا برنامه بعدی، شما عزیزان را به دستان و حضور گرم خدای نیکو می‌سپاریم. خداوند، نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 91

Man's Questions; God's Answers (Part 2)

درس نودویکم

«پرسش‌های انسان، پاسخ‌های خدا»

(بخش دوم)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، به برخی از سؤالات مطرح شده توسط انسان‌ها، درباره ماهیت ایمان مسیحی و حقایق آن پرداختیم و پاسخ دادیم. باید عرض کنم که برای پاسخ به سؤالات شما عزیزان شنونده، ما جرأت نداریم که به دانش خودمان تکیه کنیم. ما تنها به کلام زنده خدا توکل می‌کنیم. ما برای پرسش‌های شما دوستان خوب، پاسخی نداریم، اما خدا همه چیز را می‌داند و برای هر سؤالی، یک پاسخ مناسب دارد. کلام خدا به بسیاری از پرسش‌های ما پاسخ می‌دهد. اما این را هم عرض کنم که اگر سؤالی ذاتاً اشتباه باشد، نمی‌توان به آن پاسخ داد. کلام خدا درباره خودش، چنین می‌فرماید: «زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است.» (رساله به عبرانیان 12: 4).

حال اجازه دهید تا به سؤالات و جواب‌های آنها بپردازیم. سؤال اول: آیا شرارت می‌تواند از خدا منشأ بگیرد؟ اجازه دهید تا این سؤال را با سؤالی پاسخ دهیم. آیا یک چشمه می‌تواند در آن واحد، هم آب شور و هم آب شیرین جاری کند؟! هرگز نمی‌تواند این‌طور باشد! به همین ترتیب که یک چشمه نمی‌تواند هم آب شیرین و هم آب شور بیرون آورد، خدا هم هرگز نمی‌تواند هم منشأ نیکویی و هم سرچشمه پلیدی باشد! کلام خدا در رساله یعقوب 1: 13 تا 18، چنین می‌فرماید: «هیچ‌کس چون وسوسه می‌شود، نگوید: «خداست که مرا وسوسه می‌کند»، زیرا خدا با هیچ بدی وسوسه نمی‌شود، و کسی را نیز وسوسه نمی‌کند. هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که او را می‌فریبد و به دام می‌افکند. هوای نفس که آبتن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.

برادران عزیز من، فریفته مشوید! هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی. او چنین اراده فرمود که ما را با کلام حق تولید کند تا همچون نوبر آفریده‌های او باشیم.» حَبَقُوق که یکی از انبیاء عهدعتیق است، چنین می‌گوید: «ای یهوه، خدای من! ای قدوس من! آیا تو از ازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند، تو ایشان را به جهت داوری مقرر کرده‌ای؛ ای صخره، تو ایشان را برای تنبیه برقرار داشته‌ای. چشمان تو پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد؛ تو بی‌انصافی را نظار مگر نمی‌توانی شد.» به همین علت، اگر خدا نمی‌تواند بدی را تحمل نماید و چشمان او هرگز به پلیدی نمی‌نگرد، پس باید ایمان داشته باشیم که خدا نمی‌تواند منشأ بدی و پلیدی باشد. خدا فرشته‌ای خلق فرمود که به او نام «لوسیفر» داد. و لوسیفر خودش خواست تا علیه خدا طغیان کند و جای خدا را بگیرد. کلام خدا می‌فرماید که طمع، ریشه همه بدی‌ها است و لوسیفر هم طمع ورزید و همین سبب سقوط و گناه او شد. آدم هم نیکو آفریده شده بود، اما آگاهانه تصمیم گرفت که خدا را پیروی نکند. کلام خدا به ما تعلیم می‌دهد که شرارت و ناپاکی دل انسان، ریشه تمام پلیدی‌ها است و کلام خدا سرچشمه تمام نیکویی‌ها می‌باشد.

سؤال دوم: اگر خدا قدوس و پر از رحمت است، چرا در مقابل تمام جنگ‌ها و فجایع و شرارت‌ها و مشکلات دنیا، سکوت اختیار کرده است؟! درحقیقت، خدا مملو از رحمت و نیکویی است و آنچه را که برای کمک به بشر لازم بوده است، انجام داده است. او یک منجی عادل به نام مسیحا را فرستاده است که ریشه گناهان دل بشر را پاک فرماید؛ اما انسان‌های زیادی او را نمی‌پذیرند و می‌خواهند که به شرارت و گمراهی خود ادامه دهند. خدای مسیحیت، خدای زور و اجبار و تهدید نیست؛ زیرا او تنها خدای واقعی است و تمام کاری را که برای رستگاری بشر لازم بوده، انجام داده است. حال شما قضاوت کنید که اگر انسان‌ها محبت او را رد می‌کنند و نمی‌پذیرند، آیا باید خدا را مسئول و مقصر بیچارگی و جنگ و فجایع بشری دانست؟! آیا این طرز تفکر، بی‌انصافی نسبت به خدای مهربان نمی‌باشد؟! انسان‌ها پسر خدا را کشتند، پس چگونه به خودشان رحم خواهند نمود؟! انسان‌ها پیش از اینکه بتوانند باهم آستی و دوستی بکنند، باید ابتدا با خدا مصالحه کنند. اما مشکل این است که نمی‌توانند

Man's Questions; God's Answers (Part 2)

این کار را انجام دهند! زیرا دل انسان و افکار او بیشتر به دنبال شرارت و هوس‌های این دنیای فاسد است و خدا را پیروی نمی‌کنند و اصلاً خدا برایشان مهم نیست! تنها راه نجات بشر این است که دل خود را به عیسی مسیح عادل و قدوس و زنده تسلیم نماید تا چیزی را به‌جا آورد که خدا می‌خواهد. تنها در این صورت است که آرامش حقیقی الهی به‌وجود می‌آید. همه‌چیز بستگی به واکنش ما در قبال خدا دارد. ما باید علّاجی را که خدا فراهم نموده است، قبول کنیم و همچنین به‌یاد بیاوریم که خدا این دنیا را برای شرارتش، به‌زودی دآوری و مجازات خواهد نمود. کلام خدا می‌فرماید که عیسی مسیح به‌زودی باز می‌گردد تا همه انسان‌ها را برای اعمالشان دآوری فرموده و گناهکاران بی‌توبه را به‌سزای تصمیم و اعمالشان برساند. پس از این کار، عیسی مسیح خداوند، همه‌چیز را نو خواهد ساخت. در کتاب مکاشفه یوحنا 22: 3، چنین می‌خوانیم: «و دیگر هیچ لعنتی وجود نخواهد داشت. تخت خدا و تخت بره در آن شهر خواهد بود و خادمانش او را خواهند پرستید.»

سؤال سوم: آیا گناه والدین بر فرزندان آنها تأثیر می‌گذارد، آیا گناه آدم و حوا بر ما اثر گذاشته است؟ دوستان عزیز، اگر شما فرزند داشته باشید و او را در خانه خودتان و پیش خودتان بزرگ می‌کنید، فرزند شما تمام خصوصیات شما را به میراث می‌برد و شبیه شما خواهد شد. فرزند شما از بسیاری از خصوصیات و اعمال شما به‌دقت تقلید می‌کند و به‌قول معروف به‌شما می‌رود. همه ما فرزندان آدم و حوا و جزو خانواده بزرگ او هستیم و خصوصیات آنها را به ارث برده‌ایم! ما وارثان افرادی هستیم که از خدا ناطاعتی کردند و آگاهانه تصمیم گرفتند تا خدا را پیروی نکنند. آیا ما شبیه پدر و مادر اولیه خودمان نیستیم؟! آیا جوامع بشری این‌را تأیید نمی‌کنند؟! آیا کسی از انسان‌ها می‌تواند جرأت کرده و بگوید که تاکنون از هیچ‌کدام از دستورات خدا تخطی نکرده است؟! تمام ما مقصر هستیم! ما با طبیعتی گناه‌آلود و عصیان‌گر به دنیا می‌آییم. از چه‌کسی این میراث را برده‌ایم؟ خوب معلوم است، از آدم و حوا! اما خودمان هم، شخصاً مقصر هستیم. گناه آدم و حوا همانند يك بیماری کشنده و واگیردار، به تمام فرزندان آنها سرایت کرده است. چه بخواهیم و چه نخواهیم، همه ما انسان‌ها وارثان این بیماری هستیم! این همان چیزی است که کلام خدا به ما می‌آموزد. در رساله پولس رسول به رومیان 5: 12، چنین می‌خوانیم: «پس، همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامن‌گیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.»

اما خوشبختانه تمام امید از دست نرفته است! زیرا کلام خدا همچنین می‌فرماید: «پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه انسان‌ها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه انسان‌ها منتهی می‌گردد.» (رساله پولس رسول به رومیان 5: 18).

سؤال چهارم: چرا کتاب مقدس به دو بخش عهدعتیق و عهدجدید، تقسیم شده است؟ به‌طور خلاصه باید عرض کنم که انبیایی که عهدعتیق را نوشته‌اند، آن‌را پیش از به دنیا آمدن مسیحا نوشته‌اند. و همه‌چیز که در عهدجدید نوشته شده، مربوط به وقایع پس از آمدن مسیحا می‌باشد. به همین دلیل، پیام انبیایی که عهدعتیق را نوشته‌اند، این بود که: «خدا می‌خواهد مسیحای نجات‌دهنده را به جهان بفرستد!» و باید خدا را شکر کنیم که کلام خدا به دو قسمت تقسیم شده است. یکی وعده و دیگری انجام وعده است. و پیام عهدجدید که شاگردان عیسی آن‌را نوشته‌اند، این است که: «مسیحا بر طبق وعده خدا به جهان آمده است!» در تمام کلام خدا می‌توانیم وعده‌های خدا و تحقق آنها را مشاهده کنیم. خدا منجی را به جهان فرستاد. عیسی مسیح که به اجداد ما، وعده آمدنش داده شده بود، اینک به جهان آمده بود و کار خدا را با کاملیت به انجام رسانیده بود!

سؤال پنجم: بر چه اساسی مسیحیت اعلان می‌کند که مطمئناً پیروان عیسی به ملکوت خدا خواهند رفت؟ اجازه دهید تا این سؤال را هم با سؤال دیگری پاسخ دهیم. آیا خدا، به کلام خود که فرموده، وفادار است؟ ببینیم که کلام راستین خدا چه می‌فرماید. در کتاب اعمال رسولان 10: 43، چنین می‌خوانیم: «انبیاء جملگی درباره او شهادت می‌دهند که هر که بدو ایمان آورد، به نام او آمرزش گناهان خواهد یافت.» از آنجا که خود خدا در کلامش فرموده که هر ایمان‌دار مسیحی می‌تواند مطمئن باشد که حیات جاودانی را دارد، پس می‌داند که این حیات ابدی را در حضور صاحب و منشأ این زندگی جاودان -یعنی خداوند عیسی- سپری خواهد نمود. بلی دوستان عزیز، شما هم می‌توانید مطمئن باشید که پس از مرگ به حضور خدای زنده خواهید رفت، اگر فقط به عیسی ایمان داشته باشید. اما سؤال این است که آیا واقعاً به عیسی خداوند، ایمان دارید؟ یا اینکه بنای اعتماد خود را بر اعمالتان گذاشته‌اید؟!

Man's Questions; God's Answers (Part 2)

سؤال ششم: منظور عیسی از تسلی‌دهنده و مشورت‌دهنده که وعده آمدنش را داده است، کیست؟ کلمه به‌کار رفته در عهدجدید که به‌زبان یونانی نوشته شده است، «پاراکلیت» است. این واژه به‌معنای یاری‌دهنده، مشورت‌دهنده و تسلی‌دهنده است که اشاره مستقیم به تعاریفی دارد که عیسی برای روح‌القدس به‌کار برده است. البته این واژه برای خود عیسی هم استفاده شده است؛ اما منظور عیسی از به‌کار بردن این واژه برای موعود خودش و پدرش، همان روح‌القدس است. تعاریفی که از روح‌القدس شده است، به‌هیچ‌وجه با انسان جور در نمی‌آید و براساس کلام عیسی، هرگز هیچ انسانی این شرائط را ندارد که او از آنها برای روح‌القدس استفاده فرموده است. اجازه دهید تا چند آیه را در همین ارتباط برایتان قرائت کنم. کلام خدا در انجیل یوحنا 14: 16، 17، 26 چنین فرموده است: «و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود.»... اما آن مدافع، یعنی روح‌القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هرآنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد.» همچنین در کتاب اعمال رسولان 1: 4 و 5 هم، چنین ذکر شده است: «یک بار در حین صرف غذا بدیشان امر فرمود که: «اورشلیم را ترک نکنید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید. زیرا یحیی با آب تعمید می‌داد، اما چند روزی بیش نخواهد گذشت که شما با روح‌القدس تعمید خواهید یافت.» عیسی فرمود که تسلی‌دهنده، انسان نیست، بلکه روح پاک خدا است؛ که کسی نمی‌تواند او را ببیند. عیسی به شاگردانش فرمود که پس از رفتن او به آسمان، خدا روح خود را بر آنها نازل خواهد فرمود و او در دل‌های ایشان خواهد ماند. در چند برنامه پیش از این، دیدیم که این واقعه چگونه همان‌طور که عیسی فرموده بود، انجام گردید. در روز پنتیکاست، روح خدا از آسمان نازل گردید و روح و قلب شاگردان عیسی را پر ساخت. به‌طور خلاصه باید عرض کنم که تسلی‌دهنده، همان روح عیسی است که می‌آید تا در قلب پیروان راستین عیسی بماند و انجیل را به آنان تعلیم دهد. اگر شما به روح خدا ایمان داشته باشید، او حتماً درون شما را از اشتباهات و گناهان، پاک خواهد نمود و دلی پاک و تازه به شما عطا خواهد فرمود. به‌همین دلیل در رساله پولس رسول به افسسیان 1: 13 و 14، چنین تعلیم داده شده است: «و شما نیز در او جای گرفتید، آنگاه که پیام حقیقت، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید؛ و در او نیز چون ایمان آوردید، با روح‌القدس موعود مهر شدید، که بیعانه میراث ماست برای تضمین رهایی آنان که از آن خداوند، تا جلال او ستوده شود.» برای ایمان‌داران مسیحی، روح‌القدس، کمک‌کننده و راهنما و معلم و شفا‌دهنده است. او بسیاری کارها را برای ما می‌کند که ما بدون حضور او از انجام آنها ناتوان هستیم. او ما را در دعا یاری می‌فرماید. این یکی از تفاوت‌های بزرگ بین تکرار باطل ورد، با دعای حقیقی و زنده به‌سوی خدا است! در رساله پولس رسول به رومیان 8: 26، چنین می‌خوانیم: «و روح نیز در ضعف ما به یاری‌مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند.» همه کسانی که به عیسی مسیح ایمان دارند، این روح پاک آسمانی را دارند و او در آنان زندگی می‌کند. در رساله پولس به رومیان 8: 9، چنین آمده است: «اما شما نه در حاکمیت نفس، بلکه در حاکمیت روح قرار دارید، البته اگر روح خدا در شما ساکن باشد. و اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، او از آن مسیح نیست.»

سؤال هفتم: آیا می‌توان هم مسیحی بود و در عین حال اعمال دنیوی و شرارت‌آمیز انجام داد و در نهایت باز هم به بهشت رفت؟ در رساله پولس رسول به رومیان، پاسخ این پرسش به‌روشنی داده شده است. در رساله پولس به رومیان 6: 1 و 2، چنین می‌یابیم: «پس چه گوئیم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ هرگز! ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟».

پیام مرگ و قیام عیسی مسیح این است که برنامه عادلانه خدا، نجات گناهکاران، نه تنها از مجازات و جریمه گناه، بلکه همچنین از قدرت گناه است! اگر شما عیسی مسیح را با ایمانی صادقانه بپذیرید، کلام خدا به شما تعلیم می‌دهد که خدا دو کار را در درون شما انجام می‌دهد: اول اینکه، خدا به‌نام عیسی مسیح و طبق وعده‌اش، تمام گناهان شما را می‌آمرزد. و دوم اینکه، خدا دل شما را با قوت روح‌القدس، تازه می‌فرماید و از آن پس شما قادر خواهید بود تا پارسایی و تقوا را دوست بدارید و از گناه نفرت کنید؛ زیرا خدا روح‌القدس را در درون شما به‌ودیعه خواهد گذاشت. در رساله دوم پولس رسول به قرنتیان 5: 17، چنین می‌خوانیم: «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است!».

Lesson 91

Man's Questions; God's Answers (Part 2)

و همچنین در رساله پولس به تیتوس 2: 14، نیز می‌خوانیم: «که خود را فدای ما ساخت تا از هر شرارت رهایی‌مان بخشد و قومی برای خود ظاهر سازد که از آن خودش باشند و غیور برای کار نیکو.» هنگامی که کسی واقعاً از آن مسیح باشد، دیگر تمایل به انجام اعمال شریرانه ندارد؛ زیرا روح خدا در او ساکن است و ثمرات روح خدا هم در او دیده می‌شوند. کلام خدا در رساله پولس رسول به غلاطیان 5: 22 و 23، چنین می‌فرماید: «اما ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خوشتنداری است. هیچ شریعتی مخالف اینها نیست.»

دوستان عزیز، وقت برنامه ما در اینجا پایان می‌رسد. اما بهیاری خدا، در برنامه بعدی باز هم نگاه دیگری به چنین سؤالاتی خواهیم داشت و خواهیم دید که يك پيرو مسيح چگونه بايد زندگي کند. خدا شما را برکت دهد. در آخر این برنامه، يك آیه از مزمور داوود برایتان می‌خوانم و توجه شما را به آن جلب می‌کنم. در مزمور 18: 30، چنین نوشته شده است: «و اما خدا، راه او کامل است؛ کلام خداوند خالص است. او کسانی را که بدو پناه می‌برند، جملگی سپر است.»

خیلی ممنونیم که با ما همراه بودید. شما را تا برنامه آینده، به دستان خدای توانا می‌سپاریم. خدای حق نگهدار شما باد. آمین.

Lesson 92

How Should Christ's Disciples Live?

درس نود و دوم

«شاگردان عیسی باید چگونه زندگی کنند؟»

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

همان‌طور که در برنامه قبلی وعده داده بودیم، قصد داریم در این برنامه نگاهی داشته باشیم به اینکه پیروان عیسی چگونه باید زندگی کنند تا خدا را خشنود سازند. ایمانی که در قلب يك شاگرد مسیح وجود دارد، بایستی در روش پنداری، گفتاری و کرداری او و در تمام دوران زندگیش دیده شود.

پیش از اینکه به بحث روش زندگی يك مسیحی بپردازیم، لازم است ببینیم که چه چیز، يك فرد را تبدیل به شاگرد واقعی مسیح می‌کند. همان‌طور که دیدیم، شاگرد عیسی در وهله اول، کسی است که می‌پذیرد که گناهکار است و امیدی برای به بهشت رفتن او، با اعمال و تلاش شخصی‌اش وجود ندارد. دوم اینکه برنامه خدا که توسط تمام انبیایش اعلان شده است، نقشه‌ای است که خدا طی آن می‌تواند تمام گناهان همه فرزندان آدم را بپامزد. این برنامه، مرگ مسیح بر صلیب و رستائیز پیروزمندانه او از مردگان است. خدا منجی بی‌گناهی را به جهان فرستد تا انسان‌ها از طریق ایمان به او بتوانند نجات بی‌منت خدا را تجربه نمایند. به‌طور خلاصه باید عرض کنم که شاگرد عیسی مسیح، کسی است که به مژده عیسی مسیح، با تمام قلبش ایمان دارد؛ و با اطمینان قلبی ایمان دارد که تمام گناهانش در خون عیسی شسته شده؛ درست همان‌طور که خدا در کلامش وعده فرموده است. خدا چنین شخصی را به فرزندخواندگی خود پذیرفته است. به‌همین دلیل در انجیل یوحنا 1: 12 و 13، چنین نوشته شده: «اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد؛ آنان که نه با تولدی بشری، نه از خواهش تن و نه از خواسته یک مرد، بلکه از خدا تولد یافتند.» دوستان عزیز، خدا از شما می‌خواهد تا بدانید که اگر از طریق پذیرش مرگ و رستائیز عیسی، فرزند او شوید، هرگز هلاک نخواهید شد و حق این‌را خواهید داشت تا به بهشت و حضور خدا بروید. شاید برخی از عزیزان با این موضوع، کمی مشکل داشته باشند و بگویند که اگر رفتن به بهشت برای شاگرد مسیح، این‌قدر آسان و مسلم است، پس او می‌تواند هرکاری که می‌خواهد بکند و از داوری خدا هم نمی‌ترسد، چون خدا قبلاً گناهان او را بخشیده و بعد هم مطمئن باشد که حتماً به بهشت می‌رود! باید عرض کنم که این بدترین نوع کوتاه‌نظری درباره ایمان مسیحی است! کسانی که این‌طور فکر می‌کنند، هنوز معنای گناه و قدوسیت خدا را درك نکرده‌اند! گناه، گشوده است و عیسی آمد تا ما را از گناه و لعنت آن رهایی بخشد. مسیحا نیامد تا ما را به ادامه گناه، تشویق نماید! او آمد تا به ما قدرتی بخشد تا نسبت به ارتکاب گناه بیزار شویم. هرکس که به عیسی مسیح، ایمان عملی دارد، دیگر برده گناه نیست! واقعیت این است که تنها کسانی که برده شرارت و مذاهب دروغین هستند، می‌توانند از ارتکاب گناه، لذت ببرند و جاهلانه فکر کنند که با گناه بیشتر، راه آمدن ناجی آنان هم فراهم می‌گردد! چه فکر شیرانه‌ای! کسی که خدا او را نجات داده است، قلبی تازه دارد و دیگر به دنبال گناه نیست. خدا آن‌را شسته و پاک گردانیده است و دیگر منشأ گناه در آن وجود ندارد. کسی که مشتاق اراده خدا است، نمی‌تواند گناه را دوست داشته باشد. کلام خدا در رساله دوم پولس به قرنتیان 5: 17، چنین می‌فرماید: «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است!». اگر شما لباس نو و پاکیزه‌ای پوشیده باشید، آیا باز به‌جای کثیفی خواهید رفت و در مکان آلوده‌ای خواهید نشست؟! هرگز این کار را نخواهید کرد! کسی هم که خلقت تازه را پوشیده است، به دنبال آلودگی گناه نیست. نمی‌تواند هم ایمان‌دار مسیحی باشد و هم با گناه زندگی کند. اگر چنین است، مشکلی در توبه شخص وجود دارد و باید در کارش تجدیدنظر نماید. شاگرد واقعی مسیح، تنها آرزومند خوشحال کردن خداوندش است. اگر کسی قرص سنگین شما را بخشیده باشد، آیا شما او را عمداً ناراحت می‌کنید؟! خیر، بلکه تلاش می‌کنید تا از او تشکر کرده و او را راضی و خشنود سازید. بیایید تا به کلام خدا درباره کسی که از آن مسیح است، گوش دهیم. کلام خدا در فصل سوم رساله پولس به تیتوس، چنین می‌فرماید: «ما نیز زمانی نادان و نافرمان‌بردار بودیم و گمراه و بنده همه گونه امیال و لذتها؛ و در کین و حسد روزگار می‌گذرانیدیم. منفور بودیم و متنفّر از یکدیگر. اما چون

How Should Christ's Disciples Live?

مهربانی و انساندوستی نجات‌دهنده ما خدا آشکار شد، ما را نه به سبب کارهای نیکویی که کرده بودیم، بلکه از رحمت خویش نجات بخشید، به غسل تولد تازه و نو شدنی که از روح‌القدس است؛ که او را به‌فراوانی بر ما فرو ریخت، به واسطه منجی ما عیسی مسیح، تا به فیض او پارسا شمرده شده، بنا بر امید حیات جاویدان، به وارثان بدل گردیم.» همچنین در فصل اول رساله اول پطرس هم، چنین آمده است: «چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد. بلکه همچون آن قدّوس که شما را فرا خوانده است، شما نیز در همه رفتار خویش مقدّس باشید؛ چرا که نوشته شده است: «مقدّس باشید، زیرا من قدّوسم.»

شاید بتوانیم روش زندگی شاگرد مسیحی را این‌طور خلاصه کنیم که، خدا از فرزندان او می‌خواهد تا سیرت و شخصیت او را در زمین به‌نمایش بگذارند. خدا می‌خواهد که فرزندان او باشند. سیرت خدا، قدوسیت و محبت است. اگر کسی می‌خواهد از آن خدا باشد، باید مقدس و محبت باشد. محبت و قداست، بین کسانی که فرزند خدا هستند با آنانی که از آن او نیستند، تمایز می‌گذارد. کلام خدا در فصل سوم رساله اول یوحنا، چنین می‌فرماید: «فرزندان خدا و فرزندان ابلیس این‌گونه آشکار می‌شوند: آن که پارسایانه عمل نمی‌کند، از خدا نیست، و نه آن که برادر خود را محبت نمی‌کند.» همچنین در فصل دوم رساله پولس رسول به تیتوس، چنین می‌خوانیم: «زیرا فیض خدا به ظهور رسیده است، فیضی که همگان را نجات‌بخش است و به ما می‌آموزد که بی‌دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویش‌تنداری و پارسایی و دینداری در این عصر زیست کنیم، در حینی که منتظر آن امید مبارک، یعنی ظهور پر جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خویش عیسی مسیح هستیم، که خود را فدای ما ساخت تا از هر شرارت رهایی‌مان بخشد و قومی برای خود طاهر سازد که از آن خودش باشند و غیور برای کار نیکو.» در فصل چهارم رساله پولس رسول به افسسیان، چنین ذکر شده است: «پس، از دروغ روی برتافته، هر یک با همسایه خود سخن به راستی گوئید، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم.» «خشمگین باشید، اما گناه مکنید»: مگذارید روزتان در خشم به سر رسد، و ابلیس را مجال ندهید. دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به کار مشغول شود، و با دستهای خود کاری سودمند انجام دهد، تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد. دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتار تان به‌تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند. روح قدّوس خدا را که بدان برای روز رهایی مهر شده‌اید، غمگین مسازید. هر گونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید. با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید.» و در ادامه و در فصل پنجم همین رساله شیرین هم، چنین می‌یابیم: «پس همچون فرزندان عزیز، از خدا سرمشق بگیرید. و با محبت رفتار کنید، چنانکه مسیح هم ما را محبت کرد و جان خود را در راه ما همچون قربانی و هدیه‌ای عطرآگین به خدا تقدیم نمود. مباد که در میان شما از بی‌عفتی یا هر گونه ناپاکی یا شهوت‌پرستی حتی سخن به میان آید، زیرا اینها شایسته مقدسین نیست. گفتار زشت و بیهوده‌گویی و سخنان مبتذل نیز به هیچ روی زیبنده نیست؛ به جای آن باید شکرگزاری کرد. زیرا یقین بدانید که هیچ بی‌عفت یا ناپاک یا شهوت‌پرست، که همان بت‌پرست باشد، در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد. مگذارید کسی شما را با سخنان پوچ بفریبد، زیرا به‌خاطر همین چیزهاست که غضب خدا بر سرکشانش نازل می‌شود. پس با آنها شریک مشوید. شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید.» این‌ها و بسیاری از نمونه‌های دیگر از کلام خدا، روشن می‌سازند که زندگی مسیحی چگونه باید باشد. آیا این بدان معنا است که شاگرد مسیح دیگر نمی‌تواند گناه بکند و یا همیشه همسایه‌اش را مثل خودش دوست خواهد داشت؟ خیر، يك مسیحی هم، گاه مرتکب گناه می‌شود، اما در گناه و با گناه، زندگی نمی‌کند. تفاوت یک مسیحی با دیگران در همین است. در فصل نخست رساله اول یوحنا چنین گفته شده است: «اما اگر در نور گام برداریم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر رفاقت داریم و خون پسر او عیسی ما را از هر گناه پاک می‌سازد. اگر بگوییم بری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد. تعلق به عیسی، يك مذهب نیست، بلکه يك رابطه زنده با خدا است.» این رابطه نزدیک با خدای محبت، که آدم و حوا در اثر ناطاعتی آن‌را از دست دادند، در خون عیسی دوباره به انسان بازگردانیده شده است. خدا دیگر عصیان ما را بهیاد نمی‌آورد، زیرا خون عیسی ما را از هر ناراستی پاک گردانیده است. از طریق رابطه با مسیح، خدا پدر آسمانی ما است و ما هم فرزندان او هستیم. در رساله پولس به افسسیان 2: 18 و 19، چنین می‌خوانیم: «زیرا به واسطه او، هر دو توسط یک روح به حضور پدر دسترسی

How Should Christ's Disciples Live?

داریم. پس دیگر نه بیگانه و اجنبی، بلکه هموطن مقدسین و عضو خانوادهٔ خدایید.» آنان که به مسیحا تعلق دارند، می‌توانند در زمین هم، از دوستی و شراکت عمیق و نزدیک با خدا بهره‌مند شده و به میراث ابدی آسمانی هم امیدوار باشند. ولی شاید کسی بپرسد که چگونه می‌توان در این زمین پر از شرارت، به خدا نزدیک بود؟ چگونه می‌توان در ارتباط با خدا رشد کرد و بالغ شد؟ در ارتباط با این موضوع، کلام خدا چهار مسئولیت را برمی‌شمارد که به ما کمک می‌کند تا ارادهٔ خدا را دریابیم و در مقام فرزند خدا، در این دنیا زندگی و رشد کنیم و از آن لذت ببریم.

1) نخستین مسئولیت شاگرد مسیح این است که از کلام خدا به‌طور مرتب تغذیه نماید. شاگرد عیسی باید در کلام خدا تعمق کرده و با اشتیاق آن‌را در دل خود بپذیرد. کلام مقدس خدا، ارادهٔ او را آشکار می‌سازد. خدا از طریق کلامش با ما سخن می‌گوید. کلام خدا غذایی است که ما را سیر و روح ما را تقویت می‌نماید. هرکس که خدا را عمیقاً دوست دارد، نباید وادار و مجبور به خواندن و شنیدن کلام خدا باشد. او باید اشتیاق کلام خدا را در دلش داشته باشد. در کتاب ایوب 23: 12، چنین می‌آموزیم: «از فرمان لبان او دور نگشته‌ام؛ سخنان دهانش را بیش از رزق خود ذخیره کرده‌ام.»

2) دومین مسئولیت شاگرد عیسی، دعا و نیایش هرروزه به درگاه خدا است. هرکس که مایل به رشد روحانی و ارتباط با خدا باشد، باید وقت زیادی را صرف گفتگو با او نماید. برای شاگرد مسیح، دعا، حرف زدن با خدا است. وقت خاصی برای دعا در شبانه‌روز وجود ندارد و خدا قیدوبندهای بی‌معنا و بیهوده را از ما برداشته است. باید بیاموزیم که در ذهن ما حتی يك لحظه هم بدون حضور خدا وجود نداشته باشد. او از ما می‌خواهد تا پیوسته او را ستایش و پرستش نماییم. او ما را دعوت می‌فرماید تا دربارهٔ نگرانی‌ها و نیازهایمان هم با او حرف بزنیم. شاگردان عیسی می‌دانند که در دعا، قدرت زیادی نهفته است. عیسی وعده فرمود که دعا به‌نام او حتماً پاسخ مناسب خواهد داشت. در انجیل یوحنا 14: 14، چنین می‌خوانیم: «اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد.»

3) سومین مسئولیت يك شاگرد عیسی، داشتن يك ارتباط مداوم با کسانی است که به خداوند عیسی ایمان دارند. همان‌طور که يك زغال گداخته با دیگر زغال‌ها، طولانی‌تر گرم می‌ماند، يك ایمان‌دار مسیحی هم در ارتباط با دیگران است که قوت و برکت مخصوص می‌یابد. ما خوانده شده‌ایم تا از یکدیگر برکت بیابیم و به یکدیگر، برکت خدا را منتقل نماییم. در رساله به عبرانیان 10: 24 و 25، چنین دستور داده شده است: «و در فکر آن باشیم که چگونه می‌توانیم یکدیگر را به محبت و انجام اعمال نیکو برانگیزانیم. و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم - بخصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستید.»

4) چهارمین مسئولیت يك شاگرد مسیح، شاهد بودن برای عیسی و بشارت مژدهٔ خوش انجیل به دیگران است. ببینیم که عیسی خداوند در انجیل لوقا 24: 46 تا 48، چه دستور فرموده است: «و [عیسی] به ایشان گفت: «نوشته شده است که مسیح رنج خواهد کشید و در روز سوّم از مردگان بر خواهد خاست، و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همهٔ قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود. شما شاهدان این امور هستید.» لازم است که يك شاگرد مسیح، مژدهٔ مرگ و رستخیز عیسی برای نجات بشر را با دیگران در میان بگذارد و به آنان کمک کند تا به‌سوی مسیح بیایند. البته باید عرض کنم که بشارت ما نباید به گفتن کلمات محدود شود، بلکه باید اعمال و نحوهٔ زندگی ما، بشارت برای دنیای بی‌ایمان اطرافمان باشد. ما باید اجازه دهیم تا دیگران اعمال نیکوی ما را دیده و پدر آسمانی ما را تمجید نمایند. دگرگونی قلب ما توسط روح خدا، باعث می‌شود تا کلام بشارت ما، دارای قوت و اعتبار بیشتر گردد. کلام خدا در رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان 4: 20، چنین می‌فرماید: «زیرا پادشاهی خدا به حرف نیست، بلکه در قدرت است.» دوستان عزیز شنونده، آیا زندگی شما پر از قدوسیت و محبت خدا هست؟ آیا شما يك شاگرد واقعی خداوند عیسی هستید؟ خیلی از شما ممنونیم که در این برنامه هم با ما همراه بودید. خدا شما را برکت دهد تا آنچه را که در کلام خدا آمده است، درک نمایید. کلام خدا در رسالهٔ اول یوحنا 1: 5 و 6، چنین می‌فرماید: «این است پیامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌کنیم: خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. اگر بگوییم با او رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می‌زنیم، دروغ می‌گوییم و به راستی عمل نمی‌کنیم.» تا برنامهٔ بعدی، همگی شما عزیزان را به خدای تمام زیبایی‌ها می‌سپاریم. یزدانِ پاك، نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 93

Review 1: Adam: The Problem of Sin (Genesis 1 – 4, etc.)

درس نودوسوم

مرور گذشته (1)

«آدم: مسأله گناه»

(کتاب پیدایش 1 تا 4 و غیره)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، به قوت خدا، کلام مقدس خدا را مطالعه کرده‌ایم. دیدیم که چگونه خدا از بیش از چهل نفر و در طول نزدیک به هزار و پانصد سال استفاده نمود تا سخنان گران‌بهایش را به گوش انسان‌ها برساند. در کلام او آمده است که خدا چطور راهی برای انسان‌ها فراهم نمود تا انسان گناهکار بتواند عادل و پارسا محسوب شده و به درگاه خدا راه پیدا کند. از کلام خدا دانستیم که تمام پیامبران حقیقی خدا، تنها به یک موضوع اشاره می‌کنند و آن، رستگاری بشر از طریق خون گران‌بهای عیسی است. آنچه که آنان نوشته‌اند، نه از فکر خودشان، بلکه الهام روح خدا است. بهیاری خدا در برنامه این ساعت و نیز سه برنامه آینده، تصمیم داریم که به مرور آنچه که تاکنون از کلام خدا آموخته‌ایم، بپردازیم. عنوان برنامه این ساعت، مسأله گناه است. حال اجازه دهید تا به بنیان آنچه که خدا فرموده است، بپردازیم و از تورات مقدس که خدا آن را به ذهن و دل موسی الهام فرمود، آیاتی را مورد بررسی قرار دهیم. آیا نخستین آیه این کتاب را به‌خاطر دارید؟ کتاب مقدس، این‌گونه آغاز می‌گردد: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» در این آیه مشاهده کردیم که پیش از پیدایش کیهانها و فرشتگان و انسان، تنها و تنها وجود داشته است. خدا، صاحب ازلیت و ابدیت است. خدا روح جاودانی است. او را نه ابتدایی و نه انتهایی است. او در تمام صفات نیکو، خدای مطلق است. در نخستین فصل کتاب مقدس، شاهد هستیم که خدا تمام خلقت را در شش‌روز از نیستی به هستی می‌آورد. خدا جهان را برای ورود انسان، مهیا می‌نماید، و در انتها، خدا انسان را خلق می‌کند. در کتاب پیدایش 1: 26 و 27، چنین آمده است: «آنگاه خدا گفت: «انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند، فرمان براند.» پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید.» انسان، مهم‌ترین چیزی بود که خدا آفرید. کلام خدا می‌فرماید که، خدا انسان را به شباهت خود آفرید! خدا تصمیم داشت که رابطه‌ای عمیق و قدرتمند با انسان داشته باشد. برای همین بود که خدا از روح خود در آدم دمید تا او زنده باشد و بتواند خدا را بشناسد و او را دوست داشته باشد. خدا به انسان اراده آزاد عطا نمود تا او آزادانه بتواند راه خدا را برگزیند و او را پیروی نماید. در فصل دوم کتاب پیدایش، می‌خوانیم که خدا آدم را در باغ عدن قرار می‌دهد تا او از آن نگهداری کند و از آن لذت ببرد. خدا همه‌چیز را برای خوردن و لذت انسان، آماده کرده بود. همچنین می‌بینیم که خدا از دنده آدم، زنی به‌شبهت او می‌آفریند تا مصاحب و معاون آدم باشد. آدم، آن زن را حوا می‌نامد. خدا آنان را برکت می‌دهد و تمام نیازهای آنان را برآورده می‌نماید. اما هنوز چیزی باقی مانده بود که خدا از آنان انتظار داشت. خدا از آنان می‌خواست تا آنها او را دوست بدارند و از او اطاعت کنند و با او مشارکت و دوستی داشته باشند. در نتیجه، خدا برای آنان آزمایشی مقرر می‌نماید تا ببیند و آنها ببینند، که در عمق دل آدمی چیست. خدا به آدم می‌فرماید: «و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به‌یقین خواهی مرد.» (کتاب پیدایش 2: 16 و 17). بلی دوستان خوب، خدا آزمایشی پیش روی آدم قرار داد و از آنان انتظار داشت که به هشدار او توجه کنند. در فصل سوم همین کتاب می‌خوانیم که روزی شیطان که فرشته‌ای طغیان‌گر علیه خدا بود، به‌شکل مار به‌زرد آدم و حوا آمد و به زن گفت: «و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: «آیا خدا برآستی گفته است که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟» زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، اما خدا گفته است، "از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست‌مزنید، مبادا بمیرید."» مار به زن گفت: «به‌یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما

Review 1: Adam: The Problem of Sin (Genesis 1 – 4, etc.)

باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.» خدا به آدم و حوا گفته بود که اگر از میوه درخت شناخت خوبی و بدی بخورند، بی‌تردید خواهند مرد و منظور خدا از مرگ، دوری و جدایی جاودانی از او بود. اما شیطان به آنان گفت که این‌طور نیست و آنان نخواهند مرد! اما موضوع این است که آدم و حوا آگاهانه تصمیم گرفتند که خدا را پیروی نکنند و از وسوسه شیطان اطاعت نمایند. آنان می‌توانستند از خدا پیروی کنند، اما این کار را نکردند و بدون اینکه کسی آنان را به این کار وادار کند، راه دنباله‌روی از گناه را انتخاب کردند. اما خدا هم بیکار ننشست و دقیقاً همان‌کاری را انجام داد که از قبل هشدارش را به آدم و حوا داده بود. خدا آنان را داوری و محکوم و مجازات نمود. خدا، زمین را به‌سبب آنان لعنت نمود و آنها را از باغ زیبای عدن به بیرون راند. در آن روز غم‌انگیز، آدم و حوا از نظر روحانی مردند و از خدای منشأ حیات، جدا شدند. حال آنان منتظر مرگ جسمانی بودند. زیرا خدا از همان ابتدا فرموده بود که مزد گناه، مرگ است. گناه، بدترین بیماری است. آدم و تمام نسل او، به‌خاطر تنها يك گناه، از خدا جدا گشتند! گناه در همه‌جا و در همه‌کس وجود دارد و کسی نمی‌تواند آن را از خود، جدا کند و به همه انتقال پیدا می‌کند و به تمام ما انسان‌ها به ارث رسیده است و نتیجه آن هم، هلاکت است. اما خدا را شکر که او راهی برای نجات انسان از مرگ فراهم نموده است. آیا می‌توانید بهیاد آورید که خدا چه وعده‌عالی‌ای به آدم و حواي گناهکار داد؟ بلی دوستان عزیز، در همان روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا وعده داد که، يك منجی قدوس را برای نجات فرزندان آدم به زمین خواهد فرستاد تا آنان را از اسارت و لعنت مرگ، رهایی بخشد. خدا همچنین فرمود که این منجی عادل، از ذریت زن و از يك دختر باکره به‌جهان خواهد آمد، تا گناه آدم به او به ارث نرسد! این منجی نمی‌توانست پدری زمینی داشته باشد و می‌بایست کاملاً قدوس و پاک باشد تا بتواند و شایستگی پاک کردن گناهان آدمیان را دارا باشد! به‌همین دلیل در انجیل مقدس که هزاران سال پس از وعده خدا نوشته شده، می‌بینیم که يك انسان کاملاً عادل پا به‌جهان می‌گذارد که پدر زمینی ندارد و مستقیماً از روح قدوس خدا مولود یافته است! اسم او عیسی بود که به‌معنای «خدا نجات می‌دهد» است. بلی عزیزان، عیسی مسیح، همان منجی مقدسی است که خدا وعده آمدن او را به آدم و حوا داده بود؛ او تنها منجی بشر است.

اجازه دهید تا دوباره به وقایع روزی بازگردیم که گناه وارد جهان شد. آیا به‌خاطر دارید که آدم و حوا پس از ارتکاب گناه، چه کردند؟ آن‌ها برگ‌های درخت انجیر را به‌هم دوختند تا برهنگی و شرمگاه خود را بپوشانند. قبل از اینکه آنان از میوه درخت شناخت نیکویی و بدی بخورند، برهنه بودند و خجالتی نداشتند. اما اکنون از لخت بودن خودشان شرمگین شده بودند و تلاش می‌کردند تا آن‌را بپوشانند. اما خدا آن لباسی را که آدم و حوا برای خودشان درست کرده بودند، نپذیرفت و خواست تا به آنان تعلیم دهد که هیچ‌کار انسان نمی‌تواند شرم و زشتی گناه او را در حضور خدای مقدس، بپوشاند. تلاش آنان بیهوده بود؛ اما خدا کاری برای آنها انجام داد. او يك حیوان بی‌گناه را انتخاب نمود و آن‌را قربانی کرد و خونس را ریخت تا پوست آن‌را برای پوشش برهنگی آدم و حوا استفاده نماید. با این‌کار، خدا به انسان آموخت که: «مزد گناه، مرگ است.» نه‌تنها خدا حیوانی را قربانی نمود، بلکه به فرزندان آدم و حوا هم دستور داد تا این‌کار را انجام دهند تا اینکه زمان‌ها به کمال برسد و خدا آن بره بی‌عیب را که گناه جهان را برمی‌دارد، به‌جهان بفرستد! به‌این‌ترتیب، خدا به انسان نشان داد که تنها يك راه برای رستگاری وجود دارد و آن يك قربانی بی‌عیب است. راه پارسایی و عدالت از قربانی يك حیوان بی‌عیب برای كفاره گناهان می‌گذشت. این قربانی‌ها اشاره به قربانی اعظم دارد که بی‌گناه است و خون او می‌تواند گناه تمام فرزندان آدم را بیامرزد. به‌این‌ترتیب، خدا برای گناهکاران، سایه‌ای از عیسی مسیحا را قرار داد تا بدانند که تنها او است که می‌تواند با خون پاکش گناه انسان را كفاره دهد و خدا آن‌را قبول می‌نماید. خدا با این کار به انسان آموخت که تنها خدا عادل است. در رساله پولس رسول به رومیان 3: 26، چنین گفته شده است: «او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند، و تا خود عادل باشد و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد، پارسا بشمارد.» در فصل‌های بعدی کتاب پیدایش، و پس از داستان ارتکاب آدم و حوا به گناه و وعده‌عالی خدا برای فرستادن نجات‌دهنده، درباره دو فرزند اول آدم و حوا، یعنی قائن و هابیل، چیزهایی می‌خوانیم. در آن فصل‌ها شاهد هستیم که هابیل يك بره بی‌عیب را از گله خود جدا کرده و برای خدا قربانی می‌کند، اما قائن تلاش می‌کند تا با اعمال خودش به خدا نزدیک شود. و از آنچه که از زمین لعنت شده به‌دست آورده است، برای خدا هدیه می‌آورد. برای همین است که کلام خدا در کتاب پیدایش 4: 4 و 5، چنین می‌فرماید: «ولی هابیل از نخست‌زادگان گله خویش و از بهترین قسمتهای آنها هدیه‌ای آورد. خداوند هابیل و هدیه او را

Lesson 93

Review 1: Adam: The Problem of Sin (Genesis 1 – 4, etc.)

منظور داشت، ولی قائن و هدیه‌اش را منظور نداشت. پس قائن بسیار خشمگین شد و دل‌ریش گشت.» اما سؤال این است که چرا خدا هدیه قائن را قبول نکرد؟ پاسخ این است که برای پذیرش قربانی از جانب خدا، باید راه پارسایی و عدالت را طی کرد که خدا فرمان داده است. خدا از همان ابتدا فرموده بود که بدون ریخت خون، آمرزش گناهان ممکن نیست. اما قائن این راه را نپذیرفت و سعی کرد تا از روش خودش خدا را خشنود سازد. او وانمود می‌کرد که به خدا ایمان دارد، اما اعمال او خلاف این را اثبات می‌کرد؛ زیرا او خون قربانی را به خدا تقدیم نکرد؛ برای همین، خدا هدیه او را منظور نداشت. اما با خشنودی، هدیه هابیل را پذیرفت و تمام گناهان او را آمرزید، زیرا هابیل به خدا ایمان داشت و آن را در عمل هم نشان داد. هابیل، نماد تمام کسانی است که خدا ایشان را به‌خاطر پذیرش خون عیسی مسیح، پارسا و عادل می‌شمارد و آنان را دوست دارد. و قائن هم نماد اشخاصی است که خون عیسی را به‌عنوان راه نجات نمی‌پذیرند و آن را رد می‌کنند و کوشش می‌کنند تا با اعمال خودشان رضایت خدا را به‌دست بیاورند. تا امروز هم فقط دو راه وجود دارد: راه هابیل و راه قائن. شما دوست عزیز، کدام راه را پیروی می‌کنید؟! آیا راه هابیل را پذیرفته‌اید که راه پارسایی است، یا اینکه به راه قائن می‌روید که طریق موت می‌باشد؟ راه هابیل، راه پذیرش عیسی مسیح به‌عنوان یکتا منجی‌ای است که خونش را نثار بخشش گناهان ما کرد و طریق قائن هم طریق اتکاء به مذهب و تلاش بشری برای تحصیل رضامندی خدا است. دوستان خوب شنونده، لطفاً به‌یاد داشته باشید که خدا عادل است و نمی‌تواند گناه را تحمل نماید! خدا نمی‌توانست با گناه آدم و حوا و قائن، کنار بیاید و آن را بپذیرد! او با گناه ما هم کنار نمی‌آید و حتماً آن را داور و مجازات می‌نماید! اگر خدا از گناه بگذرد، آیا عدالت و قدوسیت او خدشه‌دار نمی‌شود و چگونه انسان‌ها می‌توانند بدانند که او قدوس و عادل است؟! خدا داور عادل است و گناه را مجازات می‌نماید. مزد گناه، مرگ است! برای همین بود که منجی عادل باید جان می‌داد تا اثر گناه، خنثی شود. ببینیم که کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان 3: 22 تا 26، چه می‌فرماید: «این پارسایی که از خداست از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همه کسانی می‌شود که ایمان می‌آورند. در این باره هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند. اما به فیض او و به واسطه آن بهای رهایی که در مسیح عیسی است، به‌رایگان پارسا شمرده می‌شوند. خدا او را چون کفاره گناهان عرضه داشت، کفاره‌ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می‌شود. او این را برای نشان دادن عدالت خود انجام داد، زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهانی که بیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود. او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند، و تا خود عادل باشد و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد، پارسا بشمارد.»

از شما ممنونیم که به این برنامه گوش دادید. در برنامه بعدی بهیاری خدا، باز هم به مرور، پیام انبیاء خدا را ادامه خواهیم داد و مشاهده خواهیم کرد که چگونه خدا ابراهیم را می‌خواند تا بخشی از برنامه باشکوه او، برای فرستادن منجی به‌جهان باشد.

خدا شما را برکت عطا نماید تا کلام خدا را درك کرده و زندگی شما دگرگون شود. دوباره این آیه از کلام خدا را خدمتان قرائت می‌کنم و برنامه را پایان می‌دهیم. کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان 6: 23، چنین می‌فرماید: «زیرا مزد گناه مرگ است، اما عطای خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیح عیسا است.» تا برنامه بعدی، خدا یاور و پشتیبان شما باشد و شما را حفظ نماید. آمین.

Lesson 94

Review 2: Abraham: Righteous by Faith (Genesis 6 – 22, etc.)

درس نود و چهارم

مرور گذشته (2)

«ابراهیم: پارسا به وسیله ایمان»

(کتاب پیدایش 6 تا 22 و غیره)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه این ساعت، به مرور پیام‌های انبیاء خدا می‌پردازیم. پیام آنان، يك داستان است. داستان خدا درباره آنچه که او برای نجات فرزندان آدم و گم‌گشتگان در گناه، انجام داده است. به‌طور خلاصه، پیام انبیاء خدا، خبر خوش درباره اینکه مردم بی‌ایمان و دور از خدا، چگونه می‌توانند در حضور خدا، عادل و پارسا شمرده شوند، می‌باشد. مرور برنامه این ساعت، به مبحث عدالت و پارسایی به وسیله ایمان، اشاره دارد.

همانند هر داستان دیگر، داستان خدا هم، يك آغاز و يك پایان دارد. در برنامه گذشته، آغاز این برنامه را بررسی کردیم و دیدیم که چگونه نخستین آدم، شیطان را که دشمن خدا است، پیروی کرد. همان يك گناه آدم، سبب شد تا تمام نسل آدم به گناه آلوده شده و با گناه و در گناه به دنیا آیند و مسیر جهنم را بپیمایند. اما برخی برای فرار از این واقعیت تلخ، آنرا انکار می‌کنند و ادعا می‌کنند که گناه آدم، مشکل خود او بود و به دیگران ربط و اثر ندارد! اما این افراد درواقع، کلام خدا را ندیده می‌گیرند و سخنان انبیاء را انکار می‌کنند. کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان 5: 12، چنین می‌فرماید: «پس، همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.» لعنت گناه آدم، که پدر همه انسان‌ها است، بر تمام فرزندان او سرایت کرده است و تمام نسل آدم، به گناه آلوده‌اند! آنچه که بسیار روشن است، این است که طبیعت گناه‌آلود ما که از جد ما به ما، به ارث رسیده است، ما را برای همیشه محکوم می‌کند؛ مگر اینکه خدا برای ما کاری کند! و خبر خوش این است که خدا این کار را کرده است! در تورات مقدس، چنین می‌خوانیم که در همان روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا به آنان وعده ظهور يك منجی را داد که نسل بشر را با فدا ساختن جان‌ش، نجات می‌دهد. در مطالعه انجیل مقدس، دیدیم که خدا زمانی را برای آمدن منجی، مقرر فرمود؛ خدا فردی را به جهان فرستاد که وعده داده بود. او يك انسان کاملاً بی‌گناه و عادل بود. نام این منجی بی‌عیب، عیسی مسیح است! می‌خواهم از شما خواهش کنم که با آیاتی از کلام خدا گوش دهید که درباره تفاوت بین آدم، که گناه کرد و عیسی که بی‌گناه بود، سخن می‌گوید. در رساله پولس رسول به رومیان 5: 17 تا 19، چنین نوشته شده است: «زیرا اگر به واسطه نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد، چقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم خواهند راند. پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه انسانها منتهی می‌گردد. زیرا همان‌گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید.» در آدم، همه گناهکار هستند و در عیسی مسیح، همه پارسا شمرده می‌شوند. همه ما انسان‌ها در گناه و شباهت آدم به دنیا می‌آییم. اما خدا فرزندان آدم را به تولد تازه فرا می‌خواند تا شباهت ناپسند به آدم را به کناری نهند و به شباهت پسر خدا دربیایند! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ این کار تنها با ایمان، ممکن می‌باشد. کلام خدا می‌فرماید که اگر شما در دل خود به عیسی مسیح ایمان آورید و به زبان خود اعتراف کنید که عیسی، خداوند و نجات‌دهنده است، خدا به واسطه روح القدس خود، شما را از هر گناهی پاک خواهد نمود. شما تبدیل به يك خلقت تازه می‌شوید و دیگر برای خودتان زندگی نمی‌کنید، بلکه برای کسی که جان‌ش را برای نجات شما داد، زندگی خواهید نمود. حال اجازه دهید تا به تورات بازگردیم و ببینیم که خدا چگونه برنامه نجات خود را برای بشر به پیش می‌برد. در مطالعه تاریخی کلام خدا، درباره دو پسر آدم، یعنی قائن و هابیل، چیزهایی خواندیم. هابیل به تمام وعده‌های خدا ایمان داشت و نحوه پرستش او، نشان از اطاعت و اعتماد او بر خدا دارد. اما خدا به قائن فرصت داد تا از گناهش برگشته و توبه کند، اما او بسیار خشمگین شد و برادر خود را کشت.

Review 2: Abraham: Righteous by Faith (Genesis 6 – 22, etc.)

بعد از آن، دیدیم که فرزندان آدم، پا در جای پای قائل می‌گذارند و به‌تدریج در گناهان خودشان غرق می‌شوند. بعد، داستان نوح را می‌خوانیم که کلام خدا در کتاب پیدایش 6: 5، چنین فرموده است: «و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس.» و می‌بینیم که خدا تصمیم می‌گیرد که تمام فرزندان آدم را با يك سیلاب سهمگین، نابود سازد. در آن دنیا و زمان شریر، تنها نوح بود که به خدا ایمان داشت و در راه عدالت و پارسایی، گام برمی‌داشت. در نتیجه، خدا به نوح فرمان داد تا يك کشتی بزرگ بسازد که سرپناهی برای او و خانواده‌اش و حیوانات بسیار در آن سیل بزرگ باشد. خدا برای مدت صدسال، گناه فرزندان آدم را تحمل می‌نمود؛ اما هیچ‌کسی توبه نکرد و به خدا و وعده‌های او ایمان نیاورد. به‌همین سبب، خدا که به وعده‌هایش امین است، کاری را انجام داد که وعده فرموده بود. او شرارت را از بین برد و تنها، آن هشت نفر که پارسا بودند و به خدا ایمان داشتند، نجات یافتند. بعد از آن، نسل نوح هم به‌تدریج خدا را از یاد بردند و باز به شرارت پرداختند. علت هم این است که آنان هم فرزندان آدم بودند که خصوصیات او را به ارث برده بودند! در کلام خدا از برج بابل اسم برده شده است که فرزندان آدم آن را برای طغیان علیه خدا بنا کردند! اما خدا آنان را دآوری و محکوم و مجازات فرمود به‌اینکه، زبان‌های آنان را برایشان بیگانه و غریب ساخت، به‌طوری که دیگر حرف یکدیگر را نمی‌فهمیدند و در سراسر زمین، پراکنده شدند. سپس، به داستان شگفت‌انگیز ابراهیم می‌رسیم. حقیقتاً ابراهیم در نزد خدا جایگاه بسیار مهمی داشت. پدر ابراهیم، يك بت‌پرست بود و خود ابراهیم هم يك گناهکار بود؛ اما خدا براساس مهربانی خود، بر ابراهیم ظاهر گردید و به او فرمان داد تا از شهر و دیار و خاندان خود بگردد و به‌جایی که او نشان می‌دهد، برود. خدا تصمیم داشت تا از ابراهیم و فرزندان او، يك قوم جدید بیافریند. و از آن قوم، نجات‌دهنده فرزندان آدم ظهور نماید. در فصل دوازدهم از کتاب پیدایش و در تورات مقدس، چنین می‌خوانیم: «خداوند به ابرام گفته بود: «از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود و از خانه پدرت بیرون بیا و به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو. از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود. برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت.» پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد؛ و لوط نیز همراه او رفت. ابرام هفتاد و پنج ساله بود که از حران بیرون آمد.» چرا خدا به ابراهیم، چنین دستوری داد؟! زیرا خدا می‌خواست، از او قومی کاملاً جدید به‌وجود آورد. چرا خدا می‌خواست از ابراهیم، يك ملت تازه به‌وجود آورد؟! خدا می‌خواست از بین این قوم تازه، انبیایی را برگزیند که مورد اطمینان باشند و مژده آمدن منجی را به مردم اعلان نمایند و کلام مقدس و مصون از خطای خدا را بنویسند. و خدا می‌خواست تا از بین این قوم جدید، منجی در جهان ظهور نماید تا فرزندان آدم را نجات دهد! خدا هر آنچه را که به ابراهیم وعده فرموده بود، به کاملیت انجام داد. زمانی که ابراهیم صدساله بود، خدا به او و سارا که نودساله بود، پسری عطا نمود که نام او اسحاق بود. اسحاق هم بعدها صاحب پسری شد که نام او را یعقوب گذاشت و او هم صاحب دوازده پسر شد که قوم اسرائیل را تشکیل دادند. کلمه اسرائیل، به‌معنای «قوم برگزیده خدا» است. و کسانی که از کلام مقدس خدا آگاه هستند، می‌دانند که نجات‌دهنده باید از میان قوم اسرائیل ظهور کند. هم مریم که مادر عیسی است و هم یوسف که پدر خوانده او محسوب می‌شد، مستقیماً از نسل ابراهیم بودند. برای همین است که در ابتدای انجیل متی، چنین نوشته شده است: «کتاب تاریخچه عیسی مسیح، پسر داوود، پسر ابراهیم.» از نظر دنیوی، عیسی مسیح، مستقیماً به خاندان داوود و ابراهیم مرتبط بود. اما از جنبه روحانی، او پسر حضرت اعلاء و کلمه خدا است که از آسمان در جسم بشری به‌جهان آمد. اما اجازه دهید تا به داستان ابراهیم بازگردیم. زیرا چیز مهم دیگری هم درباره او وجود دارد که باید آنرا به‌خاطر داشته باشیم. ابراهیم هم مثل سایر انسان‌ها در گناه و با گناه، متولد شد. اما کلام خدا به ما می‌فرماید که امروز ابراهیم در ملکوت خدا در کنار بقیه مقدسین خدا است! اما ممکن است بپرسیم که چرا و چگونه ابراهیم توانست بخشش خدا را حاصل کند و در دآوری خدا پارسا به‌حساب آید و به بهشت برود؟ کلام خدا در کتاب پیدایش 15: 6، پاسخ این سؤال را می‌دهد. کتاب مقدس چنین می‌فرماید: «ابرام به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی پارسایی به‌شمار آورد.» ابراهیم به خدا ایمان داشت. او به فرمایشات خدا هم ایمان داشت. این‌ها سبب شدند تا خدا ابراهیم را پارسا و عادل محسوب فرماید. دوستان عزیز! که به این برنامه گوش می‌دهید، آیا شما هم به کلامی که خدا به ابراهیم فرمود، ایمان دارید؟ سؤال درباره اعتقاد به وجود یا عدم وجود خدا نیست، بلکه پرسش این است که آیا به وعده‌های خدا ایمان دارید؟ آیا

Review 2: Abraham: Righteous by Faith (Genesis 6 – 22, etc.)

کلام حقّ خدا را باور می‌کنید که فرموده است که منجی عادل را برای نجات فرزندان گناهکار آدم به جهان می‌فرستد تا درد آنان را چاره نماید؟! ابراهیم، ایمان خود را برای ما ابراز می‌دارد. در کتاب پیدایش 22: 8، چنین آمده است: «ابراهیم پاسخ داد: «پسرم، خدا برهٔ قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» پس هر دو با هم می‌رفتند.» ابراهیم پس از آنکه معجزهٔ خدا را در فراهم نمودن برهٔ قربانی از جانب خدا دید و آن را قربانی کرد، آن مکان را «یهوه پری» نامید که معنای آن این است که: «خداوند مهیا خواهد ساخت.» علت این کار این بود که ابراهیم دید و ایمان آورد که خدا برهٔ را فراهم می‌آورد و از او و پسرش که وعدهٔ خدا هستند، محافظت می‌کند. او با این ایمان، درواقع اثبات کرد که منتظر روزی است که خدا آن منجی عادل را به جهان بفرستد تا با مرگ و رستخیزش، فرزندان آدم را رستگاری بخشد و از اسارت مرگ و شیطان آزاد فرماید. جالب است که بدانید قرن‌ها بعد، عیسی در روی همان کوه، بر صلیب کشته شد! در مطالعهٔ انجیل دیدیم که عیسی مسیح، دوهزار سال پس از دوران ابراهیم، به این جهان آمد تا تحقق پیش‌گویی و ایمان ابراهیم باشد! عیسی بیرون از اورشلیم و در همان کوهی که ابراهیم وفاداری خود را به خدا ثابت کرد، بر صلیب جان داد و خون پاکش را ریخت تا گناهان انسان‌ها پاک شود. برای همین بود که عیسی درست پیش از مرگش بر صلیب، فریاد زد: «تمام شد!». بلی دوستان گرامی، عیسی با ریختن خون خود، کار نجات بشر را با موفقیت به انجام و کمال رسانید. مرگ عیسی بر صلیب و رستخیز او از مردگان، برنامهٔ شگفت‌انگیز خدا برای نجات بشر از گناهانش بود. مرگ عیسی نقطهٔ پایان و کمال مطلق قربانی‌های حیوانات بود که پیش از آن انجام می‌شد. اینک برهٔ بی‌عیب خدا جانش را داده بود تا تمام گناهان انسان‌هایی که به او ایمان می‌آورند، پاک گردد.

دوستان خوب شنونده، آیا شما ایمان دارید که عیسی خورش را برای پاک کردن گناهان انسان‌ها ریخت؟ آیا شما ایمانی مانند ابراهیم دارید؟ می‌خواهم در پایان این برنامه، چند آیه از فصل چهارم رسالهٔ پولس به رومیان را خدمتان قرائت کنم که بسیار به موضوع مورد بحث ما نزدیک است. به کلام خدا توجه فرمایید: «پس دربارهٔ آنچه ابراهیم یافت، چه می‌توان گفت، او که به حسب جسم، جد ما شمرده می‌شود؟ اگر ابراهیم بر پایهٔ اعمال پارسا شمرده شده بود، می‌توانست فخر کند؛ اما در نظر خدا چنین نیست. زیرا کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد.»... به همین سبب، «برای او پارسایی شمرده شد.» و این عبارت «برای او شمرده شد»، تنها در حق او نوشته نشد، بلکه در حق ما نیز، تا برای ما نیز شمرده شود، ما که ایمان داریم به او که خداوندمان عیسی را از مردگان برخیزانید. او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و به جهت پارسا شمرده شدن ما، از مردگان برخیزانیده شد.»

خیلی ممنونیم که به برنامهٔ ما گوش فرا دادید. امیدواریم که به برنامه‌های آیندهٔ ما هم بپیوندید. بهیاری خدا به مرور، به پیام انبیاء ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا به نام موسی، راه را برای آمدن منجی جهان، آماده می‌نماید.

خدا شما را برکت مخصوص عطا فرماید تا فهم روشنی از رسالهٔ پولس به رومیان 4: 3، داشته باشید که در این جا کلام خدا چنین می‌فرماید: «زیرا کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد.» شما را تا برنامهٔ آینده، به دستان پر عطوفت خدای ازل و ابدی می‌سپاریم. خداوند، یار و نگهدار شما باشد. آمین.

Lesson 95

Review 3: Moses: God's Holy Law (Exodus 1 – 20, etc.)

درس نودوپنجم

مرور گذشته (3)

«موسی: شریعت مقدس خدا»

(کتاب پیدایش 6 تا 22 و غیره)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در این برنامه، قصد داریم که به مرور پیام‌های انبیاء و خبرهای خوش دربارهٔ اینکه گناهکاران می‌توانند در حضور خدا پارسا و عادل شمرده شوند، ادامه دهیم. ما هنوز در حال مرور تورات مقدس هستیم. کتابی که خدا به دل موسی الهام فرمود. همان‌طور که دیدیم، تورات موسی، برای کسانی که در جست‌وجوی حقیقت هستند، بسیار باارزش است. این کتاب، به‌حق می‌تواند به‌عنوان معیاری برای تشخیص اینکه، آیا حرفی از خدا است یا نه، مورد استفاده قرار گیرد. در ابتدای تورات دیدیم که جدّ ما آدم، مرتکب گناه و نافرمانی از خدا گردید. گناه او به تمام نسل او سرایت کرد و همهٔ انسان‌ها با گناه به‌دنیا می‌آیند. گناه انسان برای او ناراحتی، تأسف، غم و مرگ را به‌ارمغان می‌آورد. خدا تمام این چیزها را برای انسان شرح داده بود؛ اما آدم خواست که به راه خدا نرود! اما خدا را شکر که کلام او در رسالهٔ پولس رسول به رومیان 5: 20، چنین می‌فرماید: «حال، شریعت آمد تا نافرمانی افزون شود؛ اما جایی که گناه افزون شد، فیض بی‌نهایت افزون‌تر گردید.» بلی دوستان عزیز، در همان روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا در رحمانیت بی‌حدّ خودش، اعلان فرمود که منجی عادل را به‌جهان می‌فرستد تا فرزندان آدم را از لعنت و اسارت گناه رهایی بخشد. در مرور برنامهٔ گذشته، دیدیم که خدا ابراهیم را فرا خواند و به او وعده داد که از او، قوم و نسلی جدید را ایجاد نماید که از این نسل، تمام مردم جهان برکت خواهند یافت. زیرا قرار بود که نجات‌دهنده از بین مردم آن قوم، ظهور نماید. ابراهیم صاحب پسری به‌نام اسحاق شد که وعدهٔ خدا بود و او نیز صاحب فرزندی به‌نام یعقوب گردید و یعقوب هم دارای دوازده پسر شد که آنان، قوم اسرائیل که به‌معنای قوم برگزیدهٔ خدا هستند را تشکیل دادند. حال اجازه دهید تا به این مرور ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا از نسل ابراهیم استفاده نمود تا به انسان‌ها تعلیم دهد که خدا به چه شباهت دارد و انسان‌های گناهکار چطور می‌توانند راه‌گریزی از داوری و مجازات عادلانهٔ خدا را بیابند. و درس این برنامه، «شریعت مقدس خدا» نام دارد. در مطالعهٔ تورات، دیدیم که خدا اجازه داد تا فرزندان اسرائیل برای چهارصدسال، بردهٔ مصریان شوند. البته خدا این‌را به ابراهیم گوشزد کرده بود. زمانی که وقت کامل خدا رسید، او موسی را فرستاد. موسی يك اسرائیلی بود که در دربار فرعون -پادشاه شریر مصر- رشد نمود. خدا به موسی فرمان داد تا به‌سوی فرعون رفته و کلام خدا را به او اعلام نماید و به او بگوید که قوم اسرائیل را آزاد کند تا آنان خدا را بپرستند. اما فرعون دل خود را نسبت به کلام خدا، سخت نمود و به‌همین‌جهت، خدا نه بلای وحشتناک را بر او و مصریان نازل فرمود تا آنان را تنبیه کرده باشد. جالب است که این بلایا تنها بر مصریان نازل می‌شد و اسرائیل که در همان سرزمین می‌زیستند، سالم و محفوظ بودند! اما این بلاهای سخت، باعث نشد که فرعون توبه کرده و کلام خدا و موسی را بپذیرد. و خدا فرمود که يك بلای سخت دیگر بر مصریان وارد می‌کند و پس از آن است که فرعون آنان را آزاد خواهد کرد. آیا می‌دانید که این بلا چه بود؟ خدا تمام نخست‌زادگان هر انسان و حیوان را در مصر کشت! یکی از این نخست‌زادگان، مربوط به خانهٔ فرعون بود، اما خدا تمامی نخست‌زادگان اسرائیلی را محافظت فرمود. خدا به آنان دستور داده بود که آنان بره‌ای را قربانی کرده و خون آن‌را بر آستانهٔ در خانه‌هایشان بپاشند تا خدا که برای مجازات مصریان می‌آید، خون را دیده و از گناه اسرائیلیان بگذرد و آنان را از بین نبرد! در کلام خدا در کتاب خروج 12: 13، چنین می‌خوانیم: «آن خون نشانه‌ای خواهد بود برای شما بر خانه‌هایی که در آن به سر می‌برید: خون را که ببینم از شما خواهم گذشت، و آنگاه که مصر را بزنم، کوچکترین بلایی بر شما نخواهد آمد.» خدا به‌خاطر خون آن برهٔ بی‌عیب، از گناه اسرائیل گذشت و آنان را از اسارت مصریان کافر رهایی داد. همان‌طور که خواندیم، عید پِسَح، معنای عمیق‌تری هم دارد؛ زیرا کلام خدا در رسالهٔ اول پولس رسول به قرننیان 10: 11، چنین می‌فرماید: «این امور

Review 3: Moses: God's Holy Law (Exodus 1 – 20, etc.)

چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که غایت همه اعصار تحقق یافته است.» داستان خون برّه در عهدعتیق، يك مثل برای ما است. این داستان، اشاره به راه رستگاری بشر، توسط خدا دارد. کلام خدا به ما نشان می‌دهد که تمام فرزندان آدم مثل برده هستند. آنان اسیر گناه و برده شیطان می‌باشند. در انجیل یوحنا نوشته شده است که هرکس که گناه می‌کند، برده گناه است! و از آنجا که تمام فرزندان آدم، بردگان گناه هستند، پس برده شیطان نیز می‌باشند. زیرا شیطان منشأ گناه و پلیدی است. يك چیز بسیار مسلم است و آن اینکه هرکس که برده گناه و شیطان است، هرگز راهی برای نجات خودش ندارد! آیا يك برده می‌تواند چیزی به ارباب خود داده و خود را آزاد کند؟! هرگز، او چیزی ندارد که بتواند آزادی خودش را از مالکش بخرد. ممکن است که يك ارباب خوب و نیکوسیرت، آزادی برده‌ای را به او بازگرداند، اما شیطان هرگز بردگانش را آزاد نمی‌کند! ما انسان‌ها چقدر بدبخت هستیم! آیا کسی هست که ما را از این اسارت آزاد نماید؟! بلی دوستان عزیز، خدا را شکر که کسی هست که این کار را انجام داده است. خدا يك منجی بی‌عیب را به جهان فرستاده است تا ما را آزاد نماید. او همان منجی قدرتمند و زنده و بی‌گناه، یعنی عیسی مسیح است که از آسمان برای نجات انسان‌ها آمده است! در تورات می‌خوانیم که خدا وعده داد تا سر شیطان را بکوبد، و او این کار را با فرستادن منجی از رَحِم يك دختر باکره انجام داد! در مزامیر، می‌خوانیم که چگونه این منجی که خدا او را پسر عزیز خود می‌خواند، به مرگ فجیعی سپرده می‌شود تا کفاره گناهان ما انسان‌ها پرداخته شود. در انجیل مقدس، بیشتر درباره این منجی عادل می‌خوانیم. او عیسی مسیح، پسر مریم است که بی‌عیب زندگی کرد و بر صلیب جان داد و دوباره از مردگان برخاست، تا گناهان ما آمرزیده شود. بلی دوستان عزیز، عیسی همان منجی عادل است که وعده‌های خدا را به انجام رسانید. کلام خدا، عیسی را برّه خدا می‌نامد. همانند برّه‌هایی که در روز پسخ قربانی می‌شدند، عیسی هم خونس را ریخت تا ما را از داوری و مجازات خدا رهایی دهد. تقریباً هزاروپانصدسال پس از رهایی اسرائیلیان از مصر، خدا اجازه داد تا فرزندان آدم، پسر یگانه و بی‌گناه او را با شکنجه بر صلیب بکشند. و این اتفاق در روز عید پسخ، رخ داد. عیسی، هم نماد قربانی اسحاق بود و هم مظهر قربانی برّه بی‌عیب در روز پسخ محسوب می‌شد. فرزندان آدم با نادانی پسر خدا را در روز پسخ قربانی کردند؛ اما خدا این دستور را پیش از آفرینش جهان صادر فرموده بود. (کتاب مکاشفه یوحنا 13: 8). عیسی، قربانی کامل و نهایی برای آمرزش گناهان بود. خون عیسی مسیح، برای آمرزش گناهان فرزندان آدم، کافی و معتبر بود و خدا هم آنرا پذیرفت. در رساله پولس به رومیان 5: 6 تا 8، چنین آمده است: هنگامی که ما هنوز ناتوان بودیم، مسیح در زمان مناسب به‌خاطر بی‌دینان جان داد. حال آنکه به‌ندرت ممکن است کسی به‌خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هر چند ممکن است کسی را این شهامت باشد که جان خود را برای انسانی نیک بدهد. اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» در پایان داستان عید پسخ، اجازه دهید تا به‌یاد آوریم که چه چیزی درباره شریعت مقدس خدا آموختیم. در پژوهش‌هایمان در تورات، دیدیم که خدا در بیابان، جلال و قدوسیت خود را بر موسی و اسرائیلیان آشکار می‌فرماید. خدا در کوه سینا با آتش و صدای رعد پایین می‌آید و جلالش را بر قوم، آشکار می‌فرماید. خدا به قوم اسرائیل، ده فرمان و دستورات بسیار دیگری عطا می‌فرماید. در ابتدای این فرامین نوشته شده است که اسرائیلیان باید خداوند خدای خود را دوست بدارند و جز او کسی را نپرستند. آنان نباید اسم خدا را به باطل می‌بردند و چیز دیگری را به‌جای خدا می‌گذاشتند. آنان باید روز سبت را حرمت می‌داشتند و همسایگان خود را هم مثل خودشان دوست می‌داشتند و به پدر و مادرشان احترام می‌گذاشتند و به اموال همسایه خود طمع نمی‌ورزیدند. در رساله یعقوب 2: 10، نوشته شده است: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است.» اما قوم اسرائیل نمی‌توانستند شریعت مقدس خدا را نگاه دارند! دوستان عزیز شنونده، آیا شما قوانین خدا را تمام‌وکمال نگماشته‌اید و از آنها تخطی نورزیده‌اید؟ آیا شما در هر امری کاملیت را به‌جا آورده‌اید؟ شما همیشه و در تمام لحظه‌ها باید خدا را دوست داشته باشید و هیچ کار ناپسندی انجام ندهید تا او خشنود گردد؛ اگر بر فرض محال، شما این چنین باشید، با طبیعت و ذات گناه‌آلود خود چه خواهید نمود؟ آیا می‌توان آن را از خدا مخفی کرد؟! هرگز! خدا پاک‌تر از آن است که به بدی بنگرد. اگر با خودمان روراست باشیم، می‌بینیم که ما هرگز مطابق معیارهای خدا زندگی نکرده‌ایم! کلام خدا در رساله پولس به رومیان 3: 10، چنین می‌فرماید: «چنانکه نوشته شده است: «پارسایی نیست، حتی یکی.» اگر ما خود را عادل و پارسا می‌پنداریم، درواقع خدا را دروغو می‌شماریم! آیا می‌توان چنین تصویری داشت که خدا دروغ

Review 3: Moses: God's Holy Law (Exodus 1 – 20, etc.)

می‌گوید؟! حاشا و هرگز! خدا راستی مطلق است. شاید برخی بپرسند که اگر هیچ‌کس نمی‌تواند مطابق معیارها و شریعت خدا زندگی کند، پس چرا خدا آن‌را به ما داده است؟! آیا خدا عمداً می‌خواهد تا همه هلاک شوند؟! خیر، خدا محبت است و نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد! پس چرا او دستوراتی داده است که کسی نمی‌تواند تمام آن‌ها را به‌درستی انجام دهد؟! هدف این قوانین دست‌وپاگیر چیست؟! اجازه دهید تا پاسخ را از کلام خدا خدمتتان قرائت کنم. در رساله پولس رسول به رومیان 3: 20، چنین می‌خوانیم: «زیرا هیچ بشری با به جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود، بلکه شریعت گناه را به ما می‌شناساند.» و همچنین در رساله پولس به غلاطیان 3: 22 هم، چنین ذکر شده است: «اما کتاب اعلام داشت که همه در بند گناه اسیرند، تا آنچه وعده داده شده بود بر پایه ایمان به عیسی مسیح به ایمانداران عطا شود.» به همین سبب می‌بینیم که خدا دستورات مقدسش را به گناهکاران امر می‌فرماید تا نشان دهد که ما چقدر از نظر او ناکامل و ضعیف هستیم. او همچنین می‌خواهد به ما نشان دهد که چقدر احتیاج به عیسی مسیح داریم که لعنت گناهان ما را بر خودش حمل نمود. در بین تمام انسان‌ها، تنها عیسی مسیح بود که شریعت را به‌طور کامل به‌جا آورد. همان‌طور که دیدیم، عیسی با تمام فرزندان آدم، تفاوت بسیاری داشت. زیرا او در طبیعت گناه‌آلود آنان سهیم نبود. عیسی، کلمه جاودانی خدا بود که از آسمان به زمین آمد تا با آنکه بدون گناه بود، بار گناه ما را بر خود گیرد تا ما را از اسارت و لعنت گناه و شریعت، آزاد نماید. در انجیل متی 5: 17، چنین می‌خوانیم: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم.» این يك حقیقت بسیار عمیق و جذاب است. عیسی خداوند فرمود که آمده تا تمام وعده‌ها و گفته‌های شریعت خدا را به کمال و تحقق رساند. عیسی کاری را برای ما فرزندان آدم انجام داد که ما خودمان هرگز نمی‌توانستیم انجام دهیم! او شریعت مقدس خدا را به‌انجام رسانید و سپس خون پاکش را برای برداشتن لعنت گناه از ما ریخت تا ما را از مجازات عادلانه خدا رهایی بخشد! عیسی مستحق مرگ نبود، زیرا او هرگز هیچ گناهی نکرد. اما برای کمال و تحقق برنامه خدا برای نجات بشر، خداوند عیسی با اراده خودش زندگی‌اش را برای ما داد تا ما حیات بیابیم. پس از اینکه عیسی، خون خود را برای ما ریخت و مرد، خدا در روز سوم، او را از مردگان برخیزانید. کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان 8: 1 تا 3، چنین می‌فرماید: «پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد؛ چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا «قربانی گناه» باشد، و بدین‌سان در پیکری بشری، حکم محکومیت گناه را اجرا کرد.»

دوستان عزیز شنونده، شما امید خود را بر چه می‌گذارید؟ آیا به وعده و خبر خوش خدا، درباره منجی عادل، یعنی عیسی مسیح، باور دارید؟ یا اینکه هنوز به اعمال نیکوی خودتان تکیه می‌کنید؟! فراموش نکنید که کلام خدا در رساله پولس به غلاطیان 3: 10 تا 13، چنین می‌فرماید: «زیرا آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، همگی زیر لعنت‌اند، چرا که نوشته شده است: «ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده ثابت نماند.» واضح است که هیچ‌کس به واسطه شریعت نزد خدا پارسا شمرده نمی‌شود، زیرا «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.» اما شریعت بر ایمان متکی نیست، بلکه «کسی که اینها را به عمل آورد، به واسطه آنها حیات خواهد داشت.» مسیح به جای ما لعن شد و این‌گونه ما را از لعنت شریعت بازخريد کرد، زیرا نوشته شده که «هر که به دار آویخته شود ملعون است.»

از شما ممنونیم که برای شنیدن این برنامه، وقت گذاشتید. در برنامه آینده، مرور کلام خدا را کامل خواهیم کرد و مشاهده خواهیم نمود که چگونه عیسی مسیحا، هر آنچه را که انبیاء درباره او پیش‌گویی کرده بودند، به‌انجام رسانید و دری را برای ورود آرامش و فیض خدا بر فرزندان آدم گشود!

خدا شما را برکت دهد تا درباره آنچه که در این برنامه شنیدید، تفکر نمایید و خدا به شما کمک کند تا وعده کلام خدا را به‌خاطر داشته باشید که در رساله پولس به رومیان 8: 1، چنین می‌فرماید: «پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست.»

شما عزیزان را تا برنامه بعدی به دستان زنده خدا می‌سپاریم. خداوند، حافظ شما باشد. آمین.

Lesson 96

Review 4: Jesus Christ: "It Is Finished!" (John 19, Hebrews 10.)

درس نودوششم

مرور گذشته (4)

«عیسی مسیح: «تمام شد! »»

(انجیل یوحنا 19 و رساله به عبرانیان 10)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درك کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در سه برنامه قبلی، ما کلام خدا را مرور کردیم. در این برنامه، با قوت خدا، تصمیم داریم که مرور درس‌های گذشته را جمع‌بندی کنیم. عنوان و مرور این برنامه، «تمام شد!» است.

همان‌طور که دیدیم، خدا کلامش را به دو بخش مهم و عمده تقسیم‌بندی نموده است. عهدعتیق و عهدجدید، دو بخش کلام مقدس خدا هستند. پیمان یا عهد عتیق، شامل تورات، مزامیر و دیگر نوشته‌ها و کتاب‌های انبیاء خدا است. در این بخش از کلام مبارک خدا، دیدیم که جدّ ما آدم، علیه خدا طغیان کرد و از او ناطاعتی نمود و با این اشتباه، همه نسل و فرزندان را وارد ملکوت شیطان کرد. اما همچنین، از کلام شیرین خدا دانستیم که خدا به آدم و حوا وعده داد که از نسل حوا، يك نجات‌دهنده عادل را به جهان بفرستد تا فرزندان آدم را از اسارت قدرتمند شیطان و مرگ، آزاد نماید و انانی را که به او ایمان می‌آورند، دوباره به پادشاهی و ملکوت خدا بازگرداند. این وعده عالی خدا در عهدعتیق بود. برای انجام این‌کار، خدا ابراهیم را فرا خواند تا او را برکت داده و از او برای انجام وعده‌اش استفاده نماید. در کتاب پیدایش 12: 2 و 3، چنین می‌خوانیم: «از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود. برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت.» و در کلام خدا دیدیم که خدا ابراهیم را پدر ایمان‌داران خواند و او را و نسل او را برکت داد تا وعده خدا از طریق فرزندان و نسل او به‌انجام برسد. خدا در مدت هزاروپانصدسال، کلامش را به انبیاء اسرائیل، الهام می‌فرمود تا به فرزندان گناه‌آلود آدم اثبات نماید که ایشان گناهکار هستند و نیاز به منجی عادل دارند که آنان را از گناهانشان برهاند. همان‌طور که از کلام خدا در عهدعتیق مشاهده کردیم، پیمان خدا با گناهکاران این بود که آنان می‌بایست حیوانی را برای کفاره گناهانشان قربانی می‌ساختند. این امر، اثبات می‌کند که: «بدون ریختن خون، آمرزش گناهان نیست!»، زیرا: «مزد گناه، مرگ است!» اما قربانی حیوانات که مردم آن‌را قرن‌ها انجام می‌دادند، واقعاً نمی‌توانست گناهان را کفاره نماید! زیرا ارزش انسان بسیار بیشتر از جان يك حیوان است. تصور کنید که اگر يك خودرو اسباب‌بازی داشته باشید، آیا می‌توانید به‌مزد يك نمایندگی فروش خودرو رفته و آن اسباب‌بازی را با يك خودرو گران‌قیمت و جدید، عوض کنید؟! هرگز چنین چیزی ممکن نیست! برای ما هم وضع به همین منوال است. خون و جان حیوان نمی‌تواند گناه انسان را کفاره و پاک نماید. ارزش انسان با حیوان برابر نیست. از کلام خدا دانستیم که قربانی کردن حیوانات، تنها يك اشاره به وعده خدا و آماده‌سازی بستر فکری انسان بود که او را برای ظهور آن منجی عادل آسمانی، یعنی عیسی مسیح، مهیا سازد. این همان عهدجدید خدا با انسان است. تنها مرگ و رستاخیز عیسی مسیح، می‌تواند تمام گناهان فرزندان آدم را کفاره نماید. دومین قسمت کلام خدا، عهدجدید نامیده می‌شود. عهدجدید را انجیل هم می‌نامند و انجیل که واژه‌ای یونانی است، به‌معنای خبر خوش و نوید می‌باشد. این عهد به ما می‌گوید که خدا وعده‌اش را که فرستادن منجی به زمین بود، انجام داده است. کتاب انجیل، سرگذشت عیسی مسیح است؛ کسی که وعده خدا را به‌انجام رسانید. او، آن قربانی کامل و نهایی بود که با نثار خونس، جان تمام فرزندان آدم را که به او ایمان آورند، آزاد و رستگار می‌فرماید. يك گناهکار نمی‌تواند گناهکار دیگری را نجات بخشد. آیا کسی که شنا کردن بلد نیست، می‌تواند اصول شنا و غرق نشدن را به دیگری بیاموزد؟! هرگز نمی‌تواند! به‌همین دلیل، و از آنجا که تمام انسان‌ها که فرزندان آدم و میراث‌دار گناه او و مسئول گناهان خودشان هستند، هرگز نمی‌توانند به دیگران کمک کنند تا آنان از گناهانشان آزاد شوند؛ پس نیاز به کسی است که هرگز مرتکب گناه نشده و در طبیعت گناه‌آلود دیگر انسان‌ها شريك نیست! اسم این شخص، عیسی مسیح است. تنها کلمه جاودانی خدا می‌تواند

Review 4: Jesus Christ: "It Is Finished!" (John 19, Hebrews 10.)

انسان گمراه و ناتوان را نجات دهد. او بدنی همچون ما بر خود گرفت، اما آن را هرگز به گناه نیالود! او بار گناه خودش را بر دوش نداشت، زیرا اصولاً گناهی نداشت! به همین سبب بود که او می‌توانست واجد شرایطی باشد که خدا برای آمرزش گناهان انسان تعیین فرموده بود. عیسی خداوند، برای ما مجازات شد و مُرد و مدفون گردید؛ اما با قدرت الاهی خود، در روز سوم از مردگان برخاست و این اثبات می‌کند که او کلمهٔ قوت خدا است. مسیحا بر مرگ پیروز شد و مرگ را با مرگ خود، نابود نمود! همهٔ ما انسان‌ها در گناه و با گناه به دنیا می‌آییم و انکار این موضوع هم کمکی به حال ما بیچارگان نمی‌کند! اگر ما اعتماد خود را بر عیسی مسیح بگذاریم، آن وقت او می‌تواند ما را از این بار سنگین گناه، رهایی و رستگاری بخشد و ما را در پیشگاه خدا پارسا و عادل شمارد. اکنون عیسی مسیح، زنده و در آسمان است تا برای ما در حضور خدای پدر، واسطه باشد تا ما از طریق او و کمک و الزام روح القدس، بتوانیم به حضور خدا راه بیابیم. کلام خدا در این باره در رسالهٔ اول پولس به تیموتائوس 2: 5 و 6، چنین می‌فرماید: زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است؛ او که با دادن جان خود، بهای رهایی جملهٔ آدمیان را پرداخت. بر این حقیقت در زمان مناسب شهادت داده شد.» همان‌طور که در انجیل مقدس می‌خوانیم، هنگامی که عیسی مسیح در این جهان بود، برخی به او ایمان آوردند. این افراد از درک هویت عیسی خداوند، بسیار شادمان بودند. آنان می‌دانستند که هزاران سال است که انبیاء خدا از آمدن مسیحا می‌گویند و اکنون او در میان آنان است! کسانی در میان شاگردان عیسی بودند که به دوستان و اقوامشان می‌گفتند، مسیحا را یافته‌اند! در کلام خدا در انجیل یوحنا 1: 41 و 45، چنین می‌یابیم: «او نخست، برادر خود شمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را (که معنی آن 'مسح شده' است) یافته‌ایم.».. فیلیپس، نثنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره‌اش نوشته‌اند، یافته‌ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!»

اما متأسفانه، بسیاری از کسانی که در دوران عیسی زندگی می‌کردند، نمی‌دانستند که او واقعاً کیست. در نخستین فصل انجیل یوحنا، چنین نوشته شده است: «همان [کلمه خدا] در آغاز با خدا بود.... و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت.... او در جهان بود، و جهان به واسطهٔ او پدید آمد؛ اما جهان او را نشناخت.. او به ملک خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند... و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگرستیم، جلالی شایستهٔ آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی.» همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، بسیاری از مردم، شاهد اعمال و گفتار و معجزات عیسی بودند. عیسی معجزات بسیاری انجام داد، اما بالین حال مردم نمی‌دانستند که عیسی واقعاً چه کسی است؛ زیرا شیطان ذهن‌های ایشان را کور کرده بود. مردم بر او ازدحام می‌کردند و او را لمس می‌نمودند، اما او را نمی‌شناختند! برخی او را یک پیامبر در نظر می‌گرفتند، اما باور نداشتند که او واقعاً کلمهٔ خدا است. دیدیم که رهبران مذهبی یهود، کاملاً عیسی را رد و طرد کردند. آنان به عیسی حسادت می‌ورزیدند و در نهایت هم او را به مرگ سپردند. اما این همان چیزی بود که خدا طرحش را گذاشته بود. خدا از همان ابتدا برنامه‌ریزی کرده بود که عیسی بر صلیب جان دهد تا جان انسان‌ها را نجات دهد. عیسی در شب دستگیری‌اش به پطرس فرمود: «آیا گمان می‌کنی نمی‌توانم هم‌اکنون از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته به یاری‌ام فرستد؟ اما در آن صورت پیشگوییهایی کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این وقایع باید رخ دهد؟» (انجیل متی 26: 53 و 54). عیسی کاملاً می‌دانست که چرا به این جهان آمده است. او آمد تا جان‌ش را فدا نماید، خونش را بریزد تا گناهکاران بتوانند نجات بیابند. مسیحا به دنیا آمد تا قربانی حیوانات که توسط انسان‌ها انجام می‌گرفت و اشاره به مرگ آن منجی عادل و موعود بود، در خود او که برهٔ خدا بود، به انجام رسد. آیا بهیاد دارید که عیسی پیش از مرگش بر صلیب چه فرمود؟ کلام خدا می‌فرماید که عیسی فریاد زد: «تمام شد!»، و جان سپرد. وقتی که او مرد، پردهٔ هیكل که قدس‌الاقداص را از سایر قسمت‌های پرستشگاه جدا می‌کرد، از وسط دوپاره شد و زلزله شدیدی رخ داد و بسیاری از مقدسین که مرده بودند، زنده شدند. اما چرا این‌طور شد؟ چرا عیسی فریاد زد: «تمام شد!؟» و چرا پردهٔ هیكل، پاره شد؟ خدا این کار را انجام داد و عیسی فریاد زد: «تمام شد!». بلی دوستان خوب، کار نجات بشر و عادل شدن او و آمدنش به پیشگاه خدا، در مرگ عیسی به انجام رسیده بود. عیسی با پیروزی فریاد زد که: «تمام شد!». اکنون خون عیسی بود که گناهان فرزندان آدم را می‌آمرزید. عیسی مسیحا با مرگش، کلام الهامی خدا به پیامبران را

Review 4: Jesus Christ: "It Is Finished!" (John 19, Hebrews 10.)

و نیز مظهر قربانی حیوانات را يكبار و برای همیشه به‌کمال رسانید. و همچنان‌که دیدیم، رستخیز پیروز‌مندانۀ او در سومین روز، اثبات آشکاری بر پذیرش کار او توسط خدای پدر بود. عیسی مسیح، قربانی کاملی بود که خدا برای نجات فرزندان آدم به دنیا عطا فرمود. بنابراین، هر‌که به او ایمان آورد، هلاک نمی‌شود، بلکه حیات جاودانی می‌یابد. حال برای پایان مرور بر کلام خدا و پیام انبیاء، شما را دعوت می‌کنیم که به چند آیه قدرتمند و باشکوه از کلام خدا دربارهٔ این قربانی کامل و نهایی که عیسی مسیح انجام داد، گوش فرا دهید. کلام خدا در فصل دهم رساله به عبرانیان، چنین می‌فرماید: «شریعت فقط سایهٔ چیزهای نیکوی آینده است، نه صورت واقعی آنها. از همین رو، هرگز نمی‌تواند با قربانیهایی که سال به سال پیوسته تکرار می‌شود، آنان را که برای عبادت نزدیک می‌آیند، کامل سازد. و‌گرنه آیا تقدیم آنها متوقف نمی‌شد؟ زیرا در آن صورت، عبادت‌کنندگان یک بار برای همیشه پاک می‌شدند و از آن پس دیگر برای گناهان خود احساس تقصیر نمی‌کردند. اما آن قربانیها هر سال یادآور گناهانند، چرا که ممکن نیست خون گاوها و بزها گناهان را از میان بردارد. از این رو، هنگامی که مسیح به جهان آمد، فرمود: «به قربانی و هدیه رغبت نداشتی، اما بدنی برای من مهیا ساختی؛ از قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای گناه خشنود نبود. آنگاه گفتیم: "اینک من می‌آیم، تا ارادهٔ تو را ای خدا به جای آورم؛ در طومار کتاب درباره‌ام نوشته شده است."» نخست می‌گوید: «به قربانی و هدیه، قربانیهای سوختنی و قربانیهای گناه رغبت نداشتی و از آنها خشنود نبود»، هرچند شریعت خواهان انجامشان بود. سپس می‌فرماید: «اینک من می‌آیم تا ارادهٔ تو را به جای آورم.» پس اولی را باطل می‌کند تا دومی را برقرار سازد. به واسطهٔ همین اراده، ما یک بار برای همیشه، از طریق قربانی بدن عیسی مسیح تقدیس شده‌ایم. هر کاهن، هر روز به خدمت می‌ایستد و همان قربانیها را که هرگز نمی‌توانند گناهان را از میان بردارند، بارها می‌گذراند. اما این کاهن، چون برای همیشه یک قربانی به جهت گناهان تقدیم کرد، به دست راست خدا بنشست. از آن هنگام، در انتظار است که دشمنانش کرسی زیر پایش گردند، زیرا با یک قربانی، تقدیس‌شدگان را تا ابد کامل ساخته است. روح‌القدس نیز در این خصوص به ما گواهی می‌دهد. ابتدا می‌فرماید: «خداوند اعلام می‌کند، این است عهدی که پس از آن ایام با ایشان خواهم بست. احکام خود را در دل‌های ایشان خواهم نهاد، و بر ذهن ایشان خواهم نگاشت.» سپس می‌افزاید: «گناهان و نافرمانیهای ایشان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد.» آنجا که اینها آمرزیده شده باشند، دیگر جایی برای قربانی گناه باقی نمی‌ماند. پس ای برادران، از آنجا که به خون عیسی می‌توانیم آزادانه به مکان اقدس داخل شویم، یعنی از راهی تازه و زنده که از میان آن پرده که بدن اوست، بر ما گشوده شده است، و از آنجا که کاهنی بزرگ بر خانهٔ خدا داریم، بیایید با اخلاص قلبی و اطمینان کامل ایمان به حضور خدا نزدیک شویم، در حالی که دل‌هایمان از هر احساس تقصیر زوده و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است. بیایید بی‌تزلزل، امیدی را که به آن معترفیم همچنان استوار نگاه داریم، زیرا وعده‌دهنده امین است. و در فکر آن باشیم که چگونه می‌توانیم یکدیگر را به محبت و انجام اعمال نیکو برانگیزانیم. و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم - بخصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستیم. زیرا اگر پس از بهره‌مندی از شناخت حقیقت، عمداً به گناه کردن ادامه دهیم، دیگر هیچ قربانی برای گناهان باقی نمی‌ماند؛ آنچه می‌ماند، انتظار هولناک مجازات و آتشی مهیب است که دشمنان خدا را فرو خواهد بلعید. هر که شریعت موسی را رد می‌کرد، بنا بر گواهی دو یا سه شاهد، بدون ترحم کشته می‌شد. حال به گمان شما چقدر بیشتر کسی که پسر خدا را پایمال کرده و خون عهدی را که بدان تقدیس شده بود، ناپاک شمرده و به روح فیض، بی‌حرمتی روا داشته است، سزاوار مجازاتی بس سخت‌تر خواهد بود؟ زیرا او را می‌شناسیم که فرموده است: «انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد،» و نیز: «خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد.» آری، اقتادن به دست‌های خدای زنده چیزی هولناک است.»

در رساله به عبرانیان 2: 3، چنین آمده است: «پس ما چه راه‌گزینی خواهیم داشت اگر چنین نجاتی عظیم را نادیده بگیریم؟ این نجات در آغاز به واسطهٔ خداوند بیان شد و سپس توسط آنان که از او شنیدند بر ما ثابت گردید.»

خدا با این کلمات، به هریک از شما دوستان عزیز که به این برنامه و این کلام گوش می‌دهید، هشدار می‌دهد که نجات او را ندیده نگیرید. هرکس که قربانی و نجات خدا را انکار می‌کند، باید بداند که هیچ راه و قربانی دیگری برای آمرزش گناهان، به‌جز خون عیسی مسیح وجود ندارد. در صورت انکار رحمت خدا در صلیب عیسی، هیچ‌چیز به‌جز داوری و مجازات از جانب خدا باقی نمی‌ماند. عیسی مسیح، قربانی کامل و نهایی است؛ هر‌که

Lesson 96

Review 4: Jesus Christ: "It Is Finished!" (John 19, Hebrews 10.)

به او ایمان آورد، هرگز هلاک نخواهد شد و تا به ابد در حضور خدا زیست خواهد کرد. عیسی روی صلیب فریاد زد: «تمام شد!» و چون عیسی کلمه خدا است، پس این خود خدا بود که فرمود: کار نجات بشر با موفقیت به اتمام رسیده است! پس از سه روز، عیسی از مردگان برخاست و اثبات نمود که پسر خدا است! دوستان گرامی، آیا می‌دانید که عیسی خداوند، توان و جریمه گناهان شما را پرداخته است تا شما هلاک نشوید؟ آیا ایمان دارید که عیسی مسیحا کار نجات شما را به‌انجام رسانیده است؟ یا هنوز سعی می‌کنید تا با اعمال خودتان رضایت و خرسندی خدا را به‌دست آورید؟! ممنونیم که به این برنامه گوش دادید و با ما همراه بودید. تا برنامه آینده، شما را به خدا می‌سپاریم و امیدواریم که او به شما برکت دهد تا معنای عمیق فرمایش عیسی را بر صلیب درک کنید که فرمود: «تمام شد!».» (انجیل یوحنا 19: 30).

تا برنامه بعدی، خدا یاور و نگهدار شما باد. آمین.

Lesson 97 Hell! (Luke 16)

درس نود و هفتم

«جهنم!»

(انجيل لوقا 16)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

کلام خدا چنین می‌فرماید: «اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و جادوگران و بت‌پرستان و همه دروغ‌گویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است.» همچنین در انجیل متی 8: 12 و 25: 41 هم، این‌طور می‌خوانیم: «اما فرزندان این پادشاهی به تاریکی بیرون افکنده خواهند شد، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن خواهد بود...» آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است.» جهنم! هیچ‌کس نمی‌خواهد درباره آن حرف بزند! هیچ‌کس نمی‌خواهد حتی درباره آن فکر کند، مگر اینکه موضوع برنامه این ساعت ما درباره جهنم باشد! جالب است که بدانید که کلام خدا درباره جهنم، حرف‌های زیادی در کلامش فرموده است! صدها هشدار در کلام خدا درباره جهنم وجود دارد. در این برنامه و برنامه بعدی، قصد داریم تا تعالیم کتاب مقدس، درباره جهنم و بهشت را بررسی نماییم. می‌خواهیم ببینیم که چطور می‌توانیم به بهشت رفته و از رفتن به جهنم پرهیز کنیم. بسیاری فکر می‌کنند، کسی نمی‌تواند مطمئن باشد که پس از مرگ واقعاً به‌کجا می‌رود. این افراد چون درباره راه پارسایی و رستگاری چیزی نمی‌دانند، پس نمی‌توانند بفهمند که ابدیت را در کجا سپری خواهند کرد. آنان وعده عالی خدا را به‌یاد نمی‌آورند و به‌همین سبب، اطمینان و آرامش ندارند. کلام خدا به ما می‌فرماید که چگونه می‌توانیم بفهمیم، به بهشت می‌رویم. در رساله اول یوحنا 5: 13، چنین می‌خوانیم: «اینها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید.» دوستان عزیز شنونده، آیا می‌دانید که می‌توانید از حیات جاودان خدا که در کلامش فرموده است، برخوردار شوید؟ روزی که بمیرید، به‌کجا خواهید رفت؟! آیا مطمئن هستید که به بهشت می‌روید؟! اگر در این مورد، اطمینان ندارید و دچار عذاب هستید، برنامه و درس این ساعت ما کمک بزرگی به شما خواهد کرد. همچنان که در انجیل دیده‌ایم، هنگامی که عیسی بر زمین زندگی می‌کرد، غالباً درباره محلی سخن می‌گفت که آن را بهشت می‌نامند و نیز در مورد مکانی حرف می‌زد که به آن جهنم می‌گویند. اما حجم تعالیم عیسی درباره جهنم، بیشتر از آموزه‌های او درباره بهشت است! او از مجازات هولناکی که در جهنم مهیا شده است، باخبر بود و نسبت به آن هشدار می‌داد. حال اجازه دهید تا به متن انجیل مقدس بازگردیم و به آنچه که عیسی به مردم درباره جهنم تعلیم داد، بشنویم. يك داستان واقعی از کلام خدا، درباره دونفر که مردند را برایتان نقل می‌کنم. در فصل شانزدهم انجیل لوقا، چنین آمده است: «توانگری بود که جامه از ارغوان و کتان لطیف به تن می‌کرد و هم‌روزه به خوشگذرانی مشغول بود. فقیری ایلعازر نام را بر در خانه او می‌نهادند که بدنش پوشیده از جراحت بود. ایلعازر آرزو داشت با خرده‌های غذا که از سفره آن توانگر فرو می‌افتاد، خود را سیر کند. حتی سگان نیز می‌آمدند و زخم‌هایش را می‌لیسیدند. باری، آن فقیر مُرد و فرشتگان او را به جوار ابراهیم بردند. توانگر نیز مُرد و او را دفن کردند. اما چون چشم در جهان مردگان گشود، خود را در عذاب یافت. از دور، ابراهیم را دید و ایلعازر را در جوارش.» اجازه دهید تا کمی در همین‌جا درنگ کنیم. آیا به سرنوشته آن فرد ثروتمند و آن فقیر که ایلعازر نام داشت، توجه کردید؟ روح آن مرد فقیر، مستقیماً و فوراً به بهشت و نزد ابراهیم می‌رود. اما آن مرد ثروتمند، پس از مرگ به جهنم می‌رود و در عذاب سخت می‌افتد. چرا آن گدا به بهشت می‌رود و آن ثروتمند به جهنم می‌افتد؟ ابتدا اجازه دهید تا عرض کنم که فقیر بودن به‌معنای نجات یافتن نمی‌باشد. و ثروتمند بودن هم به‌منزله هلاکت نیست! ایلعازر به بهشت رفت، زیرا به برنامه نجات خدا برای بشر اعتماد و ایمان داشت. اما آن فرد ثروتمند، به کلام خدا به دیده تحقیر و سهل‌انگاری می‌نگریست. این مرد هم‌مانند بسیاری از انسان‌های امروزی، از نظر ظاهری بسیار مذهبی بود. این‌ها می‌دانند که تنها يك خدا وجود دارد و نوشته‌های انبیاء حقیقی هستند. اما مشکل در این است که آنان در مسیر جهنم قرار گرفته‌اند و علت هم این است

Lesson 97

Hell! (Luke 16)

که هرگز به وعده‌های خدا که در کلامش آمده است، اطمینان و ایمان ندارند و به آن اهمیت نمی‌دهند. برای آن مرد ثروتمند، گردآوری پول و ثروت‌اندوزی، مهمتر از شنیدن و آموختن و عمل به تورات بود که می‌توانست آنان را نجات بخشد. اجازه دهید تا خواندن کلام خدا را ادامه دهیم و بشنویم که چگونه خدا به آن مرد ثروتمند اجازه می‌دهد تا به مدت کوتاهی با ابراهیم صحبت کند. خدا از ما می‌خواهد تا در سخنان این مرد که از جهنم گفته می‌شد، توجه کنیم. در فصل شانزدهم انجیل لوقا، چنین می‌خوانیم: «اما چون چشم در جهان مردگان گشود، خود را در عذاب یافت. از دور، ابراهیم را دید و ایلعازر را در جوارش. پس با صدای بلند گفت: "ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم کن و ایلعازر را بفرست تا نوک انگشت خود را در آب تر کند و زبانه را خنک سازد، زیرا در این آتش عذاب می‌کشم." اما ابراهیم پاسخ داد: "ای فرزند، به یاد آر که تو در زندگی، از چیزهای نیکوی خود بهره‌مند شدی، حال آنکه چیزهای بد نصیب ایلعازر شد. اکنون او اینجا در آسایش است و تو در عذاب. از این گذشته، میان ما و شما پرتگاهی هست؛ آنان که بخواهند از اینجا نزد تو آیند نتوانند، و آنان نیز که آنجا بمانند نتوانند نزد ما آیند." گفت: "پس، ای پدر، تمنا اینکه ایلعازر را به خانه پدرم بفرستی، زیرا مرا پنج برادر است. او را بفرست تا برادرانم را هشدار دهد، مبادا آنان نیز به این مکان عذاب درافتند." ابراهیم پاسخ داد: "آنها موسی و انبیا را دارند، پس به سخنان ایشان گوش فرا دهند." گفت: "نه، ای پدر ما ابراهیم، بلکه اگر کسی از مردگان نزد آنها برود، توبه خواهند کرد." ابراهیم به او گفت: "اگر به موسی و انبیا گوش نسپارند، حتی اگر کسی از مردگان زنده شود، مجاب نخواهند شد."» در اینجا، داستان ایلعازر فقیر و آن مرد ثروتمند، پایان می‌پذیرد. به راستی که در جهنم، هیچ رحمتی وجود ندارد! آن مرد ثروتمند در جهنم و در عذاب شدید بود و هیچ‌کس نمی‌تواند تصور آنجا را بکند! او محتاج يك قطره آب شده بود و برای آن التماس می‌کرد! بدتر آنکه، آن مرد بدبخت هنوز هم در آنجا است! او در جهنم است و منتظر روز داوری است که به‌زودی فرا می‌رسد! در آن روز، هم جسم و هم جان او، در آتش جاودانی خواهند سوخت! همه کسانی که نجات خدا را عمداً و آگاهانه رد کرده‌اند، در آنجا خواهند بود و ابدیت را در آتش خاموشی‌ناپذیر جهنم، سپری خواهند کرد! کلام خدا در کتاب مکاشفه یوحنا 20: 15، چنین می‌فرماید: «و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.» به این موضوع بیندیشید! هر که راه پارسایی و عدالت خدا را نمی‌پذیرد، به دریاچه‌ای از آتش افکنده می‌شود و تا به ابد در آن خواهد سوخت! برخی فکر می‌کنند که گناهکاران پس از اینکه مدتی را در جهنم گذرانند، از آن بیرون می‌آیند و به بهشت می‌روند! باید عرض کنم که این يك دروغ بی‌ارزش و مهلك است! کلام خدا از عذاب ابدی سخن می‌گوید و این مجازات، موقتی نیست. برای همین است که در کلام انبیا، هیچ نشانی از دعا برای مردگان وجود ندارد. این کار از سنت‌های باطل انسانی بیرون می‌آید و در کلام خدا جایی ندارد! در رساله به عبرانیان 9: 27، چنین آمده است: «همان‌گونه که برای انسان یک بار مردن و پس از آن داوری مقرر است.» دعا برای مردگان نمی‌تواند آنان را از عذابی که حق مسلم ایشان است، خلاص کند و آنان را از روز داوری برهاند. کسانی هم که در بهشت هستند، به دعای ما احتیاجی ندارند، زیرا آنان در کنار خدای تمام نیکویی‌ها، ابدیت را سپری می‌کنند.

عزیزان شنونده، اجازه ندهید که هیچ‌کس شما را با کلمات پوچ و بیهوده فریب دهد. عده‌ای می‌گویند که خدا نیکو است و اجازه نمی‌دهد که بندگان او در آتش بسوزند! او بر تمام انسان‌ها رحمت خواهد کرد و پس از اندک مجازاتی، همه را نجات خواهد داد و به بهشت وارد خواهد کرد. این افراد از کلام خدا اطلاع ندارند و تلاش می‌کنند تا از واقعیت فرار کرده و عده‌ای را هم فریب داده و به دنبال خود بکشند. اگر این اشخاص توبه نکنند و دل خود را به کلام خدا نسپارند، در همان آتشی که آنرا انکار می‌کنند، خواهند سوخت! و دیگر برای توبه خیلی دیر خواهد بود! آیا توجه کردید که آن مرد دولتمند از ابراهیم چه می‌خواست؟ او تقاضا داشت که ابراهیم، ایلعازر را بفرستد تا با قطره آبی از نوک انگشتانش، لبان سوزان و تشنه او را تر و خنک سازد تا اندکی از درد و رنج او کاسته شود. و همچنین او از ابراهیم می‌خواست تا ایلعازر را به خانه پدرش بفرستد تا آنها را درباره جهنم و عذاب بی‌حد آن، هشدار دهد! اما پاسخ ابراهیم به آن مرد ثروتمند، بسیار جالب توجه است. به کلام خدا در فصل شانزدهم انجیل لوقا گوش فرا دهید: «[آن مرد ثروتمند] گفت: "پس، ای پدر، تمنا اینکه ایلعازر را به خانه پدرم بفرستی، زیرا مرا پنج برادر است. او را بفرست تا برادرانم را هشدار دهد، مبادا آنان نیز به این مکان عذاب درافتند." ابراهیم پاسخ داد: "آنها موسی و انبیا را دارند، پس به سخنان ایشان گوش فرا دهند." گفت:

Lesson 97

Hell! (Luke 16)

”نه، ای پدر ما ابراهیم، بلکه اگر کسی از مردگان نزد آنها برود، توبه خواهند کرد.“ ابراهیم به او گفت: ”اگر به موسی و انبیا گوش نسیارند، حتی اگر کسی از مردگان زنده شود، مجاب نخواهند شد.“

دوستان عزیز شنونده، آیا کلام انبیاء را که می‌تواند شما را از عذاب جهنم برهاند، می‌دانید؟ این خبر خوش، پیام شیرین انجیل خداوند عیسی است. راه عدالت که ما آنرا در این برنامه‌ها اعلام می‌کنیم، همان خبر خوشی است که خدا آنرا فرموده است. این پیام به‌طور خلاصه این است که خدا يك منجی عادل را به جهان فرستاده است تا خون پاکش را براساس پیش‌گویی‌های انبیاء بریزد و بمیرد و در روز سوم از مردگان برخیزد تا راه نجات و پارسایی برای تمام فرزندان گناه‌آلود آدم باشد. اگر شما در دل خود به مرگ و رستخیز عیسی برای نجات از گناهانتان ایمان داشته باشید، مطمئن باشید که به جهنم نخواهید رفت! اما اگر چیزی غیر از این باشد، باید در انتظار روز داوری عدل الهی باشید که خدا شما را داوری و مجازات خواهد فرمود! همان‌طور که در اولین درس‌ها آموختیم، خدا جهنم را برای انسان نیافرید، بلکه برای شیطان و فرشتگان سقوط کرده بود که جهنم مهیا گردید. اما گناه جدّ ما آدم، همه ما را در مسیر جهنم قرار داده است! مطمئناً طبیعت گناه‌آلود درونی ما سبب می‌شود که همگی هلاک شویم، اگر خدا به داد ما نرسد! مزد گناه، مرگ و جهنم است. ما با توانایی‌های خودمان نمی‌توانیم از جهنم فرار کنیم! اما خدا را شکر که خدا برای ما راهی فراهم فرموده است تا از طریق آن، نجات و حیات ابدی را بیابیم و به بهشت برویم. برنامه خدا این بود که مرگ عیسی و رستخیز او راهی برای نجات و ورود ما به بهشت خدا باشد. خدا کفاره گناهان ما و مجازات آنرا بر دوش عیسی گذاشت تا ما حیات بیابیم. در رساله دوم پولس رسول به قرنطیان 5: 21، چنین ذکر شده است: «او کسی را که گناه را شناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم.» در کلام خدا دیدیم که فرزندان آدم، چگونه عیسی را شکنجه دادند و او را بر صلیب کشتند. خدا اجازه داد تا چنین کارهایی بر عیسی مسیح، روا داشته شود تا به انسان‌ها نشان دهد که گناه، چقدر زشت است و چه مجازات سنگینی به دنبال دارد. تمام بلاهایی که بر عیسی وارد شد، سزای ما بود! اما خدا به دلیل رحمت و محبتش بر ما انسان‌ها، اجازه داد تا عیسی مسیح، به جای ما و در راه ما بمیرد تا ما نمیریم! و به خاطر داشته باشید که شکنجه عیسی بر صلیب، به آنچه که انسان‌ها در حق او روا داشتند، محدود نمی‌شد. کلام خدا به ما می‌گوید که خدا دردی را بر عیسی مسیح، بر صلیب قرار داد که فکر بشر از تصور آن ناتوان است. خدا جریمه گناهان ما را بر عیسی نهاد. جهنم ما، بر عیسی روا داشته شد! ایوب درباره رنج جانکاه عیسی بر صلیب، چنین می‌نویسد: «او در خشم خویش مرا دریده و با من دشمنی ورزیده است؛ دندانهایش را بر ضد من به هم فشرده است؛ دشمن چشمان خود را بر من تیز کرده است. .. خدا مرا به دست ظالمان تسلیم کرده، و به چنگ شیرانم افکنده است.» تاوان گناه ما این بود که بمیریم و با خشم عادلانه خدا روبرو شویم و به ظلمت جهنم فرو برویم؛ اما عیسی مسیح، خشم خدا را به خاطر ما بر خود هموار نمود تا ما با مهربانی خدا مواجه شویم! زمانی که عیسی در حال جان سپردن بر صلیب بود، تمام آسمان تاریک شد و ظلمتی همچون جهنم، همه جا را فرا گرفت و عیسی با صدای بلند، فریاد زد: «ای خدای من ای خدای من، چرا مرا ترك کرده‌ای؟!». به راستی چرا خدا، عیسی محبوبش را روی صلیب، تنها گذاشته بود و از او روی برگردانیده بود؟! پاسخ این است که گناهان ما باعث شد که خدای قدوس، عیسی را طرد کند؛ زیرا خدا نمی‌تواند به بدی و گناه بنگرد و آنرا تحمل نماید. خدا، گناه تمام ما انسان‌ها را بر وی نهاد. این حقیقتی است که ذهن‌های ما نمی‌تواند آنرا کاملاً درک نماید! اما آنچه کاملاً واضح است، این است که اگر شما به مرگ و رستخیز عیسی مسیح ایمان داشته باشید، خدا شما را نجات خواهد داد و هرگز به جهنم نخواهید رفت! خدا در مسیح عیسی، ما را عادل محسوب می‌فرماید. مرگ و رستخیز عیسی، تاوان گناهان ما را پرداخت و ما را از جهنم ابدی خلاصی داد! خدا، جهنم ما را بر عیسی قرار داد. آیا اینرا باور دارید؟ آیا ایمان دارید که عیسی مسیح عادل، تاوان گناهان شما را تماماً پرداخته است؟! یا هنوز هم می‌خواهید، خودتان این هزینه گزاف را بپردازید و با اعمال خودتان از جهنم خلاص شده و به بهشت بروید؟! می‌خواهید ابدیت را در کجا سپری کنید؟ بهشت یا جهنم را انتخاب می‌کنید؟! تصمیم با شما است.

از شما ممنونیم که با ما و این برنامه همراه بودید. شما را دعوت می‌کنیم که به برنامه آینده ما هم بپیوندید تا موضوعی کاملاً متفاوت نسبت به این دسته از برنامه‌ها را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم. بهیاری خدا، درباره بهشت صحبت خواهیم کرد.

Lesson 97

Hell! (Luke 16)

خدا شما را مبارك فرمايد. در پايان، اين آيات را از فرمايشات خداوند عيسى خدمتتان قرائت مي‌كنم. خدا فيض عطا كند تا كلام او را درك كنيد. در انجيل متي 7: 13 و 14، چنين مي‌خوانيم: «از در تنگ داخل شويد، زيرا فراخ است آن در و عريض است آن راه كه به هلاكت منتهي مي‌شود و داخل‌شوندگان به آن بسيارند. اما تنگ است آن در و سخت است آن راه كه به حيات منتهي مي‌شود، و يابندگان آن كم‌اند.»
تا برنامه آینده، خدای فیض و راستی، نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 98 Paradise (Revelation 21, 22)

درس نود و هشتم

«بهشت»

(کتاب مکاشفه یوحنا 21 و 22)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه قبلی، درباره جهنم صحبت کردیم؛ جایی که عذاب و مجازات، هرگز پایان نمی‌پذیرد. جهنم جای بسیار هولناکی است، و برای شیطان و فرشتگان او آماده شده است. جهنم، جایی است که تمام آنان که راه رستگاری را ندیده گرفته‌اند، به آنجا خواهند رفت! این همان چیزی است که کلام خدا در کتاب مکاشفه یوحنا 20: 15، می‌فرماید: «و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.» جهنم، بدترین جایی است که انسان می‌تواند تصور کند. اما در این برنامه، ما می‌خواهیم به یکی از زیباترین موضوعاتی که روح هر انسان می‌تواند در آن تعمق کند، بپردازیم. این موضوع باشکوه، ملکوت یا همان بهشت است. مردم، اعتقادات مختلفی درباره بهشت دارند. برخی از مذاهب باستانی مشرق زمین، اعتقاد دارند که بهشت‌های فراوانی وجود دارند که درجه لذت و خوبی آن‌ها باهم متفاوت است و بستگی به اندازه خوبی اعمال فردی دارد که به آن وارد می‌شود. برخی هم معتقدند که شخص، ابتدا باید به جهنم رفته تا گناهان او پاک شود و سپس به بهشت وارد می‌شود. عده‌ای هم تصور می‌کنند که بهشت مال آنانی است که اعمال و فرائض مذهبی را به خوبی انجام داده‌اند و در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و لذت می‌برند. گروهی هم تصور می‌کنند که بهشت مال کسانی است که در راه رضای خدا، آدم می‌کشند و حقوق دیگران را ندیده می‌گیرند و اعتقادات خود را به دیگران تحمیل می‌کنند و در نهایت به بهشت می‌روند و در آنجا از مصاحبت و رابطه با زنان و پسران بسیار زیبا و حوریان بهشتی! لذتی وصف‌ناپذیر می‌یابند! اما سخن ما در برنامه امروز، چیزی نیست که انسان‌ها درباره بهشت از خودشان درآورده‌اند، بلکه می‌خواهیم نظر کلام زنده خدا در این باره، جویا شویم. بهشت در کلام انبیاء، اسامی زیادی دارد. بهشت، ملکوت، تخت پادشاهی خدا، درگاه حضور خدا، خانه خدا، محل سکونت خدای مقدس، شهر مقدس، شهر خدای زنده، اورشلیم آسمانی، منزلگاه فرشتگان و برّه خدا، حضور خداوند عیسی و جلال عظیم او، منزل قوم خدا که نامشان در آسمان نوشته شده است، می‌باشد. عیسی بهشت را منزل پدرش می‌نامد، زیرا آنجا مکانی است که او پیش از آمدن به دنیا در آنجا بوده است. به طور خلاصه، بهشت، محل سکونت خدای تعالی است. همان‌طور که کلام خدا می‌فرماید، خدا در همه جا حضور دارد؛ بالاین حال در جایی در بالای تمام ستارگان و آسمان‌ها، در مکانی بسیار زیبا، خدا در جلال عظیم خود، ساکن است. بهشت جایی است که پسر حضرت اعلی، بر تخت پادشاهی خود و به دست راست خدا نشسته و منتظر بازگشت به جهان برای دآوری نهایی و نو ساختن آن است. همچنین، بهشت جایی است که هزاران هزار فرشته، تخت پادشاهی خدا را احاطه کرده‌اند و همچنین مردم بسیاری که از طریق خون برّه بی‌عیب خدا پاک گشته‌اند، در آنجا ساکن هستند. در آخرین کتاب کتاب مقدس، یعنی کتاب مکاشفه یوحنا، و در دو فصل پایانی آن، یوحنا رسول، مکاشفه شهر مقدس خدا را دریافت می‌کند؛ جایی که خداوند عیسی برای کسانی که نام ایشان در دفتر حیات برّه نوشته شده است، مهیا فرموده تا آنان ابدیت را با او و در کنار او سپری کنند. ببینیم که کلام خدا در وصف بهشت خدا چه می‌فرماید. در فصل بیست و یکم از کتاب مکاشفه یوحنا، چنین آمده است: «آنگاه مرا در روح به فراز کوهی بزرگ و بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نشان داد که از آسمان از نزد خدا فرود می‌آمد. جلال خدا از آن می‌تابید و درخشندگیش مانند گوهری بسیار گرانبها، همچون یشم، و به شفافیت بلور بود. دیواری بزرگ و بلند داشت که دارای دوازده دروازه بود و دوازده فرشته نزد دروازه‌هایش بودند. و بر هر یک از آن دروازه‌ها نام یکی از دوازده قبیله بنی اسرائیل نوشته شده بود. ... شهر به شکل مربع، و طول و عرض آن یکسان بود. او شهر را با آن میله اندازه گرفت. طول و عرض و ارتفاع شهر با هم مساوی و برابر با دوازده هزار پرتاب تیر بود. ... پی دیوار شهر با هر گونه گوهر گرانبها تزیین شده بود. پی اول از یشم بود، دومین از لاجورد، سومین از عقیق سفید، چهارمین از زمرد. ... دوازده دروازه

Paradise (Revelation 21, 22)

شهر، دوازده مروارید بودند، یعنی هر یک از دروازه‌ها یک مروارید بود. و میدان شهر از طلای ناب و مانند شیشه شفاف بود. معبدی در شهر ندیدم، زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره، معبد آن هستند. و شهر نیازی به خورشید و ماه ندارد که بر آن بتابند زیرا جلال خدا آن را روشن می‌کند و بره چراغ آن است. و قومها در نور آن سلوک خواهند کرد و پادشاهان زمین، جاه و جلال خود را به آنجا خواهند آورد. دروازه‌های آن هرگز در روز بسته نخواهد شد، زیرا در آنجا شب وجود نخواهد داشت. فرّ و شکوه قومها به آنجا آورده خواهد شد. اما هیچ چیز ناپاک و هیچ کس که مرتکب اعمال قبیح و فریبکاری شود، به هیچ روی وارد آن نخواهد شد، فقط کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده است، بدان راه خواهند داشت.» به این ترتیب، خدا شهر مقدس اورشلیم آسمانی را به یوحنا رسول نشان می‌دهد که آن را برای کسانی که راه نجات را برگزیده‌اند، مهیا فرموده است. در وقت باقی‌مانده از برنامه این ساعت، اجازه می‌خواهم درباره آنچه که خدا در کلامش در ارتباط با راهی که منتهی به بهشت می‌شود می‌گوید، ببینیم. چطور می‌توانیم مطمئن باشیم که به بهشت می‌رویم و به جهنم نخواهیم رفت؟! آیا بهیاد دارید که خداوند عیسی به شاگردانش در ارتباط با منزل خدا و راهی که به آن منتهی می‌شود، چه تعلیم داد؟ اجازه دهید تا کلام مبارک عیسی را از فصل چهاردهم انجیل یوحنا خدمتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید، با احترام به آن گوش دهید: «دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل بسیار است، و گرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم. و آنگاه که رفته و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید. جایی که من می‌روم راهش را می‌دانید.» توما به او گفت: «ما حتی نمی‌دانیم به کجا می‌روی، پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید.» این فرمایش عیسی به شاگردانش بود. مسیحا خود را راه و راستی و حیات می‌نامد و به حق که این چنین است! هرکس که از طریق عیسی مسیح، آن منجی مقدس، به سوی خدا نیاید، تمام تلاشش بیهوده است و هرگز نمی‌تواند به درگاه خدا راه یابد. هرگز! کلام خدا در این مورد، چنین می‌فرماید: «و در هیچ کس غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر در زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.» عیسی مسیح که واسطه بین انسان و خدا است و از جانب او آمده است، راه رستگاری می‌باشد که به سوی بهشت می‌رود. برای بردن گناهکاران به درگاه خدا بود که مسیحا متولد شد و زندگی مقدسی را به نمایش گذاشت و خون پاکش را ریخت و در روز سوم از مردگان برخاست تا کفاره و قربانی کامل و نهایی برای جبران گناهان بشر در حضور خدای مقدس باشد. هیچ‌کس جز از طریق عیسی به حضور خدا نمی‌تواند بیاید. آیا شما به این حقیقت مطلق، ایمان دارید؟ آیا درک می‌کنید که عیسی مسیحا، تنها راه به حضور خدا است؟ دوستان عزیز شنونده، ما هرکاری هم که بکنیم، هر لباسی بپوشیم، هر مذهبی را پیروی نماییم و به هر دری که بزنیم، اگر از طریق عیسی مسیح نخواهیم به خدا نزدیک شویم، هیچ امیدی برای ورود ما به حضور خدا وجود ندارد. خدا حاکم مطلق و صاحب جهان و قدوس مطلق است و ما نمی‌توانیم با دل ناپاک و فاسدشده از گناهانمان به درگاه خدا برویم. او نمی‌تواند گناه را تحمل نماید و عدالت و قدوسیت او ایجاب می‌کند که گناه را بی‌سزا نگذارد و آن را مجازات نماید. اما این خدای عادل و قدوس، محبت مطلق هم هست و محبت و رحمانیت بی‌انتهای او ایجاب می‌کند که به انسان اسیر و ناتوان کمک کند تا او را نجات بخشد. تلاش‌های ما هرگز برای رسیدن به معیارهای خدا کافی نیست. کلام خدا در کتاب اشعیا 64: 6، چنین می‌فرماید: «همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است! همگی ما مانند برگ پژمرده‌ایم، و گناهان ما همچون باد، ما را با خود می‌برد.» بهشت يك جای مقدس است و ناپاکی و هرزگی در آن هیچ جایی ندارد! هیچ‌کس به جز آن خدای مقدس و مجسم، یعنی عیسی مسیح‌ای عادل و پسر خدای زنده که برّه بی‌عیب خدا است، نمی‌تواند ما را به آنجا داخل نماید.

پس شاید باز هم بپرسید که چه کسی می‌تواند به بهشت برود؟! باید خدمتان عرض کنم که تنها کسانی که در خون برّه خدا شسته شده‌اند، می‌توانند به بهشت وارد شوند. در رساله پولس به رومیان 3: 22 تا 25، چنین می‌خوانیم: «این پارسایی که از خداست از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همه کسانی می‌شود که ایمان می‌آورند. در این باره هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند. اما به فیض او و به واسطه آن بهای‌هایی که در مسیح عیسی است، به‌اریگان پارسا شمرده می‌شوند. خدا او را چون کفاره گناهان عرضه داشت، کفاره‌ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می‌شود. او این را برای نشان دادن عدالت خود انجام

Lesson 98

Paradise (Revelation 21, 22)

داد، زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود.» همچنین در رسالهٔ اول یوحنا 5: 9 تا 13 هم، این‌طور نوشته شده است: «آن مرد در همان دم سلامت خود را بازیافت و بستر خود را برگرفته، راه رفتن آغاز کرد. آن روز، شَبَّات بود. پس یهودیان به مرد شفا یافته گفتند: «امروز شَبَّات است و بر تو جایز نیست که بستر خود را حمل کنی.» او پاسخ داد: «آن که مرا شفا داد به من گفت، "بسترت را برگیر و راه برو."» از او پرسیدند: «آن که به تو گفت بسترت را برگیری و راه بروی، که بود؟» اما مرد شفا یافته نمی‌دانست او کیست، زیرا عیسی در میان جمعیت آنجا ناپدید شده بود.» دوستان عزیز شنونده، آیا می‌دانید که تنها در مرگ و رستاخیز عیسی مسیح است که می‌توانیم به درگاه خدا و بهشت او وارد شویم و هیچ راه دیگری وجود ندارد؟ آیا به اسم پسر خدا ایمان دارید؟ آیا اسم شما در دفتر حیات ابدی خدا نوشته شده است؟ به این سؤالات مهم و نیز پاسخ آنها بیندیشید. خدا می‌خواهد تا به شما بصیرت عطا فرماید تا پاسخ این سؤالات اساسی را دریابید. خدا شما را برکت عطا فرماید تا این آیه هراس‌انگیز کلام خدا را به‌درستی درک نمایید. کلام خدا در رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان 2: 9، چنین می‌فرماید: چنانکه آمده است: «آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده، خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» خیلی متشکریم که در این برنامه هم با ما همراه بودید. تا برنامهٔ بعدی، همهٔ شما عزیزان را به خدای نیکو و امین می‌سپاریم. خدا نگهدارتان باد. آمین.

Lesson 99

What Do You Think About Jesus? Part 1

درس نودونهم

«شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟»

(بخش نخست)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در برنامه‌های قبلی، کلام خدا را مورد بررسی و پژوهش قرار دادیم و دریافتیم که راه رستگاری به‌وسیله خدا، بنیاد گذاشته شده است و از این طریق، گناهکاران می‌توانند در حضور او پارسا و عادل شمرده شوند. دیدیم که عیسی مسیح، تمام وعده‌های خدا را به کمال و انجام رسانید. در این برنامه و همچنین در برنامه آینده، قصد داریم تا جلال کسی را مرور کنیم که تمام انبیاء، درباره او سخن گفته‌اند. به همین سبب در این دو برنامه پایانی این دسته از برنامه‌های راه عدالت، می‌خواهیم به همراه شما درباره عیسی خداوند، مطالعه کرده و بپرسیم که: «نظر شما درباره عیسی چیست؟». در مطالعه انجیل مقدس، دیدیم که عیسی از مردم سؤال می‌کند که آنها او را چه کسی می‌دانند. (انجیل متی 22: 42). این مهم‌ترین سؤال از هر یک از ما انسان‌ها است و سرنوشت پیش روی ما، بستگی به پاسخ به این سؤال دارد. عیسی مسیح، به‌زودی باز می‌گردد و وقتی که او بیاید، او همان سؤال را از شما هم خواهد پرسید. هدف ما از این برنامه‌ها، این است که برای شما دوستان عزیز، روشن کنیم که عیسی واقعاً کیست. بزرگترین دل‌نگرانی ما این است که مبدا کسی شما را در این زمینه گمراه کند. ما شما را تشویق می‌کنیم که عیسی را صرفاً یک پیامبر و یا یک انسان خوب و اصلاح‌طلب ندانید. او در تمام جنبه‌های شخصیتی و زندگی خود، بی‌نظیر بود! کسی هرگز همانند او نبوده است. شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟ فکر می‌کنید عیسی کیست؟ در این برنامه و برنامه بعدی، ده سؤال در این باره مطرح شده است که قصد داریم به آنها پاسخ دهیم تا با قوت خدا، ذهن شما درباره عیسی روشن‌تر گردد. اجازه دهید تا به این سؤالات بپردازیم. سؤال اول: شما درباره تولد عجیب عیسی چه فکر می‌کنید؟ هیچ‌کس همانند عیسی متولد نشده است! عیسی به پسر مریم معروف است. می‌دانید که یحیی پسر زکریا، پسر سلیمان، پسر داوود و پسر اسحاق و پسر ابراهیم است. روال معمول این است که هر کس را به اسم پدرش بنامند و او را پسر پدرش بخوانند. اما در مورد عیسی، سؤال این است که چرا اسم مادرش را بر او گذاشتند؟ پاسخ این است که چون او پدری جسمانی و زمینی نداشت. او از یک دختر جوان و باکره که با مردی ارتباط زناشویی و جنسی نداشت، متولد گردید. او به‌وسیله قدرت روح خدا به دنیا آمد. حدود هفت‌صدسال پیش از ظهور مسیحا، پیامبری به نام اشعیا درباره تولد عیسی، چنین پیش‌بینی کرد: «بنابر این خود خداوندگار به شما نشانه‌ای خواهد داد: اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زاد و او را عمانوئیل نام خواهد نهاد.» (کتاب اشعیا نبی. 7: 14). تمام انسان‌های روی زمین، از خاک زمین سرشته شده‌اند. همه ما فرزندان گناهکار و فانی آدم و حوا هستیم. همه ما از خاک هستیم و به خاک باز می‌گردیم. اما خداوند عیسی، از آسمان بود و به آسمان بازگشت. همه ما آدمیان به گناه آلوده هستیم، اما عیسی هرگز هیچ گناهی نکرد. او درست به اندازه خدا مقدس و بی‌گناه بود. کلام خدا در رساله اول پولس به تیموتاؤس 1: 15، چنین می‌فرماید: «عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد.» عیسی پیش از اینکه به جهان آید، در حضور خدا بود؛ زیرا او کلمه جاودانی و روح خدا بود. او خود برگزید تا به این جهان بیاید تا محبت بی‌انتهای خدا را برای انسان گناهکار آشکار نماید. دوستان عزیز، انسان‌ها نمی‌توانند خود و دیگران را نجات بخشند. فقط شخصی می‌تواند کسی را که در چاه افتاده نجات بخشد که خودش بیرون از چاه باشد! بهترین انبیاء هم نمی‌توانند انسان را از وضع گناه‌آلودش رهایی دهند؛ زیرا آنان هم خاک هستند و فرزند گناهکار آدم می‌باشند! اما عیسی طبیعت گناه‌آلود ما انسان‌ها را به ارث نبرده بود و کاملاً بی‌عیب و بی‌گناه بود. او از بالا آمد. او از یک باکره متولد شد! در کلام خدا همچنین می‌بینیم که خدا فرشتگانش را فرستاد و ستاره‌ای را هم راهنمای راه زائران و مشتاقان دیدار عیسی گردانید تا مژده آمدن منجی را به جهان اعلان نمایند! هیچ انسانی همانند او متولد نشده است! عیسی در تولدش بی‌همتا بود. اما وجه تمایز عیسی تنها در نحوه تولد او خلاصه نمی‌شود. او در سیرت و شخصیت هم بی‌نظیر بود. و به همین سبب، سؤال دوم برای ما مطرح می‌شود.

What Do You Think About Jesus? Part 1

سؤال دوم: شما درباره شخصیت مقدس عیسی چه فکر می‌کنید؟ عیسی کامل و بی‌عیب بود. او هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد. او هرگز از کسی عذرخواهی نکرد؛ زیرا هرگز اشتباهی مرتکب نشده بود. همه انسان‌ها و همه انبیاء، گناه کرده‌اند؛ اما عیسی مطلقاً بی‌عیب و بی‌گناه بود. هیچ‌کس نمی‌تواند عیسی را به گناهی متهم سازد. دوستان و دشمنان عیسی اعتراف می‌کردند که نمی‌توانند در او هیچ عیب و گناهی ببینند. دوستان خوب، هیچ‌کس بی‌گناه نیست و تنها عیسی است که قدوس مطلق است. عیسی بالاتر از انبیاء است؛ زیرا او کلمه جاودانی و پاک خدا است. عیسی در سیرت و شخصیت هم بی‌نظیر بود. اما هنوز چیزهای مهم دیگری هم باقی مانده است که سؤالات بعدی را در ذهن ما ایجاد می‌کنند.

سؤال سوم: شما درباره کلام عیسی چه فکر می‌کنید؟ روزی دشمنان عیسی سربازانی را برای دستگیری او فرستادند. اما آنان بدون اینکه او را دستگیر کنند، برگشته و به اربابان خود گفتند که هرگز کسی مثل عیسی سخن نگفته است! (انجیل یوحنا 7: 46). اگر به سخنان عیسی که درباره خود گفته بود، توجه کنیم، خواهیم دید که سخنان او هم منحصر به فرد است. او درباره خودش چنین فرمود: «من راه و راستی و حیات هستم...» (انجیل یوحنا 14: 6). انبیاء هم چون ماه و ستارگانی هستند که فروغ اندکی در آسمان بشریت دارند، اما عیسی خورشید تابانی است که به همه چیز نور می‌افشاند. وقتی که خورشید طلوع می‌کند، دیگر چه نیازی به ماه و ستارگان دیگر است؟! عیسی از تمام رهبران مذهبی دیگر، بسیار متفاوت بود. انبیاء و رهبران مذهبی، فقط راهنمایی می‌کنند و دستور و توصیه می‌دهند، اما خداوند عیسی فرمود که تنها راه نجات، خود او است و راه دیگری وجود ندارد. تنها عیسی می‌تواند انسان را به حضور خدا ببرد. هیچ‌کس این‌گونه سخن نگفته است! عیسی منحصر به فرد است و جلال او در تولد و سیرت و گفتارش محدود نمی‌گردد و باز هم سؤالاتی در ذهن، ایجاد می‌گردد.

سؤال چهارم: شما درباره اعمال شگفت‌انگیز عیسی چه فکر می‌کنید؟ عیسی می‌تواند هر کاری بکند. تمام قدرت آسمان و زمین، به او داده شده است. توانایی و اقتدار وی را پایانی نیست. عیسی می‌تواند تمام کارهایی را که خدا انجام داده است، انجام دهد. چه‌کسی به‌جز خدا می‌تواند طوفان را آرام سازد؟ چه‌کسی به‌جز خدا می‌تواند مرده را زنده کند؟ چه‌کسی به‌جز خدا می‌تواند گناه را ببامرزد؟ فقط خدا قادر به انجام چنین کارهایی است و عیسی تمام اینها و بسیاری معجزات دیگر انجام داد. او بیماری‌ها را شفا بخشید، دیوها را اخراج نمود، و انواع کارهای عجیب دیگر انجام داد که تنها از خدای قادر مطلق برمی‌آید. آیا این‌ها که شواهد مستند تاریخی هستند، اثبات نمی‌کنند که عیسی کلمه حقیقی خدا است؟! خدا به برخی از انبیایش قدرت داد تا معجزه کنند، و آنان به اسم خدا و با اجازه او، این کارها را انجام می‌دادند و قدرت آنان موقتی و محدود بود؛ اما عیسی با اقتدار خود و با قوتی بی‌پایان، انواع معجزات را به‌ظهور می‌رسانید. عیسی با کلامی، انواع معجزات را به‌عمل می‌آورد. عیسی با کلامی، مردگان را زندگی دوباره می‌بخشید. او، می‌فرمود و انجام می‌شد. عیسی به ایلعازر که چهارروز مرده و مدفون شده بود، فرمود: «ای ایلعازر بیرون بیا!»، و او هم زنده شد و از قبر بیرون آمد! دوستان عزیز شنونده، اگر شما هم در اسارت قبر هستید، از قبر خود بیرون آید. عیسی به شما می‌فرماید که حیات و نجات بیابید. عیسی امروز هم می‌تواند به هرکس که به‌سوی او آید، حیات جاودانی و شفا و رستگاری بخشد. او زنده است و با قدرت عمل می‌کند. قبر او خالی است و او بر مرگ و هر نیروی دیگری پیروز است. شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟ او کیست؟ عیسی بی‌همتا است. او قادر مطلق است. اجازه دهید تا سؤال دیگری هم مطرح کنیم.

سؤال پنجم: شما درباره اسامی و عناوین عیسی چه فکر می‌کنید؟ همان‌گونه که در نوشته‌های انبیاء دیدیم، عیسی، صدها اسم و لقب دارد. این اسامی و لقب‌ها ما را کمک می‌کنند تا درک بهتری نسبت به هویت عیسی داشته باشیم. برای مثال او عمانوئیل، کلمه، پسر انسان، برّه خدا، منجی، نان حیات، تآك حقیقی، شبان نیکو، نور جهان، خداوند جلال، رستاخیز، الف و یاء، ابتدا و انتها، اول و آخر، در، راه، حقیقت و حیات و پسر خدا خوانده شده است. دیدیم که موسی مرد خدا نامیده شده است. ابراهیم دوست خدا خوانده شده است و اما تنها شخصی که به پسر خدا مُسمّی شده، عیسی مسیح است! آیا این پسر نیست که رابطه‌اش با پدرش نزدیکتر از سایرین است؟! عیسی، پسر خدا خوانده شده است و حقیقتاً شایستگی چنین عنوانی را هم دارد! خدا او را پسر خود خواند تا از دیگران متمایز باشد. خدا او را پسر محبوب خود می‌خواند. در انجیل متی 17: 5، خدا درباره عیسی، چنین می‌فرماید: «این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرا دهید!» عیسی پسر خدا است و محبت و

Lesson 99

What Do You Think About Jesus? Part 1

شخصیت خدای حقیقی را برای ما آشکار می‌نماید. در انجیل یوحنا 1: 18، چنین می‌خوانیم: «هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است. اما آن پسر یگانه که در آغوش پدر است، همان او را شناسانید.» دوست عزیز، آیا می‌خواهید خدا را بشناسید و با او رابطه‌ای صمیمانه داشته باشید؟ به‌سوی عیسی بیایید تا از این موهبت الهی برخوردار شوید. عیسی، همان مفهوم خدا با ما است. در عیسی مسیح، خدا با انسان‌ها است.

برخی تصور می‌کنند که خدا نمی‌تواند در جسم انسانی پدیدار گردد. کسانی که این‌طور فکر می‌کنند، از قدرت بی‌پایان و مطلق خدا اطلاع درستی ندارند. اتفاقاً ظهور خدا در جسم بشری، یکی از بهترین نمونه‌های قدرت خدا است که او می‌تواند خود را در لباس جسم بشری هم ظاهر نماید، بدون اینکه الوهیت او خدشه‌دار گردد! خدا این‌کار را انجام داد تا خودش را به انسان بشناساند و گناهکاران را نجات بخشد. لازم بود که خدا در جسم ظاهر گردد تا انسان بتواند او را بشناسد. راهی دیگر وجود نداشت تا این‌چنین خدا محبتش را آشکار نماید. دوستان عزیز، خدا بزرگ است و قادر مطلق می‌باشد. او می‌خواهد تا همه او را بشناسند و از او پیروی نمایند. برای همین بود که او در لباس جسم انسانی پدیدار گشت. شما درباره‌ی اسامی و القاب عیسی چه فکر می‌کنید؟ عیسی پسر کیست؟

دوستان خوب شنونده، وقت برنامه‌ما در این ساعت به پایان می‌رسد و به یاری و خواست خدا، در برنامه‌ آینده به پنج سؤال دیگر هم درباره‌ی عیسی پاسخ خواهیم داد و سفر خود را در کلام مقدس خدا به پایان خواهیم رسانید. خدا شما را برکت عطا فرماید تا به کلام خدا بادقت بیندیشید که می‌فرماید: «زیرا الوهیت با همه‌ی کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است، و شما در او، که همه‌ی ریاستها و قدرتها را سر است، از کمال برخوردار گشته‌اید.» (کولسیان 2: 9-10)

تا برنامه‌ی آینده شما را به خداوند مهربان و عزیز می‌سپاریم. خدای راستی شما را حفظ نماید. آمین.

Lesson 100

What Do You Think About Jesus? Part 2

درس یک صدم «شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟» (بخش دوم)

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند، به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با برنامه «راه عدالت»، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در این برنامه، قصد داریم تا به گفت‌وگو درباره آنچه که در برنامه قبل آغاز کردیم، بپردازیم. اگر به‌خاطر داشته باشید، سوالی مطرح کردیم مبنی بر اینکه: «شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟» این يك سوال بسیار مهم و حیاتی است، زیرا سرنوشت ما به پاسخ این سوال بستگی دارد. در برنامه قبلی، درباره تولد معجزه‌آسای مسیحا، سیرت و شخصیت منحصر به فرد وی، تعلیم و کلام باشکوهش، قدرت الهی او و عناوین و اسامی مبارك او صحبت کردیم. در این برنامه هم به پنج سوال دیگر درباره مسیحا پاسخ می‌دهیم. تقاضا می‌کنم با ما همراه باشید.

سوال ششم: شما درباره مرگ عیسی چه فکر می‌کنید؟ آیا شما می‌دانید که در کجا خواهید مُرد؟ آیا نحوه مرگتان را می‌دانید؟ و آیا از زمان مرگتان باخبر هستید؟ همه ما قبول داریم که اطلاعات ما درباره این سوالات، صفر است! اما عیسی، پاسخ این سوالات را کاملاً و دقیقاً می‌دانست. او می‌دانست که در اورشلیم خواهد مُرد و درباره مرگش هم پیش‌گویی کرده بود. در انجیل لوقا 18: 31 تا 33، خداوند عیسی چنین می‌فرماید: «آنگاه آن دوازده تن را به کناری کشید و به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم. در آنجا هر آنچه انبیا درباره پسر انسان نوشته‌اند، به انجام خواهد رسید. زیرا او را به اقوام بیگانه خواهند سپرد. آنها او را استهزا و توهین خواهند کرد و آب دهان بر او انداخته، تازیانه‌اش خواهند زد و خواهند کشت. اما در روز سوم بر خواهد خاست.» عیسی درباره زمان مرگش هم به شاگردانش اطلاع داد. او فرمود که در روز عید پسخ که یادبود رهایی قوم خدا از اسارت مصر است، در اورشلیم خواهد مُرد. مرگ عیسی مسیح، با مرگ تمام انسان‌های دیگر تفاوت داشت. او خودش مرگ را برگزید. در انجیل یوحنا 10: 18، چنین می‌خوانیم: «هیچ‌کس آن را [جان را] از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.» عیسی هرگز گناه نکرد. برای همین بود که او توانست بر مرگ غلبه نماید. او می‌توانست به‌سادگی به آسمان رود، اما حاضر شد که بمیرد، تا از مرگ و رستاخیز او، فرزندان آدم نجات بیابند. او اجازه داد تا انسان‌ها او را مصلوب نمایند تا اراده پدر آسمانی را به‌جا آورده باشد. مرگ او بخشش از گناهان را برای ما فراهم نمود. هفت‌صدسال پیش از مسیحا، اشعیا نبی درباره علت مرگ مسیحا، چنین نبوت کرده است: «حال آنکه به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما لِه گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخمهای او ما شفا می‌یابیم. همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد.» من و شما دلیلی هستیم که عیسی برای آن جان داد. او شبان نیکو بود و شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندانش فدا می‌کند. هیچ انسانی مانند او نمرده است!

سوال هفتم: شما درباره پیروزی عیسی بر مرگ و رستاخیز وی، چه فکر می‌کنید؟ عیسی مُرد و مدفون گردید. دشمنان او نگهبانانی را برای محافظت قبر او گماردند. سنگ بسیار بزرگی به در قبر عیسی غلتانیده شد تا مبادا کسی جسد او را دزدیده و ادعا کنند که او زنده شده است! اما تمام تلاش آنان باعث نشد تا عیسی در قبر بماند. او زنده از قبر بیرون آمد! خداوند عیسی در روز سوم پس از مرگش، زنده شد و از قبر بیرون آمد و خود را بر شاگردانش ظاهر نمود. صدها نفر، عیسی زنده شده را دیدند و او را لمس کردند و با او سخن گفتند. عیسی جای زخم‌های دست‌ها و پاهایش را به آنان نشان داد تا ایشان باور کنند که او همان عیسی است که کشته شد و اکنون زنده و در میان آنان است! تمام پیش‌گویی‌ها درباره او به‌انجام رسید! خدا عیسی را از مردگان برخیزانید تا به‌جهان اثبات نماید که عیسی کلمه خدا است و قربانی او مقبول خدا قرار گرفته است. مرگ، بزرگ‌ترین

Lesson 100

What Do You Think About Jesus? Part 2

دشمن انسان است. همه انسان‌های پیش از ما مُرده‌اند؛ پیامبران نیز مرده‌اند و ما هم روزی خواهیم مرد؛ و قبرهای انسان‌ها نشان می‌دهند که مرگ قدرت‌مندترین دشمن انسان است. اما جلال بر خدا که عیسی مسیح، بر مرگ غلبه فرمود! او منجی زنده است که می‌تواند همه کسانی را که به او ایمان می‌آورند، نجات بخشد. آیا پیامبر دیگری پس از مرگ، زنده شده و اکنون هم زنده است؟! خیر، تنها عیسی مسیح بود که بر مرگ و قبر غلبه نمود. او امروز هم زنده است و برای همین است که ایمانداران واقعی مسیح، از مرگ هراسی ندارند؛ چون آقای ایشان بر مرگ غلبه کرده و آنان را هم در این پیروزی سهیم فرموده است! مرگ برای ایماندار مسیح، رفتن به حضور شیرین و ابدی او است. عیسی در مرگ و زنده شدن هم بی‌نظیر بود. او همتایی ندارد، زیرا کلمه خدا است. شما در مورد غلبه عیسی بر مرگ، چه فکر می‌کنید؟

سؤال هشتم: شما درباره صعود عیسی به آسمان، چه فکر می‌کنید؟ پس از اینکه عیسی از مردگان برخاست، برای مدت چهل‌روز با شاگردانش به‌سر برد. و پس از آن در کلام خدا می‌خوانیم که او به آسمان صعود کرد و به دست راست خدای پدر، قادر مطلق نشست. این نشان می‌دهد که او از تمام انسان‌ها و فرشتگان، برتر است. کلام خدا در این‌باره و در رساله پولس به فیلیپیان 2: 9 تا 11، چنین می‌فرماید: «پس خدا نیز او را به‌غایت سرفراز کرد و نامی برتر از همه نام‌ها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح 'خداوند' است، برای جلال خدای پدر.» بلی عزیزان شنونده، صعود عیسی هم، مانند و همتایی نداشته است و او در این جنبه هم بی‌نظیر است.

سؤال نهم: شما درباره بازگشت عیسی به‌جهان، چه فکر می‌کنید؟ عیسی به‌زودی بازمی‌گردد. او خود این‌را فرموده است و پیامبران هم این‌را پیش‌گویی کرده‌اند. فرشتگان هم این‌را اعلان می‌کنند. تمام شاگردان حقیقی عیسی، منتظر بازگشت او هستند. او باز خواهد گشت و تمام قوم خود را به ملکوت خود خواهد برد. او بر تمام دنیا داوری خواهد کرد و سپس بر زمین، حکمرانی خواهد فرمود. او پادشاه جهان خواهد بود. او بایستی هزار سال سلطنت نماید تا تمام دشمنان او در حضور او تعظیم کنند. بلی عزیزان، او به‌زودی بازمی‌گردد! همه‌چیز اعتراف می‌کند که او شاه شاهان است. او می‌آید و همه در حضور او خواهند ایستاد؛ و در آن روز از شما خواهد پرسید که: «شما درباره من چه فکر می‌کنید؟» شما چه پاسخی خواهید داد؟ اگر بگویید که او را يك پیغمبر می‌دانستید، آن وقت او خواهد گفت که چرا صادقانه به او اعتقاد نداشته‌اید؟ و شما محکوم و مجازات خواهید شد. او پسر خدای زنده و داور عادل جهان است. هیچ‌کدام از پیامبران برای پادشاهی بازمی‌گردند، اما تنها عیسی است که بازمی‌گردد تا داوری و پادشاهی فرماید. رستخیز پیروزمندانه عیسی این‌را ثابت می‌کند. او بازمی‌گردد و هر چشمی او را خواهد دید و هر زانویی در مقابل او خم خواهد شد و هر زبانی اقرار خواهد کرد که عیسی خداوند است.

سؤال دهم: شما درباره فرمان عیسی به شما چه فکر می‌کنید؟ عیسی خداوند فرمود: «بیايید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید. یوغ مرا بر دوش گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا حلیم و افتاده‌دل هستم، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت. چرا که یوغ من راحت است و بار من سبک.» (انجیل متی 28: 11 تا 30).

او همین ساعت، شما را می‌خواند. وقتی که عیسی نخستین شاگردان خود را دعوت نمود، آنان همه‌چیز را رها کرده و از پی عیسی رفتند. او از شما هم، چنین اطاعتی را می‌خواهد. منظور این نیست که شما دست از همه‌چیز بشوید و خانه و زندگی خود را به‌امان خدا ول کرده و دنبال عیسی باشید! بلکه منظور خداوند عیسی این است که او را سرور و آقای تمام زندگی خود بدانید و اختیار همه‌چیز را به او بدهید. عیسی می‌خواهد که شما به او اعتماد نمایید و به او ایمان داشته باشید و او را منجی خود بدانید. او تمام وجود شما را می‌خواهد. اگر او همانی باشد که ادعا می‌کند، پس همه‌چیز و هر خواسته او منطقی به‌نظر می‌رسد! همان‌طور که دیدیم، عیسی مسیح، منحصر به‌فرد و بی‌همتا است و نمی‌توان کسی را با او مقایسه نمود. تمام جنبه‌های زندگی و شخصیت عیسی، منحصر به‌فرد و ممتاز است. او امروز زنده و در آسمان است. او همراه کسانی است که به او ایمان دارند. او به‌زودی بازمی‌گردد. هیچ‌کس در آسمان و زمین مانند او نیست. برای همین است که او لیاقت دارد تا ارباب و خداوند زندگی شما باشد! تنها عیسی قدرت دارد تا گناه انسان را بشوید و او را آزاد نماید. فقط عیسی می‌تواند رابطه انسان را با خدا اصلاح و دگرگون سازد. تنها مسیحا می‌تواند زندگی ابدی به انسان عطا نماید. و فقط عیسی و خدای پدر هستند که می‌توانند روح القدس را به انسان افاضه نمایند.

Lesson 100

What Do You Think About Jesus? Part 2

اما متأسفانه، بسیاری عیسی را صرفاً يك پیامبر بزرگ در نظر می‌گیرند و او را خداوند نمی‌دانند. باور اینکه عیسی تنها يك پیامبر است، اصلاً کافی نیست! شما باید با خدا موافق باشید که عیسی خداوند و کلمهٔ حیات است که بر صلیب مرد و در روز سوم زنده شد تا کار نجات فرزندان آدم را از گناهانشان، به‌انجام رساند. تمام فرزندان آدم، يك مشکل جدی دارند و این مشکل، گناه آنان است. خدای محبت، راهی برای علاج این مشکل فراهم نموده است. عیسی مسیح، چارهٔ مشکل انسان است؛ اما انسان باید او را بپذیرد تا نجات یابد. خریدن دارو، بیماری را برطرف نمی‌کند، باید دارو را مصرف کرد تا نتیجه حاصل شود. اعتقاد به عیسی کافی نیست، باید او را به تمام قسمت‌های زندگی راه داد تا او بتواند آن‌را دگرگون سازد. شاید شما بپرسید که چگونه می‌توان علاج خدا را برای گناه، دریافت نمود؟ باید عرض کنم که اگر به گناهان خود، اعتراف کنید و به زبان خود بگویید که عیسی خداوند است که برای رستگاری بشر از گناه، جانش را فدا نمود و در دل خود به عیسی و خداوندی او ایمان آورید، حتماً بخشش خدا شامل حال شما هم می‌شود و می‌توانید مطمئن باشید که خدا شما را آمرزیده است. جلال بر خدا، اگر اکنون به عیسی ایمان آورید، همین الآن عادل و پارسا شمرده می‌شوید و به خدا تعلق خواهید داشت!

دوستان عزیز شنونده، آیا عیسی را در دل خود پذیرفته‌اید تا درد گناه شما را درمان نماید؟ هرکس که خون گران‌بهای عیسی را انکار نماید، باید بداند که راه دیگری برای نجات، وجود ندارد! به‌جز عیسی، هیچ‌کس نمی‌تواند انسان را از وضعیت نجات دهد. بیایید تا به‌دقت به کلام خدا دربارهٔ تنها راه پارسایی و عدالت، گوش فرا دهیم. خدا این راه را برای نجات بشر مهیا فرموده است. در فصل سوم رسالهٔ پولس به رومیان، چنین می‌خوانیم: «زیرا هیچ بشری با به‌جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود، بلکه شریعت گناه را به ما می‌شناساند. اما اکنون جدا از شریعت، آن پارسایی که از خداست به ظهور رسیده است، چنانکه شریعت و پیامبران بر آن گواهی می‌دهند. این پارسایی که از خداست از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همهٔ کسانی می‌شود که ایمان می‌آورند. در این باره هیچ تفاوتی نیست. زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند. اما به فیض او و به واسطهٔ آن بهای رهایی که در مسیح عیسی است، به‌رایگان پارسا شمرده می‌شوند. خدا او را چون کفارهٔ گناهان عرضه داشت، کفاره‌ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می‌شود. او این را برای نشان دادن عدالت خود انجام داد، زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود. او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند، و تا خود عادل باشد و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد، پارسا بشمارد. پس دیگر چه جای فخر است؟ از میان برداشته شده است! بر چه پایه‌ای؟ بر پایهٔ شریعت اعمال؟ نه، بلکه بر پایهٔ قانون ایمان. زیرا ما بر این اعتقادیم که انسان از راه ایمان و بدون انجام اعمال شریعت، پارسا شمرده می‌شود.»

همچنین در رسالهٔ پولس به رومیان 10: 9 و 13، چنین آمده است: «که اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسی خداوند است» و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت... زیرا، «هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.»

دوستان عزیز، آیا شما نام خداوند عیسی را خوانده‌اید؟ آیا هدیهٔ رستگاری خدا را دریافت کرده‌اید؟ یا هنوز متکی به اعمال نیکوی خود هستید؟ ما از شما استدعا می‌کنیم که نجات خدا را رد نکنید. خدا از دل شما آگاه است. به او اقرار کنید که گناهکار هستید و قوانین مقدس او را شکسته‌اید. به او بگویید که مستحق مجازات سوزانندهٔ خدا هستید. سپس از او تشکر کنید که او يك منجی عادل و بی‌گناه را به‌جهان فرستاده تا گناهان شما را پاک سازد تا شما در حضور خدا، پارسا و عادل محسوب گردید.

برادران و خواهران عزیز، شما باید تنها از راه پارسایی و عدالتی که خدا بنیاد نهاده است، به حضور او آیید. راه دیگری وجود ندارد. خدای رحیم، شما را دعوت می‌کند که به حضور او بروید. به درگاه او بروید و نجات بیابید. در کتاب اعمال رسولان 16: 31، چنین نوشته شده است: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.»

این يك صدمین درس از این دسته برنامه‌ها بود که تقدیم حضور شما شنوندگان باوفا و عزیز گردید. سفر ما در مطالعهٔ کلام خدا در این دسته از برنامه‌های راه عدالت، به پایان رسید. از شما عزیزان بسیار سپاس‌گزاریم که با حوصله به این برنامه‌ها گوش فرا دادید. آرزو داریم که خدا بر شما رحمت فرماید تا کلام او را که از طریق

Lesson 100

What Do You Think About Jesus? Part 2

این برنامه شنیدید، درك كنید و كلام زنده او، در وجود شما ثمر به بار آورد. با دعایی که در آیات بیست و چهار و بیست و پنج رساله یهودا ذکر شده است، این برنامه را به پایان می‌رسانیم. كلام خدا چنین می‌فرماید: «بر او که قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد و در حضور پر جلال خویش بی‌عیب و آکنده از شادی عظیم حاضر سازد، بر آن خدای یکتا و نجات‌دهنده ما، به واسطه عیسی مسیح، خداوند ما، از ازل، حال، و تا ابد، جلال و شکوه و توانایی و قدرت باد! آمین.»

«خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنان سیر خواهند شد.» (انجیل متی. 6: 5)
خدای همه فیض‌ها، شما را برکت مخصوص عطا فرماید و نگهدار شما باشد. آمین.